غلط نامهٔ تاریخ حسن حصهٔ دوم

باوجود اهتمام کامل که در تصحیح و تهذیب این نسخه مبذول شد. با کمال تاسف بیان کرده میشود که بعضی اغلاط در آن راه یافته است آنچه در بالا ذکر میشود درست آنست

م = متن ح = حاشیه

صفحه	سطر	نادرست	درست	صفحه	سطر	نادرست	درست
۲	۱۱ م	بجتی .. یا جناے	بجتی یا کر یا جیاے	۱۷۸	۱۶ م	سکونت	حکومت
۴	۱۵ 〃	زجم	سب ۱۱	۱۷۹	۱ 〃	عاقبت بنیاد	عاقبت از بنیاد
۵	۸ 〃	گردو	کردو	۱۸۷	۱۹ 〃	تاریخ	تاریخ بود
۱۱	۳ 〃	بعضے ... برشکال	بعضے یام برشکال	۱۸۸	۱۹ 〃	سمات	مهمات
۲۴	۱۶ 〃	حکومت ..	حکومت کرد	۱۹۰	۱۹ 〃	برنعل	برفعل
۴۲	۸ 〃	از ینجا	از ینجا	۱۹۴	۱۳ 〃	کرده	کرده
۵۲	۹ 〃	و ..... تمله	و در تمله	۱۹۶	۱۷ 〃	سلطان	سلطان بایزیدیا
۵۴	۸ 〃	تمشیت	تمشیت	۱۹۸	۱۲ 〃	طاهر	ظاهر
〃	۱۸ 〃	شگوفه	شگوفه	۲۰۹	۶ 〃	شاید	شدید
۵۵	۱۵ 〃	اینجا	اینجا	۲۱۴	۱۶ 〃	کرسوار	کرشوا العسکر
۵۷	۲ 〃	تمشیت	تمشیت	۲۳۸	۷ ح	وجے	وجهے
〃	۱۰ 〃	پرداخت	برداخت	۲۴۵	۲ م	گلاب نامه	×
〃	۱۵ 〃	آغاز ربا	آغاز را	۲۶۶	۱۱ 〃	حیدی رینه	عیدی رینه
〃	۱۶ 〃	گذاییت	گذاشید	۲۷۶	۶ 〃	سواری	سوائے
۶۰	۱ 〃	بیا	پیدا	۱۸۱	۱۰ 〃	(دعوبی)	×
〃	۳ 〃	کرن	کراین	〃	۱۷ 〃	(دعوبی)	×
۸۱	۱۸ 〃	انگنده	انگنده	۳۳۷	۱۱ ح	ناشپاتی	ناشپاتی
۸۲	۲ 〃	بیابر	بنابر	۳۴۵	۳ م	برقتل	بقتل
۸۴	۶ 〃	پیگار	پیکار	۳۴۶	۷ ح	تائید	بتائید
۱۲۱	۱۷ 〃	یواقیت	یواقیت	۳۵۹	۵ م	۹۹۴ھ	۹۴۹ھ
۱۴۱	۱۷ 〃	بیچاره یک	بیچاره را یک	۳۶۸	۶ 〃	بنموده بدرگاه	نموده حقیقت بدرگ
۱۳۴	۱۸ 〃	بو	بود	۳۸۴	۱۰ 〃	مجلس	محبس
۱۵۸	۸ 〃	را	×	〃	۱۱ 〃	اشرف الدین	شرف الدین
۱۶۹	۱۲ 〃	همه ها ... تردد	همه ها بے تردد	۴۰۳	۱ ح	کالمستان	کالمستان

ی

تمام شد فہرست نامہائے جاہا

ن

و

ذ

ر

د

ب

فہرست نامہائے جاہا

الف

تمام شد فہرست

اسمائے کسان

ی

م

ق

ک

غ

ذ

ذ

ر

پ

ب

فہرست اسمائے کساں

ا

پئے نزہت خاطر دوستاں نہادم من ایں ارمغاں در جہاں
اگر فرصتم باشد از چرخ دوں نگارش کنم جلد ثالث کنوں

آلٰہی حسن را بفضل عمیم
ببخشا خطا و عطا کن نعیم

(کتبہٗ قاضی نظام الدین خاں بیاری)

منقول اوقات صرف میکرد۔ و از روی طلاقت طبیعت با علمای فخیم دہر علم مباحثہ و مناظرہ میفرمود و فحش و غیبت و استہزا بر زبان نمی آورد۔ پاس آخر ہمیشہ در پوزش و پرسش بے نیاز و استماع نصایح پیشینیان بسر می برد۔ امّا از روی بد دیانتی اہل کاران کہ ظالم و متعصب و مرتشی و خائن بودند نیک نامی او در اطراف چندان شائع نگشت۔ ورنہ در عہد خود فرد لاثانی بود و عرصۂ بست و ہشت سال و ہشت روز در حکمرانی بسر برد۔ نظم

چنین است رسم این گذرگاہ را	کہ دادیہ آمد شد این راہ را
یکی را در آرد بہنگامہ تیز	یکی را زہنگامہ گوید کہ خیز
کہ داند درین خیمۂ دام و دد	چہ نا رنجہا دارد از نیک و بد
چہ نیرنگ با بخرداں باختہ است	چہ گردن کشان را سر انداختہ است
مکن زیر این لاجوردی بساط	باین مہرۂ کہربا گوں نشاط

کند اینچنین چند بازی بسیچ
سرانجام بازیش ہیچست و ہیچ

خاتمۂ منظومہ

بحمد اللہ از فضل ربّ الکرام	دوم حصہ امروز شد اختتام
بترتیب و تزئین خاطر پسند	مرتّب شد این نامۂ ارجمند
عروس سخن باستانی نژاد	بتزئین نو شد مجلّی سواد
پی سال اتمام شر آ ...	...

تاریخ وی گفته اند۔ انگاه در عرصۂ ده روز گذشته ناگاه خبر جان کاه رسید که بتاریخ ۲۸ ماه بهادرۂ [۱] ن مطابق ذوم ماه ذی الحجه مهاراجه نامدار از جهان فانی بملک جاودانی انتقال فرمود۔ بوقوع این واقعۂ جان سوز هر کس را غم والم افزوده آه دردناک بسر افلاک کشید۔ مهاراجه پرتاپ سنگه ولی عهد ریاست ایام سوگواری در خونباری بسر برده قریب شش لک روپیه در مراسم و مراتب ماتمداری صرف نمود مؤلف تاریخ ها گفت۔ تاریخ هجری۔

دریغا از جهان امن و امان رفت | مهاراج زمان شاه جهان رفت
شه رنبیر سنگه آن مصدر جود | ازین دنیا بملک جاودان رفت
گذشته آه از سر بهر تاریخ | خرد گفتا بگو "نوشیروان رفت" [۲]

تاریخ بکرمی

بی سروپا شد ز مرگ شاه آه | "بخت و تخت و بذل و همت [۳] اد و جاه"

تاریخ عیسوی

سرافگنده بر بیں [۴] آواز داد | "مهاراجه رنبیر در سورگ رفت" [۵]

اوصاف مهاراج از تقریر و تحریر افزون است نهایت نرم دل و منصف مزاج و دانا و رسا و موقر و مدبر و جواد و راسخ الاعتقاد و نیک سیرت و نیک نیت و رعنا و زیبا و مهذب الاخلاق و خوش طبع و شیرین کلا بود۔ همیشه در بحث دقایق معقول و

[۱] مطابق ۱۲ ستمبر ۱۸۸۵ء۔ [۲] ۱۳۰۳ھ مطابق ۱۸۸۵ء [۳] ۱۹۴۲ بکرمی مطابق ۱۸۸۵ء۔ [۴] "سورگ" بضم سین و فتح واؤ و سکون راء و کاف فارسی در سنسکرت بمعنے بهشت۔ [۵] ۱۸۸۵ء۔

از آب و خاک مغشوش کرده بود فی الحال کشتی او که بقیمت هشتصد روپیه بود از دست تبرداران شاخ شاخ کنانیده شاخهای کشتی او در هر جا به گهاٹ ما فرستاد از کردهٔ میان سنگه در تفحص شالی بسیار تشدد نمود. و به رشوه و رسوم هیچکسی مائل نشده چند ماه در عدالت نوشیروانی بسر برد. انگاه مزاج او بدرجهٔ اصلی عاید گشته شب و روز در لهو و لعب و عیش و طرب و رقص و سرود و چنگ و رود مشغول شد. و در ماه یک دو مرتبه بدربار نشسته بزجر و جرمانه مردمان راحق و ناحق میرنجانید و اوقات خود در صحبت نسوان و ملاعبت سگان صرف میکرد. همدران ایام ۲۵ ماه اسوج شاهزاده کناٹ فرزند دوم ملکهٔ معظمه از راه باره موله وارد شهر شده چند روز در سیر و سیاحت بسر برده رجعت نمود. و در ۱۳۰۲ھ[1] از اول بهار بارش باران شروع نموده گاهی روی آفتاب ظاهر نشد. دران اثنا ۱۵ ماه شعبان ۱۳۰۲ھ مطابق ۱۹ ماه جیٹھ ۱۹۴۲ب بوقت ۳ بجے صبح زمین در زلزله آمده شور محشر برخاست. و از جنبش اول اطراف کامراج را زیر و زیر نمود و خانه های بسیار ویران شده سی و پنج هزار جاندار بیجان گشت. از انجمله سه هزار و پانصد کس از نوع انسان در حدود کامراج از جان رفت. و در اطراف دیگر پنجاه کس ضایع شدند. و دولتخانهٔ شاهی را نقصان شدید رسید. مهاراج مصیبت زدگان زلزله را سی هزار روپیه نقد و جنس عطا فرمود. "زلزلهٔ شدید شب برات"[2] تاریخ است. قصهٔ آن در حصهٔ اول مشروحاً گفته شد تا یک سال صدمهٔ زلزله باقی بود و مردمان در صحراها نشسته بودند. بعد واقعهٔ زلزله بتاریخ ۱۹ ماه بهادرون ۱۹۴۲ب[3] وزیر پنون از دنیا درگذشت "ظلم"[4]

[1] مطابق ۱۸۸۵ء – [2] ۱۳۰۲ھ مطابق ۱۸۸۵ء – [3] ۱۸۸۵ء – [4] ۱۹۴۲ب

۲۹ کارتک میان لال منڈی رایت احتشام افراخت همگی چهار روز در نفس شهر توقف کرده بسبب کثرت بارش سیر و سیاحت اطراف ملتوی ماند همگی در مسجد جامع تشریف برده پانزدهم نومبر براه باره موله رجعت فرمود[۱]۔ میان ترتاپ سنگه ولیعهد ریاست و دیوان انت رام بابت انصرام لوازمات خدمات همراه داشت۔ و اهل کاران حضور زمینداران را بابت ضروریات ترمیم مرمت نمودند و لکها روپیه از خزینۂ مهاراج هضم فرمودند۔ و بعهد ریسال ۵ ماه هار دولتخانۂ دیوان بدری ناته روزانه افروخته شد و مال و اسباب لکها روپیه سوخته گشت[۲] و بعهد ریسال مهاراج در میان شهر سر هر یک خانه یک یک ترک شالی خیرات بخشید۔ مدعا که در عهد حکومت بدری ناته مبلغ بسیاری نزد اهل کاران باقی مانده در نفاذ امور مجوزهٔ مهاراج تکاسل پدید آمد۔ بنابراں مهاراج بصوابدید وزیر پنون دیوان لچهمن داس فرزند دیوان جوالاسهای برای حکومت کشمیر انتخاب نموده بدری ناته بعد حکومت پنج سال و نه ماه معزول شد و در عهد او مردمان را چندان مضرت جانکاه نرسید اهل عمله و کاردار در حکومت او محظوظ شدند۔

دیوان لچهمن داس در ۱۳۰۱ھ ۴ ربها دردون برار یکهٔ حکومت کشمیر

جلوس نموده در رفاه رعیت و معدلت مصروف مانده ظالمان و خائنان و مرتشیان را تنبیه مالی و جانی ساخت و مظلومان را دادرسی نمود و خوش آمد گویان را زدها بخشید و در صفائی غله و انتظام آں نهایت کوشید۔ و تحویلداران را بابت ناصافی غلات و قصور آں هر وقت زجر و جرمانه فرمود چنانچه یکی از هانجیان جنس گندم

---

۱ گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم ۲۲۷ و ۲۲۸ - ۲ ایضاً ، ایضاً -

حسب الحکم حضور ذکھبوٹ رعایا ترقی نمود۔ و در ماہ بھادرون سہ روز بارش کردہ دمانت بسیار سیلابی شد واکثر جاہا خامی فصل بوقوع آمد۔ فرد۔

چو نیت بد شود در قلب شاہی ❊ بمال و ملک او گردد تباہی

و در ماہ بھادرون در قلمرو جموں و کشمیر کونسل مقرر شد از آنجملہ در کشمیر شش کس مشخص نمودند سورج بل و ہیرانند واکبر بیگ و میرزا محی الدین وزنہ کاک در و خواجہ ثناء اللہ شال۔ و پریذیڈنٹ آن ہا یدری ناتھ بود کہ باجلاس کونسل کاروائی ملکی و مالی میکردند و ہمدرین سال از کوہ پانکا پاڈر علاقہ کشتوار کان نیلم ظاہر شد و مہاراج را لکھہا روپیہ عاید گشت۔ و ہمدرین سال راجہ فرید کوٹ از سیر کشمیر مسرور شد۔ و ہمدرین سال تار برقی از راہ لار تا اسکرد و از آنجا در گلگت بردند۔ و در سنہ ۱۳۰۰ھ مطابق ۱۹۴۰ بکرمی مارکوئیس آف لارڈ رپن صاحب ویسرای ہند مع نہ کس از صاحبان عالیشان مثل پرمروز صاحب پرایویٹ سکرتر و لارڈ پرسفورڈ صاحب ملٹری سکرتر و کپتان ہوپ صاحب انڈر سکرتر وغیرہ صاحبان و لیڈی صاحبہ برای سیر و گلگشت خطۂ کشمیر نہضت فرماشدہ ۲۰ اکتوبر ۱۸۸۳ء در جموں رسید۔ ۳۰ اکتوبر در ویرناگ رونق بخشید۔ ۲ نومبر در دامان کوہ پہلگام فروکش ساخت و یک روز در آنجا بشکار بپرداختہ ۱۰ نومبر مطابق

سلہ پریزیڈنٹ یعنی صدر۔ سلہ یعنی سال ۱۸۸۲ء۔ پنڈت ہرگوپال کول خستہ محل وقوع کان نیلم درین الفاظ بیان کردہ است :۔

"ہشت منزل از کشتوار بطرف سرحد لداخ کہ از آن تا لداخ چہار منزل می باشد جائیکہ رود ہائے بھاگا و چندر باہم ملحق گردد۔" (گلدستۂ کشمیر المعروف بہ نتائجِ کشمیر)

خبر مهاراج برای سرکوبی باغیان سه هزار سپاه مامور ساخت۔ و بابت باربرداری
و رسانیدن غلات تا حصوره زمینداران به بیگاری بردند بسیاری از جان تلف
شدند و هزاران مبلغ در مواخذهٔ رشوه برای گرفت و گذاشت بیگاریان از زمینداران
گرفتند شور طبعان گلگت بحصول مطالب خود سرد شده ناحق کشمیر را تباهی کردند
همدرین سال وزارت ها حفاظت تهانهٔ پولیس مقرر گشت۔ و در ۱۲۹۸ھ م ۱۹۳۷ب[1]
مهاراج ۲۲ ماه جیٹھ بکشمیر رسیده ترمیم کیبوٹ فرمود۔ همدرین سال مهاراجهٔ الور[2]
برای سیر و سیاحت کشمیر آمده بعد دو ماه رجعت نمود۔ و همدرین سال ۱۱ ماه رجب
ستارهٔ تاجدار هنگام صبح از مشرق طلوع نمود و بعد چهار ماه غائب شد۔
همدرین سال جنس غلات را پنجاه هزار روپیه محصول گذر قرار یافت و در خانان
زرد آلو را دوازده هزار روپیه باج مقرر شد و ترقیات را ترقی کرده بدعات
موفور احداث گشت۔ و در ماه ساون مزاج مهاراج بعلت ذیابیطس ماؤف
شده بنابران ۲۰ ماه اسوج بطرف جموں نهضت کرد۔ و همدرین سال قلعهٔ
حصوره اهل کاران آنجا برای هضم شدن خورد و برد خود آتش داده لکها روپیه را
غلات موجودی سوخته شد بنابران تمامی زمینداران بیرنج گرفته در حصوره
بردند هزاران روپیه در رشوه و مصادره از رعایا گرفتند۔ و در ۱۲۹۹ھ م
۱۹۳۹ب مهاراج بسبب علالت طبیعت در جموں توقف ساخت۔ بدری ناتھ

۱؎ یعنی سال ۱۸۸۰ء (گلدستهٔ کشمیر حصهٔ دوم صفحه ۲۲۶)۔

۲؎ ولے بقول هرگوپال خسته تشریف آوری مهاراجه الور بطرف کشمیر در ۱۸۷۵ء
واقع شد (گلدستهٔ کشمیر حصهٔ دوم صفحه ۲۰۳)۔

پیداشده تالاب اُولر و دریای بہت را یکبار رنج بندی نمود۔ ۵ ار پوه نیم درعهٔ
برف بارید و از بُرودت ہوا درختان انگور و انار و چہار مغز سوخت شدند۔
آخر ماه ماگه دریای بہت مفتوح گشته قحط ہمیشه زگال و کاه خشک بر قحط غله شاہی
یافت و مردمان بسیار سختی کشیدند۔ و در ماه مگھر مسٹر ہوم صاحب برای خرید
کردن اسپان باربرداری بابت مہم کابل وارد و دیافت و در خریدی اسپان
مردمان را آسیب سخت رسید۔ ہمه بار شوه و مصادره و جرمانه تباه شدند۔
و در سنه ۱۲۹۷ھ بمقتضای مشیّت بیچون ۲ ماه بیساکه زحل از خانهٔ حوت بحمل آمده
وسعت و فراخی بہم رسید۔ ۲۰ ماه جیٹھه باران رحمت زمین و زمانه را سیرابی بخشید
فصل ربیعه غالباً چہار لک خروار پیدا شده آثار قحط رفع گشت۔ و مہاراج
۲۰ ماه بار دار داین دیار شده شش نارت راچہار وزارت مقرر ساخت و
سکه فلوس را تجدید نمود۔ و در ماه بهادرون سنه ۱۳۰۷ھ بکھیوٹ زمینداری خانه
بخانه مقرر شده بعضی دہات بجای صد روپیه پنجاه روپیه مقرر نمودند۔ و در
بعضی دہات بجای پنجاه روپیه صد روپیه مشخص فرمودند زمینداران مجبور شده
ذمه گرفتند موجب آن بعضی دہات آباد و بعضی ویران شدند۔ بعد انتظام کھیوٹ
مہاراج ۲۱ اسوج بطرف جموں رجعت فرموده از آنجا برای ملاقات لارڈ رپن
صاحب ویسرائی ہند روانهٔ لاہور گردید۔ ۲۰ مگھر مہارانی فوت شد۔ دران اثنا
ساکنان علاقهٔ گلگت بابت مطالبهٔ حقوق معمولی خود که در دادن آن اہمال شده
بود شورش کرده چندکس از سپاہیان شیر قلعه بقتل آوردند۔ و باستماع این

سنه از ۱۸۸۰ء تا ۱۸۸۴ء۔

بدستور قدیم معمول داشت۔ و میوہ ہائے خام از دہات آوردہ درمیان شہر وا فر گذاشت و رسد معمولی سابقہ موقوف کردہ یکصد و بیست دوکان در نفس شہر برای فروختن غلات مقرر نمود۔ حسب تجویز گورنمنٹ عالیہ رقم چہار ترکی معمولی شاہان ماضی کہ رقم آں یک لک چہار ہزار و پانصد خروار بود معاف نمود۔ و محصول فصل اجناس را عمل پنج تودہ کردہ رقم آں بیست و یکہزار و دو صد خروار تخفیف فرمود و از نکاح مسلمانان بیست و یکہزار روپیہ اسقاط نمود۔ و محصول داغشال کہ الحال چہار لک نود و شش ہزار روپیہ معمول بود معاف فرمود۔ و باج طائفہ داران دوکان داران ہفتاد و ہفت ہزار روپیہ تخفیف یافت۔ و در ملک نظر دید کردہ ہمگی یازدہ لک خروار ہر دو حصہ سوائی جاگیرات بعمل آمدند و آں را پنڈتان حجت دار شدند۔ پنڈت ہرگوپال خستہ[1] کہ از غرق کردن کشتی قحط زدگان سال گذشتہ در گورنمنٹ مخبر شدہ بود و مسٹر ہنوی[2] صاحب در تحقیقات آں بوجہی ثبوت کامل ندیدہ بنابراں از گورنمنٹ عالیہ انفصال ایں مقدمہ باختیار مہاراج گذاشتند۔ پس دریں مقدمہ ہرگوپال بعدم وجہ ثبوت کامل ملزم گشتہ مع برادران و معاونان خود در کوہستان جموں محبوس شد۔ و اوّل ماہ کتک عدالت پنچایت در مہاراج گنج قرار یافت۔ بعد انتظام ایں مقام مہاراج ۲۰ ماہ مگھر بطرف جموں نہضت کردہ بدری ناتھ بر حکومت کشمیر بدستور استقلال یافت۔ و ابتدائی مقدم مہاراج بارش باران مفقود بود۔ ۲۵ ماہ مگھر در تمازت آفتاب ہوائی دمہ

[1] برائے تفصیل مزید رجوع کنید بہ گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم از صفحہ ۲۲۴ تا ۲۲۶۔

[2] مراد از الیف۔ ہنوئی صاحب ریزیڈنٹ نیپال است (ایضاً صفحہ ۲۲۷)۔

تخم خشخاش نیم پشم گوسفند پختہ نان. گندم فی روپیہ یک آثار میفروختند و برنج وآرد گندم و آرد مکائی. و مغز سنگاڑہ. و گوشت گوسفند فی روپیہ سہ آثار مروج بود. ساگ کرم دوازدہ آثار. شلغم خام نہ آثار. ترب شش آثار فی روپیہ غنیمت میدانستند. و زلزلہ ہا ہمیشہ متواتر کم می بود. و بواقعہ آتش ہزاران خانہ ہا تباہ شدند. در بعضی جا ہا بغیر سبب آتش واقع می شد. و از ماہ کتک بارش باران مسدود بود. در نیم ماہ پھاگن ہمگی یک روز برف بارید بعد ازان تاخشکی یا از اسقاط باران بود و مرغان خانگی معدوم شدند. بیت:-

گشت یکرنگ کشور و وادی بوم در شہر کرد آبادی

ہمدران ایام ۲۰ ماہ ساون از جموں تا سرینگر تار برقی جاری شد و اوائل سنہ ۹۶ھ[1] بابو نیلامبر و مردان علی خان و غلام جیلانی و عبدالقادر مع چند کس از پنڈتان دہلی برائے رفع قحط بکشمیر آمدند. و موکل ہیضہ کہ از چندگاہ وارد جموں شدہ بود مرافقت اہل کاران ناگہانی در شہر رسید نواب مردان علی خان کہ از عمدہ کارگذاران بود ۲۱ جیٹھ منتظم ملک عدم ساخت و غلام جیلانی ہم بباد اجل داد. بعد آں تا چہل روز ہزاران جان ہمراہ گرفتہ بجانب جموں رجعت کرد و بموجب انتظام اہل کاران آتش قحط روز بروز ہیجان[2] یافت. عاقبت الامر مہاراج بذات والا ۲۵ ماہ ماگھ در شہر نزول فرمودہ در بارہ رفع قحط بسیار کوشش نمود و از نرخ شالی کہ سابقہ یک روپیہ علاوہ کردہ بود معاف شدہ نرخ آں فی روپیہ

---

[1] سنہ مطابق ۱۸۷۸ء۔

[2] برائے تفصیل مزید بہ بینید گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم ص ۲۲۳۔

آسودگی قحط زدگان کارخانہ جات امدادی در شہر احداث فرمود و مردم بسیاری در حرفتکاری مشغول داشتہ ہر کس را اجرت نقدی و جنسی عطا میفرمود۔ و معتبران خود ہر سو فرستادہ سنگارۂ اجناس از پرگنات طلبانیدہ بشہر رسانید و غلہ فروشان را مصادرہ فرمود و محتکران با خذ جرمانہ متنبہ ساخت۔ ۲۵ ماہ اسوج پنجاہ ہزار خروار شالی از پرگنات آوردہ عموماً فی نفر سہ ترک تقسیم داد و ضبطی گذرات کہ وزیر کردہ بود رفع نمود۔ و محکمۂ دیوان مال احداث فرمود و ٹھیکہ زمینداری فسخ کردہ فصل شالی را تشخیص کنانیدہ مستاجران تفویض نمود۔ و ہمدران[1] ایام ۱۱ ماہ مگھر دیوان جوالا سہای وزیر اعظم جموں از دنیا درگذشت دیوان ہمگی تا بنجرد ذ ماتمداری کردہ ۱۵ ماہ مگھر بتقریب ملاقات لارڈ لیٹن وسیرائے ہند کہ بر کوہ شملہ مقرر شدہ بود برجناح تعجیل سمت جموں رجعت فرمود حکومت او دو نیم ماہ بود۔

دیوان بدری ناتھ[2] اول ماہ مگھر ۱۲۹۵ھ بر حکومت کشمیر استقلال یافت از بسکہ نرم دل و متحمل بود سیاست کمتر داشت برعایت جبلی قوم خود را بسیار رواج داد۔ و درین سال فصل شالی ہمگی یازدہ لک خروار ہر دو حصہ بعمل آمدہ قحط رفع نشد۔ و از ہر سو غوغای الجوع الجوع ہمی بود مردم بسیاری از جان درگذشتند و تمامی اشیای خوردنی گران شدند۔ روغن زرد تیل سیاہ۔ عسل۔ شکر تریں۔ زنجبیل۔ مرچ سیاہ۔ مرچ سرخ۔ بیان۔ عناب نیلوفر۔ کاہزبان۔ ہلیلہ جات۔ سنای مکی۔ گل سرخ۔ افتیمون۔ تخم شلغم

ملخص از مشاہیر کشمیر مؤلفہ منشی محمد الدین فوق ص ص ۲۰، ۲۱، ۲۲ و تاریخ اقوام کشمیر جلد اول صفحہ ۳۳۵ و ۳۳۶۔ [1] یعنی در سال ۱۸۷۸ء۔ [2] دیوان بدری ناتھ مدن۔

خوشحال می ساخت. و مهاراج از روی همت و جوانمردی بقدر یک لک و نود و
پنجهزار و هفتصد و چهارده من غله بوزن انگریزی از اقصای پنجاب خرید کرده و مصرف
قیمت و کرایه آن سی و نه لک و هفتاد هزار و چهل و چهار روپیه چلکی داده در کشمیر
رسانید. و در اینجا قیمت آن شش لک و پنجهزار و هشتصد و چهل و نه روپیه چلکی
وصول شد و نقصان نرخ آن سی و سه لک و شصت و چهار هزار و دو صد روپیه
چلکی بعمل آمد لیکن غلات مذکوره بموجب بدقسمتی مردمان کشمیر بعضی در راه افتاده
بوسیده گشت و بعضی بتجویز و تبرد منتظمان سرکار درگذشت و بعضی در مصرف
مساکین و غربا بکار آمد. مهاراج را موجب خیانت اهل کاران ناحق نقصان رایگان عاید شد.
مدعا که دیوان در میان شهر و در دیهات و بر موقع شوارع پنجاب پنجاه و سه محتاج خانه مقرر نمود
که مصیبت زدگان قحط زاد در آنجا فراهم کرده آذوقه میدادند و مصارف آن هشتاد و هشت هزار
روپیه چلکی می نویسند. غیر ازین کابران شهر مردم قحط زده را بسیار پرورش کردند. ازانجمله خواجه
ثناء الله شال[1] زیاده از ده هزار روپیه در بذل و نوال محتاجان خرج نمود. و دیوان برای

[1] ملک التجار خواجه ثناء الله یکی از اکابر رؤسای کشمیر بود. اصلش از قوم گنائی است که در کشمیر
بتوسل حضرت شیخ یعقوب صرفی و ملا فیروز و بابا داؤد خاکی مشهور است. در تجارت شال مرتبه
بود که شاهان با شرکت تجارت وی علاوه از شهرهای هند در کابل و بخارا کیا فت می شد. نزد مهاراجه
رنبیر سنگه و پرتاب سنگه مرتبه بزرگ داشت. مهاراجه پرتاب سنگه در مراسلات و خطوط همیشه
او را به دولت مآب خواجه ثناء الله خطاب می کرد. وفاتش در آخر صفر ۱۳۱۱ھ مطابق
۱۸۹۲ء واقع شد. از خواجه ثناء الله سه پسر یکی خواجه غلام حسن و دوم خواجه نور الدین
و سوم خواجه سعد الدین یادگار ماندند. ماسوای آخر الذکر بقیه دو فوت شده اند.

شترگاه از انبوره گرفته بیفشارد۔ از لولاب نوجه صابربٹ زمیندار را چوب چراغ افروخته درمیان شترگاه داخل ساخت و رامچند ناظر شخصی را آتش در دهن انداخت۔ همچنین خلق خدا را عذابهای گوناگون کرده معذب داشتند که تشریح آن هیچکس نتواند کرد۔ هرکسی را که حیات مستعاره باقی بود دو ماه بر اکل کاسنی دشتی و اشیائی غیر ماکولی قناعت کرده دو ماه از توت قوت لایموت حاصل نمود و دو ماه بر ساگ و شلغم بسر برد۔ پس در میان شهر نفرشماری کرده فی نفر نیم آثار شالی بوسیده که بضاعت آن همگی نیم پاو برنج بوسیده حاصل می شد بعد ده پانزده روز بطور رسد دادن مقرر نمودند۔ و در بازار فی روپیه چهار آثار برنج خاک آلوده میفروختند و خبازان یک آثار نان بیکروپیه میدادند۔ باوجود این قدر خرابی ملک و تضییع مخلوق هیچکس اطلاع آن بسمع مهاراج نرسانید و وزیر او را هردم تشفی و تسلی میکرد۔ در ماه ساون مهاراج را از گورنمنٹ عالیه درخصوص بی انتظامی قحط شکایت رسید۔ موجب آن برای تفتیش این قحط و حسب الحکم حضور راقم این سطور رسالهٔ در حالات قحط و خرابی ملک نظم و نثر تصنیف کرده بحضور فرستاد۔ و مهاراج را بدیدن آن جگر خون شده همان لحظه دیوان اننت رام برای انتظام قحط بجانب خطه مامور ساخت و شوارع پنجاب مفتوح شد۔ وزیر پنون هفت سال و دو ماه حکومت کرده بفرمان گورنمنٹ عالیه معزول گشت و ۲۱ را نسوج بجمون رفت۔

دیوان اننت رام ۱۵ بهادرون ۱۲۹۵ھ[1] بر مسند حکومت کشمیر جلوس نمود و در حسن انتظام و رفع تشویش قحط اهتمام تمام بکار برده مردمان بخیر خوردن و بردن سیر شدند۔ و مستغیثان را بر کاغذ ساده سماعت میکرد هرکس را بعدل و داد و نوال

[1] مطابق ۱۸۷۸ء۔

بردند. اوّل بہا آتش قحط مشتعل گشتہ زمینداران بابت تخم محتاج شدند وزیر حکم داد کہ در ملک ہر کس را خانہ پالی سازند ہر جا کہ شالی یابند بزور بکشند موجب آن اہل عملہ زمینداران را سہ دفعہ خانہ پالی کردند و رشوت ہا گرفتند. بعد ازین دفعہ آتش قحط ہیجان یافتہ قیمت خروار شالی تا شانزدہ روپیہ عروج نمود تاریخ آغاز قحط از "سال غلہ"[1] یافتہ اند. مدعا کہ بسبب ناخوشی وزیر و تاراج عملہ در ملک تباہی بوقوع آمدہ مردمان مثل سگان بر شوارع و جبال فوت شدند اکثر ہا بعدم اندفان طعمۂ سگان گشتند راہہای پنجاب سر بسر مسدود بود. وزیر کسی را گریختن نداد. بیت.

چو خواہد کہ ویران کند عالمے ۔۔۔ دہد ملک در پنجۂ ظالمے

مردمان این دیار را قضا از حق بود لیکن بتیغ ظلم وزیر ہزاران از جان درگذشتند. روزی چند زمیندار از تاراج اشرار در پیش وزیر[2] استغاثہ کردند وزیر گفت بروید این وقت مہاراج در اچھہ بل نشستہ است شما را دادرسی خواہد کرد. روزی در مجلس او شخصی می گفت کہ الحال ملک کشمیر خراب است وزیر گفت ہنوز خراب نیست دل من میخواہد کہ ازین جا تا رام بن آخسگر امکان نشود. حاکمان وزارت کامراج بیشتر در تخریب مردم کوشیدند. چنانچہ ٹھاکر کوٹھ تحصیلدار زینہ گیر کسی میر مقدم را عریان کردہ آلتش را بریسمان بستہ و ریسمان بدست دخترش دادہ در میان دہ تشہیر ساخت. و مقدم بوٹینگو و زوجۂ او عریان کردہ و انبور از آہنگر طلبانیدہ بدست مقدم داد کہ زوجۂ خود را

[1] ۱۲۹۵ھ مطابق ۱۸۷۸ء۔ [2] مراد از وزیر پنون است۔

شایان شامل جلسۂ عالی گشته از حضور ملکۂ معظمہ او را تیغ خطاب ستطاب عطا
شدند سپر السلطنۃ جنرل عساکر انگلیطہ سرفراز شمالی مشیر خاص قیصر ہند ان مہند
وبجای ۱۹ ضرب اتواپ ۲۱ ضرب توپ سلامی او مقرر فرمودند۔ و دیوان جوالا
سہای را تمغای اشٹار آف انڈیا عطا کردند۔ مقارن آنحال بتاریخ ۳ ماہ سوج
مطابق ۸ شوال ۱۲۹۴ھ بارش باران اشتداد نمود۔ روز دوم شیری از
برف بارید ۱۱ شوال بوقت چاشت تا شش دقیقہ زمین بجنبید دار وحید ار
لیباذ غلطید تا عرصۂ سہ ماہ و بیست روز بارش باران مثل تار از آسمان
برابر متقاطر بود تاریخ آن "باران غم" گفتہ اند تا پنجاہ روز روی آفتاب کسی ندیدہ
دریاہا طغیانی گشت و تالاب ولہ سیلاب نمود اکثر اوقات زلزلہ ہا متصادم
بود۔ و در موضع کوندہ بل شانزدہ خانہ زیر زمین فرو رفت و فصل شالی
واجناس در صحرا بوسیدہ گشت و در شدت بارش ہر چہ درو شدہ بود
جمع خرمن ہا کردند و در آنجا ہم بخار کردہ بوسیدہ شد چہارپایان سقط
شدند۔ وزیر در ہر تحصیل یک یک پلاٹن فرستادہ مردمان را کشش و آزار
سخت رسانید۔ ہمدران ایام زمینداران وزارت کامراج برای تیاری تا لہ
برقی سمت گلگت بہ بیگاری بردند و درو شالی معطل ماندہ موجب آن وزارت
مذکور زیادہ تر ویران شد۔ مدعا کہ فصل شالی چنیہ کردہ ہر دو حصہ
بسرکار بردند ہمگی ہفت لک خروار تعمل آمد و در زمستان علامت قحط ظاہر
نشدہ دو سہ لک خروار غلہ کہ ذخیرۂ سابقہ موجود بود غلہ داران بہ گرانبہائی

لہ ۱۲۹۴ھ مطابق ۱۸۷۷ء۔ لہ کوندہ بل نزد ماتبل۔

بازگشت گرفتند وچندکسان باستغاثۂ زمینداران محبوس شدند تاعرصۂ
یک ہفتہ دراچھبل حبس وبعض بود۔ وزیر پنون کہ شریک خورد وبرد ہرکس
بود نہایت دلخون شد۔ عاقبت مہاراج را ازیں ارادہ بمکر وحیلہ باز
آوردہ مستغیثان درچاہ حبس وجرمانہ انداختند و وزیر پنون ازیں حرکت
از فرقۂ زمینداران رنجیدہ خاطر شدہ[۱] درفکر تخریب وتعذیب آنہا افتاد
چنانچہ وزیر موصوف اوایل بہار با فرقۂ زمیندار کھیوٹ مقرر کردہ بود و
مردمان فصل ربیعہ بطور خود جنیبہ کردہ قیمت آں بسرکار رسانیدند ہنگام
خریفہ وزیر پنون بسمع اعلیٰ رسانید کہ زمینداران مال خوری کردہ یکدانۂ ربیعہ
بسرکار ندادند مہاراج دل تنگ شدہ فرمان داد کہ از رعایا فصل ربیعہ
بجنس بگیرند و آیندہ ضبطی محصولات نمایند۔ موجب آں عملہ داران خانہ یالی[۲]
کردہ ہرجا کہ جو وگندم یافتند جبراً بردند وملک را برشوہ ومصادرہ غارت
کردند[۳]۔ ہمدراں سال[۴] مندر رنبیر سوامی پائین حبہ کدل ومندر پرتاب
سوامی در رعناواری تعمیر یافت۔ ومحصول ازنکاح بہ نسبت خاص وعام
شش روپیہ مقرر شد و مہانند پنڈت[۵] در از دفتر دیوانی معزول گشت۔
ومہاراج ۸ ماہ اسوج بطرف جموں نہضت فرمود وہمدراں ایام دربارہ
جلسۂ قیصری در شہر دہلی حسن انعقاد پذیرفت مہاراج بکمال شوکت وشان

---

[۱] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۲ ۔ [۲] خانہ یالی یعنی خانہ تلاشی۔
[۳] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۲ ۔ [۴] یعنی سال ۱۸۷۵ء۔ الیضاً
صفحہ ۲۲۲ ۔ [۵] مہانند در فرزند گنیش پنڈت متوفی ۱۸۲۵ء۔

گلگت انعام یافت۔ دہمدرین سال ۱۱ ماہ اسوج ۱۹۳۳ب دیوان کرپارام مدار المہام دولت جموں دنیای فانی را پدرود نمود[1]۔ مردی سخندان و عالم و فاضل و مدبر و موقر و مہذب الاخلاق بود در جود و سخا بی ہمتا۔ تاریخ۔

دیوان صدر کاشمیر ذوالجاہ و ذوالجود و کرم
رفت ازجہان دلپذیر جہان سوخت از نار الم

از بہر تاریخش عیان بی یا وسرشد درجہان
"عدل و عطا عقل و وفا فضل و حشم" ای محترم[2]

بعد انتقال او فرزند ارجمندش دیوان اننت رام کہ در علم و فطانت ہمتا نبود بر منصب مدار المہامی اقتدار یافت۔ و در ۱۲۹۴ھ م ۱۹۳۴ب مہاراج ۸ ماہ جیٹھ بمقام اچھہ بل[3] قیام ساخت و مردم زمیندار کہ از جور و جفای اہل کاران وزیر مقہور شدہ بودند برای استغاثہ آمدہ عریضہ ما گذرانیدند مہاراج حکم داد کہ از چکلہ داران[4] و اہل عملہ مطالبہ حقوق خود بطور خود نمایند۔ و بعد و رحکم مردم مستغیث چکلہ داران و عملداران را دست اندازی کردہ از بی مروتی دقیقہ فرو نگذاشتند و چند کسان را رشوہ رسوم

قاطراں سوار شدہ جنگ می کنند۔ [1] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۱۔ بقول ہرگوپال کول خستہ از تصنیفاتش گلاب نامہ و گلزار کشمیر یادگار است۔
[2] بعد از اخراج اعداد حروف اول و آخر سنہ ہجری ۱۲۹۳ مطابق ۱۸۷۶ء عیاں می شود۔ [3] در کشمیر جنوبی قریباً پنج میل از اسلام آباد واقع است۔ [4] چکلہ دار بہندی بمعنی جاگیر دار۔

دوام برائی مصرف خدام خانقاہ معلی مقرر بود مبلغ دوازدہ ہزار روپیہ چہرہ شاہی از خزینۂ عامرۂ کشمیر مقرر داشتند از آنجا در استنبول رفتہ در ۱۲۹۲ھ از راہ روس بطرف یارقند رجعت کرد۔ و در ۱۲۹۳ھ ۳۱ ساون از یارقند واپس آمدہ براہ پہیرہ پور در دوم رفت۔ دراں اثنا ارکان دولت سلطان عبدالعزیز خان را معزول کردہ بر موقع عزل از جان گذرانیدند و عبدالحمید خان[1] را بر سریر سلطنت جلوس دادند۔ باستماع این خبر شاہ روس یورش آوردہ با دولت روم بجنگ پیوست و بعد محاربۂ ومقاتلۂ بسیار فیما بین الجانبین صلح واقع شد۔ ہمدراں سال یعقوب خان اتالیق ہم ازین کاراں خود تقبل آوردند موجب آں چینیان فوراً یورش آوردہ سلطنت یارقند را متصرف شدند۔ فقط۔

در ۱۲۹۳ھ[2] مہاراج بالارڈ لیٹن[3] ویسرای ہند در مادہو پور[4] ملاقات کردہ پنجہزار بندوق رفل و یک توپخانہ کچر باٹری[5] بابت حفاظت سرحد

۴۴ قلمی ورق ۱۴ و ۱۵ و ۱۶۔ ۳ از ۹۶ ۷ ھ مطابق ۱۲۹۳ء تا ۸۱۹ ھ مطابق ۱۴۱۶ء

[1] عبدالحمید خان ثانی سلطان ترکی فرزند سلطان عبدالمجید خان برادر سلطان عبدالعزیز خان بود۔ بتاریخ ۱۵ شعبان ۱۲۴۲ھ مطابق ۱۸۲۶ء متولد گشتہ در ۱۸۷۵ء سریر آرائے حکومت شد۔ در آخر چوں غلبۂ دستوریان شد سلطان عبدالحمید خان در ماہ جولائی ۱۹۰۸ء از سلطنت معزول شد (قاموس المشاہیر جلد دوم صفحہ ۸۵)۔

[2] ۱۸۷۷ء۔ [3] از اپریل ۱۸۷۶ء تا ۲۸ اپریل ۱۸۸۰ء۔ [4] مادہو پور بلیست بر شارع پٹھان کوٹ۔ ۷ میل بطرف جنوب مشرق از جموں۔ این قریہ بین ریاست کشمیر و جموں و ہند حد فاصل است۔ [5] کچر باٹری یا پانتری فوجے است کہ بر ۴۴

برخود گرفته بود امّا از دست کارگذاران لداخ خدمات شایسته بعمل نیامد چنانچه سفارت مسطوره را از لداخ چهار منزل پیش قدمی ساخته لوازمات لابدیه میسر شد همگی با عانت سیّد یعقوب خان معه شد درچند دریارقند رسیدند۔ و در آنجا اتالیق غازی بجانب مقدان در اوچی رفته بود سفیر برطانیه را ملاقات و میسّر نشده برجعت قهقری باز آمده در کشمیر رسید۔ و اکبر علی خان[1] حاکم لداخ بعلّت نا سر انجامی ضروریات راه یارقند یکسال محبوس گشت۔ و در یارقند سکّه و خطبۂ شاه روم جاری شد۔ سیّد یعقوب خان سفیر بابت ادائی شکریۂ آن و تقرری خراج مع تحایف بیشمار در ماه کتک سنه ۱۲۸۹ھ وارد شهر شده روانۂ استنبول گردید۔ و در سنه ۱۲۹۰ھ سنه ۱۹۳۰ب سفیر گورمنٹ عالیه یعنی فورساٹھ صاحب بهمراهی سیّد یعقوب خان بره کشمیر ۲۱ ر بهادرون روانۂ یارقند شده بحسن انتظام کارگذاران مهاراج بعیش و آرام در یارقند رسید۔ و با اتالیق غازی سلسلۂ محبّت و اتحاد مستحکم کرده کوٹهی تجارت[عه] در آنجا گذاشته و در سنه ۱۲۹۱ھ رجعت نمود۔ و بمرافقت او سیّد یعقوب خان در کلکته رفته باز با گورمنٹ عالیه رابطۂ محبّت و موافقت درست نمود و بجلدوی حسن خدمات سفارت مذکور از پیشگاه گورمنٹ عالیه سیّد یعقوب خان را العوض سند جاگیر حضرت میر سیّد محمد[2] همدانی قدس سرّه که آنجناب را از عهد سلطان سکندر[3] در کشمیر بطور

[عه] [illegible]

---

[1] اکبر علی خان (وزیر) از ۱۸۶۸ء تا ۱۸۷۱ء ۔ اکبر علی خان یا سید اکبر علی خان اوّلین حاکم لداخ است که بنام وزیر موسوم شد۔ در لداخ قانون جموں را رائج نموده سکّه بنام مهاراجه مسکوک کرد۔ یک باغ در لیه از و یادگار است۔ (تاریخ جموں و ریاست های مفتوحه صفحه ۴۲۲) ۔

[2] متوفی ۸۵۴ھ مطابق ۱۴۵۰ء ۔ برائے تفصیل زندگانیش مراجعه کنید به تاریخ حسن جلد سوم[44]

عبدالعزیز[1] خان براه بخارا در استنبول راهی ساخت. و سفیر مذکور چند سال در دربار سلطان موصوف گذرانیده رابطهٔ تقرب حاصل نمود. و در سنه ۱۲۸۵[2]ھ رجعت کرده از راه جموں وارد خطه گردید و بسبب مسدودی راه لداخ موسم زمستان در خانهٔ خواجه شاه نیاز نقشبندی[3] گذرانیده اوائل بهار سمت یارقند نهضت کرد و در آنجا یک دو ماه گذرانیده در ماه مگهر سنه ۱۲۸۶ھ باز گشته آمده براه باره موله در حسن ابدال هنگام انعقاد حلقهٔ گورنری بملاقات لفٹنٹ[4] گورنر پنجاب فایز گشت و از آنجا در کلکته رفته با گورنمنٹ عالیه اتحاد و یک جهتی مربوط و مضبوط ساخت و از آنجا در استنبول رفته بخوف روسیان سلطنت کاشغر را مطیع و منقاد دولت روم گردانید چنانچه وکلای شاه یورپ بر عهدنامهٔ او دستخط نمودند. و عبدالعزیز خان تمغای شاهی و خلعت مباهی مع دو ضرب توپ و یکهزار تفنگ و دیگر اقسام اسلحه و امتعه بنوازش کثیر سفیر مذکور را همراه داد. چون سفیر مذکور در کلکته رسید از پیشگاه گورنمنٹ عالیه برائی انعقاد رابطهٔ خلت و سداد سفیر سرکار انگلیسیه مسٹر ڈگلس فورساٹھ صاحب همراه خود کشیده. و در سنه ۱۲۸۷ھ سنه ۱۹۲۷ب روانهٔ یارقند گردید. و اخراجات سفارت مذکوره مهاراج

---

[1] عبدالعزیز شهنشاه ترکیه فرزند سلطان محمد بود. بتاریخ ۲۵ رجون سنه ۱۸۶۱ء (۱۲۷۷ھ) بجائے برادر خود سلطان عبدالمجید خان تخت نشین شده در سنه ۱۸۷۵ء (۱۲۹۲ھ) معزول گشت.

(قاموس المشاهیر جلد دوم صفحه ۶۴).

[2] مطابق ۱۸۶۸ء. [3] متوفی ۱۲۴۵ھ مطابق ۱۸۲۹ء. [4] لفٹیننٹ لفظے است انگلیسی بمعنے نائب. گورنر بمعنے ناظم و حاکم.

سمرقند[۱] و خوقند[۲] را متصرف شده قصد کاشغر میداشت۔ اتالیق[۳] غازی خواہر زادۂ خود سید یعقوب خان کہ از احفاد حضرت علی ثانی بود در پیشگاہ سلطان

۴۴ است۔ این شہر بر چہاردہ ابواب ذیل مشتمل است ۱۔ سمرقند، ۲ کلانی، ۳ دریچہ، ۴ بیش کالی، ۵ کیمیش، ۶ کوہکانی، ۷ کاشغاری، ۸ میرکی، ۹ پختہ پل، ۱۰ پیشگی، ۱۱ کادہ سرائے، ۱۲ سیہ رزی، ۱۳ چلگی، ۱۴ کوکحبہ۔ شہر طاشقند سہ سرائی ہنود و اکثر سرائے اہل اسلام دارد۔ این شہر برائی میوہ جات انگور و سردہ و نرلوزہ و ناشپاتی معروف است۔ تا ایام بہار (جون) سرسبز و شاداب می ماند۔ شہرستانیست خوش زیبا و دلپسند ولے در ایام سرما بشدت سردی پا مشد (ایضاً صفحہ ۳۶)۔

۱؎ سمرقند شہرستانیست عجیب دلپسند مشہور برائے انہار و باغات و مقبرۂ امیر تیمور متوفی ۱۷ شعبان ۸۰۷ھ کہ از سنگ رشیم ساختہ اند۔ (سفرنامہ مہنۃ شیر سنگھ صفحہ ۳۳)۔

۲؎ خوقند شہریست لطیف کہ برائے کثرت میوہ جات و باغات در تمام ترکستان مشہور است۔ درین جا کار ابریشم بسیار می شود۔ اسپان آنجا عمدہ و لائق تعریف اند۔ از قسم پیداوار پنبہ از ہمہ اجناس زیادہ پیدا می شود۔ درین مقام کاشت گندم در ماہ چیت مطابق ماہ مارچ و اپریل می شود۔ و از ہمہ حبوب و غلات گندم با فراط می شود۔ این شہر علاوہ بر مسلمانان محل و مسکن قوم موسوی (یہودی) نیز است۔ بوقت سیاحت مہنۃ شیر سنگھ حاکم خوقند خدایار خان (عمر ۳۵ سال) بود۔ دران وقت از ہنود ۱۲ نفر مقیم خوقند بودند کہ ہمگی از شکارپور (سندھ) تعلق داشتند (ایضاً صفحہ ۳۸)۔

۳؎ مراد از یعقوب خان حاکم یارقند است۔

اہل کاران مہاراج تواضع وتکریم وخدمات بلوازمات تحایف ونفایس عجیب و پیشکشہای دلفریب بجاآوردہ خوشنودی مہمان حاصل نمودند۔ فقط۔

سفارت یارقند

چون یعقوب خان[1] اتالیق غازی از حدود ترکستان ممالک کاشغر[2] ویارقند[3] وطرفان واورمچی وغیرہ بلاد وامصار بتیغ بیدریغ مفتوح ساختہ سلطنتے وسیع درقبضۂ اقتدار خود درآوردہ۔ دران وقت شہنشاہ روس دیار بخارا وتاشکند[4] و

---

[1] یعقوب خان ملازم ملا خان حاکم خوقند متوفی سنہ ۱۹۲۰ بکرمی مطابق سنہ ۱۸۶۴ء۔
(سفرنامۂ ترکستان اردو قلمی مہتہ شیر سنگھ رامپوری صفحہ ۴۰)۔

[2] کاشغر یا کاشغار شہریست خوب کہ بہ سہ طرفش رود "لسی کچی" می گذرد۔ این شہر مشتمل بر چہاردہ دروازہ وسراہای بسیار است۔ شہر پناہ وفصیلش بسیار سنگین ومتین می باشد۔ برائے صنعت پارچہ بافی کہ بمقابل ترکستان بسیار وارزان می باشد خیلے مشہور است۔ ازہمہ اجناس پنبہ ونمک زیادہ پیدا می شود (ایضاً صفحہ ۴۸)۔

[3] یارقند شہریست کلان تر از کاشغار وبخوبی آباد۔ بازارہایش مسقف مثل بخارا۔ سائر اجناس خوردنی مثل غلہ ومیوہ جات بکثرت پیدا می شود۔ در ایام حکومت یعقوب خان چند نفر از تاجران کشمیر نیز بود وباش میکردہ اند (ایضاً صفحہ ۴۹)۔

[4] تسخیر شہر تاشکند یا طاشقند بدست روسیان در ماہ جیٹھ سنہ ۱۹۲۳ بکرمی مطابق مئی وجون سنہ ۱۸۶۸ء حاصل گشت۔ مہتہ شیر سنگھ در وصف شہر طاشقند می نگارد:۔

"این شہر (طاشقند) بسیار عجیب وکلان است۔ از ماہ جیٹھ سنہ ۱۹۲۳ بکرمی وقتیکہ شاہ روس اورا تسخیر نمودہ است پایۂ تخت ملک ترکستان ساختہ ۴۴

بر کوہ شملہ محظوظ شد[1] - و در ۱۲۹۲ھ ۲۰ ماہ مہاراج وارد شہر شدہ کھیوٹ زمینداری کہ در ۱۲۹۲ھ منعقد شدہ بود بصلاح وزیر پنون فسخ نمود - و ہمدریں سال نواب بہاولپور و راجہ دربھنگہ از سیر وسیاحت کشمیر محظوظ شدند - و بولر صاحب نام شخصی از ساکنان جرمن کتابہای دیرینۂ شاستری قریب ہشتصد جلد خرید کردہ ہمراہ برد[3] - و ہمدریں سال اسٹیمر یعنے خورد اگبوٹ[4] عطیۂ ملکہ معظمہ کہ بعوض صلہ و انعام خدمات سفارت یارقند مہاراج را عطا فرمودہ بودند ۲۰ ماہ ساون بمقام حضرت بل جاری نمودند - و ہمدریں سال وبای ہیضہ ظاہر گشتہ تا عرصۂ دہ ماہ مردم بسیاری دہ نود در عالم بقا شدند - ہمدریں سال در محلۂ ٹنکی پورہ بواقع آتش ہفت صد خانہ سوختہ شدند - و دریں سال ٹھیکہ کاغذ اشٹام بیست و یک ہزار روپیہ چہرۂ شاہی مقرر شد - و نیز سکۂ ٹنگہ ہا قلب کردند مردمان را نقصان بسیار عاید گشت - و مہاراج در ماہ کتک بدار السلطنۃ جموں نہضت کردہ از آنجا در ماہ مگھر بکمال حشمت و اجلال برای ملاقات شاہزادہ آف ویلز فرزند ملکۂ معظمہ در کلکتہ رفت و در آنجا بوفور اعزاز و اکرام مراسم ملاقات بجا آوردہ ۲۳ پوہ بازگشت رونق افروز جموں گشت - و ہمدران ایام برای مہمانداری شاہزادۂ موصوف در شہر جموں باسراف مبلغات کثیر تعمیر عجایب گھر[5] ترصیص یافت و بروقت رونق افروزی شاہزادۂ معروف

---

[1] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۱ - [2] ۱۸۷۵ء -

[3] مراد از مستشرق معروف المانوی پروفسور بولر (دفتر فرہنگ حکومت بمبئی) است - [4] یعنی کشتیٔ دخانی - [5] موزہ (Museum) -

داشتند۔ و مولوی ناصر الدین را دو ہزار روپیہ جرمانہ کردند و مردم شیعہ را دو لک و ہشتاد ہزار روپیہ بابت تعمیر خانہ ہا عطا نمودند "جگر سوخت"[1] تاریخ است۔ در سنہ ۱۲۹۰ھ مہاراج از خود دید اہل کاران اقف شدہ ۲۹ ربیا کھ در شہر رسید و کھیوٹ زمینداری بخانہ بخانہ مقرر نمود۔ اہل کاران را کھیوٹ[2] زمینداری مرغوب نبود بنا بران انتظام کھیوٹ مردار شدہ اکثر زمیندار فرار شدند۔ و بعد انتظام کھیوٹ مہاراج اول ماہ مگھر بجانب جموں نہضت فرمود و در جموں رسیدرانی پرتاب سنگھ فوت شد۔ و ہمدرین سال وزیر پنون بابت طوی اسیر در جموں رفتہ در ینجا دیوان بدری ناتھ نایب ساخت و در سنہ ۱۲۹۱ھ مطابق ۱۹۳۱ب[3] سکہ تنگہ ہا قلب شدہ بسیار کسان دیوالی شدند۔ و ہمدرین سال باہتمام منشی ہرسکھرای مطبع تحفۂ کشمیر درین جا جاری شد۔ و ہمدرین سال لفٹنٹ گورنر پنجاب از راہ بانہال بسیر کشمیر نہضت فرمودہ دیوان کرپا رام ہمراہ بودہ یک نیم پہر روز درمیان شہر توقف کردہ براہ بارہ مولہ رحلت نمود۔ و ہمدرین سال فورسائتھ[4] صاحب ۲۱ بہادر دن لیسفارت یارقند نہضت فرمود۔ ۶ کتک وزیر پنون درین جا بدری ناتھ را نایب گذاشتہ خود در جموں رفت و ۲۷ بہادر باز گشت رسید۔ و اواخر این سال مہاراج بشرف ملاقات ویسرائی ہند لارڈ نارتھ بروک[5]

---

[1] ۱۲۸۹ھ مطابق ۱۸۷۲ء۔ [2] کھیوٹ لفظ ہندی یعنی خراج۔

[3] یعنی ۱۸۷۵ء (گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۱)۔

[4] مراد از طامس ڈگلس فورسائتھ صاحب ست۔ بی مصنف "رپورٹ آف مشن ٹو یارقند" است۔

[5] صحیح: "نارتھ بروک" (۱۸۷۲ء تا ۱۸۷۶ء)۔

همدراں ایام ۱۲ ماه رجب ۱۲۸۹ھ یوم دوشنبه فساد شیعه و سنی بعمل آمده قصۂ آں در حصۂ اوّل[1] مشروح است. مختصر آنکه بعضی مردم شیعه بیرون مقبرۂ سید محمد مدنی[2] بنیاد مسجد برافراختند و بروز عرس حضرت سید بزرگوار بعضی اوباشان سنی دیوار مسجد آنها برانداختند. امامیان خروج کرده شبانه بجنگ و جدل پیوستند و سنیان مغلوب گشته از حکام بالا هیچکسی پرداخت آنها ننمود. دراں اثنا بعضی مفتریان شهرت انداختند که وزیر برای تاراج مردم شیعه بما تجویز داد. موجب آں فلاش و اوباش جمع گشته خانه های شیعه را آتش کشیدند. و در یک پهر روز شش صد و نود خانه بسوزانیدند و مال و منال آنها را تاراج نمودند. وزیر پنون بوقت چاشت بموقع فساد در رفته افواج شاهی را برای مؤاخذۂ مفسدان فرمان داد. بصید و حکم سپاهان قلعه دست تطاول دراز کرده خانه های مسلمانان را غارت کردند و هر که در راه یافتند بسته کرده محبوس داشتند. هزاراں مردم ملزم و غیر ملزم گرفتار شدند. از آنجمله سه صد کس در جموں فرستادند و دیگراں با خذ جرمانه رها کردند. تخریب فرقۂ اسلامیه از کردۂ شیعه ها دو چند بعمل آمد. و بصلاح پنڈتان خواجه محی الدین گندرو که بسیار مالدار بود بتهمت تحریص بلوا ماخوذ کرده همراه ملزمان در جموں فرستادند. و اہل شیعه مبلغات کثیر در دربار جموں صرف کرده اہل کار سرکار بخود مایل کردند. محی الدین بخیال بے گناهی چیزی از دست نکشید تاکه بشهادت شاهدان فرضی او را ملزم ساخته پنجاه هزار روپیه از و مصادره گرفتند و یک صد و هشتاد کس در بندیخانۂ رام نگری محبوس

---

[1] جلد اول از همیں کتاب صفحه ۴۹۲ و گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم ص ص ۲۱۰ و ۲۱۱ –

[2] سید محمد مدنی عرف مدین صاحب در نوشهره (گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم ص ۲۱۰) –

طفلان خود مختون کردند۔ ہمدرین سال[1] سکۂ مروجۂ مہاراجہ گلاب سنگھ کہ در سنہ ۱۹۰۴ب[2] نافذ شدہ بود قلب شد۔ وجہ آن این است کہ بیوپاریان[3] از تقلیل نقرۂ آن کہ بموجب خیانت اہل کاران ہمگی بر شش ماشہ رسیدہ بود واقف شدند۔ بنا بران قیمت آن ہفت نیم آنہ ڈبل[4] مروج نمودند۔ و مہاراج درین امر مجبور ماندہ قیمت آن ہشت آنہ قبول کرد ازین رو در خزینۂ عامرہ لکھا روپیہ نقصان عاید گشت و مردمان کشمیر را ضرر شدید رسید و بسیار بیوپاریان دیوالی شدند۔ پس مہاراج سکۂ جدید[5] کہ یک طرف آن حروف فارسی و یک طرف حروف دیگری است بر نقرۂ صاف مسکوک ساختہ بقیمت دہ آنہ ڈبل مروج کردند۔ ہمدرین سال[6] بازار مہاراج گنج درمیان شہر و مہاراج بازار در امیراکدل و عمارت لال منڈی بالاتر از امیراکدل تعمیر یافت۔ و از عہد سلطان سکندر بازار خرید و فروخت اشیاء بروز جمعہ بیرون مسجد جامع ہمیشہ معمول بود مہاراج خرید و فروخت آنجا موقوف کنانیدہ مہاراج گنج را برای نام آوری خود رونق داد۔ و در سنہ ۱۲۸۹ھ آتش وبای ہیضہ مشتعل گشتہ خلقت بسیاری طعمۂ مؤکل اجل شد۔

---

[1] یعنی ۱۸۷۲ء [2] مطابق ۱۸۴۷ء۔

[3] بیوپاریان جمع بیوپاری بمعنے بازرگان و تاجر۔

[4] ڈبل لفظ انگلیسی بمعنے دوچند۔

[5] این سکہ بنام چلکی موسوم بود (کشیر جلد دوم صفحہ ۸۰۱)۔

[6] ولے بقول ہرگوپال کول تعمیر مہاراج بازار و مہاراج گنج و لال منڈی درسال ۱۸۷۱ء واقع شد۔ (گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۱)۔

مرمت نمودند۔ و مهاراج برای ترمیم آن دو هزار و دو صد روپیه امداد فرمود و از روی قلت مصارف ترمیم آن با تمام نرسید۔ و در ۱۲۸۶ھ دارای جموں لطرف کشمیر نهضت کرده زمینداران را منجمله چهار ترکی معمولی دو ترک معاف نمود که تعداد آن پنجاه و دو هزار خروار بود و بعد انتظام این سواد در ماه مگهر بطرف جموں رجعت فرمود. و در ۱۲۸۷ھ باز سایهٔ نزول انداخته در انتظام امور مملکت پرداخت۔ و ٹھاکرداس که بسیار سست کار و مرتشی بود[1] از مزارعان و کارداران رسوم خود بزور میگرفت مهاراج از اوضاع و اطوار او بیزار شده برطرف نمود و بجای او باز وزیر پنون تقرر فرمود۔ حکومت دیوان چهار سال بود۔

وزیر پنون مرتبهٔ ثانی در ۱۲۸۷ھ[2] رایت حکومت افراخته از روی مجربیت سابقه در معاملات و مقدمات جزو و کل بخوبی پرداخت اگرچه مرد مستعد و چالاک و هوشیار بود اما از رعایا همیشه کینه در سینه میداشت و با مردم شریف و عالی خاندان دوام نرد مخالفت می باخت۔ و در ۱۲۸۸ھ مهاراج ۱۴ ماه جیٹھ در بلاد کشمیر نزول یافته محال ترقیات ایجاد نمود۔ و در ساگزارهای مردمان تخم خشخاش افگنده افیون کشیدند و طفلان نارسیدهٔ مردمان برای کشیدن افیون بزور بردند و در ملک او ویلا برداشتند اهل عمله با خذ رشوه و مصادره ملک را غارت کردند۔ مهاراج را لکها صرف شده چیزی ما حصل نیاید همدرین سال ضلعه داران شهرت ذر انداختند که مهاراج طفلان بی ختنه را بزور برده ملازم خواهد ساخت. موجب آن مردم عوام در عرصهٔ چند روز

---

[1] گلدستهٔ کشمیر حصهٔ دوم صفحه ۲۲۱ - [2] ۵ مطابق ۱۸۷۰ء -

بازگشت رجعت نمودند. و هنگام معاودت بباعث بارش برف افواج را ضرر شدید رسیده بسیاری از سپاهیان و بیگاریان و چارپایان تلف گشتند. و بعضی را دست و پای چشمان سوخته شدند. لکھا نقصان کرده حاصل چیزی ندیدند. بعد ورود افواج مهاراج در ماه مگهر بجانب جموں نهضت کرده دیوان ٹھاکرداس بر حکومت کشمیر اختصاص یافت. و حکومت دیوان کرپارام یک سال و شش ماه بود.

دیوان ٹھاکرداس در ۱۲۸۳ھ[1] / ۱۸۶۶ء در ضبط و ربط امور مملکت پرداخت. و در ۱۲۸۴ھ وبای هیضه ظاهر گشته قریب هشت هزار مردم از شهر و ده رنگرای عالم بقا شدند.[2] و درین سال بفرمان مهاراج تمامی کارخانداران شال دوا فروشان برای انتظام پشمینه در جموں رفتند و در معاملات داغ شال جنس پشمینه گرفتن تجویز یافت. همدرین سال راه های شهر را سنگ بعمل آمد و شکار ماهیان که از عرصهٔ ده سال ممنوع بود جایز گشت. و در ۱۲۸۵ھ[3] مهاراج رونق افروز این دیار شد و پنج وزارت را شش وزارت مقرر نمود. و همدرین سال میر حسین قادری[4] و عظیم الدین در اوبام مسجد جامع را

---

[1] مطابق ۷/۱۸۶۶ء۔ [2] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحه ۲۲۰ - [3] مطابق ۱۸۶۸ء -

[4] میر حسین قادری فرزند ارجمند میر بهاء الدین منطقی است. در طفولیت از مرزا غلام بیگ که خلیفۂ والد ماجد او بود به تعلیم و تلقین طریقۂ قادریه مشرف گردید. در آخر شوق زیارت حرمین الشریفین و بغداد شریف غالب گشته عزم سفر کرد. و در اثنائے راه بسیار دادو دهش کرده در بیت الله رسید و بعد ادائے مناسک حج ۲۲ ماه ذوالحجه ۱۳۰۰ھ (مطابق ۲۴ اکتوبر ۱۸۸۲ء) بعارضۂ وبا رحلت فرمود (ملخص از تاریخ حسن قلمی جلد سوم ورق ۵۱) - از تالیفات آں بزرگ کتاب فتوحات قادریه که مشتمل بر تذکرهٔ بزرگان سلسلۂ قادریه است در کتابخانۂ مخطوطات محکمۂ تحقیقات علمیه حکومت جموں و کشمیر زیر نمره ۲۷ موجود است -

پیشگاہ دیوان کرپارام بحیثیت استدعا متستغیث شدند۔ و راجہ در نزد دیوان بیان
ساخت کہ این وقت مردم شالیا فان اجتماع بلوا کردہ اند مرا و ترا زندہ نگذاند۔
دیوان حکم داد کہ آن گروہ شریر اسیر کردہ بیارند۔ چون جنود سپاہان در ہجوم
شالیا فان در آمدند ہمہ ہا بخوف سپاہان ترسیدہ مفرور شدند و سپاہان تعاقب
آنہا شتافتہ جمعے کثیر از روی غلبۂ ہجوم از جسر حاجی اکبر در میان رود خانۂ گوٹہ کل
غلطیدہ افتادند از انجملہ بیست و ہشت کس غرق آب شدند۔ و بعضی کارخانداران
نامور محبوس داشتند و بمصادرہ جرمانہ رنجانیدند۔ بعد انقضای عرصۂ دو ماہ
پنڈت راجہ درہم بموت فجأۃ از دار دنیا درگذشت۔ مردی سخندان و جواد و دانا
بود طبعی موزون داشت و در شعر و سخن فرخ تخلص میکرد۔ و دیوان اشعار او مشہور۔
و ہمدرین سال فرزندان گوہرامان از گلگت شورش برداشتہ عاقبت مہزوم شدند
و زنان و طفلان آنہا اسیر آوردند۔ و در ۱۲۸۳ھ مطابق ۱۹۲۳ب مہاراج بہ کشمیر آمدہ
طایفۂ شالیا فاں را از جملۂ باج چہل و ہشت روپیہ دوازدہ روپیہ سر نفر معاف
نمود۔ و در بدل آں کاغذ اشٹامپ در دفتر اسناد مقرر فرمود یعنی تحریر عرضی
و قبالہ و اسناد بغیر کاغذ اشٹام ممنوع شد۔ و نیز قوانین عدالت مطابق قانون
انگریزی مروج گشت۔ و ہمدرین سال[1] افواج قاہرہ بافسری زبردست سنگھ
و دیگر ہیجی سنگھ برای تسخیر ملک دلیل کہ از گلگت سمت مغرب واقع است مامور شدہ
و قوم زمیندار بہ سبب بار برداری بسیار ضایع شدند۔ و مردمان دلیل تاب
تقابل نیاوردہ مفرور گشتند و افواج مہاراج بعد انہدام مساکن و مزارع آنہا

---

[1] یعنی ۱۸۶۲ء۔

درست کردہ رسد ہفتہ وار مقرر نمود۔ ہر کس را تا آخر ماہ اسوج آذوقہ رسانید۔ مہاراج از روی ہمت دریا دلی چندین ہزار خروار گندم از پنجاب خرید کردہ روانہ ساخت۔ و دیوان مردم قحط زدہ را ببذل و نوال خوشحال کردہ گندم پنجاب بقیمت اینجا ارزان فروخته بعضی مردم را مفت بلا قیمت بخشید۔ ہیچکس را آزار جان نرسید۔ و در ماہ کتک یکبار بقدر شصت ہزار خروار شالی از دہات طلبانیدہ بہر خانہ یک یک خروار رسانیدہ ادفی الفور قحط رفع شد۔ و ملک کشمیر را پنج حصہ کردہ پنج وزارت مقرر نمود۔ وزارت شہر خاص وزارت شوپیان وزارت اننت ناگ وزارت کامراج وزارت پہار۔ و فصل شالی را تشخیص کردہ بہ کارداران اجارہ بخشید۔ و درین سال بیست و دو لک خروار بعمل آمدہ مردمان بدیدن آن سیر شدند۔ و علاقۂ دراوہ و کرناو کہ در جاگیر راجہ شیر احمد خان[1] بمود بود پرچہ نویس آنجا از راجہ مزاحمت نوعی رنجیدہ خاطر شدہ چغلی او بحضور نوشت۔ و مہاراج بمواخذۂ او افواج قاہرہ تعین ساخت و شیر احمد تاب تقابل نیاوردہ مفرور شد و ملک او ضبط خالصہ گشت۔ بعد دو سال باز پناہ گزین شدہ از پرگنۂ ناگام چند قریہ جاگیر یافت از آنجا بوجہی تشویش یافتہ باز مفرور شد۔

بعد چندگاہ باز در پناہ آمدہ مہاراج از پرگنۂ آدون چند قریہ بوی عطا ساخت۔ و ہمدرین سال[2] مردم شالباف از جور و اعتساف[3] پنڈت راجہ در در

---

[1] متوفی ۱۸۷۵ء۔ برائے تفصیل محاربات راجہ شیر احمد خان با افواج مہاراجہ رنبیر سنگھ ببینید تاریخ جموں و ریاست ہائے مفتوحہ مہاراجہ گلاب سنگھ صفحہ ۹۴۸۔

[2] یعنی سال ۱۸۶۴ء (گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۲۰)۔

[3] اعتساف بر وزن افتعال بمعنی جور و تعدی۔

عزیز منشی بطور سفارت در چترال رفته با امان الملک والی چترال رابطۂ صلح وصفا موثق کرده رجعت نمود۔

همان روز با والی هونزی رابطۂ مصالحه محکم شده هر کس با انداجهای آن سواد انعام سالیانه وخلعت فاخره مقرر گشت۔ ودر ۱۲۸۱ھ بسبب بارش ماه بهادرون محصول شالی نقصان پذیرفته اوایل ۱۲۸۲ھ آثار قحط ظاهر شد وهمانند پنڈت در فرزند گنیش پنڈت در حضور انور مشرف گشته از تغلب وستیزکاری وزیر پنون استغاثه نمود وخورد وبرد وخیانت او لکها روپیه ثابت فرمود۔ مهاراج بنا بر انصاف آن ظالم ستمگر را از حکومت معزول کرده بجای او دیوان کرپارام مامور ساخت۔ وحکومت پنون وزیر هفت سال وچند ماه بود۔

دیوان کرپارام در ۱۲۸۲ھ ۱۹۲۲ب برگورنری این دیار اقتدار یافته پیش از ورود او وزیر پنون غلات موجودی عمداً بیاد هبا نمود که همگی شصت هزار خروار در دهات موجود بود۔ ودیوان جس انتظا نفر شماری

له غضنفر علی خان۔ ۲ه مطابق ۱۸۶۵ء۔ ۳ه پنڈت هرگوپال خسته نیز بدین الفاظ تذکره وزیر پنون کرده است:

"این مرد جفاکش ومنتظم وتجربه کار است ولے مغرور وکینه جو خود ستا وعیاش وبے رحم وبخیل وسرکش وزشت خط۔ رعایای کشمیر از وے بسیار تنگ است اکنون درکوهستان جموں است ولے برزبان هرکس که بعد تباهی کشمیر حالا به خرابی کوهستان آمده است۔" (گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحه ۲۲۴)۔

از باقیات عهد سابقه شانزده لک چهل هزار روپیه معاف نمود. و بذات والا
[1] اواخر ماه مگهر بطرف جموّں نهضت فرمود. و در ۱۲۷۸ھ باز رونق بخش این دیار
شده در ماه مگهر رجعت فرمود. و در ملک بسبب تنگی غلّه علامات قحط ظاهر شده
قیمت خروار شالی تا پنج شش روپیه عروج نمود موجب آں دیوان کرپارام از جموں
آمده بابت رفع قحط بسیار کوشش فرمود.

و در ۱۲۷۹ھ سوم ماه جیٹھ برخلاف عادت شیری از برف باریده
بوقت عصر چندان ظلمت و تاریکی واقع شد که مردمان چراغها افروختند و هوا
غبارناک و سرخ رنگ شده چهارپایان بسیار سقط شدند. بیست و دوم ماه هار
مهاراج رونق بخش این دیار شده قریهٔ رنبیرپور بر کریوهٔ مٹن[2] احداث نمود.
و باغ نشاط و شالمار و شیرگڈھ را ترمیم فرمود و در ماه اسوج بطرف جموّں
رجعت کرد. و در ماه مگهر جسر زینه کدل مع تعمیرات گرد و نواحی سوخته شد.

و در ۱۲۸۰ھ[3] راجه کپورتهله بسیر و سیاحت کشمیر مسرور شد. و همدرین
سال ۲۰ ماه هار وقت پاس اخیر زلزلهٔ سخت واقع شده در پرگنه کروهن
و بانگل[4] زمین بترقید و خانه ها بلرزید تا شش ماه زمین در جنبش بود اما آزار جانی
بکسے نرسید. و همدرین سال ملک امان بر علاقهٔ پونیال یورش آورده بخشی
زاہدی کشن از گلگت بمدافعت او عجلت کرده مهزوم ساخت. همدرین سال

---

[1] مطابق ماه نومبر تقویم انگلیسی۔ [2] کریوهٔ مٹن در کشمیر جنوبی سه میل بطرف مشرق از اسلام آباد۔ [3] مطابق ۱۸۶۳ء۔

[4] پرگنه کروهن و بانگل هر دو در شمال مغرب کشمیر بطرف باره موله و گلمرگ می باشد۔

کانی چک درا شکر دو قید کردند و مردم بسیاری بسبب اشتباہ تباہ شدند۔ ہمدین سال مردم گلبان کہ مہاراج گلاب سنگھ محبوس داشتہ بود در بھونچی فرستادند و در آنجا بکار کشاورزی مشغول داشتند۔ و در ۱۲۷۲ھ[1] بسبب بارش باران خامی فصل شالی بوقوع آمدہ ہمگی دوازدہ لک خروار پیدا وار بود بفضل ایزدی علامت قحط مطلقاً ظاہر نشد۔ و ہمدین سال ملک امان فرزند گوہر امان[2] در حدود گلگت علم بغاوت افراشتہ ستر سپاہ را قتل نمود و مہاراج عسکر ظفر پیکر بافسری جنرل ہشیارا[3] تعین کردہ ساکنان یاسین را قتل عام کردند و ملک امان در چترال مفرور شدہ ہشیارا بکمال اقتدار رجعت نمود۔ و ہمدین سال ۲۶ ماہ ماد در محلہ حبہ کدل آتش افروختہ جسر حبہ کدل سوختہ شد۔

و در ۱۲۷۷ھ[4] مہاراج خطۂ کشمیر را بقدوم خود نضارت بخشیدہ ذخیرۂ غلات کہ از عہد سابقہ موجود بود بقیمت دو آنہ و چہار آنہ خروار شالی فروخت کنانید چنانچہ شخصے یک خروار شالی بیک مرغ خرید ساخت۔ و اہل کاران دریں نیلام لکہا روپیہ بکار سازی دستبرد کردند۔ چونکہ ذخایر شالی خالی شدند غلات نایاب گشت علامات تنگی ظاہر شدہ قیمت خروار شالی فی الفور از قیمت چہار پنج روپیہ متجاوز گشت۔ و مہاراج سلسلہ بندی پرگنات کہ از عہد چغت معمول بود گسستہ ملک کشمیر را بیست و دو تحصیل مقرر فرمود زمینداران را

---

[1] ایضاً صفحۂ مذکور۔ [2] گوہر امان متوفی ۱۸۶۰ء۔

[3] جنرل ہوشیارا متوفی ۱۸۸۰ء۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید بہ گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم از صفحہ ۲۰۸ تا ۲۱۰۔ [4] مطابق ۱۸۶۰/۶۱ء۔

افزودند۔ وبرای آمد ورفت صاحبان انگریز بہر منزل و بہر مکان کہ فرودگاہ ایشان بود بنگلہ ہا تعمیر کردند۔ وشکار ماہیان در ہر جا منع فرمودند[1]۔ ودر امور جہانبانی ہمچنان امن وامان واقع شد کہ سرموئی بکسی نقصان مالی وجانی نمیرسید۔

مدعا کہ مہاراج بعد استحکام انتظام کشمیر وزیر پنون بر حکومت این دیار مستقل گذاشتہ بذات والا جانب جموں نہضت فرمود واز آنجا بملاقات لارڈ گورنر جنرل کیننگ صاحب بہادر در لاہور فایز گشتہ بخطاب مستطاب جی۔ ایس۔ آئی استار آف انڈیا افتخار یافت۔

وزیر پنون[2] در ۱۲۷۴ھ مطابق ۱۸۵۸ء بر صوبہ داری کشمیر علم اقتدار افراختہ بکمال جودت وجلادت در ربط وکشاد حکومت پرداخت۔ ودر ماہ پوہ ہوای ہیضہ در ملک ظاہر شد وعرصۂ یکنیم ماہ سخت جانکاہ بود۔ ودر ماہ پھاگن رفع شد۔ ودر ماہ بیساکھ ۱۹۱۵ بکرمی باز عود نمود قریب دو ماہ خلق اللہ را تباہی ساخت۔ ہمدرین سال (۱۲۷۴ھ[3]) میان ہٹو برادر مہاراج ہمراہ بعضی اوباش کنگاش کردہ بر قتل مہاراج مستعد شدند عاقبت بعلت افشای راز ہمہ ہا گرفتار کردہ بسزا رسانیدند وکمیدان گلابو وشادی خان بدار آویختند۔ ومیان ہٹو در قلعۂ ڈوڈی[4] محبوس داشتند۔ وبعضی میان ملی

سرینگر موجود است۔ [1] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم چاپ ۱۸۸۳ء صفحہ ۲۱۲ مصنفۂ پنڈت ہرگوپال کول خستہ۔ [2] وزیر پنون متوفی ۶ ستمبر ۱۸۸۵ء۔ [3] مطابق ۱۸۵۸ء۔

[4] گلدستۂ کشمیر حصۂ دوم صفحہ ۲۱۰ چاپ مطبع فارسی آریہ پریس لاہور ۱۸۸۳ء۔ قلعۂ دوڈی یا ڈوڈا از تعمیرات شاہان کشتوار بر لب رودخانۂ چناب بر سرحد بھدرواہ واقع است (تاریخ راجگان جموں وکشمیر حصۂ اول صفحہ ۲۵)۔

پدهشتر[1] مگر سر زده در جهان — و یا آمده باز نوشیروان

بعد انقضای ایام ماتمداری و مراسم سوگواری مهاراجه رنبیر سنگھ بر اریکهٔ جهانداری
جلوس نمود. و از کردهٔ پدر نامدار در حسن صورت و سیرت و اخلاق و اطوار دماغ دل
و نادرهٔ روزگار بود و خزاین اندوختهٔ پدر در بذل و عطا و جود و سخا صرف نمود.
و از روی لطافت و نزاکت طبیعت خود دیوان کرپارام را اختیار جز و کل بخشیده
بسط و کشاد امور جهانبانی بطور او گذاشت. و دیوان موصوف نهایت نیک
سیرت و عالی همت بود کافهٔ انام از خواص و عام در دام استمالت آورده ایام
حکومت در نیکنامی و ستوده فرجامی بسر برد و باستشارهٔ یکدیگر برای ارتسام انتظام
حکومت در جموں و کشمیر صوبه داران با تدبیر مقرر کردند و در ممالک محروسه از تهیا
و تحصیلات مشخص فرمودند. و در محکمه جات سرکار انگریزی جابجا وکلای هوشیار
فرستادند. و با دولت انگلیسیه رابطهٔ متابعت و مباسطت مستحکم نمودند و در مدارات
و خدمات آنها باقصی الغایت کوشیدند و در میان شهر و دهات برای دادرسی
مظلومان جا بجا عدالتها نصب کردند. و دانشوران نامدار از امصار و بلاد انتخاب
کرده بر مدارج مناصب مناسب برگماشتند و افواج خود را جرکٹ[2] و کالم ها
مقرر کرده جرنیل و سیناپتی مشخص نمودند. و در میان شهر و دهات شفاخانه جات
معمول شدند. و مدرسه های شاستری و فارسی در جموں و کشمیر جاری کردند
و کتاب های علمی را ترجمه[3] ها کنانیدند. و راههای آمد و رفت مسافران را مرمت

---

۱ پدهشتر راجهٔ پانڈواں که در کتاب "مهابهارت" مذکور است. ۲ جرکٹ و کالم هر دو لفظ انگلیسی بمعنی حصص. ۳ تعداد کثیر از تراجم در کتابخانهٔ مخطوطات محکمهٔ تحقیقات علمیهٔ حکومت جموں و کشمیر

شجاعت و جلادت او نقل ہا مشہور است۔ و در اواخر عمرش یک روز دیدم کہ در صحن تیخانہ یک شیو چیۂ نو ساختہ بر زانوی چپ نہادہ بر آماجگاہ سر کرد و چو دا و را نوعی حرکت و جُنبش بشد خانسامان او نقل میکرد کہ خوردن و نوشیدن او روزمرہ از پنج شش آثار افزون بود۔ و در معارک و محاربہ ہا گاہی روی ہزیمت ندید ہر جا کہ تاخت رایت نصرت افراخت خزاین و دفاین و اسباب آلات و اوزار از تدبیر و تعقل آنقدر جمع ساخت کہ در حساب نگنجد ہفتاد سال عمر کرد از آنجملہ پنجاہ و پنج سال در جلادت و جہانداری بسر برد۔ تاریخ از مصنف۔ رباعی:-

چوں رفت راجہ ما از دار دہر دلگیر ۔ در مال و جاہ و شوکت زد دست راجہ ہنیر

از بہر سال نقلش گفتم ز صدر کشمیر ۔ "برخاست راجہ گلاب بنشست راجہ رنبیر"

اندر ہند گرینڈ کمانڈر آف دی موسٹ اکزالٹیڈ آرڈر آف دی اسٹار آف انڈیا سپہر السلطنت و جنرل عساکر و شیر خاص عُلیا قیصر ہند مہاراجہ رنبیر سنگھ

جہان را زمان سعادت رسید ۔ زمان را ضمان سیاست رسید

مختصر این کہ از پیداوار بخزانۂ گلاب سنگھ می رود" (وال سٹریٹ تو کشمیر چاپ نیو یارک ۱۸۵۹ء صفحہ ۲۹۶ و ۲۹۷)۔ ؎ جان۔ بی۔ آئرلینڈ نیز مؤید این رائے است چنانکہ گفتہ:-

"یکبار بیشتر سہ سرینگان بعلت ذبیحۂ گاؤ زیر تازیانہ آمدہ ہلاک گردیدند۔ از باشندگان این ملک کسے جرأت نمی کند کہ پیش مہاراجہ گلاب سنگھ در لباس نو و قیمتی بیاید و ہدف حرص و شکار دست تعدی حکمران باشد" (ایضاً صفحہ ۳۹۸)۔ ؎ ولے بقول کاہن سنگھ بلاوریہ۔ "بعد از حکومت سی و سہ سال بعمر شصت و چہار سال و نُہ ماہ و پانزدہ روز فوت شد" (تاریخ راجگان کشمیر اردو حصۂ اول چاپ ۱۹۸۶ء صفحہ ۱۷۹)۔

؎ ۱۲۷۴ھ۔ مطابق ۱۸۵۷ء۔ تاریخ وفات از جملۂ "بنشست رنبیر" ماخوذ است۔

رام باغ از چوب صندل شمشان[1] او افروختہ کالبد عنصریش سوختند۔ ہنگام احراق شمشان زلزلۂ شدید واقع شد باستماع این خبر وحشت اثر مہاراجہ رنبیر سنگھ بر جناح تعجیل ایلغا آوردہ ۵ از بہادرون در خطۂ دلپذیر ورود دریافت و مراسم سوگواری بجا آوردہ قریب پنج لک روپیہ نقد وجنس در خیرات و مبرات صرف نمود۔ و بر شمشان او مندری عالیشان افراختہ مبلغ شش ہزار روپیہ نقد وجنس صرف لنگر آں بطور دہرم ارتہہ[2] مقرر گذاشت۔ و مہاراجۂ موصوف بسیار مقبل و مدبر و مستقیم المزاج و محنت پسند و فیروزمند داخاذ و طامع و قانع و شجیع بود کہ از[3]

---

[1] شمشان بفتح ہر دو شین و سکون بقیہ حروف در سنسکرت بمعنی جائے باشد کہ دراں ہنود مردگان خود را می سوزند۔ [2] "دہرم ارتہہ" مترادف بیت المال محکمۂ بود کہ از سخاوت و داد و دہش مہاراجہ گلاب سنگھ و فرزندش مہاراجہ رنبیر سنگھ تشکیل آمدہ بود۔ مقاصد این محکمہ اشاعت دین ہنود و حفاظت بت خانہ ہا بود۔ رقوم این محکمہ بوظائف طلبائے ہنود و تراجم کتب ہائے عربی و فارسی بہ سنسکرت و ہندی ہم صرف می شد۔ بسیارے از اراضی و جاگیرات موقوف باین محکمہ بود۔ برائے احوال تفصیلی راجع بہ "این ادارہ" رجوع کنید بہ آئینِ دہرم ارتہہ ترجمۂ انگلیسی از زبان فارسی صفحہ ۱۵۴۔ [3] جان۔ بی۔ آئرلینڈ امریکی کہ در عہد مہاراجہ گلاب سنگھ سیاح کشمیر بود بعد از ملاقات سکان این دیار نسبت مہاراجہ مزبور چنیں نوشتہ است :۔

"آمدنی جنگلات کلیتہً اجارہ داریٔ حکومت است۔ علاوہ ازیں ہر کسے مجبور است کہ بشرح ذیل کہ مقابلش نام چیزے مذکور است خراجے در خزانۂ عامرۂ حکومت داخل کند والا مستوجب سزا و عتاب خواہد شد :۔ (۱) بزغالۂ نو مولود۔ یک آنہ ۔ (۲) گوسالہ چہار آنہ ۔ (۳) خراج نوعروسی نیک روپیہ ۔ (۴) خراج دوکان آنہ یومیہ۔ (۵) خراج زورق شکاری چہار آنہ یومیہ۔ واگر بدبختانہ سالے فصل تباہ و برباد گردید بر مزارع لازم است کہ بعوض غلہ ثمن مساوی بہ قیمت او بدہد۔

عظمت شاه فرزند سلیمان شاه بر حکومت یاسین نصب کرده علیٰی بهادر انصرف
پونیال بخشیده رجعت نمودند۔ همدرین سال تعمیر دولت خانه و ترمیم شیرگڑھ تجویز
یافت و از کردهٔ سابقه تمتین و تزئین و ترفیع و توسیع آن بعمل آمد۔ و در ماه مگهر
طبیعت مهاراج بعلت ذیابیطس که از عرصهٔ شش سال عارض شده بود از جادهٔ
اعتدال برگشته بر بستر مایوسی افتاد۔ و باستماع این خبر مهاراج رنبیر سنگه بر جناح
تعجیل از جموں آمده بسعادت عیادت مشرف شد۔ و بعد چند روز مزاج مهاراج
باز بدرجهٔ اعتدال رسیده مهاراجه رنبیر سنگه در ماه ماگه بطرف جموں رجعت کرد۔

و در ۱۲۷۴ه[1] مطابق ۱۸۵۷ء مقدمهٔ غدر دہلی بوقوع آمده از پیشگاه مهاراج
دیوان هری چند مع شش پلاٹن افواج بمعاونت سرکار انگریزی دستوری یافت آن جا او در
هنگام هنگامهٔ باغیان در عین محاربه مقتول شد۔ و از گورنمنٹ عالیه افواج مهاراج را بعد
نصرت و فیروزی تمغای نقره بقیمت ده ده روپیه بخشش یافت۔ و بعد ورود این فتور سایهٔ
حکومت کمپنی بهادر از قلمرو هند برخاسته خورشید جهانداری ملکهٔ معظمه وکٹوریه[2] دامت
اقبالها بر مملکت هند و پنجاب و کشمیر طلوع نمود۔

همدران ایام[3] ۲۰ ماه بهادرون مطابق ۱۱ ماه ذوالحجه ۱۲۷۳ه مهاراجه گلاب سنگه
ده سال ده ماه حکومت کشمیر بسر برده از دار فانی بملک جاودانی انتقال فرمود و در میان

۱؎ رجوع کنید به گلاب نامه صفحه ۴۲۴۔

۲؎ متوفیه سنه ۱۹۰۰ء۔

۳؎ ولے بقول دیوان کرپارام بتاریخ بیستم ماه ساون سموت ۱۹۱۴ بکرمی بروز یکشنبه
چار گھڑی روز انتقال کرد (گلاب نامه صفحه ۴۲۷)۔

کردہ ہمگی پانصدر وپیہ ضایع گشت۔ ومطابق دفتر صدر دفتر دیوانی اختراع نمود چون بتقضای ایزدی دفتر گاوخورد اہلکاران ریاست لکھا روپیہ نوش جان کردند واز علت باقیات سالہا فارغ شدند۔

ھمدرآں ایام مہاراج بتاریخ ہشتم ماہ پھاگن ۱۹۱۲ب باجتماع راجگان ورئیسان پنجاب وغیرہ دربار رازہ سی[1] آراستہ میان رنبیر سنگھ راتمغای راج تلک[3] بخشید وبخطاب عالیہ مہاراجگی ملقب گردانید۔ ودیوان کرپارام فرزند دیوان جوالاسہای برمنصب وزارت ومدارالمہامی اونشانید۔ بتاریخ ششم ماہ جیٹھ جان لکس صاحب از پیشگاہ گورنمنٹ عالیہ خلعت شاہی ویک طمانچہ ویک شمشیر میاہی ودو رشتہ مروارید تابدار ویک سمند صبا رفتار بازین زرکار برای تہنیت ومبارکبادی آورد۔ و در ۱۲۷۲ھ گوہرامان مرزبان گلگت از جہان درگذشت۔ ومہاراج ۲۰ ماہ مارچ ۱۹۱۳ب از راہ بارہ مولہ آمدہ در کوہامہ قیام ساخت از آنجا افواج کثیر بسرلشکری کرنیل دیوی سنگھ برای سرکوبی فرزندان گوہرامان بجانب گلگت مامور ساختن وتمامی زمینداران برای باربرداری بہ بیگاری بردند وفرزندان گوہرامان تاب تقابل نیاوردہ مفرور شدند۔ وافواج قاہرہ ملک پونیال ویاسین را قبضہ کردند۔

---

[1] برائے تفصیل جلوس مہاراجہ رنبیر سنگھ آنجہانی رجوع شود بہ گلابنامہ از صفحہ ۴۱۷ تا ۴۲۲۔ [2] "رازہ سی" بفتح را وسکون الف وزا، وہائے ہوز وکسر سین وسکون یاء، درسنسکرت بمعنے پادشاہت باشد۔

[3] راج تلک مرکب است از راج بمعنے حکومت وتلک بمعنے قشقہ کہ ہندوان برجبین می کنند۔ در زبان ہندی درمفہوم تخت نشینی مستعمل است۔

رسید گوہرامان بحدود چترال مفرور شد و لشکریان بعدم نان عاجز آمدہ در بھونجی
قیام کردند و کوہستان گلگت چند گاہ از قبضۂ والی جموں بدر رفت مہاراج
در ماہ کتک بجانب جموں معاودت کردہ زبیر سنگھ برحکومت کشمیر بدستور قائم ماند۔
و در سنہ ۱۲۶۹ھ مہاراج ۹ ماہ ساون جادہ فرسای این سواد شدہ عرصۂ یکسال و چہار ماہ
بذات خود در انتظام مہام جہانبانی پرداخت۔ و برای افواج متعینۂ گلگت غلات
موفور بر بیگاریان بارکردہ روانہ ساخت نہم ماہ مگھر سنہ ۱۹۱۱ب از راہ بھیرپور روانۂ
جموں شدہ میان زبیر سنگھ منتظم کشمیر بدستور گذاشت۔

و در سنہ ۱۲۷۱ھ[1] بسبب کثرت بارش باران نقصان محصولات بعمل آمدہ امّا
بتفضلات غیبی آثار قحط ظاہر نشد۔ مہاراج بنظر انصاف مساعدۂ معمولی عہد سنگھان
کہ رعایا را در موسم بہار کومک خوراک و تخم میدادند مع رسوم شش منوتی[2] معاف
نمود۔ و ابتدای عملداری مہاراج سرسامی یکسیر یک ترک شالی بابت صرف پوشاک
مہاراج معمول شدہ بود معاف فرمود۔ و ہفتم ماہ کتک سنہ ۱۹۱۲ب راجہ موتی سنگھ
فرزند راجہ دھیان سنگھ برحکومت کشمیر مقرر شدہ وزیر پنون بمنصب صاحبکاری
و دستوری یافت۔ و ہمان روز میان زبیر سنگھ بجانب جموں بشتافت چہاردہم
ماہ پوہ آتش قہر آلہ شیانہ در دولتخانۂ عالی مبارک شیرگڈھ افروختہ اسباب و
آلات و خزینۂ اندوختہ بقدر بیست و شش لک روپیہ مع دفتر دیوانی یکدم سوختہ
شد و چہارم ماہ ماگھ دیوان کرپارام از جموں رسیدہ خزاین نقدی از خاک فراہم

---

[1] مطابق ۱۸۵۴/۵ء — [2] منوتی بفتح میم و سکون نون و تشدید تاء ہندی
در کشمیری پیمانہ ایست کہ تا دو ۱/۲ سیر انگریزی می باشد۔

برای تسخیر چلاس[1] و تنبیہ و تدارک باغیان دارد و مامور ساخت رنبیر سنگھ ولی عہد سلطنت خود درسو پور ماندہ تمامی زمینداران برای باربرداری بہ بیگاری بردند خلقی انبوہ برقلال کوہ تلف شدند۔ اساس قلعۂ چلاس از بسکہ سنگین و استوار بود مخالفان درمیان آن محصون ماندہ تا عرصۂ یکماہ در جنگ و جدل ردو بدل میکردند۔ ازین سو یکہزار و پانصد سپاہ و کمیدان گیگہ کشتہ شدند۔

عاقبۃ الامر محصوران بعدم آب بیتاب گشتہ شبانہ گریختہ رفتند و ہری چند تصرف قلعۂ چلاس نمودہ با چندکس از باشندگان آن سواد بفتح و فیروزی رجعت نمودہ و در آنجا تھانہ دار قلعہ قائم ساخت۔ بعد فتح چلاس مہاراج ۲۰ ماہ ماگھ بجانب جمّوں نہضت کردہ میان رنبیر سنگھ[2] بر حکومت کشمیر مستقل داشت۔

و در ۱۲۶۸ھ[3] گوہر امان از گلگت باغی شدہ میان بوپ سنگھ کمان دار فوج و سنت سنگھ تھانہ دار برکوہ نبلہ دار مع یکہزار و یکصد سپاہ جبراً قتل رسانید و دو صد سپاہ مسلمان کردہ در بدخشان فروخت نمود۔ باستماع این خبر مہاراج بر جناح تعجیل از جمّوں آمدہ ۲۰ جیٹھ افواج قاہرہ بسرکوبی آن طاغی تعئین ساخت۔ و فرقۂ زمینداران عموماً برای باربرداری بہ بیگاری بردہ اسپان مردم توس و غیر توس ترو مادہ جبراً زیربار آوردہ اکثرہا در راہ سقط شدند۔ چون افواج مہاراج در گلگت

---

[1] رجوع شود بہ گلاب نامہ صفحہ ۴۰۶ - [2] میاں رنبیر سنگھ و بعدہ مہاراجہ رنبیر سنگھ پسر سوم مہاراجہ گلاب سنگھ بود۔ [3] ۲/۱۸۵۱ء - برائے تسخیر و فتح گلگت رجوع شود بہ گلاب نامہ صفحہ ۴۱۱ - ۳

دهیان سنگه باغوای چند اوباش بدعوی وراثت حصهٔ مملکت در محکمهٔ گورنمنٹ پنجاب مقدمه برپا نموده بعد مباحثات بسیار جام حرمان نوشید در شهر انباله از جان درگذشت برادرش راجه موتی سنگه مورد الطاف جهانبانی گشته علاقهٔ پونچه[1] جاگیر یافت۔ مدعا که مهاراج بنفس نفیس خود در انتظام مهام مملکت متوجه مانده ضوابط ملکگیری وقواعد دادگستری بکمال نصفت و عدالت مضبوط ساخت۔ و در ۱۲۶۵ھ ماه مگهر ۱۹۰۵ب بتقریب ملاقات لارڈ گورنر جنرل ڈلهوزی صاحب که دران سال معلّی ماند بطرف جموں نهضت کرده درینجا پنڈت راجه در تا عرصهٔ شش ماه فرایض نیابت صوبه بجا آورده اعالی وادانی خشنود ساخت۔ همدریں سال[2] دلیپ سنگه معزول کرده در ولایت فرستادند۔ و در ۱۲۶۶ھ[3] مهاراج بپنجم ماه جیٹھ وارد شهر شده برای فرودگاه صاحبان سیاح برکنارهٔ دریای بهت از امیراکدل تا منشی باغ بنگلهها ترصیص یافت۔ و وزیر سنگه بهتم کتکلی وانه جموں شده مهاراج براه هیره پور در سیالکوٹ نهضت فرموده در آنجا بملاقات لارڈ ڈلهوزی صاحب فایز گشت۔ و در کشمیر میاں هٹو[4] فرزند مهاراج قایم مقام مانده انتظام ملکداری بدیانت داری نمود۔ همدریں سال مردمان دارد و ساکنان حصوره را غارت کردند موجب آں مهاراج را رگ غیرت بجوش آمده اوّل جیٹھ ۱۲۶۷ھ رونق بخش ابرچیار شده لشکر جرار با فسری دیوان هری چند وزیر زور آور سنگه و کرنیل بیجی سنگه وغیره

---

[1] برای تفصیل منازعت راجه جواهر سنگه با مهاراجه گلاب سنگه رجوع شود به گلاب نامه از صفحه ۳۷۱ تا ۳۸۰ و از صفحه ۴۱۴ تا ۴۱۶ - [2] یعنی ۱۸۴۹ء -

[3] مطابق ۱۸۵۰ء - [4] که از کنیزک زرخرید بود -

نمود کہ مادۂ آں ہفت ماشہ نقرہ و پنج ماشہ نحاس بود سکۂ آں از یکسو "رگھو ناتھ جی سہائے"[1] از طرف دوم "ضرب سرینگر" منقوش شد۔ روپیۂ مذکور در بیع و شرا و معاملات تجارت یکروپیہ چہار آنہ مروج بود اما در آمدنی خزینۂ عامرہ ہمگی یکروپیہ محسوب می شد۔ ازیں رو در باج معمولی باجگذاران و خراج زمینداران خمس مالیہ ترقی یافت۔ و تمامی کاروبار امور سلطنت و اشیای مطلوبۂ مملکت از رعایا بغیر اجرت و قیمت گرفتہ می شد۔ و بر سر یک زمیندار از اہل عملہ زیادہ از شصت کس حکم نافذ میکردند۔ و در سنہ ۱۲۶۳ھ[2] مستر تیلرن صاحب برای تفحص احوال کشمیر و اصلاح انتظام مہاراج بکشمیر آمدہ چندگاہ تحقیقات قوانین و ضوابط مالگزاری نمودہ در میدان مایہ سومہ دربار عام منعقد ساخت و ببانگ بلند آواز داد کہ ای مردمان خطۂ کشمیر شما از حکومت مہاراج خشنود ہستید یا نہ بعضے کسان موجب آموزش پنڈت راجہ کاک در غوغا بر داشتند کہ راضی ہستیم تیلرن صاحب باستماع این سخن از کردار مردم کشمیر بیزار شدہ بطرف ہند رجعت نمود۔ ہمدریں سال تبخانہ گدادہر[3] متصل دولتخانۂ خاص ترصیص یافتہ در تلمیع قبۂ آں دو ہزار تولہ طلا مصروف شد۔ در سنہ ۱۹۰۵ب[4] راجہ جواہر سنگھ خلف راجہ

---

[1] "شیوہ ناتھ جی سہائے"۔ کذا فی الاصل۔ سہو کاتب است۔ معنی این جملہ سنسکرتی "خدائے بزرگ حامی شود" است۔ رگھو ناتھ یکے از القاب راجہ رام چندر جی است کہ ہندواں اورا محاول الٰہی تصور کردہ می پرستیدند و راجگان جموں اورا مورث اعلی خویش شمرند۔

[2] مطابق ۱۸۴۷ء۔ مطابق روایت دکتر صوفی (کشیر جلد دوم صفحہ ۷۸۰) از بیاض مستر ٹیلر صاحب (معاون ریجنٹ لاہور) محقق شد کہ آخر الذکر در کشمیر برائے تحقیقات احوال اینجا دیار بتاریخ ۱۴ جون ۱۸۴۷ء وارد گشت۔ [3] در محلۂ شیرگڑھی، امیراکدل، سرینگر۔

[4] مطابق ۱۸۴۹ء۔

می ساخت۔ مقدمات عدالت بنفس نفیس خود در یک مجلس بلا امثلہ و بیّنہ فیصلہ می کرد و مستغیثان را بوجہی تکلیف حاجب و دربان نمی بود با مردم ادنیٰ بالمشافہہ مکالمہ میفرمود مردم بنوعیکہ ہمیشہ قطاع الطریق و باغی می بودند بخوف سیاست او در سوراخ موشان خزیدند و راجہای کہکہ و بمبہ را حسب حیثیت وجہ کفاف مقرر داشتہ ملک آنہا بخالصہ پیوست۔ و طایفہ گلبانان کہ در رہزنی و غارتگری معروف بودند ماخوذ کردہ از صغیر و کبیر ہر کسی پا بزنجیر اسیر داشت۔ فرقۂ دزدان را از ہیبت او پشت طاقت شکستہ در ملک امن و امان واقع شد۔ اہل ہنود در ایام مسعودش پیش آمدہ بر صدر مناصب نشستند و فرقۂ اسلامیہ از امورات ملکی بیدخل شدہ در متابعت و فرمان برداری منطقۂ استکانت بربستند۔ پس بصوابدید راجیان پندتان[1] ضبطی اقطاع عالی خاندانہا و تضاعف و تزائد باج طایفہ داران و تقرری خراج اراضی بساتین و ساگزارہا و بازیافت باقیات عہد رنجیت سنگہ و احداث زر نکاح و ترقی نرخ شالی از یک روپیہ تا دو نیم روپیہ اختراع بدعات موفور و ایداع رسومات نامحصور بعمل آمد۔ در سابقہ زمان باج شالبافان چہار لک روپیہ معمول بود۔ پنڈت راجہ در اجارۂ آن دوازدہ لک روپیہ مع طرح شالی بر خود گرفت۔ و آمدنی محال نوارہ سابقہ چہاردہ ہزار شخص بود ٹھیکۂ[2] آن از صد ہزار ترقی یافت۔ ہمچنین دیگر محال ترقی و تضاعف بعمل آمدہ جائی غبن و توفیر نماند۔ زمینداران را از یک خروار شالی پنج ترک و دو آثار حصۂ زمینداری معمول شد و منجملہ آن سہ ترک خرج عملہ سرکار مقرر شد و روپیہ ہری سنگی کہ بقیمت ہشت آنہ ڈبل[3] نافذ بود قلب کردہ روپیۂ چلکی مسکوک

---

[1] برہمنان۔ [2] ٹھیکہ بفتح تاء ہندی و ہائے ہوز بہ ہندی بمعنی اجارہ آمدہ است۔
[3] ڈبل بفتح دال ہندی بمعنی دو چند۔

ہری چند برای تصرف ہزارہ و وزیر لکھپت و وزیر رتنون بہ انتظام کشمیر تعیین ساخت[1] چون وزیر لکھپت و رتنون در کشمیر رسیدند شیخ امام الدین موجب تجویز راجہ لعل سنگھ کہ مدار المہام دربار لاہور بود وزیر لکھپت را تصرف کشمیر نداد و بعد گفتگوی بسیار کار بقتال و جدال رسید وزیر لکھپت در جنگ کشتہ شد۔ و وزیر رتنون تا چہل روز محصور گشت۔ مہاراج باصغای این ماجرا در دربار لاہور التجا کردہ از آنجا بنابر اخراج امام الدین ہنری لارنس صاحب با فوج خالصہ مامور شد۔ چون فوج دریا موج در کشمیر رسید شیخ امام الدین بی دست و پا شدہ ملک خالی کرد و بمقام تہتہ با کرنیل لارنس و مہاراج گلاب سنگھ ملاقات نمودہ بجانب لاہور تعجیل ساخت و لارنس صاحب افواج خالصہ را رخصت انصراف بخشید و خود بمعیت و مرافقت مہاراج سمت کشمیر نہضت فرمود[2]۔ و بتاریخ ششم ماہ کتک ۱۹۰۳[3] رایت دولت سایہ انداز خطۂ دلپذیر گردید۔

اورنگ پانزدہم ذکر عملداری راجگان جمون

مہاراج گلاب سنگھ در ۱۲۶۲ھ[4] یکہزار و دو صد و شصت و دو ہجری بر جہانبانی کشمیر جلوس یافتہ در رتق و فتق سلطنت و ضبط و ربط مملکت و نظم و نسق اہل نکبت بخوبی پرداخت۔ و انتظام امور ملکی و مالی جزوی و کلی برای رزین خود منتظم

---

[1] ایضاً، ایضاً۔ [2] رجوع شود بہ گلاب نامہ از صفحہ ۳۶۴ تا ۳۶۷ و تاریخ حسن ہمین جلد ذکر نظامت شیخ امام الدین۔

[3] مطابق ۱۸ ر اکتوبر ۱۸۴۶ء۔

[4] مطابق ۱۸۴۶ء۔ بقول کے۔ایم۔پانیکر تاریخ ورود مہاراجہ گلاب سنگھ در شہر سرینگر ۹ ر نومبر ۱۸۴۶ء است (گلاب سنگھ صفحہ ۱۱۹)۔

دفعہ ششم ۔ مہاراجہ گلاب سنگھ خود از طرف اولاد خود اقرار می نماید کہ وقتیکہ فوج ظفر موج انگریزی در ملک کوہستانی و یا ملکی کہ ملحق علاقہ جات مہاراجہ صاحب موصوف باشد مامور و متعین گردد مہاراجہ موصوف مع کل فوج خود عند الطلب شامل فوج انگریزی خواہد شد۔

دفعہ ہفتم ۔ مہاراجہ صاحب اقرار می نماید کہ بدون رضا و استجازت اعالی سرکار کمپنی انگریز بہادر کسی از مردمان ولایت انگلستان را یا دیگر مردم فرنگ از متوطنان امریکہ ملازم و نوکر نخواہد داشت۔

دفعہ ہشتم[1] ۔ مہاراجہ گلاب سنگھ اقرار می نماید کہ شرایط دفعات پنجم و ششم و ہفتم اقرار نامۂ علیحدہ کہ فیما بین سرکار انگلیشیہ دربار لاہور مورخہ یازدہم ماہ مارچ ۱۸۴۶ء زیب توثیق یافتہ دربارۂ ملکی کہ مفوض مہاراجہ موصوف شدہ ملحوظ خواہد داشت۔

دفعہ نہم ۔ سرکار انگلیشیہ اعتراف می نماید کہ امداد مہاراجہ گلاب سنگھ در حفاظت راج و ملک مہاراجہ موصوف از دشمنان بیرونی خواہند کرد۔

دفعہ دہم ۔ مہاراجہ گلاب سنگھ اقرار می نماید کہ نظر بر علو و عظمت و اقتدار سرکار انگریزی سال بسال یک اسپ و دوازدہ شاخ بز پشمین قسم اعلیٰ شش نر و شش مادہ باشد و دو زوج دوشالہ کشمیر بطریق نذرانہ بسرکار انگلیشیہ خواہد رسانید۔ فقط۔

بعد توثیق عہد و مواثیق مہاراجہ گلاب سنگھ از دربار عالی شرف رخصت یافتہ تد سیر و تہ[2] نہضت فرمودہ در آنجا بجلدوی حسن خدمات قدیم و برای کارگذاری عظیم دیوان جوالا سہای رادہ ہزار روپیہ نسلاً بعد نسل جاگیر بخشیدہ و رسوم دیوانی سہ ہزار چہار چہار روپیہ مقرر داشت۔ و مدار المہام و صاحب کار جزو کل گردانید۔ و دیوان

---

[1] گلاب نامہ صفحہ ۳۵۶، ۳۵۷ ۔ [2] گلاب نامہ صفحہ ۳۶۲ ۔

واقع جانب مشرق دریای سندھ و جانب مغرب دریای راوی مع علاقۂ چنبہ سوای الاہل منجملہ ملک سرکار لاہور کہ بسرکار انگلیہ از روی دفعہ چہارم عہدنامہ مرقوم نہم مارچ ۱۸۴۶ء تفویض و تسلیم ساختہ اند بہ مہاراجہ صاحب لاً بعد نسل و بطناً بعد بطن برای اولاد ذکور نسلی شان باختیار مستقل برای دوام عطا نمودند۔

دفعہ دوم۔ حدود شرقی علاقہ جات کہ بموجب دفعہ اوّل این عہدنامہ بمہاراجہ گلاب سنگھ مفوض شدہ بتجویز امین ہائیکہ از طرف سرکار انگلیہ بہا راجہ گلاب سنگھ مقرر خواہد شد تعیّن و تشخیص خواہد یافت۔ و بعد ملاحظۂ مندرج اقرارنامۂ علیحدہ خواہد شد۔

دفعہ سیوم۔ مہاراجہ گلاب سنگھ بعوض عطا شدن ملک مندرجہ دفعات مذکور الصدر بمہاراجۂ موصوف ہفتاد و پنج لک روپیہ (سکّہ) نانک شاہی بسرکار انگلیہ یک مرتبہ خواہد داد۔ یعنی پنجاہ لک روپیہ بر وقت حسن انعقاد یافتن عہدنامۂ ہذا۔ و بیست و پنج لک اندرون شش ماہ از تاریخ ہذا۔ فقط۔

دفعہ چہارم۔ حدود ملک مہاراجہ گلاب سنگھ بلا استرضای سرکار انگلیہ گاہی تبدیل و تغیر نخواہد یافت فقط۔

دفعہ پنجم۔ احیاناً اگر فیما بین مہاراجہ گلاب سنگھ و سرکار لاہور یا دیگر کدام سرکار قرب جوار علاقۂ مہاراجہ صاحب موصوف نزاع و تکرار رود مہاراجہ موصوف اقرار نامہ می نمایند کہ نزاع مزبورہ را بپیش حالی سرکار کمپنی انگریز بہادر رجوع خواہد ساخت و احالی مذکور (ممدوح) ہر چہ از روی ثالثی رفع انفصال خواہد نمود مہاراجۂ موصوف آن را بطوع و رغبت قبول و منظور خواہد داشت۔ فقط۔

لہ گلاب نامہ صفحہ ۳۵۱ ۔

مرافقت بذات والا با جمیع اعیان دربار دار دوی لارڈ ہارڈنگ صاحب لیسرای ہند مسابقت کردہ بوسالت سر ہنری لارنس صاحب کری بارنٹ صاحب منظر الور فائز گشت لارڈ موصوف از حسن نیت وخلوص نیت و نہایت محظوظ شدہ بجلدوی خدمات شائستہ و تردد ات بائستہ ممالک کوہستان جموں بمع چھبہ ہزارہ و کشمیر و گلگت و تبت ہا و غیرہ مع مضافات آں بعوض ہفتاد و پنج لک روپیہ روجیہ راجۂ نامدار بخشید و بخطاب عالیہ مہاراجگی ملقب گردانید۔ و بعد انعقاد شرائط و ضوابط جہانداری عہدنامہ جانبین موثق گشت۔ چنانچہ نقل آں این است:۔

نقل عہدنامہ:۔ "عہدنامہ ہذا فیمابین سرکار (دولتمدار) کمپنی انگریز بہادر و سرکار مہاراجہ گلاب سنگھ رئیس جموں بواسطۂ فریڈرک کری بارنٹ صاحب بہادر و میجر لارنس صاحب بہادر کہ بسفارۃ بصاحبان ممدوح اختیار کلی دریں باب از طرف نواب مستطاب معلی القاب رائٹ آنریبل سر ہنری ہارڈنگ صاحب بہادر جی۔سی۔بی گورنر جنرل بہادر کہ یکی از مشیران خاص حضور فیض معمور ملکہ معظمہ رفیع الدرجہ انگلستان خلد اللہ ملکہا و از طرف (سرکار) دولتمدار کمپنی انگریز بہادر بنا بر انتظام سرانجام تمامی امور جنگ کل ہندوستان مامور ند حاصل شد۔ و اصالتہ مہاراجہ گلاب سنگھ بدفعات تکمیل یافت۔ فقط"۔

دفعہ اول۔ سرکار انگلیسیہ یا کشمیر و ہزارہ و جمیع ملک کوہستانی کہ جانبین دریای راوی و سند جانب ہزارہ واقع اند (یہ) مع متعلق آں کوہستان

[1] ایضاً، ایضاً۔ [2] گلاب نامہ از صفحہ ۳۵۹ تا ۳۶۲۔

[3] الفاظ در خطوط وحدانیہ از گلاب نامہ است۔

ہرج و مرج و ہیچ و بیس واقع شد۔ مہاراجہ کھڑک سنگھ و نونہال سنگھ از دنیا درگذشت[1] و مہاراج شیر سنگھ و دہیان سنگھ و ہیرا سنگھ و سوچیت سنگھ و سوہن سنگھ و جواہر سنگھ و کشورا سنگھ از تیغ بیداد کشتہ شدند[2]۔ و از افواج خالصہ و سرکشتہ امرای دربار لاہور راجہ گلاب سنگھ را از جموں بسرزنش بردہ در قلعۂ سمن چند روز نظربند کردند۔ وی بزور اقبال رہائش یافتہ در جموں رسید و در جمعیت سپاہ و تیاری اسباب و توسیع ملک ساعی شد تا آنکہ لشکر خالصہ روی خودسری بغیر سبب آتش فساد فروختہ با سرکار انگریزی بجنگ پیوستند و از روی نفاق و بے سری مغلوب و منہزم شدند چنانچہ توضیح آں در اوراق گذشتہ گذشت[3]۔ بعد حصول ہزیمت و تباہی سلطنت ارکان و اعیان دربار راجہ گلاب سنگھ را برای انتظام مملکت و دفع مخاصمت در لاہور بردند و بر منصب وزارت و وکالت مختار نمودند۔ راجہ موصوف برای استحکام سلطنت ترک مخاصمت مصلحت دانستہ با سرکار انگلیسیہ طرح موافقت انداخت و در بجا آوری خدمات و انجاح مطالب متقاصدانۂ بجان و دل پرداخت[4]۔ بعد تشیید مبانی مباسطت و

---

[1] یعنی ہر دو بتاریخ ۵ر نومبر ۱۸۴۰ء۔ [2] ماسوائی کشورا سنگھ کہ تاریخ وفاتش دستیاب نشدہ شہزادہ شیر سنگھ و دہیان سنگھ بتاریخ ۱۵ر ستمبر ۱۸۴۳ء و ہیرا سنگھ و سوہن سنگھ بتاریخ ۲۱ر دسمبر ۱۸۴۴ء و سوچیت سنگھ بتاریخ ۲۸ر مارچ ۱۸۴۴ء و جواہر سنگھ بتاریخ ۲۱ر ستمبر ۱۸۴۵ء مقتول گشتند (کننگھم ہسٹری آف دی سکھس از صفحہ ۲۵۶ تا ۲۶۷)۔

[3] از ہمیں کتاب در ذکر لارڈ ہارڈنگ (از ۱۸۴۴ء تا ۱۸۴۸ء)۔

[4] ایضاً، ایضاً۔

انتقال نمود۔ ہمدرین سال راجہ گلاب سنگھ بدیدن کانشی رفت۔[۱] ودر ۱۸۹۷ء بدائی صاحبہ چندکور راجہ گلاب سنگھ را بنابر حسن خدمات ایام محاصرۂ شیرسنگھ علاقۂ مناور جاگیر بخشید۔[۲] ودرہمان سال دیوان ہری چند قلعۂ منگلا مفتوح ساخت۔[۳] ہمدرین سال کرنیل میان سنگھ ناظم کشمیر از دست سپاہان خود کشتہ شدہ راجہ گلاب سنگھ بحکم شیرسنگھ برای تدارک باغیان در کشمیر نہضت کردہ باغیان را سلاح وسلب گرفتہ از شہر بدرکشید۔[۴] ازآنجا در حدود پشاور رفتہ فوج انگریزی را بطرف کابل راہ دادہ وہمراہ مسترلارنس صاحب رابطۂ محبت و اخلاص راسخ نمود۔ ودر ۱۸۹۸ء بوزیر زور آور سنگھ با فوج کثیر برای تسخیر ماننالاب تعیین ساخت و وزیر مذکور در حدود مانتلاو از دست غنیم را کشتہ شد پس لشکر لاسہ یلغار کردہ ملک لداخ را تا کرگل متصرف شدند۔ و راجہ گلاب سنگھ دیوان ہری چند و وزیر رتنو را با جمعیت دہ ہزار سپاہ در ماہ پھاگن بسبیل کشمیر راہی ساختہ بذات خود در باغ نسیم توقف نمود۔ و دیوان ہری چند لشکر غنیم را قلع وقمع ساختہ از ملک اخراج نمود۔ وکرن شاہ وبخشی ہیچو افسران افواج لاسہ اسیر کردہ بحضور فرستاد راجہ مدار آنہا را خلاع فاخرہ بخشیدہ رخصت انصراف بخشید۔ تشریح آن در حصۂ اول[۵] مشروح است۔ ہمدرین ایام نافرجام در سلطنت لاہور

---

۱ گلاب نامہ صفحہ ۲۱۴۔ ۲ قلعۂ لاہور (ایضاً، صفحہ ۲۲۳)۔ ۳ صحیح: "قلعہ منگلا ماہی"۔ قلعۂ منگلا از جاگیر خاندان منگلا بود وامروز منہدم است۔ این قلعہ برسر حد میرپور و گڑھی بر کنار رود جہلم بر کوہ بلند بود۔ از پائین این کوہ نہرے بہ "اپر جہلم" نام حفر کردہ اند۔ (تاریخ راجگان جموں وکشمیر صفحہ ۲۵)۔ ۴ گلاب نامہ صفحہ ۲۳۵ و ۲۳۶۔
۵ ازہمین کتاب از صفحہ ۲۱۴ تا ۲۱۶۔

ہر کس کہ از پشت راجہ ہائے (میان) موصوف بودہ باشد کمر ہمت بستہ در نوکری خیرخواہی سرکار فیض آثار حاضر و رجوع باشد۔ لہٰذا پروانہ والا الصحیح و پنجۂ زعفرانی بدست مبارک مزین (فرمودہ) عطا شد تحریر بتاریخ چہارم ماہ ہاڑ ۱۸۷۹ء پروانگی حضور"۔

بعد ازاں راجۂ نامدار در ۱۸۸۱ء قلعہ سمرتہ[1] کہ در کوہستان رام نگر واقع است مفتوح ساخت[2] پس در ۱۸۹۰ء وزیر زور آور سنگھ کلوریہ کہ منتظم ریاسی و کشتوار بود با لشکر دوازدہ ہزار کشادہ و پنجاہ نفر سپاہان قواعد دان برای تسخیر تبت ہا از راہ زنسکار مامور ساخت و وزیر مذکور با ندک کوششی تبت کلان و تبت خورد مع مضافات و علاقہ جات لاحقہ آں ضبط نمود و مال و منال وافر بدست آوردہ استحکام انتظام آں سواد بمراد دل کردہ رجعت نمود۔ کیفیت این واقعہ در جلد اول مبسوط است[3]۔

و در ۱۸۹۵ء[4] مہاراج لاہور با کوکبۂ خسروی در جموں رسیدہ راجہ گلاب سنگھ یک لک و بیست و یک ہزار روپیہ و یک زنجیر فیل بعماری زرکار و اسپان باد رفتار نذر خدمت ساخت۔ و در ۱۸۹۶ء[5] مہاراج رنجیت سنگھ از عالم فانی بملک جاودانی

---

[1] قلعہ سمرتہ جاگیر خاندان سومٹریہ بود۔ این قلعہ امروز منہدم است۔ حالا این مقام میدانیست وسیع بفاصلہ ۸ میل از قلعہ بھڈو بطرف شمال مغرب۔ تاریخ راجگان جموں کشمیر مصنفہ ٹھاکر کاہن سنگھ بلاوریہ مطبوعہ ۱۹۸۶ بکرمی صفحہ ۲۳۔ [2] برائے تفصیل فتح قلعہ سمرتہ رجوع کنید بہ گلاب نامہ از صفحہ ۱۷۰ تا ۱۷۲۔ [3] ہمیں کتاب صفحہ ۲۱۲۔ [4] مطابق ۱۸۳۸ء برائے تفصیل ورود مہاراجہ رنجیت سنگھ در جموں مراجعہ شود بہ گلاب نامہ صفحہ ۵۔

[5] ۱۵ ماہ ہاڑ ۱۸۹۶ بکرمی روز پنجشنبہ مطابق ۲۷ جون ۱۸۳۹ء (گلاب نامہ صفحہ ۲۰۹ و کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۲۱)۔

صدق دل حاضر مانده بودند و بهم هر سه اُجلد بداران غاشیهٔ عبودیت و فرمان داری (و خیرخواهی خیر اندیشی و حاضر باشی) بر دوش جان کشیده دقیقهٔ از دقائق نمک حلالی و جانفشانی (و نوکری) فروگذاشت نکرده در هر جنگ و معرکه مثل افتتاح ملتان و کشمیر واقتال مفسدان بد اندیش آن روی آب دریای سندھ و افواج آمد کابل و پشاور وغیره از سرگذشتگی و جان نثاری و مردانگی فرق و تفاوت میان نیاورده لهذا الک چکلهٔ[1] مذکور در وجه راجهٔ موصوف نسلاً بعد نسل عطا و مرحمت شده و قشقهٔ راج مذکور از دست مبارک اُجلد بدار (نرل بده مقرب بارگاه خیرخواه بلا اشتباه) راجه گلاب سنگه مبرهن فرموده و از راه کمال توجهات (و مهربانی) و بجا آوری حُسن خدمات سرکار والا قشقهٔ راج ملک بندرالته[2] در وجه اُجلد بدار نرل بده راجه سوچیت سنگه جیو[3] از حضور فیض گنجور عطا و مرحمت شده که حاصلات آن را در ما یحتاج خود آورده نسلاً بعد نسل می خورده باشند و بجد ذات (و خیرخواهی و نمک حلالی) سرکار والا سرگرم باشند که بفضل سری اکال پورکه جیو هر کس که از خاندان عالیشان سرکار فیض آثار خواهد بود بموجب همین پروانهٔ حضور انور عمل آورده بوجهی فرق و تفاوت نخواهد ساخت و

فردوس آشیان است۔ [1] چکله بفتح جیم فارسی ولام و سکون کاف و ہائے ہوز در ہندی بمعنے احاطہ و ضلع می باشد۔ [2] "راج ملک بندرالته" ترکیبے است مرکب از راج بمعنے حکومت و ملک عربی معروف و بندرالته بفتح باء و سکون نون و دال و فتح را و تاء و سکون لام و ہائے ہوز علاقه ایست در شمال مشرق جموں که حالا به رام نگر موسوم می شود۔ [3] "جیو" بکسر جیم و ضم یا و سکون آخر در سنسکرت بمعنے صاحب و مرد ذی رتبه باشد۔

دریای اکھنور نشستہ گلاب سنگھ را خطاب راجگی عطا کردہ ملک جموں بوی جاگیر بخشید و سوچیت سنگھ را خطاب راجگی بخشید علاقۂ رام نگر جاگیر داد۔ و دھیان سنگھ را خطاب راجہ راجگان عطا ساخت و راجہ گلاب سنگھ را سند جاگیر بہ پنجۂ زعفران مزین کردہ مرحمت فرمود کہ نقل آں[1] این است۔ سند جاگیر:

"دریں[2] وقت فرخندہ رخت از راہ تفقدات و تلطفات سراج ملک چکلہ جموں کہ از آبا و اجداد ملک موروثی و ملکیت بزرگان اوجل دیدار نرمل بدہ[3] مقرب بارگاہ سلطانی خیرخواہ بلا اشتباہ راجہ گلاب سنگھ و اوجل دیدار نرمل بدہ (مقرب بارگاہ سلطانی) راجہ دھیان سنگھ و راجہ سوچیت سنگھ بود و از خورد سالگی کہ قریب دوازدہ سال عمر شان الیہمان بود کہ در جناب فیض مآب شرفیاب گردیدہ اند و ہم آبا و اجداد موصی الیہمان از قدیم الایام پشت در پشت در بجا آوری (حسن) خدمات سنگھ صاحب (فیاض) سرگباشی[4] بوی صاحب امہان سنگھ جیو از

---

[1] رجوع کنید بہ گلاب نامہ از صفحہ ۱۶۲ تا ۱۶۴۔ [2] الفاظ در خطوط وحدانی از گلاب نامہ است۔ [3] "اوجل دیدار نرمل بدہ"۔ اوجل بضم الف و سکون واو و لام و تشدید جیم در سنسکرت بمعنے روشن و دیدار لفظ فارسی و نرمل بکسر نون و سکون راء و لام و فتح میم بمعنے بے نقص و بدھ بضم باء و سکون دال و ہائے ہوز در سنسکرت بمعنے عقل و دانائے آمدہ است۔ دریں جا ترکیب "اوجل دیدار نرمل بدہ" بحیثیت لقب استعمال شدہ است کہ در فارسی مراد از "روشن دیدار و دانائے بے نقص" باشد۔

[4] سرگ باشی مرکب است از سرگ بضم سین و سکون راء و گاف فارسی بمعنے جنت و فردوس و باشی لفظ معروف فارسی بمعنے باشندہ۔ و دریں جا سرگباشی بمعنے فردوس مکان یا

از دیدن این حال ترسیده بدیگر سو سر پیچید راجه گلاب سنگه بروی او طپانچه داده
سرش را بدان سو بگردانید و گفت هرگاه این سیاست در ملک نباشد هیچ کسے از غربا در
دنیا نماند۔[1] پس در پوست سه لوخ کاه پر کرده سر راه انداختند۔ و شمس خان و راج ولی[2] بهزار
کوشش گرفتار کرده بدار آویختند۔[3] بعضی ها را دست و پا قطع کرده بر طرق و شوارع آویختند۔
مدعا که راجه نامدار در دره یا کوهپایه سرکشان ناهنجار را از تیغ آبدار خونبار
کرده امنیت و رفاه ملک حاصل کرد۔ چنانچه تا دم حال بتوجهات سپاه او در ذیل امان محفوظ اند۔
در ۱۸۷۹ بکرمی آغر خان مرزبان راجه رطوق متابعت از سر کشید از پیشگاه جمجاه راجه گلاب سنگه
بمواخذه او مامور شد و آغر خان بخوف جان در شعاب کوهستان پنهان گشته گلاب سنگه
او را اسیر کرده برلب دریای اکهنور در پیشگاه حضور گذرانید مهاراج او را گوله در گردن
انداخته محبوس داشت۔ و از حسن خدمات گلاب سنگه نهایت محظوظ شده همانجا برساحل[4]
مقبول درگاه قهرمان شد۔

...... لاشه آن هر دو از خنجر تراشی ساخته پوست را
باستر تلصیق داشته از کاه گندم انباشته بر چهار سو برای عبرت سرکشان بر دار
گذاشتند۔"
(گلاب نامه صفحه ۲۰۲)۔

[1] ایضاً صفحه مزبور۔ [2] برادرزاده شمس خان (ایضاً صفحه مزبور)۔

[3] ولے نزد کرپارام "بر تیغ بیدریغ این هر دو را قتل نموده بحضور خدایگانی (گلاب سنگه) فرستادند" بقول همین مصنف گرفتار کننده و قاتل شمس خان و راج ولی شیرباز خان والد راجه سرانداز خان سدهنوتیه است که بامتثال فرمان مهاراجه گلاب سنگه این خدمت لائقه بجا آوردند (گلاب نامه صفحه ۲۰۴)۔

[4] رجوع کنید به گلاب نامه از صفحه ۱۵۶ تا ۱۵۸۔

هرچند می‌تاخت اما در اخذ او دست نمی یافت گربه به شیر گفت که اگر این گربه مسکین را حکم شود
در اندک فرصت تدارک او ممکن است. مهاراج بحسن تقریر راجه گلاب سنگه نهایت محظوظ شده
دوشاله ملبوس خود باو بخشید و همان لحظه بموافقت چند افسران نامی[1] برای مواخذه میان دیده
مرخص نمود راجه گلاب سنگه بعد تعاقب بسیار آن بدکردار را در میان درهٔ کوهسار سانجی[2]
محاصره کرده از دست آن دزد طرار دلاوران بسیار در جنگ ضایع شدند. عاقبت بر سر
سنگی نشسته تماکو می کشید بهادران نامی از هر سو گوله باری کرده ترکتازی او تمام کردند.[3]

همچنین در کوهستان نبوچهه که در حوزهٔ تصرف راجه دهیان سنگه بود شمس خان
و ملی سودن و سبز علی سودن در تاخت و تاراج مشغول بودند اهل حکام را جائی آرام
نمی دادند. و از پیشگاه مهاراج راجه گلاب سنگه برای تدارک این گروه مامور شده بعد
تعاقب بسیار و جستجوی بی شمار ملی سودن و سبز علی سودن ماخوذ کرده از بدن آنها
زنده پوست کشیده دم آبی نوشیدن نداد.[4] گویند میان اودهم سنگه پسر گلاب سنگه

۱؎ از انجمله یکی سردار عطر سنگه کلال و دیگر جگت سنگه اٹاری والا است (گلاب نامه صفحه ۱۵۱).

۲؎ صحیح - سانجی چهت (ایضاً صفحه ۱۵۳). ۳؎ بقول کے - ایم پانیکر قتل میان ڈیڈه
درسال ۱۸۲۰ء واقع شد (گلاب سنگه صفحه ۲۹). ۴؎ کرپارام در تفصیل این هر دو
قتل نگاشته است:-

چون ملی و سبز علی سودن که رفیق طریق شمس بودند و بدست مبارزان پیکار
گرفتار آمدند، قامت هر دو را بسراپائے سرخ دیبائے سلخ پوست از سر تا پا
لعل گون گردانیدند. چون پوست ملی سودن تا سینه مسلوخ گردید رمقے
از جانش باقی بود. عرض نمود که درین دم واپسین با بچه وزن دمے زنم

کهرد بالہ فتح کرده در انعام آن علاقه رام گڈھ[۱] جاگیر یافت۔ و برای نگاهداشتن دو صد سوار از حضور مامور شد۔ و در ۱۸۷۴ب ریاستی علاقه بهمان در قبضه اقتدار در آورده حکومت آنجا به زیر نذر آور سنگه بخشید۔ و در ۱۸۷۵ب دهیان سنگه برمحل قطعت ڈیوڑی حضور مهاراج لاهور استقلال یافت۔ و راجه گلاب سنگه را قلمرو جمون بطور اجاره تفویض شد۔ و در نگاهداشتن فوج سوار و پیاده مجاز گشت۔ و در ۱۸۸۱ب به ترغیب وزیر لکهپت ملک کشتوار و مضافات آن از تصرف راجه تیغ سنگه نزع کرده در قبضه حکومت خود در آورد۔

پس از آن گلاب سنگه در محاربات متعددات فتح کشمیر و محاربه ڈیره غازی خان و منگیر[۲] و گوشمالی پٹهانان یوسفزئی وغیره بدبه شجاعت و ولوله جلادت خود آشکارا نموده در پیشگاه مهاراج افتخار و اقتدار کلی حاصل نموده و سرکشان و باغیان کوهستان را قلع و قمع کرده نابود فرمود۔ چنانچه میان ڈیڈو[۳] که در کوهستان چون قطاع الطریق مطلق بود۔ روزی ناظم کشمیر چند ڈالی[۴] اثمار برای رنجیت سنگه ارمغان فرستاده بود میان ڈیڈو میوه جات بخود هضم نموده میان ڈالی ها نجاست پر کرده بحضور شهریار لاهور مرسول داشت مهاراج را از افعال آن بدکیش خون جگر بجوش آمده در تدبیر دستگیری او اندیشه ها میکرد گلاب سنگه بعرض رسانید که شرزه شیری را هنگام خواب خرگوشی بروت ها قطع کرده و شیر در مقام انتقام او

---

۱ صحیح "رام گڑھ" رجوع شود به گلاب نامه صفحه ۱۴۰-

۲ صحیح "منگیره" - ایضاً صفحه ۱۴۰- ۳ برای تفصیل حالات میان ڈیڈو و قتل وی رجوع کنید به گلاب نامه صفحه ۱۴۸ تا ۱۵۵- ۴ ڈالی بفتح دال فارسی و سکون الف و یاء و کسر لام در هندی بمعنی سوغات آمده۔

زمانه وزیر بنت اعوال بود. چون گلاب سنگه بعمر شانزده سالگی رسید روزی بمند سواری جدّ خود زورآور سنگه بسواری برد آن خنگ نیز آهنگ بضرب سنگ لنگ شده ازین روز زورآور سنگه در خشم آمده گفت هرگاه ایشان از پامردی خود اسپ بهر سانند البته فدای میدانند آن دلاور جرار ازین طعن و شوار خون بار شده همان روز با تفاق دو سه کس بجانب پشاور عزم سفر کرد خیال داشت که در کابل رفته بملازمت شجاع الملک منادمت نماید چون بر لب دریای سند رسید عزیمت کابل فسخ کرده در پرگنهٔ سوکهو نزد خوشوقت رای که از طرف نهال سنگه اتاری آنجا جاگیر او مختار بود بمشاهرهٔ دوصد روپیه مع سپاهان همراهی خود ملازم شد و بعد انقضای چند ماه حکما سنگه چمنی اوصاف شجاعت و جلادتش بسمع رنجیت سنگه رسانید مهاراج او را بحضور طلب کرده آن عالی جاه در سنه ۱۸۶۸ ب بهمرفیلف میان موٹا سنگه بنظر مهاراج رسید. و در پیشگاه حضور بمشاهرهٔ شصت روپیه ملازم شده بموجب جرأت و جسارت جبلّی روز بروز تقرب و توقیر حاصل نمود.[له]

پس بوساطت او در سنه ۱۸۶۹ ب دهیان سنگه و سوچیت سنگه در ملازمت حضور مشرف شدند. وزورآور سنگه و کشور سنگه در حلقهٔ سواران داخل گشتند پس گلاب سنگه در اکثر مقدمه و معارک افسر عسکری بود بارها در محاربات و مقدمات جلادت و شجاعت او منظور و پسند مهاراج می شد. چنانچه بجلدوی حسن خدمت جنگ اتک با وزیر فتح محمد خان و برائی صلهٔ جنگ کشمیر با عظیم خان موضع کهرڑی و بنول و پهنڈمان مهاراج بوی جاگیر بخشید. ولیا ازین زیر دوئی اقبال قلعهٔ سنگینی و حصار

له گلاب نامه از صفحه ۹۸ تا ۱۰۲ ہند

ودر سمت ۱۷۶۰ب ازیں تبادنا مدار دہیرت دیو بر سریر جموں جلوس یافت دی بیست و دو سال حکمرانی کردہ درگذشت[1]۔ واز فرزندان او چہار کس در دنیا باقی ماندند رنجیت دیو کنار دیو، صورت سنگھ، بلونت سنگھ۔ رنجیت دیو اولاً بر کوہ ترکٹا سکونت میداشت۔ از آنجا برای ملاقات خان بہادر در لاہور رفتہ تا عرصۂ دوازدہ سال در آنجا نظر بند شد[2]۔ وبرادرش کنار دیو در جموں کاروبار سلطنت میکرد۔ چوں رنجیت دیو از حبس رہا شدہ بزور شجاعت و جلادت ملک محروسۂ خود را باز متصرف گشت پنجاہ و ہفت سال حکومت کردہ درگذشت[3]۔ بعد وفات او بسبب فساد برادری وغلبۂ مخالفان در حکومت جموں ابتری واقع شدہ از راجہای آنجا ہیچ کسے را طاقت ضبط ممالک نبود۔

بعد ازاں از بطن صورت سنگھ برادر رنجیت دیو چہار فرزند متولد شدند موٹا سنگھ، زور آور سنگھ، وپہولا سنگھ[4]، و بہوٹا سنگھ۔ پس از صلب زور آور سنگھ میاں کشور سنگھ ظہور یافت و میاں کشور سنگھ را سہ پسر نامی بود گلاب سنگھ[5] و دھیان سنگھ[6] و سوچیت سنگھ[7]۔ از آنجملہ نیر اقبال گلاب سنگھ در سنہ ۱۸۲۵ب طلوع یافت وی در شجاعت و جلادت بی ہمتا بود۔ پدرش کشور سنگھ از روی تن والی حکومت در انقلابات

[1] سنہ ۱۸۲۵ بکرمی مطابق ۱۷۶۸ء۔ [2] گلاب نامہ صفحہ ۱۷۔

[3] سال ۱۸۳۹ بکرمی مطابق سال ۱۷۸۲ء۔ [4] صحیح: "دلا سنگھ" دھلا سنگھ بالترتیب (تاریخ راجگان کشمیر حصۂ اوّل صفحہ ۷۷)۔ [5] متولد ۱۷۹۳ء متوفی ۱۸۵۷ء۔

[6] متولد سال ۱۷۹۷ء و متوفی سال ۱۸۴۳ء۔

[7] متولد سال ۱۸۰۱ء و متوفی سال ۱۸۴۳ء۔

مہاراجہ گلاب سنگھ

مصنف گلاب نامہ[1] رقمطراز است کہ راجہ اگنی برن از قوم سورج بنسی فرمان روای ملک اجودھیا بود[2] و از روی مخالفت برادر پیش از سنہ کلجوگ نہصد سال جلای وطن کردہ در ملک اجمیر بر کنارۂ دریای گنگ بلباس فقیری اوقات بسر می برد از آنجا رخت اقامت برداشتہ از راہ نگرکوٹ در کوہ سوالک بود و باش اختیار نمود و از روی جلادت ذاتیۂ خود جمعیت و ثروت بہم رسانیدہ ملک کوہستان را قبضہ نمود[3]۔ و از ذریت او در پشت ہفتم جامبو لوچن متولد شدہ وی راجہ چند رہاس[4] والی پنجاب را قتل کردہ ملک پنجاب را قابض شد۔
روزی برای شکار در کوہستان میرفت جائیکہ الحال شہر جموں واقع است در آنجا دید کہ بر لب دریا شیر و آہو باہم آب می نوشیدند راجہ نہایت متحیر شدہ بصلاح ارکان دولت در آنجا شہر جموں آباد ساخت۔ و بعد ازانحال وی پسر پورن کرن بنام راجہ جمبو شہرت یافت۔ دیا کرن و دہرم کرن دو پسر از و متولد شدہ دیا کرن موجب درخواست اعیان کشمیر بر حکومت کشمیر اقتدار یافت۔ چنانچہ فرزندان او نسلاً بعد نسل تا پنجاہ و پنج پشت قریب شش صد پنجاہ و سہ سال در خطۂ کشمیر پیش از کلجوگ طبل حکومت نواختہ اند۔ و دہرم کرن را از مطلع پشت پنجم شب پرکاش طلوع کردہ وی تا حد دو دقندہار و دریای اسپیا قبضہ نمود۔ بعد انتقال وی تا عرصۂ چہار ہزار و سہ صد ہشتاد سال اولاد او نسلاً بعد نسل در کوہستان جموں راج میکردند[5]۔

[1] یعنی کرپارام دیوان و وزیر اعظم مہاراجہ رنبیر سنگھ۔ [2] حالا اودھ۔
[3] گلاب نامہ صفحہ ۵۰ و ۵۱۔ [4] ولے در گلاب نامہ این نام "چند رہاش" بہ شین منقوطہ درج است (صفحہ ۵۰)۔ [5] گلاب نامہ صفحہ ۵۰ و ۵۱۔ [6] ایضاً صفحہ ۵۲۔

توپ ما در ذیل بان درآمدند۔ و در حدود پشاور و اٹک مردم افاغنہ شورش برداشتہ بودند از خودسری یکبار سرد شدند۔ ۱۴ مارچ سنہ ۱۸۴۹ء لڑائی[۲] باختتام رسیدہ ملک پنجاب[۱] بقبضۂ اقتدار سرکار برطانیہ داخل شد۔

پس بمقام لاہور باجلاس الیٹ صاحب سکرتری و لارنس صاحب ریذنٹ و اجتماع جمیع اعیان ملک دربار عام منعقد گشتہ اولاً عہدنامۂ عہد رنجیت سنگھ سردربار بآواز بلند خواندند۔ بعد ازاں اشتہاریکہ از پیشگاہ لارڈ گورنر جنرل بہادر مشعر بر ضبطی پنجاب و معزولی مہاراجہ دلیپ سنگھ نافذ شدہ بود گوش گذار اہل دربار[۳] نمودند۔ و بعد چندگاہ لارڈ گورنر جنرل[۴] در لاہور رسیدہ دلیپ سنگھ را چہار لک[۵] روپیہ مقرر کردہ روانۂ انگلستان[۶] فرمودند۔

---

[۴۴] سلب کردہ شد یک لک و بیست ہزار سلاح بود" (انڈین ایمپائر صفحہ ۴۸۳)۔

[۱] و بقول ولیم ہنٹر الحاق پنجاب باممالک مفتوحۂ انگلیسیہ بتاریخ ۲۹ مارچ سنہ ۱۸۴۹ء واقع شد (ایضاً صفحۂ مزبور)۔ [۲] "لڑائی" بفتح لام درای ہندی وسکون الف ویاء و کسر ہمزہ بہندی بمعنے معرکہ باشد۔

[۳] گلاب نامہ صفحہ ۳۹۶۔ [۴] یعنی لارڈ ڈلہوزی۔

[۵] و بقول سر ولیم ہنٹر "۵۸۰۰۰ پونڈ سالیانہ وظیفہ مقرر کردند۔" (انڈین ایمپائر صفحہ ۴۸۳)۔ [۶] بقول ڈاکٹر صوفی دلیپ سنگھ در سنہ ۱۸۵۰ء اول بہ فتح گڑھ یوپی و بعد ازاں در سنہ ۱۸۵۳ء بطرف انگلستان منتقل شد۔ دلیپ سنگھ دین مسیحی قبول کردہ دوبار (اولاً در سنہ ۱۸۶۱ء و ثانیاً در سنہ ۱۸۶۳ء) وارد ہند گشت۔ دلیپ سنگھ در سنہ ۱۸۹۳ء در شہر پیرس فوت شد (کشیر جلد دوم صفحہ ۷۵۰)۔

یک گولۂ آتش بار در بارودخانۂ مولراج افتاده بصدمۂ آن جنوبی دیوار قلعہ منہدم شد لشکر انگریزی درون قلعہ داخل گشت مولراج را طاقت مقاومت نماندہ در ذیل امان در آمدہ شہر ملتان را انگریزہا در تصرف شدند۔ و مولراج را بحکم دربار لاہور در کلکتہ فرستادہ در اثنای راہ از جان گذرایند۔

بعد فتح ملتان چہل ہزار سپاہ بمقابلۂ چتر سنگھ و شیر سنگھ از دربار لاہور مامور شدہ بر لب دریای چناب جنگ اول روی داد از جانبین جمعی کثیر بقتل رسید جنرل کیورٹن صاحب کشتہ شد۔ جنگ دوم در موضع رسول[1] واقع شدہ در آنجا افواج سنگان را شکست رسید و جنگ سیوم بمقام چلیانوالہ وقوع یافت فریقین را نقصان فراوان عائد گشت۔ و بسیار انگریز قتل[2] شدند۔ جنگ چہارم ۲۱ فروری ۱۸۴۹ء بمقام گجرات بعمل آمدہ درین معرکہ سلسلۂ استحکام سنگان گسستہ شدہ شصت ضرب توپ در دست انگریز[3] افتاد۔ اکرم خان پسر دوست محمد خان کشتہ[4] شد۔ بعد ازان افواج انگریزی بافسری کپتان گلبرٹ صاحب بتعاقب سنگان مامور شدہ بسیاری از افسران سنگان گرفتار کردہ بقتل آوردند۔ و ہیچ کسے را خیال آشوب بخاطر نگذاشتند و از ہر کسے سلاح و سلیح[5] اخذ کردند۔ چتر سنگھ و شیر سنگھ مع شانزدہ ہزار سپاہ و چہل و یک ضرب

---

[1] در ضلع گجرات پنجاب نزد چلیانوالہ۔ [2] بقول اے سمتھ در معرکۂ چلیانوالہ از افواج انگلیسی ۲۳۳۸ نفر مقتول و مجروح شدند و چہار توپ از دست ایشان بدر رفت۔ (آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۶۹۹)۔ [3] و از انگلیسیان ۹۶ نفر مقتول و ۷۰۰ نفر مجروح شدند (ایضاً صفحۂ مزبور)۔ [4] از گلاب نامہ قتل اکرم خان فرزند امیر دوست محمد خان محقق نشدہ۔ [5] بقول سر ولیم ہنٹر "تخمینۂ اسلحہ کہ بعد الحاق پنجاب از مردمان این دیا

بجمع کری باڑنٹ رزیڈنٹ لاهور رسید راجه شیر سنگه پسر چتر سنگه اٹاری واله با جمعیت
ده هزار سپاه خالصه برای سرکوبی آن باغی تعیین ساخت. مولراج در قلعهٔ متین محصور
مانده بین الفریقین ۱۸ ماه جون ۱۸۴۸ء و یکم جولائی و هفتم نومبر سه مرتبه جنگهای
عظیم واقع شد و افواج شاهی را بسیار تباهی رسید۔

دران اثنا چتر سنگه اٹاری واله که از طرف دربار لاهور در علاقهٔ هزاره
ناظم بود یاغی نمود و پسر خود شیر سنگه را در ملتان پیغام فرستاد که با مولراج اتفاق
کرده با لشکر انگریزی مقابلت نماید. شیر سنگه موجب پیغام پدر با فوج مولراج
لاحق گشت و چتر سنگه لشکری انبوه از سنگان جمع کرده بجانب پشاور نهضت
کرد[1]۔ و از کابل دوست محمد خان بالشکر فراوان آمده بموافقت چتر سنگه منطقهٔ
محاربت بربست[2]۔ ۲۰ ماه اکتوبر در پشاور آتش یاغی فروخته شد. از صاحبان
انگریز چندکس بقتل رسیدند۔ و لارنس صاحب[3] و بوی صاحب اسیر شدند و در حدود
پنجاب بهر جا آتش بغاوت مشتعل شده افواج سنگان زجان برخاسته جنگ میکردند۔
و شیر سنگه را از مولراج بوجهی غصه پیدا شده بنابران از معاضدت او کناره
گرفته قلعهٔ اٹک و حسن ابدال را فتح کرده تاخت و تاراج نمود۔

چون آتش بیجا بهر جا مشتعل گشت افواج انگریزی از بمبئی براه کراچی آمده
۲۷ دسمبر در ملتان رسید و فوج دریا موج بجوش آمده بر سر مولراج حمله آوردند
و از جانبین بسیاری مقتول و مجروح شدند۔ عاقبت الامر ۲۱ ماه دسمبر اتفاقاً

۱ـ گلاب نامه صفحه ۳۸۷ ـ ۲ـ ایضاً صفحهٔ مزبور ـ
۳ـ صحیح :- "جارج لارنس" (گلاب نامه صفحه ۳۹۴) ـ

ملاقات فرزند خود در ولایت رفت و در آنجا از جان درگذشت۔

مدعا کہ کری بارنٹ صاحب ریذیڈنٹ لاہور کار و بار سلطنت موافق رفاہ و امنیت میکرد۔ دراں اثنا مولراج[1] حاکم ملتان در فرستادن خراج معمولی عدولی کردہ کردہ از دربار لاہور او را تشدد میرفت وی استعفائی حکومت بدرگاہ گذرانید۔ موجب آن از دربار لاہور سردار کاہن سنگھ برحکومت ملتان مامور شدہ برائی امداد و عانت او مسٹر ونگیون صاحب[2] و اندرسن صاحب ہمراہ رفت۔ وقتیکہ ناظم جدید[3] در ملتان رسید مولراج از جیب بغاوت سرکشید ہر دو انگریز بقتل رسانید۔ چوں اثر این خبر

---

[1] مولراج پسر دیوان ساون مل ناظم ملتان بود۔ چوں بعہد راجہ ہیرا سنگھ ساون مل از دست سفاکے جان بجاں آفرین سپرد (۱۸۴۴ء) فرزندش مولراج برصوبہ داری ملتان مقرر گشت۔ چوں حساب چند سالہ بنام دیوان مسطور باقی بود، اہالیان دربار لاہور مطالبہ آں بمیان آوردند و بطلب باقی و نذرانہ مواخذہ کردند۔ دریں اثنا مابین مولراج و دربار لاہور نزاع افتاد و کار بدینجا رسید کہ انگلیسیاں بمعاونت آخرالذکر برقلعہ قمع مولراج کمربستہ شدند۔ بعد از محاربات متعددہ ملتان بتاریخ ۲ جنوری ۱۸۴۹ء از تصرف مولراج بدر رفت۔ انگلیسیاں خواستند کہ بالزام قتل وانس اگینو صاحب و اندرسن صاحب مولراج را بدار کشند ولے بعدہ سزایش بعبور دریائے شور مبدل گشت (گلاب نامہ از صفحہ ۳۸۳ تا ۳۹۰ و آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۶۹۸ و امپیریل گزٹیر جلد ہیجدہم صفحہ ۲۷ و ۲۸)۔

[2] مراد از *Vans Agnew* است (آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا صفحہ ۶۹۸)

[3] کاہن سنگھ مان (گلاب نامہ صفحہ ۳۸۴)۔

دریں باب ملزم شدہ بسزای کردار ناہنجار از اقتدار و افتخار معزول شدہ در اکبرآباد محبوس گشت[1]۔ حکومت شیخ امام الدین در ملک کشمیر ہمگی شش ماہ بود۔ ایام حکومت سنگان لاہور در کشمیر بیست و ہفت سال و چہار ماہ شمسی محسوب است۔

بدانکہ بعد تحبس لال سنگہ مہارانی در خیال تحسر و حیرانی پریشان می بود و از اعیان دربار ہر کسی مخالف خود انگاشتہ حرکات نامعقول و مقول مجہول کردن گرفت۔ رزیڈنٹ لاہور او را بے شعور دانستہ باتفاق رای ممبران دربار برای اخراج او تجویز داد۔ چنانچہ ۲۰ ماہ اگست ۱۸۴۷ء از ثمن نعاص کشیدہ در شیخوپور فرستادند۔

ہمدران ایام در ماہ جنوری ۱۸۴۸ء لارڈ ڈلہوزی صاحب[2] خلعت گورنری پوشید و مہارانی در حالت حسرت و پریشانی بمقام شیخوپور اوقات بسر می برد۔ بموجب رای ناقص خود و باغوای منشی گنگارام و کاہن سنگہ خیال محال بخاطر آورد کہ افسران انگریزی را بیہمانی مسموم کردہ ہلاک گرداند۔ بنابراں با متہمان سکوٹ سازش نمودہ برائی انصرام این امر خطیر مبلغات کثیر آنہا پیشگی بخشید۔ و بعد سرانجام این مرام انعام و عطیہ موفور وعدہ فرمود۔ چنانچہ سخن برین قرار یافت کہ بروز اجتماع انگریزان و تناول ضیافت شایان در ماکولات زہر قاتل انداختہ ہمہ را معدوم سازند۔ نا گاہ پیش از وقوع این واقعہ اسرار مکنوم مکشوف شدہ منشی گنگارام و کاہن سنگہ وغیرہ تمام اہل منصوبہ بدار آویختند۔ و مہارانی بطرف کاشی اخراج کردند۔ چند ماہ در آنجا گذشتہ بطرف نیپال گریختہ رفت و چند سال در آنجا بسر بردہ باز آمد۔ و در ۱۸۶۳ء برای

[1] گلابنامہ صفحہ ۳۶۷۔ [2] متوفی ۱۸۶۰ء۔

داخل شده بود ملک کشمیر به راجه گلاب سنگه عطا کردند. چنانچه اول ماه مارس ۱۸۴۶ء وزیر لکهپت با جمعیت لشکر در خطه کشمیر داخل شده در میدان مایسومه قیام ساخت. و بتاریخ ششم ماه ساون وزیر رتنون بر نظامت کشمیر وارد گشت. شیخ نامدار موجب انقلاب روزگار از حکومت این دیار دست بردار بود لیکن وزیر لکهپت وغیره مداخل کشمیر وجنس باقیداران ملک از شیخ امام دین درخواست نمود. وی برای دادن این وجه از دلال سنگه که دران وقت وزیر الملک شده بود استمزاج فرمود. وی تفویض کردن تصرف کشمیر به ملازمان مهاراج منع ساخت موجب آن شیخ امام دین با وزیر لکهپت گفتگوی سخت درمیان[1] آمده کار بجای مقاتله رسید. چنانچه ۱۵ ماه بهادون عسکر خالصه بر فوج لکهپت وزیر شبخون آورده جمعی کثیر بقتل آوردند. و وزیر لکهپت و رام سنگه کمیدان درین تگ و تاز جانباز شدند. وزیر رتنون لشکر بقیة السیف همراه گرفته در کوه ماران متحصن گشت و افواج خالصه تا چهل روز قلعه را محاصره کردند. چون راجه گلاب سنگه شمه[2] این خبر بسمع لارڈ گورنر رسانید حسب الحکم حضور عیال و اطفال شیخ در دوابه نظربند شده[3] لارنس صاحب با عسکر موفور برای اخراج آن مغرور مامور گشت. و از طرف او فتح الله خان و حاکم رای وکیل آمده شیخ امام الدین را بتهدید و وعید بفهیم از گوش کشیده با حشمت و دولت همراه بردند و بمقام تهنه در خدمت لارنس صاحب گذرانیدند. از آنجا لارنس صاحب همراه راجه گلاب سنگه به کشمیر آمده امام الدین را به لاهور فرستادند. و در آنجا کری بانرط صاحب شیخ امام الدین را برای رفع اعلام فتنه بازخواست فرموده وی سه قطعه وثیقه دستخطی لال سنگه بنظر گذرانید. لال سنگه

---

[1] گلاب نامه صفحه ۳۶۴ ـ [2] ایضاً، ایضاً ـ [3] ایضاً، ایضاً ـ

از جہان فانی بہ ملک جاودانی انتقال نمود و در حظیرۂ حضرت محبوب العالم سمت مشرق آسود۔ تاریخ :۔

شیخ افضل غلام محی الدین	بود بے مثل در سخاوت و داد
کرد چون رو دار دنیا را	سوئی عقبےٰ چو روئی خود بنہاد
ملہم غیب گفت تاریخش	"سید المرسلین شفیعش باد"[1]

ایضاً فی تاریخہ

ہاتف غیب سال تاریخش	داد "شیخ ارم مکان"[2] آواز

حکومت او پنج سال و سہ ماہ بود۔

شیخ امام الدین[3] بعد انتقال پدر حسب فرمان دربار لاہور در ۱۲۶۲ھ بر مسند حکومت کشمیر جلوس کردہ در رفاہ و آسودگی رعیت پرداخت۔ شالبافان کہ در دست کارخانداران مجبور و مغلوب شدہ بودند مطلق العنان نمود و حکم نافذ داد کہ شالبافان بمرضی خود ہر جا کہ میخواہند کار کنند۔ و از طرح شالی معمولی آنہا دو آنہ فی خرو ار تخفیف نمود و از کارخانداران سر نفر سہ و پیہ انعام نمائید و از طرح شالی حصۂ سیوم بذمہ کارخانداران مقرر کردہ و بر مزدوری ہر کس چہارم افزون ساخت۔ و با مردم ہمیو از رابطۂ مصاہرت موافقت کردہ علاقۂ کامراج در واگذار آنہا واگذاشت۔

ہمدران ایام برگشتگی تخت لاہور بعمل آمدہ صاحبان انگریز در سلطنت لاہور

---

[1] ۱۲۶۲ھ [2] ایضاً۔

[3] متوفی ۱۲۷۵ھ مطابق ۱۸۵۹ء۔

آں کوہستان کہ از عہد مہاراجہ کھڑک سنگھ تحت قبضہ راجہ گلاب سنگھ است مقبول و منظور خواہند داشت و ہم سرکار انگلیسیہ بلحاظ حسن رویہ راجہ گلاب سنگھ اعتراف میفرمایند کہ استقلال راجۂ موصوف ذرہمچنیں علاقہ جات قبول و پذیرا خواہند نمود۔ و راجہ موصوف را در زمرۂ متعہدان این سرکار گردون قار دانستہ بعطای عہد نامہ علیحدہ ممتاز خواہند فرمود۔ مرقوم بمقام لاہور نہم مارچ ۱۸۴۶ء مطابق دہم ربیع الاول ۱۲۶۲ھ ۲۹ پھاگن ۱۹۰۲ب ملخصاً۔

بعد انعقاد عہد نامہ راجہ گلاب سنگھ را دیار کشمیر و علاقہ جات کوہستان در بدل مبلغ ہفتاد و پنج لک روپیہ سوائی ہزارہ[1] تفویض یافت و پنجاہ لک روپیہ از خزانۂ لاہور نقدی مواخذہ شدہ راجہ لال سنگھ وزیر و مدار الملک مقرر گشت۔ و افواج انگریزی برای محافظت در لاہور قائم ماند۔ و افواج خالصہ را کہ خود سر شدہ بود سلاح و سلب گرفتہ اخراج کردند و توقف رزیڈنٹ[2] انگریزی در لاہور مقرر گشت۔ ہمدران ایام شیخ غلام محی الدین ناظم صوبہ کشمیر بتاریخ ۲۶ ربیع الاول ۱۲۶۲ھ[3] مطابق ۱۴ ماہ چیتر ۱۹۰۲ب

---

[1] مطابق دفعۂ اول "عہد نامہ سرکار کمپنی با مہاراجہ سنگھ" (گلاب نامہ صفحہ ۳۶۰) ہزارہ نیز در تفویض و حوالگی شامل کشمیر و علاقہ جات کوہستان بود۔ ولے چوں ہزاریاں خلاف این قبضہ بغاوت نمودند، مہاراجہ مطابق عہد نامہ ۵ رمئی ۱۸۴۷ء ہزارہ را از گرھی و منڈ تبدیل کرد۔ تبادلہ مزبور بہ پیش سرہنری لارنس ایجنٹ گورنر جنرل بدستخط ہائے دیوان دینا ناتھ و کشن چند و جوالا سہائے و قاضی محکم الدین بعمل آمد۔ درین حال استثنائے ہزارہ از کشمیر سہو و قبیح است۔ (گلاب نامہ صفحہ ۲۷۰)۔

[2] یعنی سر فریڈرک کری بارنٹ صاحب ایجنٹ گورنر جنرل (گلاب نامہ صفحہ ۳۷۱)۔

[3] مطابق ۱۸۴۵ء۔

فقت جنبانید و بعد گفتگوی بسیار با جلاس دربار اہل اقتدار عہدنامہ خاص متضمن شانزدہ دفعہ فیما بین سرکار کمپنی و دربار لاہور حسن انعقاد پذیرفت۔ ازآنجملہ ہمگی چہار دفعہ دریں جا مفید است ایراد کردہ شود[1]۔ فقط۔

دفعہ سیوم[۳] عہدنامہ این است کہ مہاراجہ صاحب علاقہ ملک مابین ہردو دریائے ستلج و بیاس مع کوہستان متعلقہ ہردو دریای مذکور بسرکار دولت مدار کمپنی انگریز بہادر برائے دوام تفویض نمودند۔

دفعہ چہارم این است کہ سرکار انگلیسیہ از ریاست لاہور بجہت تلافی اخراجات جنگ و محاربہ مبلغ یک و نیم کرور روپیہ طلب ساخت۔ و سرکار لاہور بدادن زر نقد کلی استطاعت و استعداد ندارد۔ لہذا مہاراجہ دلیپ سنگھ قلعہ جات ممالک و حقوق علاقہ ممالک کوہستانی کہ مابین دریای بیاس و سندھ جانب ہزارہ واقع اند مع دیار کشمیر و ہزارہ متعلقہ آن بعوض کرور روپیہ منجملہ زر مطلوبہ بسرکار دولت مدار کمپنی بہادر برائے دوام تفویض نمودند۔

دفعہ پنجم مہاراجہ صاحب وقت انعقاد یا فتن عہدنامہ ہذا و ما قبلش مبلغ پنجاہ لک روپیہ بسرکار انگلیسیہ خواہند رسانید۔

دفعہ دوازدہم بجلدوی خدمتگزاری راجہ گلاب سنگھ رئیس جموں کہ دربارہ ازدیاد روابط دوستی و اتحاد فیما بین سرکار لاہور و سرکار انگلیسیہ از راہ نمک حلالی در قیام ریاست لاہور بتقدیم رسانیدہ مہاراجہ صاحب قول و قرار می نمایند کہ اقتدار بالاستقلال راجہ گلاب سنگھ را در ہمچنین علاقہ جات کوہستانی کہ از روی اقرارنامہ علیحدہ فیما بین راجہ موصوف و سرکار انگلیسیہ براجہ معزالیہ تفویض خواہد یافت مع متعلقان

---

[1] برائے تفصیل مزید رجوع کنید بہ گلاب نامہ از صفحہ ۳۴۹ تا ۳۵۵ –

از افسران انگریز مجروح و مقتول شدند۔ عاقبت لشکر سنگان ہزیمت یافتہ جمعی کثیر درمیان دریای ستلج غرق آب گشتند۔ جنگ چہارم بمقام سوبراں[1] دہم فروری روی داد سر لشکر سنگان شام سنگھ در جنگ کشتہ شد[2] و افواج سنگان بی سرماندہ شکست خوردند[3] و عسکر انگریزی از دریای ستلج عبور ساختہ در قصبۂ قصور قیام کردند[4]۔ چون عسکر سنگان را باد بروت و دبدبۂ جبروت نماندہ اثری و اگرچہ فتح پریدہ رفت پس رانی صاحبہ[5] و اعیان مملکت از خیال امارت درگذشتہ راجہ گلاب سنگھ از جموں طلبیدند و بر منصب وزارت و کار مختار نمودند[6]۔ و راجہ موصوف را از قتل برادران و پسران خود دلخون بود و از اوضاع و اطوار اہالیان دربار تنفر داشت۔ بنابراں در بجاآوری خدمات سرکار انگلیسیہ بجان و دل کوشیدہ مراتب و مدارج خود بدرجۂ اعلی رسانید و برائی مباسطت و شایعت خود موجب موافقت لاحقہ و سابقہ ہمراہ مسٹر لارنس صاحب بخواہش مصالحہ سلسلہ جنبانی نمود۔ و لوزدہ نفر گورہ کہ در روز دغا اسیر شدہ بودند رہا فرمود۔ پس بذات و الا باتفاق دیوان دینا ناتھ و فقیر نورالدین و دیوان دیوی سہای و سردار گلاب سنگھ در معسکر لارڈ ہارڈنگ و لیسرای ہند موکب ہمت ہمایندہ بمعرفت سر ہنری لارنس صاحب و سر فریڈرک کری بارنٹ صاحب فارن سکرتر بالارڈ گورنر جنرل بہادر سلسلۂ مصالحت و

---

[1] صحیح "سوبراؤن"۔ برای تفصیل و حالات این محاربہ بہ بینید کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۳۱۲ تا ۳۱۴۔ [2] ایضاً، صفحہ ۳۱۵۔ [3] بقول گیرٹ تخمینۂ افواج سکھاں در جنگ سوبراں ۴۲،۶۲۶ افراد بود (ایضاً صفحہ ۳۱۶)۔ [4] بقول کننگھم قلعۂ قصور بلا مزاحمت بقبضۂ انگلیسیان آمد (۳۱۶)۔ [5] یعنی رانی جنداں۔

[6] راجہ گلاب سنگھ بتاریخ ۲۷ جنوری ۱۸۴۶ء بر منصب وزارت عظمی فائز گشت (گلاب سنگھ از پانیکر صفحہ ۹۲)۔

مقابله مشتغل شدند اما آواز آنها کسی را گوش نرسید پس کارگذاران سرکار انگریزی سامان سرسری بهم رسانیده برای دفعت مخالفان مستعد شدند ۔ ۱۸ ماه دسمبر ۱۸۴۵ء مطابق ۲ ماه پوه سمت ۱۹۰۱ ب بمقام مدکی بجنگ پیوستند افسر عسکر سنگان لعل سنگھ[۱] بود ۔ بیت:

بظاهر بُد او یار و دمساز شان
بباطن مگر بدتر از دشمنان

بعد حرب و ضرب شدید پراوفٹ صاحب اجنٹ کشته شد و قریب صد کس از افسران فوج انگریزی بقتل رسید ۔ عاقبت لشکر سنگان مغلوب و لعل سنگھ مهزوم گشته چند ضرب توپ در دست انگریزان افتاد ۔ جنگ دوم بمقام فیروشاه[۲] ۲۱ دسمبر واقع شده سردار تیجا سنگھ[۳] با جمعیت بیست پلاٹن و یکصد ضرب توپ آتش محاربت افروخته از آتش فشانی سنگان لشکر انگریزی را چشم زخم شدید رسید که بعدم سرب و باروت توپخانه آنها سرد شده بود پس افسران عسکر انگریزی حمله آورده فوج سنگان پسپا کردند و هفتاد و دو توپ از فوج خالصه بردند ۔

جنگ سیوم ۲۸ جنوری ۱۸۴۶ء بمقام علی وال بعمل آمده درین جنگ بیماری

---

۱ لعل سنگھ یا لال سنگھ یکی از سرداران افواج سکھ است بعد وفات جواهر سنگھ رانی جنداں بیوهٔ مهاراجه رنجیت سنگھ او را بوزارت عظمی فائز کرد ۔ در محاربات پنجاب بقبضهٔ انگلیان آمده محبوس شد و در ۱۸۷۰ء بمقام دیره دون درگذشت ۔ (قاموس المشاهیر جلد دوم صفحه ۱۶۷) ۔

۲ صحیح: "فیروزشاه" ۔ ایضاً، ایضاً ۔ ۳ صحیح: "تیج سنگھ" ۔ بقول کے ۔ ایم پانیکر "سردار تیج سنگھ سالار عام افواج سکھان بود" (گلاب سنگھ صفحه ۹۰) ۔

آمدہ در کابل بغاوت اہل شہر اینت مقابلت افراخت و لارڈ میگ و سکنٹر برنس جنرل کانلی را قتل کردہ افواج شاہی را تباہی ساخت[1] و میم صاحبان و رینڈ نداخت و شجاع الملک از جہان گذرانیدہ ملک افغانستان را باز متصرف گشت۔ ہمدراں زمان عسکر ظفر پیکر برای تسخیر چین مامور شدہ بعضی ممالک چین را فتح کردہ رجعت نمودند۔

لارڈ النبرا در ۱۸۴۲ء خلعت گورنری پوشیدہ بر شہر کابل دوبارہ فوج کشی کردہ محبوسان آنجا از بند رہانیدہ و دوست محمد خان را دوازدہ لک روپیہ سالیانہ تنخواہ مقرر کردہ ملک خود واپس داد[2]۔ پس بر ملک سندھ و گوالیار یورش کردہ از روی بدنامی معزول شد۔

لارڈ ہارڈنگ در ۱۸۴۴ء مطابق سمت ۱۹ ب گورنر جنرل کشور ہند مقرر شدہ وی ٹامس کالج رورکی شائع کرد و عمارات شاہان دہلی را مثل تاج محل وغیرہ و دہلی ترمیم ساخت۔ لارڈ موصوف را خواہش قلبی بود کہ با راجگان و رئیسان ملک ہند راہ صلح و صفا مفتوح دارد لیکن در عہد او حسب تقدیر فساد خانہ جنگی سلطنت سنگان بعمل آمدہ عسکر سنگاں کہ قریب یک لک سپاہ بود ہمہ ہا خود سر شدند و در قتل و غارت مبادرت نمودند اعیان سلطنت عاجز آمدہ لشکر خود سر را در مقابلت و محاربت برٹش گورنمنٹ ترغیب و تحریص نمودند بنابراں لشکر سنگان از چھاؤنی ہا برآمدہ بر جنگ انگریزاں قادر شدند و با جمعیت سی ہزار سپاہ[3] و بیست و دو صرب توپہا از دریای ستلج عبور کردہ لام بستند۔ از اں طرف اعیان سرکار کمپنی ازیں حرکت بیجا بے خبر مطلع بودند و از روی بے سر و سامانی بجانب دربار لاہور مراسلہ ہا نوشتند کہ بغیر فوج سبب چیست بر محاذ

---

[1] بقول سر ولیم ہنٹر از ۱۶۰۰۰ افراد ہمگی ڈاکٹر برائی ڈن بمشقت جان بسلامت بردہ بجلال آباد رسید (ایضاً صفحہ مزبور)۔ [2] ایضاً صفحہ ۲۷۹۔ [3] و بقول سر ولیم ہنٹر با ۶۰۰۰۰ سپاہ و ۱۵۰ عدد توپ (انڈین ایمپائر صفحہ ۲۸۱)۔

بمحاربه مجادله پیوسته ملک رنگون وبرما فتح نمود بعد صلح وصفا از عملداری آسام
واراکان وتناسرم ضبط شده بهرت پور هم در عهد او شامل خالصه گشت۔[1]

لارڈ ولیم بنٹنگ در ۱۸۲۷ء[2] رایت گورنری افراخته عرصه پنج سال
در مفاد خلق وانتظام ملک پرداخت ورسم ستی شدن زن های هنود ممنوع ساخت۔
واخبار نویسان هند را آزادی بخشید۔ همان وقت خبر آمد آمد روسیان بر هندوستان
شهرت یافت۔

لارڈ آکلنڈ[3] در ۱۸۳۶ء ویسرائی هند آمده برای تسدید راه روسیان
بر تسخیر افغانستان عزیمت کرده افواج کثیر از راه پشاور و سند شکارپور بر کابل
تعین ساخت۔ بعد محاربات بسیار دوست محمد خان والی کابل موجب دغای
حاجی کاکر وبعضی اعیان ملک مغلوب و منهزم گشته در بخارا رفت و ملک افغانستان
را سرکار کمپنی متصرف شد لیکن بخوف ملکیان شجاع الملک را بر تخت شاهی جلوس[4]
دادند و خود در انتظام مهام مملکت پرداختند شاه بخارا در غبطه بود که دوست محمد
را مثل شجاع الملک جواهرات همراه خواهند بود بنابران اسیر زندان ساخت دوست محمد
از محبس گریخته در پناه صاحبان انگریز بنابر مصلحت وقت او را مع عیال و اطفال
در کلکته جا دادند۔ متعاقب آن اکبر خان پسر دوست محمد خان از محبس بخارا گریخته

---

۱ ایضاً صفحه مزبور۔ ۲ صحیح: ۱۸۲۸ء (ایضاً صفحه ۴۷۴)۔
۳ صحیح: "آکلینڈ" (انڈین ایمپائر صفحه ۴۷۶)۔ ۴ سبب نشاندن انگلیسیان
شجاع الملک را بر تخت کابل این بود که امیر دوست محمد خان دوستی روس و ایران را
بر معاهده انگلیسی ترجیح می داد (کننگهم هسٹری آف دی سکھس صفحه ۲۱۹ حاشیه ۳)۔

پنڈاره[1] و راجۂ ناگپور و پیشوا جی سر بشورش برداشته خودسری اختیار کردند۔ لارڈ موصوف به گوشمالی آنها پرداخته همه را مطیع و منقاد خود گردانید۔

بعد ازاں[2] سرداران ہولکر خروج کردند و بعد مجادله و مقاتله ملک آنها ضبط شده عاقبت کار بصلح رسید و ملک پونا و بعضی علاقه جات در جاگیر راجه بخشیدند و باقی ملک او درمیان اولاد اں سیواجی قسمت کردند بجائی راجۂ ناگپور فرزند راجۂ سابقه مستقل داشتند۔ پس تمامی راجگان و سرداران و رئیسان ملک ہند را حسب الدرج و حیثیت صورت معیشت مقرر گذاشته تمامی قلمرو ہندوستان در قبضۂ اقتدار خود در آوردند۔

لارڈ مہرسٹ[3] در ۱۸۲۳ء بر مسند گورنری استقلال یافته با شاه برما

---

[1] پنڈاره یا پنڈارا بکسر باء فارسی و سکون نون و فتح دال ہندی و سکون ہر دو الف و فتح را در ہندی بمعنے غارتگر و رہزن آمده۔ این گروہے بود که در عقب افواج مرہٹیاں قتل و نہب میکردند اکثریت این گروه از مسلماناں بود۔ بعد از شکست مرہٹیاں این طائفه با بین سالہائے ۱۸۰۲ و ۱۸۰۴ء در مالوه آباد شد و در اطراف وسط ہند به تاراج و غارتگری بسر می بردند۔ در ۱۸۱۷ء لارڈ ہیسٹنگز برایشاں یورش کرد و سرگرده ایشان امیر خان بدین شرط با انگلیسیاں مصالحت نمود که علاقۂ ٹونک بدو حواله کرده شود۔ (جامع اللغات اردو صفحه ۱۰۸ و انڈین امپائر ص ۴۷۲)۔ [2] یعنی در ۱۸۱۷ء و ۱۸۱۸ء۔ (ایضاً صفحۂ مزبور)۔ [3] صحیح: "لارڈ امہرسٹ"۔ لارڈ امہرسٹ از سال ۱۸۲۳ء تا ۱۸۲۸ء نائب السلطنة ہند قبل از تقرری خود برین عہده بچند ماه از مسٹر آدم پیشروی کرده بود (ایضاً صفحه ۴۷۳)۔

صاحب کمال شجاعت و جوانمردی او را هزیمت[1] کرده ملک و تمام ضبط شد۔ عاقبت بصلح و صفا پیش آمده ملک خود را باز متصرف گشت۔

لارڈ کارنوالس در ۱۸۰۵ء[2] والیسرائی هند مقرر شده در زفاه خلق و امنیت ملک مستعد بود در غازی پور رسیده بقضا پیوست پس سر جارج بارلو صاحب بجایے او قائم مقام شده در عهد او افواج هندی در پوشیدن وردی انگریزی سرکشی[3] کرده سیزده انگریز بقتل آوردند۔

لارڈ منٹو صاحب در ۱۸۰۷ء بر عهدهٔ گورنری مسلط گشته چون بمدافعت اهل فرانس کمر همت بر بست جزیرهٔ فرانس و موریشش و جاوا و کوچین و ترانکور از تصرف آنها نزع کرده نام و نشان اهل فرانس نیست و نابود[4] ساخت و همراه رنجیت سنگه حاکم پنجاب عهدنامه موثق[5] کرد۔

مارکیس آف هیسٹنگز در ۱۸۱۳ء[6] گورنر جنرل آمده از راجهٔ نیپال ممالک بسیار بجدال و قتال فتح کرد۔ عاقبت مقدمه بصلح انجامید۔ پس راجه

---

[1] بقول صاحب "انڈین امپائر" لارڈ لیک در محاصرهٔ بهرت پور از راجه جسونت راؤ هولکر هزیمت یافت و شهر بهرت پور تا ۱۸۲۷ء بقبضهٔ انگلیسیان نیامد (انڈین امپائر صفحه ۴۶۹)۔

[2] در ۱۸۰۵ء کارنوالس بار دوم بر عهدهٔ نائب السلطنة هند فائز گشت۔

[3] بقول سر ولیم هنٹر این بغاوت در ویلور (مدراس) در سال ۱۸۰۶ء واقع شد۔ (انڈین امپائر صفحه ۴۶۹)۔ [4] انڈین امپائر صفحه ۴۷۰۔ [5] مسٹر مٹکاف ولین سفیر انگلیسی که بدربار رنجیت سنگه بار یافت (ایضاً صفحه ۴۷۰)۔ [6] صحیح "۱۸۱۴ء"۔

[7] برائے تفصیل رجوع کنید به انڈین امپائر صفحه ۴۷۰ و ۴۷۱۔

پیش آمده در جنگ کشته شد[1]. و ملک او سرنگاپاتام در قبضۂ سرکار کمپنی[2] افتاده ملک میسور به راجۂ قدیم باز تفویض یافت[3]. و با نواب لکھنؤ عہدنامۂ جدید موثق گشت و از ممالک محروسۂ او چند ملک در قبضۂ سرکار کمپنی داخل شد. فوج انگریزی در دوابۂ شرقی برای دوام قرار یافت. پس سرداران مرہٹہ و سیندیہ راگوجی و بھونسلہ راجۂ برار علم عناد افراشته بمحاربت پیوستند[4]. گورنر جنرل غلبه آورده راجہای مذکور مغلوب ساخت و در حدود شمالی لارڈ لیک صاحب غلبه کرده مخالفان مقتول شدند. ملک دہلی و دوابۂ غربی و کنک و گجرات وغیره ممالک بسیار در قبضۂ سرکار کمپنی افتاد. پس با راجہ ہولکر جنگ عظیم واقع شد. راجۂ مذکور غلبه کرده در ملک دوابه بعد احراق عمارات غارت نمود. لارڈ لیک[5]

---

[1] شہادت سلطان ٹیپو بتاریخ ۴ مئی ۱۷۹۹ء وقتیکه در قلعه سرنگاپٹم به انگلیسیان محاربه می کرد واقع شد۔ دریں وقت از عمر وے پنجاه سال گذشته بود۔

(آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا از سمتھ صاحب ص ۵۸۵)۔

[2] نزد محب الحسن سبب سقوط قلعه سرنگاپٹم نمک حرامی و غداری میر صادق دکنی و پورنیه و قمر الدین خان بود که عمدہ ارکین سلطنت سلطان ٹیپو بودند (ہسٹری آف سلطان ٹیپو صفحه ۳۲۵)۔

[3] پروفیسر محب الحسن اثبات دارد که بعد از سقوط سرنگاپٹم انگلیسیان ملک سلطان را به سه حصه منقسم کردند۔ حصۂ مرکزی وے که عبارت از میسور باشد به قبضۂ کشن راج که پسر پنج ساله راجۂ قدیمی این ملک بود در آمد و بقیه وے که عبارت از مضافات است و معظم بود مابین نظام و کمپنی منقسم شد۔

[4] برائے تفصیل این محاربه رجوع کنید به "انڈین ایمپائر صفحه ۴۶۸"۔

[5] ایضاً، ایضاً۔

لارڈ کارنوالس[1] در ۱۷۷۶ء[2] خلعت گورنری پوشید. در عہد او با نواب حیدر آباد
و لکھنؤ عہد نامۂ جدید منعقد گشت۔ و ہمراہ ٹیپو سلطان[3] بعد محاربۂ متقابلہ صلح شد و علاقہ جات
بسیار از ممالک سلطان ٹیپو و نظام الدولہ در دست کمپنی افتاد و سرنگاپاٹام مفتوح شد[4]
و در عہد لارڈ مذکور قانون ملکی و مالی کہ تا حال در قلمرو ہند جاری است ترویج یافت۔

لارڈ سر جان شور در ۱۷۹۲ء[5] بر مسند گورنری جلوس یافت و با رؤسای ہند
صلح و صفا نمود۔

لارڈ مارنگٹن[6] در ۱۷۹۸ء گورنر جنرل مقرر شد۔ و سلطان ٹیپو بقتال و جدال[7]

---

۴۴ در سال ۱۸۱۰ء در گوالیار بحالت جلاوطنی فوت کرد۔ برائے تفصیل نگاہ کنید امپیریل گزیٹیر آف انڈیا
جلد ہفتم صفحہ ۱۸۸ چاپ ۱۹۰۸ء ۔ [1] از ۱۷۸۶ء تا ۱۷۹۳ء ۔
[2] صحیح:- ۱۷۸۶ء ۔ [3] سلطان میسور از ۱۷۸۲ء تا ۱۷۹۹ء ۔
[4] آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا مصنفہ سمتھ صاحب صفحہ ۵۶۰ ۔ [5] صحیح:- ۱۷۹۳ء ۔
(ایضاً صفحہ ۵۷۴) ۔ [6] یعنی لارڈ ولزلی ۔ [7] اما تحقیق آنست کہ ذمہ دار این
قتال و جدال لارڈ ولزلی بود کہ باوجود روش مصالحت آمیز سلطان ٹیپو جنگ را مابین ہر دو
فریق لازم و حتمی خیال کرد۔ پروفیسر محب الحسن اثبات دارد کہ ولزلی بلا انتظار نامۂ سلطان
کہ بتاریخ ۱۸ دسمبر بہ او نوشتہ شد: جنرل ہیریس را برخلاف ٹیپو سلطان آمادۂ جنگ کرد
سلطان بہر نوع می خواست کہ نائرۂ جنگ مابین ہر دو فریق فرو شود، ولے ولزلی کہ سرشار
بادۂ غرور بود مساعی سلطان را کان لم یکن انگاشتہ بہ بہانۂ سازش مبینہ مابین ٹیپو سلطان
و فرانسیان بتاریخ ۲۸ اپریل ۱۷۹۹ء بر مملکت وے حملہ کنانید۔ برائے تفصیل مزید بہ بینید
"ہسٹری آف ٹیپو سلطان" از محب الحسن، چاپ ۱۹۵۱ء، صفحہ ۳۱۴ ۔

جنگ و انتظام معاملات ملکی و مالی اولاً از محکمۂ وزرائی دولت انگلستان مجاز شوند پس در نفاذ آن پرداز ند۔ دوم آنکہ از جانب بادشاہ سوپریم کورٹ یعنے عدالت در حکومت آنہا شامل باشد سیوم آنکہ در مملکت ہندوستان از طرف سرکار انگلستان ہمیشہ گورنر جنرل مستقل ماند ہمراہ او کونسل علیحدہ مقرر باشد۔ پس حسب منشاء پارلیمنٹ صاحبان کمپنی منظوری دفعات نوشتہ دادند اولاً۔

وارن ہیسٹنگز در ۱۷۷۴ء[1] ویسرائی ہند مقرر شدہ نظام الملک نواب دکہن برائی حمایت خود ضلع کرناٹک و بعضی اضلاع شمالی بصاحبان کمپنی پیشتر دادہ بود اکنون نواب حیدر علی اضلاع مذکورہ با ریاست میسور شامل کردہ آتش فساد مشتعل گشت۔ ویسرائی ہند نواب حیدر علی[2] را شکست دادہ مرہٹیان را قتل عام نمود۔ در یاست میسور مع اضلاع مذکور ضبط کرد و از آصف الدولہ ملک بنارس[3] خرید ساخت۔

---

[1] از ۱۷۷۴ء تا ۱۷۸۵ء۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا سمتھ از صفحہ ۵۱۰ تا ۵۲۰۔ [2] حیدر علی فرزند فتح محمد خان است۔ بقول پروفیسر محب الحسن اسلافش از قریش اند در اواخر قرن شانزدہم میلادی وارد ہند (جنوبی) شدند۔ حیدر علی در ۱۷۲۱ء متولد شد۔ اُمی محض بود ولے در زیرکی و ذہانت عدیم المثال بود در عمر ۲۷ سال منسلک عساکر میسور گشتہ بعقل خداداد و حسن خدمات برتبۂ سپہ سالاری فائز گشت۔ دریں وقت نن جا ارج در مملکت میسور مختار کل بود۔ حیدر علی بتدریج اثر و رسوخ پیدا کرد و بالآخر در ۱۷۶۱ء بر تخت میسور قابض شد۔ مدۃ العمر بر مقاومت انگلیساں کمر بستہ ماند۔ در ۱۷۸۲ء بعمر شصت سال بعارضہ سرطان درگذشت و بجایش پسر او سلطان طیب (ٹیپو) بر تخت نشست۔ (ہسٹری آف سلطان ٹیپو از صفحہ ۳ تا صفحہ ۲۰۵)۔

۱۴۰
[3] صحیح این است کہ الحاق بنارس از راجہ چیت سنگھ پسر بلونت سنگھ در ۱۷۷۵ء بوقوع آمد۔ چیت سنگھ

معزول شده بجائی او میر جعفر بدستور استقلال یافت. و در ۱۷۶۵ء[1] میر قاسم از شجاع الدوله[2] و شاه عالم ثانی معین و مددگار شده در مقابلت انگریز لوائی محاربت افراختند. چون صاحبان انگریز غلبه ورزیدند آله آباد و لکهنؤ از شجاع الدوله گرفتند و صوبهٔ بهار و بنگاله و اڈیسه از شاه عالم نزع کردند. شجاع الدوله اخراجات جنگ ادا کرده بر ممالک خود باز قابض شد. و شاه عالم هر سه صوبه[3] به صاحبان انگریز بخشیده همگی صوبهٔ دهلی را قابض ماند. دران زمان سلطنت برطانیه در هند قائم گشت. چون پادشاه انگلینڈ دانست که کمپنی ممالک بسیار از قلمرو هند مفتوح ساخت از محفل پارلیمنٹ باجتماع جمیع امراء و وزراء و شرفا بدینگونه تجویز قرار یافت. یکی آنکه صاحبان کمپنی در امور نزد دا

---

[1] صحیح "۱۷۶۴ء" است. این محاربه در تاریخ بنام بکسر مشهور است و بتاریخ ۲۳ راکتوبر ۱۷۶۴ء مابین افواج انگلیسی و افواج اتحادیان میر قاسم رو داد. بقول منه از طرف انگلیسیان میجر منرو کماندار بود که ما بعد به سر کیٹر مشهور گشت. درین جنگ از هندیان دو هزار و از انگلیسیان ۸۴۷ افراد طعمهٔ اجل شدند (دی آکسفورڈ هسٹری آف انڈیا صفحه ۵۰۰). [2] نواب شجاع الدوله فرزند نواب منصور علی خان صفدر جنگ ملقب جلال الدین حیدر در ۱۱۴۴ه متولد گشت. بعد وفات پدر در ۱۱۶۷ه در فیض آباد بر مسند ریاست نشست. بتاریخ ۲۹ ماه جنوری ۱۷۷۵ء فوت شده در گلاب باڑی فیض آباد مدفون شد. "رفت نواب شجاع الدوله" تاریخ است (مفتاح التواریخ صفحه ۳۴۵) برائے مزید احوال شجاع الدوله نیز رجوع کنید به عماد السعادت مصنفه میر سید غلام علی خان میر منشی جان بیلی. [3] انگلیسیان در عوض این صوبه جات ادائیگی ۲۶،۰۰۰۰ روپیه سالیانه بشاه عالم وعده نمودند (ایضاً صفحه ۵۰۳).

سراج الدولہ ناظم بنگالہ بمحاربت انگریزلشکر کشید قلعہ فورٹ ولیم را قبضہ کردہ مال تجارت آنجا تمام بغارت برد۔ صاحبان انگریز کشتی ہا سوار شدہ مفرور شدند و از افسران فوج انگریزی یکصد چہل و شش نفر در دست نواب اسیر شدہ در محل مضیق محبوس گشتند فردا ہمگی بست و سہ نفر از ان مہلکہ زندہ برآمدند[1]۔ چون خبر این واقعہ در مدراس رسید از آنجا کرنیل کلائیو با فوج گران یورش آوردہ مخالفان را قلع و قمع کردہ قلعہ مفتوح ساخت۔ پس مخالفان سراج الدولہ با کرنیل کلائیو متفق شدہ در میدان پلاسی[2] بجنگ پیوستند۔ سراج الدولہ منہزم شدہ در مقام راج محل بقتل[3] رسید۔ و میر جعفر بر حکومت بنگالہ استقلال یافت بعد چندگاہ میر جعفر معزول کردہ بجائے او میر قاسم را اقتدار بخشیدند۔ و میر قاسم رشتۂ معاہدہ گسستہ حقوق تجارت کمپنی ضبط نمودہ و آتش فساد مشتعل گشت بعد حربیہ ضرب شدید میر قاسم کہ داماد میر جعفر بود

---

[1] نزد محققین صحیح این است کہ واقعہ "منفذ تاریک" (Black hole) مطلقاً بوجود نیامدہ و آنکہ حسن نوشتہ است مبنی بر روایات مؤرخین متعصبین انگلیسی است کہ ہندیان را در انظار عالم اسفل ترین از حیوانات مصور کردہ اند۔ غلام حسین سلیم مصنف ریاض السلاطین (تصنیف ۱۲۰۲ھ مطابق ۱۷۸۷ء) با وجود توصیف انگلیسیان و تنقیص سراج الدولہ از ذکر سانحۂ مزبور کلیۃً خاموشی اختیار کردہ است۔

[2] صحیح "پلاسی" بفاصلہ ۹۶ میل بطرف شمال از کلکتہ۔ [3] بروایت غلام حسین سلیم قتل سراج الدولہ در آخر ماہ شوال ۱۱۷۰ھ واقع شد" (ریاض السلاطین صفحہ ۳۷۴)۔ برای احوال مزید سراج الدولہ رجوع کنید بصفحات ۶۳۷ و ۶۳۸ از ہمین جلد ۔ [4] جعفر علی خان کہ در تاریخ بمیر جعفر مشہور است بعد از وفات نواب سراج الدولہ در ماہ شوال ۱۱۷۰ھ مطابق ۱۷۵۷ء از مدد انگلیسیان بر تخت بنگال نشست۔

چنانچہ اہل فرانس خواستہ بودند کہ مظفر جنگ[1] پسر نظام الملک[2] را حاکم دکھن خواہند ساخت و اہل انگلستان میخواستند کہ ناصر جنگ[3] پسر دوم نظام الملک را بر صوبہ داری مستقل دارند۔ و محمد علی[4] نواب کرناٹک خواہند داد۔ ازین و میان ہر دو کمپنی محاربہ و مقاتلہ[5] بوقوع آمدہ اہل فرانس ہزیمت خوردہ مغرور شدند۔ و اہل انگلستان علاقہ جات متفرقہ آنہا را در مدراس وغیرہ متصرف شدند و طاقت و ثروت بہم رسانیدند۔ و در سنہ ۱۷۵۶ء[6]

[1] نواب ہدایت محی الدین خان المعروف بہ مظفر جنگ نوادۂ نظام الملک آصف جاہ بود نام پدرش متوسل خان است۔ مدتے حاکم بیجاپور بود۔ بعد وفات جد خود نظام الملک بارادۂ تسخیر مملکت نظام دکن بخیال خود ناصر جنگ بجنگ آمد و بخت فرانسیان ہم معاون او گشتند چنانچہ در ۱۷۴۹ء بر ارکاٹ حملہ آوردہ حاکم آنجا نواب انورالدین را قتل نمود۔ مظفر جنگ بعد از سلطنت دو ماہ از دست ہمت خان بندوقچی کہ قبل ازین ناصر جنگ را در ۱۷۵۰ء قتل کردہ بود مقتول شد۔ (قاموس المشاہیر جلد دوم صفحہ ۲۱۹)۔

[2] نظام الملک آصف جاہ متوفی ۱۷۴۸ء۔ [3] صحیح: "ناصر جنگ" خال نواب مظفر جنگ متوفی ۱۷۵۰ء۔ [4] محمد علی خان المعروف بہ والاجاہ نواب کرناٹک پسر نواب انورالدین خان بود۔ بعد فوت پدرش نواب ناصر جنگ در ۱۷۵۰ء او را نواب کرناٹک تسلیم کردہ باعانت انگلیسیان تخت نشین شد۔ بعمر ۷۸ سال بتاریخ ۱۳ اکتوبر ۱۷۹۵ء فوت شد۔ (قاموس المشاہیر جلد دوم صفحہ ۱۹۷)۔ [5] برائے تفصیل محاربات فیما بین انگلیسیان و فرانسیان رجوع کنید بہ ہسٹری آف برٹش انڈیا انڈر دی کمپنی اینڈ دی کراؤن از صفحہ ۱۰۷ تا ۱۱۱۔ [6] ۱۷۵۶ء اولین سال تخت نشینی سراج الدولہ است۔ درین وقت سراج الدولہ ہیجدہ سالہ بود (انڈین امپائر صفحہ ۴۲۸)۔

خرید کردہ قبضہ نمودند۔ ودر سنہ ۱۶۹۸ء از پیشگاہ شاہ انگلینڈ کمپنی دوم[1] مقرر شدہ آنہا در ہند آمدہ تجارت و حکومت را ترقی بخشیدند۔ ودر سنہ ۱۷۰۸ء باجازت و بہم سوم ہر دو کمپنی باہم ملحق[2] ساختہ کمپنی متحد نام کردند۔ ودر عہد فرخ سیر[3] سنہ ۱۷۱۷ء بتقریبی کہ دز دکتر فرخ سیر گفتہ شد رعایت و حمایت بسیار بحال کمپنی عاید گشتہ کہ باجازت اوسی و ہفت ضلع خرید کردند و بمقام کلکتہ قلعۂ ولیم فورٹ باستحکام تمام بنیاد نہادند۔ و دران ایام رئیسان ہندوستان را باہمدیگر منازعت و مخالفت ہمی بود از صاحبان کمپنی ہر کسی استعانت و استمداد می نمود موجب آن کمپنی در نگہداشت فوج متوجہ شدہ جمعیت افواج بہم رسانید۔ واندران زمان بر ساحل کارومنڈل[4] کمپنی اہل فرانس باستقلال بود موجب تقدیر شاہ فرانس و انگلستان باہمدیگر در ولایت متنازع شدند و درین حال کمپنی فرانس مخالفان کمپنی متحد را امداد و اعانت میکردند۔

ساخت و ناش عظیم آباد نہاد۔ در سنہ ۱۱۲۴ھ مطابق ۱۷۱۲ء بعد وفات خود برائے سلطنت برخاست۔ ولے برادر کلانش جہاندار شاہ با دو برادر خود متفق شدہ ہشتم ماہ صفر سنہ ۱۱۲۴ھ عظیم الشان را از میان برداشت (واقعات کشمیر صفحہ ۲۱۲)۔

[1] بقول ہنٹر این کمپنی جدید چنان قوی شدہ بود کہ بمقابلۂ او کمپنی قدیم یعنی ایسٹ انڈیا از دہ آراء در مجلس ملی ناکام شد۔ راس المال این کمپنی بدو ملیون سٹرلنگ رسیدہ بود۔ بالآخر از مساعی لارڈ گاڈلفن در سنہ ۱۷۰۸ء ہر دو جدید و قدیم کمپنی دوبارہ یک شدہ رونق دہندۂ ایسٹ انڈیا کمپنی شدند۔ (انڈین ایمپائر صفحہ ۲۲۸)۔

[2] این الحاق بمساعی لارڈ گاڈلفن چنانکہ در حاشیۂ سابق مذکور شد بعمل آمد (ایضاً صفحہ مزبور)

[3] ۱۷۱۲ء تا ۱۷۱۹ء ۔ [4] نزد مدراس۔

تاجران مذکور تا انقضای میعاد در قلمرو هند ترویج تجارت و ترقی شوکت نموده بشرائط
قدیمه و جدیده آمد و رفت خود ها بدستور مسلوک داشتند۔

و در سنه ۱۶۱۲ء باجازت جهانگیر بادشاه بمقام سورت و احمدآباد و کهمبایت
و سواحل کارومندل کوٹهی ها انداختند و ترقی تجارات بدرجهٔ اعلیٰ رسانیدند۔ و در سنه ۱۶۴۰ء
در شهر مدراس باجازت راجهٔ آنجا کوٹهی سنٹ جارج[1] بطور قلعه بنا کردند۔ و نیز بتجویز شاه
جهان در ملک بنگاله کوٹهی عجیب افراختند۔ دران زمان حاطهٔ بمبئی در قبضهٔ اهل پرتگیز
بود چون شاهزاده چارلس ثانی دختر شاه پرتگیز در عقد ازدواج خود در آورد و شاه
پرتگیز حاطهٔ بمبئی عوض جهیز دختر[2] به چارلس ثانی بخشید و بتقریب آن صلحیان کمپنی
حاطهٔ بمبئی را متصرف[3] شدند۔ و در عهد عظیم الشان[4] سنه ۱۶۸۸ء کلکته و سوتانٹی و گوبند پور

۱؎ قلعهٔ سینٹ جورج و حالا مدراس از تعمیر فرانسیس ڈے است۔ در سنه ۱۶۵۳ء ایجنٹی بزرگ
حاصل نموده یکے از بنادر ممالک شرقیه گشت۔ ایجنٹ تمام درجاه از بنایش معدوم شد۔
مدراس یا مدراس پٹم ۲۳۰ میل جنوبی مسولی پٹم است که قبل از وجود اول الذکر ایجنٹی بزرگ
داشت (هسٹری آف دی برٹش انڈیا انڈر دی کمپنی اینڈ کراون صفحه ۳۷ و ۳۸ مصنفه پی۔
ای۔ رابرٹس صاحب)۔ ۲؎ کیتهرائن براگانزا۔ ۳؎ اگرچه عروسی چارلس
ثانی با شهزادی کیتهرائن دختر شاه پرتگال در سنه ۱۶۶۲ء منعقد شد و شهر بمبئی از طرف آخر الذکر
در جهیز دختر خود به شاه چارلس داده شد و لے انتقال بمبئی به نوشته قبل از سنه ۱۶۶۵ء واقع
نگشت۔ چارلس حاطهٔ بمبئی را سالے بقبضهٔ خود داشته بعده ۱۰ پونڈ سالیانه حواله ایسٹ انڈیا
کمپنی کرد۔ (انڈین ایمپائر صفحه ۴۳۳)۔ ۴؎ عظیم الشان پسر دوم بهادر شاه
بادشاه دهلی بود۔ در عهد اورنگ زیب عالمگیر ناظم بنگال شد و شهر پٹنه را دار السلطنت خود

کمپنی از ملک ہند سرسبز بر داشتہ عملداری خود قایم کردند۔

حکومت سرکار کمپنی انگریز بہادر

اوّلاً در سنہ ۱۶۰۰ء[1] ستونس[2] نام یک انگریز از ولایت آمدہ در تمامی بلاد و امصار قلمرو ہندوستان سیر و سیاحت نمودہ تحقیق حالات جزو و کل کردہ رجعت فرمودہ میں مردمان انگلستان را باستماع محاسن ہندوستان شوق و حبّت سیاحت افزودہ بنابران بعضی کسان از ملکہ خود الزبتھ مراسلات محبت آمود دربارہ استحکام و ارتسام سلسلہ محبت و اخلاص بنام اکبر شاہ نوشتہ گرفتند و بجانب ہند نہضت کردند اکبر شاہ بہ نسبت آنہا لوازمات خاطر خواہ بجا آوردہ تاکہ فیما بین سلطنتین رابطۂ محبت و استیناس استحکام و ارتسام پذیرفت۔

و بعد از آن آمد و رفت انگریزان بہ طور تجارت در ملک ہند معمول شدہ چراغ تجارت فروغ یافت۔ اوایل سنہ ۱۶۰۰ء چند شخص سوداگر باہم اتفاق کردہ برای تجارت ہند چہار جہاز مقرر کردند و از ملکہ الزبتھ کہ درآن ایام فرمانروای انگلستان بود اجازت خواستند ملکہ مذکورہ آنہا را کمپنی تجارت ہند شرقی[3] خطاب بخشید و شرائط عہود باہم دیگر مضبوط کردہ مرخص فرمود و در ملک خود اشتہار داد کہ بغیر کمپنی مذکور ہیچ کسے از تاجران انگلستان تا عرصۂ پانزدہ سال بجانب ہندوستان مسابقت نہ نماید۔

---

[1] صحیح: ۱۵۷۹ء۔ (انڈین امپائر صفحہ ۴۲۷)۔ [2] صحیح: ستیفنس اولین سیاح معتمد مشرق زمین است کہ از قوم انگلیسیاں بہ ہند سفر نمود۔ این مرد در نیو کالج آکسفورڈ تعلیم حاصل نمودہ منتظم جسویٹ کالج (مدرسۂ عیسوی) شد۔ در ۱۵۷۹ء بطرف ہند مسافرت نمودہ شہرت عظیم حاصل کرد (ایضاً صفحہ ۴۲۷)۔ [3] بقول ولیم ہنٹر تشکیل کمپنی جدید بتاریخ ۳۱ دسمبر سنہ ۱۶۰۰ء بعمل آمد۔ (انڈین امپائر صفحہ ۴۲۸)۔

نمودہ جزیرۂ لنکا و ملاکاس[1] وغیرہ از تصرف آنہا بدر کشیدند و دریں اثنا معاندان قدیمی اہل پرتگیز صاحبان انگریز رسید بعضی اطراف مثل سیرام پور[2] و ٹرنیکوبار کہ در تحت اہل ڈچ باقی ماندہ بود خرید کردہ قبضہ نمودند[3] و نام و نشان اہل پرتگیز در ملک ہند نگذاشتند۔

حکومتِ اہل فرانس

در ۱۶۰۴ء اہل فرانس آمد و رفت خود در ہند شروع نمودند و در ۱۶۶۴ء کالبرٹ صاحب در ملک سورت فرنچ کمپنی[4] قائم ساختہ رفتہ رفتہ علاقہ جات بسیار از حاکمان ہندوستان خرید کردہ توسیع ملک و ترقی حکومت خود بدرجۂ اعلیٰ رسانیدند و در فرقۂ آنہا دو ان نامی و عہدہ داران گرامی ہمچناں عالی حوصلہ بودند کہ جنود انگریزاں مثل آنہا یافتہ نمی شود و پانڈی چیری و چندر نگر و کریکل و ماہی اضلاع نظام وغیرہ در قبضہ حکومت فرنچ کمپنی داخل شدند۔ دراں اثنا نیر اقبال دولت برطانیہ طلوع نمودہ ممالک مقبوضہ آنہا فتح کردند[5] و در ۱۷۶۹ء حکومت فرنچ

---

[1] در اصل نسخہ "بلاکاسی" مذکور است۔ [2] نزد کلکتہ (بنگال)۔ [3] انگلیاں شہر سیرامپور و ٹرنیکوبار را از ولندیزیاں در ۱۸۴۵ء خرید نمودند (دی آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا مصنفہ سمتھ صفحہ ۳۳۷)۔ [4] انڈین ایمپائر صفحہ ۴۳۵ مصنفہ سر ڈبلیو۔ ڈبلیو ہنٹر۔ بقول ہنٹر قیام "فرنچ کمپنی" در ۱۶۶۴ء با ہتمام بود۔ [5] ہنٹر تعداد ایں مقبوضات پنج عدد نوشتہ است کہ رقبۂ آنہا ۲۰۳ مربع میل باشد (ایضاً صفحہ ۴۳۶)۔ [6] بقول ہنٹر آخری منسوخی کمپنی مزبور یا زدہ سال بعد ازیں در ۱۷۹۰ء بقرار داد مجلس ملی واقع شد (ایضاً)۔

خوش امید[1] عزیمت هندوستان نموده بعد محنت انتهائی مسافت بحر محیط کرده بمقام
کالی کٹ نزول یافت و تحقیق و تفتیش حالات این طرف کرده بعد دو سال و دو ماه بملک خود
بازگشت لیسبن پہنچید و از آن تاجران ملک پرتگیز بجانب ملک هند ابواب تجارت مفتوح
داشتند و اکثر جاها کوٹھی ها انداختند بعضے مقامات هندوستان در قبضه حکومت آوردند
پس برای انتظام امورات ملکی و مالی از طرف شاه پرتگیز وایسرای[2] مقرر گشته در توسیع
حکومت و توفیر تجارت نهایت کوشیدند۔ عاقبت در ۱۷۵۶ء (۱۱۶۹ھ) حکومت
آنها تنزل پذیرا آمده از قلمرو هند بدر شدند[3]۔

حکومت اهل ڈچ

در ۱۵۹۷ء شخصے از ساکنان ملک ڈچ هوٹ مین[4] نام که زبان هندی خوب
ماهر بود بطور تجارت در ملک هند رسید و درین جا محرمیت کلی بهم رسانید و رغبت نمود
و بتحریک و ترغیب او تاجران ملک ڈچ آمد و رفت خود در هند جاری کرده ممالک بسیار
در قبضه اقتدار آوردند و در ۱۷۵۶ء اهل انگریز به مخالفت و منازعت آنها مبادرت

---

۱ بزبان انگلیسی Cape of the good hope

۲ وایسرای لفظ انگلیسی بمعنے نائب السلطنة ۔

۳ صحیح این است که اخراج پرتگالیان از هند بالکلیه نشده است بلکه تا حال سه مقامات
یکے گوا دوم دمن سیوم جزیره دیو در تحت تصرف این قوم اند بترتیب مشتمل بر رقبه جات
۱۴۶۹ و ۱۴۹ و ۲۰ مربع میل است
(دی آکسفورڈ هسٹری آف انڈیا مصنفه سمته صفحه ۳۳۱)

۴ Cornelius Houtman

دریں امر ستوہ آمدہ کنگاش کردند کہ این فوج خونخوار و جرار را بغیر سرکار انگریزی ہیچکسی سرکوبی نتواند ساخت بنا براں ارکان سلطنت از مآل کار نیندیشیدہ تمامی افواج را فہمائش دادند کہ شما را در عہد رنجیت سنگھ فی نفر ہمگی شش روپیہ تنخواہ بود اکنون فی نفر دوازدہ روپیہ از خزانۂ عامرہ مقرر دارند و بر جلادت و شجاعت شما افسوس است[1] اگر گورنمنٹ انگریزی را بر ممالک محروسۂ سرکار لاہور اندازۂ تصرف دارد۔ چنانچہ دریں روزہا قضیۂ موران[2] را قبضہ کردہ آیندہ خیال پیش قدمی می کنند اگر این فتنۂ عظمیٰ از دست شما رفع نگردد عنقریب زوال سلطنت خواہد شد۔ افواج خالصہ از بادۂ غرور مخمور بود و بتحریک و تحریص آنہا از چھاؤنی ما برآمدہ بمقام میاں میر لام[3] بستند و بر جنگ گورنمنٹ انگریزی مستعد شدند۔

تسلط یافتن شاہان برطانیہ بر ممالک قلمرو ہندستان و پنجاب و کشمیر

در ۱۳۰۰ء خاصیت سنگ جاذبہ آہن ربا[4] بر ضمیر حکمای فرنگ منکشف گشتہ و بزور آن مخترع آلہ قطب نما شدند و بہ رہنمونی آں در سینہ بحر محیط باطراف و جہات بعید در جہازرانی مبادرت نمودند۔

حکومت اہل پرتگیز

اولاً در ۱۴۹۸ء ۲۶ ماہ مئی واسکوڈیگاما از ساکنان پرتگیز[5] سپین

---

[1] حکومت۔ [2] موران در ریاست نابھہ۔ برائے قضیۂ موران رجوع کنید بہ کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۶۲۔ [3] "لام" لفظ ہندی بمعنے جنگ۔ [4] برائے تحقیق دریافت سنگ آہن ربا رجوع کنید بہ تاریخ حسن جلد اول حاشیہ ۵۳، صفحہ ۲۹۔ [5] صحیح:- "پرتگال" در یورپ جنوبی۔

جاگیر یک لک و پیہ فرستادند و آں کوتہ اندیش ہا مید حصول جاگیر خویش دروازۂ قلعہ مفتوح ساختہ افواج خالصہ سلح و صفا داخل قلعہ شدند۔ از آنجا کہ جواہر سنگھ را در شایعت پشورا سنگھ مراغب نبود بنابراں بنام فتح اللہ خان داراتھک پیغام فرستاد کہ پشورا سنگھ را بہر نوع کہ داند کار با ختتام رساند۔ فتح اللہ خان کہ از جان نثاران و زیر بود در حالت بیخبری پشورا سنگھ را از تیغ گذرانید[1] و از دربار لاہور بجلدوی این خدمت بر نظامت ہزارہ مسلط گشت۔ چوں خبر قتل پشورا سنگھ بسمع افواج خالصہ سید ہمہ ہا بر قتل جواہر سنگھ مستعد شدند و مہارانی را پیغام فرستادند کہ اگر با زوئی جواہر سنگھ بدست ما نہ سپارد زمین لاہور از خون سرکشان نگین گردد۔ مہارانی دریں امر مجبور شدہ از مداہنت و مراقبت درگذشت و فردا برافقت دلیپ سنگھ و جواہر سنگھ بر ہودج فیل سوار شدہ درمیان لشکر نہضت ساخت خیال داشت کہ افسران عسکر را باستمالت و مباسطت دلاسا نمودہ از قتل جواہر سنگھ باز دارد۔ چوں مہارانی درمیان عسکر رسید لشکریان مہارانی و دلیپ سنگھ را از ہودج برداشتہ درمیان خیمہ درآوردند۔ و جواہر سنگھ را بر ہودج فیل قتل کردند[2] رانی و راجہ محروم و مایوس در حیرت و افسوس فرو ماندند۔ فقط۔

چوں در سلطنت لاہور ہمچنین فساد و عناد راہ یافت عسکر سنگان خالصہ تقریباً یک لک سپاہ جرار و خونخوار بود ہمہ ہا خود سر شدند و خیال متابعت کسے بخاطر نیاوردند و در ملک خود در تطاول و تاراج و خونریزی مبادرت نمودند۔ پس اعیان و ارکان سلطنت

[1] بروایت کننگھم (ص ۲۷۰) قتل پشورا سنگھ را بین ماہ اگست و ستمبر ۱۸۴۵ء واقع شد۔

[2] جواہر سنگھ بتاریخ ۲۱ ماہ ستمبر ۱۸۴۵ء مقتول شد۔ (ایضاً صفحہ ۲۷۱)۔

اندربار لاہور لشکر معزور برائی گرفتار کردن جواہر سنگھ برادر مہارانی جنده (ضبطی) مالِ دولت جاگیرات راجہ دھیان سنگھ و راجہ سوچیت سنگھ با فسری لعل سنگھ جرنیل و ...ر سنگھ والوطبلہ وکور ...ت بطرف جموں دستوری یافت چوں لشکر جرار از چار سو بر ملک جموں یورش آورد چند گاه آنجا در چند جا مشتعل بود۔

عاقبت راجہ گلاب سنگھ افواج خالصہ با ستمالت ملا اندر پاشی کرده با خود متحد و متفق ساخت و خود را بدست ایشان سپرده بطرف لاہور نہضت فرمود و در آنجا چند گاه نظر بند شد چوں افواج شاہی و بعضی اعیان دربار مددگار او بودند دست استیلای مخالفان بر سر او نرسید۔ عاقبت بحسن تدبیر حمایت تقدیر بجانب جموں رجعت نمود۔

و ہم در آن ایام پشوار سنگھ[1] پسر رنجیت سنگھ بدعوی وراثت در حدود سیالکوٹ شورش برداشت و در آنجا افواج راجہ گلاب سنگھ او را بجبر و ضرب دفع کرده در قلعہ اٹک پناه یافت و در ملک ہزاره غارت کرده رایت تغلب برافراشت و اندربار لاہور چتر سنگھ و فتح خان[2] با لشکر فراوان بمدافعت او مامور شد و پشوار سنگھ در قلعہ اٹک محصور مانده ایام محاصره بطول انجامید آخر پشوار سنگھ بنام افسران عسکر خالصہ بہر جا خطہا فرستاد کہ این ضعیف پسر رنجیت سنگھ وارث ملک و تخت و بہمہ ایشان نمک خوار پدرِ من بوده اند بکدام دلیل بقتل من مستعد شده اند۔ با صغای این ماجرا لشکر خالصہ محاربات او باز مانده بلکہ دربار لاہور را برائی دادن حصہ وراثت او مدعی شدند۔ جواہر سنگھ درین امر خطیر دلگیر و درمانده فرومانده عاقبت باتفاق اعیان دربار پشوار سنگھ را وثیقہ

---

[1] یکے از فرزندان مہاراجہ رنجیت سنگھ است کہ بوقت تسخیر پشاور پیدا شد و بدین مناسبت بنام پشوار سنگھ موسوم شد (کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۵۸ م)۔ [2] فتح خان ٹوانہ۔

کرده بر آن آوردند که فردا بمقام ترن تارن[1] رفته باوا بیر سنگه را با جمیع مجاوران
بتخانه و سردار عطر سنگه مع توابع و لواحق خود بشلک توپها در چاه عدم انداختند
و در سنه ١٢٦٠ه[1] چون جواهر سنگه خالوی[2] دلیپ سنگه که در بند زندان اسیر بود
با افسران عسکر باعطائی سیم و زر سازش کرده بوثوق ایمان پیمان ساخت که هر گاه
هیرا سنگه و پنڈت جلا را از میان بردارند و مرا بر منصب وزارت مستقل دارند لشکر
شاهی هر یک سپاه را یک یک گلوبند زرین بقیمت یک یک صد روپیه عطا خواهم ساخت
عسکریندگان بطمع زر مانند اخگر افروخته شده هیرا سنگه را پیغام فرستادند که اگر
بازوی پنڈت جلا بدست ما دهید از جان خود دست نشوید. هیرا سنگه بنا بر
غیرت جبلی سنت پنڈت جلا بدست مخالفان دادن نتوانست. موجب آن لشکریان
را آتش قهر بجوش آمده بر قتل وزیر مستعد شدند و از چهاونی[3] خروج کردند. چون
هیرا سنگه اصلاح این امر خطیر را وجهی کردن نتوانست با جمعی از معاونان خود بجانب
جمون گریخته رفت. چون بر لب دریای راوی رسید مخالفان در عقبش و تا شش
میل تعاقب کردند چون تلاقی فریقین روی داد بمقاتله پیوستند. و در ازدحام افواج
هیرا سنگه[4] و پنڈت جلا و سوهن سنگه پسر راجه گلاب سنگه با جمیع متعلقان خود مقتول
شدند. و جواهر سنگه بر منصب وزارت عروج یافته یک یک گلوبند زرین به قیمت
یک صد هزار روپیه بلشکر مظفر بخشید و خزینه شاهی خالی شد. و بعد وقوع این واقعه

---

[1] مطابق ١٨٤٤ء ۔ [2] وزیر برادر رانی جندان ۔ [3] چهاونی بهندی عسکرگاه ۔ [4] قتل پنڈت جلا و هیرا سنگه هر دو بتاریخ ٢١ دسمبر ١٨٤٤ء واقع شد ۔ (کننگهم هسٹری آف دی سکهس صفحه ٢٦٦) ۔

عبور کردہ در مقبرۂ شیخ اسمٰعیل قیام ساخت و خیال محال بخاطر آورد کہ افسران افواج خالصہ پیشوائی کردہ مرا با عزاز و اکرام خواہند برد۔

چوں ہیرا سنگھ از قدوم میمنت لزوم عم[1] بزرگوار خود خبر شنید افسران افواج را بزیر پا غلطیدہ بعجز و لابہ بیان ساخت کہ راجہ سوچیت سنگھ برائی کشتن من از جموں آمدہ است اگر ایشان بمعاونت و معاضدت من ہمت خواہند کرد ہر یک سپاہی را یک یک اشرفی طلا انعام خواہم بخشید۔ پس لشکریان بطمع زر با او متفق شدہ فردا در مقبرۂ شیخ باستقبال راجہ سوچیت سنگھ مسارعت نمودند و در یک دم سر آں محتشم زیر قدم فدا کردند و معاونان ہمراہیان او در ملک عدم فرستادند[2]۔ ہیرا سنگھ بوقوع ایں فتح نمایان ہر یک سپاہ را یک یک اشرفی از خزینۂ شاہی انعام بخشید کہ تعداد آں از ہشتاد ہزار افزون شد۔ بعد ایں واقعہ سردار عطر سنگھ سندانوالیہ ہنگام قتل شیر سنگھ نزد انگریز بہادر پناہ گزین شدہ بود بخیال استحصال ایتہ وزارت رخت معاودت بربستہ در مقام تیرن تارن نزد باوا بیر سنگھ کہ فقیر روشن دل بود قیام ساخت۔ و باوا بیر سنگھ را الحاح و ابرام نمود کہ مرا بر سریر وزارت بنشانند۔ باوا بیر سنگھ بجانب افسران فوج کہ منقاد او بودند تحریر ساخت کہ سردار عطر سنگھ را معاونت و معاضدت نمایند و بر کرسی وزارت بنشانند کہ پادشاہ سکھاں را وزیر ہم سکھ باید بود۔

باستماع ایں خبر ہیرا سنگھ را زہرہ زہر شدہ سرگروہان افواج را زر پاشی

---

[1] یعنی از سوچیت سنگھ۔ [2] بقول سید محمد لطیف ایں محاربہ بمقام "میاں وڈر" از حوالی لاہور واقع شد۔ (لاہور آرکیٹکچر اینڈ اینٹی کوٹی ص ۸۲ مصنفہ سید محمد لطیف)

در سنه ۱۲۶۱ھ [1] حادثهٔ وبا ظهور یافته تا دو سه ماه جمعی کثیر بوادی عدم شتافت همدرین سال سنگان خالصه صمد بابای چیچه پل بتهمت گاوکشی ماخوذ کرده مع عیال و اطفال هفده کس در زیر گلین گاو سوختند [2]. فقط.

چون هیرا سنگه در اجرای قوانین سلطنت پرداخت پنڈت جلا [3] از طرف خود مختار کار و صاحب اعتبار نموده وی از روی سفاهت با جمیع اعیان بدسلوکی و دلخراشی میکرد. و مهارانی [4] از افعال و اطوار وزیر و امیر دلگیر شده برادر خود جواهر سنگه را اختیار و اعتلا بخشیده وی اعیان و ارکان دولت را سخن کردن نمیداد. هیرا سنگه باصلاح پنڈت جلا جواهر سنگه معلول کرده محبوس داشت. و مهارانی ازین سخن رنجیده شده پنهانی بطرف راجه سوچیت سنگه [5] پیغام فرستاد که هیرا سنگه وزیر جوان است و پنڈت جلا امیر شیطان و مهاراجه طفل ناتوان از دست آنها تمشیت امور ملکداری اصلا متصور نیست و ایشان بعجالت تمام بیایند و مسند وزارت را ازرونق بخشند. سوچیت سنگه را با هیرا سنگه سابقه معاندت جبلی بود بنابران برای تذلیل او بکمال تعجیل بر ساحل دریای راوی رسید و فوج شایسته خود را آنجا گذاشته خود بمرافقت یکصد پیاده از دریا

---

[1] مطابق ۱۸۴۵ء۔ [2] وجیز التواریخ بحوالهٔ کشیر جلد دوم صفحه ۷۴۵۔ نزد نگران این سانحه فاجعه بولاناته تها بندار بود۔ [3] پنڈت جلا از برهمنان شهر جموں بود. بنابر مرشدی خانوادهٔ راجگان جموں و مخصوصاً اتالیقی پسر راجه دهیان سنگه شهرت و رسوخ عظیم حاصل کرد. در حکومت پادشاهی دلیپ سنگه فرزند مهاراجه رنجیت سنگه اقتدارش بپایهٔ رسید که راجه هیرا سنگه هیچ امر بدون رای او نمی کرد و بالآخر همی پنڈت جلا در ماه دسمبر ۱۸۴۴ء سبب هلاکت خود و راجه هیرا سنگه شد (ملخص از کننگهمس هسٹری آف دی سکهس صفحه ۲۶۵ و ۲۶۶)۔ [4] مقصود از ملکه "جندان" بیوهٔ مهاراجه رنجیت سنگه آنجهانی است۔ [5] عم هیرا سنگه۔

حاکم صوبه لشکری تجرار برای سرکوبی قوم شرار با فسری میرزا ایوب و پنڈت راجه کاک[1] مأمور ساخت. راجه نجف خان و شیر احمد خان افواج خالصه را قتل عام نموده میرزا ایوب را در کاغان محبوس داشتند. و افسران افواج را موی سر تراشیده و ختنه کرده و بینی و گوش بریده در پیش ناظم صوبه فرستادند و اطراف کامراج را تاخت و تاراج نمودند و در قصبه سوپور عمارات شهر را آتش داده اهل هنود را ضرر شدید رسانیدند.

مهاراجه شیر سنگه را با صغای این ماجرا آتش غضب بجوش آمده ناظم صوبه را چهار لک روپیه مصادره نمود و شیخ امام دین[2] و سردار کشن سنگه با جمعیت چهار هزار سپاه از راه پونچهه و سردار گلاب سنگه پوه وندی مع چهار هزار سپاه براه تیراده برای تدارک متمردان مأمور ساخت. وقتیکه شیخ امام دین در پونچهه رسید خبر کشتگی تخت آهو و قتل شیر سنگه بوقوع آمد و شیخ امام دین افسرده و دلخسته در شهر رسید. بغیر مصالحه چاره دیگر ندید. پیش زبردست خان را پنجاه هزار روپیه جرمانه کرده و خلعت پوشیده رها داد و کیلین او دختر عزت الله خان را بعقد نکاح خود در آورد و با قبیله بمبو رابطه یگانگی بهم رسانیده شور و غوغای مردم بمبو رفع ساخت. قصه آن در صفحه اول[3] مشروحست.

---

[1] پنڈت راجه کاک در فرزند پنڈت بیربل در بود. در عهد مهاراجه گلاب سنگه منصب پیشکاری داشت. بعد از آن محکمه داخشانی فائز گشته شهرت عظیم حاصل کرد. پنڈت راجه کاک در شاعر هم بود و فرخ تخلص میکرد. راجه کاک در سنه ۱۸۰۶ء متولد گشته در سنه ۱۸۹۹ء وفات یافت. (تاریخ اقوام کشمیر جلد اول صفحه ۴۰۹)

[2] شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین متوفی سنه ۱۲۶۳ھ

[3] صفحه ۲۲۵ و ۲۲۶

دلیپ سنگه را بر تخت بنشانند. و مرا وزیر گردانند پس شما را انعام و اکرام داده تمامی فوج را تنخواه مضاعف خواهم ساخت. پس سران افواج مهاراج با او متفق شده عهد نمودند و با جمعیت لشکر قلعه را محاصره کردند و بصدمهٔ توپهای سرکوب پارهٔ از بارهٔ قلعه فرو ریختند[1] و بجلادت و عجالت درون قلعه در آمده اجیت سنگه و لهنا سنگه و کسیٹا سنگه از تیغ گذرانیدند و کالبدهای آن تبه کاران را در میان شهر تشهیر کردند. فرد:

هر که بدی کرد و به بد یار شد   او به بد خویش گرفتار شد

انگاه باتفاق امرای نامی شاهزاده دلیپ سنگه[2] فرزند رنجیت سنگه که بعمر نه سالگی بود بر تخت نشانیدند و هیرا سنگه را خلعت وزارت پوشیدند و بایفای موعود در تنخواهات خود تضاعف و تزاید بدیدند. مقارن آن حال بهائی گورمکه سنگه که سرکردهٔ مجاوران امرتسر بود و مصر بیلی رام[3] خزینه دار گوبند گدّه بتهمت سازش بدسگالان بقتل آوردند فقط و پیش از وقوع این واقعه شیخ غلام محی الدین زبردست خان مرزبان مظفرآباد گرفتار کرده در شهر محبوس داشت و برادر زادهٔ آن حسین خان را بر حکومت مظفرآباد تسلط داده تهانه دار خود در قلعهٔ مظفرآباد تعیین ساخت. و بعد ازین فتور راجهای پهار و زمینداران آن دیار بمقام بغی و عناد ایستاده دست تطاول بکشادند

---

[1] کننگهم هسٹری آف دی سکهس صفحه ۲۵۶ و ۲۵۷.

[2] دلیپ سنگه فرزند مهاراجه رنجیت سنگه از بطن رانی جنداں بود. (کننگهم هسٹری آف دی سکهس صفحه ۲۳۳).

[3] بروایت کننگهم مصر بیلی رام در دربار مهاراجه رسوخ عظیم داشت. این امر هیرا سنگه را بسیار ناگوار بود و از راه حسد و کینه او را قتل کنانید. (ایضاً صفحه ۲۵۷).

فوج خالصہ را برائی حاضری دسان فرمان داده و اکثر ملازمان قدیم بہمانہ پیری برطرف نمود۔ چوں نوبت حاضری فوج سندھانوالیہ رسید آنہا را در عہد مہاراج حاضری گرفتن معمول نبوده دریں امر مجبور شدند عذر ہا کردند راجہ شیر سنگھ کہ ہنوز ناتجربہ کار بود از مآل کار نیندیشیده بمقام شاہ بلاول در باغ جمعدار خوشحال سنگھ برائی حاضری سندھانوالیہ مع فرزند خود اجلاس نمود۔ سردار اجیت[1] سنگھ سندھانوالہ از روئی بد خصالی طمانچہ دو نالی کہ اعجوبہ صنعت فرنگستان بود در دست گرفتہ پیش شیر سنگھ استادہ ماند۔ و شیر سنگھ طمانچہ از و درخواست نمود اجیت سنگھ طمانچہ پیش برده پنہانی چقماق را حرکت داده بر پیشانی او سر کرده سرش از تن برداشت[2]۔ ہمچناں لحظہ لہنا[3] سنگھ کنور پرتاب سنگھ را ذبح نمود۔

بیت۔ لرزه بر جان نامرد و زن برخاست
خلق را شور محشر آمد یاد

مقارن آں حال جماعۂ سندھانوالیہ بجانب قلعہ میرفتند و راجہ دھیان سنگھ را در راه دیده لہنا سنگھ و کیہر سنگھ سندھانوالی از روئی بدسگالی او را برائی اصلاح صلاح جہانداری اندرون قلعہ بردند و برڈیوڑھی گریالیاں[4] رسانیده بقتل آوردند۔ و در خزائن و حرمخانہ غارت کردند و مال و متاع را متصرف شدند۔ در آں حال پسر و بال ہیرا سنگھ پسر دھیان سنگھ کہ پسر خواندۂ رنجیت سنگھ بود فسران عسکر را فہمائش داده کہ شاہزاده

---

[1] اجیت سنگھ۔ [2] تاریخ راجگان کشمیر و جموں جلد اول صفحہ ۱۵۸۔ بروایت کننگھم قتل شیر سنگھ بتاریخ ۱۵ ستمبر ۱۸۴۳ء روئی نمود۔ (کننگھمس ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۵۶)۔

[3] یعنی لہنا سنگھ مجیٹھیہ عم اجیت سنگھ سندھیانوالیہ۔

[4] تاریخ راجگان کشمیر و جموں جلد اول صفحہ ۱۵۹ حاکم کلو و منڈی۔

گوہرامان در پونیال هزیمت شده کریم خان بحکومت گلگت مسلط گشت۔ و نظو شاه قلعه دار و مددگار او در آنجا مانده همراه اس بجانب کشمیر رجعت نمود وقصهٔ آن در حصهٔ اوّل مذکور است[1]

همدرین سال حوض چشمهٔ شاهی را ناظم صوبه مرمت ساخته "چشمهٔ شیخ"[2] تاریخ است۔ همدرین سال متصل میرا کدل شبخه باغ احداث نمود۔

ودر سنه ۱۲۵۹ھ یکی از سادهوان ریاضت کیش در بتخانهٔ کوه سلیمان بعبادت مشغول بود دو کس از ساکنان دارد وکه بکیش اسلام بودند برای دیدن بتخانه در آنجا رفتند سادهوی مذکور آن دو شخص سیاح را درون بتخانه دخول نداد چون مردم دارد و مجهول مطلق هستند سادهوی مذکور را بسنگ وچوب قتیل کردند وآن بت سنگین که از عهد دیرین در آنجا بود بشکستند بوقوع این واقعه از شهریار لاهور تشدّد شدید رسید و قاتلان از میان پریده رفته باین تشویر مردمان شهر را آزار کثیر عاید گشت۔ عاقبت شیخ محی الدین پیکر شولنگ تیار کنانیده در آنجا نصب فرمود۔ آخر این سال در ماه پوه ستارهٔ ذات الاذناب از جانب مغرب ظاهر شده شعاعی طویل و وسیع داشت مردمان نهایت متردد شدند۔

همدرین سال مهاراجه شیر سنگه فرزند خود کنور پرتاب سنگه قائم مقام کرده عرصهٔ شش ماه در سیر وشکار کوهسار گذرانید۔ ودر ماه اسوج[3] وارد لاهور شده تمامی

عروج راجه گلاب سنگه هم بر خدمات سابقه فائز ماند۔ و بالآخر در معرکهٔ در حمایت مهاراجه گلاب سنگه دریا سین (گلگت) جان داد۔ (گلاب سنگه ص ۱۶۹)۔

[1] از صفحه ۷۱۹ تا ص ۷۲۰۔ [2] ۱۲۵۹ هجری مطابق ۱۸۴۳ء۔ این تاریخ از گفته‌های مرزا مهدی مجرم است بیت این است ؎

سال تاریخ حال "چشمهٔ شیخ" گفت مجرم ز روی آگاهی

[3] مطابق ماه سپتمبر و اکتوبر تقویم انگلیسی۔

درمان تلاو کشته شده برائی سرکوبی متمردان لشکر راجه گلاب سنگه بافسری دیوان هری چند[1] قریب شش هزار سپاه در عین زمستان براه لار روانهٔ لداخ شده ده هزار نفر زمیندار به بیگاری بردند در ملک وادیلا برخاست و بسیار مردمان تلف شدند۔

شیخ غلام محی الدین لشکر جموں را رسد پانزده روز همراه داده در بجا آوری خدمات بجان کوشید راجه گلاب سنگه اوایل بهار سنه ۱۸۹۹ء در باغ نسیم قیام کرده برائی معاونت هری چند چهار هزار سپاه بجانب لداخ مامور ساخت و شش هزار زمیندار برائے بار برداری همراه داد و دیوان هری چند بعد قلع و قمع مخالفان بخشی اجنجوت و کرن شاه افسران لشکر لاسه بحضور گذرانید و راجه گلاب سنگه آنها را خلاع فاخره بخشید رخصت داد و بذات والا در ماه مگهر بجانب جموں رجعت نمود۔

همدرین سال کریم خان نبیرهٔ سلیمان خان مرزبان یاسین از شیخ غلام محی الدین استمداد نمود بنابران برائی معاونت او نتهو شاه[2] و متهرا داس با فوج خالصه دلیله گلگت رفته بعد معرکه و جدال

بخدمت ولی نعمت خود مهاراجه گلاب سنگه ارسال می کرد و همیشه در کلاس ساده زندگی بسر می برد۔

(گلاب سنگه از کے ۔ ایم ۔ پانیکر مطبوعه ۱۹۳۰ ص ۱۶۷)۔

[1] دیوان هری چند یکے از سپه سالاران افواج مهاراجه گلاب سنگه بود۔ بعد از وفات وزیر زورآور سنگه فتح تبت بدست دیوان هری چند تکمیل یافت۔ در سنه ۱۸۴۵ء چوں افواج خالصه جموں را محاصره کردند، دیوان مزبور بحکم مهاراجه بر دفاع فائز بود۔ در سنه ۱۸۵۷ء چوں بغاوت هندیان برخلاف انگلیسیان در دهلی رونما شد، هری چند نیز بهمراهی مهاراجه رنبیر سنگه برائے فرو کردن این هنگامه بدهلی رفت و در آنجا در معرکه کشته شد (ایضاً صفحه ۱۶۶)۔ [2] نتهو شاه یا نتھو شاه از سادات گوجرانواله (پنجاب) بود۔ مدت، الغرا افواج سکهان منسلک بود و در فتح گلگت و هونزه و نگر کوشید۔ بعد از

رعیت و سپاه اہل بدعت مثل میان سنگه توفیق نیافت. و در خدمت شیخ احمد[1] تاره بلی رح که از مشایخ کبار ایں دیار بود روی ارادت آورده بسفارشی ایشان یک لک خروار بمردم مساکین و مشایخ و فقرا و سادات وغیره اقطاع بخشید. و در افعال خیر و حسنات بتهذیب آنجناب بنهایت کوشید. و مسجد جامع که از اوایل حکومت سکهان مسدود شده بود مفتوح ساخته مبلغات کثیر در ترمیم آں صرف نموده آبجوی بدستور سابقه در صحن آن جاری ساخت. و اہل ہنود و مسلمین را بیک چشم پنداشته ہر کس را بلا تعصب رعایت و حمایت میفرمود. و غلات مال موجودی میان سنگه بحساب ۵ آنه خروار در بازار فروختن تجویز داد در حکومت او ہمیشه یک نیم خروار شالی در میان دہات بقیمت یکروپیه میفروختند. و در سال اول حکومتش برف بشدت بارید چار پایان بعدم علف تلف شدند ہیزم گرانی یافت.

و در کمال صعوبت زمستان ۱۲۵۷ھ وزیر زورآور[3] سنگه سپه سالار گلاب سنگه

---

[1] شیخ احمد تاره بلی خلف شیخ محمد نعیم تلمیذ قاضی جمال الدین عالیکدلی بودند. در علم قرأت از شیخ عباد الله قاری استفاده نموده اند. "افضل الطرائق" در علم تصوف و رساله در علم تجوید از تصانیف ایشان است. طبعی موزون ہم داشتند. بتاریخ ۱۳ رجب المرجب ۱۲۷۸ھ مطابق ۱۸۶۲ء رحلت فرموده در محله تاره بل آسوده اند (برائی تفصیل مزید رجوع کنید به تاریخ حسن جلد سوم قلمی ورق ۲۲۸ و تحائف الابرار فی ذکر الاولیاء الاخیار صفحه ۲۸۰ و ۲۸۱). [2] یعنی از ابتدا سال ۱۸۱۹ء.

[3] وزیر زورآور سنگه فاتح لداخ از سکان موضع کوسل ضلع ریاسی صوبهٔ جموں بود. از درجهٔ ادنی عسکریه ترقی نموده بعهدهٔ سپه سالاری رسید. بقول کے ایم پانیکر وزیر زورآور سنگه از طماعی و خود غرضی پاک بوده وفاداری آقائے خویش پیش نهاد خود میداشت. چیزیکه از تحفه و تحائف موصول می شد

آنجا مامور ساخت و کنور پرتاب سنگھ راجہ گلاب سنگھ با جمعیت لشکر برائی سرکوبی باغیان ہمراہ او تعیین فرمود۔ اول ماہ ہار شاہزادہ و راجہ گلاب سنگھ در کرالہ پورہ قیام ساخت دراں زمان ہفت روز باران متواتر بارید و دریائی بہت طغیانی گشتہ بعد قاضی زادہ بریدہ ضلعۂ خانیار و رعناواری و کاوہ ڈارہ وغیرہ محلات بسیار را طوفان ساخت و پائین فتحکدل پلہا برہم خوردہ بہوت لبا ئین را نقصان کلی رسید تا پانزدہ روز آب در خانہ ہا موجود بود۔ سپاہان بغاوت کیش از شیرگدہ برآمدہ بمقام سٹھ ماٹنہ با فوج شاہی بجنگ پیوستند تا یکدو روز آتش محاربہ مشتعل بود۔ عاقبت مغلوب گشتہ شبانہ از راہ توسہ میدان فرار شدند۔ چوں بمقام پنوچیہ رسیدند در آنجا افواج راجہ گلاب سنگھ آں گروہ بدنہاد را درمیان یکدرہ محاصرہ کردند آنچہ کہ مال و متاع و سلاح و سلب ہمراہ داشتند یکسو نہادند و قاتلان میان سنگھ حوالہ کردہ رہائی یافتند۔ بعد ترہیب مخبر ولاں مال موجودی توشخانہ کہ مساوی سی لک روپیہ نقد و جنس بود قلم بند کردہ حوالہ بہائی گوربکھ سنگھ نمودند۔ پس شاہزادہ والاتبار و راجہ نامدار سنت سنگھ پسر میان سنگھ ہمراہ گرفتہ روانۂ لاہور شدند۔ حکومت میان سنگھ ہفت سال و چہار روز بود۔[۱]

شیخ غلام محی الدین در ۱۲۵۷[۲]ھ یکہزار و دوصد و پنجاہ و ہفت لوائی حکومت افراشتہ منشی تیلوک چند را برعایت دیانتداری سابقہ رتبۂ صاحبکاری بخشید و خود در انتظام مملکت و نصفت و آسودگی مردم نہایت کوشید لیکن در رفاہ

ﺻﻪ (از ۱۸۳۲ء تا ۱۸۳۴ء) تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۸۹ ۔

[۱] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۸۸ ۔ [۲] مطابق ۱۸۴۱ء ۔

جنرل میان سنگه از شغب شد کشته امشبی سبب
افتاد از جور و تعب مخلوق در چاره قلق
از بهر تاریخش ببین بی پا و سر شد در زمین
عدل و رجا صلح و صفا عقل و وفا نظم و نسق[1]

بعد آن باغیان باهمدیگر متعرض شده روزمره چند چندکس را شربت مرگ می نوشانیدند و با اهل شهر بوجهی تعرض نمودند. کابلیان گوله اندازان از قلعه های برای سرزنش آن تیره درونان تیر توپها را در شیرگڈه آماج میکردند که اکثر گوله ها بر قصر و بام های مردم شهر افتاده ضرر آن بی قیاس می افزود. بعد انقضای بیست و چهار روز یکی از نمک پروردگان نیهال سنگه را در خلوت در آمده بقتل رسانید. و سردار سنت سنگه برو ز واقعه پار در قلعه کوه ماران متحصن شده بود بصلاح گنیش پنڈت از آنجا بر آمده در شیرگڈه نشست. و بعد قتل نیهال سنگه از دست باغیان مضرت بسیار کشید. همدران ایام گنیش پنڈت را چند روز علالت طبیعت عارض شده جاده پیمائی سر منزل آخرت گردید.

چون اخبار بغاوت[2] افواج و قتل میان سنگه شهریار لاهور را اصغا نمود. شیخ غلام محی الدین که سابقه دو مرتبه[3] بر صاحبکاری کشمیر فایز شده بود الحال بر صوبه داری

---

[1] ۱۲۵۷ھ مطابق ۱۸۴۱ء - [2] مرزا مهدی مجرم درین فتنه و فساد "شهر آشوب" طویل دارد که مطلعش این است ؎ تاجران شهر را پیرایه تا لالست و بس * تاجران دهر را سرمایه تا وانست و بس * (دیوان مجرم قلمی ورق ۱۵۷)

[3] بار اول در ایالت دیوان کرپا رام (از ۱۸۲۷ء تا ۱۸۳۱ء) بار دیگر در ایالت شهزاده شیر سنگه

بعد شنقا را و رانی چند کور ما در نو نہال باتفاق بعضے اعیان سلطنت بر تخت حکومت جلوس کردہ مدت سہ ماہ باجرائی حکومت پرداخت۔ و دران اثنا مطابق ۱۲۵۶ھ شیر سنگھ را رگِ غیرت بجوش آمدہ باتفاق بعضے امرا با جمعیت افواج از بٹالہ یورش کردہ در لاہور محاصرۂ قلعہ نمود و قلعہ گیان ابواب قلعہ مسدود کردہ بضرب توپ و تفنگ بجنگ پیوستند و بسیاری از نہا دران نامی تلف شدند عاقبت از حرب و ضرب بتنگ آمدہ درہائی قلعہ بر کشادند۔ و شیر سنگھ اندرون قلعہ در آمدہ بپای رانی چند کور افتادہ ہر گونہ او را براہم فرزندی دلجوئی نمود۔ انگاہ در شہر منادی امن و امان دادہ بقرا غدل در ماہ ماگھ ۱۸۹۷ب بر تخت جلوس نمود و رانی نامبردہ راہوائی حکمرانی دہیر و خیال زوگردانی در دل مضمر بود۔

دران اثنا بعضے کنیزگان روسیاہ بطمع مال و جاہ آن ماہ خورشید کلاہ را در خوابگاہ بے سر کردند و راجہ دھیان سنگھ کہ مدار المہام دولت بود آں بدکاران و خیم العاقبت را بند از بند جدا ساختہ بدریا انداخت۔ ہمدرین سال در کشمیر موسم زمستان را برف کمتر بارید و یک عورت ہنود ستی شد۔

در ۱۲۵۷ھ مطابق ۱۸۹۸ب ششم ماہ بیساکھ تیلک سنگھ کمیدان باتفاق چند نفر جمعداران و سپاہان پلاٹن خود علم بغاوت افراشتہ چہار پنج گھڑی شب گذشتہ میان سنگھ[1] را در خوابگاہ در آمدہ بشمشیر نمک حرامی از ہم گذرانیدند۔ تاریخ۔

---

[1] بقول جی۔ ٹی۔ وائن باعث قتل مہان سنگھ این بود کہ عسکریان در مواجب خود مطالبہ ازدیادی کردہ بودند۔ مہان سنگھ در قبول این مطالبہ بغیر اذن حکومت مرکزی اظہار معذوری کرد۔ بنابراں سالاران افواج مشتعل شدہ در ۱۸۴۱ء بقتل او واکشتند (سفرنامہ جلد دوم صـ۲۷)

زنیہ وزارت بخشید۔ اعیان مملکت ازیں حرکت متغیر گشتہ نونہال سنگھ را در امورات ملکی دخیل کردند۔ وچیت سنگھ[1] از تیغ گذرانید۔ ازیں ور برخاطر کھڑک سنگھ اندوہ وافر افزود ترک سلطنت نمود وبہمیں تردّد مذقوق شدہ مدّت یک سال ودو ماہ بحکومت بسر بردہ خرقِ کسوت حیات نمود[2]۔ چوں شاہزادہ نونہال و امرائی ستودہ افعال بعد فراغت شمشان بجانب دولتخانہ معاودت کردند کنور نونہال سنگھ ومیان اودہم سنگھ فرزند راجہ گلاب سنگھ ہر دو دوش بدوش براہ میرفتند چوں بر سر ڈیڈی[3] رسیدند ازکمانچہ دروازہ گران سنگی ناگاہ برسر آن ہردو گوہر گرانمایہ افتادہ شہریار ملک عدم شدند۔ رُباعی:-

ازنونہال عمر ثمر ہم نخوردو رفت
در بوستان حکم گذر ہم نکردو رفت
یرماہ ہیکہ این مجلّیٰ بہ لعل و دُر
از حسرت ودریغ گذر ہم نکردو رفت

تاریخ:- نہ ملک وملک شہاں مضارع و ماضی ست
نہ ارث مردم دیگر کاتبہ و قف
اجل چو کوفت سر نونہال تاریخش
سروش گفت "فخرّ علیہم السّقف"[4]

---

[1] برائے تفصیل قتل چیت سنگھ ملاحظہ کنید "تاریخ راجگان جموں وکشمیر اردو جلد اول صفحہ ۱۴۰ و ۱۴۱ مصنفہ ٹھاکر کاہن سنگھ صاحب بلا وریہ چاپ سنہ ۱۹۸۶ بکرمی"۔ [2] وفات مہاراجہ کھڑک سنگھ بتاریخ ۵ نومبر سنہ ۱۸۴۰ء واقع شد۔ (کننگھمس ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۳۱)۔ [3] ڈیڈی بکسر دال وراء ہندی وسکون ہردو یا درلغت کشمیری وہندی بمعنے "دہلیز" باشد۔ [4] ۱۲۵۶ھ مطابق سنہ ۱۸۴۰ء

از عالم فانی بعالم جاودانی بشتافت[۱] چهل و سال در ولی حکومت گذرانید و در مصرف لوازمات تعزیت او یک کرور روپیہ نانک شاہی نقد و جنس صرف نمودند و چہار رانی و یازده کنیز ستی شدند[۱]۔ تاریخ:۔

چوں شہ پنجاب شد از شش جہت
سال نوشتش کرد با من عقل نقل

بے سر و پا شد ز فوت شاہ حیف
"بخت و تخت و تاج و ملک و حکم و عدل"[۲]

بعد انتقال رنجیت سنگھ شاہزادہ کھڑک سنگھ[۳] بر تخت جلوس نمود و افواج متعینۂ کابل را ہر گونہ امداد و اعانت کردہ خاطر گورنمنٹ عالیہ خرسند ساخت و بعد چند ماہ کھڑک سنگھ از وزارت راجہ دیان سنگھ[۴] متنفر شدہ بجائے او چیت سنگھ[۵] را

[۴۴] نسخہ صفحہ ۲۲۱)۔ مرزا مہدی مجرم بر وفات مہاراجہ رنجیت سنگھ مرثیۂ طویل گفتہ است۔ مطلعش این است ؎

دریغا کہ خورشید گیتی فروز　　نہاں گشت و شد بر جہاں تیرہ روز

(دیوان مجرم ورق ۶۸)۔

[۱] بقول پنڈت بیربل کاچرو "ہفت کنیزک سیمین بر و یک خدمتگار رجال سپار پروانہ سان در جانفشانی بال فشانی نمودہ خود بخود در آتش سوزان در آمدہ با انوار مطلق ملحق گردیدند" (تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۸۱)۔ [۲] ۱۲۵۵ھ مطابق ۱۸۳۹ء۔ [۳] فرزند کلان مہاراجہ رنجیت سنگھ (۱۸۰۱ء - ۱۸۴۰ء)۔ [۴] راجہ دھیان سنگھ متوفی ۱۸۴۳ء برادر کلان مہاراجہ گلاب سنگھ والی جموں و کشمیر بود۔

[۵] صحیح: چیت سنگھ سندھیاوالیہ۔

شیرگڈھ بر ساحل شرقی دریای بہت بسنت باغ ترصیص نمود و مشرب سنگین نو مسجد برداشته
در آنجا نصب فرمود۔ و طائفہ شالبافان بسبب قحط تلف شدہ ہمگی دو ہزار دوکان
موجود بود۔ در ۱۲۵۴ھ چہار ہزار دوکان آباد شدند فی نفر چہل و یک روپیہ باج
مقرر کردند۔ در ۱۲۵۴ھ زبیر نامور گنیش پنڈت دربای گذارش حساب سہ سالہ
کشمیر در لاہور باریاب حضور گشته جمع و خرج حسابات خطۂ دلپذیر بحسن تدبیر و
تقریر ادا کردہ مورد الطاف جہانبانی گردید و بخلاع فاخرہ ممتاز گشته موضع آمرہ
کچھی پورہ جاگیر یافت و بعد پنج ماہ بکمال اعتبار رجعت نمود۔

و در سال ۱۲۵۵ھ لارڈ آنکلنڈ[1] وسیرای کشور ہند ہمراہ مہاراجہ رنجیت سنگھ
در مقام فیروزپور ملاقات کردہ رابطۂ موافقت و محبت درست فرمود و از رنجیت سنگھ
بابت مقدمۂ کابل دو چیز درخواست نمود۔ یکی امداد و اعانت افواج۔ دوم اجازت
رفتن لشکر انگریزی در کابل از راہ پنجاب و سند شکارپور رنجیت سنگھ ہر دو امر بنابر رعایت
گورنمنٹ برخود گرفته منظور ساخت۔ بعد فراغت ملاقات لارڈ آنکلنڈ در
امرتسر نہضت کردہ در آنجا محفل ضیافت منعقد شد ہمان وقت برای انصرام مقدمہ
کابل شاہزادہ نونہال سنگھ[2] و جنرل ونتورہ و الم طبل با عسکر شش ہزار سپاہ و شش
توپ مامور شدند۔ بعد فراغت ضیافت و تعیین افواج و پیشکشی لارڈ آنکلنڈ رنجیت سنگھ
را دفعۃً مرض فالج عارض گشته بعد چندگاہ در ماہ ہار سنہ ۱۸۹۶ب مطابق[3] سنہ ۱۲۵۵ھ

---

[1] درست۔ آک لینڈ (از ۱۸۳۶ء تا ۱۸۴۲ء)۔ [2] نونہال سنگھ فرزند مہاراجہ کھڑک سنگھ (۱۸۲۱ء و ۱۸۴۰ء)۔ [3] مطابق ۲۷ جون ۱۸۳۹ء۔ بروایت کننگھم مہاراجہ رنجیت سنگھ بعمر ۵۹ سال ازین جہان درگذشت (کننگھمس ہسٹری آف دی

برطرف نمود گویند از ارزانی غلہ بحدی رسید کہ اسپان را جو بعلت نرخ گوارا نمی شد ناظم قرار داد خود را گاہی خلاف نمود موجب آن در عرصۂ دو سال رعایا آسودہ حال شدند ومفروریان از ولایت ہا باز آمدند۔ وجاگیرات مردم اکابر و اصاغر ہنگام تسلط سنگان ضبط شدہ بود رنجیت سنگہ بالتماس میان سنگہ قریب یک لک خروار بہ برہمنان وفقیران ودرویشان جاگیر عطا نمود۔[1]

ودر سنہ ۱۲۵۱ھ بسبب ہوائی دمہ نرخ بندی تالابہا ودریای بہت بعمل آمد ودر سنہ ۱۲۵۲ھ بعد نوروز چہل روز بارش باران شدت نمود دریای بہت طغیانی شدہ پلہای کہنہ پل وبیچبارہ وپانپور منہدم ساخت۔ ومیان سنگہ چوبہای پلہا از امیر کدل برداشتہ بساحل رسانید وبعد سیلاب پلہائی منہدمہ باز درست نمود وبسبب انقلاب حکومت افاغنہ وبی انتظامی عہد سنگان سد بندہا وآبجوہا منہدم شدہ بود میان سنگہ در ہر جا سد بندہا ومرمت آبجوہا نمودہ برائی مصارف آن سال بسال اخراجات نقد وجنس معمول داشت۔[2]

ودر سنہ ۱۲۵۳ھ سردار ہری سنگہ نلوہ کہ صوبہ دار پشاور بود برائی تسخیر کابل ایلغار نمود از آنطرف امیر دوست محمد خان[3] رایت تقابل افراشتہ بجنگ پیوستند وسردار ہری سنگہ مغلوب گشتہ در جنگ کشتہ شد۔ ہمدرین سال میان سنگہ پیش لودی

[1] از تواریخ ہمعصر تائید این واقعہ نمی شود۔ [2] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۶۷۔

[3] بروایت کننگھم افواج افغانان دران وقت بسرکردگی محمد اکبر خان کہ یکے از فرزندان جنگجو امیر دوست محمد خان بود واقع شد۔ ومحل وقوع این جنگ حوالی جمرود بود۔ (کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۱۱)۔

شالی داخل ساز و دست او اندک گرد آلود شده فی الفور دست او مقطوع ساخت[1]۔

روزی میان شہر در جنپان[2] سوار میرفت یک عورت را سبد شالی بر سر دید شالی مذکور در آنجا وزن کنانیده چهار ترک شالی را یک و نیم پاو کم شد بنا بر آن وقت ترازو دار آورده بینی او از کار قطع کنانید و قطعۂ بینی در گلویش آویخته بر دو ساحل دریا بهت تشہیر ساخت۔ و مقدمات عدالت به رای رزین خود در یک مجلس فیصله میکرد۔ و در بعضی مقدمات خود سر موقع رفته فوراً انفصال میفرمود و در پرگنات بیست تهانه دار مقرر کرده بود که مقدمات عدالت در یکروز فیصله کرده بر روز دوم نمی گذاشتند۔ و سنگهای اوزان و ذرعه از آهن درست کرده و مهر چسپانیده مروّج ساخت۔ و زر نکاح که از عهد سگان معمول شده بود معاف نمود[3]۔

و در سنه ۱۲۵۱ه[4] تردد آبادی بخوبی نموده فصل کامل ظهور یافت و بندوبست پار سال تشخیص کرده بقرار عمل قدیم چهار ترکی از حصۂ رعایا باز یافت نمود[5] و عملداران را طاقت نبود که از حصۂ رعایا یکدانه واخوست می نمودند و نرخ شالی فی روپیه هری سنگی یکخروار رواج یافت و برای رفاه رعیت صورت گذران مردم بی زراعت ده بده بقدر حیثیت مبیعۂ زمینداری معمول ساخت که بواسطۂ آن آسودگی مردم غربا و ضعفا حاصل می شد۔ و غلات در شہر ده وافر وارزان می بود این رسم را راجه رنبیر سنگه

---

[1] مؤرخین ہمعصر در تائید این واقعه خاموش اند۔

[2] جنپان بفتح جیم و سکون نون و فتح باء فارسی و سکون الف و نون در کشمیری بمعنے محافه بارش۔ [3] مؤرخین ہمعصر در تائید این واقعه خاموش اند۔

[4] مطابق ۱۸۳۵ء۔ [5] تاریخ بیربل کاچرو قلمی ورق ۲۶۳۔

جان بخشی نمودند و طفلان ہم خالی ز لق نگذاشتند و برائی گرفتاری خیرہ گلیان بارہا فوج شاہی مامور شدہ بود ماخوذ نگشت۔ عاقبت یکے از مقدمان شکروہ بغریبہ اخلاص آں طاغی گرفتار کردہ بحضور گذرانید پس ورا بر زینہ کدل بدار آویختند۔ موجب آں در ملک امن و امان واقع شد کہ سر موئی بکسے خیانت نمی رسید۔[1]

چون فصل لبیعہ جمع شد بقیمت چہار روپیہ فروختن تجویز داد و در موسم آبادی دو مرتبہ در ملک دورہ کردہ زمینداراں را احسانات و استمالت نمود۔ یک لک خروار تخم و تقاوی کہ از عہد راجہ سوکھ جیون در نزد رعایا باقی بود و ہر سال رسوم آں فی خروار یک ترک می گرفتند۔ کرنیل موازی مذکورہ مع رسوم معمولی سر بسر معاف نمود۔[2] چون بحر محیط افضال ایزدی بجوش آمدہ فصل کامل پیدا شد کرنیل برائی دورہ برآمدہ باہتمام گنیش پنڈت در انتظام مالیہ درست نمود و ہر جا محصولات را تشخیص فرمود شالی ری در صحرا چنبہ کردہ و صاف نمودہ بوزن آوردو بابت خارہ فی خروارش منوٹہ[3] تخفیف ساختہ بمتاجراں تفویض نمود۔ و مطابق نمونہ جنس صاف از کارداراں گرفتہ حوالہ تحویلداراں فرمود۔ ہمچناں بوقت فروختن از تحویلداراں وصول نمود۔ و در سال نخستین بقیمت دو روپیہ فروختن تجویز داد ہرگاہ کسے تحویلدار شالی ناصاف میکرد قطع دست و مصادرہ او واجب میدانست۔

روزی برائی ملاحظہ کشتیہای شالی در بہت سیر میکرد یک کشتی شالی مغشوش دیدہ مانجی را فرمود کہ دست خود در آب غرق کند پس ہماں دست تر در انبار

---

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۶۳ ۔

[2] ایضاً ورق ۳۶۲ ۔ [3] منوٹہ۔ کشمیری یک و نیم سیر است۔

که چرا بر خلاف حکم من غلہ میفروشند ساد و گفت که ترا بر من و جاگیر من اختیار نیست کہ بیل بغضب آمده بسیمان طلبید ساد و ئی مذکور بر یک سفیده بدار آویخت و خود دو ال در کف گرفته گریه می کرد و تا موضع شمشان[1] پا برہنہ طفیل وی می رفت۔

ہمچنیں ظالمان و خائنان و غلہ داران را سیاست مالی و جانی از قطع دست و بینی و گوش و جرمانہ و تاراج می نمود حکم نوشیروانی جاری ساخت۔ در عہد فاغنہ و سرگنان گروه گلبانان خیره سر شده در تطاول و تاراج مردم غریب دست اندازی میکردند و از قسم مواشان و آپیان و محصولات ہر چہ می یافتند علانیہ بغارت می بردند۔ رہبران و مسافران را کالا و متاع نمی گذاشتند[2]۔ و ہیچ کسے از حاکمان وقت تادیب آنہا میکرد و سرغنہ این قوم خیره گلبان بود که با جمعیت دو سه صد سوار براه میرفت و عروسان دوشیزه جبراً می برد چوں میان سنگه از تغلب این قوم آگاه گشت چند گاه با تمالت و مدارا پرداخته آنہا شیوهٔ خود نگذاشتند۔ پس در ایام خریف خود بجانب مراج نہضت کرده و بطرف کامراج دیوان کان سنگه فرستاده قوم گلبانان[3] از ہر جا گرفتار کرده بسزا رسانیدند و بعضی کسان را از تبر و خنجر بند از بند جدا ساخته اعضائی آنہا جابجا بر درختان آویزان داشتند و بسیار کسان بر شوارع عام بدار آویختند بعضیها را دست و بینی و گوش قطع کرده

---

[1] شمشان ہندی جائی باشد که در آں ہنود مردگان خود را می سوزند۔ [2] از مؤرخان ہمعصر تصدیق این اتفاقات نشده۔ [3] گلوان قومے است از اراذل الناس در کشمیر۔ منشی محمد الدین فوق اصل "گلوان" "گلہ بان" پنداشته است که در آغاز بہ پرورش اسپان اوقات بسر می کردند۔ دلے بعد ازاں چوں دانستند که دزدیدن مفید تر از چرانیدن است، پیشۂ اول الذکر را بر ثانی ترجیح دادند بدیں سبب این قوم تا امروز بنام آبائی خود معروف ہستند (تاریخ اقوام کشمیر جلد اول صفحہ ۲۱۸ و ۲۱۹)

است پشنیدن این سخنان میان سنگھ را دل قوی شده بجان و دل در تردد آبادی افتاد و پیش پنڈت در کہ نیک اختر بود بر عہدہ صاحبکاری مختار ساخت و از پنجاب بیست ہزار من از قسم غلات ہمراہ خود آوردہ بود و نیز از اطراف اجودہ مظفر آباد و کرناد و کشتوار بقیمت شانزدہ روپیہ اقسام غلات طلبانیدہ در اینجا بہ قیمت سہ روپیہ دہ بدہ تقسیم ساخت[1]۔

میشان و گاوان و مرغان و تخم مرغان از اطراف و اکناف آوردانیدہ میزان قسمت فرمود و بذات خود در ملک دورہ کردہ زمینداران موجودہ را دلدہی نمود و ہر کس و ناکس را قطعات زمین ٹھیکہ کردہ بخشید و قرارداد بمہر و دستخط پنڈت گنیش در ہر کس را نوشتہ دادہ عاقبت بر ان عمل نمود و ہیچ کسے را تخلف نورزید و از نہان خانہای غلہ داران غلات موفور کشیدہ در بازار فروختن انداخت[2]۔

چون ہنگام دورہ در پرگنۂ اسلام آباد رسید دران حدود کہ گرناگ نام سادوئی[3] عالی مقدار جاگیردار بود فی روپیہ دو ترک ارزن میفروخت۔ میان سنگھ بسلامی او رفتہ یک دو روپیہ را بابات چند روپیہ نذر گذرانید و وقت برخاستن التماس نمود کہ ایشان بقیمت ہشت روپیہ غلہ میفروشند بعد ازین عنایت این نمایند زبقیمت چہار روپیہ باید فروخت سادوئی مذکور منظور نمود۔ وکرنیل یکی از مخبران در اینجا جاسوس گذاشتہ خود بطرف ناگام رفت و در توقف بڈگام خبر شنید کہ سادوئی مذکور بدستور غلہ می فروشد۔ وکرنیل علی الصباح نزد سادو رسیدہ بسینہ

---

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۶۲ - [2] از مؤرخان ہمعصر تصدیق این واقعہ شدہ۔ [3] سادو یا سادھو در ہندی بمعنے درویش تارک الدنیا باشد۔

اعیان مملکت کرنیل میان سنگھ انتخاب کردہ بر صوبہ داری کشمیر مامور ساخت و شاہزادہ دو سال و دو ماہ حکومت کردہ معزول شد۔

میان سنگھ کرنیل[1] در سنہ ۱۲۵۰ھ یکہزار و دوصد و پنجاہ برای یکہ صوبہ داری خطۂ دلپذیر در ماہ بیسا کہ یوم چہارشنبہ جلوس نمود شبانہ بالای بام سمن برج برآمدہ در میان شہر جائی روشنی چراغ ندیدہ تمام شب در غم و اندوہ بسر برد۔ آخر شب از ہیچ جا آواز مرغ سحر نشنید۔ فردا بسیر شہر برآمدہ میان بازار ہا تنگ شوکران و قنطوریون روئیدہ دید پای ہمتش بلغزید و نہایت متفکر و متردد گردید سہ شبانہ روز ہیچ نخورد شبانہ می نالید و می گفت داور حقیقی ملک ویران و خلق پریشان بمن بخشید این مور ضعیف را چہ یارا کہ ملک ویران کردہ او را آباد سازد۔ روز سیوم در پیش حکیم شاہ مجذوب[2] رفتہ مستانہ خدا فرمود کہ طراوت مزروعات سقا نتواند ساخت آب بصفات ذاتیہ خود مزروعات را شادابی می بخشد سقا چرا خود را محزون دارد۔ پس آب بینی افشاندہ گفت این بحر محیط برای طراوت کافی

---

[1] کرنیل میان (مہان) سنگھ کمیدان فرزند امیر سنگھ ساکن قصبۂ مان ضلع گجرات پنجاب بود۔ از ۱۸۳۴ء تا ۱۸۴۱ء ناظم کشمیر بود۔ سیاحان انگلیسی مانند جی۔ ٹی۔ وائن و بیرن ہیوجل میان در اخلاق و عادات مہان سنگھ اختلاف دارند۔ جی۔ ٹی۔ وائن مہان سنگھ مجموعہ اضداد قرار دادہ است۔ بقول او مہان سنگھ زن خود را کہ مادر پسر یگانہ او بود خفہ کردہ قتل نمود۔ ولے ہیوجل او را بعد از دیوان کرپارام از بہترین ناظمان کشمیر میداشتہ است۔ (سفرنامہ ہیوجل صفحہ ۲۸۷ و سفرنامہ جی۔ ٹی۔ وائن جلد دوم صفحہ ۲۷)۔

[2] مراد از حکیم شاہ دوم متوفی ۱۲۶۱ھ مطابق ۱۸۴۵ء است۔ برائے تفصیل حالات او رجوع کنید بہ تحائف الابرار فی ذکر الاولیاء الاخیار صفحہ ۲۳۶ و ۲۳۷۔

رنجیت سنگھ اخبار ہیجان قحط و نایابی غلہ دیدہ چہرہ اصغا کردہ بجانب لاہور رجعت نمود۔ و خوشحال سنگھ دو سہ ماہ در ملک داروگیر و نہب و غارت ساختہ بمطالبۂ حضور روانۂ لاہور گشت و شاہزادہ بعادت خویش در عیش و عشرت مشغول ماند شیخ غلام محی الدین در انتظام امور مفوضہ خود بکام دل نکوشید۔ دراں اثنا ۱۸ ماہ کتک ۱۲۴۸ھ که فصل شالی قلیلی درو شدہ بود نیمدرعہ برف شبانہ بر زمین افتادہ تمامی فصل زیر برف محجوب شد آنچہ که درو کردہ جمع شدہ در خرمن ہا رسایند آنچہ که در وطلب بود ضائع گشت و ہوائی دمہ استیلا کردہ تالاب ہا و نہر ہا را یخ بند ساخت[1] و چہار پایان بعدم علف تلف گشتہ حالتی بر ساکنان این دیار گذشت که نصیب کس مباد مردم ہا بسبب نایابی نان و بصدمۂ سرما و عدم امکان سامان مستان از جان بیجان شدند و مانند سگاں در اسواق و شوارع و میدان ہا افتادند۔ و مادراں گوشت طفلان خود غنیمت دانستند و در سال دوم آبادی بعمل نیامدہ تا ماہ بیساکھ برف موجود بود و آتش قحط بیشتر ہیجان ساخت که قصۂ آں در حصۂ اول[2] مشروح است۔

دراں زمان بمقام ہوّل[3] از خانۂ حمہ میر گاوکشی واقع شدہ دوازدہ کس در سرگین سوختند۔ ہمدراں ایام دو زن از نسوان ہنود ستی شدند۔ چون از تباہی و خرابی ملک و بے انتظامی شاہزادہ شکایت بحضور رفت رنجیت سنگھ از جمیع

---

[1] مرزا مہدی مجرم در کیفیت این یخ قصیدۂ طویل دارد که مطلعش این است ؎

فصل دی است دورۂ سرما زمان یخ ‌ ‌ ‌ برخاست از زمین و زمان الامان یخ

(دیوان مجرم ورق ۳۰)۔

[2] ص ۲۶۳۔ [3] محلۂ معروف سرینگر در شمال جامع مسجد۔

همدراں ایام اوائل بہار شہریار لاہور بعزم سیر و شکار کوہسار کشمیر رایت عزیمت افراختہ چوں در حدود راجور سایۂ نزول انداخت جمعدار خوشحال سنگھ[1] و شیخ غلام محی الدین برائے انتظام ضروریات پیشتر بجانب کشمیر مامور ساخت و بذات والا باجیش خدم و جاہ و حشم در کوہستان پونچھ بہ سیر و شکار مصروف و مشغول شدہ خوشحال سنگھ اوّل جیٹھ سنہ ۱۲۴۸ھ[2] در شہر رسید تا آں وقت میان ملک کشمیر علامت قحط بوجہی ظاہر نبود خروار شالی بقیمت پانزدہ آنہ ہر جا میسر می شد۔ خوشحال سنگھ بمجرد ورود اینجا دست جور و جفا دراز کردہ در طبقۂ زمینداران از جور و جفا و مصادرہ ہا حیص و بیص انداخت۔ و غلات در ہر جا ضبط نمود اگر جائی غلّہ ظاہر می شد بغارت می بردند چوں آں یکبار غلّہ نایاب شدہ آتش قحط[3] مشتعل گشت۔ و از ہر سو شور و واویلا برخاست

---

[1] جماعہ دار خوشحال سنگھ سہارنپوری متوفی سنہ ۱۸۴۵ء۔ [2] مطابق ۱۸۳۲ء۔

[3] صورت حال ناخوشحالی قحط کشمیر کہ در وقت خوشحال سنگھ جمعدار روئیداد مرزا مہدی مجرم در قحط نامۂ منظومہ کہ مشتمل بر ۹۶ ابیات است بیان کردہ است۔ چند اشعار ابتدائی بر سبیل نمونہ دریں جا ایراد کردہ می شود ؎

بیا ساقی کہ دوراں تند و تیز است فلک بے مہر و عالم فتنہ خیز است

بدہ جامے کہ خشک از تر ندانم شوم سرمست و پا از سر ندانم

نمیدانم کہ دریا لاچہ شور است کہ گردوں با ہزاراں دیدہ کور است

نمیدانم کہ آباد چہ کار اند کہ یکسر امہات اندر غبار اند

مگر از عرشیاں شد داد پرسی کہ یک فریاد نشنید یکرسی

(دیوان مجرم قلمی ورق ۸۸ تا ۹۲)۔

تالاب ہفت شکنا بندہ داخل شہر شد۔ شاہزادہ موصوف عیاش و جوان و بے پروا بود شب و روز[1] در بادۂ عشرت و غرور مخمور ماندہ در انتظام امور ملکداری بوجہی پرداخت نفرمود۔ دیشا کا سنگھ[2] بتحصیل مالیہ صاحب اختیار نمودہ و بے در تحصیل مالیہ نہایت دار و گیر تشدد کردہ از جور و جفا و اخذ مصادرہ و اختراع بدعات بحال رعایا ہر نوع تباہی و خرابی افزود و از روی خیرہ سری خیال خودسری در سر آوردہ بر شاہزادہ تفوق می جست۔ بصدور علامات فتور فیما بین شاہزادہ و صاحبکار قصور و برہمی باطن و رنجش خاطر ظاہر گشت و انتظام ملک برہم خورد۔ بیت:۔

بود و در زبان اہل خراج دہرم[3] کا راج ملک کا تاراج

دران اثنا گنیش پنڈت در که رئیس نامور بود برائے استمالت راجہ اسکردو و برآوردن کان سنگھای بلور و پشم بجانب حصورہ مامور شد۔ موصوف الیہ از راجہ اسکردو باج و خراج گرفتہ و سنگھای بلور از کوہستان حصور کشیدہ و بکمال اعزاز و اہتزاز رجعت فرمود و شاہزادہ بہ نسبت او ابواب عطوفت مفتوح داشتہ مشیر و وزیر خود گردانید پس پنڈت موصوف برائی مدافعت دیشا کا سنگھ روانہ لاہور گشتہ در پیشگاہ شہریار از خیرہ سری و خودرائی دیشا کا سنگھ ملتمس شدہ از عہدہ موقوف ساخت۔ و شیخ غلام محی الدین بر منصب او ہمراہ آوردہ و بجلدوی حسن خدمات خود موضع سیر جاگیر یافت۔

---

[1] بقول جی۔ ٹی۔ دائن "شیر سنگھ باوجود این وصاف ظالم از حد بود۔ شیر سنگھ و ندیمانش آن قدر از خروسان و ماکیان کشتند کہ ہیچ یک در وادی نماند۔

(سفرنامہ جی۔ ٹی۔ وائن جلد دوم صفحہ ۷۶)۔

[2] دیسا کھا سنگھ (عمدۃ التواریخ دفتر سوم صفحہ ۱۷۰)۔

[3] یعنی ادعا این است کہ حکومت مطابق احکام دین (ہنود) است ولے ملک غدر تاراج است۔

گذاشت در عہد او[1] دوزن سنی شدند۔

بہما سنگھ اردلی[2] در ۱۲۴۶ھ رایت حکومت افراشتہ گنیش پنڈت در که افسر روسای نامور بود بہ عہدۂ صاحبکاری ممتاز ساخت و بہ استصواب او در ربط و کشاد حکمرانی پرداخت۔

در ۱۲۴۷ھ مردم عوام آتش کینہ و فساد افروختہ اہل تشیع را غارت کردند و اخاذات و مال و متاع و ننگ و ناموس آنہا بباد دادند قصۂ آں در حصۂ اول گفتہ شد[3]۔

بہما سنگھ یک سال حکمرانی کردہ معزول گشت۔

شاہزادہ شیر سنگھ در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و ہفت ہجری[4] بہ صوبہ داری کشمیر از لاہور مامور شدہ دہم ماہ ماگھ ۱۸۸۸ب در موسم سرما کہ دریای بہت و تالاب ولر یخ بستہ شدہ بود دریا رہ مولہ برود دمود و مانجیان[5] و زمینداران ہزاران جمع کردہ یخ بندی

---

[1] مرزا مہدی مجرم و پنڈت بیربل کاچرو دریں خصوص مثنو یہائے طویل گفتہ اند مطلعہائے ہر دو بالترتیب این است ~

ترا و حرف عشق از خامۂ من	فتند در دہر شور از نالۂ من
الٰہی شمع جانم را برافروز	منور کن دلم چوں مشعل روز

(دیوان مجرم قلمی مملوکہ کتابخانہ محکمۂ تحقیق و اشاعت ورق ۱۱۹ تا ۱۳۱ و تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۴۴ تا ۲۵۵) ۔

[2] و نزد پنڈت بیربل کاچرو "بہمان سنگھ اردلی" (تاریخ کشمیر قلمی ورق ۲۵۵)۔ [3] ص ۱۹۱۔

[4] مطابق ۱۸۳۱ء۔ [5] مانجیان جمع مانجی بفتح ہا و سکون الف و نون و کسر جیم و سکون ہر دو آخر در کشمیری بمعنے ملاح و کشتیبان باشد۔

می کرد و شیخ غلام محی الدین صاحبکار او بود کہ انتظام ملک و مالیہ باہتمام او می شد و تشخیص شالی پرگنات و اجارۂ مستاجران از مخترعات اوست۔ در سنہ ۱۲۴۳ھ[1] سنہ ۱۹۸۴ ب ۲۱ ذوالحجہ ساون سدی دہم پاسی از شب گذشتہ جنبش زلزلہ بشدت دولہ ہیجان استیلا یافت کہ اکثر خانہ ہا از بیخ و بن برکندہ و بعضی ہا را شکست و ریخت گردانید و بصدمہ جنبش اول جمعی کثیر شربت اجل نوشیدہ اکثر ہا زخمی و پژمردہ گردید۔ خانقاہ معلی را کلس کنگرہ بام غلطید تا سہ ماہ زلزلہ متراکم بود بعد آں خفت پذیر فتہ را عرصۂ نہ ماہ زمین متحرک بود۔

و در ماہ صفر ۱۲۴۳ھ وبای ہیضہ غلبہ و استیلا نمود کہ ہزاران مردم را گرای عالم آخرت شدند و بسبب نایابی اکفان کاہ پوشیدہ تدفین مردگان نمودند تا شش ماہ آشوب آں جان کاہ بود[2]۔ در آں زمان راجہ زبردست خان مرزبان مظفرآباد خیال خیره سری بخاطر آورده دیوان را عسکر دلاوران یورش کرده باغیان از مغاره ہای کوہستان سرکشیدہ فوج خالصہ را تباہی کردند دراں اثنا گنیش پنڈت درنر د تدبیر باختہ میان راجہای پہار تفرقہ انداختہ جمعیت آنہا پریشان ساخت موجب آں زبردست خان در پناہ آمدہ نذرانۂ شایان گذرانید و دیوان یو رغمال گرفتہ رجعت نمود سہ سال و دو ماہ حکومت کشیدہ بہ مطالبۂ حضور بہ لاہور رفت[3]۔ و دریں جا جہاں سنگھ نایب[4]

---

[1] مطابق ۱۸۲۷ء۔ [2] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۴۳۔

[3] ایضاً ورق ۲۴۳ و ۲۴۴۔

[4] وے بقول پنڈت بیربل کاچرو جی۔ ٹی۔ وائن "جہا سنگھ"

(تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۴۴ و سفرنامہ جی۔ ٹی وائن جلد دوم ص ۷۶)۔

وفات یافت۔

دیوان چونی لعل در ۱۲۴۱ھ[1] از دربار لاہور صوبہ دار و صاحبکار مقرر شدہ گورمکھ سنگھ بر قلعہ داری و تحصیل مالیہ دستوری یافت۔ دریں جا گورمکھ سنگھ با دیوان نرد مخالفت باختہ با مورحکمرانی دخیل گشت۔ موجب آں چونی لعل را در امور جزوی و کلی خلل آمدہ در تحصیل مالیہ حرج واقع شد و از حضور ہر دو متغیر شدند۔ چونی لعل در عرض راہ بخوف باز قیدی زہر خوردہ از جان در گذشت حکومت او دو سال بود در عہد او مدین کاوسو[2] و داماد او مامہ کلو کہ از اعیان شہر بودند بتہمت گاو کشی ناحق گرفتار کردہ بدار آویختند و لاشہائے آنہا در میان شہر بگردانیدند۔

دیوان کرپا رام[3] در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و سہ ۱۲۴۳ھ ہجری خلعت حکومت پوشید در رفاہ رعیت و امنیت خلق نہایت کوشید صاحب فہم و فراست و عالی ہمت و عیاش و دماغدار بود ہموارہ اوقات خود در عیش و نغمہ و نوش بسر می برد و ماہیگیران پرندہ خود را کسوت گلناری در برکردہ بر مجدافہائی منقش و ملون زنگولہا بستہ اکثر بسیر دریا تفرج

---

[1] مطابق ۱۸۲۵ء۔ [2] صاحب جیز التواریخ (ص ص ۱۸۱ و ۱۸۲) نام ایں ہر دو مظلوماں خواجہ محی الدین کاؤسہ و مرزا کلو پسر خواجہ صدیق کاؤسہ نوشتہ است بقول وے ایں ہر دو مقتولاں از تاجران نامور ملک کشمیر بودند (بحوالہ کشیر جلد دوم صفحہ ۷۳۰)

[3] دیوان کرپا رام فرزند موتی رام و نبیرۂ دیوان محکم چند بود۔ اصل آنان از کنجاہ ضلع گجرات پنجاب (پاکستان) است۔ رام باغ بر کنارۂ دودھ گنگا از آثار کرپا رام است کہ بعہد خاندان ڈوگرہ آباد ساخت۔

(کشیر جلد دوم صفحہ ۷۳۱)

بمرافقت خود در لاہور برد۔ مدّت دو سال در حکومت گذرانید۔

دیوان موتی رام بار دوم در سنہ یکہزار و دو صد و سی و ہفت ہجری[1] ۱۲۳۷ھ فرمان صوبہ داری یافت و ہمراہ بیربر دہر پنڈت در مخالفت باختہ بہ بہانہ باقیداری ماخوذ ساخت و از تحصیل کل جائیداد منقولہ او پرداختہ مع فرزند عزیز خود در بندزندان انداخت بقضای کردگار مزاج پنڈت نامدار در زندان منحرف شدہ دنیائے غدار را پدرود نمود۔ بیت:۔

بترس ازدست از ہنگامۂ خویش | کہ پیلہ جان بدر رجامۂ خویش

در سنہ ۱۲۳۸ھ[2] کرنیل مورکرافٹ[3] میر آخور باشی سرکار انگلیس بمرافقت خواجہ شاہ نیاز نقشبندی[4] بسفارت یارکند و کاشغر رفتہ بسیاحت اطراف ترکستان کردہ رجعت نمود و خواجہ شاہ نیاز را بجلدوی حسن خدمت از شہریار لاہور موضع پرین گیر دہانید و موتی رام چہار سال جام حکومت نوشید بہ لاہور رفت و در اثنائی راہ

---

[1] مطابق ۱۸۲۱ء۔ [2] مطابق ۱۸۲۲ء۔ [3] ولیم مورکرافٹ باشندہ لنکا شائر انگلستان بود۔ بعد تحصیل علم طب در لورپول وانہ حیثیت عالم شد۔ در سنہ ۱۸۰۸ء بہند رسیدہ و در سلک ملازمان "ایسٹ انڈیا کمپانی" بحیثیت مفتش و نگران داخل گشت۔ در سال سنہ ۱۸۲۰ء براہ کشمیر بہ لداخ آمد کہ دار الخلافۂ لداخ است۔ بعد از سیاحت بخارا در سنہ ۱۸۲۵ء مورکرافٹ می خواست کہ براہ کابل افغانستان رجوع بہ ہند کند کہ اچانک در راہ بمقام اندخوئی بیمار گشت و بعد از چند یوم داعی فنا بپیمود۔

(ملخص از تمہید سفرنامہ مورکرافٹ جلد اول صفحہ ۳۷)۔

[4] رجوع کنید بتاریخ حسن جلد سوم قلمی ورق

اختصاص یافته صاحبکاری خلعت فاخره و یک زنجیر فیل و مالای مروارید و بندی مرصع انعام یافت و بکمال شوکت بکشمیر آمده وارد کراله پوره گردید. گنیش پنڈت در فرزند سهجرام پنڈت در که از بنی اعمام پنڈت نیکنام بود باستقبال و سبقت نمود. و پنڈت نامدار از روی غرور تفقد احوال و توجهی ننموده بلکه علاقه جات ستاجری او بهانهٔ تو فیر ضبط فرمود. آن عزیز بکمال شکستگی خاطر از مجلس او برخاسته در شیرگڈه پیش هری سنگه را ذهن نشین ساخت که پنڈت بیر در را از روی غرور فلک بخیال نمی آید بجای خود منفرد که هری سنگه قلعه دار است او را با صوبه داری چه کار. دران اثنا بیر در بیرون شیرگڈه وارد شده از روی تقدم ساعت سعید ملاقات هری سنگه معطل داشته بسواری پرنده رو بروی هری سنگه از دریا عبور کرده بر وقت سعید داخل خانهٔ خود گردید و گنیش پنڈت سر دیوان پیش هری سنگه نشسته بود اغنا و استغنای او صوبه دار را مرکوز خاطر ساخته آتش مخالفت ایشان را هیجان داد. رفته رفته مخالفت صوبه دار و صاحبکار بمنازعت انجامید و هری سنگه در حضور عرضداشت که پنڈت بیر در الحال با راجه های پهار سازش کرده است خیال بغاوت و فساد بخاطر دارد بلکه ثبوت تحریری بمهر و دستخط بیر در بهم رسانیده بحضور گذرانید. رنجیت سنگه از اطوار او بیزار گشته بحضور طلبید و به احتمال سازش راجه ها از حکومت کشمیر بیدخل گردانید. بیت:-

نرنجی تا نرنجانی کسے را ‌‌‌ ‌ برنجی چون برنجانی خسے را

دران ایام غلام علی خان کهکه ۱ از الفیاد فرمان صوبه دار نوعی قصور کرده هری سنگه اقطاع او ضبط خالصه نمود و در عوض قلعهٔ متین ترصیص فرمود و غلام علی خان

ـــــــ

۱ صحیح، "اوڈی" ـ

مناصب جاگیر کہ از عہد شاہان چغتہ بہ نسبت علماء و فضلا و بزرگ خاندان ہا معمول بود ضبط نمود شش ماشہ نقرہ و شش ماشہ نحاس مغشوش کردہ روپیہ ہری سنگی بقیمت ہشت آنہ چہرہ شاہی مسکوک ساخت۔ سکہ:۔

یافت از نانک گورو گوبند سنگ
دیغ تیغ و فتح و نصرت بید رنگ

روپیہ مذکور تاحال در تجارت و معاملات اینجا مروج و معمول است۔ و در سال دوم حکومتش مطابق فرمان شہریار لاہور ایشان خطۂ کشمیر بیربل پنڈت در و میرزا پنڈت و سہجرام پنڈت و خواجہ منور شاہ دیوانی و غیرہ اہل کاران روانۂ حضور شدند۔ میرزا پنڈت در مقام دولتانگر رسیدہ بحادثۂ وبائی ہیضہ با جمعے از پنڈتان کشمیر رہگرای عالم بقا شدند۔ و پنڈت سہجرام از فوت برادر نامور غمگین شدہ از صاحبکاری کشمیر استعفا نمود موجب آں پنڈت بیربل در بارگاہ حضور گشتہ بر توقع گذارش محاسبۂ دو سالہ کشمیر مورد الطاف جہانبانی گردید و برائی آئندہ ذمہ دار ملک شدہ حجت خود نوشتہ داد و برائی

ہمی گفت از درد اے سر لشکری ۴۴ | چناں تند شیری و کند آوری
دریغ آں دلیری و مردانگی | دریغ آں امیری و فرزانگی
چہ بودی کہ تنہا ہماں یک سوار | ہمی زیست بر جائی چندیں ہزار
دریغ آں قوی بال دشمن فگن | ہزبر ژیاں شیر لشکر شکن
چو او میر شمشیر و لشکر پناہ | نہ بینیم دگر اندریں بارگاہ
بدینگونہ افسوس بسیار خورد | حق خدمتش یک بیک می شمرد

(اکبر نامہ قلمی مصنفہ ملا حمید اللہ شاہ آبادی صفحہ ۶۶)

از ارتکاب گاؤکشی قتل قبیلۂ وی لازم و انہدام قوم تجویز یافت و مسجد دیگر مسجدہائی بسیار شامل نزولات[1] گشت۔ فولا سنگھ توپخانہ فرستاد کہ خانقاہ معلّیٰ را شہید گرداند لیکن پنڈت بیربر از خوف بلوۂ عام از ین ارادہ باز آورد۔ و در ۱۲۳۵ھ[2] حادثۂ وبا بوقوع آمدہ جمعی کثیر از برنا و پیر بملک آخرت بشتافت و موتی رام یکسال و دو ماہ در حکومت بسر بردہ معزول شد۔

سردار ہری سنگھ[3] در ۱۲۳۵ھ خلعت حکومت پوشید بفرمان شہریار

۱؎ برائے "نزول" ببینید تاریخ حسن جلد اوّل صفحہ ۳۲۳، حاشیہ ۱۰۴۳۔

۲؎ تاریخ کشمیر بیربل کاچرو قلمی ورق ۲۰۷۔ ۳؎ سردار ہری سنگھ نلوہ فرزند سردار گوردیال سنگھ مجیٹھیہ است کہ در گوجرانوالہ متوطن شدہ بود۔ ہنوز ہری سنگھ ہفت سالہ بود کہ از سایۂ پدر محروم گشت۔ از آن وقت رنجیت سنگھ او را مثل پسر خود پرورش می نمود۔ مسٹر سنہا در وائن نگاشتہ اند کہ ہری سنگھ اوقات خود بطور پرستار زادگان بسر می برد۔ در محاصرہ قصور و بعد از آن در مہمات ملتان و کشمیر و پشاور ہری سنگھ ناموری بسیار حاصل کرد۔ ہری سنگھ بہ لقب نلوہ ملقب بود زیرا کہ او وقتی یوزے را بدو حصہ شگافتہ بود۔ از باقیات او قلعۂ اوری و نروچی و گوردوارہ ہائے مٹن و بارہ مولہ و کاٹھی دروازہ سرینگر است۔ ہری سنگھ نلوہ در ۱۸۳۷ء در محاربہ با میر دوست محمد خان نزد خیبر کشتہ شد (کشمیر جلد دوم صفحہ ۷۲۹ و ۷۳۰)۔ ملا حمید اللہ شاہ آبادی بر قتل ہری سنگھ مرثیۂ ذیل از زبان مہاراجہ رنجیت سنگھ منظوم کردہ است۔

ز مرگ ہری سنگھ و قتل سپاہ	برنجید رنجیت می کرد آہ
ز نرگس ہم از غنچۂ نرگسین	چو شبنم بیفشاند اشک از جبین

۴۴

انتباہ:- اکنوں برخے از حالات صوبہ داران کشمیر کہ در عہد مہاراجہ رنجیت سنگھ در اینجا حکومت می کردند گفتہ شود فقط۔

اورنگ چہاردہم در بیان حکومت سنگہاں

دیوان موتی رام در سنہ یکہزار و دو صد و سی چہار ہجری[1] برار یکۂ صوبہ داری کشمیر جلوس نمود و بفرمان شہریار[2] لاہور پنڈت بیربر[3] متکفل مالیہ گشتہ اختیار گرفت وگذاشت در قبضۂ اقتدار او بود۔ و فرقۂ ہنود بعد انقضائی عرصۂ چہار صد و دو چہار سال شمسی از ورطۂ زبونی برآمدہ بر ساحل مراد رسیدند و اہل اسلام را ایام نکبت در پیش آمدہ از اوج بسیرت بحضیض عسرت افتادند۔ بیت:-

چنین است رسم جہانِ درشت گہی پشت بر زین گہ زین بہ پشت

بحکم نافذ ابواب مسجد جامع[4] مسدود شدہ بانگ نماز ممنوع گشت و برای

---

[1] مطابق ۱۸۱۸/۹ء۔ [2] یعنی مہاراجہ رنجیت سنگھ آنجہانی۔

[3] پنڈت بیر در یا بیربل در فرزند پنڈت گلاب جو در بود۔ چون در ۱۲۳۴ھ (۱۸۱۸ء) دیوان مہر چند خطۂ کشمیر را از جبار خان افغان فتح کرد۔ پنڈت بیربل برائے تہنیت نزد مہاراجہ رنجیت سنگھ آمد و بصلۂ این بکفالت مالیہ پرگنات فائز گشت۔ بیربل در بعد ازین تا حین حیات مشیر خاص مہاراجہ رنجیت سنگھ بود و پسر او پنڈت راجہ کاک در در عہد مہاراجہ گلاب سنگھ سر دفتر محکمۂ داغشال بود (عمدة التواریخ دفتر دوم صفحہ ۲۷۷، تاریخ بیربل کاچرو قلمی ورق ۲۴۱، تاریخ اقوام کشمیر مطبوعہ سنہ ۱۹۳۴ء صفحہ ۲۹۴)۔ [4] ولیم مورکرافت ابواب مسجد جامع را در اثنائے سیاحت کشمیر (از ۱۸۱۹ء تا ۱۸۲۵ء) مقفل یافتہ است (سفرنامہ جلد سوم، فصل دوم، ص ۱۲۰)۔

و پشاور را تصرف کرد و از حضور بمدافعت او شیر سنگھ مامور شد بعد جنگہای بسیار سید احمد خان و مولوی اسمٰعیل در بارہ کوٹ[1] شہید شدند و سلطان خان[2] اسپیلی بدرگاہ گذرانیدہ بر حکومت پشاور تسلط یافت شیر سنگھ بالشکر شاہی بجانب لاہور رجعت کردہ اسپیلی در اصطبل خاص داخل ساخت۔

و در سنہ ۱۸۹ لارڈ ولیم[3] بینٹنک وسیرای ہند بمقام روپڑ با مہاراج ملاقات نمود۔ و در سنہ ۱۸۹۱ سردار ہری سنگھ[4] برائے تنبیہ سرکشان یوسف زئی و استیصال سلطان خان مرزبان پشاور مامور شد بعد قلع و قمع باغیان یوسف زئی و دفع سلطان[5] خان متوجہ گشت و از حضور شاہزادہ نونہال[6] و جنرل ونتورہ بمعاضدت ہری سنگھ بآہی شد۔ چوں سلطان خان در خود تاب مقاومت ندید کنارہ کشید و ملک پشاور ضبط خالصہ شد پس دوست محمد خان از کابل یورش آوردہ ازیں طرف مہاراج در پشاور رفت و بعد محاربۂ شدید دوست محمد خان منہزم شدہ مہاراج بجانب لاہور رجعت[7] نمود۔

---

[1] "بالاکوٹ" کذا فی الاصل سہو کاتب است۔ [2] یعنی سلطان محمد خان برادر یار محمد خان۔ [3] لرڈ ولیم بنٹینک نائب السلطنۃ ہند از ۱۸۲۸ء ..... تا ۱۸۳۵ء۔ متوفی ۱۸۳۹ء۔ [4] ہری سنگھ نلوہ متوفی ۱۸۳۷ء برائے تفصیل رجوع کنید بہ کننگھمس ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۲۱۱۔

[5] ہمیں سلطان محمد خان۔ [6] متوفی ۵ نومبر ۱۸۴۰ء۔

[7] برائے تفصیل این محاربات نگاہ کنید کننگھمس ہسٹری آف دی سکھس از صفحہ ۲۰۷ تا ۲۱۳۔

از لاہور یلغار نمود و از دریائی سندھ بسواری فیل دلیند پائے آب عبور کردنا کہ فیل سواری در دریا بود واحدے ضائع نشد و فتنے کہ بر کنار دریا فیل عروج نمود یا بقصد سوار در آب غرق گشت پس رایت منصور در پشاور رسیدہ با فوج عظیم خان محاربات سخت واقع شد۔ عاقبت عظیم خان ہزیمت خوردہ بطرف کابل رجعت کرد و یار محمد خان بر حکومت آنجا بدستور قائم ماند۔

در ۱۸۸۸ھ مہاراج نامدار از یار محمد خان خواستگاری اسپ لیلے کرد کان مجنون در دادن سمند لیلی عذر آورد و مہاراج شہزادہ شیر سنگھ و راجہ گلاب سنگھ و بدھ سنگھ با عسکر جرار برائے حصول اسپ لیلے مامور ساخت۔ یار محمد خان بہ معاضدت سید احمد خان غازی در محاربت سنگان سبقت کردہ بعد جدال و قتال بسیار سید احمد خان منہزم شد و یار محمد خان دامان امان بگرفتہ بہ فوت اسپ لیلی حلف کرد و از حضور بر حکومت پشاور بدستور دستوری یافت۔ چون افواج منصور در لاہور رسید مہاراج از موجودگی اسپ لیلی خبر شنید باز لشکر کشید۔ دران ثنا سید احمد خان خروج کردہ یار محمد خان را قتل نمود

---

[۴۴] دی سکھس صفحہ ۱۶۱ مذکور است رونما شد۔ نیز وفات محمد عظیم خان کہ در اثنائ ۱۸۲۳ء واقع شد ہم مؤید این خیال است۔ [۱] مطابق ۱۸۳۱ء۔ اما صحیح این است کہ تحصیل اسپ لیلی از سلطان محمد خان برادر یار محمد خان در اواخر ۱۸۲۹ء بود زیراکہ یار محمد خان بنا بر زخمے کہ در جنگ خلاف مجاہدان اسلام یافت در اثنائے سال ۱۸۲۹ء فوت کرد۔ نزد کننگھم محصلان این اسپ جنرل ونتورد و شہزادہ شیر سنگھ بودند (کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۱۸۹)۔ [۲] مطابق ۱۸۴۰ء۔

پشاور در کوہستان یوسف زئی اختفا پذیرفت و مہاراج دیار پشاور را بہ جہانداد خان بخشید و خود ہمگی سہ روز در پشاور توقف کردہ بجانب لاہور راجع شد۔ چوں برلب دریای سندھ رسید یار محمد خان یک لک روپیہ نذرانہ فرستادہ یک لک روپیہ سالیانہ برخود نہادہ از حضور بہ عنایات موفور ملک پشاور لوی تفویض یافت۔

و در سموت ۱۸۷۷[1] بکرمی مہاراج بہ الحاح دا نرام پنڈت بیردر بجانب کشمیر لشکر کشیدہ جبار خان ناظم کشمیر از رزمگاہ شہیر پورہ مہزوم شدہ در کابل رسید و دیار کشمیر در قبضۂ اقتدار شہریار لاہور درآمدہ تشریح آں در اوراق گذشتہ گذشت

و در سموت ۱۸۷۸ ملک منکیرہ و ڈیرہ غازی خان و بھکر ایل شد۔

ہمدرین سال سید احمد خان[2] و مولوی اسمٰعیل بہ اتفاق غازی خان یوسف زئی در حدود ہزارہ بامر جہاد مستعد شدند و مہاراج لاہور شاہزادہ شیر سنگھ و دیوان رام دیال و گلاب سنگھ بہ مقابلت اہل جہاد مامور ساخت۔ و بعد حرب و ضرب شدید رام دیال کشتہ شدہ سید احمد خان با زمرۂ غازیاں در زوایائی کوہستان مختفی گشت۔

و در سموت ۱۸۸۲[3] محمد عظیم خان با فوج گران از کابل نہضت کردہ مہاراج

---

[1] ۱۸۲۰ء۔ برائے تفصیل فتح کشمیر بدست مہاراجہ رنجیت سنگھ رجوع کنید بہ کننگھم ہسٹری آف سکھس صفحہ ۱۵۹۔ [2] برائے تفصیل احوال حضرت سید احمد بریلویؒ و مولانا محمد اسمٰعیل شہیدؒ جہاد ایشاں با سکھاں رجوع کنید بہ حواشی ۱۳۱۸ و ۱۳۱۷ تاریخ حسن جلد اول از صفحہ ۴۳۸ تا ۴۴۰۔ [3] مطابق ۱۸۲۵ء۔ ولے صحیح این است کہ این واقعہ در ۱۸۲۳ء چنانکہ در کننگھم ہسٹری آف

و مقاتلۂ بسیار لشکر فتح خان بسبب شکست گرما مغلوب و منہزم گشت و کھرک سنگھ مظفر و منصور بجانب لاہور رجعت کرد و مہاراج شکرانۂ این فتح عظمیٰ بہ درشن جوالامکھی[1] در کانگرہ رفت۔

و در سموت ۱۸۷۱ [2] مہاراج از لاہور و اطراف دور لشکرے موفور فراہم کردہ بہ افسری دیوان محکم چند و سرفرازان ارجمند برای تسخیر کشمیر از راہ بہیرپور مامور ساخت و بذاتِ خود در شہر پونچ توقف کرد و عظیم خان ناظم کشمیر در شوپیان سبقت یافت دراں جا تلاقی فریقین روی داد و بہ موجب تقدیر افواج مہاراج مغلوب و منہزم شد۔ ہم دریں سال افغانان مکھڈ شورش کردہ بسرکوبی افواج مہاراج مغلوب شدند۔

و در سموت ۱۸۷۲ بکرمی مہاراج لاہور شاہزادہ کھرک سنگھ و دیوان چند را برائے فتح ملتان مامور ساخت و در محاصرہ و مقاتلۂ آں جا جمعے کثیر بہ قتل رسید و نواب مظفر خان مع چہار فرزند جوان شہید شد و شہر ملتان را غارت کردہ عمارات ویران کردند۔

در سموت ۱۸۷۶ [3] بکرمی مہاراج از لاہور با عسکر موفور بجانب پشاور یورش کرد۔ چوں بر لب دریائے سندھ رسید سیلابے بود۔ مہاراج بر سمند اقبال سوار شدہ با لشکر اجلال از دریا عبور نمود۔ گویند گیری اشہب ور دامن تر نشد گویا کہ پایاب رفت پس قلعۂ خیرآباد و حصن جہانگیرہ بیک حملہ مفتوح کرد و یار محمد خان [4] والی

---

[1] یعنی برائے زیارت صنم کدۂ جوالامکھی۔ [2] ۱۸۱۵ء۔ [3] مطابق ۱۸۱۹ء۔

[4] متوفی ۱۸۲۹ء۔

دیوان بھوانی داس کوہستان جموں فتح کرد۔ متقارن آن حال مرزبان وزیرآباد از دنیا نقل کردہ ملک او ضبط شد۔ ہمدراں سال فقیر عزیز الدین ملک گجرات از تصرف صاحب سنگھ بنگی نزع کردہ دفاین و خزاین بنگیاں ضبط نمود۔ پس ازاں بر ملک خوشاب یورش رفت آں ملک ہم شامل خالصہ شد۔

و در سنہ ۱۸۶۵[1] زمان شاہ و شجاع الملک ازنی کابل محروم شدہ در راولپنڈی رسیدند و ہردو پادشاہ معزول با مہاراجہ ملاقات کردہ بالطاف و اعطاف خسرانہ ممنون و مرہون شدند۔ زمان شاہ اعمی در راولپنڈی و شجاع شاہ در تلنبیہ متوقف گشت۔ ہمدریں سال شہر ممبر از سلطان جان گرفتہ شد و نیز ملک جالندر از تصرف بدھ سنگھ انتزاع یافت در سموت ۱۸۶۶ شاہزادہ کھڑک سنگھ کتخدا شد۔

و در سنہ ۱۸۶۹[2] بکرمی وزیر فتح محمد خان برائے تسخیر کشمیر استمداد نمود و از آمدنی کشمیر نذرانہ سالیانہ ہشت لک روپیہ مقرر کرد۔ مہاراج دیوان محکم چند و دیشا سنگھ مع دہ ہزار سپاہ باعانت فتح محمد خان مامور ساخت تذکرہ آں در اوراق گذشتہ مسطور است[3]۔

ہمدریں سال سنہ ۱۸۶۹ عطا محمد خان قلعۂ اٹک در بدل مبلغ یک لک روپیہ بشہریار لاہور بخشید فتح محمد خان را ایں حرکت مضر خاطر گشت و فسخ معاہدہ کردہ از کابل بالشکر کثیر یورش آوردہ قلعۂ اٹک را محاصرہ نمود۔ مہاراج از لاہور شہزادہ کھڑک سنگھ و دیوان محکم چند را بہ مقابلۂ فتح محمد خان تعین ساخت و بعد محاربہ

---

[1] مطابق ۱۸۱۰ء۔ [2] ۱۸۱۳ء۔ [3] در احوال وزیر فتح محمد خان در بیان صوبہ داران افاغنہ ہمیں جلد۔

وجیند و نابهہ سپرکردہ از والیان آن حدود خراج معمولی اخذ نمود و ملک انبالہ ضبط خالصہ فرمود۔ پس بطرف لاہور راجع شد۔ درہمان سال حوالی شہر لاہور قلعہ شہر پناہ ترصیص نمود و نیز پیرامون شہر امرتسر قلعہ گوبند گڑھ محصور ساخت۔

و در سنہ [۱] راجہ ہای پٹیالہ وجیند و نابھہ و فرید کوٹ وغیرہ از تغلب مہاراج عاجز آمدہ در پناہ گورنمنٹ عالیہ مامون شدند۔ موجب آں افواج انگریزی آمدہ آنروئے دریائے ستلج را متصرف شدند۔ و لارڈ "ڈکنٹر لونی" صاحب کماندار فوج در قلعہ لودھیانہ معسکر ساخت۔ بہ اصغای این ماجرا مہاراج را برہمی خاطر شدہ در صلح و جنگ متردد ماند۔ دراں اثنا مٹکف صاحب از طرف سرکار انگریزی مراسلۂ معذرت آمیز بنظر گذرانیدہ مہاراج را بہ استمالت و مدارا دلخوش کرد ہمان وقت فیمابین سرکارین بمواثیق و شرائط عہدنامہ موثق گشت و درمیان سلطنتین فاصلہ سرحدات دریائے ستلج مقرر شد یعنی آں روئے دریائے ستلج را سرکار انگریزی قابض گشت و ممالک این روی دریا در تصرف مہاراج داخل ماند۔

مقارن آں حال راجۂ نیپال باز یورش آوردہ سنسار چند در قلعہ نگرکوٹ تحصن یافت۔ بہ استماع این خبر مہاراج بطرف کانگرہ یلغار نمود بعد محاربہ و مجادلہ بسیار راجۂ نیپال ہزیمت خورد۔ و مہاراج قلعۂ نگرکوٹ در قبضۂ خود گرفت و از ساکنان کوہستان خراج شاہی اخذ کردہ در امرتسر رسید۔

ہمدران زمان مہاراج افواج خود را قواعد انگریزی تعلیم داد۔ بعد ازاں

---

[۱] سنہ ۱۸۰۹ء۔ برائے تفصیل فتح پٹیالہ رجوع کنید بہ عمدۃ التواریخ دفتر دوم از صفحہ ۸۵ تا ۹۰ ۔ [۲] سنہ متوفی ۱۸۲۴ء۔

بعدازاں بر قلعۂ سیالکوٹ یورش آورده جیون سنگھ در قلعہ متحصن گشت۔ عاقبت در محاصرہ عاجز آمده مفرور شد و ملک او ضبط خالصہ گشت۔ از آنجا بطرف گجرات نہضت کرده راجۂ آنجا توپ احمد شاہی کہ بسیار کلاں بود پیشکش ساخت و نذرانۂ شایاں بنظر گذرانید۔ پس بجانب اکھنور نہضت کرده عالم خاں[1] حاکم آنجا در پناه آمد۔ پس رایت مضفر را بجانب لاہور جولان داد۔ و در سموت ۱۸۶۵[2] بکرمی شاہزاده کھڑک سنگھ برائے تسخیر شیخوپوره دستوری یافت و از تردّدات او فتح نشد پس مہاراج خود متوجہ آں سوا گشتہ بضرب ہائی توپ احمد شاہی بارهٔ قلعہ فرو ریخت و امیل سنگھ حاکم آنجا محبوس داشت و شیخوپور کھڑک سنگھ را جاگیر بخشید۔ و در سنہ[3]، مسٹر مٹکف صاحب سفیر گورنمنٹ عالیہ در لاہور رسید و تحائف عجیبہ بنظر گذرانید۔ نہماں لوز مہاراج نامدار با گورنمنٹ انگریزی رابطۂ اخلاص اتحاد مستحکم نمود و نفائس لطائف غریبہ بدرگاه گورنمنٹ عالیہ بدست سفیران خود مرسول داشت۔ و توقف مٹکف صاحب بطور وکالت در دربار لاہور مصمم گشت۔

پس مہاراج بمرافقت مٹکف صاحب در فیروزپور نہضت کرد ازاں جا بر حصار فریدکوٹ محاصره نمود و ضبط خالصہ فرمود و ازاں جا بطرف کوٹلہ و پٹیالہ

---

[1] صحیح "عالم سنگھ" (ایضاً صفحہ ۶۸)۔ [2] کذا فی الاصل ولے در عمدة التواریخ "در ۱۸۶۴" (مطابق ۱۸۰۸ء) مذکور است۔ [3] کذا فی الاصل۔

[4] ۱۸۰۹ء۔ برائے تفصیل فتح پٹیالہ رجوع کنید بہ عمدة التواریخ دفتر دوم از صفحہ ۸۵ تا ۹۰۔

پٹیالہ مطیع ساخت۔

و در ۱۸۶۳ بکرمی راجہ نیپال بہ تسخیر پنجاب لشکر کشید سنسار چند والی کانگڑہ در قلعہ بند نمود و مہاراج برجناح استعجال یلغار کردہ افواج غنیم مغلوب و منہزم ساخت و دو دختر سنسار چند در عقد آورد۔ ازاں جا بہ نیایش جوالا مکھی مستفیض گشت و در ہمیں سال شاہزادہ شیر سنگھ و تارا سنگھ توام از بطن دختر سدا کور[1] مرزبان پٹیالہ تولد یافت۔

و در ۱۸۶۴ بکرمی مظفر خان والی ملتان قطب دین خان مرزبان قصور کہ باجگذار شہریار بودند یغی ورزیدند مہاراج ملک قصور را نہب و غارت ساختہ عمارات شہر ویران نمود۔ عاقبت قطب الدین خان در ذیل امان در آمدہ ملک خود را باز متصرف شد بعد ازاں بجانب ملتان روی آوردہ قلعۂ ملتان را محاصرہ نمود پسانہ مظفر خان عاجز آمدہ نذرانہ و جرمانہ و سالیانہ برخود قبول کرد۔ ازاں جا فقیر عزیز الدین در بہاولپور رفتہ والی آنجا باجگذار نمود در سموت[2] .... مہاراج در پٹیالہ رفتہ صاحب سنگھ والی آں جا یک توپ کلان و یک مالائی مروارید پیشکش نمود۔ ازآنجا کوچیدہ ملک کوٹلہ و نراین گڑھ و پٹھان کوٹ بہ حرب و ضرب مفتوح ساخت ازاں جا بطرف جسر وٹہ[3] و چنبہ رایت افراخت و راجگان آں حدود باجگذار فرمود۔

---

[1] یعنی مہتاب کور۔ [2] کذا فی الاصل۔ ولے از عمدۃ التواریخ معلوم شدہ کہ عزیمت رنجیت سنگھ بطرف پٹیالہ در ۱۸۶۴ مذکور واقع شد۔

[3] ضلع کٹھوعہ در جنوب مشرق صوبۂ جموں ریاست کشمیر۔

زدی داد۔ گلاب سنگھ بیرون بیجا بہ باعث کثرت نوشیدن شراب از جان درگزشت وبہاراج مظفر و منصور بجانب لاہور نہضت ساخت۔

و در سنہ ۱۸۵۶ بکرمی شاہزادہ کھڑک سنگھ متولد شد[۱]۔ و در سنہ ۱۸۵۹ بکرمی مہاراج نامدار صاحب سنگھ مرزبان گجرات و ڈل سنگھ والی اکال گڑھ باجگذار نمود پس لوائی عزیمت افراختہ والیان جہنوٹ وکپور تھلہ وقصور وکانگڑہ و سوجان پور وہوشیارپور وغیرہ اطراف بعید بہ حرب وضرب شدید مطیع و منقاد خود گردانید۔

و در سنہ ۱۸۶۰ بکرمی بدیدن مقامات متبرکہ ہردوار وغیرہ نہضت کرد بعد مراجعت آں طرف در شہر قصور با نواب قطب الدین خان بابت قصور قتل نظام الدین خان والی آں جا جنگ کرد[۲]۔ عاقبت جرم بخشی ساختہ شہر قصور بوے ارزانی داشت۔ ازاں جا بہ تسخیر ملتان رفت و نواب مظفر خان مرزبان آنجا در مجادلہ ومحاصرہ تنگ گرفتہ باجگذار نمود[۳]۔

و در سنہ ۱۸۶۱ بکرمی گوردت سنگھ خلف گلاب سنگھ بھنگی در امرتسر باغی شد مہاراج مال و اسباب اورا تاراج کردہ شہر امرتسر در قبضۂ اقتدار خود درآورد وہمدریں سال مہاراج علاقہ جھنگ و اوچ فتح کردہ مرزبانان نابہہ وجیند

---

۴۴ بطرف مشرق (عمدۃ التواریخ صفحہ ۴۶)۔ سلہ وے بقول لالہ سوہن لعل در سنہ ۱۸۵۷ بکرمی در ماہ پھاگن مطابق سنہ ۱۸۰۲ء۔ سلہ برائے تفصیل ایں جنگ رجوع کنید بہ عمدۃ التواریخ دفتر دوم صفحہ ۶۴۔ سلہ بقول لالہ سوہن لعل سوری تسخیر ملتان در سنہ ۱۸۶۳ بکرمی مطابق سنہ ۱۸۰۶ء روی داد۔ (عمدۃ التواریخ دفتر دوم صفحہ ۶۵)

خستہ شدہ بودند بہ معاونت رنجیت سنگھ مستعد شدند۔

و در ۱۸۵۶ب مطابق ۱۲۱۳ھ رنجیت سنگھ بعد محاربہ و مقاتلہ بسیار برسر صوبہ دار مہر وم کردہ بر تخت لاہور جلوس نمود و مال و اسباب موفور کہ در حصار لاہور زیر زمین مخفی بود بدست آورد و خود را بہ خطاب مہاراجگی مشہور ساخت مقارن آں حال سردار گلاب سنگھ بنگی[۲] با جمعیت افواج سنگاں رایت تقابل افراشت و مہاراج با جیش پرطیش بہ مقابلہ او چہرہ شدہ در علاقہ بھسین[۳] مقاتلہ عظیم

[۱] رجوع شود بہ عمدۃ التواریخ دفتر دوم صفحہ ۴۲ مصنفہ سوہن لعل سوری ایا در شے بجائے "سہ" نام دو صوبیدار لیعنی چیت سنگھ و موہر سنگھ آمدہ ہست۔

[۲] برائے برقرار داشتن اتحاد فیما بین، مذہبیا سنگھاں خود را بدوازدہ گروہ کہ ہر یکے از اں بمثل معروف است منقسم کردہ بودند۔ تفصیل ایں مثال چنانچہ کننگھم مذکور کردہ است درج ذیل است :۔

۱۔ بھنگی منسوب است بہ بنگ زیراکہ سرداراں شاں بخوردن ایں عقاقیر بکثرت معتاد بود۔ ۲۔ نشانی منسوب بہ نشان کہ بمعنی پرچم باشد۔ ۳۔ نہنگ ایں فرقہ برائے سرفروشی و جانبازی برائے حفاظت مذہب خود بوجود آمد۔ ۴۔ رامگڑھیہ۔ منسوب بہ قلعہ رام گڑھ حوالی امرتسر است۔ بانی ایں مثل سردار جسا سنگھ نجار است۔ ۵۔ نکئی منسوب بہ علاقہ در جنوب لاہور۔ ۶۔ اہلو والیہ ایضاً نام دہ۔ ۷۔ کنہی۔ ایضاً۔ ۸۔ فیروز پوریہ یا سنگھ پوریہ۔ ایضاً۔ ۹۔ شکر چکیہ۔ ایضاً۔ ۱۰۔ ڈالی والیہ۔ ایضاً۔ ۱۱۔ پنج گڑھیہ۔ ایضاً۔ ۱۲۔ پھلکیہ۔ ایضاً۔

[۳] بھسین قریہ ایست نہ کردہ از لاہور

چون به عمر پنج سال رسید یک چشم او به آزار چیچک غایب گشت و در سنه دوازده[1] سالگی سایهٔ پدرش از سر گذشت. و مادرش سدا کور[2] به تدبیر دیوان لکهپت رائے امورات ملکی سرانجام میداد. وقتے که سنین عمرش بر اوج هفده سال عروج نمود مادر خود دیوان لکهپت را بقتل آورد و بذات خود در انصرام مهام ملکداری پرداخته در شجاعت و جلادت از اقران دوران سبقت برد. چون جمعیت لشکر بهم رسانید اطراف و قصبه جات در قبضهٔ تصرف در آورد. و در وقتے که زمان شاه از لاهور به کابل نهضت اخیر کرد دریاے چناب طغیانی بود. هنگام عبور دوازده عدد اتواپ از توپخانهٔ شاهی در قعر دریا غرق شدند. چون رایت کوکبهٔ خسروی در گوجرانواله رسید رنجیت سنگه بعز لباطوس فایز گشت. پادشاه او را خلعت و اعزاز بخشید. برای کشیدن اتواپ از دریا تجویز داد. رنجیت سنگه توپها از قعر دریا بر آورده فی الفور بدست معتبر خود در پیشگاه حضور مرسول داشت و پادشاه به جلدوی این خدمت عظمی صوبه داری لاهور بوے بخشید و رنجیت سنگه با جمعیت لشکر خود به جانب لاهور عزیمت کرده از خوشدامن خود سدا کور که مرزبان بٹاله بود استمداد نمود و باشندگان لاهور که از تطاول سه صوبه داران شکسته و

---

[1] صحیح "پنج سالگی" است و آنکه حسن نوشته است سهو قبیح است (حواله منذکره صدر).

[2] صحیح این است که "سدا کور" خوشدامن رنجیت سنگه بود که در ۱۸۲۷ء بحالت نظربندی وفات یافت.

(ایضاً صفحه ۱۵).

مداو نودھ سنگھ[۱] دختر گلاب سنگھ مجیٹھیہ[۲] بعقد آورد۔ سہ پسر[۳] ازو متولد، چیرت سنگھ۔ ڈل سنگھ۔ جودھ سنگھ۔ ولبعد وفات پدر چیرت سنگھ باتفاق ادران متعلقان خود در موضع گوجران والہ قلعۂ قصبۂ تعمیر ساخت وبہ مساعدت، قبال اکثر دہات را متصرف گشتہ و دربغاوت وراہ زنی از اقران خود سبقت برد ولبعد انتقال او پسرش مہان سنگھ[۴] رایت غارتگری افراشتہ تاکہ گوجرانوالہ و رام نگر را تاراج نمود۔

و در ۱۸۳۷ بکرمی مطابق سنہ ۱۱۹۴ھ[۵] از صلب او رنجیت سنگھ تولد یافت۔

میداشت کہ برائے سیر وتفرج بیرون می رفت ناگاہ روزے بہ درد زہ مبتلا شد و مجبوراً خود را در خیمۂ سانسیاں رسانید وہمانجا جدّ دمان بھی متولد گردید۔ سانسیاں از راہ شفقت مولود را "جدّ دمان سانسی" نام دادند (ایضاً صفحہ ۳ و ۴)۔

[۴] یعنی شکرچک۔ [۱] متوفی ۱۷۵۲ء۔

[۲] ہمیں گلاب سنگھ مجیٹھیہ بانی خاندان رؤسائے مجیٹھیہ است (ہسٹری آف دی سنگھ رنجیت فیملی آف لاہور صفحہ ۶)۔ [۳] ولے میجر سمتھ صاحب تعداد پسران نودھ سنگھ چہار کس نوشتہ است بدین تفصیل:- ا۔ چرت سنگھ متولد ۱۷۲۲ء۔ ب۔ دھول سنگھ متولد ۱۷۲۴ء۔ ج۔ جیت سنگھ متولد ۱۷۲۷ء۔ د۔ نانو سنگھ متولد ۱۷۳۲ء۔ (ایضاً صفحہ ۶)۔

[۴] صحیح "مہا سنگھ" (۱۷۵۹ء تا ۱۷۸۰ء) است۔ [۵] ۱۱۹۴ھ مطابق ۱۷۸۰ء سال ... سنگھ است۔ بنابریں بقول میجر سمتھ صاحب درست این است کہ

کہ ہرکس کہ از شما حکومت لاہور منظور خواہد کرد او را خلعت صوبہ داری خواہم بخشید و از مقربان حضور ہیچ کسے حکومت لاہور منظور نکرد۔ پادشاہ در فتور سلطنت مجبور بود حسب ضرورت یکس از سنگان چیت سنگھ و مہر سنگھ صاحب سنگھ[1] کہ از باریافتگان حضور بودند بر نظامت لاہور منتقل داشتہ خود بہ جانب کابل رفت و دراں جا از دست برادر ش بعبارت زایل گشت پس ہیچ کسے از شاہان دراں یورش پنجاب نکرد۔

بداں کہ بعد انتقال عالمگیر تا ایں زمان قریب یکصد سال در حدود پنجاب و ہندوستان تغلب سنگاں بود و سرغنہ آنہا در دہات و قصبہ جات جابجا قوت و ثروت بہم رسانیدند۔ از انجملہ شخصے "دلیو"[2] نام از قوم "سانسی"[3] در حدود گوجراں والہ سکونت میداشت و

---

[1] مراد از سوبہا سنگھ کان ہیہ نیاز بیگی پسر گوجر سنگھ بانی "قلعہ گوجر سنگھ" لاہور است (اے شارٹ ہسٹری آف دی سکھس مصنفہ تیجا سنگھ و گنڈا سنگھ صفحہ ۱۸۴)۔ [2] دلیو اسم صفتی است بودھ را کہ مردمان عوام بہ مادیانے یا ایں نام او را مسمّیٰ کردہ بودند۔ ایں بدھ سنگھ یا دلیو در ۱۶۷۰ء متولد شدہ در سال ۱۷۱۶ء فوت شد (اے ہسٹری آف دی رننگ فیملی آف لاہور صفحہ ۵ مطبوعہ ۱۸۴۷ء)۔ [3] "سانسی" قومے است از اراذل الناس کہ پیشہ قطاع الطریقی اختیار نمودہ مانند خانہ بدوشاں از جائے بجائے می روند و بہ صید افگنی اوقات بسر می برند۔

میجر سمتھ صاحب دربارہ تحقیق نسب مہاراجہ رنجیت سنگھ آنجہانی رقم طراز است کہ جد مان بھٹی یکے از اجداد دلیو (کہ از غلطی از فرقہ سانسی خیال کردہ می شود) در اصل پسر کالو بھٹی است کہ بہ حوالی ۱۶۷۰ء در قریہ پنڈی بھٹیاں (قریباً ۴۰ یا ۵۰ میل جنوب مغرب لاہور) سکونت میداشت۔ کالو در جوانی یا دوستان خود جنگید با زن خود از قریہ بیروں آمد و نزد فرقہ "سانسی" کہ حوالی امرتسر قیام می داشت پناہ گرفت۔ دراں ایام زوجہ اش از جد و مان حاملہ بود و حادث

ودر سنہ ۱۲۱۱ھ[۱] اشرار سنگاں ملک پنجاب را باز غارت کردند و حاکم لاہور را طاقت مدافعت آنہا نبود بنابراں زمان شاہ خود یورش کردہ سی ہزار کس از جمہور سنگاں بقتل آورد۔ ہنوز انتظام و انتقام ناتمام بود کہ خبر بغاوت محمود شاہ بسمع اعلی رسید چناں تنبیہ باغیاں معطل داشتہ بجانب قندہار عجلت کرد و بعد مراجعت او سرکشان سنگاں شہنچی باشی[۲] حاکم لاہور بقتل آوردند و مال و اسباب شاہی بغارت بردند۔

ودر سنہ ۱۲۱۵ھ[۳] زمان شاہ باز بجانب پنجاب نہضت کردہ فرقۂ سنگاں بسان موشاں در زمین پنہاں گشتہ ہیچ کسے درمحاربت مقابلت نہ کرد۔ بعد چندگاہ خبر بغاوت محمود شاہ بسمع پادشاہ رسید۔ امرائے درگاہ را فرمود

---

۴۴ گلولۂ تفنگ گشتند کہ ما را پادشاہ می ترساند و ما از شاہ کڑاہ گرد نے خود می خواہیم۔ یعنی پادشاہ از ما ترسید بپاس خاطر ما حلوا برائے گو روئے ما وکڑاہ آہنی بگاں بپزد۔ جاسوساں ہمراہ سفیر مقتول رسیختہ آمدند و این حال را بحضور تیمور شاہ ظاہر ساختند۔ بمجرد شنیدن این خبر آتش غضب سلطانی زبانہ کشید۔" (تاریخ احمد صفحہ ۲۰)۔

[۱] صحیح این است کہ عزیمت شاہ زمان برائے تادیب سکھاں دو مرتبہ بود یکے در سنہ ۱۲۱۰ھ و دیگر در ۱۲۱۱ھ ۔ اما حسن بنابر مسامحت معتادہ دو واقعہ را یک جا ضم کردہ است۔ برائے تفصیل رجوع کنید بہ تاریخ احمد صفحہ ۳۲ و ۳۴۔

[۲] مراد از "احمد خان شاہنچی باشی بارک زئی" است۔

[۳] مطابق ۱۸۰۰ء ب۔ ولے درست این است چنانچہ کننگھم و لالہ سوہن لعل اثبات دارند کہ عزیمت شاہ زمان بطرف لاہور بار دوم در سنہ ۱۲۱۴ھ مطابق سنہ ۱۷۹۹ء واقع شد (کننگھم ہسٹری آف دی سکھس ص ۱۲۰ و عمدۃ التواریخ دفتر دوم ص ۳۹)۔

عالم بہادر و فرخ سیر و محمد شاہ بار ہا فساد کردند و بروز معرکۂ نادرشاہ و احمد شاہ درانی مال و اسباب عسکر شاہان دہلی بغارت بردند۔

بعد ازاں در عہد حکومت احمد شاہ و تیمور شاہ درانی تا حدود ملتان و اٹک ملک پنجاب را تاراج نمودند و احمد شاہ در مقدمۂ جنڈیالہ یورش آوردہ پنجاہ ہزار کس از قوم سنگاں بقتل آورد و در ۱۱۷۶ھ قریب بیست ہزار کس از تیغ گذرانید و تالاب امرتسر از خاک انباشتہ عمارت آں را ویران کرد۔[1]

و در ۱۱۷۸ھ[2] سنگاں مسلمانان پنجاب را غارت کردند و از دست آنہا تالاب امرتسر صاف کنانیدند۔ احمد شاہ بہ اصغای این ماجرا یلغار پانزدہ ہزار سکھ از تیغ گذرانید و در عہد تیمور شاہ زنگی خان درانی بست ہزار سر سنگاں بر اشتران بار کردہ در پشاور رسانید۔[3]

---

[1] برائے تفصیل ایں محاربات ملاحظہ کنید کننگھم ہسٹری آف دی سکھس ص ۸۵ تا ۱۰۴۔ [2] مطابق ۱۷۶۴ء۔ [3] منشی عبد الکریم خان در توجیہ این ہم میگوید کہ سکھاں در صوبۂ ملتان دخل نمودہ شہر و قلعۂ نواح آں را متصرف شدہ بودند۔ تیمور شاہ بہ سبب منازعت و بغاوت قوم خود ہم سکھاں را معطل گذاشتہ بود۔ ناگہاں خبر رسید کہ فوج سکھاں قریب شصت ہزار از دریائے چناب و راوی عبور کردہ قصد تسخیر ڈیرہ اسماعیل خان و غازی خان دارد ..... شاہ اول حاجی علی خان نامی سردار را برائے فہمائش سکھاں کہ پا از حد اعتدال بیرون نگذارند، فرستاد۔ سکھاں بغرور جمعیت خود سفیر مذکور را بدرخت بستہ بضرب

اسیر کردہ و در ۱۳۲۷ھ ابسر آں بہادر از تیغ جدا ساخت[1]

بعد از آں پسرش گرو گوبند سنگھ جانشین پدر شدہ از فرقہ سنگھاں لشکرے انبوہ جمع کردہ ہر کس را حکم داد کہ شمشیر و خنجر با خود نگاہدارند و موی تراشی نکنند و "واہ گورو جی کی فتح"[2] در زبان سازند۔

چوں شکوہ سلطنت بہم رسانید با اورنگ زیب بنای محاربت افراشتہ بعد جدال بسیار در قلعۂ آنند پور محصن گشت و چہار فرزندان او کشتہ شدند آخر از قلعۂ آنند پور خروج کردہ در میدان مکت سر بہ جنگ پیوست[3] و بعد آویزشہای بسیار لشکر او پریشان و خود پنہاں گشت۔ بعد چندیں از عالمگیر امان گشتہ بہ سیر ہند نہضت کردہ و در "اچپلا نگر"[4] از دست متابعان خود کشتہ شد[5]۔

بعد انتقال عالمگیر در سلطنت شاہان مغلیہ روز بروز سستی و پستی راہ یافت و از روی ضعف سلطنت اجیاد سنگھاں خیال خودسری بخاطر آوردہ در حدود پنجاب جابجا دستبرد دل دراز کردند۔ چنانچہ در عہد

---

[1] برائے توجیہ اسباب قتل گورو تیغ بہادر نگاہ کنید بہ حاشیہ ۳۲۵ جلد اول تاریخ حسن

[2] یعنی فتح و نصرت برائے ایزد متعال۔

[3] بروایت مورخان سکھ شکست گورو گوبند سنگھ در سال ۶/۱۷۰۵ روداد (کننگھم ہسٹری آف دی سکھس صفحہ ۷۹)۔ [4] صحیح: "اچپلا نگر" قصبۂ است در وسط ہند بنام گوردوارہ (معبد سکھاں) شہرت دارد۔ و بہ "ناندیر" نیز موسوم است۔

[5] سال وفات گورو گوبند ۳۷ نقوا گنگ۔

در حصۂ اوّل مذکور است[1] چیلۂ او گورو انگد سیزدہ سال بر مناجات مرشد خود راسخ بود۔ بعدازاں امر داس رامداس بیست ونہ سال در اختراع مذہب سکھی کوشیدند۔ از مردمان پنجاب بغیر خلقتے انبوہ داخل ملت کردند و تالاب امرتسر را قبلہ گاہ خود داشتہ مرمت نمودند۔

بعدازاں در عہد عالمگیر گورو ارجن[2] ادعائے حکومت بخاطر آورد عالمگیر اورا شہر بدر داشتہ محبوس داشتند شبے بہانۂ غسل بہ دریائے بیاس رفتہ در میان آب غوطہ دادہ غائب شد۔ بعدازاں گورو ہرگوبند گورو ہرائے گورو ہرکرشن بیست وچہار سال جانشینی کردہ در نشر ملت کوشیدند۔

در سنہ ۱۰۷۲ ہجری تیغ بہادر رایت مسند نشینی افراشتہ از مریدان مناجان خود جم غفیرے جمع کرد و دعوی امامت بدعوی داشت پیش عالمگیر استغاثہ نمود و از حضور تیغ بہادر را فرمان احضار رفتہ شبے از فرمان بادشاہ سر پیچیدہ یاغی ورزید و بادشاہ بمواخذۂ او لشکر کشید و تیغ بہادر تاب تقابل در خود ندیدہ بدیدن معابد و منادر در ہند رفت و بعد چند سال از سیر ہند باز آمدہ بدہلی رسید و لکھا مردم در پیش او جمع شدند چون داعیۂ حکومت بہ خاطر آورد عالمگیر او را شہر بدر داشتہ بہ حسن تدبیر

---

[1] رجوع کنید بہ صفحہ ۲۴۲ تا ۲۵۶۔

[2] صحیح این است کہ ظہور گورو ارجن (دیو) در عہد جہانگیر بود و آنکہ حسن نوشتہ مبنی بر سہو است۔ رجوع کنید بہ "ہسٹری آف جہانگیر" مصنفہ بینی پرشاد ص ۱۲۸۔ و نیز حاشیہ نمبرہ ۲۸ ،۳۳ جلد اوّل تاریخ حسن صفحہ ۲۴۸۔

از جانبین جمعے کثیر بقتل رسید و عبدالرحمٰن کشتہ شد۔ دراں اثنا مبارزان جبار خان به معاینه کثرت وازدحام سنگاں متردد و متوحش شدہ آوارۂ دشت ہزیمت گشتند و جبار خان با جمعے از دلاوران شیر جنگ برعایت ناموس و ننگ به آہنگ جنگ پیش قدمی کردہ به انداختن تیر و تفنگ مخالفان خود را قافیه تنگ کردہ بود ناگاہ از دست بہادران فیروز جنگ زخمے شدید بر بازوئے آں پلنگ رسیدہ درمیدان مبارزت لنگ گردید لاچار از معرکه گیرودار کنارہ کردہ بغیر تامل و درنگ مایوس و لنگ در شہر ورود یافت و مال و اسباب گراں مایه ہمراہ بردا شته براہ بارہ مولہ جانب کابل[1] نہضت ساخت و سپاہان افاغنہ عریان و گریان از ملک بدر رفت و عسکر سنگاں ہشتم ماہ ہاڑ سنه ۱۸۷۶ب در شیرگڈھ داخل شد۔

تاریخ بکرمی "بولو جی واہ گرو جی کا خالصہ۔ بولو جی واہ گرو جی کی فتح"[2]۔

شاہ نعمت اللہ قادری پیشتر فرمودہ بود۔ فرد:-

در سال "غلرد"[3] اگر بمانی بینی
ملک و ملک و ملت و دیں برگردد

چوں فتحنامۂ کشمیر در پیش رنجیت سنگھ رسید پنڈت راج کاک را خلعت بخشیدہ مرخص نمود۔

تسلط یافتن مہاراجہ رنجیت سنگھ بر ممالک پنجاب و کشمیر

مؤرخان پنجاب مے نگارند که بعد انتقال گورو نانک که تذکرۂ او

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۳۷ - ۵۲ ۱۸۷۶ ۶

[2]

[3] یعنی ۱۰۰۰

افزون بود مع حرمخانه همراه سهج رام پنڈت درکه مدار المهام او بود پیشتر روانه کابل ساخت[1]. و بعد چند روز برادر خود جبار خان بر حکومت کشمیر نصب کرده عنان عزیمت بجانب قندهار معطوف داشت۔ مدت حکومتش درین جا شش سال بود۔

سردار جبار خان در ۱۲۳۴ھ[1] متمکن وسادهٔ حکمرانی گشته نهایت رحیم و منصف مزاج بود۔ چون رنجیت سنگھ خبر ترحیل عظیم خان شنید و پنڈت بیربر هم هر لحظه ابرام و الحاح میکرد موجب آن بیربر پنڈت را ذمه داری نقصان فوج و مصارف آن نموده فرزند او پنڈت راج کاک نام معاودت لشکر پیش خود بیرغمال گرفته دیوان مصر چند و راجه گلاب سنگھ و سردار هری سنگھ و جوالا سنگھ پدانیه و حکما سنگھ چمنی و سرداران اٹاری والا و ڈیرهٔ شاهزاده کھڑک سنگھ و دیگر چند افسران نامدار با لشکر جرار زیاده از سی هزار برای تسخیر مامور ساخت۔

چون فوج دریا موج به اهتمام پنڈت بیربر در کوهستان تهنه ورود یافت ازان جا بنا بر تنگی راه و کثرت سپاه جمعی کثیر از راه دار هال و جمعی غفیرے از معبر پوشانه و ستوری یافت۔ ازین طرف سردار جبار خان و ولی محمد خان و عبدالله خان با لشکر فراوان و جمعیت اعیان شهر بر آمده در سهره پوره رایت تقابل افراختند و ازان جا جمعی از عسکر برای تسدید راه بیر پنچال پیشتر مامور ساختند. و فوج خالصه بر فرق بیر پنچال رسیده با لشکر افاغنه به حرب و ضرب پیوستند و بسیاری از میانان به قتل آورده فوج افاغنه را ازان جا بر داشته بر کریوهٔ شوپیان رسانیدند۔

روز دوم جبار خان کمر همت چست بسته بقتال و جدال مشغول شده

[1] سنه مطابق ۱۸۱۹ء۔

چوں خبر تاراج کردن دوست محمد خان و حرمخانۂ شاہی و احوال کشیدن ابرآمدہ خواہر نامدار بہ سمع کامران رسید بہ آتش غضب افروختہ شد و بعد چند روز وزیر فتح محمد خان نذرانۂ فتح ہرات در پیش کامران گذرانیدہ بہ خلعت و انعام متوقع بود۔ شاہزادہ را بہ سبب طعن و تشنیع مردماں جگر می سوخت فی الفور او را سر دربار میل در چشماں کشیدہ نابینا ساخت[۱] محمود شاہ را بہ استماع ایں خبر زیر و زبر شدہ شاہزادہ را سخت ملامت نمود۔ وزیر فتح محمد خان را دلاسا و مدارا کردہ بر عہدۂ وزارت بدستور معزز داشت۔

چونکہ وزیر فتح محمد خان از بصارت محروم شدہ بود حسب ضرورت برادر خود محمد عظیم خان را برائی انصرام مہام وزارت در قندہار طلب نمود و عظیم خان موجب مطالبۂ برادر خود تمامی مال و اسباب زیور و آلات نقد و جنس کہ تعداد آں از یک کرور روپیہ

---

[۱] و لے بقول سلطان محمد خان درانی "شاہزادہ کامران کینہ ہای گذشتہ را در خیال خود مجسم نمودہ دانست کہ تا وزیر فتح خان بر پاست ما را از حکومت بجز نامے نیست پس در خفیہ با پدر خود شاہ محمود اظہار شوخی و جرارئی کردہ گفت ۔ قطعہ:-

مخالف تو یکے مور بود ماری شد ۔ برآور از تن آں مور مار گشتہ دمار

مدہ زمانش ازیں بیش ای زغفلت مست ۔ کہ اژدہا شود از مہلت تو با یدمار

و بہر صورت کہ توانست پدر بے تمیز را نیز بہ استیصال آں مخلص عزیز راضی ساخت روز دیگر کہ وزیر فتح خان بخدمت ایشاں رفت شاہزادہ کامران او را معاتب ساختہ بہ بہانۂ گرفتن شاہزادہ گرفت و در عوض آں خدمات شایستہ از مردمی چشم پوشیدہ گوہر چشمش را میل کشید"۔

[۲] ایضاً صفحۂ مزبور۔

واسہ کاک ہر کارہ را شکم چاک کردند و زوجۂ راج کاک بہ کابل بردند۔

وقتیکہ فتح محمد خان فتح کشمیر ساختہ بہ قندھار رفت محمود شاہ بہ حسن انتظام او چند سال بہ استقلال بسر بردہ برادرش حاجی فیروزدین حاکم ہرات بود شاہزادہ کامران ہمیشہ خارخار حکومت ہرات بخاطر میداشت و پدرش محمود شاہ برعایت فیروزدین منظور نمیکرد۔ عاقبۃ الامر کامران با وزیر فتح محمد خان رشتۂ موافقت مستحکم کردہ بوساطت او متمنای خاطر خود بخدمت پادشاہ معروض داشت و پادشاہ بہ کراہیت تمام وزیر فتح محمد خان را برائی خالی کردن قلعہ ہرات دستوری داد۔

چوں فتح محمد خان با فوج گراں در ہرات رسید از آں طرف فیروزدین با جمعیت خود بہ مقابلہ[1] برآمدہ فریقین بہ جنگ پیوستند۔ دوست محمد خان[2] براہ دیگر داخل شہر شدہ ترپاناں را بہ حرب و ضرب مغلوب کردہ متصرف قلعہ شد و مال و اسباب خزانۂ شاہی کہ درمیان قلعہ موجود بود بغارت برد ازانجملہ ہمشیرہ کامران شاہ کہ در قلعۂ مذکور ہمیشہ ساکن می بود او را بواسطۂ خواجہ سرا ایزار بند زرین مکلل بہ یواقیت و نگیں بود از شلوار کشیدہ قبضہ نمود گویند قیمت آں دو لک روپیہ افزوں بود۔ روز دوم فیروزدین ہم اسیر کردند۔

دراں اثنا علی قلی خان قاچار شہریار ایران دیار بہ معاونت فیروزدین با عسکر جرار ایلغار آوردہ رایت پیکار افراشت و وزیر فتح محمد خان و حاجی خان کاکر با لشکر ایران مقاتلہ و محاربہ نمودہ ہمہ را مغلوب و منہزم کردند۔

---

[1] بقول سلطان محمد خان ایں جنگ در ۱۲۳۲ھ مطابق ۱۸۱۷ء روئیداد (تاریخ سلطانی صفحہ ۱۹۸) ۔ [2] یکے از برادران کہیں وزیر فتح محمد خان یکے از بیست و یک پسران سردار پایندہ خان بود۔

بود موجب رعایت ناموس مرافقت سفر او نتوانست کرد۔

موجب آں پنڈت بیردر واسہ کاک ہرکارہ باشی را آوردہ زوجہ وکیلن خود بمعرفت او در خانۂ قدوس گوجاری پنہاں داشت و خود بغیر زین اسپ سوار شدہ در دیوہ سر رسید کاردار دیوہ سر بسیرش راجہ دربود او را ہمراہ گرفتہ بہ رہنموئی ملکان گھوری در عین بارش برف از کوتل عبور نمودہ بہ ہزار مشقت در جموں رسید و راجہ گلاب سنگھ او را قدر دانی کردہ سفارش خود بنام راجہ دھیان سنگھ[1] نوشتہ دادہ ازاں جا رفتہ در لاہور بہ ملازمت رنجیت سنگھ فائز گشت۔

وقتیکہ عظیم خان از گریختن پنڈت نامبردہ خبر یافت بتعاقب او سپاہان تعیین کردہ خانہائی ملکان گھوری را غارت کردہ آتش کشیدند پس سردار از میرزا پنڈت پرسید کہ پنڈت بیردر کجا رفت میرزا پنڈت گفت اگر او را ہوس دنیا نماندہ باشد بہ گنگا خواہد رفت اگر ہوس دنیا باقی باشد پس پیش رنجیت سنگھ رفتہ فوج گرفتہ می آید سردار گفت پس چہ صلاح دے گفت کشتن میرزا پنڈت! ازیں سخن سردار را دل خوش شدہ میرزا پنڈت را بوجہے تعرض نہ کرد بعد آں سردار واسہ کاک ہرکارہ باشی را بابت نشاندہی اہلیہ پنڈت بیردر سخت مواخذہ نمودہ تا نہ رود نہ ہزار روپیہ از مصادرہ گرفت۔

دراں اثنا منشی تیلوک چند کہ داماد بیردر بود از زوجہ خود سراغ اہلیہ بیردر دریافتہ فی الفور سردار را خبر نمود۔ ہماں وقت اہلیہ بیردر وکیلن او سپرد کردہ بہ شیرگڈھ بردند آں ضعیفہ در میان کشتی زہر ہلاہل خوردہ از جان درگذشت پس

[1] راجہ دھیان سنگھ برادر اوسط ہا راجہ گلاب سنگھ آنجہانی متوفی ۱۵ ستمبر ۱۸۴۳ء بود۔

فراوان بہ مدافعت او مامور ساخت۔ ثانیاً خود ہم بہ مقابلت او مبادرت نمودہ او را ہزیمت دادہ تا اٹک رسانید۔

پس ازاں شجاع شاہ بخواہش استمداد پیش صاحبان انگریز رفتہ لارڈ آکلینڈ وائسرائے ہند او را افواج کثیر ہمراہ دادہ کابل و قندہار فتح نمودہ دو سال دراں جا حکومت عاریتی کردہ از دست شجاع پسر زمان شاہ کشتہ شد۔

در آخر حکومت عظیم خان پنڈت بیر در و میرزا پنڈت در دو سہ کھ ام صفا ہر کس اجارہ دار کل مالیۂ کشمیر شدہ بودند ازاں جملہ بسبب خامی محصولات یک لک روپیہ نزد پنڈت بیر در باقی ماند و سردار علت باقیات پنڈت موصوف نہایت تنگ طلبی فرمود و پنڈت مذکور بسردربار دعوی کرد کہ من خامی فصل از خدای تو مجرا میگیرم سردار بسبب موافقت رنجیت سنگہ ازو متنفر شدہ بود موجب آں در مطالبۂ باقیات او تشدد فرمود و یکصد قزلباش در خانۂ او برای مواخذۂ مالیہ موکل فرستاد۔ بعد دو سہ روز سردار از میرزا پنڈت پرسید کہ پنڈت بیر در قصد گریختن دارد۔ میرزا پنڈت گفت اصلاً نتواند گریخت اگر میگریزد من ضامن او ہستم سردار خط ضمانت ازو نوشتہ گرفت و شبانگاہ میرزا پنڈت برادر عموی خود بیر در پنڈت را گفت کہ امروز پیش سردار ترا ضامن شدہ ام اگر ایشاں را قصد گریختن است ہمیں وقت بگریزند کہ فردا موقع گریختن نباشد۔ آنگاہ پنڈت نامور عزم سفر نمود و زوجہ اش کہ دختر منشی بھوانی داس

ف ولے بقول سوہن لعل سوری شاہ شجاع را با افواج عظیم خان معرکہ نیفتاد بلکہ بوجہ شدت برف و باران کوہ پیر پنچال ہزیمت خورد۔

سوائی آں از سایر اکابران فرقۂ ہنود بخاطر او تنگہا افزود کہ رنجیت سنگھ بہ تحریک ترغیب آنہا متوجہ ایں حدود شدہ بود۔ بنا براں در تخریب و تذلیل ہر کس جسارت می فرمود ازاں رو بعضے صنادید ہنود کہ مشیر مملکت شدہ بودند سردار را ضبطی جاگیرات علما و فضلا و اہل مناصب برطرفی سپاہان بومی معقول ساختہ شعلۂ فساد افروختند۔ عاقبت سردار دید کہ ایں فعل خوض کردہ جاگیرات را واگذار نمودہ سپاہان بومی برطرف فرمود۔

و در عہد حکومت او ہر سال خامی فصل شالی بوقوع آمدہ قحط سالی واقع شدہ نرخ یک خروار شالی تا شانزدہ روپیہ عروج نمود تا پنج شش سال صعوبت قحط دفع نشد۔ مردم غربا و مساکین بیادرفت و ہزاراں جان بابت نان ضایع گشت۔ "قحط سال عظیم"[1] تاریخ است۔

و شجاع الملک از زندان کشمیر خلاصی یافتہ ہمراہ دیوان محکم چند[2] بہ خیال اعتضاد و استمداد در پیش رنجیت سنگھ بہ لاہور رفت مدتے دراں جا بسر برد۔ رنجیت سنگھ او را اولاً بسیار قدر دانی نمود۔ عاقبت برائی مواخذۂ کوہ نور کہ در کشمیر وعدہ کردہ بود چندگاہ محبوس داشت و کوہ نور و جواہر موفور از و گرفتہ مرخص نمود۔

بعد ازاں در لودیانہ رفت و عیال و اطفال دراں جا گذاشتہ بہ جانب کشتواڑ نہضت کرد و از راجۂ آں جا قلیلے فوج کومک گرفتہ در موضع گوہن پرگنہ برنگ رایت محاربت افراشت۔ ازیں سو سردار عظیم خان امیر محمد خان را با فوج

---

[1] ۱۲۲۸ھ مطابق ۱۸۱۳ء۔ [2] دیوان محکم چند صاحب کار مہاراجہ رنجیت سنگھ متوفی ۱۸۱۴ء (عمدۃ التواریخ دفتر دوم صفحہ ۳۵، ۳۶)۔

افسران فریقین بقتل رسیدند با باخان ہم بیک ضرب گولہ از جان در گذشت۔ شبانگاہ لشکر عظیم خان با توپ شاہین از کریوہ فرود آمدہ بفرازگاہ خود آرام یافت ہماں روز عبد اللہ خان و فیض اللہ خان غیرہ بہ پشتی وزیر فتح اللہ خان در توسہ میدان بر سر مخالفان ریختہ پس پا کشیدند۔ روز دوم باز بحرب ضرب پیوستہ انہار خون جاری کردند۔[1]

دراں اثنا رنجیت سنگھ را خبر رسید کہ تمامی فوج مامورۂ راہ ہیرہ پورہ تہ تیغ آمدہ فردے برائے پیغام زندہ نگذاشتند۔ و رنجیت سنگھ بہ استماع این ماجرا بال ہزیمت افشاندہ بجانب راجور نہضت فرمود و عبد اللہ خان تا درہ کوٹلی تعاقب کردہ بسیار از مال غنیمت بدست آورد از آں جملہ اسپ سواری رنجیت سنگھ بدست کردہ نزد عظیم خان پیشتر فرستاد میگویند کہ اسپ مذکور مشکی بود وقتے کہ پیش عظیم خان رسید از ہر دو چشم مانند ژالہ اشک مے ریخت۔

مدعا کہ روز دوم لشکر محمد عظیم خان با افواج سنگان بہ جنگ پیوستہ از جانبین خونہای بید ریغ ریختند۔ ہم چنین تا عرصۂ ہشت روز لشکر سنگان با وجود ہزیمت روز اوّل بہ محاربہ و مقاتلہ مستعد بودند۔ چوں کہ رنجیت سنگھ از قصبۂ پونچھ بجانب راجور معاودت فرمود و فوج متعینہ توسہ میدان ہم ہزیمت خوردہ برگشتہ رفت بشنیدن این خبر لشکر سنگان را پشت طاقت شکستہ از قتال و جدال باز ماندہ دہم ماہ شعبان بجانب لاہور رجعت کردند و محمد عظیم خان طبل فیروزی نواختہ بجانب شہر نہضت ساخت۔ دیوان ہیرہ داس کہ صاحب ثروت و دماغدار بود بہ علت سازش رنجیت سنگھ از تیغ گذرانید تاریخ قتل او "جور عظیم"[2] گفتہ اند۔

---

[1] سلطان محمد خان درّانی (تاریخ سلطانی صفحہ ۱۹۴) تعداد مقتولین سکھان درین معرکہ شش ہزار نفوس می نویسد۔ [2] ۱۲۲۹ھ مطابق ۱۸۱۴ء۔

با جمعیت لشکر جرار و امرای نامدار از شهر برآمده در موضع سید آباد لوای مقابلت افراخت
و لشکر سنگان به سبیل غیر مسلوک محافظان شوارع را بی خبر گذاشته بر کریوهٔ موضع بسدو
ورود یافت. بقضای آسمانی ناگهانی باران متواتر و متراکم متقاطر گشته برودت سرما
مضرت افزای لشکر سنگان شده در جامه های بهاری همه ها را پریشان کاری افزود و فتیلهٔ
توپ و تفنگ بی دود شده سنگ چقماق شرر نیفروخت و دلاوران سفاک[1] در خاک چرب و
نمناک بسبب پای بندی زبونی و سرنگونی حاصل شد لاچار از رفعت کریوهٔ بسدو رجوع
به اسفل نموده زیر دامنهٔ کریوه صفوف محاربه آراستند.

و محمد عظیم خان از طرف خود بابا خان با جمعیت دو سه هزار سوار جرار به مقابلهٔ آنها
فرستاد. و بابا خان به مجرد ورود آن مکان صمصام خون آشام از نیام برکشیده قریب
سه هزار سپاه تا هنگام شام طعمهٔ صارم اجل نمود و لشکر سنگان که از گوله باری باران
افسرده و پژمرده شده بود آه سردی از دهان ایشان ظاهر نشد شبانگاه از حربگاه هزیمت
خورده بر فرق کریوه قیام کردند.

و دوم ماه شعبان عظیم خان را خبر آمده که فوج دوم سنگان براه توسه میدان
در موضع راهیبا خواهد رسید عظیم خان همان وقت عبدالله خان اچکزئی و فتح محمد خان و
سلطان محمد خان و فیض الله خان را با جمعی از نامداران براه راهیبا به معاضدت روح الله خان[1]
تعیین ساخت. روز دوم خود بر سمند جلادت سوار شده بر کریوهٔ بسدو عروج نمود و فوج
سنگان در پناه درختان بشدت برودت مفلوج و سکوت نشسته بود و بدیدن افواج
عظیم خان طبل و غا نواخته از صبح تا شام شلک توپ و تفنگ جانکاه بود و بسیاری از سران و

[1] یعنی وزیر روح الله خان حاکم پونچھ۔

وطلا وغیرہ ہمراہ برداشتہ با اہل وعیال خود بجانب پشاور نہضت ساخت۔ حکمرانی او ہمگی شش سال بود۔ چون بمقام اٹک ورود یافت تصرف قلعۂ اٹک بدل یک لک روپیہ به رنجیت سنگھ بخشید۔

وزیر فتح محمد خان درسنہ ۱۲۲۸ھ رایت ایالت کشمیر افراختہ در رتق وفتق امور مملکت پرداخت ودیوان محکم چند راہنڈوی ہشت لک روپیہ نوشتہ دادہ رخصت نمود۔ شجاع الملک ہم برفاقت دیوان بہ لاہور رفت۔ وزیر تا عرصۂ سہ ماہ[1] انتظام ملک باستحکام نمودہ برادر خود محمد عظیم خان را درین جا حاکم کردہ خود ہمراہی تندہ امر شکیہ بہ کابل رفت۔ ازان جا بالشکر گران پیش آوردہ بابت انتزاع تصرف قلعۂ اٹک با رنجیت سنگھ بہ جنگ پیوست ولعد مجادلہ بسیار ہزیمت خوردہ بہ کابل رجعت نمود۔

سردار محمد عظیم خان درسنہ یکہزار ودوصد وبیست وہشت ہجری ۱۲۲۸ھ سر برآرای مسند کامگاری گشتہ در انتظام مملکت پرداخت وپنڈت سہج رام در را پیکتور بر منصب دیوانی اعتبار دادہ دیوان ہرہ داس را رتبۂ صاحبکاری بخشید وازدست او مردمان خطہ را آسیب جانکاہ رسید۔

عظیم خان درسال دوم رنجیت سنگھ را موجب فساد اٹک ہشت لک روپیہ موعود سالیانہ نفرستاد ازین رو رنجیت سنگھ را آتش کینہ درسینہ مشتعل گشتہ اوایل سنہ ۱۲۲۹ھ[2] رایت عزیمت تسخیر کشمیر افراختہ لشکری فراوان بہ افسری دل سنگھ وبدرقگی[3] نامدار ٹھکر از راہ بندد "تعین" ساختہ بذات خود در قصبۂ پونچھ آمدہ طرح اقامت انداخت۔ ومحمد عظیم خان

---

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۳۳۵ - [2] مطابق ۱۸۱۴ء - [3] بقول صاحب عمدۃ التواریخ درآوا "سپہ چونی لال" بود۔ (عمدۃ التواریخ دفتر دوم ص ۳۰۶) -

بودند که مبادا بجانب لشکر وزیر گریخته می رود. درین حالت انتظام شاهی نوعے صورت پذیر نشد. افسران لشکر عطا محمد خان فراداً فراداً بسلامی وزیر فتح محمد خان می رفتند همان روز ستارهٔ دُم دار از افق طلوع نمود که تا عرصهٔ دو سه ماه ظاهر می بود.

عاقبت الامر عطا محمد خان با اہلِ سمت ریخته در قلعهٔ شیرگڑھ متحصن گشت و برادر خود غلام محمد خان بر محافظت قلعهٔ کوه ماران تعیین ساخت و وزیر فتح محمد خان در چھچھ بل پائے استقامت افشرد.[1]

بعد پنج شش روز عطا محمد خان معاون و مستظهر خود کسے ندیده برائے رهایش خود با شجاع الملک مصلحت سنجیده هر دو اتفاق کرده با محکم چند پنهانی سازش کردند شجاع الملک با او وعده نمود که هرگاه مرا از چنگ وزیر رهائی بخشند رنجیت سنگھ را جوهر گرانمایه "کوه نور" پیشکش گذارم و عطا محمد خان عهد فرمود که هرگاه من از وزیر فتح محمد خان سالم و غانم خلاصی یابم تصرف قلعهٔ اٹک که در قبضهٔ من است به ملازمان مهاراجه بسپارم. موجب آن محکم چند همراه آنها عهد و پیمان موثق کرده محاصرهٔ خود برداشت فرداً عطا محمد خان و شجاع الملک از شیرگڑھ بر آمده با لشکر محکم چند پیوستند. بعد ور این فتور وزیر فتح محمد خان را برهمی خاطر شد خواست که محکم چند را غرق دریا کرده لشکر او را تباهی سازد لیکن اصلاح اعوان مرتکب این فعل نشده در مؤاخذهٔ مخالفان خود نپرداخت. فرداً عطا محمد خان بحمایت محکم چند به مقام چھچھ بل در خیام وزیر فتح خان قیام کرده با همدیگر ملاقات صلح نمودند و عطا محمد خان چند[2] خریطهٔ جواهرات جعلی که بر پایهٔ طلا نصب کرده بود وزیر فتح خان را پیشکش نهاد و اشیای گرانمایه از قسم جواهرات و نقره

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۳۴ (ب). [2] تاریخ سلطانی صفحه ۱۹۵.

موجب آں ہیچ کسے از دلاوران کابل جرأت تسخیر کشمیر نمی کرد وزیر محمد خان[1] در کابل وقتے کہ استحکام وانتظام سلطنت بکام دل ساختہ خیال تسخیر کشمیر بخاطر آورد۔

و غرۂ شعبان سنہ ۱۲۲۹ھ[2] با جمعیت سپاہ و لشکر یورش آورده بر ساحل دریای اٹک قیام ساخت واز رنجیت سنگھ شہریار لاہور استعانت و استمداد نمود۔ رنجیت سنگھ بعد استقرار نذرانۂ سالانہ بقدر ہشت لک روپیہ توثیق عہود دوستانہ دیوان محکم چند را با جمعیت دہ ہزار سپاہ سوار و پیادہ بہ معاونت او فرستاد و فتح محمد خان با جمعیت افواج خود و کومک شہریار لاہور از راہ بہیر پورہ یورش آورده ازیں طرف عطا محمد خان با عسکر خود بہ مقابلۂ مخالف برآمده خود در موضع ملہ پورہ قیام کردہ لشکریان بہ مقابلۂ غنیم بر فرق پیر پنجال مامور ساخت و دراں جا دو سہ کس از افسران لشکر عطا محمد خان بہ موافقت پنجاہ شصت از سپاہان لباس نمک حرامی پوشیدہ با فوج وزیر فتح محمد خان ملحق گشتند و پس ماندگان بجنگ پیوستہ بسیار کس از لشکریان وزیر بقتل آوردند۔ عاقبت جام ہزیمت نوشیدہ پس پا شدند[3]۔

چوں عطا محمد خان شکستگی افواج و برگشتگی ایام دریافت بجانب شہر دویده رفت و شجاع الملک از محبس کشیدہ مالک سلطنت کردہ بہ مقابلت مخالفان مستعد ساخت و افواج وزیر در موضع راولپورہ رایت اقامت افراخت و شجاع شاہ در قلعگاہ برآمده انتظام لشکری فرمود و فرمان ہا بہ سرافسران عسکر و امرا جاری می ساخت دراں اثنا معلوم کرد کہ بر سم سمند سواری او میخ آہنیں دادہ بالطبع زمین سفتہ

---

[1] یعنی وزیر فتح خان۔ [2] مطابق ۱۸۱۴ء۔

[3] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۳۴۔

کہ بہ سبب امنیت و احسان او آمدنی محاصل و چند ترقی یافت. و خود بلباس سادہ می رفت تکلیف پوشاک و رعونت حکومت اصلا نمیداشت مقدمات عدالت فیصلہ مینکرد و در عہد او بعضے شوربختاں خزینہ ہا یافتند سردار طمع یک فلوس از کسے نداشت و در مقدمات وراثت خود سر موقع تنہا رفتہ وارثاں را قسمت کردہ میداد من جملہ آں ہمگی یک روپیہ بہ مشعلچی خود مے بخشید. تعظیم و تکریم علما و فضلا و مشائخ و فقراء بجا می آورد و بخیال خود سری و سرکشی مبلغ بسیار برائے درتیاری توپ و تفنگ و سامان جنگ صرف نمود۔

و در ۱۲۲۶ھ بر قلۂ کوہ ماران قلعہ متین و سنگین تعمیر ساخت و در قصبۂ سوپور دوازدہ مولہ بر جہائی متین استوار کردہ کدل بارہ مولہ را تجدید نمود و در ہر جا اسباب جنگ مہیا داشت کہ بوقت کار چیزے بکار او نیامدہ از کردار خود بیزار گشت۔[1]

دراں زمان شجاع الملک از سلطنت افغانستان دست شستہ در تلنبیہ اوقات بسر می برد۔ عطا محمد خان دیوان نند رام ٹیکو وزیر او خود جہانداد خان در موضع تلنبیہ فرستادہ آنہا بوسالت وزیر جہانداد خان و ہمت دخان شجاع الملک را فریب دادہ بمرافقت حسن خان و ملا ہدایت اللہ غرۂ شوال ۱۲۲۸ھ در کشمیر رسانیدند و عطا محمد خان بخیال قصاص پدر او را در قلعۂ کوہ ماران نظر بند ساخت۔[2]

پس جہانداد خان و عبدالکریم خان را با جمعیت دو سہ ہزار سپاہ در قلعۂ اٹک برائی محافظت راہ و تسدید طریق عبور و مرور مخالفان دستوری دادہ

---

[1] ایضاً ورق ۲۳۳ - [2] ایضاً ورق ایضاً -

شیر محمد خان مختار الدولہ بعد انہزام و انعدام عبداللہ خان در ۱۲۲۱ھ صدر نشین بزم حکومت گشتہ در عدل و بذل و انصاف ہمگی پنج ماہ بسر بردہ فرزند خود عطا محمد خان در ین جا بر حکومت نصب کردہ روانۂ حضور گشت و دراں جا ہمراہ شجاع الملک نرد مخالفت باختہ در جنگ کشتہ شد ذکر آں گذشت۔

عطا محمد خان در سنہ یکہزار و دو صد و بیست و یک ۱۲۲۱ھ اواسط ماہ رجب بر مسند حکومت جلوس نمودہ پنڈت سہج رام در را عہدۂ دیوانی بخشید۔ "افضال رحمانی"[1] تاریخ جلوس اوست بوفور عدل و احسان و بذل و امتنان خلق خدا را دل خوش ساخت۔

و در ۱۲۲۳ھ پدرش مختار الدولہ از دست شجاع شاہ در جنگ پشاور مقتول شد۔ بنا براں عطا محمد خان قلادۂ متابعت شجاع شاہ از گردن انداختہ علم بغاوت و سرکشی افراخت۔[2] لاجرم در ۱۲۲۴ھ از پیشگاہ شجاع شاہ اکرم خان بامزئی و میر افضل خان باعساکر موفور برائی سرکوبی آں مغرور مامور گشتہ بمقام شاہ درہ رسیدند۔ ازیں طرف عطا محمد خان با جمعیت بر آمدہ در بارہ مولہ قیام ساخت چند گاہ باہمدگر بہ حرب و ضرب و کشتی آویزشہا بکار بردند۔ موجب مشیت الٰہی افواج شاہی تباہی پذیرفت و اکرم خان مہزوم شدہ بکابل رفت عطا محمد خان خلعت نصرت پوشیدہ بدار الخلافت خود رجعت نمود۔[3]

و سردار مذکور ہمیشہ در آبادی رعایا و ترقی مزروعات مصروف ہمت بود

۱؎ ۱۲۲۱ھ مطابق ۱۸۰۶ء۔ ۲؎ تاریخ سلطانی ص ۱۹۳۔

۳؎ تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۳۲۔

جمعیت شاہ عباس منتشر ساخت۔

مقارن این حال غلام محمد صوفی در کوہستان کابل علم نزاع افراشتہ منازعت و مخالفت اُو بطول انجامید ازین طرف شاہ شجاع از کوہستان سوات و بنیر سر کشیدہ متصرف پشاور گردید و سردار عظیم خان برادر فتح محمد خان از کابل بہ مدافعت اُو مسارعت نمود۔ بعد حرب و ضرب شدید شجاع شاہ ہزیمت خوردہ موسیٰ خان الکوزئی حاکم ہزارہ در جنگ کُشتہ شد و عظیم خان بر حکومت پشاور مسلط گشت۔ و در ۱۲۲۷ھ شجاع شاہ بہ معاضدت جہان داد خان و سمندر خان و نور محمد خان نورزئی جمعیت فوج بہم رسانیدہ پشاور فتح نمود و عظیم خان از راہ جلال آباد دیگر بار آوردہ ملک پشاور را متصرف شد۔ و شجاع شاہ نزد رنجیت سنگھ رفتہ در موضع "تلنبیہ" قرار یافت۔

و بشنیدن این خبر عطا محمد خان صوبہ دار کشمیر دیوان نندہ رام ٹیکو و برادر خود جہان داد خان را در تلنبیہ فرستاد آنہا بوساطت وزیر جہان داد خان و سمندر خان شجاع الملک را برائے آمدن کشمیر ترغیب و تحریص دادند۔ بنابران شجاع الملک بہ خیال جہانداری بمرافقت حسن خان و ملا ہدایت اللہ بجانب کشمیر نہضت ساختہ بغرہ شوال ۱۲۲۸ھ وارد خطہ گردید عطا محمد خان بہ قصاص قتل پدر خود مختار الدولہ اُو را در قلعۂ کوہ ماران نظر بندی ساخت و محمود شاہ بے مزاحمت مخالفان بہ معاضدت وزیر فتح محمد خان در خراسان و افغانستان چند سال بہ استقلال تمام رایت حکومت افراخت۔

انتباہ:۔ اکنون احوال صوبہ داران کشمیر کہ در عہد محمود شاہ و شجاع الملک درین جا حکومت میکردند نگارش یابد۔

بود - فقط -

بعد چندگاه شجاع شاہ قلمرو کابل را مضرب خیام ساختہ میر احمد واعظ را بہ علت رہائش محمود شاہ و بہ بہانۂ سازش وزیر مختار الدولہ مورد قہر جہانبانی ساختہ بعد عذاب ہائی شدید بقتل رسانید و سر او چند روز در دیوان آویزاں بود و لاشۂ او طعمہ سگاں گشت و خانمان او بغارت رفت و پسر او از قندہار آوردہ مکحول شد پس شجاع شاہ چندگاہ در قندہار بہ نظم و نسق گذرانیدہ عناں یکران بجانب پشاور معطوف داشت۔

وعطا محمد خان صوبہ دار کشمیر چوں واقعۂ قتل پدر شنید کسوت بغی پوشیدہ از احکامات شاہی انحراف ورزید۔ موجب آں شجاع شاہ در ۱۲۲۴ھ محمد اکرم خان و میر فضل خان را با عساکر موفور برائی تنبیۂ آں مغرور مامور ساخت۔ آنہا از دست عطا محمد خان ہزیمت خوردہ رجعت نمودند۔

متقارن آں حال در ۱۲۲۵ھ[1] محمود شاہ و کامران و فتح محمد خان در حدود ہرات جمعیت بہم رسانیدہ برائی تسخیر کابل عزیمت کردند و شجاع شاہ و اکرم خان بہ مقابلت آنہا مسارعت کردہ بہ جنگ پیوستند۔ اکرم خان و عبد الغفور خان بقتل رسیدند۔ شجاع الملک و میر فضل خان بہ اطراف پریشان گشتند و محمود شاہ رایت اقتدار افراشتہ از قندہار بجانب پشاور پیوستہ ساخت۔ ہمیں کہ در تہیۂ سامان فتح قلعۂ اٹک کہ در تصرف عطا محمد خان بود تردد مے کرد۔ ناگاہ خبر شنید کہ اعیان کابل اتفاق کردہ شاہ عباس ولد تیمور شاہ بر تخت نشانیدند۔ بفحوای ایں فساد وزیر فتح محمد خان بہ عجالت تمام در کابل رفتہ

---

[1] مطابق ۱۸۱۰ء -

وهمدران زمان میر احمد واعظ همراه شاهزاده عباس و جان فشان خان که
محافظ بالاحصار بودند موافقت کرده محمود شاه و جان نثار خان را از راه غرفه به اعتصام
حبل المتین نشیمن رهائی داده مفرور شدند و مختار الدوله بعد هم کشمیر در پشاور به ملازمت
شاه شجاع فایز گشته از حضور جهانبانی بصدور بعضے قصور پنهانی مستوجب قهر و
نامهربانی شده از وزارت معزول گشت و شاهزاده قیصر هم از شهریار روی مروت
و قدردانی ندیده به اشارهٔ مختار الدوله بطرف کابل گریخته رفت و شاه شجاع خود
بجانب سنده و ملتان نهضت فرموده هنوز در راه بود که شاهزاده قیصر در کابل
رسیده به اتفاق اعیان ملک بر مسند شاهی جلوس نمود - و بعد انتظام کابل خواجه
محمد خان و زال بیگ خان را برائی تسخیر پشاور مامور ساخت و گلستان خان که حاکم
پشاور بود تاب تقابل نیاورده بجانب پکهلی مفرور گشت و مرتضی خان محافظ قلعهٔ
اٹک به اجل طبعی درگذشت. شاه شجاع در سنده و ملتان رسیده چون از فساد
قیصر خبر یافت از آن جا به سبیل کوهاٹ از سنده عبور کرده جانب پشاور نهضت
ساخت و شاهزاده قیصر از کابل آمده به اتفاق خواجه محمد خان و مختار الدولة با
شاه شجاع چهره گشته به جنگ پیوستند بعد جدال و قتال بسیار خواجه محمد خان و
مختار الدوله مقتول شدند و تابعان و متعلقان آنها بعضے بجانب تبت بعضے بطرف
کشمیر پریشان گشتند و شاهزاده قیصر و فیض الله خان و یحیی خان از هم متفرق شده
هر یکے براہے رفتند و شجاع الملک و اکرم خان و افضل خان و اعظم خان مظفر و منصور
بجانب پشاور نهضت کرده گلستان خان را بر حکومت کابل فرستادند و مختار الدوله
مردے عالم و فاضل و محدث و مفسر و متصوف و حافظ قرآن بکمالات علمیه عملیه موصوف

برائی تسخیر قندهار مامور ساخت و فتح محمد خان به اتفاق شاهزاده کامران چندی ورز پائی استقامت به محاربت استوار نمود. عاقبت هزیمت خورده کامران[1] نزد عموی خود فیروزدین به هرات رفت. و فتح محمد خان در تیول خود قیام ساخت و شجاع الملک قندهار را قبضه نموده شایسته خان که بخوف محمود شاه در جاگیر خود ساکن بود به مصاحبت حضور فایز گشت.

بعد چندگاه شاه شجاع از کابل بجانب پشاور نهضت فرموده انتظام ملک میکرد از ین سو فتح محمد خان فرصت یافته در قندهار شورش بر داشت شاه شجاع به استماع این حرکت مدد خان میرآخور را به مدافعت او فرستاده و سے هنوز در راه بود که فتح محمد خان از قندهار بطرف هرات ایلغار کرده و بعضی مسافران و تاجران را در راه غارت نموده با تفاق احمد خان نورزئی شاهزاده قیصر را تاج بر سر داده در هرات علم تقابل و تقاتل افراخت و شاه شجاع باستماع این خبر از پشاور تعجیل کرده به اتفاق مختار الدوله و محمد اکرم خان عرض بیگی در خود در قندهار آمده بین الفریقین جنگے عظیم واقع شد. عاقبت کامران از دی[؟] کامی مفرور شده قیصر در پیش شاه شجاع قدمبوسی حاصل نمود. شجاع الملک بعد رتق و فتق آن سواد رجعت کرده در ماه شعبان ۱۲۲۰ھ شهر پشاور مضرب خیام ساخت و سردار عبدالله خان که از صوبۂ کشمیر طاغی و باغی شده بود برائے سرکوبی او مختار الدوله با جمعیت افواج مامور ساخت و مختار الدوله بعد محاربۂ بسیار عبدالله خان را دفع کرده فرزند خود عطا محمد خان حاکم ساخته خود بجانب پشاور متوجه گشت.

[1] کامران پسر محمود شاه.

شاہی روانۂ حضور ساختہ خود بجانب ملتان و سندھ نہضت ساخت ۔

بعد انتظام آں سو در قندہار آمدہ بہ مصاحبت شاہزادہ کامران فایز گشت و از یحیی خان برادر زادۂ مختار الدولہ و از رحمت اللہ خان خزاین و اموال اخذ کردہ ہر دو محبوس داشت۔ مختار الدولہ بہ استماع این خبر بہایت متردد و ملول گشتہ بہ اتفاق بعضے امرائی نامدار شجاع الملک را از محل اختفا کشیدہ بہ سلطنت برداشت و از مردم خیابرہ و بامی زئی لشکرے آراستہ بہ مقابلۂ محمود شاہ رایت منازعت افراختہ در قلعۂ کابل محصون ساخت۔ و فتح محمد خان بہ استماع اخبار از کلات بہ مسارعت تمام در غزنین رسید۔ اثقال و احمال را آں جا گذاشتہ با سہ ہزار بمقام تکیہ قیام ساخت و سید الخان و عطاء اللہ خان را حکم اطلاق داد و در منزل قاضی رسیدہ با لشکر مختار الدولہ بہ محاربت پیوست۔ عاقبت مغلوب گشتہ بجانب قندہار فرار اختیار نمود و ہجوم عوام محمود شاہ را از حصن حصین کابل کشیدہ مغلول و مکبول تفویض شجاع الملک نمودند و شجاع الملک بہ تعطیل باصرۂ او مستعد شدہ بود اما مختار الدولہ و زمان شاہ ازین فعل شنیع او را منع ساخت و گفت کہ این امر قبیح را در دودمان خود سنت نگذارند۔ پس شجاع الملک از چشم کندن او اغماض کردہ بہ مسند سلطنت جلوس نمود و سکۂ خود جاری ساخت ۔ سکہ:۔

سکہ زد از حکم حق بہ سیم و زر

شہ شجاع الملک شاہ بحر و بر

بعد رتق و فتق انتظام مملکت شاہزادہ حیدر را بہ مرافقت احمد خان نورزئی

لہ تاریخ سلطانی صفحہ ۱۸۴ ۔

سنہ ۱۲۲۱ھ بعالم جاودانی شتافت۔[1]

گویند حکیم جواد بہ عایت[2] مختار الدولہ او را زہر داده بود۔ پس نوالج و لواحق او چند گاه ابواب قلعہ مسدود داشتند انتظار ورود محمد خان که در پنجہ بہ بود می کشیدند۔

عاقبت مادر عبداللہ خان مع نعش فرزند خود بخدمت مختار الدولہ مشرف گشتند نعش او چند روز در حظیرۂ سید محمود امانت داشتند و در ماه رجب کشمیری خان و ولی محمد خان حیدر را ہمراه نعش او داده با جمیع اہل بیت بہ کابل فرستادند۔ مدت حکومت عبداللہ خان پیش و چین زده سال و شش ماه بود۔

سلطنت محمود شاه و شجاع الملک

محمود شاه بعد تعطیل بصارت زمان شاه در سنہ ۱۲۱۶ھ[3] بر تخت کابل جلوس کرده فتح محمد خان[4] را رتبۂ وزارت بخشید و بعد قلع و قمع سرکشان برای انتظام ممالک خراسان و ہرات بجانب قندہار نہضت فرمود و فتح محمد خان را برای انتظام پشاور و پنجاب دستوری داد وے برسیدن پشاور محمد رضا مع خراج

---

[1] مطابق ۱۸۰۷ء۔ [2] مختار الدولہ مذکور در جنگے نزد دوآبۂ پشاور از دست شجاع الملک در سنہ ۱۲۲۱ھ مقتول شد (تاریخ سلطانی صفحہ ۱۸۸)۔

[3] یعنی بروز پنجشنبہ سیزدہم ربیع الاول سنہ ۱۲۱۶ھ مطابق ۲۴ جولائی سنہ ۱۸۰۲ء (ایضاً صفحہ ۱۷۹)۔ [4] فتح محمد خان وزیر پسر سرفراز خان ابن حاجی جمال خان منظم دولت احمد شاه درانی جد محمود شاه بود (ایضاً صفحہ ۱۷۷)۔

پای کرشنہ گنگا عبور کردہ ہفتم ماہ ذی قعدہ در موضع کنڈر قیام ساخت
ن داد خان فرزند مختار الدولہ ہنگام عبور دریای مظفرآباد زخمی شدہ
اوز واپس رفتہ عبداللہ خان با جمعیت افواج خود در موضع سیر
بود ازاں جا بہ استصواب زبردست اللہ خان بر دریای بہت جسر
ہا درست کردہ از دریا عبور نمود و بہ مقام دوابگاہ با فوج مختار الدولہ
بہ محاربہ آمیختہ آویزشہای سخت بکار برد۔

دراں اثنا قشون اورا رعب و ہراسے غالب گشتہ روی عزیمت بہزیمت بر تافت و دراثنای عبور جسر کثرت و ازدحام بوقوع آمدہ از لشکریان او اکثرہا در دریای بہت غرق گشتہ تباہ شدند و تاریخ ہزیمتش "شکست تام" گفتہ اند۔

عاقبۃ الامر عبداللہ خان خود از مہلکہ بحر ژرف نجات یافتہ در قلعہ بیرہ محصون گشت و مختار الدولہ ششم ذوالحجہ ۱۲۲۱ھ[1] بر سمند نصرت سوار شدہ در شہر سرینگر بر مسند حکومت جلوس نمود و تا یک ماہ عبداللہ خان مردمان بانگل و بیرہ را آزار و محنت بسیار می رسانید۔

انگاہ مختار الدولہ فرزند خود عطا محمد خان را برای مدافعہ عبداللہ خان در بیرہ مامور ساخت و عبداللہ خان در گڑی خود متحصن گشتہ عطا محمد خان اورا محاصرہ نمود و در ایام محاصرہ بسیار کشت و خون واقع شد کہ جانبین بجان آمدہ بودند۔ دراں اثنا عبداللہ خان را پیک اجل بتاریخ ۱۵ ماہ ربیع الاول

---

[1] ۱۲۲۱ھ مطابق ۱۸۰۷ء۔

کہ شیعۂ بدنہاد بود موجب تعصّب ذاتی مباشرت دختران دوشیزہ اورا معالجہ نمود۔ بنابراں سردار "خوشہ بی بی" نام زنے برائے آوردن دختراں ماموریساخت و آں عجوزہ بہمیں بہانہ مردم شراف و عالی خاندان را رشوت ہا مے گرفت و ہر روز یک دختر باکرہ در شبستان سردار می رسانید سردار باو عقد نکاح بستہ صبح طلاق میداد و پانصد روپیہ نقدی و جوڑہ عروسانہ عوض کابین ہرکس را عطا میکرد۔ تا عرصۂ دو سال ہمیں احوال بود۔

در ۱۲۱۹ھ بہ سبب کثرت باران سیلاب از ہر سو طغیان کردہ اہل شہر را چنداں آسیب نرسید و در ۱۲۲۰ھ دریاہا و جویبارہا یخ بست شدہ مردماں بر سطح دریای بہت بارہای گراں بر سر گرفتہ می رفتند۔

و در ۱۲۲۰ھ شجاع الملک از قندہار در پشاور آمدہ شیر محمد خان مختار الدولہ[1] را با لشکر ظفر پیکر برائی گوشمالی عبد اللہ خان تعئین ساختہ در مظفر آباد ورود نمود و عبد اللہ خان را بدست ابراہیم خان پیغام فرستاد کہ اگر حلقۂ مطاوعت در گوش انداختہ در فرستادن باج و خراج شاہی قصور نکنند ملک کشمیر بدستور تفویض او خواہد شد و نہ بر محاربہ و مجادلہ مستعد مانند۔ عبد اللہ خان را پیغام او از روی غرور بہ خیال نیامدہ برائی مقابلۂ او لشکر خود در مظفر آباد مامور ساخت و مختار الدولہ چند روز بہ تغافل گذرانیدہ عاقبۃ الامر بہ اتفاق راجہ ہای بہا[2] یلغار کردہ با فوج عبد اللہ خان بہ جنگ پیوست و بعد مقاتلہ بسیار لشکر عبد اللہ خان پس پاگشتہ در بارہ مولہ زیر گوس بوٹی قرار یافت و مختار الدولہ با عسکر خود

---

[1] از تاریخ بیربل کاچرو این مرقوم شدہ۔ [2] امرائے کوہستان۔

شد. چند گاه گذشته بخوش دلی تمام مرخص فرمود. بعد آن سردار د[illegible]
وثیق امورات ملکی و مالی و امنیت و آسایش رعایا متوجه شده در پرگنه
ده قلعه متین ترصیص نمود و از متابعت و اطاعت محمود شاه سر پیچیده
یت سرکشی افراخت۔

و در هنگام نیابت عطا محمد خان در سال ۱۲۱۶ھ اهل تشیع بروز عاشورا
در ماتم سرا علانیه سب و تبرا بنام اصحاب کبار ظاهر کرده در مرثیه خوانی و
جنازه [illegible] مبادرت نمودند مردم عوام و خواتین کابل را آتش غیرت بجوش آمده
به موافقت اوباشان و قلاشان شهر دست غارت دراز کرده مال و دولت و
ننگ و ناموس آنها را بباد دادند و خانمان آنها را به آتش کینه افروختند و پرده شرم و
ناموس آنها دریده از افعال شنیعه دقیقه فرو نگذاشتند۔

همدران سال مسجد عالی بواقعه آتش افروخته بکلی سوخته شد و سردار
در تجدید تعمیر آن کوشیده به اهتمام گل محمد خان باز ترصیص یافت و در ۱۲۱۸ھ
ماه محرم زلزله سخت واقع شده اکثر جاها زمین ترقید و خانه های بسیار شکست و
سخت گردید و بعضی عورات حامله را وضع حمل شده جمعی در زیر جدار ها
بدار الغفران گذشتند و خانقاه علی [illegible] کلان گنگره بام غلطید. دران وقت نرخ شالی
چند گاه بحساب دوازده آنه و چندی بقیمت یک روپیه و زیاده برین ترقی نکرد
اهالی و عموم رعایا و برایا در عهد او به خوشحالی و فراغ بالی اوقات گذاری میکردند
اما بموجب [illegible] سردار [illegible] ضمیر اعلیٰ [illegible] دیگر [illegible] عارض شده حکیم [illegible]

۱۔ تاریخ ہزارہ کا چہرہ ورق ۲۳۰

گرفتار کردن برادرش عطا محمد خان و مسلط کردن کپل خان بجانب کشمیر مامور ساخت و عبداللہ خان در باطن برادر خود عطا محمد خان را پیغام بغاوت نگردانی فرستاد۔

وقتیکہ ملا احمد خان بہ دریای مظفرآباد ورود نمود عطا محمد خان حسب پیغام برادر خود عبداللہ خان لوای بغاوت افراشتہ اولا برادر خود کپل خان کہ صوبہ دار کشمیر شدہ بود از تیغ گذرانید۔ بعد آں سامان جیش و لشکر آراستہ بمقابلہ غنیم از شہر برآمدہ در بارہ مولہ قیام ساخت۔ ازاں جا عسکر ظفر پیکر بہ مقابلہ ملا احمد خان در مظفرآباد تعین ساخت۔ بر ساحل دریای کشن گنگا تلاقی فریقین روی داد۔ عاقبت لشکریان این طرف از ساحل دریا بازپس آمدہ در مکان کنائی پای ثبات فشردند و ملا احمد از دریا عبور کردہ در میان دنہ بولیاسہ داخل شد۔ فتح محمد خان ممیہ او را اسیر کردہ نزد عطا محمد خان فرستاد و مال و اسباب او در قبضہ خویش در آوردہ افواج او مقتول و منہزم ساخت۔ پس عطا محمد مظفر و منصور رخت معاودت بربستہ وارد خطہ گردید و بہ تجدید فدوی دیوان ہرہ داس را محبوس داشت۔

دران اثنا اوائل ۱۲۱۶ھ بسبب بغاوت محمود شاہ در کابل جیش و بعض فساد واقع شدہ بود عبداللہ خان ہمراہ جہان نثار خان داعیۂ بالاختصار ساز کردہ باتفاق او از قلعہ گریختہ ہر دو وارد کشمیر شدند۔[1] عبداللہ خان بہ رسیدن این جا جان نثار خان را قدردانی و مہربانی کردہ یک لک روپیہ نقد و جنس

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۳۰۔

مسموم کردہ از جان گذرانید بجای او وزیر روح اللہ خان را تسلط بخشید و فتح خان ممبہ را تا مظفر آباد عہدہ مرزبانی عطا نمودہ دختر نیک اختر او شمع شبستان خود ساختہ اخوان او را قدر و منزلت افزود۔

ہمدراں سال دختر شاہباز خان بلوچی با فیل و سامان فراوان بدانجا رسید و سردار در امنیت و آسایش رعایای کشمیر فی الجملہ راغب گشتہ ابواب لطف و مرحمت و عدالت و نصفت بر اخاصی و ادانی مفتوح داشتہ اقاصی و ادانی را دل خوش ساخت۔

ہمدراں ایام دیوان نندہ رام را ایام اقبال بکام دل پیش آمدہ بود کہ درپیش وزیر وفادار خان اعتبار و اقتدار کلی داشت و برادرش دیوان ہرہ داس در کشمیر بکمال شوکت و ثروت حکومت میکرد و باج و خراج شاہی بمعرفت او درحضور می رفت۔

و در ۱۲۱۵ھ عبد اللہ خان را ہمراہ ہرہ داس گونہ رنجش و کدورت واقع شدہ شاید بہ تحریک دیوان نندہ رام عبد اللہ خان را مطالبہ حضور رسید۔ و عبد اللہ خان مطابق فرمان برادر خود عطا محمد خان در ین جا نائب کردہ خود بدانگاہ رفت ہنوز در کابل نہ رسیدہ بود کہ وکیل خان برادر دوس کہ در کشمیر بود و با وزیر وفادار خان رشتہ ہمزلفی داشت بر حکومت صوبہ کشمیر از حضور مامور شد و عبد اللہ خان در کابل رسید۔ وزیر وفادار خان او را بہ بہانہ حساب عتاب کردہ در بالاحصار محبوس داشت و ملا احمد خان با فوج گران برای

ملہ تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۲۷۔

دریں جا قایم مقام کردہ میرزا رضا ہمراہ بردا شتہ در کابل رفت۔

ہمدراں ایام صفدر علی خان و سربلند خان بمیہ اطراف کامراج را غارت کردند و گلستان خان بہ مقابلہ غنیم رایت محاربت فراشتہ از فوج شاہی یاران خان و مؤمن خان با چند فسراں بے جان گشتند۔ از اعیان کہکواں علی خان مقتول و بعضے دستگیر شدند۔ سردار در سنہ ۱۲۱۳ھ[1] از حضور مرخص شدہ وارد خطہ گردید و بمرور ایام خوانین و سرکردہ ہای عظام آہستہ آہستہ بے دخل کردہ از شہر بدر نمود و چند کساں از ابنای فرومایہ بردستہ داری کاربردازی ممتاز فرمود و مردم ہندی و کوہستانی بہ مناصب عالی سرفراز کردہ رتبہ آنہا افزود و قریب سی ہزار سپاہ پیادہ و سوار از مردم بومی نگاہداشتہ در پرداخت و پرورش آنہا اہتمام و انتظام وجہی می ساخت و بجانب مضافات کشمیر لشکرکشی کردہ علاقہ پونچھہ و راجور و مظفرآباد و دچھنہ و کھاورہ در قبضہ اقتدار خود در آوردہ ہرکس را باج سلطانی مقرر نمود۔ و راجہ کرم اللہ خان[2] راجہ راجور در کشمیر آوردہ بکمال شوکت و شان مرخص فرمودہ بہادر خان راجہ پونچھہ مرتبہ اول رہا کردہ بار دوم باز آوردہ محبوس داشت و بعد چندگاہ

[1] مطابق ۱۷۹۹ء۔ [2] راجہ کرم اللہ خان پسر سوم مرزا رحمت اللہ خان بود۔ در ۱۱۷۹ھ (۱۷۶۳ء) بعد وفات برادر کلان خود مرزا عزت اللہ والی راجور شد۔ رائے صائب داشت و مدبر عاقل بود۔ در ۱۲۲۳ھ (۱۸۰۸ء) بعد از حکومت ۴۷ سال پدرود عالم گفت۔ (رجوع کنید بہ تذکرہ شتمل راجگان راجور مطبوعہ جالندھر از صفحہ ۱۲۱ تا صفحہ ۱۴۱)۔

از نادرہ بودہ بحیلہ و فریب در شیرگڑھ آوردہ محبوس داشت۔ بعد چند روز کفایت خان را از حضور ایلچی آمدہ ہمراہ بکابل برد۔ محمد خان ہنوز دست از امورات ملکی نکردہ بود کہ میان خان بہلوچ و خداداد خان و مومن خان نوذہی کہ در پلاٹن جوان شیران بسرداری اقوام خود ما امتیاز داشتند خیال خودسری بخاطر آوردہ با جمعیت خود بر سر محمد خان تاختہ قلعۂ شیرگڑھ در محاصرہ گرفتند و محمد خان با جمعیت جوان شیران دروازہ ہائی قلعہ بستہ کردہ بالائی حصار بہ تفنگ اندازی مشغول شد و میان خان و مومن خان نردبان طلبانیدہ بالائی قلعہ عروج کردہ محمد خان با اعوان خود اسیر کردند۔ عاقبت مخالفت آنہا بہ مصالحت انجامید ہر سہ کس باتفاق حکومت میکردند و بدین منوال سالے بہ پریشان حالی گذرانیدند۔

چون خبر وحشت اثر بہ سمع والا سید شیر محمد خان مختار الدولہ باتفاق عبداللہ خان پسر جمعہ خان برائی اطفای نائرہ فساد مامور گشت و بہ مجرد ورود این جا آتش کینۂ مفسدان را تسکین دادہ دوازدہ روز درین جا توقف نمود۔ پس محمد خان و میان خان ہمراہ بردا شتہ بحضور رفت و درین جا عبداللہ خان الکوزئی حاکم شد۔

عبداللہ خان در سنہ یکہزار و دوصد و دہ (۱۲۱۰ھ) بر حکومت کشمیر تسلط یافتہ بنڈت رام سہورام در راتبۂ صاحب کاری بخشید و بعد چند روز رحمت اللہ خان برادر خود درین جا قائم مقام نہادہ خود ہمراہ مختار الدولہ روانۂ حضور شد و چند ماہ در پیشگاہ والا جاہ گذرانیدہ رجعت نمود۔ یک سال در بسط بساط معدلت و ضبط و ربط مملکت پرداختہ موجب مطالبۂ حضور گلستان خان برادر خود

بہ آتش ہیجان گرم ساخت کہ خواجہ عیسیٰ[1] زمام کشیدہ در عیدگاہ بردند و عوام ازدحام کردہ از دودمان آقا رحیم دود کشیدند۔

پس اہل تشیع ہجوم کردہ بر خانۂ خواجہ عیسیٰ ریختند و اہل اسلام ازدحام کردہ اہل تشیع مغلوب و منکوب ساختہ خانۂ خواجہ عیسیٰ محفوظ داشتند۔ و خوانین عظام خواجہ عیسیٰ[1] از دست عوام بردہ در شیرگڑھ رسانیدند۔

و بعد پنج شش ماہ کفایت خان از حضور رخصت انصراف یافتہ در شہر رسید و در نفاذ امور مملکت بکام دل عامل شدہ در ضلعۂ خانیار باغے و مسجد احداث نمود۔

ہمدران ایام مردم بمبہ سر بشورش بر داشتہ حدود کامراج را غارت کردند و سردار نامدار محمد صلاح و میرزا عبدالرحیم و میرزا ابوالحسن را برائے اصلاح کوہستان مامور ساخت۔ جہان خان و ناصر علی خان و صفدر علی خان در حدود سوپور رسیدہ با میرزا بدرالدین بہ جنگ پیوستند و جہان خان در حالت شبخونی کشتہ شد۔ عاقبت بوساطت میرزا رضا مقدمہ بصلح انجامید و سردار مدت یک سال بیش و پیش گذرانیدہ تغیر یافت و از پیشگاہ زمان شاہ ارسلان خان بن امیر خان بر حکومت صوبہ مقرر گشت[2] و ے از جانب خود محمد خان جوان شیر نایب فرستادہ میرزا کاظم صاحب کار و تحصیلدار ہمراہ داد و کفایت خان بہ استماع این خبر در خانیار میان باغ خود سکونت اختیار نمود و یوم عید فطر ۱۲۰۹ھ صادق خان ولد سلیمان خان در مسجد جامع رسیدہ رقم ایالت امیر ارسلان خان بر منبر خواندہ شایع ساخت و محمد خان پنجم شوال وارد شہر شد۔

محمد خان جوان شیر در سنہ ۱۲۰۹ھ[2] بر مسند صوبہ داری جلوس نمود و کفایت خان

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۲۵۔ [2] مطابق ۱۷۹۵ء۔

میر مزار ابہ ضبط و ربط امور مملکت پرداخت و با احمد خان شہنچی باشی سلسلۂ موافقت گسستہ در مخالفت در باخت چون خبر منازعت آنہا بہ حضور رفت ہر دو طلب شدند
رحمت اللہ خان عرصۂ چہار ماہ بحکومت گذرانیدہ بہ مرافقت میر مزار خان و احمد خان و خواجہ عیسی ونندہ رام نیکو بحضور رفت خواجہ عیسی فی الفور رجعت کردہ نندہ رام در پیش وزیر وفادار خان بر عہدۂ دیوانی مستقل گشت ۔

کفایت خان[1] در سنہ یکہزار و دو صد و ہشت ۱۲۰۸ھ از پیشگاہ حضور بر حکومت کشمیر ماموُر شد و میرزا بدالدین و میرزا رضا مدارالمہام ملک فرمود ۔ و ملا مسعود قاضی و ملا عبداللہ مفتی شد ۔ کفایت خان مردے نیک اندیش و سخاوت پیشہ بود مدت سہ ماہ بآئین خاطر خواہ گذرانیدہ ہیچ کسے را آزارے نرسید ۔ بعد آں موجب مطالبۂ حضور میرزا بدالدین دریں جا قائم مقام ساختہ خود بکابل رفت ۔

دراں ایام شخصے آقا رحیم نام کہ ملک التجار وقت بود خواجہ عیسی دیوانی را بدعوی قصاص محمد تقی بہ فریب بخانۂ خود بردہ میان حمام تنہا نشانیدہ حمام را

---

[1] مرزا محمد علی خان موسی المخاطب بہ کفایت خان پسر مرزا ہادی علی خان لاری ست کہ از منشی باشیان عہد احمد شاہی و تیمور شاہی بود ۔ و بعد فوت پدر در زمان تیمور شاہ خود ہم بخدمت منشی باشی و بہ خطاب کفایت خان سرفراز شد ۔ بعد ازاں نوبتے صوبہ دار کشمیر و پشاور شدہ رعایائے ہر دو صوبہ از حسن سلوک خود راضی داشت ۔ گویند کہ در زمان شاہ بسبب زبان درازی خود نسبت بہ وفادار خان از پایۂ اقتدار افتادہ کارش بہ تنگی کشیدہ بود مگر باز در سال ۱۲۱۲ھ بشفاعت مریم دورانی والدۂ ماجدۂ خاقان ممدوح از سر نو کارش رونق یافت و بہ خان زادہ خان مخاطب گشت (تاریخ احمد ص ۳۹) ۔

بکابل متوجہ گشت و از امرائی خودش بیچ کسے صوبہ داری لاہور دامنگیر نفت ضرورت عیت
چیت سنگھ و مہر سنگھ و صاحب سنگھ سرکس بر صوبہ داری لاہور مستقل داشتہ خود بمبارز
تمام در پشاور نزول فرمود پیش از ورود او محمود شاہ کابل فتح کردہ منتظم ممالکت شدہ
بود و بہ استماع خبر کوچ زمان شاہ با فوج گران در کوہستان درۂ خیبر مسابقت
کردہ فریقین بہ محاربت و مبارزت پیوستند بعد حرب و ضرب شاہ محمود شاہ لوای نصرت
افراشتہ شاہ زمان اسیر کرد و میل در چشماں کشیدہ[1] نزد ہمایوں شاہ فرستاد و شجاع
الملک برادر حقیقی زمان شاہ در خانۂ خسر خود کہ سردار خیبر بود متواری گشت۔
در زمانے کہ زمان شاہ خود را آفتاب تخلص کردہ بود در حسب حال خود این دو[2]
بیت موزون ساخت۔ رباعی

زنرگس کسے کے بگیرد گلاب
زچشمان من چوں گرفتند آب
زاحوال چشمم چہ پرسد کسے
بگو کور شد دیدۂ آفتاب

مدت پادشاہی او دہ سال بود[2]۔

انتباہ:۔ تا این جا شمۂ از احوال زمان شاہ مجملاً گفتہ شد اکنون ذکر
صوبہ داران او کہ در کشمیر فرما نروا شدہ بودند گفتہ شود۔

رحمت اللہ خان پسر جمعہ خان سیوم رمضان ۱۲۰۸ھ بعد انعدام

---

[1] ر۔ک۔ تاریخ سلطانی ص ص ۱۷۱ تا ۱۷۳ – [2] حدوث این قضیہ در سال
دہم جلوس کہ مطابق ۱۲۱۶ھ (۱۸۰۱ء) است بود (تاریخ سلطانی ص ۱۷۳)۔

پادشاہ انتظام آن دیار را محکم کردہ پنجم ماہ رجب ۱۲۱۲ھ در شہر کابل رسید و چندگاہ برائی آسودگی سپاہ در کابل و پشاور قیام کردہ بجانب لاہور نہضت فرمود[1] از آنجا عزم رفتن ہندوستان جزم شدہ بود کہ اخبار بغاوت و سرکشی محمود شاہ ورود نمود۔

شاہ زمان بہ سنوح این سانحہ فی الفور بجانب ہرات یورش کردہ در فراہ رسید و بعضے سرداران کہ شاہ محمود را متحرک بغی شدہ بودند بقتل رسانید و محمود شاہ بحال تباہ از فراہ گریزانید و بعضے سرداران کابل کہ خیال محمود شاہ بخاطر میداشتند بہ صلاح پایندہ خان از تیغ گذرانید۔ موجب آن وزیر وفادار خان در قابوجوی پایندہ خان و متعلقان او افتاد تا آن کہ زمان شاہ از مخالفت پایندہ خان و بعضے امرائی دیگر شک بخاطر انداخت۔ بنابراں موجب کنگاش وفادار خان بیست کس از اعیان و ارکان مع پایندہ خان بر سر دیوان از تیغ گذرانیدند۔ ہمگی فتح محمد خان پسر پایندہ خان رہائی یافتہ در شہر کشن "با محمود شاہ ملحق گشت و ازاں جا در جمعیت افواج و استقلال محمود شاہ مشغول شد و زمان شاہ از مخالفت مخالفان دلجمعی ساختہ شاہزادہ حیدر را در قندہار صوبہ دار نصب کردہ بجانب ہندوستان نہضت فرمود۔

و فتح محمد خان از قوم خود و از فرقۂ پٹھان فوجے شایستہ جمع کردہ و محمود شاہ را تاج شاہی بر سر نہادہ متوجہ قندہار گشت و بہ اندک جنبشے قندہار را قبضہ کردہ با جمعیت چہل ہزار سپاہ بجانب کابل یلغار نمود۔

زمان شاہ از لاہور خبر بغاوت محمود شاہ اصغا کردہ مضطرب و سراسیمہ

---

[1] برائے تفصیل این اجمال نگاہ کنید ص ۳۰۶ ۔

زمان شاہ بر عہد پیمان مادر محمود شاہ اعتماد کردہ برائے سرکوبی سنگاں بجانب لاہور رایت عزیمت افراشت۔ چندگاہ در پشاور گذرانیدہ در ۱۲۱۱ھ مختار الدولہ با جمعیت بیست ہزار سوار ہراول کردہ بجانب لاہور نہضت فرمود۔ باستماع خبر آمدن زمان شاہ جماعت سنگاں از لاہور و دوابہ وغیرہ متفرق شدہ در کوہستان جمبہ متواری شدند۔ و افواج شاہی بہ تعاقب آنہا دویدہ باغیاں را قتل عام کردہ سرہای سنگاں زیادہ از سی ہزار بہ حضور گذرانیدند ہنوز انتظام پنجاب ناتمام بود کہ پیغام بغاوت محمود شاہ در ہرات بسمع اعلیٰ رسید۔

پس شاہ زمان تنبیہ باغیاں و فتح ہندوستان معطل داشتہ روانہ کابل شد واز کابل با جمعیت جیش و عسکر بقندہار رفت و سلطان قیصر فرزند خود و سردار احمد خان داروغہ اصطبل با جنود کثیر بہ مقام فراہ تعیین ساخت۔ ازاں طرف محمود شاہ در فراہ مسابقت کردہ فریقین بہ مبارزت و محاربت پیوستند و ایام قتال بطول انجامید بسبب نایابی غلہ فوج شاہی تباہی پذیرفت۔

دراں اثنا وزیر وفادار خان با دزبان ہرات رابطہ موافقت درونی درست نمود و لے صادق خان سپہ سالار ابراہیم خان مختار بہ فریب در قلعہ درآوردہ دروازۂ قلعہ مسدود ساخت و محمود شاہ را در قلعہ آمدن نداد۔

چوں لشکر محمود شاہ را ایں حال تباہ معلوم شد ہمہ ہا متفرق گشتہ محمود شاہ تنہا گذاشتند وے مغلوب و منکوب بہ کوہستان ترکستان مفرور گشتہ مال و اسباب و لشکرا و بقدر دہ ہزار سوار بدست زمان شاہ افتاد۔ پس رؤسائے ہرات با زمان شاہ متفق شدہ عہد کردند کہ بار دیگر متابعت محمود شاہ نکنند۔

کشمیر بخاطر میداشت۔ محمد خان سدوزئی که از جانب شاه زمان حاکم قصبۂ "لیه"
بود با جمعیت پانصد سوار بر سر او تاخته پیشرس سلطان احمد با جمیع رفقا از تیغ گذرانید
و همایون شاه به حالت تباه گرفتار کرده محبوس داشت۔

به استماع این خبر شاه زمان حسن خان قزلباش را فرمان داد که همایون شاه
را چشمان از حدقه کشیده به حضور حاضر سازد۔ قزلباش مذکور همایون شاه را چشمان
از حدقه کشیده در حسن ابدال بنظر گذرانید و از هر سو شور محشر برخاسته همان وقت
همایون شاه روانه کابل شد۔ بعد سه روز خبر رسید که محمود شاه از هرات بغی کرده
علم فساد برپا ساخت موجب آن شاه زمان مهم سنگان معطل داشته بجانب قندهار
ایلغار نمود۔ و از آن جا جیش و لشکر آراسته در هرات رسید۔ محمود شاه
به مقابلت او مبادرت کرده فریقین به میدان پیوستند۔

بعد محاربه و مقاتله بسیار محمود شاه منهزم گشته به جانب هرات رجعت
کرد و سرداران لشکر او با زمان شاه موافقت کرده عهد و پیمان بسته به خانه های
خود در گذشتند۔ پس محمود شاه بال همت ریخته به مادر خود وساطت شفاعت
انگیخته نزد زمان شاه پنهان فرستاد و چون مادرش نزد زمان شاه رسید بکمال
التجا عفو جرایم خواسته عهد و پیمان موثوق کرد و دختر محمود شاه در عقد پسر شاه زمان
و صبیۂ زمان شاه در عقد نکاح پسر محمود شاه مقرر کرده فرمان شاهی برای استقلال
محمود شاه حاصل نموده[1] به هرات رفت۔

[۴۴] جانب ڈیرہ اسماعیل خان و ما بین رود سنده و جهلم واقع است۔

[1] تاریخ احمد صفحه ۴۳

بہ رعایت حقوق زمان شاہ با جمعیت سپاہان خود بمحاربہ ہمایوں شاہ تلاش بسیار نمود۔ عاقبت مغلوب شدہ با ہمایوں شاہ متعہد گشت۔ فقط

چوں خبر ہزیمت افواج و گرفتاری قیصر و تسلط ہمایوں شاہ شاہ زمان اصغا نمود بہ سارعت و عجالت تمام خود را در کابل رسانیدہ با جمعیت تمام بہ جانب قندہار متوجہ گشت۔ ازاں طرف ہمایوں با جمعیت لشکر خود جبل میل مسابقت کردہ رایت تقابل فراشت۔ احمد خان نورزئی کہ ہنوز زخمش بہ نشدہ بود ہراول فوج کردہ بہ مقابلۂ زمان شاہ تعئین ساخت۔

احمد خان نورزئی کہ از ہوا خواہان زمان شاہ بود با او لاحق گشت۔ بنابرآں ہمایوں مغلوب عیب و وسواس شدہ بغیر کارزار فرار اختیار کردہ بہ مقام "فراہ" قرار یافت و زوجۂ پایندہ خان مسلح و مکمل برآمدہ شاہزادہ قیصر را از محبس کشیدہ بر تخت قندہار جلوس داد۔ روز دوم زمان شاہ داخل قندہار گشتہ طبل فیروزی نواخت و فتح خان پسر پایندہ خان بہ تعاقب ہمایوں مامور شدہ پیغام او از ہیچ جا نشنید۔

پس شاہ زمان شاہزادہ قیصر را بدستور در قندہار نصب کردہ خود بجانب کابل متوجہ گشت و ازاں جا در ۱۲۱۱ھ با عسکر و حشمت و اجلال برای سرکوبی سنگاں و انتظام پنجاب بجانب لاہور ایلغار کردہ بہ مقام حسن ابدال خیام دولت افراشت و چند روز در ہوس شکار بسر برد۔

ہمایوں شاہ در حالت آوارہ گردی با جمعیت یکصد سوار کہ ہمہ ما شاہزادہ و امیرزادہ بودند در حدود ملتان در قصبۂ "لیہ"[۱] زیر درختے فروکش ساختہ خیال رفتن

۱؎ بقول عبدالکریم خان صاحب تاریخ احمد (صفحہ ۳۲) قصبۂ لیہ از ملتان بفاصلۂ بست و پنج کروہ

ومدارا در کابل بیایند وخود برائی انتظام پنجاب بہ پشاور نہضت ساخت شیر محمد خان وسیّد خداداد ہمایوں شاہ را دلاسا نمودہ ہمراہ خود بکابل آوردند۔ و در اثنائی راہ سیّد خداداد با ہمایوں شاہ متعہد گشتہ کہ من ترا پادشاہ گردانم بشرطیکہ رتبۂ وزارت بمن خواہی بخشید۔ بریں سخن باہمدیگر عہد کردہ متفق شدند و شیر محمد خان بقیافہ دانستہ کہ ایں ہا فساد خواہند کرد و بخوف بدنامی کنارہ کشیدہ در نزد زمان شاہ شرفاندوز صحبت گشت و بعد رفتن شیر محمد خان سیّد خداداد موقع دانستہ ہمایون شاہ را خطاب سلطانی داد و از جوانب اطراف لشکرے گرد کردہ بجانب قندہار یلغار نمودہ و شاہزادہ قیصر کہ ہنوز ہفت سالہ بود با جمعیت سپاہ دلیرانہ بہ جنگ شیرانہ درآمدہ لشکر ہمایوں را درہم برہم ساخت۔[۱]

چوں لشکر شاہزادہ بغارت مشغول شد دراں اثنا ہمایوں شاہ باتفاق چند سوار بر شاہزادہ قیصر تاخت آورد اما معاونان شاہزادہ موجب رعایت بہ ہمایوں خنجر زدن نتوانستند۔ بنابراں ہمایوں موقع دانستہ بر شاہزادہ قیصر شمشیر سر کردہ بسر دستش مجروح ساخت و شاہزادہ قیصر باوجود غلبہ مغلوب گشتہ در دست ہمایوں اسیر افتاد پس ہمایوں در قلعہ قندہار داخل شدہ سکّہ و خطبہ بنام خود جاری ساخت و اُمرای زمان شاہ بہ پشاور رسانید۔

مقارن آں حال احمد خان نورزئی از فساد ہمایوں شاہ سرا آگاہ گشتہ

---

[۴۴] پادشاہ مذکور آوردہ بود۔ مردے بود رفقا پرور، اشراف دوست و محاسب سیاق داں (ایضاً صفحہ ۳۹)۔

[۱] تاریخ احمد صفحہ ۳۰۔

عطا فرمود و دختر وفادار خان در عقد ازدواج خود در آورد۔ بعد چندگاہ قاضی فیض اللہ قید کردہ خانمان او ضبط فرمود۔

دراں اثنا ہمایون شاہ کہ در قندھار صوبہ دار بود از متابعت پادشاہ سر پیچیدہ بہ جنگ برخاست و زمان شاہ با لشکر و سپاہ بر سر او تاختہ فریقین بحرب و ضرب پیوستند و در حالت جنگ تمامی امرای ہمایون شاہ بحزب باطوسی پادشاہ فائز شدند۔

عاقبت ہمایون شاہ خایب و خاسر در کوہستان قلات نزد نصیر خان[1] پناہ گرفت و شاہ زمان مال و اسباب او با خیل و خدم در قبضۂ خود در آوردہ بہ جانب کابل متوجہ شد۔ و فرزند خود قیصر شاہ در قندھار حاکم ساخت و محمود شاہ صوبہ دار ہرات قلادۂ متابعت در گردن انداختہ در انقیاد فرمان سرموئی تجاوز ننمود۔

اما ہمایون در بلوچستان تردد جمعیت می ساخت بنابراں شاہ زمان شیر محمد خان و امین الملک[2] و سید خداداد را نزد ہمایون فرستاد تا کہ او را بہ استمالت

کشتہ شدن پدر خود شکل غربا در گوشہ بسر می برد۔ و زمان شاہ بعد جلوس بر سریر سلطنت او را بخطاب مختار الدولہ و باعلائے رتبۂ وزارت سرافراز ساختہ سردار کل ایلات درانیہ فرمود۔ مردے بود خدا ترس، رعیت پرور، کریم النفس و شیرین گفتار (تاریخ احمد ص ۳۹)۔

[1] نصیر خان بلوچ متوفی ۱۲۰۸ھ مطابق ۱۷۹۳ء۔

[2] امین الملک نور محمد خان بابر امیر سوم زمان شاہ پادشاہ بود۔ از زمان تیمور شاہ بدیوانی کل ممالک محروسہ سرافرازی داشت و صاحب دستۂ چہار ہزار غلام و معتمد علیہ پادشاہ بود۔ کل داروغہ و شرف دستوفیان و اہل بیوتات با و رجوع داشتند۔ دختر خود را در عقد

افشا کردند وجمعے از امرا بر تخت نشینی شاہ زمان متفق شدند وبعضے رؤسا وشاہزادہ ہا بر حکومت شاہ عباس کنگاش نمودند۔ عاقبت ہمہ ما یہ خیال خوردن چاشت از ہم متفرق شدند واعیان وقت یکدستہ پاہاں بر دروازۂ شاہ عباس نصب کردہ ہیچ کسے را حکم در آمد وبرآمد ندادند۔

فردا وزیر وفادار خان باتفاق اعیان شاہ زمان را بر تخت جلوس دادہ گذرانیدند۔ تاریخ :-

دو نقش چہ دلخواہ وچہ جا بکار نشست
خورشید برآمد از افق وماہ نشست

از گردش مہر وماہ تیمور ز تخت
برخاست نواب زمان شاہ نشست

سکہ :- طراز یافت بحکم خدائے ہر دو جہاں
رواج سکۂ دولت بنام شاہ زمان

سجع نگین :- قرار داد زالطاف خویشتن یزداں
نگین حکم جہاں را بنام شاہ زمان

بعد سہ چہار روز شاہزادگاں از خیال خود سری سرد شدہ در متابعت زمان شاہ سر فرو نہادند وزمان شاہ بہ اندیشۂ شورش شاہزادہ ہا بغیر شجاع الملک کہ برادر خورش بود نظر بند کنانیدہ در رتق وفتق امور مملکت پرداخت ووفادار خان را خطاب امیر الملک ورحمت اللہ خان را خطاب معتمد الدولہ وشیر محمد خان را خطاب مختار الدولہ

لہ اشرف الوزرا حافظ شیر محمد خان بامزئی پسر شاہ ولی خان بامزئی وزیر مقتول بود۔ بعد

باصغای این واقعه از پیشگاه والاجاه احمد خان شہنچی باشی و رحمت اللہ خان فرزند جمعه خان بنابر تادیب آں کج اندیش مامور شده در باره موله رسیدند و میر ہزار با جمعی از فرقہ اشرار در باره موله صفوف محاربه آراسته چندکس از کاربران ہنود که از شداید مکاید او در بند زندان محبوس بود فی الحال غرق آب نمود. و فردا فریقین لوای محاربه مقاتله افراشته به قتال و جدال پیوستند و در عین محاربه جنگو خان و علم خان و میان خان و غلام علی خان از لشکر میر دار منحرف شده با فوج شاہی لاحق شدند۔

پس میر ہزار تاب تقابل در خود ندیده بجانب شہر گریخته آمده در خانقاه معلّی اختفا پذیرفت و احمد خان سیوم ماه رمضان ہم عنان فتح و ظفر داخل شہر شد و میر ہزار خان از محل اختفا برآورده در پہره سپاہاں محفوظ داشت. مدّت حکومت میرزا ہزار خان یکسال و دو ماه بود۔

سلطنت زمان شاه دُرّانی

بعد انتقال تیمور شاه اُمرای عظام مثل قاضی فیض اللہ خان و امیر الملک[1] وفادار خان و عبدالغفار خان خزانچی و پاینده خان بارکزئی مصلحةً خبر وفات پادشاه مخفی داشته تمامی امرا و رؤسای شہر سر دیوان حاضر کرده دروازه ہا مسدود کرده خبر وفات پادشاه

---

[1] رحمت اللہ خان سدوزئی کامران خیل مخاطب به معتمد الدوله وفادار خان بہادر پسر فتح اللہ خان است که در عہد احمد شاه مغفور مخاطب به وفادار خان بود و در اواسط سلطنت تیمور شاه قضا کرد. این میر بعد فوت پدر خود روبروی تیمور شاه رتبه نداشت. دخترش در عقد شجاع الملک برادر حقیقی زمان شاه پادشاه بود. مردے بود عیاش و خوشامد دوست. به ظاہر خوش خلق و سلیم الطبع و شیرین گفتار (تاریخ احمد ص ۳۸)۔

رسیده برلب دریای سنده چراغانه روشن ساخت و در ماه ربیع الاول سنه ۱۲۰۸ھ از پیشگاه زمان شاه خلعت صوبه داری به صحابت شکر الله خان و ملا عبد الغفار خان بنام میر هزار خان ورود بخشید۔

بعد چند گاه زمان شاه رونق بخش سواد پشاور گشته فرمان عالی نشان بنام میر هزار خان برائی ارسال مال دیوان همدست کاظم خان پیش خدمت خود مرسل داشت و میر هزار خان به رہنمونی یاران حماقت نشان سر اطاعت از جیب بغاوت برکشیده در ارسال خراج سلطانی روگردانی نمود۔ و در جور و جفا و ظلم و ایذای مردم خاص و عام علم تجبر افراخته ساکنان شهر را ده و در ورطه تحسر انداخت۔ خصوصاً در حق جنود هنود و اہل تشیع از روی تعصب کینه پروری دست تغلب دراز کرده از اکابران هنود جمعے کثیر بقتل رسانید و بعضے را در بوریا پیچیده میان گرداب ڈل غرق گردانید۔

و دیوان دلارام قلی برچار سوی خانیار گرفته ۱۲ ذوالحجه از تیغ گذرانید۔ و اہل هنود را بر سر هر صغیر و کبیر برنا و پیر جزیه مقرر کرده در مؤاخذه آں هر کسے مقهور و مجبور ساخت و از کرده تغلب میر فقیر الله به نسبت این طایفه بیشتر و اویلا بر داشت۔ خواسته بود که دفتر دیوانی موقوف سازد و حساب مالیه بزبان ہندی درج نماید و طفلان هنود را علم فارسی خواندن ندہد۔ چوں ایام حکومتش وفا نکرد خیالات او فاسد گشت۔

چوں خبر بغاوت او به سمع اعلیٰ رسید از حضور پدر میر هزار خان برای نصیحت و استمالت او مامور شد لیکن میر هزار نشأ غرور در سر داشت به مواعظ و اندرزهای او اصلاً مؤثر نگشت بلکه پدر ناصح خود در بند زندان اسیر کرده لوای بغاوت افراشت

نمودہ دو سمند خوش خرام اُو زیر سواری بے جان شدہ پادشاہ بدیدن او مسرور گشتہ فرمود کہ من پیش ازیں در واقعہ دیدم کہ جماعتہ از روحانیاں کلاہ از سر من برداشتہ بر فرق تو گذاشتند۔[1]

انگاہ پادشاہ در کابل سیوم ہفتم ماہ شوال ۱۲۰۷ھ[2] رحلت فرمود۔

تاریخ :۔ ع "محمد شاہ فیع تیمور بادا"۔

ہفت پسر از و یادگار ماند یکے ہمایوں[3] کہ بسیار عیاش بود و در قندہار حکومت میکرد۔ دوم محمود شاہ کہ در عہد پدر والی ہرات بود۔ سیوم زمان شاہ کہ در کابل حکمرانی میکرد۔ چہارم عباس شاہ پنجم شجاع الملک ششم شاپور شاہ ہفتم فیروز شاہ[4]۔ از انجملہ زمان شاہ باتفاق اعیان دولت بر تخت جلوس نمود۔

دریں جا میر ہزار خان بہ استماع ایں ماجرا چند روز بہ تعزیہ و سوگواری پرداختہ اواخر ماہ ذوالحجہ بجانب کامراج نہضت ساختہ و دراں جا ناصر علی خان و صفدر علی خان و ابراہیم خان و سربلند خان راجہای کوہستان وچھنہ وکھاورہ بعز بساط بوس فائز گشت و بہ خلاع فاخرہ و عنایات متکاثرہ سربلندی و افتخار حاصل کردہ بجدو و خود مراجعت کردند۔ ازاں جا سرداریا شوکت بسیار در پرگنہ لار

واقع است (تاریخ احمد ص ۲۷)۔ [1] ایضاً، ایضاً۔

[2] مطابق ۱۸ ارمئی ۱۷۹۳ء۔ [3] شہزادہ ہمایوں کہ از ہمہ کلاں بود از حکم شاہ زمان نابینا شدہ تا سال یک ہزار و دو صد و دوازدہ ہجری زندہ بود۔ (تاریخ احمد ص ۲۷)۔ [4] شاہزادہ فیروز الدین بعد حج کردن بہ حاجی فیروز الدین مشہور شد (تاریخ احمد ص ۲۷)۔

و در سنہ ۱۲۰۹ھ سردار جیب مطالبۂ شاہ دُران رحمت اللہ خان در اینجا نایب کردہ خود بحضور رفت و بعد نہضت او مردم کھکہ و بمبہ در حدود کامراج باز شورش برداشتہ بتاراج مردم شاغل شدند و رحمت اللہ خان بہ مدافعت آنہا مسارعت کردہ ہمہ را مغاویث منکوب ساخت۔

و جمعہ خان ۱۳ محرم سنہ ۱۲۰۸ھ از راہ کرناو وارد شہر شدہ در ماہ ربیع الاول بمرض اسہال از دنیا درگذشت و در مقبرۂ سید قمر الدین اندفان پذیرفتہ بعد چندے نعش او بقندہار بُردند۔ مدت حکومتش چہار سال و ہفت ماہ بود۔

رحمت اللہ خان بعد انتقال پدر خود در سنہ ۱۲۰۸ھ قایم مقام شدہ مدت سہ ماہ و دوازدہ روز بہ حکومت بسر بردہ خبر یافت و از حضور میرزا خان خلعت صوبہ داری پوشیدہ وارد شہر شد۔ زمام اختیار حکومت بدست فرزند خود میر ہزار تفویض نمود۔

میر ہزار خان ہفتم رجب سنہ ۱۲۰۸ھ یکہزار و دو صد و ہفت بر اریکۂ حکمرانی جلوس نمودہ خواجہ علیبی دیوانی بر عہدۂ صاحبکاری مختار ساخت و ملا قوام الدین را عہدۂ قضا بخشید۔

بعد چندگاہ خبر رسید کہ تیمور شاہ را در توقف پشاور مزاج مبارک بہ علالت ماؤف گشتہ بصواب دید امرا جانب کابل نہضت ساخت و شاہ زمان کہ در ولایت کابل حکمران بود بہ شنیدن خبر علالت پادشاہ بابدل گرم عنان گشتہ مسافت جبل کردہ در یک پہر سطے کردہ بہ مقام چار باغ استقبال

۱ مطابق ۱۷۹۲ء۔ ۲ چار باغ از کابل بر فاصلۂ جبل کردہ سمت پشاور

فرو ریخت و بعد سالے ملا فاضل درانی حسب الحکم جہانبانی از پشاور برای طلب سردار رسیده سردار فرزند خود محبت خان روانۂ حضور نمود کہ بعد چندے با خلعت خاص بازگشت رسید۔ انگاه پادشاه در پشاور آمده عبد الرحیم خان را برای تنقیح حساب روانۂ کشمیر فرمود و سردار ہمراه او برای گذارش محاسبہ مع میر جعفر دلارام روانۂ حضور شده محبت خان درین جا راین نیابت افراخت۔

دران ایام مردم شیعه در جڈی بل و حسن آباد ماتم سرا نموده رواج ماتمداری افزودند و نایب صوبہ اسلام خان را برای تحقیق این امر مامور فرمود۔ چوں درست بود فردا روز جمعه محبت خان به ازدحام عوام سر موقع رفته بنیاد ماتم سرا از پا در انداخته طبقۂ شیعگان از نهب غارت و احراق مامون ساخت۔ و بعد سه ماه جمعه خان بازمرۂ اہل کاران به کمال اقتدار وارد این دیار شده به انتظام امور حکمرانی پرداخت۔

دران ایام حسن علی خان بمبه درکامراج علم بغاوت افراخته جمعه خان برای سرکوبی او خود متوجه شده آن یاغی مغلوب و مهزوم ساخت۔

همدران زمان راجه رستم خان مرزبان پونچه سر بغاوت افراشته دو رمه گوسفندان از کوہستان بغارت برد۔ بنا بران سردار با لشکر بسیار بدان سو ایلغار نمود و رستم خان در ذیل امان در آمده صاحبان اموال خشنود ساخت و به وکلای عالی لعل ہندی پیشکش فرمود۔

همدران ایام راجه کرم الله خان مرزبان راجوری بیره خان کھکه را مغلوب کرده محبوس داشت۔ سردار شهپر عزیمت را بدان سو جولان داده راجۂ مذکور خود با تحائف و پیشکش بشهر رسانید۔

استمالت و مدارا کردہ برعایت قاضی حبیب اللہ ہمہ را سرفراز نمود۔

ہمدران ایام خبر رسید کہ میر جعفر کنٹ در کامراج قصد اجتماع و سرکشی دارد سپاہیان موجب فرمان سردار او را گرفتار کردہ محبوس داشتند۔

عاقبۃ الامر میرداد خان بمرض صعب مبتلا گشتہ ۱۵ ماہ رجب ۱۲۰۲ھ[1] انتقال نمود و در حظیرۂ سید منصور مدفون است۔ بعد انتقال او اسماعیل خان کہ از اقربای او بود تا ورود صوبہ دار نو بفر حکومت رسید۔ مدت فرمان دہی میرداد خان دو سال و یک ماہ بود۔

ملا غفار خان بعد انتقال میرداد خان در ۱۲۰۲ھ یکہزار و دو صد و دو خلعت حکومت پوشیدہ میر جعفر کنٹ از بند رہا ساخت و ہمگی چہار ماہ بحکومت پرداخت۔

جمعہ خان الکوزئی ۲۷ ذی قعدہ سنہ مذکور بر صدر صدارت جلوس نمودہ فی الجملہ بعدالت و نصفت پرداخت اما بداد و دہش و بذل و بخشش کارے نداشت۔ بعد چندے پسرانش عبداللہ خان و رحمت اللہ خان و محبت خان دریں جا وارد شدند۔ از انجملہ عبداللہ خان قاضی بود و بہ تائید او بشیر خان زر قضایا و عدالت اجارہ نمود۔ چند روز گذشتہ ملا قوام الدین از روی غیرت اجارۂ عدالت برخود گرفتہ بشیر خان معزول ساخت۔

و اوایل حکومت جمعہ خان در ۱۲۰۲ھ بکثرت باراں طغیان آب سیلاب کردہ سد قاضی زادہ بشکست و در ضلع خانیار و رعناواری خانہ ہای بسیار

[1] مطابق ۱۷۸۸ء۔

خشونت ایشاں بخصومت انجامید و از حضور نشان خان درانی برای تحقیقات آمده چیزے فیصلہ نمود و بعد چندگاه با مداخل شاهی بحضور رفت - و بستم ذی حجه در ۱۲۰۱ھ مرتضیٰ قلی خان مع خلاع وارقام وارد گشته مطابق فرمان حضور اعلان ساخت که از صوبه دار و نایب هرکس که ذمه دار مالیه کشمیر گردد برحکومت مستقل ماند - ملا غفار خان از تحریر حجت باز مانده روانۂ حضور گشت و میرداد خان استقلال کامل حاصل نموده نرخ شالی تا پنج روپیه افزوده مبلغات بسیار از احتکار و بدعات بهم رسانید -

دراں زمان حافظ کمال نام شخصے واعظ شهر در محلۂ ملا رٹه می بود - وے در عهد حاجی کریم داد بصدور بعضے کلمات رفض آلود از وعظ خوانی معزول شد همگی در خانۂ خود اجیاناً بوعظ می پرداخت و مردماں را از زیارت مقابر اولیا و دادن نذر و نیاز بنا برسم آنها منع می ساخت - رفته رفته در حق صحابه کرام و اولیای عظام سب و تبرا کردن گرفت و به استغاثۂ بعضے صلحی قاضی حبیب الله او را بشهادت جمعے کثیر سب و تبرا ثابت کرده خرسوار نموده در شهر تشهیر داده در هفت چنار از تیغ گذرانیدند -

همدراں زمان دلارام قلی مالک و مشیر سلطنت شده بود و بے به نسبت اهل اسلام ابواب مخالفت مفتوح داشته بدعات وافر افزود - موجب آں بعضے علما و فضلا بروز جمعه دروازۂ مسجد جامع و خانقاه معلی مقفل کرده دیوان دلارام را دعوی تبرا خوانی نموده بچوب و سنگ مجروح کردند - میرداد خان همان وقت کسان خود فرستاده دروازۂ مسجد جامع و خانقاه معلی مفتوح کنانید و علما و فضلا را

سرکشان و باغیان را طغیان ساخت و رعیت پروری و دادگری رعایا و در تعظیم و توقیر علما بخوبی پرداخت و هر شب جمیعه علما و فضلا را مائده مکلّف می داد۔

خیال داشت که رسومات و بدعت آزادی و کریم دادی رفع کند امّا در آں روزہا ملا غفار خان میر سامان برای تحصیل مالیه درین جا سید اہل ہنود یاد و بیو بستند و بدعات معمولی بدستور نوشته دادند۔ موجب آں تباہی رعایا بوقوع آمد و مدد خان همگی نه ماه در حکومت کشمیر بسر برده روانۂ حضور گشت و میرداد خان که از حضور بر صوبه داری کشمیر مامور شده بود در حدود دچهنه با او ملاقی شد۔

میرداد خان در سنه یکهزار و دو صد (۱۲۰۰) بر مسند صوبه داری جلوس نمود۔ ملا غفار خان رایت نیابت افراشت و ملا حبیب الله قاضی شد۔ و ملا قوام الدین[1] بعدالت نشست و دلارام قلی دیوانی یافت۔

بعد چندگاه سردار صوبه و نائب صوبه را موجب نفاق دلارام اتفاق نماند

---

[1] شیخ الاسلام مولوی قوام الدین خلف ارشد مولانا سعد الدین صادق بود۔ در خدمت شیخ رحمت الله و ملا نقیم و مولانا نور الهدیٰ تحصیل علوم نموده در علوم ظاهری و باطنی از همه فائق شد۔ در حکومت بلند خان حسب الحکم احمد شاه درّانی بر منصب قضا و امینی عدالت تسلط نمود و بخطاب شیخ الاسلامی ملقب گشت۔ جمیع حکام ایں دیار تا عهد سردار عبد الله خان متابعت و مطاوعت بآں جناب می کردند با وجود اشتغال ظاهری استفادۂ فیض باطنی از خدمت شاه زین الدین قادری و میاں محمد زکریا لاهوری و شیخ الاسلام احمد اکرلی می فرمود۔ بتاریخ پنجم ماه ذی قعده ۱۲۱۹ھ (۱۸۰۵ء) ازیں عالم فانی بعالم باقی رحلت کرده جوار خانۂ خود آسود۔

(ملخص از تاریخ حسن جلد سوم قلمی ورق ۲۴۷ و ۲۴۸)۔

رہائی یافت۔ آنگاہ بہبوتی خان بہادر کھکہ بجانب پنوچہ مفرور گشت و از آنجا بخوف مددخان با جمعیت سہ صد سوار مع اہل و عیال بہ طرف راجور رفت و راجہ آنجا تن بمرافقت او نداد و بیان بخت برگشتہ خود باز گشت برگشتہ در پنوچہ قیام ساخت و در آنجا خیال کرد کہ راجہ رستم را حبس کردہ خود متصرف ملک گردد۔ اما راجہ بر خطور خاطر او آگاہ گشتہ فی الحال او را محاصرہ نمود۔ و ہماں روز اسلام خان با فوج شاہی در آنجا وارد شدہ گرد او محاصرہ کردند۔ آزاد از بیداد چرخ نامراد بجان آمدہ طمانچہ جانکاہ بر جان خود زدہ از جہان در گذشت[1] و اسلام خان سرش از تن جدا کردہ چشمانش از کار ردید کشیدہ پیش مددخان گذرانید و مددخان سر آں مفرور در پیشگاہ حضور راہی ساخت و پادشاہ بر کشتن او نہایت افسوس کردہ دو لک روپیہ از مادرش مصادرہ گرفت۔

و از افعال خیر آزاد خان خانقاہ شاہ نعمت اللہ یادگار است و خانقاہ سوختہ را تجدید نمود و اربابِ شرع را احترام میداشت۔ و در عہد او محمد اکرم متو قاضی بود۔ ہمگی دو سال و پنج ماہ در حکومت گذرانید۔

مددخان اسحاق زئی در سنہ ۱۱۹۹ھ بر سریر صوبہ داری جلوس نمود

[1] اما نزد صاحب تاریخ احمد و تاریخ سلطانی "سبب خودکشی آزاد خان غداری خسرش راجہ رستم خان بود کہ از غضب شاہی ترسیدہ با مادرش آزاد خان را بدست اسلام خان پوپلزئی نائب مددخان گرفتار کنانید۔ نزد مؤرخان مذکور چوں نامبردہ خود را در آن حال دید، مرگ را بر زندگی بہتر دانستہ تفنگچہ کہ با خود داشت بر آوردہ بر جگر خود سر داد و مُرد۔ (صفحات مذکورۂ بالا)

باجمعیت سپاه به بدرقگی سیف الدین کنٹ وغیرہ ازراہ کوہپایہ ولار بتاریخ ۲۴، ماہ صفر سنہ ۱۱۹۹ھ در شہر سرینگر داخل شدہ در ہفت چنار معسکر ساخت و عبدالعزیز خان نائب صوبہ از شیرگڑھ کشیدہ بقتل رسانید۔ آزاد خان باستماع خبر تغلب مددخان اہل و عیال در پونچھ فرستادہ خود بہ سارعت تمام از دلنہ برخاستہ در موضع خوشی پورہ بہ جنگ پیوستند۔

چون نائرۂ کارزار مشتعل گشت آزاد خان بہ دلاوران خود فرمود کہ سرمددخان ہر کہ بریدہ پیش من بیارد یک لک روپیہ از من انعام بگیرد و ہر کہ او را زندہ اسیر گرداند دو لک روپیہ اکرام من بپذیرد۔ باستماع این نوید از بہادران نامی بہادر سنگھ نام شخصی برائے کار این امر خطیر مستعد گشتہ اسپ در دار حرکہ جولان دادہ بر سر مددخان رسید و مددخان در آغوش خود کشیدہ از اسپ اری خودش بر داشتہ براسپ جہندۂ خود نہادہ چند قدم بشتافت تا کہ او را زندہ بہ آزاد خان بیارد. دران دم دادوی مبارزان مددخان تگاوران بہادر را پے بریدہ تیغ بران بر سر بہادر سنگھ انداختہ بے سر کردند۔

بہرحال بعد مجادلہ و مقاتلہ بسیار بعضے امرائی نامدار کہ از جنگ آزاد خان دل تنگ شدہ بودند بے درنگ با فوج مددخان پیوستند[1] و آزاد خان را برگشتگی روزگار بروی کار آمدہ فی الحال از حربگاہ رو بہزیمت نہاد و مددخان با فوج ظفر موج خود بمقام زالڈگر پائی ثبات افشردہ مورچال مسدود ساخت۔ آزاد خان بر سر او شبخونی آوردہ بہ حرب و ضرب شور محشر برداشت۔ عاقبت بناکامی منہزم شدہ در راہ بدست سپاہان غنیم افتاد و عند الاستفسار گفت کہ من رجب بن مہدی حجام شاہ ولی خان ہستم۔ موجیان

---

[1] تاریخ احمد صفحہ ۲۵ و تاریخ سلطانی صفحہ ۱۵۹ -

شباں روز از جانبین گولہ باری متواتر و متراکم بود۔

عاقبت محصوراں از روی قلت غلات مجبور گشتہ شبانہ از قلعہ برآمدہ مفرور شدند و آزاد خان دنبال آنہا تعاقب کردہ تا سرائے خامپور رسیدہ ما دستگیر کردہ آمدند و پہلوان خان و ملوک خان و متابعان ایشان بیست کس از تیغ گذرانیدند و عظمت دانی را در آتش سرگین خاک نمودند۔

ہمدران سال آتش قہر آلہ در محلہ ٹنکی پورہ افروختہ از دریائے بہت بطرف مشرق یک برگ تو در سوزندہ بواسطۂ باد دپور در ہوا عبور کردہ تا سید قاضی زادہ قریب بیست ہزار خانہ سوختہ شدند۔

و در ۱۱۹۹ھ بحادثۂ زلزلۂ جانکاہ خانہ ہای بسیار ویران شدہ جانہای مردم ضایع گشت و در نفس شہر بیشتر دلولہ انداخت تا عرصۂ سہ ماہ زلزلہ شدید بود و تا نہ ماہ تاثیر آں رفع نشد۔

چوں آوازۂ ظلم و بیداد آزاد خان بمسامع حضور سید از پیشگاہ والا جاہ سیف الدولہ مدد خان اسحاق زئی برائے تدارک آں باغی ماموری یافت۔ و مدد خان با عسکر پنجاہ ہزار سوار و پیادہ بہ کمال استعجال در مظفرآباد ورود نمودہ از فوج شاہی یک حصہ براہ بارہ مولہ پیشتر راہی ساخت و حصۂ دوم قریب سی ہزار پیادہ ہمراہ خود گرفتہ از راہ کرناہ عبور کردہ در موضع چاگل رسید و از ین طرف آزاد خان بہ کمال شور و شر از شہر بدر شدہ در موضع دلنہ ہنگامۂ محاربہ آراست و بوفور غرور ورود غنیم گرد پائے شمردہ ہجوم او را اعتبارے نگذاشت۔

پس مدد خان یک حصۂ افواج بمقابلۂ آزاد خان در بارہ مولہ نہادہ خود

مدعا کہ آزاد خان مردمان این دیار را از جور و اعتساف در شکنجۂ بیداد تنگ کردہ لاف گزاف انصاف و مروت میزد و بوفور نخوت و غرور مصاحبان و متابعان خود را ہر لحظہ بہ تہمت قصور در نیت و فتور میداشت۔

بنابران پہلوان خان و ملوک خان از جہالت و سفاہت او ہراسیدہ در صدد معدومی او افتادند چنانچہ عظمت قاپچی کہ محافظ شبستان او بود برغلانیدہ بر قتل او مستعد کردند و قاپچی مذکور بوقت فرصت در خوابگاہ او درآمدہ طمانچہ جانکاہ بر تیش سر کردہ بازگشت رفت آزاد خان را از زخم گولہ ہمگی بن ران زخمی شد و بکمال اضطراب برخاستہ از فصیل قلعۂ شیرگڑھ براہ دریچہ خود را بزیر انداخت و از انجا در کشتی نشستہ خود را بر شرب دلارام قلی رسانید و ہمانجا پہلوان خان ظاہر شدہ و بہ کشتی او گولہ باری کردہ دلارام قلی مجروح ساخت و آزاد را آزارے نرسید۔ پس آزاد خان بر جنپان سوار شدہ در مایہ سومہ رفت و دران جا جمعے از سپاہان خود جمع کردہ بہ برخاش مخالفان خود مستعد گشت۔ از ین سو پہلوان خان و ملوک خان با جمعیت سپاہان از قلعہ برآمدہ بجنگ پیوستند۔ عاقبت از جنگ و تنگ آمدہ باز در قلعہ متحصن شدند پس آزاد خان با جمعیت خویش در اونتی پورہ رفتہ دران جا پائے استقامت افشرد و مخالفان از قلعہ آمدہ در موضع اونتی پورہ با او بہ مبارزت و محاربت پیوستند۔

گویند در عین قتال و جدال عظمت دلالی تیغ کین آختہ بر سر آزاد خان تاخت آورد بر روی او نظر افگند دست و پای و فرو ماندہ از معرکہ بکنار رود غرار نہاد۔ پہلوان خان و ملوک خان ہزیمت خوردہ بشہر آمدند و در میان شیرگڑھی دروازہ ہا بند کردہ نشستند و آزاد خان در تعاقب آنہا عجلت کردہ شیرگڑھ را محاصرہ نمود و تا ہفت

مسدود ماندہ بقحط غلہ مبتلا گشتند و یک سیر بہ یک لے و پیہ بیافتند۔

ہمدران سو تا آتش وبای ہیضہ در پہاڑ و کشمیر مشتعل گشتہ قریب بیست ہزار کس قضا شدند و مردمان لاشہ ہای مردگان خود بعدم اندفان بدریا می انداختند و بسیاری از علما و فضلای وقت رحلت نمودند و در حدود کوہامہ وپہاک ازین بلا علامتے ظاہر نشد۔

ہمدران ایام قحط نمک بحدے رسید کہ نمک ہم وزن مس میفروختند۔ آزاد چند روز فوج شاہی را قافیہ تنگ کردہ اکثر سپاہاں بعدم نان جان دادند۔ عاقبۃ الامر فریقین بہ محاربہ مقاتلہ پیوستہ جمعے کثیر از فوج شاہی تباہی پذیرفت و نورجنگ و قلی خان و قاضی محمد نور سپرخان علوم وغیرہ چند کس از افسران عسکر گرفتار شدند۔ و مرتضی خان ہزیمت خوردہ از راہ پیچیدہ بہ پشاور در گذشت۔ و آزاد خان مظفر و منصور بہ شہر آمدہ بہ مجرد رسیدن شہر دیوان سنگھ کلان کہ مدار المہام او بود در ہفت چنار بقتل رسانید۔ و شیخ عبد الغنی و آیت اللہ پانڈے ہماں جا بعدم فرستاد۔ بعد آن فیض اللہ خان را بحضور فرستاد و بہ شفاعت کلام اللہ عفو تقصیرات سابقہ التماس نمودہ منظور حضور نشد۔ آنگاہ بعد چندگاہ پادشاہ کفایت خان را برائے تخلیص نورجنگ قلی خان و محبوسان دیگر نزد آزاد مامور ساخت و آزاد کفایت خان را نہایت عزت و حرمت نمودہ روبروئی او نورجنگ قلی خان و غیرہ او در مایہ سوسہ کشیدہ از تیغ گذرانید و ملا محمد نور شبانہ از دست حسن بیش خدمت برابر نور باغ غرق آب کنانیدہ بازار بغی و عناد گرم ساخت۔

ہمدران ایام محمود خان مظفر آباد کہ در عہد بدرش طاغی شدہ بود بہ پای خود وارد کشمیر شدہ استعفای جرایم گذشتہ نمود و از پیشگاہ ناظم بہ خلاع فاخرہ ممتاز گشت ولیعد دو سہ روز بقضای موعود از جہان در گذشت نعش او در مظفر آباد بردند۔

خود را از آورده سه لک روپیه نقد و جنس باج شاهی از او گرفته روانهٔ حضور گشت.
هنوز در راه بود که تیمور شاه مرتضی خان و زمان خان برادران[1] آزاد خان را مع سی هزار سوار جرّار برای سرکوبی آن طاغی مامور ساخت.

چون بر کنارهٔ دریای کرشنه گنگا خیام قیام افراشتند ازین طرف آزاد خان با جمعیت سامانِ فراوان به کمال اضطرابِ انقلاب بانند سیلاب بقصبه مظفرآباد اوّل ماه شوال نزول اجلال فرموده به همراهی چند سوار برای ملاحظهٔ افواج شاهی بر لب دریا گذر کرد. ازان سو کسی آواز داد که ای ایستادگان کیستید چه می‌بینید. آزاد جواب داد که پدر شما آزاد است چند بندوق بجانب آنها سر کرده رخصت نمود و بعد دو سه روز بازار هیجا گرم گشته از جانبین جمعی کثیر بقتل رسید.

گویند روز اوّل فوج آزادی اندک مغلوب گشت و روز دوم باز استقامت کرده به جنگ پیوستند و علی محمد خان عمله باشی و ملا اعظم سرلشکر فوج آزاد خان در جنگ کشته شدند و قریب ده هزار سپاه غرق دریا گشتند. عاقبت آزاد خان از صدمهٔ مصادمت روی بر تافته عزم گریز نمود. پهلوان خان که برادر عموی او بود طپانچه بر روی او زده از گریختن باز داشت و سپاهیان را همت و جوانمردی ساخته حمله‌های رستمانه نمود تا که امرای لشکر شاهی منهزم شده برهان خان پوپلزئی گرفتار گشت و آزاد خان مظفر و منصور بطرف باره موله رخت نمود.

پس امرای عسکر شاهی چند روز در پکهلی گذرانیده باز سامان حرب و ضرب درست کرده بجانب کشمیر متوجه شدند و آزاد خان در باره موله بود که مرتضی خان من مقام پیرنه از دریا عبور کرده در موضع کچهامه قیام ساخت و عسکر شاهی از راه اسپیدن سامان در رسید

[1] برادران کلان (تاریخ سلطانی صفحه ۱۵۸)-

که دریائے بہت پائین بٹہ وارہ مسدود کردہ نہر آب میان مایہ سومہ جاری گردد وازمراج وکامراج زمیندارں بہ بیگاری آوردہ از کوہ اتھہ واجن سنگہا آوردہ درختان چنار وسفیدار از ہر جا قطع کردہ ودرمیان بہت انداختہ سدے مرتفع افراختہ اما سدِّ مذکور اصلاً استحکام نہ پذیرفتہ آب مطلقاً جاری نشد بہمیں بہانہ ناحق عالمے تباہ ساخت۔

چون کہ پدرش از دست راجہای پہاڑ مغلوب شدہ بود بنا براں برائے تلافی وتدارک آں عنان عزمیت بداں سو معطوف داشتہ وتمامی زمینداران پرگنات برائے باربرداری بہ بیگاری آوردہ شور محشر برداشت۔

چون فوج دریا موج درحدود مظفرآباد رسید راجہای کوہستان در مغارہا پنہاں گشتند وآزادخان بعضے ناکسان را گرفتار کردہ رجعت نمود دراں اثنا از روی جہالت جوانی خیال حیوانی در سر آوردہ از اطاعت شاہ درانی روگردانی کردہ رایت بغاوت افراشت[1] برادر خود محمد خان محبوس داشتہ غفورخان وعسکرخان اخراج نمود وشیر علی خان شیعہ کمان افسر لشکر کہ ناصح او بود مع خواجہ محمد گانی بقتل رسانید وخزاین دفاین کہ پدرش از خون مردماں جمع کردہ بود بہ امیران وقیصران وسپاہان رائیگان بخشید وسکہ وخطبہ بنام شاہ روم خواندہ خود را نادر ثانی نام نہاد۔

چون خبر بغاوت وسفاہت بسمع پادشاہ رسید از پیش گاہ او میرزا محمد علی المخاطب بہ کفایت خان[2] برائے توبیخ وتفہیم او بطور سفارت دستوری یافت وکفایت خان سفیر وار در کشمیر شدہ آزادخان را بہ اندرزہای شافی ونصایح کافی اذکار دارو اطوار

---

[1] تاریخ بیربل کاچرو قلمی ورق ۲۲۱۔　[2] کفایت خان موسوی۔

آزاد خان بعد انتقال پدر در ۱۱۹۶ھ رایت حکمرانی افراشت پنڈت دلارام را رتبۂ مدار المهامی بخشید۔ آزاد در جور و بیداد از کردۂ پدر صد چند سفاک و بے باک بود روزمرہ یک دو کس را حق و ناحق بقتل می رسانید و از روی جلادت با شیر و پلنگ عمداً جنگ می ساخت و خود را لباس حقیری می پوشید لیکن غلامان و ستادگان درگاه را کمر بندهای زرین مرصع به یواقیت و نگین کارد های مطلا و تیغهای مرصع و محلا می داشت و بکمال شوکت و شان و سامان فراوان اکثر اوقات به شکار می رفت که از نهایت جهالت او دام و دد می لرزیدند و هنگام جاه بوساطت ارکان دولت فرمان نظامت کشمیر بنام خود حاصل کرده در ضبط و ربط اطراف ممالکت پرداخت نخست عنان عزیمت برای تسخیر دیار کشتواڑ معطوف داشته راجۂ کشتواڑ بعد محاربات بسیار گرفتار کرده در شهر رسانید و در ین جا خلاع فاخرہ بخشیدہ مرخص نمود بعد آں بطرف پونچھ یورش کرد۔ راجہ رستم خان والی آں جا تاب تقابل نیاورده مفرور شد۔ و آزاد مدت یک هفته نهب و غارت ساخته رجعت نمود و در آنجا گویند پنڈت دلارام بقتل رسانید۔

و در سال دوم باز بطرف پونچھ ایلغار نمودہ با راجہ رستم سلسلۂ مصالحہ محکم ساخته نذرانۂ بے شمار و فیل کوہ وقار از و گرفته رجعت نمود۔

همچنیں راجۂ راجوری را طلبیده مشمول عنایات بے غایات فرمود و بموجب جهالت جوانی خیالے بخاطر آوردہ که در میدان مایسومہ آب جاری سازد اولاً از نالۂ ڈل جوی کشیدہ آوردہ به سبیل آں آب جاری نشد۔ بعد آں فرمان داد

ساخت۔ وجماعتے کہ از مظفرآباد محبوس آوردہ بود از روئے سفاکی ہر دو تن دہ کس میان تالاب ڈل غرق آب میکرد تاریخ ہزیمتش "ظالم ادبار زدہ" گفتہ اند و در ۱۱۹۶ھ فتح کشتواڑ نمود۔

مختصر آں کہ کریم داد خان از جور و جفا و ظلم وایذا دقیقۂ فرو نگذاشت وا ز افعال خیر ہمگی مسجد جامع را مرمت بام کردہ ہفت ہشت ہزار روپیہ صرف نمود و بام مسجد عالی را نیز ترمیم ساخت و نیز الور ملک قاتل خواجہ کمال الدین شہید بقتل رسانید و لاشۂ او سر دروازۂ خانقاہ نقشبندی آویزان ساخت۔ اہل تشیع را زجر و توبیخ نمود و امیرآباد ہم ویران فرمود۔

اواخر عمر خود برائے زیارت مقابر اولیای کبار و دیدن چشمہ سار در ملک کشمیر سیر نمود و در اثنای راہ بیمار افتادہ چندے بہ معالجہ گذرانید و آزاد را وصیت نمود کہ خبر وفات من بکابل انتشار نسازد منافقان آنجا سکندر شاہ برادر تیمور شاہ ظاہر شدہ در کامراج شورش بر داشت و آزاد خان پدر خود ہمیں طور گذاشتہ بہ مدافعت و ممانعت نمود۔ سکندر شاہ از جنگ مفرور شد و حاجی کریم داد ۱۲ ماہ محرم ۱۱۹۷ھ از جہان رفت امراء تا رجوع آزاد خان فوت سردار پوشیدہ داشتند چوں آزاد خان رسید نعش او برداشتہ در جوار خانقاہ معلی دفن کردند۔ ظالم گور، ظالم بدرگ[1] تاریخ است۔ مدت حکومتش ہفت سال بود۔

---

۴۴ بدرجۂ شہادت رسید۔ در محلۂ زالدگر بر کنار کنٹہ کل قریب راہ عام مدفون است۔ (تاریخ حسن جلد سوم قلمی ورق ۲۷ و تحایف الابرار فی ذکر الاولیاء الاخیار صفحہ ۲۷۱)۔

[1] ۱۱۹۷ھ مطابق ۱۷۸۳ء برائے ہر دو۔

بے شمار ضایع شد مدت شش ماه جان کاه بود بعد یکسال رفع شد و در سنه ۱۱۹۴ھ
دریای بهت وجمیع نالاها یخ بسته گشته مردمان را مضرت افزود۔

و در سنه ۱۱۹۵ھ حاجی کریم داد برائے تادیب محمود خان جانب مظفرآباد
یورش ساخته زمینداران پرگنات را بابت بیاق مظفرآباد به طمطراق مالایطاق
آسیب سخت رسانید و باجنود وعسکر فراوان چندے در زیر گورس لوتی در بارہ مولہ
قیام ساخته بیره خان کهکه را به خدع و فریب گرفتار کرده بشهر فرستاد و پسرش
بهادر خان مسلسل کرده با خود برداشت۔ چون بکمال طمطراق در مظفرآباد رسید
محمود خان تاب مقاومت در خود ندیده فرار اختیار نمود و کریم داد جمعے کثیر از
متابعان ومتعلقان او گرفتار کرده تعین نمود۔

چون بمقام کتهائی رسید بهادر خان کهکه به بهانه غسل بر لب دریا رفته
وبر برسناچه سوار شده از دریا عبور نمود۔ روز دوم با جمعیت پنجاه شصت کس
مسلح ومکمل از دریا بزور شناوری عبور کرده بسان شیر ژیان بر لشکر کریم داد
خان ریخته بسیار کسان از تیغ گذرانید۔ از آن جمله دیوان سنگهه افسر لشکر بخاک
آمیخت ولشکر شاهی را به خوبی تباهی نموده باز از دریا عبور کرده بگریخت۔

کریم داد همگی هفت سوار همراه گرفته در گورس لوتی رسید۔ روز دوم
شب آمده بیره خان کهکه را در صحن شیرگڑھ قتل کرده در حظیرهٔ سید منصور مدفون
سید منصور برادر سید جعفر ولیپوری بود۔ بزیارت شریف حرمین معظمین فائز گشته
اطراف واکناف نموده با جمعے از اولیائے کرام وعلمائے عظام صحبت نموده در عهد سلطان

۱۴۰ ه تاریخ پنجم شعبان المعظم سنه ۹۰۳ھ (۱۴۹۸ء) از دست موسیٰ رینه در قریه تاریخی ودیره

افسوس درختان باغات شاہان و اعیان کہ در حوالی تالاب ڈل و اطراف شہر لاتعد و لاتحصے از عرصہ دو صد سال مغروس شدہ بود بعلّت ذر حوبات تمام قطع کردہ شہر و دہات از اشجار مثمرہ و غیر مثمرہ خالی کردند و از مقدمان و رئیسان دہ مصادرہ ہا و جرمانہ ہا اخذ نمود ہیچ کسے را صورت نان یک روزہ نگذاشت۔

گویند اسلم ہرکارہ شخصے امّی بود کہ برای تحصیل نذرانہ و ذر اشخاص و ذر حوبات پالکی سواری رفت آں بکیش مظلوماں را در شکنجہ عذاب و عقاب کشیدہ تاخت و تاراج می کرد۔ مردم اخاصی و ادانی از اقاصی و ادانی مفلس و بے نوا خاک نشین گردانید۔ کریم داد حیلہ گری بشابہ بود کہ روزے اسلم ہرکارہ و بابو ہرکارہ مصلحتہً پنہاں داشت و جمعے از صنادید ہنود ماخوذ ساخت کہ اسلم ہرکارہ و بابو ہرکارہ از دست شما کشتہ شدہ اند پیدا کردہ بدہند بہمیں بہانہ ہمہ ہا در چبوترہ کوتوالی محبوس داشتہ بار و سرگین گاو معذب کنانید چوں آں ہر دو ظالم ظاہر شدند پنجاہ ہزار روپیہ بر طایفہ پنڈتاں مصادرہ نمود و ہر سال ایں قسم از اہل ہنود وصول میکرد آں را زرِ دود نام کردہ بود و در حق پیشروان بدعات موفور اختراع نمود۔ و طایفہ شالبافاں را بہ صلاح دلارام قلی کہ پیشکار او بود داغ پشمینہ ایداع نمود و قسط یومیہ از باجگذاران گرفتن معمول ساخت از میدان مایسومہ درختان توت قطع کردہ صفہای درختان سفیدار غرس نمودہ برائے اسپ دوانی راہ سطح و ہموار احداث فرمود۔

و در ۱۱۹۳ھ[1] زلزلہ سخت واقع شدہ خانہ ہای کثیر ویران گشت و جابجا

---

[1] مطابق ۱۷۸۰ء۔

راه مزاحمت و مداخلت از حد کرده بود بنا براں در ۱۱۹۱ھ نادقلی خان با جمعیت هفت
هزار سپاه جرّار برای تدارک آں کینه خواه مامور ساخت۔

چوں لشکر سردار در بولیاسه رسید فتح خان مرزبان کتهای آنها را
فریب کرده در میان دوپٹه تنگنا محفوظ داشت۔ عاقبت تمام اسلحه و اقمشه و امتعه
از آنها گرفته رها نمود۔ کریم داد بر نادقلی خان خفه خاطر گشته فی الحال او را خفه کرده
بگشت و ریسمان در پای او انداخته بر جبه کدل آویزاں ساخت۔ و در عهد خود
کریم داد از جور و جفا و ظلم و دغا در ملک شور و غوغا بر داشت که مردم اعلیٰ و ادنیٰ
در شکنجه مضرت و ابتلا مبتلا کرده به اخذ مصادره و جرمانه هر کس را مضرت شدید رسانید
خصوصاً پردهٔ ناموس مردمان درید و یک هزار دختر دوشیزه را بکارت زایل ساخته
فرقهٔ هنود و اسلامیه در چاه خجالت انداخت و بر طبقهٔ منصبداراں و جاگیرداراں
علت ذرینا اختراع نمود که از کردهٔ آمدنی جاگیرات دو چند و سه چند افزوں می بود
و در تحصیل آں منصبداراں را ترت و مرت کرده نان شبینه نگذاشت چنانچه اکثر اموال و
متاع فروخته ازیں ملک مفرور شدند و بنام متمولان و تاجران و اعیان شهر زر اشخاص
ابداع نمود که به عذابهای شدید وصول می کرد۔ و بر طبقهٔ زمینداراں زر حبوبات
احداث نمود که بمطالبهٔ آں مردم زمیندار نهایت عاجز آمده نالاں شدند و
مردمان شهر وده به علت حبوبات تمامی درختان میوه دار قطع کرده هیزم آں را بازار
فروخته قیمت آں به سرکار می دادند۔

۱ ... ولے زن بیوهٔ حاجی کریم داد خان بعد از مرگ شوهرش به تیمور شاه پسر احمد شاه گفت
حاجی کریم داد خان) .... گاہے دہن بحرام نیالودے" (تاریخ سلطانی ص ۱۵۹)۔

استنباه :- تا این جا شمہ از کارنامہ ہای تیمور شاہ گفتہ شد اکنون ذکر صوبہ داران کشمیر کہ در عہد او منتظم این دیار شدہ بودند گفتہ شود۔

۱۱۹۰ھ

حاجی کریم داد خان بعد رفع و دفع امیر خان در سنہ یکہزار و یکصد و نود در مسند حکومت کشمیر جلوس نمودہ میر فاضل کمنٹ مختار مالیہ و متکفل امور ملکیہ گردانید بعد چند ماہ بہ تہمت تساہل مالیہ ۶ محرم سنہ ۱۱۹۱ھ بقتل رسانید و بہ طفیل او تمامی قوم کمنٹ ہا را تباہی ساخت۔ نور محمد برادر قاضی عبدالرحیم بر عہدہ قضا ممتاز شدہ ملا ام قلی را عہدہ صاحبکاری بخشید۔

ہمدران سال پسر کلان خود مرتضی خان از کابل طلبید ہنگام ورود او ۱۵ ماہ شعبان بصدای توپ دو طاق از دیوانخانہ کلان افتادہ مرتضی خان صدر خان و قاضی خان و ملا قوام الدین از صدمہ آن نجات یافت آقا میرزا ناظم میر عدل مجروح گشتہ بعد یکماہ شتفا رشد۔ آنگاہ مرتضی خان برای تسخیر اسکردو با جیش پر طیش مامور ساخت فرتضی خان از مراد خان راجہ اسکردو باج و خراج و یرغمال گرفتہ با فتح و نصرت رجعت نمود کریم داد فتح نامہ بحضور فرستادہ از پیشگاہ والا جاہ بہ جلدوی این فتح بخطاب شجاع الملکی سرفراز گشت۔

ہمدرین سال راجہ رنجیت دیو والی جموں بقدر سی ہزار سوار و پیادہ از راہ نہال به ارادہ تسخیر کشمیر تعین ساخت۔ کریم داد بہ مقابلہ آنہا لشکر کشیدہ ہمہ را در چاہ هزیمت انداخت و طائفہ کمنٹ ہا بہ بہانہ سازش رنجیت دیو ماخوذ کردہ ہمہ را از تیغ گذرانید و از مردم کھکہ و بمبہ نیز درین باب شکہا پیدا کردہ بنابران در صدد تدارک آنہا افتاد۔ سوای آن محمود خان مرزبان مظفر آباد ہنگام یورش کشمیر کریم داد در اثنای

و تاراج کرده عمارات شهر را آتش کشیده تسلط حاصل نمودند و بر موقع محاصرهٔ
بهاولپور مدد خان نوعی تیره دستی نمود که در میان بادوت خانهٔ قلعه گوله
انداخته به میجان آتش همه ها بنیاد داد و بهاول خان به عجز و نیاز پناه گزین گشته
امان یافت پادشاه او را بدستور به حکومت بهاولپور منتقل داشته باج
شاهی مقرر فرمود۔

همدران ایام مراد بیگ[1] والی بخارا خروج کرده شهرهای بسیار از اطراف
خراسان تا مرو مفتوح ساخت۔ تیمور شاه با عسکر ظفر پیکر به جانب بخارا یورش کرده
با والی بخارا جنگ نموده جمع غفیرے از جانبین بقتل رسانید۔ عاقبت صلح وصفا واقع
شده تیمور شاه با تحایف و نفایس بسیار بجانب کابل رجعت نمود۔

همدران سال آزاد خان[2] از صوبهٔ کشمیر علم بغاوت افراشته سکه و خطبه بنام خود
جاری ساخت و پادشاه مدد خان کو که برائے تدارک آں طاغی[3] مامور فرمود۔ پس از اں
ارسلان خان مهمند شورش بغاوت برداشته میان درهٔ خیبر در قلعهٔ خود نشسته قوم
آفریدی وغیره با خود متفق ساخته تاجران و مسافران را همیشه غارت می ساخت و
برائی تدارک آں یکیش فیض الله خان وزیر مامور شده باغیاں را به پاداش کردار خود
در عالم عدم[4] رسانید۔

---

۱ برائے تفصیل زندگانی مراد خان رجوع کنید به تاریخ احمد صفحه ۲۳ ۔

۲ پسر خورد حاجی کریم داد خان متوفی ۱۱۹۷ھ مطابق ۱۷۸۳ء است۔

۳ برائے تفصیل رجوع کنید بتاریخ احمد صفحه ۲۵ و تاریخ سلطانی صفحه ۱۵۵ ۔

۴ رجوع کنید۔ بتاریخ احمد صفحه ۲۶ و تاریخ سلطانی صفحه ۱۶۰ ۔

چون فوج دریا موج از دریای اٹک عبور نمود لغتةً بر فوج سنگان ریختہ بہ جدال و قتال پیوستند۔ گویند افواج سنگان چہل ہزار بود بہ اعانت ایزدی سی ہزار زیر تیغ آمدند و سہ ہزار در آب غرق شدند۔ زنگی خان غازی سی ہزار کلۂ باغیان بر اشتران بار کردہ بروز چہارم نزد پادشاہ گذرانید جم جاہ افسران فوج را انعام بخشیدہ خود بجانب ملتان نہضت فرمود افواج سنگان کہ در ملتان بود میان قلعہ متحصن گشتہ بہ جنگ پیوستند۔ عاقبت عاجز آمدہ قلعہ خالی کردند۔ پادشاہ طبل فیروزی نواختہ بطرف پشاور عجلت فرمود شجاع خان سدوزئی بہ حکومت پشاور مستقل داشتہ خود برای تسخیر بہاول پور[1] نہضت فرمود۔ بہاول خان عباسی تاب تقابل در خود ندیدہ در قلعہ متحصن گشت۔ افواج شاہی شہر مذکور را تاخت

بضرب گلولۂ تفنگ کشتند۔ این امر زبانہ کش آتش سلطانی گردید۔ (تاریخ احمد صفحہ ۲۰)۔

[1] مراد از رکن الدین محمد بہاول خان بہادر دوم نصرت جنگ حافظ الملک سردار قوم داؤد پوترہ عباسی است کہ خود را از اولاد عباس بن عبدالمطلب عم جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم می شمرد۔ ہنگامیکہ نادر شاہ بعد تسخیر ہندوستان از راہ کابل بملک سندھ داخل شد، ملک پہلوئے سندھ را تا نواح ملتان بخوانین داؤد پوترہ عنایت کرد۔ لیعدہ بہاول خان اول کہ بانئ شہر بہاول پور است از آنجا تا نواح بیکانیر و کنارۂ لکھی جنگل ملک را بتصرف خود در آورد و بعد فوت او بہاول خان دوم برادر زادہ اش سردار الوس و حاکم ملک شد در تمام امور مالی و ملکی گوئے سبقت از عم خود ربود۔

(تاریخ احمد ص ۲۲ و تاریخ سلطانی ص ۱۵۵)۔

درخدمت تیمور شاه التماس نمود که در نواحی پنجاب طایفۂ سنگان فرقۂ اسلامیہ را مضرت و محنت می رسانند۔ اگر حکم قدس باشد این خاکسار بجمعیت فوج بہم رسانیده با فرقۂ سنگان غزا کرده ہمہ را نابود خواہم ساخت۔ پادشاه این امر مبارک پسندید او را اجازت بخشید۔ وی قریب بیست [۱] پنجاه ہزار سپاه از قوم پٹھان وغیره جمع کرده علم جہاد افراشت۔

روزے تیمور شاه بوقت چاشت در قیلوله بود۔ آن باغی داخل حرم سرا گشتہ دست و بازو بقتل و غارت بکشاد و تیمور شاه از خواب بیدار شده دستہ غلامان خاص را فرمان داد کہ تمامی دستاربندان را قتل سازند آنہا صمصام خون آشام از نیام برکشیده باغیان را در صحن خانہ و ایوان قتل عام نمودند۔ فیض اللہ را با فرزندان و معاونان او اسیر کردند۔ میان محمدی پیرزاده فرزند شیخ عمر چمکنی و یعقوب خان خواجہ سرا بہ ثبوت سازش فیض اللہ خان از تیغ گذرانید و موضع چمکنی [۲] را غارت کردند۔

بعدازاں قوم سنگان در حدود ملتان مستعد بغی و عناد گشتہ اہل اسلام را زحمت و آزار می دادند تیمور شاه لشکر درانی و مغل و قزلباش و یوسف زئی را بالقدر ہژده ہزار بہ افسری زنگی خان خارجی باشی برای تنبیہ سنگان مامور ساخت [۳]۔

۱ے وی بقول عبدالکریم خان "بست و پنجہزار سوار" (تاریخ احمد صفحہ ۱۹)۔

۲ے صحیح "موضع چمکنا" (ایضاً۔ایضاً)۔ ۳ے بقول منشی عبدالکریم خان سبب لشکر کشی تیمور شاه خلاف سکہان این بود کہ قوم مزبور شصت ہزار فوج جمع نموده اراده تسخیر ڈیرہ اسمٰعیل خان و غازی خان وغیره از ممالک محروسہ خاندان درانیہ می داشتند۔ تیمور شاه اولاً حاجی علی خان نامی سردار را برائے فہمایش سکہان فرستاد۔ سکہان بغرور جمعیت خود سفیر مذکور را دست بستہ

سلطنت تیمور شاه درّانی

تیمور شاه بعد انتقال احمد شاه و مدافعهٔ برادران و قتل شاه ولی خان در

اشرف البلاد قندهار بر اریکهٔ جهانبانی در ۱۱۸۶ھ جلوس نمود سکّه و خطبه جاری ساخت سکّه این است :-

چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید و ماه
تا زند بر چهرهٔ نقش سکّهٔ تیمور شاه

سجع نگین چنین یافت :- بیت :-

علم شد از عنایات الٰهی
بعالم دولت تیمور شاهی

شاه سلیمان را بی گناه دانسته بالطاف خسروانه مرهون ساخت . بعد انتظام مهام سلطنت بجانب کابل نهضت کرده دیوان بیگی با منایعان او از تیغ گذرانید . عبدالخالق[1] برادر احمد شاه بدعوائی [illegible] چهل هزار[2] سپاه جمع کرده بر قندهار خروج نمود و تیمور شاه به مقابلهٔ او لشکر کشیده [illegible] قتل عام کرده عبدالخالق را نابینا ساخت . درین مقدمه پاینده خان جانفشانی [illegible] مورد عنایات شاهی گردید و قاضی فیض الله را رتبهٔ وزارت و عبدالغفار خان را [illegible] می بخشید . ایام تابستان در کابل و موسم زمستان در پشاور [illegible] .

فیض الله خان خلیل [illegible] خیال خود سری بخاطر آورده

---

۱ [illegible] عبدالکریم خان "[illegible] احمد شاه درّانی می شمرد"
[illegible] صفحه ۱۰۱) - ۲ [illegible] عبدالکریم خان "قریباً شصت
[illegible]) -

از جور و جفا مضرت و ایذا رسانید۔ بنابراں اہل شہر و پرگنات از ظلم متنفر و دلگیر گشتہ در صدد تخریبیا و افتادند۔ و امیر خان ہر چند در استرضای مردم جہد بلیغ میکرد چوں سررشتہ کار در دست ہنود و ماتجیاں بود نتیجہ بر عکس مدعا او نمود عاقبۃ الامر چند کس از اعیان ارکان شہر مثل عبد النبی و ملا مجید وغیرہ در پیشگاہ تیمور شاہ مستغیث شدہ برای سرکوبی آں مخذول حاجی کریم داد خان ہمراہ آوردند۔ چوں افواج شاہی در مظفر آباد رسید محمود خان مرزبان مظفر آباد کہ از دوستان امیر خان بود افواج شاہی را سد راہ گشتہ اکثر اسباب بغارت برد۔ کریم داد بہ ہزار محنت و اشتداد از آسیب میہ ماتجات یافتہ در بارہ مولہ رسید۔

ازیں صوب امیر خان بہ تقابل او داعیہ تقاتل بخاطر آوردہ تارقلی خان افشار با فوج بسیار بہ مقابلت او در بارہ مولہ تعین کردہ در گوریس پورتی قیام ساخت و حاجی کریم از خیانیا زپورہ با چہل ہزار سواران دریای بہت پای آب عبور کردہ در قصبۂ پٹن رایت افراخت و تارقلی خان با جمعیت خود در پٹن آمدہ با فوج شاہی ملحق گشت و میر فاضل کنٹ از کوہامہ آمدہ با کریم داد خان بعہد و پیمان پیوست امیر خان بے بال و پر شدہ بہ کمال حسرت و نکال جانب شاہ آباد معزول گشت زمینداران آں طرف او را بغیر راہ رہنمونی کردہ در یک درہ کوہستان بند نمودند تا آں کہ از فقر و فاقہ بہلاکت رسید۔ کریم داد بتعاقب او معروف خان و علی اکبر خان مامور ساختہ آنہا از شعاب جبال گرفتار کردہ نزد کریم داد رسانیدند فی الفور او را بدست پایندہ خان بہ محافظت تمام روانہ حضور ساخت و در آنجا چند گاہ محبوس ماندہ رہائی یافت۔ مدت حکومت او شش سال و چہار ماہ بود۔

۱ ایں لہ و لفوفل بہر ۲ سکام ہ حکم ...

درخانہ نقب دادہ شہید کنانید۔ ونورالدین خان پسر ابوالبرکات خان و عالی ملک شاہ آباد وغیرہ چند اشخاص کہ صاحب ثروت بودند خفیہ بقتل آوردند۔ وخواجہ فتح اللہ گروہ رئیس بارہ مولہ بہ تہمت توہین شیعہ ہای آنجا در جای خلوت گرفتہ کالبد او را ریزہ ریزہ کنانید و خیمہ سیاہی در باغ امیر آباد برای ماتمداری شہدائی کربلا بہ اسراف زر کثیر نصب کردہ بود۔

روزی شیخ الاسلام و قاضی خان و مفتیان شہر را با جمعی از عوام جمع کردہ برائی خواندن لفظ علیؓ ولی اللہ در اذان تجویز داد و مفتیان بخوف سیاست ساکت شدند ناگاہ بخاطر او رعبی افتادہ ہر کس را رخصت نمود۔

چون خبر بغاوت او بہ حضور رفت از پیش گاہ تیمور شاہ علی اکبر خان برانتظام صوبہ مامور شدہ با جمعی قلیل در مظفر آباد رسید و مردم بمبہ او را سد راہ گشتہ باز گشت بکابل برگشت۔ امیر خان دغدغہ بپیدا کردہ با محمود خان بمبہ در سوپور ملاقات نمود و دختران ولی خان و امیر خان کھکہ در عقد ازدواج خود در آوردہ میرزا کاظم از نیابت خود معزول ساخت و در راہ تبت سہ قلعہ متین افراشتہ بہمین بہانہ زمینداران گنڈ ہر سنگھ از تیغ گذرانید۔

و بعد چند گاہ از پیش گاہ والاجاہ برائی سرکوبی امیر خان حاجی کریم داد خان با لشکر گران دستوری یافت و امیر خان برادر کریم داد خان مسمی زمان خان را با تحایف وارمغان فراوان بحضور فرستاد و در آنجا اصلاح امر انجوبی ساختہ موجب آں کریم داد از پکھلی واپس برد ند۔ و امیر خان چند گاہ بہ متابعت پادشاہ گذرانیدہ بہ اغوای بعض معتمدان باز لوائی بغاوت و خود سری بر داشتہ مردم عام و خاص را

چہار فرزند نامدار از و یادگار ماند۔ تیمور شاہ سلیمان شاہ و سکندر شاہ دیگر۔ و احمد شاہ سہ فرزند در حین حیات خود محبوس کردہ بود۔ و تیمور شاہ در ہرات صوبہ داری میکرد۔ و شاہ ولی خان وزیر بعد انتقال پادشاہ داماد خود سلیمان شاہ از حبس کشیدہ بر مسند نشانید و سکہ و خطبہ او در قندھار جاری ساخت۔ تیمور شاہ بہ استماع واقعہ پدر نامدار از ہرات بجانب قندھار ایلغار آورد۔ شاہ ولی خان مع یکصد و پنجاہ سوار بہ استقبال او سبقت نمود۔ تیمور شاہ خبر بیشوائی او از دور شنیدہ بہ مصلحت قاضی فیض اللہ خان وغیرہ انکو خان درانی را فرمان داد کہ وزیر شاہ ولی خان را ہر جا کہ بیابد بقتل رساند۔ وی حسب الحکم پادشاہ شاہ ولی خان را مع دو فرزند ارجمند و خواہر زادہ دلبند سر راہ از تیغ گذرانیدہ دران جا فی الفور مدفون ساخت۔[۱] و تیمور شاہ بعد فراغت ازین بہ قندھار رسیدہ بر تخت جلوس نمود۔ و امیر خان جوان شیر را خطاب دلیر جنگ عطا کردہ فرمان صوبہ داری کشمیر بدستور مرسول داشت۔ و امیر خان چند ماہ در متابعت تیمور شاہ گرم جوشی میکرد عاقبت باغوای مردم الجیف غاشیہ مطاوعت از دوش انداختہ لوای بغاوت و خودسری افراخت و تعصب مذہبی بروی کار آوردہ فرقہ اہل سنت را بہ انواع عقوبت برسانید و جمع کثیر از صغیر و کبیر بقتل رسانید۔ چنانچہ خواجہ کمال الدین نقشبندی بقصاص حافظ عبداللہ از دست نور ملک بلوچ در شب چہارم شعبان ۱۱۸۸ھ

---

[۱] بقول منشی عبدالکریم خان "سبب مقتول شدن شاہ ولی خان وزیر احمد شاہ درانی این بود کہ شاہ ولی خان می خواست کہ سلیمان شاہ برادر علاتی تیمور شاہ را کہ داماد او بود بر تخت نشانیدہ خطبہ و سکہ بنام او جاری کند" (تاریخ احمد صفحہ ۱۸)۔

بہ مصارف[1] آں باغ امیر آباد ترصیص نمود و عمارات سنگین و برجہای رنگین احداث فرمود و باغبانیان شدہ بودہ بعد غدغہ صہرت سردار در باغات حوالی ڈل کہ از مستعد افزون بودہ اند دست اندازی کردہ سنگہا و اسباب آں بغارت بردہ باغات ویران کردند۔

امیر خان بعد تعمیر امیر آباد قلعۂ شیر گڈھ معمور ساخت۔

گویند بمقام شیر گڈھ پیشتر کہنہ باغے بود۔ از ملک موروثی دار ہا کہ آں را دارہ باغ می گفتند و امیر خان بعضی اوقات برای کار دربار و نفاذ امورات ملکی از امیر آباد آمدہ در باغ مذکور اجلاس میکرد۔ و بعد چندگاہ عمارت دیرینۂ آں منہدم کردہ دیوان خانۂ عالی افراشت و آں عمارت فی الفور بواقعۂ آتش افروختہ شد۔

ہمدراں ایام در ۱۱۸۴ھ بسبب کثرت باران حادثۂ سیلاب بعمل آمدہ دریاہا سر بطغیانی گشت و پلہای بہت خراب شدہ عمارات و مزروعات را تباہی پذیرفت و امیر خان در تجدید تعمیر دارہ باغ ثانیاً پرداختہ برای دفع مضرت سیلاب حوالی آں قلعۂ متین و سنگین افراخت و در ضمن آں عمارات رفیع و مکانات وسیع برای دربار خاص و فرودگاہ سران لشکر و امرای دیگر معمور ساخت و قلعۂ شیر گڈھ نام نہاد و بالاتر از شیر گڈھ جسر امیر کدل برای عبور و مرور مردم احداث نمود۔

ہمدراں زمان مطابق ۱۱۸۶ھ بہ قضای ربانی احمد شاہ درانی بیست و پنج سال حکمرانی کردہ از جہان فانی بعالم جاودانی بشتافت۔ تاریخ۔ فردوس زمقدمش مزین گردید۔

---

[1] بہ واقع شدہ بود در دیوان کول ب ڈل ... (مارجنی حاشیہ: ... تاریخ حسن جلد اول صفحہ ۴۰۰)

[2] بروایت محمد خان ابن موسیٰ خان وفات احمد شاہ درانی در شب جمعہ ۲۰ ماہ رجب المرجب ۱۱۸۶ھ (۱۳ اپریل ۱۷۷۲ء) از مرض آکلہ کہ عبارت از ناسور بینی باشد واقع شد" (تاریخ سلطانی مطبوعہ بمبئی ۱۲۹۸ھ)

سوکھ جیون را کہ در محلۂ زالڈگر بکمال تزئین و تمتین ہمرنگ فردوس برین بود بآتش کینہ افروختہ خاکستر گردانید و از لشکر شاہی بعضی مردم خیبری را کہ در ضمن بالعل خان سازش پنہانی میداشتند امیر خان بران واقف گشتہ قریب صدکس درمیان نور میدان از تیغ گذرانید۔

عاقبت لعل خان بامراض صعب گرفتار گشتہ از جہان درگذشت و بیرون قلعہ دفن کردند و اہل و عیال و سمت پنوچھہ گریختہ رفتند۔ امیر خان لاشۂ لعل خان از گور کشیدہ در شہر رسانید و بر جنازہ او خود حاضر آمدہ بر شجاعت او تحسین بلیغ نمود و در صحن خانقاہ معلّی برلب دریا مدفون ساخت۔ در عہد او میر فاضل کنٹ مدار المہام و وکیل بود وی برائی قصاص میر مقیم کیلاس در راسر دیوان گرفتار کردہ بہ عذابہائے درشت بکشت و ہنود بسیر پنجۂ جور و جفا رنجانیدہ باخذ مصادرہ و جرمانہ ہا نہایت نرسانید۔ امیر خان امورات ملکی و مالی ذمہ فاضل کنٹ نہادہ خود در محفل عیش و عشرت نشستہ در نغمۂ رقص و سرود و شرب شراب لہو و لعب مشغول می بود و درمیان ڈل جزیرۂ سونہ لنک احداث کردہ بر سر آں کاشانہ ہفت آشیانہ بنقش و نگار آراستہ بذریعۂ دولاب بر سقف آں آبشار و فوارہ بہ ترتیب عجیب و آئین دلفریب افراشت و درمیان آں مدام در شرب دوام و استماع ساز و سرود و چنگ و رود صبح و شام خوش وقت و شادکام می بود و بعضے اوقات کاروبار مہم در آنجا می ساخت۔

دراں ایام دختر مانجیان نندہ بود کہ در غایت رعنائی و دلربائی و خوش الحانی صاعقۂ آسمانی بود و در عقد آوردہ و در آنجا طرح دولت خانۂ خود انداخت و از جروکۂ شاہی از باغات حویلی ڈل سنگہای حیاض و فوارہ و آبشار بغارت آوردہ

بطول انجامید۔ امیر خان عاجز شدہ بشہر آمد و لعل خان را مدد از بنو چہ میر سید گاہ و بیگاہ از گدی بر آمدہ دیہات بیروہ و بانگل را غارت کردہ و آتش داد می رفت۔

عاقبت از دوی پست فطرتی خرم خان استحکام انتظام مملکت نشدہ امیر خان شکایت او بحضور نوشت[1]۔ و از حضور فرمان صوبہ داری بنام امیر خان رسید خرم خان ہمگی شش ماہ حکومت کردہ از راہ جموں بدر رفت و نور الدین خان کہ در جموں بود یک روز پیش از ورود خرم خان شنقار شدہ روز دوم خرم خان در آنجا رسید۔

امیر خان جوان شیر در ۱۱۸۴ھ[2] بر بساط حکمرانی جلوس نمودہ در انتظام مملکت بنظم و سنت یا پرداخت۔ لعل خان از گدی بر آمدہ در قصبہ ناگام لوای بغاوت افراخت۔ بفرمان امیر خان میر فاضل کنٹ پسر میر حسین بمدافعۂ او رفتہ بجنگ پیوستند و بعد جدال و قتال بسیار لعل خان منہزم شدہ در گدی خود متحصن گشت۔ بعد چند روز سیف خان برادر لعل خان بقصد شبخون آمدہ حویلی

---

[1] ولے بروایت بیربل کاچرو "امیر خان جوان شیر بعد انقضائی اندک مدت از بس شیردلی و مردانگی خود و کم حوصلگی و نامردئی خرم خان تاب تحکم و فرمان برداری نیاورد و سر از متابعت آں بزدل باز پیچید۔ بمعاینۂ این رفتار سروسامان شجاعت و مردانگی در بار خود ندیدہ، لاچار بار بر خر بستہ، با دل غمگین و خاطر خستہ از کشمیر بدر جست" (مجموع التواریخ بیربل کاچرو قلمی ورق ۲۱۸ الف)۔

[2] مطابق ۱۷۷۰ء۔

متمردان و مفسدان را در چاہ سیاہ انداخت۔ بعد چندگاہ از حضور محمد خان خزانچی رقم صوبہ داری حاصل کردہ در مظفر آباد رسید نور الدین خان شخوبین بغاوت پوشیدہ با جیش و لشکر خود بمقابلۂ او برآمدہ او را منہزم ساخت۔ پس پنڈت کیلاس در کہ ہمراہ خرم خان در کابل رفتہ بود باتفاق خرم خان با امرای دولت سازش کردہ از پیشگاہ جہجاہ تسخیر کشمیر ذمۂ خود گرفتہ بالشکر دلیشا در رسید۔

وقتیکہ نور الدین خان از آمدن خرم خان آگاہی یافت خود بخوف قہر جہانبانی از راہ جموں برآمدہ لعل خان بر نیابت صوبہ مقرر گذاشت و لعل محمد خان بر تاجران و منصبداران و پنڈتان دست تطاول دراز کردہ در خیال جمعیت لشکر بود کہ خرم خان از مظفر آباد عبور نمود۔

پس لعل خان با جمعیت افواج خود در بارہ مولہ رفتہ رایت تقابل افراخت و میر حسین کنٹ مع برادران خود مسلسل کردہ ہمراہ برد و سیف اللہ خان برادر خود بمقابلۂ خرم خان در کوارمست فرستاد در آنجا محاربۂ جانبین بوقوع آمدہ سیف اللہ خان منہزم شدہ در بارہ مولہ با برادر خود پیوست و لعل خان از روی قلت سپاہ خود طاقت مقاومت ندیدہ در قلعۂ خود متحصن گشت و خرم خان داخل شہر شدہ بر مسند حکومت جلوس نمود۔ حکومت نور الدین خان این مرتبہ سہ سال بود۔

خرم خان مرتبۂ دوم در ۱۱۸۲ھ حاکم کشمیر شدہ میر حسین کنٹ کہ از قید لعل خان نجات یافتہ بود رئیس الملک و پیشکارۂ با اختیار ساخت و امیر خان جوان شیر کہ سردار عسکر شاہی بود بمدافعۂ لعل خان در بیروہ رفتہ مدت محاصرۂ او

میر فقیر اللہ کہ از بادہ غرور مخمور بود در جواب نامہ او بتغافل و تجاہل گذرانید و در جمعیت سپاہ و سامان جنگ مشغول گشت۔ نورالدین خان لعل محمد خان را از راہ گلمرگ با جمعیت افواج پیشتر رفتن تجویز داد وی در موضع چہاندل سیدہ میرزا ملک را کہ از ملکان گنڈ سر سنگھ بود بوقت صبح مقتول ساخت و نورالدین خان خود از راہ توسہ میدان عبور کردہ در موضع گوری پورہ[1] معسکر فرمود و میر فقیر اللہ جمعی کثیر بمقابلہ او مامور کردہ بمجادلہ و مقاتلہ پیوستند۔ عاقبت لشکر فقیر اللہ منہزم گشتہ بجانب شہر رجعت نمود۔ نورالدین خان در موضع راولپورہ خیام استقامت افراخت۔ میر فقیر اللہ با جمعیت لشکر ہمہ ما و مردم خود در مایسومہ مستعد محاربہ شدہ بود ناگاہ بسبب تجرع شراب بتیاب گشتہ بعلالت طبیعت در ورطہ قلق و اضطراب افتاد لاچار با جمعی از خاصگان خود بجانب مراج فرار اختیار نمود و مردم بنبو در شہر در آمدہ چند محلہ را غارت کردہ بمقامات خود ہا در گذشتند و نورالدین خان یکماہ در عیدگاہ توقف نمود میر فقیر اللہ تن باطاعت او نداد عاقبت از حدود مراج شبانہ در میان کشتی نشستہ بجانب کامراج نہضت ساخت و افواج شاہی بتعاقب او دویدہ وی در کوہستان کرنا پناہ یافت و در آنجا بطوالت علت جگری حیات خود را پدرود نمود۔ حکومت او ہمگی یازدہ ماہ بود۔

۱۱۸۲ھ[2]

نورالدین خان مرتبہ ثالث در سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد و دو خلعت صوبہ داری پیراست و باصلاح لعل محمد خان بامورات ملکی و مالی بخوبی پرداختہ

---

[1] گوری یا گنڈی پورہ در تحصیل پلوامہ، شمارہ آبادی ۲۱۲ نفر۔

[2] مطابق ۱۷۶۹ء۔

از آنجا بلکھنو رفت۔

پس میر فقیر اللہ در تنبیہ و تدارک مخالفان خود بجو ئی پرداخت و باتفاق مردم ہمہ طبقۂ ہنود را بجہال قصاص پدر تربت و حرمت کردہ ہمہ ہا را در ورطۂ ابتلا انداخت و بمصادرہ ہای سخت مبتلا ساخت و بسیاری از اکابران ہنود بقتل رسانید قریب دو ہزار کس جبراً مسلمان نمود بعضیہا بہ عذابہای گوناگون معذب کردہ دقیقۂ از دقایق جور و جفا و ظلم و ایذا فرو گذاشت ننمود کہ سرگذشت این واقعہ ناگفتن و ناشنفتن اولی است۔

میر مذکور چند ماہ خراج کشمیر بتوسط شاہ ولی خان بہ وکلای شاہ دران میکرد۔ عاقبت جوش بغاوت پوشید از تشریف شرارت ارتکاب امور شروع ہمیشہ مخمور می بود و از سفاکی و بیباکی ہمہ را مجبور و مقہور نمود چنانچہ ہای خود زیر کردہ گرفتہ از جان گذرانید۔ چون اخبار شرارت و بغاوت رسید لعل خان ہم از حد واویلا ساخت۔ موجب آن از پیشگاہ حکم جہان خان بامیرزئی برای سرکوبی آن باغی دستوری یافت۔ وقتیکہ خان با عسکر فراوان در قصبۂ پنوچہ رسید بنام میر فقیر اللہ رقعہ نوشت لگاہ بفرمان پادشاہ کج کلاہ درین جا وارد است و در میان ما و شما محبت و اتحاد و ضابطہ خلت و سداد مضبوط است لہذا لازم است خط برای استقبال سبقت نمایند و در اثنای راہ ملاقات خود انتظام ملک وارسی

بود متصل آں رمۂ گوسفندان بجانب یلاق میرفت۔ خرّم خان آں ہر دو صورت دیدہ بجائے خود سنجید کہ مخالفان بجنگ و محاربہ پیش قدمی میسازند بنابران رعب و ہراس بخاطرش مستولی گشتہ بغیر مقابلہ و مقاتلہ با جمعیت خود بجانب شہر گریختہ رفت[1]۔ و روز دوم در موضع راموہ رفتہ بال ہزیمت افشاند و تا عرصۂ سہ روز مخالفان او جرأت رفتن شہر کردہ چون دانستند کہ شہر خالی است یکبار داخل شہر شدہ بتطاول تاراج دستبرد نمودند۔

روز دوم بمدافعت خرّم خان در موضع راموہ رفتہ بجنگ پیوستند خرّم خان از آنجا منہزم گشتہ در شوپیان پای استقامت افشرد لعل خان را در اثنای جنگ زخمی بچشم رسیدہ از معرکہ کنارہ کشیدہ در قلعۂ خود متحصن گشت امیر خان کہ برای محافظت راہ بارہ مولہ مامور بود خبر انہزام خرّم خان شنیدہ از راہ کروہن ایلغار کردہ در شوپیان با خرّم خان و کیلاس در لاحق گشت و ہر سہ بس اتفاق کردہ از راہ جموّں بحضور رفتند حکومت خرّم خان ہمگی یکسال بود۔

میر فقیر اللہ کنٹ اواخر سنہ ۱۱۸۰ھ[2] متمکن وسادۂ حکمرانی گشتہ باستقلال تمام رایت حکومت افراشت لعل خان را پیغام آمدن شہر کردہ بود وی در آمدن خود تغافل نمود۔ پس میر فاضل کنٹ را با جمعیت سپاہ برای گرفتار کردن او تعیین ساختند و بعد محاربہ و مقاتلہ لعل خان مغلوب گشتہ قلعۂ خود را آتش کشیدہ با اہل و عیال خود بجانب پنوچھ مفرورشد

---

[1] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۱۷ (الف)۔ [2] مطابق ۱۷۶۸ء۔

رسید خورم خان خواجہ سرا بر صوبہ داری کشمیر مامور ساخت حکومت لعل خان شش ماہ بود۔

۱۱۸۰ھ

خرّم خان در سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد درایت صوبہ داری افراشتہ کرمک داس نائب او شد چون با عسکر شاہی در بارہ مولہ رسیدند لعل خان تاب تقابل افواج شاہی در خود ندیدہ از شہر بدر رفتہ در قلعہ محصور ماندہ مدّت سہ ماہ در آنجا بسر رسانید خورم خان داخل شہر شدہ باس دررا دتیہ صاحبکاری بخشید و اہل ہنود را مدارج افزود از بسکہ مزاج بود و سفیہ بود در تدبیر ضوابط حکمرانی و قلع و قمع متمردان کوشش ننمود۔

فقیر اللہ کنٹ کہ در مظفر آباد منتظر وقت می بود باتفاق محمود خان قصبۂ سوپور لوای بغاوت افراشت و لعل خان از قلعہ بر آمدہ با جمعیت فقیر اللہ بشتافت۔

خرّم خان با جمعیت لشکر خود باتفاق اعیان شہر و کیلاس نند پنڈت در مقابلۂ مخالفان بیداد گر بجانب سوپور ایلغار نمود امیر خان جرنیل لشکر بود بابت محافظت راہ بارہ مولہ تعین فرمود و فقیر اللہ و لعل خان باستماع خبر آمدن خرّم خان از راہ کوہہامہ لت تمام در دو دو نامہ قیام کردند خرّم خان از قصبۂ حادث کردہ از ناشہ

ہنود در آتش آزار سخت رسانید۔ در آن ایام حافظ عبداللہ نام شخصے از علمای دہر واعظ اہل شہر فی الحقیقت شیعہ و سنی نما بود کہ بسبب اظہار بعضے الفاظ رفض از وعظ خوانی معزول کردہ بودند و در ایام ہرج و مرج امیر خان در مسجد جامع رفتہ ہنگامۂ وعظ خوانی گرم نمود۔ و بعضے علما و فضلا بخدمت خواجہ کمال الدین نقشبندی[1] شکایت او گذابیدند حضرت خواجہ او را بحضور طلبانیدہ و علما و مفتیان شہر جمع کردہ بشہادت بیست و دو کس سب و تبرا بر و ثابت گشت۔ حضرت خواجہ بر ایوان خانقاہ نقشبندیہ آن تیرہ باطن را از دست خود قتل فرمود۔

ہم در آں سال بسبب نقصان فصل قحط غلات بوقوع آمدہ خواص و عوام در پنجۂ شاہین جوع و آلام گرفتار شدند مدعا کہ تا عرصۂ شش ماہ استیلای لعل خان بر عموم رعایا و برایا خصوصاً بر طبقۂ ہنود سخت جانکاہ بود۔ چون خبر طغیان لعل خان بسمع شاہ دران

---

[1] خواجہ کمال الدین نقشبندی شہید فرزند ارجمند خواجہ نورالدین محمد آقا نقشبندی بود۔ در پیش حضرت خواجہ عبدالرحیم الملقب بہ شیخ کمان متوفی سنہ ۱۲۰۰ھ مشرف شدہ منازل سلوک را طی نمود۔ صبیۂ صفیۂ ایشاں در عقد نکاح خواجہ پاکباز خواجہ شاہ نیاز نقشبندی بودہ است۔ چون خواجۂ موصوف بنا بر ثبوت سب صحابہ رضوان اللہ علیہم اجمعین حافظ عبداللہ واعظ را بدست خود بقتل رسانیدہ بود، امیر خان کہ مذہب شیعہ داشت بقصاص حافظ مذکور حضرت خواجۂ موصوف را بدست آوردہ بتاریخ ۳۰ رجب ۱۱۸۸ھ (۱۷۷۵ع) شربت شہادت نوشانید و در حظیرہ آبائے کرام خود مدفون شد۔ مصرعہ:۔

"شد شہید آں سید و سنی کمال الدین حسین" تاریخ است۔

(ملخص از تاریخ حسن جلد سوم قلمی ورق ۴۳ (الف))۔

گویند میر فقیر اللہ روز واقعۂ پدر در پنوچھہ بود چون بخانہ رسید در پیش ناظم صوبہ مستغیث شدہ وی بحیلہ و عذر گذرانید۔ آنگاہ برای استعانت امداد نزد راجہ رستم خان در پنوچھہ رفتہ در آنجا نیل مرام نیافت۔ پس بہ امید معاضدت نزد محمود خان در مظفر آباد رسیدہ در آنجا بانتظار وقت اوقات گذاری میکرد۔ کیلاس در از شر مخالفان وارستہ بکمال کروفر احکامات صاحبکاری و لوازمات ملکداری بسر می برد۔

لعل خان نام شخصے از قوم کھٹک[1] در سلسلۂ مصاحبان نور الدین خان جاگیر دار معتمد علیہ بود اعتبار و اقتدار بسیار بہم رسانیدہ بخیال خیرہ سری در موضع چل براس پرگنہ بیروہ قلعۂ متین استوار نمودہ قوم و قبیلۂ اعوان خود در آنجا ساکن ساخت۔

نور الدین خان بعد انتظام و اہتمام امور مملکت و تحصیل خراج و اموال و دولت جان محمد خان خواہرزادۂ خود و گوربکہداس را در نیجا بر حکومت کشمیر قائم مقام ساختہ خود برای دفع غبار کدورت کہ دامنگیر خاطر جہانبانی شدہ بود در لاہور رفت و در آنجا بسبب بعضے مقدمات پنہانی مورد عتاب سلطانی گشت۔ لعل خان کہ سر آمد ارباب دولت بود جان محمد خان را از میان برداشتہ خیال خودسری بخاطر آوردہ بر مسند حکومت بنشست۔ این مرتبہ حکومت نور الدین خان یک و نیم سال بود۔

لعل محمد خان در ۱۱۷۹ھ بر سریر بغاوت جلوس نمودہ بانارجوروجفاد خلائق غبار تاراج داد و در ناخت و تاراج مردم کشمیر لونجے کوتاہی ننمود خصوصاً طبقۂ

---

[1] صحیح: "خٹک"۔ قبیلۂ از قبائل سرحد آزاد مابین افغانستان و پاکستان است۔ ۱۱۷۹ھ: ۱۷۶۵ء۔

حکمرانی گشته قاضی خان بر عهدهٔ قضا یا سربلندی یافت میر مقیم کنٹھ و کیلاس در
بر منصب صاحب کاری و مدار المهامی ممتاز گشت ۔ تا عرصهٔ چندگاه هر دو صاحب کار
در سر انجام مهام انتظام مملکت متفق بوده کارروائی میکردند لیکن کیلاس پنڈت
دهر که بیشتر در ملازمت میر مقیم معتبر شده بود اکنون بر سر او فوقیت خود می جست
ازین رو میان آنها عناد و فساد افتاده قابو جوی یکدیگر شدند ۔ کیلاس دهر
مالیهٔ کل کشمیر را ذمه دار شده بود ادای آن در سال بدو قسط می ساخت ۔

میر مقیم نور الدین خان را آموزش داده ماه بماه قسط بندی او مقرر
نمود کیلاس دهر را اگرچه قسط ماهواری دشوار شده لیکن در ادای آن
اهمال نورزیده بعد آن میر مقیم تجویز قسط یومیه مقرر ساخته کیلاس دهر را ادای
قسط یومیه نهایت مجبور گشت ۔

بنا بران حکیم میر قانو گوی پرگنهٔ کوهامه که از معاندان میر مقیم بود برای
کشتن میر مقیم آماده کرده و طمانچه خود بدستاو داده بر قتل میر مقیم مامور ساخت ۔
و حکیم میر شبانه بکاشانهٔ او در آمده میر مقیم را در خواب استراحت طمانچه از راه
سوراخ گوش سر کرده از جان گذرانید و طمانچه اش در آنجا از دست افتاد ۔
فردا چون طمانچه دیدند بر سر آن نام کیلاس دهر منقوش بود ۔ نور الدین خان
بر قتل وی بسیار افسوس نمود و نعش او در عیدگاه حاضر شده وابستگان او را
دلدهی ساخت اما قاتل او را هیچ نگفت ۔

میر مذکور از احفاد حسین کنٹھ بن کمال کهنٹ بود که در پیشگاه اکبرشاه
دوم مصاحبت میداد[1] ۔

---

[1] صحیح :- "می زد"

پوشیدہ بسیار عالی ہمت و خوش مزاج بُود اوقات خود در عشرت میگذرانید۔ میر عباد اللہ و خواجہ عطاء اللہ را قدر و منزلت افزود۔ میر مقیم در حبس خانہ محفوظ داشت ملا قوام الدین بہ نیابت قاضی عبد الرحیم قاضی ملک شد و در عہد بلند خان بارش باران چند ماہ مسدود بُود مردمان برای صلوٰۃ استسقا در عیدگاہ میر فتند و بابا ہائے نوشہرہ اعلام آستانہ خود گرفتہ در عیدگاہ آمدند۔ در اثنای راہ شیعہ ہائے جڈی بل بہ نسبت خواجہ حبیب[1] نوشہری کلام بے ادبانہ گفتند و مردم عوام بشور آمدہ محلہ جڈی بل را آتش کشیدہ شیعہ ہا را غارت کردند۔ بلند خان تحقیق این امر نمودہ بعضی شیعہ ہا را قطع گوش و بینی کردہ بعضی ہا را مصادرہ گرفتہ بسزا رسانید۔ و در ۱۱۷۷ھ[2] موجب صولت برودت دریای بہت و تمامی نالا ہائے یخ بند شدند بلند خان دو سال حکومت کردہ موجب طلب حضور راہ کشمیر بدر رفت و در جموں رسیدہ از جان درگذشت۔

نور الدین خان مرتبہ ثانی در ۱۱۷۸ھ[3] بفرمان شاہ دُرانی بانی میانی

[1] خواجہ حبیب اللہ نوشہری از طبقۂ تجار بُود۔ چون داعیہ طلب حق در دلش جا کرد، توفیق ارادت در جناب حضرت شیخ یعقوب صرفی یافتہ بامر حق قیام نمود۔ بعد ازاں باشارۂ حضرت میر محمد خلیفہ رسیدہ کسب سعادت کردہ در اندک مدت شراب جام عرفان نوش کرد۔ در غلبات شوق بہ نظم و اشعار می پرداخت۔ در سال یکہزار و بیست و شش در ایام غلبۂ طاعون رحلت فرمود۔ آستانہ متبرکہ اش در محلۂ نوشہرہ مرجع و مطاف آفاق است۔

(واقعات کشمیر صفحہ ۱۲۸ و خوارق السالکین قلمی ورق ۱۲۵!)۔

[2] ۱۷۶۴ء۔

[3] ۱۷۶۵ء۔

عید نوروز بکمال شوکت شان ادامی ساخت۔ از شعراء کشمیر ہفت کس[۱] انتخاب کردہ برای نظم کردن تاریخ کشمیر ہر کس را حصۂ جداگانہ تفویض نمود ہمیں کہ چند چند جزو نظم کردہ بودند واقعۂ نائلہ او بظہور پیوست شاہنامہ کشمیر ناتمام ماند۔ مدّت حکومت او ہشت سال[۲] و چہار ماہ و ہشت روز است۔

نورالدین خان در ۱۱۷۵ھ بر مسند صوبہ داری کشمیر جلوس نمود و سرکشان و متمرّدان را بہ ترہیب تخریب تادیب کردہ در نظم و سیاست و عدل و نصفت ہمگی سہ ماہ[۳] بسر بردہ روانۂ حضور شد۔

بلند خان بامیزئی در سنہ یکہزار و یکصد ہفتاد و شش ۱۱۷۶ھ[۴] خلعت صوبہ داری

---

[۱] میر غلام علی آزاد در خزینۃ العامرہ (۱۱۵) چنانکہ در فوق گذشتہ تعداد شعرا پنج کس ضبط کردہ است۔ [۲] تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۱۲ (ب)۔ [۳] دربارۂ نظامت نورالدین خان بامزئی بار اول ما بین مؤرخان اختلاف بیا است۔ لفٹنٹ نیوآل (جے۔اے۔ایس۔بی، نمرہ ۵، ۱۸۵۴ء، ص ۴۴۷) این مدت را ہشت سال، و پنڈت بیربل کاچرو (ورق ۲۱۲) و ملا خلیل مرجانپوری و دیوان کرپارام در چہار گلزار کشمیر دو سال نوشتہ اند۔ (کشیر جلد اول صفحہ ۳۱۳)۔ در ضمن روایت بیربل کاچرو این است:-

"نورالدین خان بامزئی مدت دو سال باحسان و نیکنامی و دشمن گدازی و دوست کامی بحکمرانی راندہ از فرط طلب حضور روانہ شد۔"

[۴] مطابق ۱۷۶۳ء۔

وقوع این واقعہ این غزل گفتہ بود بوقت کندن چشم زمزمہ می ساخت۔

غزل

چشم از وضع جہان پوشیدہ بہ　　　سر بسیر احوال آن نادیدہ بہ
ہر کہ چون مین داشت جا بر فرق گل　　　عاقبت در خاک و خون غلطیدہ بہ
چند روزی خود تماشا کردہ ام　　　زین چمن گلہائے عبرت چیدہ بہ
گر دہی شیرش چو ہد زہرت عوض　　　زین سیہ مار جہان ترسیدہ بہ
باز اگر چشم جہان بینم دہند　　　چون گدایان در بدر گردیدہ بہ

در حالت نابینائی بسیار می نالید و این رباعی سرود میکرد۔

رباعی

ہر چند گفتم نفس دنی را　　　باید نہ کردن ناکردنی را
این نفس سرکش نشنید از من　　　تا دید آخر نادیدنی را

نورالدین خان بعد چندگاہ سوکہ جیون را در حالت نابینائی روانۂ حضور[1] ساختہ در ہنگام سواری بنظر پادشاہ رسید و پادشاہ چشم عنایت از و پوشیدہ در زیر پای فیلان انداختہ از جان گذرانید۔

سوکہ جیون مردے خوش طبع و سخندان و شاعر و باذل بود علما و فضلای اسلامیہ را قدر دانی و مہربانی بسیار میکرد۔ بروز جمعہ در مسجد جامع حاضر می بود بزیارت مقابر اولیا فایز می گشت بروز سہ شنبہ با شعرا مشاعرہ میکرد و جشنہائے

[1] در تاریخ بیربل کاچرو (ورق ۲۱۲ دب ۲) "زیر لکد کوب اسپان" مذکور است۔

متفیرۂ خود بکشمیر باز آمده بود لقمان راجه از دست سنگان در حدود شاه آباد شهید شد۔

باستماع این اخبار احمد شاه دران آتش افشان خود در لاهور آمده از راجه جموں و از راجهای کوهستان بیست هزار سپاه کومک گرفته با فسری نورالدین خان بامیزئی برای سرکوبی سوکه جیون پنجاه هزار سپاه مامور ساخت۔

نورالدین خان از راه توسه میدان هفتم ماه ذی حجه سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج (۱۱۷۵ھ)[1] داخل کشمیر شده در پرگنه دنیسو پای استقامت استوار نمود و ازین طرف سوکه جیون مل با جنود شصت[2] هزار سپاه بدبدبه بسیار برآمده بر کریوه جیره اوڈر علم تقابل افراشت فردا در معرکهٔ جدال بازار قتال گرم کرده بخت مل افسر لشکر راجه از جناح برآمده بالشکر شاهی ملحق گشت بظهور این قصور در لشکر سوکه جیون فتور افتاده یکبار مغلوب و منکوب از حریگاه مهزوم شدند و سوکه جیون در دست آسیابان زینه گام گرفتار آمده فی الفور در پیش نورالدین خان رسانید۔ وقتیکه نورالدین خان در دارالامارت بجای سوکه جیون جلوس نمود سوکه جیون را باستره حجامی هر دو چشم جهان بین از حدقه بیرون ساخت۔

گویند آهنی کشید بعد آن بسر بخت مل راچشمان از حدقه بر آوردند وی جزع بسیار نمود۔ می آرند که سوکه جیون را طبعی موزون داشت بیش ازینٔ

---

[1] مطابق اکتوبر ۱۷۶۲ء ۔ [2] در تاریخ بیربل کاچرو ورق ۲۱۲ (الف) "با جمعیت پنجاه هزار سوار و پیاده" مذکور است۔

دراں ایام امیر خان کہکہ بازخروج نمود فوج سوکہ جیون بمدافعت او دوبارہ بلغار نمود ابوالحسن موقع دانستہ برمخالفت منازعت راجہ مستعد گشتہ پلہای دریای شہر بریدہ کشتی ہا بطرف خود کشیدہ گذاشت۔

بعد چند روز سوکہ جیون میر مقیم را از بند کشیدہ شوکت شان او مردمان شہر را نشان داد۔ فردا جیو دسناسیان بقدر دہ ہزار مردم نزدیک شناوری بہ سہ جا از دریا عبور کردہ صمصام انتقام از نیام برکشیدند ازدحام عوام کہ سر بشورش داشتند از ہم پراگندہ و پریشان کردند و اعوان و متعلقان ابوالحسن خان از تیغ گذرانیدہ خانۂ او را آتش کشیدند و ابوالحسن آوارہ دشت ناکامی گشتہ در کوہستان پونچھ بقیہ ایام عمر خود بسر بردہ از جہان درگذشت و خواجہ ابوالحسن پسر خواجہ اسحاق پسر خواجہ باقی بن ملا عبدالحکیم باندمی بود۔

بالجملہ بعد تخریب و ترہیب ابوالحسن سوکہ جیون طبل فیروزی نواختہ مہانند پنڈت در رئیس ملک مدار المہام خود گردانید و بیموئی او علم تعصب افراشتہ در زجر و بےحرمتی اہل اسلام راغب گشت و بانگ نماز و گاو کشی ممنوع ساخت موجب آں مردم قشونے از و دل تنگ شدہ درصدد آزار ختمانہ داشت

چنانچہ شاہزادہ بلخی کہ با جمعیت پنجاہ سوار در سایۂ پناہ او ادا... میگذرانید۔ سوکہ جیون را در محل خلوت ضرب کارد بر شانہ زدہ مجروح ساخته وہماں ساعت فوج سنگان دسناسیان دنبال و تاختہ شاہزادہ و آقا حسین با توابع خود بقتل آوردند از دالدگر تا پاندان نفس شہر را غارت کردند و مولوی شرف الدین لیسر محتو... ۱۲۰۱

قرار یافت و ابوالحسن خان را قید کرده یک لک روپیه از متابعان و متعلقان او
مصادره گرفت و میر مقیم بر منصب وزارت مختار ساخت بعد یک سال با میر مقیم نرد
مخالفت باخته محبوس نمود و ابوالحسن خان را بدستور سابقه رتبۂ اعتبار افزود۔
ہمدران ایام در ۱۱۷۱ه[1] اقوام مرہٹیان و سنگان خروج کرده ملک پنجاب
از تصرف شاه دران نزع کردند و سوکھ جیون موقع دانسته قریب چہل ہزار
سپاه فراہم کرده برای تسخیر ممالک اطراف کشمیر مثل سیالکوٹ و ممبر و اکھنور وغیره
ایلغار فرمود و یار خان که از طرف شاه دران حاکم سیالکوٹ بود محصور نمود۔
عاقبت به مخالفت راجه جموں[2] مہزوم و مغلوب گشته خایب و خاسر رجعت
نمود و افواج و خزاین بیہوده تلف فرمود و در ہنگام یورش سیالکوٹ مردم
بمبه موقع دانسته اطراف کامراج را تاراج کردند و ابوالحسن خان بمدافعت
آنہا در باره موله رفته بود در آنجا خبر ہزیمت سوکھ جیون شنیده بشہر آمد
و سوکھ جیون بعضی اہلکاران خود بے صدور قصور محبوس کرده ابوالحسن خان ہم
بزندان فرستاد و میر مقیم بجای او باز مختار ملک شده جور و جفا رواج داد۔
بعد چندگاه ابوالحسن رہائی یافته میر مقیم بجای او در زندان فتاد

---

[1] مطابق ۱۷۵۷ء۔

[2] مراد از "رنجیت دیو متوفی ۱۷۸۱ء است۔ برائے تفصیل زندگانیش رجوع کنید به "ہسٹری آف دی پنجاب سٹیٹس جلد دوم از صفحه ۵۴۰ تا ۵۴۶ تصنیف ہچی سن، چاپ لاہور سنه ۱۹۳۳ء"۔ و تاریخ راجگان جموں و کشمیر حصۂ اول مصنفه کاہن سنگھ بلاوریه مطبوعه پرکاش سٹیم پریس لاہور سنه ۱۹۸۶ بکرمی صفحه ۶۹ تا ۷۱)۔

رفته مقدار مذکور تا سنہ ۱۲۵۰ھ [1] مدت ہشتاد و دو سال نزد زمینداران باقی بود و ہر سال فی خروار یک ترک بابت رسوم میگرفتند۔ کرنیل میان سنگھ بباعث قحط ہمہ معاف نمود۔ مختصر کہ بحسن انتظام خواجہ ابوالحسن ہیچ فردے آزار جان نرسید آسیب قحط ہم چندان معلوم نشد۔

شبے راجہ سوکھ جیون با اعاظم علما مباحثہ صحیح بخاری میکرد ناگاہ در اصطبل او آتش واقع شدہ در اطفای آن سعی بلیغ نمود اما باروتخانہ شاہی کہ در غایت متانت و سنگینی از محل آتش یک تیر پرتاب بعید بود جمعے کثیر بر سر آن آب میریختند ناگاہ در جوف آن شرر قہر الٰہی افروختہ یکبار شعلہ آتش با ریطارم چرخ دوار صعود نمود و سنگ و خشت باروتخانہ و گوشت و استخوان مردم در اطراف شہر لخت لخت فرو انداخت و در میان شہر تزلزل افتادہ دروازہ ہای عمارات شہر خود بخود مفتوح شدند گویا صدمۂ قیامت بود جمعے کثیر کہ در آنجا جمع شدہ بودند چند ساعت بیہوش افتادند۔

سوکھ جیون چندگاہ بصلاح فلاح ابوالحسن خان کار میکرد ناگاہ بنابر ایجاح بعضے امورات ملکی فیما بین آنہا بیادہ گوئی ہیر مقیم مخالفت و منازعت افتادہ ابوالحسن خان طرح مصالحہ انداختہ سوکھ جیون را برای رفع کلفت خاطر در باغ خود بجانب ڈل تکلیف ضیافت داد۔ سوکھ جیون بسواری سفینہ بدان سو نہضت کردہ معاندان در اثنای راہ او را اشتباہ انداختند کہ ابوالحسن خان در مکان ضیافت زیر فرش باروت گستردہ است بمجرد نشستن آن را آتش دادہ ہمہ را نابود سازد۔ راجہ باستماع این خبر وحشت اثر برجعت قہقری باز آمدہ در تواب باز در بہ مکان خود

---

[1] سنہ مطابق ۱۸۳۴ء۔

چترش پلک دیده و مژگان حابله
چون مردمک دیده بها راجه درست

پس سوکه جیون محافظان کوہستان که باشندگان آں طرف بودند برطرف کرده بجای آنها لشکریان خود قریب سی ہزار سپاه مامور ساخت و نیز منصبداران سوای تقصیر اسیر نموده مال و منال آنها برده جور و جفا کردن گرفت[1]

ہمدراں زمان در سنه ۱۱۶۸ھ بخواہش ربانی بسبب نزول برف در ماه میزان گرانی غله بوقوع آمده کافه انام را تباہی و پریشانی رسید و خواجه ابوالحسن خان که مختار عالیه بود متکفل این امر گشته محله به محله و خانه به خانه نفر شماری کرده موجب حیثیت و کفایت ہر کس را تا شش ماه آذوقه رسانید۔ ہمدراں ایام بقدرت ایزدی ملخہای وافر و متکاثر دریں ملک وارد شده بفرمان مفتیان مردمان در خوردن جرادها مبادرت نمودند و ایام سختی بسر بردند و درمیان سعاین بر سر شہرها مثل شالی جرادها میفروختند و مردمان شہر می خوردند درین جا قول سعدی راست آمده ۔ مع :- ملخ بوستان خورد و مردم ملخ[2]۔

ابوالحسن خان را در ماه چیتر سنه ۱۱۶۹ھ بضاعت غلات ہمگی دو لک خروار موجود بود منجمله آں یک لک خروار در شہر تقسیم داد و یک لک خروار بر معیداران پرگنات بابت تخم و تقاوی مساعده فرستاد باین شرط که سال دیگر بجنس بازیافت نماید و در سال دیگر غایات استعداد ادای آن ندیده باز معطل داشته رفته

---

[1] مطابق ۱۷۵۴ء ۔ [2] مصرع دوم است که اول وایں است

مع :- نه در باغ سبزه نه در کوه شخ ۔

عبد اللہ خان ایشک آقاصی را با جمعیت سی ہزار سپاہ برائی گوشمالی سوکھ جیون از راہ پونچھ در موسم سرما تعیین ساخت۔ ازین طرف سوکھ جیون با جمعیت افواج بمقام حیدرآباد علم تقابل افراخت۔ دران زمان بادشاہ بیرف و باران شدت نمود و سوکھ جیون باعانت بیرہ خان کہ بعنتال جدال پیوسته فوج شاہی را شکست داد و جم غفیری اسیر کردہ کلاہ کاغذی پوشانیدہ بشہر رسانید و نیز بادشاہ والا گہر ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته بانعام یک زنجیر فیل و یک پالکی جالردار و خطاب راجگی افتخار یافت و ابوالحسن خان بانڈی بخطاب خانی سرفراز گشت۔ ملا محمد توفیق[1] در توصیف پالکی این رباعی گذرانیدہ صلۂ مناسب دریافت :-

رباعی :-

این پالکی طاق کہ مطبوع نکوست چشمے است کہ از بانش فرازش ابروست

[1] از قبیلۂ حدّو ہا است کہ در جوار مسجد جامع سمت مغرب سکونت می داشت۔ اوایل فکر شعر در پیش ملا ساطع درست میکرد و بعد ازان باستعداد خداداد از محمد رضا مشتاق استفادہ نمودہ ملک الشعراء وقت شد۔ وبقول ارباب کلام بعد ملا طاہر غنی ہیچ کسے مثل او برنخاست۔ دیوان اشعارش بمضامین رنگین و سنگین خاطر نشین اصحاب تقلین است۔ وغیر ازین رسالہ ہائے بسیار مثل رسالۂ تشبیہ و سراپا و بحر طویل و قصائد و منقبت وغیرہ از تصنیفات او مفرح اہل روزگار و تاریخ کشمیر قریب دو ہزار بیت از عہد یوسف شاہ چک تا عہد عالمگیر بطلاقت لسان و فصاحت بیان یادگار و در مجلس سوکھ جیون سر دفتر شعرائے مجلس بود۔ در ۱۱۹۷ھ رحلت نمود۔ "آبرو بوده گ انجمن" تاریخ است (تاریخ حسن حصۂ چہارم قلمی ورق ۳۰۰)۔

خواجہ کیچک خسر عصمت اللہ خان[1] برائی اصلاح سوکہ جیون و نیابت او وارد خطہ گردید و بر تربت عصمت اللہ خان مقبرہ و مسجدی افراخت و چند بیت بر لوح قبرش منقوش ساخت ۔ بیت ۔

کشمیر را ندید و نفس ہم نکرد راست
خود را ازین جہان بجہان دگر کشید

بعد چندگاہ پادشاہ جم جاہ فرمان فرستادن مبلغات خطیر فرمایشات کثیر کہ از کردۂ دخل کشمیر دہ چند افزون بود بنام سوکہ جیون ہمدست ایلچی در سول داشت و سوکہ جیون بعدم استطاعت و قلت بضاعت خود در نفاذ حکم پادشاہ عاجز آمدہ لاچار بعد کنگاش بسیار باستصواب ابوالحسن خان بانڈی از متابعت ظل سبحانی سر پیچیدہ رایت بغاوت افراشت اما خواجہ کیچک و ملک حسن خان ایرانی و اعظم خان و میرہ خان در بغاوتش موافقت نکردہ بلکہ برعایت حقوق شاہی از وی رو گردان شدہ با جمعیت دو سہ ہزار کس در بارہ مولہ لوای مقابلت و محاربت برداشتند از ین طرف سوکہ جیون با جمعیت عوام بمدافعت آنہا تاختہ در بارہ مولہ جنگی عظیم واقع شد ۔

عاقبت الامر ملک حسن ایرانی و اعظم خان و میرہ خان بقتل آمدہ خواجہ کیچک از ملک بدر کردید و سوکہ جیون مظفر و منصور بشہر آمدہ فرمان خواندن خطبہ بنام شاہ والا گوہر[2] پادشاہ دہلی در مسجد جامع فرستاد و باستماع این اخبار احمد شاہ درانی

---

[1] بقول دکتر صوفی "کیچک" مخرب "کوچک" است کہ بمعنی نائب باشد ۔ (کشمیر جلد اول صفحہ ۳۰۹) ۔
[2] و بروایت دکتر صوفی "عالمگیر ثانی" (ایضاً ۔ ایضاً) ۔

باستصواب ابوالحسن خان باندی خواجه عبدالله خان را مع دو فرزندانش به
بقتل رسانید۔ مدت حکومتش همگی چهار ماه و هفت روز بود۔

راجه سوکهه جیون که نمک پروردهٔ جهان خان بود در سنه ۱۱۶۷ھ
رایت صوبه داری افراشته ابوالحسن خان را رتبهٔ صاحبکاری و مدارالمهامی بخشیده
باستصواب او شور و غوغای صوبه داران سابقه اندک فرونشانیده در پرورش
رعایا و قدردانی اهل فضل و بلاغت همت خود مصروف داشت۔ دران اثنا

۲۳ جهاندر خوشیر خاص و مدارالمهام سلوکش با مسلمانان متغیر شد۔ ٭ بقول مصنف خزینة
العامره میر غلام علی آزاد بلگرامی می گوید که "مشارالیه جوان خوش رو، متصف باوصاف
شائسته، قریب اسلام بود۔ جمیع مزارات بزرگان و باغات کشمیر را ترمیم نمود۔ و هر روز بعد
فراغ از دیوان دو صد کس مسلمین را بروئے خود الوان اطعمه می خوراند۔ و در هر ماهے دو از دهم
ربیع الاول طعام بیا ز پخته به مردم تقسیم می نمود۔ وارد و صادر را چه درویش و چه غیر آں
در خور حال هر کس مراعاتے میکرد و در هر هفته یک یا دو مشاعره مقرر کرده بود که در آں جمیع
شعرائے کشمیر حاضر می شدند۔ در آخر مجلس شیلانی می کشید۔ و پنج کس از شعرائے نامی را
که با هر یکے ازیں ها ده ده کس از مستعدان ملکی معین کرده بود امر فرمود که تاریخ کشمیر از ابتدائے
آبادی تا زمان او تحریر نمایند۔ سر حلقهٔ آں پنج کس محمد توفیق بود که توفیق تخلص
میکند و نام اصلی او "لاله جو" است بزبان کشمیر۔ امروز در موزونان کشمیر
نظیر ندارد (خزینة العامره مطبوعه نولکشور کانپور، ۱۸۷۱ء
صفحه ۱۱۵)۔

پرسیدم از خرابئ گلشن زباغبان
افغان کشید و گفت افغان خراب کرد

مختصر کہ عبداللہ خان برہنمونی میر مقیم[1] تا شش ماہ از جور و جفا ظلم و ایذا دقیقہ فرو گذاشت نمود۔

عاقبت خواجہ عبداللہ خان کابلی در نیابت عہدۂ صوبہ داری سوکھہ جیون مل بر انتظام صاحبکاری مقرر گذاشتہ خود بمرافقت میر مقیم و ابوالقاسم خان و سایر اعیان بحضور رفت گویند یک کرور روپیہ نقد و جنس[2] ہمراہ برد۔

خواجہ عبداللہ خان۔ بعد رفتن عبداللہ خان بحکومت کشمیر مستقل گشتہ با سوکھہ جیون مل[3] کہ صاحبکار او بود طرح خصومت انداخت سوکھہ جیون مل

---

[1] دربارۂ ہمین میر مقیم کنٹھ کہ بقول پنڈت بیربل کاچرو محرک آوردن افغانان و موجب فتنہ و فساد در کشمیر بود کسے بطور ایہام چہ خوب گفتہ است ؎

اے دل ہمہ خوف و ہمہ بیم است درین شہر کن عزم سفر فتنہ مقیم است درین شہر

(مجموع التواریخ ورق ۲۰۶ ب)۔

[2] از نا قلان آب آدان بہ ثبوت رسید کہ مبلغے خطیر عبارت از کرور روپیہ نقد سوای اثاث و اسباب دولتخانہ شاہان چغتائیہ کہ در درون قلعۂ کوہ ماران بود و ہنوز آن تا این ہویداست از کشمیر ہمراہ بردہ" (تاریخ کشمیر بیربل کاچرو ورق ۲۰۷ (الف))۔

[3] راجہ سکھہ جیون مل کھتری در کابل متولد شد خانوادۂ این از بھیرہ ضلع خوشاب (پنجاب) بود۔ وقتیکہ شاہ ولی وزیر اعظم احمد شاہ ابدالی بود، سکھہ جیون نظامت کشمیر یافت۔ در آغاز حکومت خود سکھہ جیون بعدل و انصاف حکومت میکرد۔ لعد چندے بہ تحریک

انتباہ:- تا اینجا برخے از احوال پادشاہ نامدار زیب تحریر یافت اکنون کیفیت صوبداران او کہ در کشمیر حکومت میکرد بنگارش شود۔

اورنگ سیزدہم در بیان حکومت و استقلال شاہان درانیہ در خطۂ کشمیر سلطنت احمد شاہ درانی

عبداللہ خان اشک اقاصی۔ در سنہ یکہزار و یکصد شصت و شش بعد فتح کشمیر ساختہ تنظیم و نسق و ضبط و ربط و جور و جفا و ظلم و دغا و تطاول و تاراج و اخذ مصادرہ و تذرانہ در ملک شور و شر بر داشت و خزاین و دفاین شاہان چغتہ و اسباب فرش و ظروف طلا و نقرہ ہر چہ در دولت خانۂ شاہی و بیان باغات موجود بود در قبضۂ خود در آورد و اعیان و ارکان و منصبداران شہر را برنجہ و قہر مصادرہ ما گرفت۔

چنانکہ یکے از منصبداران جلیل القدر را بشدت و حدت سیخ داغ از دست زبانیان او قالب تہی گشت و مرتکب این فعل را انعام بخشید و از قاضی خان یک لک روپیہ مصادرہ گرفت با نیم فرزند او در دست موکلان شدید معذب بود چون از انواع عذاب بیتاب گشت لاچار خود را از زینہ کدل بدریا انداخت و در آں زمان نرخ اشرفی بہ شش روپیہ و نرخ روپیہ بہ بیست تنگہ و قیمت مس بہ نیم روپیہ رسیدہ

گویند در عہد شاہان چغتہ قریب ہشتاد نفر کوٹھی دار نامدار از اصفہان بعید آمدہ درین جا تجارت میکردند و بسبب ظلم عبداللہ خان ہمہ ہا پیادل گشتہ قالیم خود ہا در گذشتند موجب آں در تجارت و معیشت مردم ہر نوع خلل آمدہ در رعایا تزلزل افتاد۔

بیت:-

بتعاقب فرقۂ سنگان کوشش بردہ چہل ہزار باغی بقتل آورد و پادشاہ چند روز در لاہور قیام کردہ بجانب قندہار رجعت فرمود شاہ ولی خان از شاہ دران سبب استعجال و اضطراب این نہضت پرسید پادشاہ گفت کہ من سرور کائنات علیہ الصلوٰۃ والتحیات و حضرت محبوب سبحانی در خواب دیدم فرمودند کہ سنگان بمقام چینٹالہ مسلمانان را ایذا میرسانند مسارعت تمام رفتہ خلاصی آنہا نمائید چون از خواب بیدار شدم برائی نفاذ فرمان بغیر تامل و درنگی مسارعت کردہ اینجا رسیدہ ام[1]۔ فقط۔

بعد چندگاہ سنگان باز خروج کردہ بتاخت و تاراج رعایا مشغول شدند باستماع اخبار پادشاہ مرتبہ ششم در سنہ نہضت فرمای پنجاب شدہ بمقام انبالہ قیام ساخت باغیان تاب تقابل در خود ندیدہ در حدود کوہستان مفرور شدند و پادشاہ صوبہ داری سرہند بہ نجیب الدولہ بخشید و امرسنگھ[2] را خطاب راجگی عطا نمودہ بر حکومت پٹیالہ مامور ساخت و باجاہ و جلال بجانب قندہار رایت نہضت افراشت۔

---

[1] تاریخ احمد صفحہ ۱۷۔ [2] راجہ امرسنگھ پسر راجہ سردول سنگھ بود۔ حسب سپارش شاہ ولی خان وزیر احمد شاہ بہ عطائے خلعت فاخرہ و خطاب راجہ راجگان سرفراز شد چنانچہ تا حال پٹیالہ در عمل اولاد ہمین راجہ امرسنگھ است۔ گویند کہ او بنا بر اظہار خلوص و عقیدت نسبت شاہ ولی خان وزیر مرئی خود در مہر خویش امرسنگھ بامرئی کندہ کردہ بود زیراکہ وزیر مذکور قوم بامرئی داشت۔

(تاریخ احمد صفحہ ۱۷)۔

بعمل آمده مرہٹیان را قتل عام کردند بیست ہزار کله را مناره افراشتند دران
حالت گوبند پنڈت بحکم راؤ با جمعیت چہل ہزار سپاه از راه دیگر برغارت
دہلی دوایده رفتند و بحکم پادشاه حاجی عطاء[۱] الله خان و حاجی کریم داد خان بمقابله
آنہا پیوسته پیش آورده ہمه را ته تیغ آوردند. گوبند پنڈت بحکم راؤ کشته شدند
مختصر که بعد جنگ ہای بسیار مخالفان اشرار مقتول و منہزم و متفرق گشته
پادشاه طبل فیروزی نواخته متوجه دہلی شد و رحمت الله خان و سرداران افواج را
خلاع فاخره بخشید. بعد استحکام و انتظام ہندوستان بجانب قندہار نہضت
فرما شده اطراف و اکناف را ضبط و ربط نمود۔

پس از ان چیله ہای گورو گوبند سنگه در پنجاب علم بغاوت افراشته
اہل اسلام را در لاہور و امرتسر وغیره جاہا ضررہای شدید رسانیده والی
لاہور را در قلعه چنڈاله محاصره کردند. دران وقت احمد شاه در قندہار بود. ناگاه
بوقت نصف شب از خواب بیدار شده با سه صد سوار دسته غلامان خاص
بطرف پنجاب ایلغار نمود و شاه ولی خان وزیر را پیغام فرستاد که مع افواج
شاہی در لاہور برای جہاد حاضر باشد و خود بعجلت تمام در عرصه سه روز
وارد لاہور گردید. چون از محاصره چنڈاله خبر شنید ہمان وقت در چنڈاله
رفت. ہمگی یکصد و بیست سوار ہمراه داشت. چون فوج سنگان از قدوم احمد شاه
خبر یافتند ہمه متفرق شدند. قلعگیان از محاصره برآمده بشرف پابوس فائز
گشتند. ہمان وقت شاه ولی خان وزیر با فوج شاہی حاضر دربار شده

[۱] در تاریخ احمد "عطائی خان"۔

پای استقامت افشرد۔

پس احمد شاہ در سہارنپور رفتہ نجیب الدولہ از محاصرہ کشید باتفاق افواج ہندی و مغل و پٹھان متوجہ دہلی گشتہ محاربۂ عظیم واقع شد و ہزاراں مرہٹیان بقتل رسید۔ پس احمد شاہ مظفر و منصور داخل شاہجہان آباد گردیدہ فرزند عالمگیر ثانی مسمی والا گوہر بر تخت نشانید۔[1]

بعد آں برای سرکوبی مرہٹیان بملک جاٹ عزیمت کردہ سورج مل جاٹ املاک دولت بغارت رفت و مرہٹیان بطرف دکہن آوارہ گشت۔

احمد شاہ از آنجا رجعت کردہ ایام برسات در دہلی گذرانید دراں اثناء عماد الملک راجہ ہای مرہٹہ با فوج یک لک پیادہ و چہل ہزار سوار و پانصد ضرب توپ قلعۂ شاہجہان آباد را محاصرہ کردہ فتح نمودند و از آنجا بر قلعۂ گنج پور تاختہ بسیارے از سرداران بقتل رسانیدند۔

بشنیدن این واقعہ پادشاہ ایلغار کردہ با افواج بیشمار بر دریای جمنا قیام ساخت چوں دریای جمنا طغیانی بود احمد شاہ حرز یمانی خواندہ تیرے بدریا انداخت و ہماں وقت جیش خود را فرمان داد کہ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ خواندہ عبور کنند مطابق حکم عسکر شاہی با سامان و اسباب توپ تفنگ از دریا عبور کردہ بر ساحل سلامت رسید و ہیچ کسے را جلہای اسپان تر نشد۔[2]

جنگ اوّل باہتمام پسند خان قریب سرای سنبھالک و جنگ دوم بمقام کرنال

---

[1] تاریخ احمد صفحہ ۱۱ و ۱۲ –

[2] ایضاً، ایضاً –

دوابہ بخشید و شاہزادہ تیمور را صوبہ داری کشمیر عطا نمود۔

پس در شہر امرتسر نہضت کردہ از طایفۂ سنگان ہزاران باغیان بقتل آوردہ تالاب امرتسر از خاک پُر کردہ و تعمیرات آں تمام برہم زدہ بقندہار رفت۔

چوں مردمان پنجاب دانستند کہ پادشاہ در قندہار رسید آدینہ بیگ سر از جیب بغاوت کشیدہ باتفاق فرقۂ سنگان تیمور شاہ و جہان خان را از لاہور بدر کردہ در امین آباد در چارہ محال رسانید انگاہ عماد الملک باتفاق راجہای مرہٹہ خروج کردہ عالمگیر ثانی و انتظام الدولہ را از تیغ گذرانیدہ قابض مملکت دہلی شد و نجیب اللہ دولہ در سہارنپور محصور گشت و باغیان مرہٹہ عبد الصمد خان را قید کردہ تا سرہند ملک را غارت نمودند و باتفاق آدینہ بیگ تیمور شاہ در پشاور رسانیدہ ملک پنجاب را تا آب نیلاب متصرف شدند و افواج سنگان بہ نسبت مسلمانان غدر و قہر کردہ بانواع عقوبت و محنت مقہور کردہ ہر جا منع اذان نمودند و تالاب امرتسر کہ از خاک پُر شدہ بود باز صاف کنانیدند۔ مدعا کہ در ہند و پنجاب عجب ہرج و مرج برخاست۔

چوں ایں خبر وحشت اثر بسمع پادشاہ رسید فی الفور با لشکر جرار و خونخوار بجانب ہند ایلغار نمود۔ وقتیکہ بر ساحل دریای اٹک خیام دولت افراشت فوج مرہٹیان از اٹک مفرور شدہ در دہلی رسید و احمد شاہ بے مزاحمت اغیار وارد لاہور۔ عماد الملک با لشکر مرہٹیان در حدود سرہند رایت تقابل فراخت و با فوج شاہ داد محاربت و شجاعت دادہ عاقبت مہزوم گشت و در حدود شاہجہان آباد

صحیح:- صوبہ داری لاہور است و آنکہ در متن مذکور است سہو است۔ برای تفصیل کنید بہ تاریخ احمد صفحہ ۱۰۔

گشت و احمد شاہ بمعرفت سردار جہان خان مبلغ پنجاہ لک روپیہ از انتظام الدولہ پسر قمر الدین خان وزیر درخواست نمود۔ وی از روی خساست جبلی از انفاذ فرمان شاہ دران سر پیچیدہ سردار جہان خان محرم خان را حکم داد کہ دولتخانہ انتظام الدولہ را تصرف نماید وی تمامی مال و اسباب و ظروف طلاء و نقرہ و لوا قیت و نگین وغیرہ قبضہ کردہ از تحت دیوار خانہ یک حوض اشرفیہا بقدر یک کرور روپیہ[1] از آن کشیدہ داخل خزینۂ شاہی ساخت۔

بعد آن بصلاح عالمگیر ثانی تلاشی خانہ ہائی امرا و اعیان کردہ ہرچہ در یافتند بردند و مغلانی بیگم زوجۂ معین الملک را از احوال امرای شاہی آگاہی بودہ کیفیت و حیثیت ہر یک در پیش جہان خان حالی کردہ ہر کس را غارت کنانید و از خوشدامن[2] خود زوجۂ قمر الدین خان دُر و جواہر و طلا تمام گرفتہ بخدمت پادشاہ گذرانید و احمد شاہ ہمگی چہل روز در دہلی قیام کردہ و دختر محمد شاہ غازی در عقد ازدواج خود در آوردہ دختر عالمگیر ثانی بعقد فرزند خود تیمور شاہ نامزد ساخت۔ انگاہ سردار جہان خان را برائی قتل باغیان متھرا بالشکر بے انتہا تعین فرمود و سردار مذکور در نواحی متھرا رسیدہ از اہل ہنود و مرہٹیان ہزاران ہزار بقتل رسانید و بتخانہ ہائے موفور مسمار ساخت و امصار و بلاد را غارت کردہ بدرگاہ رسید۔

احمد شاہ بعد نزہت و مرمت امرایان دہلی عالمگیر ثانی بدستور بر تخت نشانیدہ خود بجانب قندھار رجعت نمود و خان محمد را حکومت سرہند و سرفراز خان افغان را حکومت

---

[1] در تاریخ احمد صفحہ ۹ بجائے "یک کرور روپیہ" "دو کرور اشرفی" مذکور است۔

[2] مراد از "شولاپوری بیگم" است (ایضاً، صفحۂ مزبور)۔

پنجاب و ملتان داخل ممالک محروسه خود کرده بجانب قندهار رجعت نمود و بر وقت نهضت موجب تحریص و ترغیب رؤسای کشمیر عبدالله خان ایشک آقاسی برای تسخیر خطه کشمیر با جمعیت افواج کثیر مامور ساخت کیفیت آن در اوراق گذشته گفته شد۔

انگاه پادشاه بذات والا در خراسان رفته امصار و بلاد بسیار را قبضه نمود و فرزندان نادرشاه را قدر و منزلت افزود و در قندهار نادرآباد ویران کرده بجای آن اشرف البلاد احمد شاهی معمور ساخت۔ بعد چندی معین الملک بمرض هیضه انتقال نمود زوجه او مغلانی بیگم در ضبط و ربط انتظام مملکت پرداخت۔ و آدینه بیگ حاکم دوآبه بر سر او خروج نمود و مغلانی بیگم دو دسته افواج شاهی از سردار جهان خان طلب نموده آدینه بیگ را شکست داد۔

چون احمد شاه از وفات معین الملک و روگردانی آدینه بیگ خبر یافت با عسکر موفور بار سیوم در سنه ۱۱۷۵ھ در لاهور رسید و مغلانی بیگم بواسطه سردار جهان خان باریاب حضور گشته مورد الطاف جهانبانی گردید۔[1]

پادشاه چند روز انتظام مهام پنجاب نموده نورالدین خان بامیزئی با لشکر شصت هزار سپاه برای سرکوبی سوکه جیون که در کشمیر باغی شده بود مامور ساخت و بذات والا جانب دهلی نهضت فرموده خرامان خرامان بی مزاحمت کسی در شاهجهان آباد رسید و نجیب الدوله تاکرنال و عماد الملک و عالمگیر ثانی تا ده میل استقبال نمود انگاه باتفاق یکدیگر داخل دارالخلافت شده دولتخانه عالی برای جهان خالی

[1] تاریخ احمد صفحه ۸ —

لشکر او تباہی یافت[1]۔

احمد شاہ مغلوب گشتہ بجانب قندھار رجعت نمود و معین الملک تا لب دریای سندھ لشکر غنیم را تعاقب کردہ از پنجاب بدر کشید۔ احمد شاہ چغتہ از سرہند خبر انتقال پدر خود محمد شاہ شنیدہ بر جناح تعجیل بدہلی رفتہ بر تخت شاہی مباہی گشت و نواب صفدر جنگ بر منصب وزارت استقلال یافت و معین الملک را حکومت پنجاب و ملتان بخشید۔ احمد شاہ درانی خبر انتقال محمد شاہ و کشتہ شدن قمر الدین خان شنیدہ بسیار تاسف نمود و سامان حرب و ضرب درست ساختہ در ۱۱۶۴ھ عنان عزیمت بجانب ہند باز معطوف داشت و از لاہور معین الملک بمقابلۂ او بر لب دریای راوی محاربۂ عظیم واقع شد۔ عاقبت احمد شاہ رایت فیروزی افراختہ داخل لاہور گردید۔ معین الملک تسیرد امان امان در آمدہ جان بخشی یافت۔

گویند احمد شاہ از وپرسید کہ اگر من در دست تو می افتادم در حق من چہ میکردی معین الملک گفت سرت بریدہ بدہلی میفرستادم احمد شاہ گفت حالا تو در دست من افتادی در حق خود چہ میگوئی معین الملک گفت اگر جناب رحیم ہستند مرا بخشند و اگر ظالم ہستند مرا بکشند[2]۔ احمد شاہ از حق گوئی او محظوظ شدہ بخلاع فاخرہ سرفراز نمود و بخطاب خان بہادر رستم ہند موسوم ساخت۔ پس معین الملک نذرانہ کثیر نقد پنجاہ لک روپیہ داخل خزینۂ عامرہ کردہ بر حکومت لاہور باز مستقل گشت۔ و احمد شاہ

---

[1] تاریخ احمد صفحہ ۸ ۔ [2] ایضاً، ایضاً ۔

مفرور شد و پادشاہ ضبط و ربط اطراف کابل نمودہ کمیت عزم را بجانب پشاور جولان داد۔ ناصر خان[1] در کوہستان ہزارہ پنہان گشت و سردار جہان خان دنبال او تاختہ در لاہور رسانید و مال و اسباب او را قبضہ کرد پادشاہ بعد انتظام پشاور بجانب قندہار ایلغار نمودہ بندوبست ممالک خراسان و ہرات و کابل و قندہار بکام دل ساختہ برائے تسخیر ہندوستان رایت عزیمت افراشت۔

در ۱۱۶۱ھ ہمگی دوازدہ ہزار سوار ہمراہ گرفتہ بجانب لاہور نہضت فرمود و شہنواز خان صوبیدار لاہور استعانت از محمد شاہ چغتہ نمودہ ہنوز افواج شاہی از دہلی متحرک نشدہ بود کہ احمد شاہ قلعۂ لاہور فتح نمود و شہنواز خان بجانب دہلی مفرور شدہ تمامی اسباب محاربہ در دست احمد شاہ افتاد و محمد شاہ چغتہ خود بیمار بود فرزند خود احمد شاہ بمحاربۂ احمد شاہ درانی مامور ساخت و بمقام سرہند محاربۂ فریقین رو بداد۔ قمر الدین خان وزیر الممالک دہلی[2] کشتہ شد۔ کثیر اسنگھ راجۂ جے پور با جمعیت ہفتاد ہزار سوار از حربگاہ مفرور گشت۔ ہمگی معین الملک پسر قمر الدین خان استقامت کردہ داد شجاعت میداد نزدیک بود کہ احمد شاہ درانی غالب می شد لیکن بموجب تقدیر دریا روت خانۂ احمد شاہ شرر افتادہ بصاعقۂ ابعال

[1] صوبیدار کابل و پشاور از طرف نادر شاہ درانی (ایضاً صفحہ مزبور)

[2] طامس ولیم بیل صاحب تاریخ وفات وزیر قمر الدین خان در جملۂ "ہائے نواب قمر الدین تمام یافتہ است" ۱۱۶۱ھ (مفتاح التواریخ صفحہ ۳۲۶)۔

می رفت روزے فقیر مذکور خاک تودہ افراخت و احمد شاہ بران خاک تودہ بنشانید و چند برگ کاہ برسر او نہادہ گفت کہ ترا پادشاہ کردم این تخت و این تاج بر تو مبارک باد ترا پادشاہ دُرانی خطاب دادم۔

بعد ازاں او را ہیچ کسے ابدالی نمیگفت۔ ہماں روز احمد شاہ دُرانی با جمعیت پنج شش ہزار سوار در قندہار رسید۔ اتفاقاً ہماں روز تقی خان[۱] آختہ بیگی خزاین مداخل خراج شاہی از ناصر خان حاکم کابل و پشاور گرفتہ در خدمت نادر شاہ میرفت احمد شاہ خزاین ازو اخذ کردہ آختہ بیگی محبوس داشت او خود در دارالامارۃ قندہار دربار شاہی فرمود و امیران و معاونان خود را خلاع فاخرہ بخشید و سکہ خود رائج ساخت۔ سکہ:۔

حکم شد از قادر بیچوں بہ احمد پادشاہ سکہ زد بر سیم و زر از موج ماہی تا بماہ[۲]

الحکم للہ یا فتاح احمد شاہ دُرانی[۳]۔ سجع مُہر نہاد۔

آنگاہ برائے تسخیر ہمایت عزمیت افراختہ حاکم غزنین را مغلوب و مقہور ساخت۔ پس بجانب کابل نہضت فرمودہ صوبہ دار آنجا ناصر خان بجانب پشاور

---

[۴۴] دُرانی در اینجا استادہ خواہم کرد۔ در ایں زمان شہنواز خان ابن خان بہادر ذکریا خان کہ صوبیدار لاہور بود از روئے تعصب نفسانی آں درویش مظلوم را قتل کنانید و بعد چندے خود نیز بمرد۔ (تاریخ احمد مطبوعہ ۱۲۶۶ھ صفحہ ۶)۔

[۱] در تاریخ احمد "تقی خان"۔

[۲] در تاریخ احمد صفحہ ۶ "سکہ زن بر سیم و زر از موج ماہی تا بماہ" آمدہ است۔

[۳] در تاریخ احمد صفحہ ۶ "الحکم للہ یا فتاح احمد شاہ دُرِ دُرانی"۔

واز حسن اوضاع واطوار او دلخوش شدہ مفارقت او گاہے منظور نمیداشت چنانچہ بارہا در اجلاس عام می فرمود کہ من در توران و ایران و ہندوستان ہیچکسے مثل احمد خان نیک محضر ندیدم۔

روزے نادرشاہ بر کرسئ زرنگار نشستہ بود احمد شاہ را گفت اے احمد خان این سخن از من یاد داری کہ بعد از من مالک این سلطنت تو باشی دران وقت حقوق نعمت من یاد آری کہ فرزندان مرا در کنف حمایت خود نگہداری۔ چون نادرشاہ بعد تسخیر ہندوستان در ملک خبوشان بمقام فتح آباد رسید بدغای مردم قزلباش وافشار از دست محافظان خود در ۱۱۶۰ھ[1] مرزبان شہرستان عدم شد۔ ہمان وقت احمد شاہ ابدالی از قوم ابدالیان دوسہ ہزار سوار ہمراہ گرفتہ قوم افشار و قزلباش را قتل کردہ منہزم گردانید و تمامی مال و اسباب و خزینہ از اردوی نادرشاہ باخود برداشتہ بجانب قندہار ایلغار نمود و صابر شاہ نام فقیرے دیوانہ وضع ہمراہ او

---

[1] شب یکشنبہ، ۱۱ جمادی الثانی مطابق ۹ جون ۱۷۴۷ء۔

[2] بروایت منشی عبدالکریم خان صاحب تاریخ احمد این درویش از سکنائے لاہور بود و اکثر در خیمۂ نادرشاہ آمد و رفت می داشت۔ ہرگاہ احمد شاہ برائے سلام نادرشاہ ازان راہ می گذشت بر درویش مذکور ہم سلام می گذارد۔ می فرمود اے احمد خان من بہ تیاری سلطنت تو ام۔ احمد شاہ ازین سخن با اعتقاد تمام بخدمت آن درویش داشت۔ چنانچہ در روز مقتول شدن نادرشاہ آن درویش را ہمراہ گرفتہ بہ قندہار روانہ شد و در آنجا از تحریک ہمین درویش اعلان پادشاہئ خود نمود۔ بعد چندے در لاہور در میان خویش و اقربائے خود آمدہ بطور مجاذیب در کوچہ و بازار باواز بلند می گفت کہ من نشان علمہائے احمد شاہ

صاحبان انگریزیہ بہ نسبت آنہا بسیار تعظیم تکریم مرعی میداشتند بموجب تقدیر در ۱۲۷۴ھ (۱۸۵۷ء) غدر دہلی واقع شد و بہادرشاہ را بہ تہمت موافقت باغیان محبوس داشتہ پسران و متعلقان او بقتل رسانیدند و دولت خانۂ شاہی کہ از عزایب روزگار بود مسمار کردند "دہلی کا غدر[1]" تاریخ است۔ بہادرشاہ در ۱۸۶۲ء در حبس خانہ وفات یافت و سلطنت شاہان چغتہ باختتام رسید۔

تسلط یافتن احمد شاہ درانی بر ممالک خراسان و ہندستان و کشمیر

صاحب واقعات درانی رقمطراز است کہ احمد شاہ ابدالی ولد محمد زمان خان بن عبداللہ خان بن حیات سلطان از قوم سدوزئی مشہور بہ ابدالی است وطن مالوف ایشان از قدیم ملتان بود۔

در ۱۱۲۹ھ عبداللہ خان با قوم و تبار خود از ملتان ہجرت کردہ در حدود ہرات بود و باش خود اختیار نمود و در آنجا از قوم ابدالیان قریب شصت ہزار خانہ از قدیم سکونت میداشتند۔ عبداللہ خان بموجب شجاعت ذاتیۂ خود سرغنۂ این قوم شدہ بر حاکمان ہرات بارہا خروج نمود و چندگاہ در دست مخالفان اسیر ماند۔ عاقبت در دست زمان خان والی ہرات کشتہ شد۔

وقتیکہ نادرشاہ تسخیر خراسان کردہ در ہرات رسید احمد شاہ ابدالی منظور نظر او گشتہ بمشاہرۂ شایان در حلقۂ یساولان خود در آورد

---

[1] ۱۲۷۴ھ مطابق ۱۸۵۷ء۔

نا

در پریشانی گشته سی و یک سال بخوش اسلوبی گذرانید۔ و در سنہ ۱۲۵۱ھ بکہزار و
و پنجاہ پسرش بہادر شاہ جانشین شدہ عرصۂ بست و سہ سال بکامرانی بسر برد

تاریخ جلوس او گفتہ

چو کرد لباس خلافت اکبر شاہ
بشرف و دولت اقبال و عزت و ناموس

سروش غیب ز روئے بدیہہ یک ناگاہ
جہیز عشرت پرویز گفت سال جلوس ۱۲۲۰ھ

بیت سکّہ

بسیم و زر زدہ خوش سکّہ جہانبانی
چراغ دودۂ تیمور اکبر ثانی

(مفتاح التواریخ صفحہ ۳۷۵) ۔

ابو المظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ پادشاہ غازی

۱؎ صحیح :۔ "۱۲۵۳ھ" ۔ ابو المظفر سراج الدین محمد بہادر شاہ پادشاہ غازی
ابن محمد اکبر ثانی پادشاہ غازی۔ ولادت بہادر شاہ بتاریخ ۲۸ شعبان سنہ ۱۱۸۹ھ
(۱۷۷۵ء) روز سہ شنبہ از بطن لال بائی بوقوع آمد۔ عبارت ابو المظفر تاریخ
میلاد اوست۔ بعد وفات پدر بتاریخ ۲۸ جمادی الثانی سال سنہ ۱۲۵۳ھ مطابق
۲۸ ستمبر سنہ ۱۸۳۷ء در دہلی بر تخت نشست۔ یک لک روپیہ ماہواری برائے
مصارف او از سرکار کمپنی مقرر شد۔ مولوی امام بخش صہبائی تاریخ جلوسش
درین مصرع یافتہ است :۔ ۱۲۵۳ھ

آمد بلب خرد چراغ دہلی

در سنہ ۱۸۵۷ء بنابر سازشے کہ خلاف انگلیسیان سر زدہ شد از تخت معزول گردیدہ در
رنگون (برما) محبوس شد۔ و در آنجا بتاریخ ۷ نومبر سنہ ۱۸۶۲ء رہ گرائے بقا گردید
یازدہ پسر داشت۔

(ایضاً صفحہ ۳۹۴) ۔

ومردم جاٹ و روہیلہ بہ ممالک خود ما قابض گشتند و از ہر طرف آتش بغاوت و فساد و خونریزی مشتعل می بود مزارعان پریشان تاجران ہراسان باشندگان لرزان ہمی بودند ہرج و مرج و ہیص و بیص نوعے بود کہ تشریح آں تطویل است۔ دراں اثنا صاحبان انگریز یورش آوردہ در عرصۂ چند سال تمامی ہندوستان را قبضہ کردند توضیح آں در اوراق آیندہ مشروح گردد۔

مختصر کہ صاحبان انگریز صوبۂ دہلی از قبضۂ شاہ عالم ثانی در ۱۲۱۶ھ مطابق ۱۸۰۳ء نزع کردہ او را یک لک روپیہ در ماہ پنشن مقرر کردند وی چہل و ہفت سال مدت حکومت ہمی بسر بردہ انتقال نمود و در ۱۲۱۹ھ پسرش اکبر ثانی[1] قائم مقام

---

[44] عظیم از پایۂ تخت بر آمدہ در پلاسی آمد۔ دریںجا جنگ عظیم تاریخی واقع شد۔ نواب سراج الدولہ بہ نمک حرامی و غداریٔ میر جعفر دستگیر شد۔ روز دیگر میر جعفر بصوابدید انگریزاں سراج الدولہ را مقتول ساختہ لاش آں مظلوم را از ہودج آویزاں کردہ در شہر گردانیدند و در خوش باغ بہ مقبرۂ نواب مہابت جنگ مدفون ساختند۔ نظامت نواب سراج الدولہ یک سال و چہار ماہ بود۔ وقتل او در آخر ماہ شوال ۱۱۷۰ھ (۱۷۵۷ء) واقع شد (ریاض السلاطین مصنفہ غلام حسین سلیم مطبوعہ رایل ایشیاٹک سوسائٹی بنگال کلکتہ ۱۸۹۸ء از صفحہ ۳۶۳ تا ۳۷۴)۔ (برائے تفصیل مزید سراج الدولہ مصنفہ محمد عمر نور الٰہی مطبوعۂ انجمن ترقی اردو ہند)۔

[1] صحیح:۔ ۱۲۲۱ھ۔ ابو النصر معین الدین محمد اکبر ثانی ابن شاہ عالم بادشاہ غازی ولادت او بتاریخ شب چہار شنبہ ہفتم رمضان ۱۱۷۳ھ (۱۷۶۰ء) از بطن مبارک محل بوقوع آمدہ و بعد وفات پدر بعمر چہل و ہشت سالگی بتاریخ ۷ رمضان ۱۲۲۱ھ کہ ۱۹ ماہ نومبر ۱۸۰۶ء بود در دہلی بر تخت نشست۔ مولوی امام بخش صہبائی

مالوہ و ناگپور و گجرات و گوالیار دست بہیہ و ہولکر حاکمان خود سر

مت میکردند و نظام الملک در حدود دکھن علی وردی خان در الکا ہی

راج الدولہ در قلمرو لکھنو رنجیت سنگھ در ممالک پنجاب حاکم شدند

ی وردی خان مہابت جنگ بعد کشتن علاؤالدولہ سرفراز خان ابن نواب شجاع الدین

ز سیزدہم ماہ صفر ۱۱۵۳ھ (۱۷۴۰ء) ناظم بنگالہ و بہار و اڑیسہ گردید۔ بعد از

شانزدہ سال بعمر ہشتاد سال در ۱۱۶۹ھ رہ گرائے آخرت گردید۔ تاریخ وفاتش

ن بیامرزد" ۱۱۶۹ھ یافتہ اند۔ صاحب تاریخ سیر المتاخرین می نویسد کہ اکثر مہابت جنگ می گفت

ب دلالت براں می کند کہ بعد از ماسوچل ممالک ہند در تصرف کلاہ پوشاں یعنی

یان خواہد آمد و چناں شد کہ او گفتہ بود۔ (ایضاً صفحہ ۳۳۷)۔

صحیح:۔ "قلمرو بنگالہ" نواب سراج الدولہ فرزند کلان زین الدین احمد خان المخاطب بہ

ہیبت جنگ بود۔ بعد وفات عم خود علی وردی خان مہابت جنگ در ۱۷۵۶ء مطابق ۹ رجب ۱۱۶۹ھ

بر مسند ایالت بنگالہ و بہار و اڑیسہ متمکن گردید۔ چون بتاریخ سیزدہم ربیع الاول نواب نوازش محمد خان

شہامت جنگ کہ بخدمت دیوانی بنگالہ اختصاص داشت وفات یافت، نواب سراج الدولہ راجہ

راج بلب پیشکار شہامت جنگ را بعلت محاسبہ گرفتار کرد۔ سراج الدولہ می خواست کہ عیال

او را ہم دستگیر نماید، مہابت جنگ در حالت بیماری مانع شدہ بود کہ بالفعل موقوف

دارند۔ بعد حصول صحت من عیال او را خواہم طلبید۔ چون خود حاکم شد راجہ رام

جماعہ دار را حکم کرد کہ در کلکتہ رفتہ عیال و اطفال راجہ بلب برآوردہ بیارد۔

انگریزان معترض شدند۔ بمجرد اصغائے این خبر سراج الدولہ را آتش خشم گرفت۔

در ماہ رمضان با انگریزان جنگ کردہ مظفر و منصور شد۔ بعد چندے مابین انگریزان

و سراج الدولہ مصالحت واقع شد۔ ولے کلایو سپہ سالار و قوماندان افواج

انگریزی با میر جعفر کہ یکے از معتمدان نواب بود خفیہ معاہدہ کرد۔ در ماہ جون بافوج

قبضہ نمود شاہ عالم را بابت نشاندہی دفاین وخزاین نہایت محنت رسانید۔ چشمانش از حدقہ بدرکشید و بسیارے از ارکین سلطنت و رؤسای شہر بقتل رسانید و جمیع کثیر بابت آں دانہ معذب کردہ از جان گذرانید۔ اہل شہر را ترت و مرت کردہ بخوف مرہٹیان گریختہ رفت۔ عاقبت در دست مرہٹیان گرفتار آمدہ کالبد اورا زندہ لخت لخت نمودند و شاہ عالم را درحالت نابینائی بدستور برتخت جلوس دادند۔

پس تمامی ملک از بنگالہ و دکھن تا آگرہ تا دریای شور از تصرف شاہی بدر رفت اما کسے پادشاہ جرار نبود ورنہ سلطنتے عظیم قائم می شد۔ چنانچہ

---

۴۴ دنبیرگان پادشاہ بودند دستگیر ساختہ مقید نمود۔ و شاہزادہ بیدار بخت ابن احمد شاہ پادشاہ مرحوم را از محبس برآوردہ موسوم بہ بیدار شاہ ساختہ برتخت نشانید۔ بعد از این نمک حرام جفاکیش آنچہ مال و زر و زیور و جواہر چہ از خزانۂ پادشاہی و چہ از پردہ نشینان محلسرائے پادشاہی بود بانواع جبر و توبیخ بدست آورد۔ بالجملہ بعد فضیحت بسیار بتاریخ ہفتم ذیقعدہ سنہ مذکور ترنج روہیلہ ہا را مقرر فرمود تا برسینۂ پادشاہ سوار شدہ ہر دو چشمش را از نوک خنجر برآوردند۔ بعد از ایں نمک حرامان نابکار دیگر دست تظلم بر اولاد تیموریہ دراز داشتہ آنچہ مال و زر توانست بدست آوردہ بخوف مرہٹہ ہا دوازدہم ذی الحجہ بطرف غوث گڈھ شتافت مختصر اینکہ مرہٹہ ہا تعاقب غلام قادر خان نمودہ اورا در ماہ ربیع الاول ۱۲۰۳ھ دستگیر ساختہ بسزائے کہ لائق آں بود رسانیدند یعنی اول ہر دو چشمش برآوردہ و گوش و بینی و دست و پائے او بریدہ بشاہجہان آباد فرستادند۔ اما در اثنائے راہ بمرد۔

(مفتاح التواریخ صفحہ ۳۶۱ و ۳۶۲)۔

شجاع الدولہ را رتبۂ مدار المہامی خود بخشیدہ معاونت و مظاہرت داد و با قوم مرہٹیان جنگ کردہ بُو ندیل کھنڈ از تصرف آنہا بدر کشید دراں اثنا ضابطہ خان رہیلہ باتفاق مرہٹیان متصرف دہلی شد و شاہ عالم ثانی بمصالحہ و مدافعہ تخت دہلی از قبضۂ آنہا باز انتزاع نمود۔

در سنہ ۱۱۹۹ھ غلام قادر[1] پسر ضابطہ خان با فوج گران بر دہلی خروج کردہ

[1] غلام قادر خان روہیلہ پسر ضابطہ خان و نبیرۂ امیر الامراء نجیب الدولہ روہیلہ بُود۔ بعد کشتہ شدن امیر الامراء افراسیاب خان مادھوجی سیندھیا در شروع ۱۱۹۹ھ بزور و زر و چاپلوسی عہدۂ وکیل مطلق را از شاہ عالم پادشاہ برمادھو راؤ پیشوا دہانیدہ خود نائب او گشتہ جملہ کار سلطنت و حکومت قلعۂ دہلی و اکبرآباد بدست خود درآوردہ پادشاہ را بجز نامے نمی گذاشت۔ چون سال برین نمط گذشت و فتنہ ہا ہر طرف برپا گشت غلام قادر فرصت را غنیمت شمردہ در شروع سال سنہ ۱۲۰۲ھ لشکرے از افاغنہ جمع ساختہ شاہجہان آباد را محاصرہ نمودہ پادشاہ را چنان تنگ ساخت کہ عاجز آمدہ او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرائی بدو بخشید۔ بعد ازاں غلام قادر خواست کہ مرہٹہ ہا را بہر نوعیکہ تواند از ملک بدر سازد تا بلا مزاحمت غیرے یکار ملک پردازد۔ چون پادشاہ جی دانست کہ از دست او ہیچ کارے نیاید و زر ہم مفت برباد خواہد رفت، در دادن مبلغ مذکور راضی نشد۔ غلام قادر ازین سخن پیچ و تاب خوردہ خاموش ماند۔ امّا روز دیگر کہ بست و دوم از ماہ شوال سنہ مذکور بُود چندے از افغانان قوی ہیکل را ہمراہ خود آوردہ اوّل پادشاہ را مع نوزدہ شاہزادگان کہ پسران

بطرف کابل رجعت نمود۔ و بعد چندگاه مرزا قاسم مرزبان بنگاله با صاحبان انگریز مخالفت نمود و شجاع الدوله و شاه عالم ثانی بمعاونت او دفعه بجنگ انگریز مستعد شدند و صاحبان انگریز متنغض شده آله آباد و لکهنو فتح کردند۔ عاقبت صلح صفا واقع شد و شاه عالم در بنگاله ملاقات گورنر جنرل نائیز گشته صوبۂ بنگاله و صوبۂ بهار و صوبۂ اوڑیسه بعوض حریۂ جنگ داده متصرف لکهنو شد و شاه عالم ثانی

یعنی اگر عبارت شجاعت را سر و پا بریده و لفظ عزم را سر جدا ساخته عدد باقی حروف را با عدد حروف سخاوت بگیرند تاریخ فوت بر آید۔ مفتاح التواریخ صفحه ۳۵۴ ۔

۱؎ بقول ولیم طامس بیل صاحب "سبب کدورت نواب قاسم خان حاکم بنگاله با رؤسائے فرنگ (انگریز) این بود که ایشان جعفر علی خان معزول را برائے مصلحت با دیگر بحال ساخته بر مسند ریاست نشانیده بودند۔ نواب قاسم خان تا چند جنگ و محاربه با ایشان داشت۔ آخر بمیت برهزیمت یافته و تاب مقاومت نیاورده در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و هفت ۱۱۷۷ھ گریخته در الٰه آباد آمد و از شاه عالم پادشاه و نواب شجاع الدوله استمداد خواست۔ چنانچه نواب شجاع الدوله و پادشاه در اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری با پاه عظیم بطرف مشرق کوچ نمودند و در عظیم آباد رسیده تا بیکماه به ارادۂ جنگ مقام کردند۔ بعد گذشتن برشگال میجر منرو صاحب انگریز بموجب اشارۂ صاحبان کونسل با فوجے قلیل که دران ایام داشتند در بکسر آمده طرح جنگ دیگار با نواب شجاع الدوله انداختند۔ نواب تاب مقاومت در خود ندیده بتاریخ ۲۶ ماه ربیع الثانی ۱۱۷۸ھ موافق ۲۳ اکتوبر ۱۷۶۴ء روبر تافت۔

(مفتاح التواریخ صفحه ۳۴۶، ۳۴۷)۔

قمودہ عالمگیر ثانی را قتل کردہ متصرف دہلی شد۔

زن ایں سانحہ احمد شاہ باز ایلغار آوردہ در دہلی رسید۔ مرہٹیاں

پیشتان قریب چہل ہزار سوار با یک ہزار و پانصد ضرب توپہا بمقابلہ

رایت افراشتہ ہمہ ہا از دست احمد شاہ کشتہ شدند ہمگی سہ کس از

رانہا زندہ ماندند۔

احمد شاہ بعد قتل مرہٹیاں شاہ عالم ثانی موسوم بہ والا گوہر بر تخت دہلی

ایزد نجیب الدولہ و شجاع الدولہ[1] نواب لکھنو بمعاضدت او مامور کردہ خود

...ازلی قرار دادہ است۔ تاریخ وفاتش معلوم نشد۔ (مفتاح التواریخ صفحہ ۳۲۹)۔

[1] نواب شجاع الدولہ ابن نواب منصور علی خان صفدر جنگ است۔ اصل نامش جلال الدین حیدر بود۔ ولادتش در ۱۱۴۴ھ (۱۷۳۱ء) واقع شد۔ شجاع الدولہ بعد وفات پدر در ۱۱۶۷ھ در فیض آباد بر مسند ریاست نشست۔ بعد از فتح یافتن (در ۱۱۸۸ھ) بر حافظ رحمت خان روہیلہ و بند و بست ملک جدید کہ از دست روہیلہ ہا بر آوردہ بود از شدت درد خیا دگی بیمار شدہ فیض آباد مراجعت نمود۔ و ہر چند مرہم بر مرہم نہادند رو بہ التیام نیاورد۔ یکماہ و سیزدہ روز در فیض آباد زلیست۔ و بتاریخ بست و چہارم ذیقعدہ سال ہزار و یکصد و ہشتاد و ہشت ۱۱۸۸ھ کہ مطابق بست و نہم ماہ جنوری ۱۷۷۵ء بود کوس رحلت بعالم آخرت زد۔ صبح آں در گلاب باڑی کہ پیش ازیں مدفن والد ماجدش بود مدفون گشت۔

تاریخ فوتش بطور تعمیہ این است ؎

چوں شجاع صفدر منصور برہان جلال	رفت سوئے ملک باقی زیں سرائے پُر گزند
شد شجاعت بے سر و پا و سخاوت عزم ہم	تاج خود را بر زمیں از گریہ و زاری فگند ۴۲

برائے محافظت عالمگیر دوم دہلی گذاشتہ خود بجانب کابل رجعت نمود تشریح آں در ذکر احمد شاہ دراں گفتہ شود و بعد معاودت او عماد الملک[1] کہ از امرائے حیثیت بود با فرقہ

بنگش پیوستہ با نجیب خاں پیوستند۔ و عماد الملک بکمال یاس ازدوہ پیش سورج مل جاٹ رفتہ در قلعہ بھرت پور مخفی گردید۔ بعد ازاں در شاہجہان آباد حکم نجیب الدولہ بر آب و باد رواں شد۔ درسال یک ہزار و ہشتاد و دو ہجری (۱۷۶۸ء) نواب نجیب الدولہ خواست کہ فرقۂ سکھ را کہ در ملک میانہ دوآبہ فتنہ و فساد برپا ساختہ بودند، بہ امداد مرہٹہ ہا دفع سازد، بایں ارادہ در خیمۂ ایشاں آمدہ خواست کہ بہ اتفاق ایشاں برسر آں فرقہ رود کہ ناگاہ عارضہ مایل گریبانش گرفت۔ لاچار پسر خود ضابطہ خاں را ہمراہ مرہٹہ گذاشتہ خود بطرف روہیل کھنڈ شتافت۔ و در اثنائے راہ تا بہ ہاپڑ رسیدہ بود کہ فوت شد۔ و ایں واقعہ درسال یکہزار و یکصد و ہشتاد و چہار ہجری (۱۱۸۴ھ) شاید کہ در ماہ رجب بوقوع آمدہ، لاشش او را در نجیب آباد بردہ دفن کردند (مفتاح التواریخ صفحہ ۳۵۱)۔

[1] غازی الدین امیر الامراء کہ اصل نامش میر شہاب الدین است نبیرۂ نظام الملک آصف جاہ اول والی حیدرآباد دکن بود۔ در ۱۱۶۵ھ مطابق ۱۷۵۲ء از طرف احمد شاہ ابدالی بخطاب امیر الامراء معزز گشت و بعد چندے از لقب "عماد الملک" نیز رتبۂ افتخار اندوخت۔ چوں در ۱۱۷۳ھ توجہ احمد شاہ ابدالی بہ سمت ہندوستان شد، عماد الملک بخیال بے ادبی کہ نسبت عالمگیر ثانی از و بظہور آمدہ و علاوہ آں نجیب الدولہ را کہ دست گرفتہ احمد شاہ ابدالی بود، از دہلی بدر ساختہ بود بخوف جان باقی بیگ خان بلخی و مہدی قلی خان کشمیری را اشارہ فرمود تا ایشاں عالمگیر ثانی را روز پنجشنبہ تاریخ ہشتم و بہ روایتے تاریخ ہژدہم[18] ماہ ربیع الثانی ۱۱۷۳ھ بکشتند۔ صاحب شاہ عالم نامہ (ص ۲۳) غلام علی خان اورا

ازآنجملہ در ۱۱۷۰ھ احمد شاہ درانی با جمعیت لشکر مغل لغیر جنگ و جدال داخل دہلی گشتہ تمامی امرای سلطنت را مصادرہ ہا گرفت و ابنای شہر را غارت نمودہ خزاین شاہی خالی ساخت۔ عرصۂ چہل روز در دہلی قیام کردہ دختر محمد شاہ[1] را بعقد ازدواج خود درآورد و صبیۂ صلبیۂ عالمگیر ثانی ہم بپسری تیمور شاہ نامزد کردہ عالمگیر ثانی را بدستور بر حکومت دہلی جلوس داد و فرقۂ مرہٹیان را برائی مخالفت سلطنت دہلی قتل کردہ مغلوب و منہزم ساخت و نجیب الدولہ[3] کہ از ارکان دولت بود

از بالا طرف دریا بر ریگ جمنا افگندند۔ بعدش بہر بعض کسان لاشہ اش را برداشتہ در مقبرۂ ہمایون بادشاہ مدفون ساختند۔ تاریخ وفات اوست ؎

شاہ عالی نسب عزیز الدین	کشتہ بود در جوار رحمت جائے
گفت ہاتف چو رفت در جنت	داد عرش سمک مرد اے وائے ۱۱۷۳ھ

(مفتاح التواریخ فارسی تصنیف ٹامس ولیم چھاپ نولکشور پریس لکھنؤ صفحہ ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲)

[1] حضرت بیگم (شاہ عالم نامہ مصنفۂ غلام علی خان، چھاپ کلکتہ و مفتاح التواریخ تصنیف ٹامس ولیم بیل صاحب صفحہ ۳۴۳ -

[2] نواب گوہر آرا بیگم (شاہ عالم نامہ مصنفۂ غلام علی خان) -

[3] نجیب خان المعروف بہ امیر الامراء نجیب الدولہ از قبیلۂ عمر خیل داماد دوندی خان روہیلہ بود۔ در ہنگام تشریف پذیر شدن شاہ عالم بادشاہ در آنجا بخطاب نجیب الدولہ میر بخشی و امیر الامرائی مشرف شد۔ چون بہ اشارۂ غازی الدین عماد الملک نمک حرامان تیغ جفا بر گلوئے عالمگیر ثانی راندند و شاہزادہ محی السنۃ را کہ پسر کام بخش ابن خلد مکان بود برائے نام بر تخت جہانبانی نشاندہ ملقب بہ شاہجہان ثانی نمودند، وضیع و

واز روی تساہل و تغافل امرای دربار و تکاسل و تجاہل شہریار رایت افلاس و ادبار مرتفع گشت۔ احمد شاہ ہمگی شش سال بہ بے استقلالی حکومت میکرد۔ پس اعیان سلطنت او را بے دخل نمودہ عالمگیر ثانی برادر محمد شاہ در سنہ ۱۱۶۶ھ[۱] بر تخت شاہی نشایندند و در عہد او مخالفان از ہر سو دندان تیز کردہ بر تخت دہلی یورش ما آوردند۔

---

[۱] صحیح:۔ "۱۱۶۷ھ مطابق ۱۷۵۳ء" است چنانکہ میر اولاد محمد بلگرامی ذکا در تاریخ جلوس او گفتہ ؎

بر سریر سلطنت سلطان عزیز الدین نشست
کارہائے دین و دولت جملہ خاطر خواہ شد
سال تاریخ جلوس او ذکا تحریر کرد
پادشاہ ہند عالمگیر عالی جاہ شد
۱۱۶۷ھ

"عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی پادشاہ غازی ابن معز الدین جہاندار شاہ ابن شاہ عالم بہادر شاہ در سنہ ۱۰۹۹ھ یا کہ سنہ ۱۱۰۰ھ تولد پذیرفتہ و نام مادرش انوپ بائی بود۔ بعد از آنکہ عماد الملک غازی الدین خان وزیر احمد شاہ پادشاہ را مکحول ساختہ محبوس کرد، عزیز الدین ابن جہاندار شاہ را کہ شصت و ہفت سالہ بود و از زمان فرخ سیر پادشاہ مقید بود از محبس برآوردہ بتاریخ دہم شعبان سنہ ۱۱۶۷ھ موسوم بہ عالمگیر ثانی نمود و برائی نام بر سریر فرماں روائی نشایند۔" چوں در ایام غلبۂ مرہٹہ بسیار لے از ہنود و مسلمانان عاجز آمدند، باتفاق نواب شجاع الدولہ صوبہ دار اودہ و دیگر امرایان ہندوستان عرضداشت بہ احمد شاہ ابدالی فرستادند۔ عماد الملک بخیال اینکہ داعی این حملہ عزیز الدین محمد عالمگیر شاہ ثانی است بخوف جان خود باقی بیگ خان بلخی و مہدی قلی خان کشمیری را کہ شیر امور دولت او بودند اشارہ فرمود تا ایشان عالمگیر ثانی را روز پنجشنبہ بر روایتے بتاریخ ہشتم ماہ ربیع الثانی سنہ ۱۱۷۳ھ (۱۷۵۹ء) بکشتند و جسدش را

در ہفت چنار معسکر ساخت ابوالقاسم با جمعیت خود بمقابلۂ او برآمده بمقام گند نعمت ۱۵ ذوالحجہ بحرب شاہزرب پیوستند و تا عرصۂ پانزده روز آتش کارزار مشتعل بود۔ عاقبت گل خان خیبری کہ سر فوج قاسم خان بود با فوج افاغنہ لاحق گشت و قاسم خان از دو رنگی لشکر و بسبب نفاق امرا رو بہزیمت نہاد و لشکریان بتعاقب او دویده اسیر کردند۔ بعد چندگاه ایشک آقاصی او را ہمراه خود در کابل برده بحضور گذرانید بنابر رشد فطرت مقبول نظر جہانبانی گشتہ در حضور می بود عاقبت ہم درہندوستان رفتہ از جہان درگذشت ہمگی سہ ماه بحکومت کشمیر گذرانید طبعے موزون داشت صافی تخلص میکرد این رباعی ازوست۔ رباعی:۔

بر دور عارضت خط ریحاں نوشتہ اند[۱]

یا بوستان بگرد گلستاں نوشتہ اند

ننوشت ہیچو من کسے اوصاف زلف تو

جمعے نوشتہ[۲] لیک پریشاں نوشتہ اند

اختتام سلطنت شاہان مغلیہ

در عہد احمد شاه چغتہ بسبب نفاق و بے پروائی امرای مملکت در انتظام سلطنت خلل پذیرفتہ سرکشاں از ہر جانب سر برداشتہ ہمہ جا خودسر شدند۔

---

[۱] در مجموع التواریخ قلمی ورق ۲۰۷ (الف) بجائے "بر دور عارضت" "برگرد عارضت" مذکور است۔

[۲] در مجموع التواریخ ورق مذکور این مصرعہ باینطور آمده است:۔

"جمعے نوشتہ اند و پریشاں نوشتہ اند"

میر مقیم بوقوع این ماجرا تاب تقابل در خود ندیده بطرف کوہہامہ کہ سرحد زمینداری او بود گریختہ رفت و خواجہ ظہیر در زوایای اختفا مخفی نشست و ابوالقاسم بر مسند حکومت مستقل گشت۔ پس میر مقیم از مردم بمبہ لشکرے فراہم کردہ بمحاربۂ ابوالقاسم علم افراشت و ابوالقاسم بوساطت بعضی مصلحان طرح مصالحہ انداختہ میر مقیم نجد بعینت و فریب بشہر آوردہ۔

ابوالقاسم خان در ۱۱۶۵ھ[1] یک ہزار و یکصد و شصت و پنج قلادۂ حکومت زیب گردن ساختہ بحکومت پرداخت۔ ہمدران ایام احمد شاہ دُرانی رایت کشورستانی افراختہ وارد لاہور گردید میر مقیم و خواجہ ظہیر او را برای تسخیر کشمیر ترغیب دادہ ایلچی ہا فرستادند و احمد شاہ دُرانی عبداللہ خان ایشک آقاصی را با جمعیت پانزدہ ہزار سپاہ بجانب کشمیر تعیین ساخت۔

چون ایشک آقاصی در راجوری رسید ابوالقاسم خان سید محمد عابد را نزد او وکیل فرستاد کہ بندہ یک لک روپیہ نقدی نذرانہ نعل بندی ارسال دارد ایشان افواج شاہی را بمعاودت کابل رخصت انصراف بدہند۔ عبداللہ خان دو ماہ انتظار کشیدہ ناظم در ارسال زر موعود تغافل نمودہ جواب ہم نفرستاد و خواجہ ظہیر از نہان خانۂ نکبت کشیدہ بہ تہمت سازش مردم افاغنہ از تیغ گذرانید و لاشۂ او دفن کردن نداد۔ "ظہیر گل" تاریخ است۔

ایشک آقاصی بعد انتظار بسیار متوجہ این دیار گشتہ در قصبۂ شوپیان علم مبارزت افراشت و میر مقیم باستقبال او سبقت کردہ در عیدگاہ آباد با وملحق گشت۔ روز دیگر

---

[1] ۱۱۶۵ھ مطابق ۱۷۵۱ء۔

دیدہ مری معزول شد و خواجہ مذکور در عہد افراسیاب صاحب کار و مدار الملک بود۔ چون عرصۂ روزگار از تسلط حکام نامدار خالی ماند خواجہ ظہیر بدعوی خودسری خیال افسری بخاطر آوردہ در نفاذ امور مملکت سعی می پرداخت واعیان ملک و ارکان شہر بہ درخواست صوبہ دار جدید عرضداشت بحضور فرستادند۔ در آنجا بباعث نفاق و ابتری سلطنت ہیچ کسے بر حکومت کشمیر مستقل نگشت۔ عاقبت الامر الہ قلی خان پسر مہدی علی خان رتبۂ صوبہ داری یافتہ از طرف خود میر مقیم کنٹ کہ رئیس شہر بود نائب ساخت۔

میر مقیم کنٹ در ۱۱۶۵ھ بر حکومت کشمیر تسلط یافتہ خواجہ ظہیر بجلادت خود مدار المہامی و حکمرانی میکرد و میر مقیم در رفاہیت و آسودگی خلق ہمیشہ ساعی می بود اما بموجب تقدیر و سوء تدبیر بعضے اہل مناصب و سپاہان بیش مواجب معزول ساخت و پلاٹن تفنگچیان را تقلیل مشاہرہ فرمود۔ بعد انقضای عرصۂ پنج ماہ ابو القاسم خان پسر ابو البرکات خان کہ در محلۂ قلاشپورہ آوارہ و پریشان می بود بدعوی وراثت صوبہ خود را می ستود۔ باغوای بعضی منصبداران و بہمت و جمعیت معزولیان و جماعت تفنگچیان و بہ ازدحام بعضی اوباشان لوای بغاوت افراشت و برادر خود فخر الدین خان با جمعے کثیر بر سر لوکدل فرستادہ خود از راہ نالۂ مار در محلۂ دیدہ مر بر خانۂ میر مقیم تاخت آورد و خانہ اش را آتش کشید مال و اسباب بغارت داد و این بیت می خواند۔ فرد:۔

بعد از ین دست من و دامان کوہ بیستون ❊ وارث فرہادم و دارم از و دعوای خون

تاریخ:- ہے افراسیابی[1] شد تمام ÷ درمیان باغ خود جوار آثار شریف مدفون است - این رباعی بر لوح قبرش منقوش - قطعہ:-

نواب بہادر فلک قدر	زین دار فنا چو دوی بر تافت
جبریل ز غیب گفت یہ بہ	زیر قدم رسول جا یافت[2]

ہفت سال و دو ماہ بحکومت گذرانید -

احمد علی خان پسر افراسیاب بیگ خان کہ از حرم کشمیری متولد شدہ بود در ۱۱۶۵ھ برنیابت صوبہ بفرمان ابو المنصور اقتدار یافت - ہمگی دو ماہ[3] بحکومت گذرانید -

روزے برائی فاتحہ پدر خود فیل سوار در حضرت بل رفتہ بود ملک حسن ایرانی کہ از طرف ابو المنصور خان نائب افراسیاب بود وی بہ معاونت آقا باقر و حسن علی ایلچیان حضور احمد علی خان را در تنگنائی دروازہ آثار مبارک گرفتہ از دست ہانجیان خود بقتل رسانید و لاشۂ او در شہر آوردہ میان خاک پنہان ساخت -

ملک حسن ایرانی کہ از معتمدان ابو المنصور خان بود برنیابت صوبہ اقدام نمود و مدت دو ماہ[4] بزور بازوئی خود حکمرانی کردہ باغوای خواجہ ظہیر

---

[1] ۱۱۶۵ھ مطابق ۱۷۵۱ء - [2] ۱۱۶۶ھ -

[3] و بقول بیربل کاچرو "یک و نیم ماہ زمام حکومت در دست او بود" - (مجموع التواریخ ورق ۲۰۲ الف) - [4] و بقول بیربل کاچرو "سہ ماہ امورات ملک را دخل و تصرف نمود" - (مجموع التواریخ ورق ۲۰۲ الف) -

از چیرہ او در شہر آمدہ چنانکہ دل را آتش کشیدہ در خانۂ خود نشستہ بود بعد قتل عصمت اللہ در خانۂ خواجہ ظہیر پناہ بردہ عاقبت بہ ہند رفت و لاشۂ عصمت اللہ از نقش نگین معلوم کردہ ہماں جا بر سر راہ سوختہ دفن کردند۔ جان محمد[1] بیگ ساطعی تاریخ گفت۔ رباعی۔

تاریخ چنیں واقع میکرد بیان
بالتعمیۂ ملیح ایں ابجد خوان
از خطۂ کشمیر شدہ فوج پٹھان
اسپ زر و نقد و اسلحہ ماند دراں"[2]

ہمدریں سال[3] محمد شاہ غازی مدت سی سال بحکومت بسر بردہ بعلت جگر انتقال نمود بموجب اتفاق اعیان مملکت فرزند او احمد شاہ بر تخت جلوس فرمود۔

مجاہد الدین احمد شاہ۔ چوں احمد شاہ در سال یکہزار و یکصد و شصت و بعد انتقال پدر بر تخت جلوس نمود و فرمان حکومت کشمیر بنام افراسیاب بیگ خان بدستور مرسول داشت و افراسیاب خان انتظام مملکت کشمیر بخوبی میکرد لیکن سردار جہان خان بسبب قتل عصمت اللہ خان ہمیشہ در فکر تخریب او می بود عاقبت الامر طالب علی خان را بابت قتل افراسیاب در خفیہ پیغام فرستادہ آں یدکیش کہ از خویشاں افراسیاب بود بعلت حطام دنیوی افراسیاب خان را زہر دادہ از جان گذرانید۔

---

[1] متوفی ۱۱۹۵ھ مطابق ۱۷۸۰ء۔ برائے تفصیل مزید تاریخ حسن حصۂ چہارم قلمی ورق ۲۹۷ الف۔

[2] ۱۱۵۸ھ مطابق ۱۷۴۵ء۔

[3] یعنی ۱۱۶۱ھ مطابق ۱۷۴۷ء۔

در آتش کارزار سوختہ شدند۔[1]

ہر چند اعیان و ارکان شہر خواہان عصمت اللہ خان بودند لیکن بموجب قضا و قدر افراسیاب مظفر گشتہ لشکر افاغنہ مضطر شد و اعیان شہر بسبب انہزام عصمت اللہ خان از خواستۂ خود ناکام ماندہ او را دلداری و استواری کردند عصمت اللہ خان بتقویت اعیان از موضع شالہ ٹینگ میان دریای بہت پای آب عبور کردہ در موضع آنجار میان باغ خواجہ ظہیر معسکر ساخت و سرشت بارودت کہ بہ عبور دریا تر شدہ بود بآفتاب انداخت۔

افراسیاب باستماع خبر مضطر شدہ با جمعیت خود در باغ خواجہ موسی استقامت کردہ با فوج افاغنہ بجدال و قتال پیوست[2] بعد حرب و ضرب شدید افراسیاب مہزوم شدہ عصمت اللہ چہرۂ نصرت افروخت و اشہب عزیمت را بجانب شہر جولان دادہ چون در نوشہرہ رسید یکی از سپاہان مہزوم در میان باغ سر راہ مخفی ماندہ بود از سوراخ دیوار تفنگ استوار کردہ عصمت اللہ خان را بہ گلولۂ آتش بار شربت مسموم اجل گوارا ساخت و خواجہ جلال سرش بریدہ با اکثر افواج بجانب بارہ مولہ آوارہ گشت۔

افراسیاب در حالت ہزیمت طبل نصرت نواختہ عسکر مخالف را در چاہ نکبت انداختہ در تادیب تدارک مفسدان علم تجبر افراخت و خواجہ جلال را در بارہ مولہ گرفتار کردہ از تیغ گذرانید و محمد شاہ خان ہنگام جنگ

[1] ایضاً، ایضاً۔

[2] بقول پنڈت بیربل کاچرو معرکۂ دوم در موضع پاندچھو وقوع یافت۔

بمقتضای "کُلُّ جَدِیْدٍ لَذِیْذٌ" خواہندۂ حکومتش گشتہ بجانب او عرایض و مراسلات مرسل داشتند کہ افراسیاب با فوج معدودے درینجاست ہرگاہ از مقربان دربار کسے بر نظامت کشمیر مامور شود ناظم اینجا بدست او دست بستہ خواہیم داد۔ ناگاہ قاصد نامہ بر بدست ملازمان افراسیاب بوجہے گرفتار آمدہ تمامی مکاتیب امرای کشمیر بنظر ناظم درگذشت۔ اما از روئے فراخی حوصلہ بکسے گلہ نکردہ آں خطوط در پیش ایشان انداخت و گفت کہ مردمان نفاق پیشہ می خواہند کہ درمیان ما و شما شرر آسگر عناد انداختہ نائرۂ فساد مشتعل گردانند۔ ناظم را در اظہار ایں سخن ہمیں مراد بود کہ امرای فساد اندیشہ شاید از خیال رخنہ اندازی باز آیند امرا بر نگین خاطر خود ایں نقش ثبت کردند کہ ناظم بر افعال و اطوار ما واقف شدہ ایں وقت بنا بر مصلحت وقت بتغافل گذرانید عاقبت موقع یافتہ در تخریب و تشطیح ما فرق نتواند ساخت۔ بنا بر آں پیشتر در تباہی ناظم صوبہ کوشش کردند و احمد شاہ را بابت تسخیر کشمیر ترغیب دادہ از پیشاور عصمت اللہ خان برای صوبہ داری آوردند۔

چنانچہ در ۱۱۶۱ھ عصمت اللہ خان و محمد خان پسر محتوی خان شہید با جمعیت سہ چہار ہزار سوار از راہ توسہ میدان وارد کشمیر شدہ بر کریوہ چیرہ اُوڈر رایت تقابل افراختند۔ افراسیاب با عسکر شاہی و میر مقیم و خواجہ ظہیر وغیرہ منصبداران و اعیان شہر بمدافعت او عزیمت کردہ بمقابلہ و محاربہ پیوستند و بکمال جلادت و شجاعت نائرۂ مبارزت افروختہ بسیارے از جانبین

۱۔ مجموع التواریخ قلمی ورق ۲۰۱ الف

پتیۂ اعتبار بود۔ ہماں لحظہ از قتل نادرشاہ آگاہ گشتہ از قوم ابدالیان قریب سہ ہزار سوار جرار جمعیت خود استوار کردہ بر فرق افشار وقزلباش تیغ آبدار برکشید و در عرصۂ کارزار باغیان اشرار خوبنار گردانید۔ یکبارہ ہمہ را انہزام وانہدام ساختہ مال و اسباب و ثروت شاہی را قبضہ کردہ در قندہار رایت اقتدار افراخت۔ فی الفور کابل و غزنین وکلات و ہزارہ جات و پشاور را قبضہ نمود۔ سردار جہان خان بامزئی کہ از عمائد بارگاہ او بود، از پشاور بنام افراسیاب بیگ خان بدیں مضمون شقۂ موزون برنگاشت کہ از زبان آیندگان آں دیار بوضوح پیوست کہ خطۂ کشمیر بلدہ الیست جنت نظیر از لطافت آب و ہوا۔ بمنا اقتضای خاطر چناں است کہ سیرے داں گل زمین نزہت آگین کردہ شود تاکہ ابواب مسرت وسرور و فرحت موفور بر روی دل مفتوح گردد۔

افراسیاب در جواب نوشت کہ دیار فرحت آثار کشمیر ہمچنیں است بلکہ در خصوصیات مختصہ بہتر ازیں۔ ہرگاہ عنان عزیمت باین سواد میمنت مواد معطوف دارند ایں ہواخواہ تا دریای مظفرآباد[۵] باستقبال خدمت مستفید گردد۔

پس ازاں در جواب این وثیقہ نسیم پیغامے ازاں طرف نوزید۔ چوں خبر شوکت و سطوت احمد شاہ درانی اشتہار یافت امرا و اعیان ملک کشمیر

---

[۴۴] می رسید از ہر طرف در گوش بدخواہان او … از زبان خنجرش ہر دم ہزاراں سرزنش
چوں والی شد جانب احمد البقا تاریخ بود … سال ہجری یکہزار و یکصد و ہشتاد و شش

(مفتاح التواریخ مات دوازدہم صفحہ ۳۵۰)

[۵] مجموع التواریخ بیربل کاچرو نسخۂ قلمی ورق ۲۰۰ ب۔

خاص خنصاص و اشتند به ترغیب بعضی امرا[1] بوقت نصف شب دوازدهم[12] جمیدالثانی ۱۱۶۰ه[2] بقتل رسید۔ نظم

سرِ شب سرِ قتل و تاراج داشت
سحرگه نه تن نه سر و تاج داشت
بیک گردش چرخ نیلوفری
نه نادر بجا ماند و نے نادری

در عهد کشورکشائی نادرشاه احمدشاه[3] ابدالی را بر عهدهٔ یساولی

---

[1] مراد از علی قلی خان برادرزادهٔ نادرشاه است چنانکه بیل صاحب می نویسد۔

"شب سیزدهم جمادی الاول سال ۱۱۶۰ه در حوالی بلدهٔ قوچون که از شهد بمفاصله سه منزل است نوکران او (نادر) باغوائے علی قلی خان برادرزاده اش بگولی تفنگ و طمنچه و بضربِ شمشیر و کارد کارش بآخر رسانیده سرِ شاهی عالم پناهی از سرش بدر آوردند" (مفتاح التواریخ صفحه ۳۲۵، مات دوازدهم)۔

[2] مطابق ۱۰ رجون، روز چهارشنبه ۱۷۴۷ء۔

[3] احمدشاه درانی پسر محمدزمان خان سدوزئی بود۔ بعد از قتل نادرشاه تسخیر کابل و قندهار نموده هفت بار در هندوستان آمده تاخت و تاراج کرد۔ بعد حکومت بست و شش سال در ۱۱۸۶ه (۱۷۷۲ء) بعمر پنجاه سال فوت گشته در قندهار مدفون شد۔ بر مرقد او این تاریخ مرقوم است ؎

شاه والاجاه احمدشاه درانی که بود	در قوانین امور سلطنت گیری منش
از نهیب قهرمان کشتند در عهد او	شیر و آهو را بشیر خویش دادے پرورش

بغاوت بخاطر آوردہ علم تجبر افراخت۔ ناظم صوبہ عسکر شاہی برای تباہی او تعئین کردہ در اطراف مراج ہرج و مرج و ہیص و بیص سخت واقع شد محتشم بیگ با پسران خود بقتل رسید۔ میر عمر بجانب کشتواڑ راہ فرار یافت بایں تقریب عالمی تباہ شد مدتے تعینات افواج و تخریب زمینداران باقی ماند غیر ازیں تفرقات و تشویشات بسیار بمردم رسید "قہر بمردم کشمیر" تاریخ است۔[1]

درسال یکہزار و یکصد و شصت قحط فرمایشے بعمل آمدہ خروار شالی بہ ہفت ہشت روپیہ می فروختند۔ ہم دریں پریشانی ناگہانی بروز دوم ماہ جمیدالاول[2] تند باد قہر آلہی وزیدن گرفت وازدو پہر روز تا شام بسبب ہبوب صرصر و ہیجان گرد و غبار و غرش رعد و برق و ظلمت سحاب تاریکی بحدے رسید کہ مردمان چراغ ہا افروختند و بعد انقضای عرصۂ بیست روز باران موفور علی التواتر باریدن گرفت و طوفان بلا استیلا کردہ سر بفلک کشید زیادہ برسی ہزار خانہ خورد و کلان بسبب طغیان آب و ویرانی آورد و جسرہای دریای بہت خراب و محصولات تلف گشت بقولات واثمار بخاک آمیخت "طغیان ملک" تاریخ است۔[3] دریں سال بافضال ایزد متعال باوجود نقصان فصل فراخی غلہ دست داد و آفت قحط رفع شد۔

ہمدران سال پُروبال نادرشاہ بعزم تادیب سرکشان اکراد و خبوشان مستعد بُود و در مقام فتح آباد از دست قوم افشار کہ ہمیشہ بجراءت پیرا بودہ

---

[1] ۱۱۵۹ھ مطابق ۱۷۴۶ء - [2] جمادی الاول۔

[3] ۱۱۶۰ھ مطابق ۱۷۴۷ء -

ہمدران ایام خواجہ علاء الدین نقشبندی معروف بہ خواجہ میرزا
کہ از خواجگان نقشبندیہ بود و حاجی عتیق اللہ قادری ملارٹی کہ از چند سال
بصدد بعضے امور شہور شدہ بود بترغیب مردم عوام کالانعام وبتحریص بعضی
مفسدان واوباشان نافرجام علم شورش برداشتہ برسر غلہ داران تاختند
ومال ومتاع وخانمان آنہا بغارت بردند باِفہام این کلام افراسیاب بیگ خان
برای تنبیہ متمردان افواج شاہی تعیین ساختہ درحدود زینہ کدل تقابل فریقین
روی داد۔ شاہی دلاوران نامی غلبہ کردہ بسیارے از مردم عوام بقتل رسانیدند
در ضلعۂ زینہ کدل چند محلہ را آتش کشیدند۔ روز دیگر بتقریب مصالحہ وعدۂ
معاہدہ خواجہ علاء الدین با اعوان خود بسر دیوان طلبیدند۔[1]

حاجی عتیق اللہ کہ مفرور شدہ بود گرفتہ آوردند۔ ناظم سیاست اندیش
خواجہ علاء الدین با جمعے از اعوان خویش ومیر بہاء الدین قادری وخواجہ ہاشم
دہ بیدی کہ درین ہنگامہ دخلی نداشتند گرفتار کردہ بحضور فرستاد وحاجی
عتیق اللہ قادری کہ در جواب سوال ناظم تیز زبانی وسخت بیانی نمود بقتل رسانید۔
ودرہمین ایام میر عمر داماد ابوالبرکات خان کہ بسبب شوخ طبعی وخیرہ سری
جای اقامت در شہر نداشت در موضع سیر پرگنۂ کھاہور پارہ درخانۂ محتشم بیگ
کاشغری کہ جد مادری او بود سکونت میکرد واز راہ بداندیشی وکج فہمی
جمعے از اوباشان جمع کردہ شبانہ تھانہ دار اسلام آباد بقتل رسانید وجبال

[1] مجموع التواریخ مصنفۂ پنڈت بیربل کاچرو ورق ۱۹۹ ب۔
نسخۂ قلمی نمبرہ ۱۴ در کتابخانۂ محکمۂ تحقیق واشاعت جموں وکشمیر۔

افراسیاب بیگ خان در ۱۱۵۸ھ یک ہزار و یکصد پنجاه و ہشت از جانب ابوالمنصور خان بر نیابت خطۂ دلپذیر اقتدار یافت و در عہد حکومت او غایلات بسیار بوقوع آمده ملک کشمیر رو بہ خرابی نہاد قبل ازیں دو سال بباعث بغاوت مردم کوہستان و فساد بمبان و چک مزارعان اختلال و اغتلال رو داده اسباب زراعت و چار پایان و محصولات بغارت رفته بود۔ بعد ازاں چندگاه بہ فقدان باران کار کشاورزی بکام دل نشد و در ماه ساون باران متواتر بکثرت بارید خامی فصل شالی بوقوع آمد و محتکران شہر از قہر خدا نترسیدند آنچه غلات ممکن الوجود بود از روی بدنیتی ظاہر نکردند تا کہ یلات بقیمت دو مرجان فروختند ایام قحط بصعوبت و کربت انجامید ہمچنان تند باد قہر آلہی وزیدن گرفت کہ روپیہ را دو آثار برنج امکان نمی شد مردمان زیورات و آلات خاک بہا فروختند و مرده ہای قحط زده را اوایل کاه پوشیده دفن میکردند بعد آں بدریا انداختند چندانکہ بکثرت موتی آب دریا ہم متغیر گشت۔

عاقبت سگ و طیور و گربہ بخوردن مردگان بر زندگان منت نہادند و بعضے پدران و مادران از خوردن گوشت فرزندان پرہیز نمیکردند ہزاراں طفلان و دختران کہ قیمت آنہا زیاده از دو سہ تنگہ نمی بود در معرض بیع و شرا آمدند یک حصّہ بہ ہلاکت رسید یک حصّہ مفرور گشت یک حصّہ تخمیناً باقی ماند تا عرصۂ ہفت ماه بشتر شدت داشت بعد آں فصل پیدا شد و ابواب عنایات آلہی مفتوح گشت[1]۔

---

[1] واقعات کشمیر صفحہ ۲۵۹ –

اسعداللہ خان ابوالمنصور خان بہادر صفدر جنگ بہ صوبہ داری کشمیر تقرر یافت واز جانب وے جان نثار خان بہادر شیر جنگ بہ نیابت صوبہ مامور شد۔ این مرتبہ حکومت ابوالبرکات چہار سال بود۔

جان نثار خان شیر جنگ در ۱۱۵۸ھ بہ نیابت صوبۂ کشمیر سرفراز شدہ در عیدگاہ رخت اقامت افگند بمجرد رسیدن برکات خان را در دام خدع فریب پیچیدہ روانۂ حضور ساخت و زمرۂ باغیان وطاغیان از شہر بدر کردہ متمردان ومفسدان محبوس داشت۔ میر اللہ باستمالت ومدارا از کامراج آوردہ در سلسلۂ کارگذاران خود داخل کردہ بعنایات وافر دلخوش ساخت تا چند روز بخدیعت وفریب وے را غافل کردہ بوقت سلام غافلانہ بقتل آوردہ سرش بحضور فرستاد۔ صوبہ دار ملک در عیدگاہ در انتظام امور مملکت پرداختہ بحضور رفت ودر تنبیہ تادیب سرکشان کوہستان بوجہے پرداخت نمود ایام حکومتش ہمگی شش ماہ محسوب است۔

ابوالبرکات خان بحضور رسیدہ یک ماہ در علالت طبیعت بسر بردہ دوم ماہ ذی قعدہ ۱۱۵۸ھ براہ آخرت بگذشت۔ مردے صاحب فطرت ومروت ومدبر ومنصف مزاج بود در املا وانشا وشعر وسخن وحسن خط وخدمت فقراء ومشایخ بر اقران خود فوقیت داشت۔ از طبع زاد اوست۔ رباعی

صوفی سخن تازہ ورنگین دارم | سرمشق خطے زیاد دیرین دارم
از طرز کلام من شکر می بارد | فرہاد بیا کہ حرف شیرین دارم

بوقوع این واقعہ ببر اللہ رایت شوخ چشمی و خیرہ سری بفلک رسانیدہ مردم پہاڑ[1] و زمینداران کشتوار کہ برای معاونت ابوالبرکات در شہر آمدہ بودند از روی طمع نفسانی و میل حکمرانی با ببر اللہ سلسلۂ موافقت مستحکم کردہ دست تاراج در مراج و کامراج انداختند و مال و جان و ناموس مردم شہر و دہ بباد دادند شہر و رستاق پر از غنیم شد "عام التشویش"[2] تاریخ است۔

مختصر کہ ابوالبرکات تا سیاآزادمند بود از حکومت و ناموس مایوس گشتہ در خانۂ خواجہ میرزای نقشبندی مخفی نشست و ببر اللہ با جمعیت سپاہ در شہر داخل شد و از ابوالبرکات سراغ یافتہ چند کس از اوباش و قلاش نزد او فرستاد تا کہ بخدیعت و فریب از خانۂ خواجہ میرزا کشیدہ در حویلی کہنۂ خود نشانیدہ باختیار خود نگہداشت و تمامی مردم کشتوار و پونچھ و پہاڑ در شہر جمع شدہ و دست تطاول دراز کردہ در میان شہر شور و محشر برخاست علانیہ در خانہ ہای مردم درآمدہ مال و اسباب را متصرف می شدند صورت نان شبینہ بکسے نگذاشتند و در میان دیہات و پرگنات متاع و اسباب بغارت بردہ چہارپایان را تقسیم و اثاثہ میکردند۔ احیاناً ہرگاہ کسے مال و مواشی و اسباب در جنگل ہا پوشیدہ میداشت او را آفتے دیگر در آنجا می رسید فی الحقیقت قہر باطنی بود از حضور بتغیر

---

[1] لغت ہندی بمعنی کوہستان۔

[2] ۱۱۵۸ھ مطابق ۱۷۴۵ء۔

پردۂ حیا و مروّت از میان برداشته درمیان شہر با ولی نعمت خود علم منازعت و مخالفت افراخت و از روی خباثت باطنی رعایت مذہب خود نگذاشته برای معاضدت خود با اہل شیعہ حیلہ سازش درونی ساخت مردم خاص و عام و جمیع منصبداران بموافقت ابوالبرکات خان پای ہمّت برکاب آورده ببرالله را بحرب سیوف و چوب و سنگ و خشت و فلاخن مضروب ساخته از شہر بدر کرده بطرف کامراج منہزوم ساختند۔ ابوالبرکات از روی ناتجربہ کاری بتعاقب او پرداخت نکرده ہمگی عوام الناس را بتاراج اہل تشیع اجازت داد و مردم عوام مال و متاع آنہا بغارت برده قصر و بیوت و دار و عقار را آتش کشیده ننگ و ناموس آنہا بباد دادند ہمیں روز اختر اقبال برکات خان منقلب شده اعتبار و اقتدار او درگذشت۔

ببرالله در حدود اندرکوٹ جمعیت بہم رسانیده دست تغلب و تسلّط افراشت۔ ابوالبرکات جمعے از پلاٹن شاہی و سپاہان خود بسر گروہی مُرادیاب خان پیشکار صوبہ بمدافعت او تعیین ساخت و در حدود شادی پوره و اندرکوٹ تلاقی فریقین روی داد[1]۔ مردم ابوالبرکات بسبب نفاق بعضے افسران دغاخورده غیر وقت بمحاربہ مجادلہ پیوستند و از روی حیرانی بے محل تاب تقابل نیاورده و راه فرار یافته درمیان دریاے بہت کہ آن وقت طغیانی بود ہمہ ہا غرق شدند۔ مُرادیاب خان و بعضے اعیان و منصبداران و سران عسکر شاہی تباہی یافته معدودے چند ہمگی بشہر رسیدند۔

---

[1] ر۔ک۔ واقعات کشمیر صفحہ ۲۵۷۔

ابو البرکات خان را بجلدوی این خدمت از حضور خطاب بہادری و تحسین فراوان در رسیدہ چندگاہ بے مزاحمت غیرے باقتدار حکمرانی میکرد درہمیں حالت مرضے صعب بہم رسانیدہ بتفرقہ ہائی دیگر پریشان گشت۔ درہمیں سال ستارۂ دُم دار وخونخوار ویلا رینده وفتنہ انگیز از اُفق طلوع میکرد مدتے ظاہر می بود منجمان و تجربہ کاران ومحدثان اثر آں زحمت عامہ پند اشتند علامات آں فوراً بظہور آمدند چنانچہ توضیح آں این است کہ ابو البرکات خان باوجود کمال فطرت و دانائی وادعای فطنت و رسائی بر وقت غرض نفسانی رعایت وضوابط ملک رانی ملحوظ نمیداشت وملازمان ومتعلقان خود را در امور خود دوبرد و خیانت و دستبرد مطلق العنان می گذاشت۔ چنانچہ بیر اللہ بیگ نبیرۂ شکر اللہ بیگ سیف خانی کہ از معتمدان دست پروردۂ او بود در بعضے امور کارگزاری او پسند خاطر میداشت او را بر تھانہ داری کامراج استقلال دادہ زمام اختیار سپاہ ولشکر در دست او نہادوی از روی سفاکی وبے باکی پاس نمکخوارگی یکسو گذاشتہ علم بغاوت فراشت۔

ابو البرکات حرکات ناشائستہ او اوائل بہ تغافل وتکاسل گذرانیدہ در اطفای آتش فساد بوجہے نہ پرداخت۔ رفتہ رفتہ کار بجائے رسید کہ بیر اللہ بیگ با مردم مظفر آباد وپنوچہ سلسلۂ موافقت مستحکم کردہ دست تطاول وتاراج در مال وناموس مردمان شہر ودیہات انداخت وبعد چندگاہ

۱۱۵۴ این بیت تاریخی از گفتہ ہائے خواجہ محمد اعظم دیدہ مری است وبحساب جمل ۱۱۵۴ اعداد می دہد۔

ومردم بنوچہہ بدغدغۂ اغاثت ابوالبرکات خان مرتکب حرکات فاسد گشتہ از گریبان سرکشی سرکشیدہ دزلی ولع تاراج شہر دودہ دست غارت انداختند و ابوالبرکات خان از حرکات ناشائستہ آنہا دل تنگ شدہ آں فرقۂ شریر بحسن تدبیر از شہر بدر ساخت تا عرصۂ شش ماہ آسیب و آشوب آنہا جانکاہ بود ہیچ کسے را تاب نشستن نگذاشتند و بعد چندگاہ آں فرقۂ بدخواہ از استعداد مخاصمت بہم رسانیدہ داخل شہر شدند جماعت ابوالبرکات ومردم شہر اتفاق کردہ آں فرقۂ لیام بجد و جہد تمام از شہر بدر کردند۔

چندگاہ بیرون از شہر استقامت کردہ مدتے در جدال و قتال بسر بردند آخرالامر بروز غرۂ شوال بوقت آخر شب بر سرخانۂ ابوالبرکات ہجوم آوردند و ابوالبرکات خان برائی ملاحظۂ مورچال بندی و زیارت خانقاہ معلی از خانہ برآمدہ بود مخالفان خانۂ او خالی یافتہ دست بغارت انداختند اہل خانہ بہزار مشقت جان بسلامت بدر بردہ مال و متاع و اسباب خانہ سرسر در باختند ابوالبرکات بمجرد اخبار متابعان و معاونان خود جمع کردہ بر درخانۂ خود آمدہ راہ برآمدن آنہا مسدود ساخت و ہیچ کسے را راہ برآمدن نداد بعد سہ روز بحیلہ بدر کشیدہ محمد زمان و محمد ولی و دیارام کافر کہ قاتل عنایت اللہ خان مرحوم بود ۱۶ شوال سنہ ۱۱۵۵ بقتل آورد و تا سہ چہار روز متابعان و سپاہیان آنہا از ہر جا گرفتار کردہ بر چیچترہ کوتوالی رسانید و زیادہ از ہزار نفر بتیغ آبدار قصاص عنایت اللہ خان بدینگونہ ظہور نمود۔ قادر بیخ؎ خرد سال قتل ہمہ گوجران[1] ❊ بگفتا سزائے بد طاغیان

[1] در واقعات کشمیر (ص ۲۵۴) بجائے "ہمہ گوجران" "ولی زماں" آمدہ است

خان با جمعیت خود و جمیعت منصبداران مستعد شده در اطراف ہفت چنار بحرب و ضرب پیوستند۔ ہنوز دست بہ قبضہ نکردہ بودند کہ بعضے جماعۂ ازان بہ مخالفان ملحق شدند۔ مےچیاں خلعت آللہ خان از رزمگاہ ہزیمت خوردہ بگریخت۔

۱۹ شوال ۱۱۵۳ھ ابو البرکات خان با مردم پونچھ داخل شہر شد۔ و عنایت اللہ خان تا ہنگام نصف شب ہنگامۂ رزم آراستہ محاربۂ مردانہ ساخت۔ و از روی تہیدستی روی بھی دیدہ از راہ کھاپور درقصبۂ سوپور پھر زدم شد۔ ازانجا باتفاق پسر خود التجا بہ راجہ محمود خان نمود۔ و مردم بمبوکہ قلاش و اوباش ہستند ہمراہ عنایت اللہ خان بہ کشمیر آمدہ درحدود کامراج دست تاراج دراز کردہ مال و منال مردم و محصولات بغارت بردند۔ برکات خان دو سہ ماہ در شہر حکومت میکرد۔ عنایت اللہ خان بسبب ناموافقت مردم و ناتجربہ کاری کش و کوئے خود و غالب سلوکی مردم بمبو و تقاضای دیگر بیا رنجیدہ خواری کشیدہ عاقبت طرفین خواہان صلح شدند۔ عنایت اللہ خان در ماہ صفر موجب خواہش مردم پونچھ و سگالش ابو البرکات بشہر آمدہ محمد ولی و محمد زمان ظاہرا باستقبال وا ز شہر آمدند و باطناً دیا کرم کہ از نوکران عمدۂ آنہا بود بقتل او گماشتہ شبانہ بہ شہادت رسانیدند۔ حکومت او دو سال و پنج ماہ بود۔

ابو البرکات خان مرتبہ پنجم در ۱۱۵۴ھ یکہزار و یکصد و پنجاہ و چہار بر حکومت کشمیر استقلال یافت یکدو ماہ بسر خود سرانجام حکومت دادہ از حضور اسعد یار خان میر آتش بر صوبہ داری کشمیر سرفراز شد وی از جانب خود ابو البرکات خان نایب ساخت۔

شش ماه انتظام ملکداری باتفاق ابوالبرکات خان بحسن تدبیر می ساخت یعنی الامکان در نصفت و معدلت رعایا و تدارک تنبیہ متمردان و خیره سران خدمت مشایخ و فقرا و اہل علم و فضلا بخوبی پرداخت۔

آخر الامر ابوالبرکات خان باغوای بعضی مفسدان در موافقت او مداخلت کرده کار بمحاربت و مبارزت رسید و بعد نماز جمعہ فریقین بیرون مسجد جامع بحرب و ضرب پیوستند خونہا ریختند۔ عاقبت عنایت اللہ خان منہزم شد و ابوالبرکات استقلال یافت۔

روز دوم در عیدگاه مقابلہ و مقاتلۂ فریقین روی داد۔ عنایت اللہ خان ہزیمت یافتہ در شہر اختفا پذیرفت۔ و پسرش خلعت اللہ خان[۱] بجانب سوپور گریختہ رفت و ابوالبرکات خان بحکومت پرداخت بعد دو نیم ماه خلعت اللہ خان از پسر ہیبت خان مظفرآباد کومک گرفتہ در ماده ترک علم محاربت افراخت ازین سو ابوالبرکات خان با جمعیت خود برآمده سلخ شعبان ۱۱۶۵ھ بجنگ و قتال با ہمدیگر پیوستند۔ عاقبت برکات خان ہزیمت خورده مفرور شد و عنایت اللہ خان از محل اختفا برآمده باز استقلال یافت۔ اما عنان ملکداری گرفتن نتوانست ابوالبرکات ہزیمت خورده در پنچہ رفتہ بود از آنجا محمد زمان و محمد قلی پسران عبدالرزاق چودھری کہ از کردۂ پدر ثروت و اقتدار پیدا کرده بودند برای معاضدت و معاونت خود با جمعے کثیر ہمراه آورده در دو تہ نار رسید۔ عنایت اللہ از روی پست فطرتی خود بغفلت ماند آنہا بغیر مانعے داخل شہر شدند۔ و خلعت اللہ

[۱] در واقعات کشمیر صفحہ ۲۵۴ "خلقت اللہ"۔

وکابل و پشاور و ڈیرہ جات در قبضۂ اقتدار خود در آوردہ پنجاب و ہندوستان بطور محمد شاہ گذاشت۔ پس در ممالک افغانستان تدارک سرکشان افاغنہ بخوبی ساختہ در ولایت خراسان رایت اقبال فراشت و از روی غرور و نخوت جبلی ارکان و اعوان سلطنت را باخذ جرمانہ و مصادرہ ہا بسیار رنجانید۔ و از فرزند خود رضا قلی بیگ متوہم شدہ او را نظر بند ساخت۔ چون آشوب و آسیب بحد اتم رسید ہر فردے از افراد از و متوہم و متنفر گشت تا آنکہ در ۱۱۶۰ھ[1] جمعے از قوم افشار شبانہ بر سر او تاختہ در نہانخانۂ عدم انداختند۔ تاریخ:۔

مترس از کسے و بگو بید ریغ

جدا شد سر و پای نادر ز تیغ

بالجملہ عنایت اللہ خان بعد واقعۂ ہایلۂ نادر شاہ بدستور برایالت کشمیر دستوری یافت۔ و از طرف او تا عرصۂ دو سہ ماہ ابو البرکات خان نیابت میکرد عنایت اللہ خان بسبب مواخذۂ جرمانۂ نادر شاہ متغیر الاحوال شدہ بود فراغتے بہم رسانیدہ اواخر ذی قعدہ ۱۱۶۱ھ وارد خطہ گردید۔ تریخ

---

[1] نادر شاہ بروز یکشنبہ ۱۱ جمادی الثانی ۱۱۶۰ھ (۲۰ جون ۱۷۴۷ء) در عمر شصت و یک سالگی قتل شد۔ مدت حکومتش یازدہ سال و سہ ماہ بود۔ دکتر براؤن نام قاتلش صالح بیگ نوشتہ است۔ صحیح این است کہ دریں سازش چہار کس موسوم بہ محمد خان قاچار، موسیٰ بیگ افشار، قوچہ بیگ، و صالح بیگ شامل بودند۔ بقول دکتر براؤن سبب قتل نادر شاہ میلانش بہ تسنن بود کہ مخالف اعتقاد ایرانیاں باشد۔ (تاریخ ادبیات ایران در عہد جدید صفحات ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۱۲۱ ب)۔

لطیفہ:۔ لور بائی نام رقاصہ بود مشہور خوش پسند محمد شاہ بود نزد نادر شاہ در حالت نغمہ و سرور از خوشنود شدہ التماس فزود و فرمود اے لور بائی بدی ہندوستان بیاکن بیا تا کہ بہ ایران بریم مجرد شنیدن لور بائی این رباعی در رقص سرود نمود۔ رباعی:۔

من شمع جانگدازم تو صبح دلکشائی
سوزم گرت نہ بینم میرم چو رخ نمائی
نزدیک این چنینم دور آنچنان کہ گفتم
نے تاب وصل دارم نے طاقت جدائی

نادر شاہ را باستماع این سماع دل خوش شدہ از ارادۂ خود باز ماند۔
عاقبۃ الامر دختر محمد شاہ [1] در عقد ازدواج فرزند خود نامزد ساختہ در شہر دہلی عرصہ پنجاہ و ہفت روز شور قیامت برداشتہ بجانب ایران رجعت نمود و دفاین و خزاین از جواہرات و یواقیت و مروارید نقد و جنس چہ از مخازن شاہی چہ از جرمانہ امرا و اعیان شہر نقد سی کرور روپیہ [2] بہ اشتران بار کردہ راہ خود گرفت

[1] درست این است کہ دخترے کہ بہ نصر اللہ خان فرزند خورد نادر شاہ متزوج شد صبیہ داور بخش نواسۂ شہزادہ مراد بیر شاہ جہان بود۔ و آنکہ حسن نوشتہ است ظاہرا سہو است۔ (الیٹر مغلس جلد ۲ صفحہ ۳۷۰)۔ [2] آنند رام مخلص کہ بوزیر ہند متعلق بود می نویسد کہ نادر شاہ شصت لک روپیہ و چند ہزار اشرفی قیمتی یک کرور روپیہ و جواہرات ماوی پنجاہ کرور روپیہ و تخت طاؤس کہ در تمام دنیا لاثانی بود از محمد شاہ و عیتش لطور تاوان جنگ گرفت۔ (ایضاً صفحہ ۳۷۱)۔

در یا فتند از تیغ گذرانیدند مال و متاع و اثاث اسباب ہر کس بغارت بردند۔
عاقبت ہمہ ها رجوع به آصفجاه کردند۔ آصفجاه شمشیر عریان بگردن خود
آویخته و سر برهنه اشک فشان در پیش نادرشاه مدتے استاده ماند و نادرشاه را
در دل رحم آمده گفت چه می خواہی آصفجاه این بیت گذارش ساخت۔ بیت:

کسے نماند که دیگر به تیغ ناز کشی
مگر که زنده کنی خلق را و باز کشی

نادرشاه لحظه سر فرو افگنده صمصام در نیام کرده فرمود که بریش سفید تو بخشیدم
همان لحظه نقیبان و چاوشان در شهر بر آمده امان امان غوغا برداشتند بعد آن
هر دو پادشاه با همدیگر بالتفات گفتگو میکردند و در حل و عقد امور ملکی بحث ها می فرمود

لطیفه:۔ روزے نادرشاه را در معده گرانی بود۔ حکیم از دوائی خانه
گلقند طلبانیده یکدو ماشه وزن کرده به نادرشاه خوردن داد۔ نادرشاه مرتبان
برداشته از دو انگشت گلقند کشیده می خورد تا یک نیم آثار هضم طبیعت ساخته
گفت حلوائی خوب است دیگر بیارند۔

لطیفه:۔ روزے نادرشاه برائی هوا خوری بر آمده محمد شاه گفت
در ایران فیل عنقا ست امروز فیل سواری پسند فرمایند۔ چون نادرشاه بر فیل سوار شده
بر فیلبان نظر افگند گفت این کیست پادشاه گفت فیلبان است فیل را می راند نادر
بجانب فیلبان گفت که عنان فیل بدست من بده وی عرض کرد که فیل را عنان ندارد
باشارهٔ من می رود۔ خشمگین شده گفت فیل را اینجا بزن فرود آییم هر که عنانش بدست
غیر باشد سواری را نشاید۔

همگی سه کس زخمی شدند و درمیان شهر صدها تباه گشتند۔ همان وقت بر سمند سبک خرام سوار شده خرامان خرامان درمیان اسواق و بازار سیر میکرد و لاشه های مغلان بر سر بازار افتاده دید و از مردمان از دور بسرا و سنگها میزدند چنانچه یک افسر زخمی شد بمعاینهٔ این حال چشمان او سرخ گشته برای قتل عام فرمان داد و خود در مسجد روشن الدوله خونین دماغ نشسته شمشیر خود را حصه برهنه کرده پیش رو گذاشت۔ سپاهان صمصام خون آشام از نیام برکشیده بر قتل عام اقدام کرده جوی های خون درمیان اسواق جاری کردند و عمارات شهر را آتش کشیده دودمان ها تباه نمودند۔ محمد شاه با جمیع امرای خود در پیش نادر شاه نشسته بود و کسے را طاقت دم زدن نداشت ناگاه یکے از خواجه سرایان محمد شاه را گریه کنان بیان ساخت که اے محمد شاه رعایای آبا و اجداد شما تمام قتل شدند محمد شاه آب دیده کرده گفت۔ بیت :۔

دیدهٔ عبرت کشا و قدرت حق را ببیں

شامتِ اعمال مردم صورتِ نادر گرفت

مدعا که تا دو پهر روز احوال قیامت قایم بود هر که از مردمان و زنان و طفلان

---

[1] بروایت مرزا محمد مهدی "از دروازهٔ اجمیری تا در مسجد جامع و چند محله دیگر صغیراً وکبیراً عرضهٔ شمشیر شدند۔ از هنگام طلوع نیر اعظم تا زمان غروب زبانهٔ این شعلهٔ پر شور و شر به ثریا می رسید۔ و در کند و کوب و رفت و روب و قتل و نهب هیچ تقصیرے نشد۔ تا هنگام شام که نصف المعموره لکد کوب جنود قهر و آتش جلال، برق خرمن زندگانی سی هزار تن از خورد۔"

(تاریخ نادری ورق ۲۰۵ الف)۔

پس محمد شاه کلید ہای دفاین بحضور گذرانید و نادر شاه بدستِ معتبران خود داده در دہلی روانه ساخت که خزاین شاہی را تصرف نمایند باستماع این خبر عسکر شاہی را زیر و زبر شده بطرف دہلی رجعت کردند۔ و قزلباشان دست غارت دراز کرده سپاہیان را تاراج نمودند۔ ہر که از دست آنہا نجات یافت گوجران کوہستان مال و سامان آنہا بتطاول بردند۔

روز دوم نادر شاه داخل دہلی شده بعد تیج شش روز عید قربان بود آں روز خطیب در مسجد جامع خطبه بنام نادر شاه خوانده در نفس شہر تا وقت عصر امن و امان بود۔ ہماں وقت از تنگی خانه یک چرسی آواز داد که نادر شاه در محل سرا برده بود زنِ یک قلماقنی او را قتل کرد این افواه در تمامی شہر مشتہر گشته چوں سپاہیان نادر شاه در میان شہر بے تردد فرادا فرادا اسیری کردند۔ مردمان دہلی بے محابا در قتل مغلان مبادرت نمودند و از کوچه و بازار ہر جا که مغلان دیدند از تیغ گذرانیدند۔ و از طرف محمد شاه ہیچ کسے ممانعت آنہا نکرده بوقت شام خبر به نادر شاه رسید وی افواج خود را حکم داد که بجائی خود قایم باشند ہرگاه فوج شاہی بشما متعرض گردد بمدافعه آنہا پردازند ورنه خاموش باشند۔ مردم عوام مغلان را ہر جا می کشتند و تا صبح فردا ہفت ہزار[1] ترکی سپاه از تیغ گذرانیدند ارکان دربار نمامی دیدند۔ نادر شاه علی الصّباح استفسار این امر خطیر کرده عمل بدتر بود نہایت تحسر نمود که در جنگ کرنال

---

[1] بقول حزین اصفہانی متوفی ۱۱۷۹ھ ہفت ہزار نفر از ایرانیاں دریں فساد مقتول شدند ولے صاحب "البیان" عبدالکریم خان دہلوی تعداد ایشاں سه ہزار نوشته است که قرین قیاس است۔ (بحواله لیٹر مغلس جلد دوم صفحه ۳۶۶)۔

روز دوم محمد شاه بکمال تزک و جاه بملاقات نادر شاه قدم رنجه ارزانی داشت و نادر شاه فرزند خود را باستقبال او فرستاده خود تا لب فرش تواضع نمود. چون بکمال تعظیم و تکریم هم زانوی یکدیگر نشستند برادرانه و دردمندانه با همدیگر سخن پیوستند. و بعد اختلاط و انبساط بسیار روز دوم نادر شاه از محمد شاه رخصت انصراف گرفته عزم قندهار نمود. محمد شاه هم عازم دهلی شد. برهان الملک بجلدوی حسن خدمت خود متوقع خطاب امیر الامرائی بود. چون بشنید که آصف جاه گرمی بازار خود کرده بخطاب امیر الامرا کامیاب شد همان وقت نادر شاه را گفت که حضور عجیب کردند که در دهلی خزینه های قارونی موجود است همگی بر مواخذه دو کرور روپیه راضی شدند و این قدر نقد از این نیازمند خاکسار هم ادا می تواند کرد خزاین شاهی و دولت امرا پدرم ها روپیه موجود است از این جا تا دهلی همگی چهل میل مسافت دارد هرگاه بر تکلیف خود راضی شوند خوب لطف دهد. نادر شاه بشنیدن این سخن خشنود شده همان لحظه آصف جاه طلبید و فرمان داد که محمد شاه حاضر باشد ملاقات باز دید ضرور است. آصف جاه محمد شاه را پیغام فرستادوی فوراً با چندکس از امرا و خواجه سرایان در باد آمده متردد بود. نادر شاه بدستور سابقه او را بتواضع و تکریم جلوس داده فرمود برادرم محمد شاه سامان و اسباب سلطنت و حرمخانه خود طلبانید و بخاطر جمعی تمام در این جا قرار نمائید لشکر خود را بگوئید هر که می خواهد به دهلی می رود هر که نمی خواهد بموافقت شما در این جا بمانند.

محمد شاه را هوش و حواس پریده رفته سبب نظربندی خود پرسید. نادر شاه گفت که مقالید خزائن خود بدست من بدهند که فردا روانه دهلی خواهم شد

رسید۔ از آنجا کہ امرای حضور خصوصاً برہان الملک با خان دوران متخاصم بود موجب آن در حالت محاربت یکدیگر را بامداد و اعانت معاونت نہ کردند نزدیک بود کہ ... شاہ مغلوب می شد۔

درآن اثنا بہ مخالفت برہان الملک خان دوران بقتل رسید و از مردمان کشمیر بموافقت او یادگار خان و ملا امان اللہ بدار الملک آخرت آرمیدند[1]۔

و نیز دراں حال برہان الملک برہودج فیل نشستہ ہر سو تیر می انداخت دراں اثنا فوج قزلباشاں او را گرد کردہ درمیان گرفتند و یکے از قزلباشاں دویدہ نزد برہان الملک رسید بہ لیسان گرفتہ برہودج فیل عروج نمود برہان الملک کمان از دست افگندہ خود را بجد تفویض ساخت و قزلباش فیل را جوش دادہ بحضور نادر شاہ گذرانید نادر شاہ او را جرم بخشی کردہ بوقت خوردن با خود شریک ساخت و برہان الملک سخنان دلآویز و صلح آمیز و فرحت انگیز با او بیان کردہ برایں سخن راضی ساخت کہ چیزے نذرانہ گرفتہ واپس برود۔ آنگاہ برہان الملک رقعۂ بجانب محمد شاہ فرستادہ کہ آصف جاہ خان را برائی فیصلۂ نذرانہ روانہ سازند محمد شاہ را شنیدن ایں سخن اندک دلجمعی شد۔ آصف جاہ نزد نادر شاہ روانہ ساخت۔ و بعد گفتگوی بسیار دو کروڑ روپیہ نذرانہ نقدی دادن تقرر یافت و عہدنامۂ جانبین نوشتہ شد۔ آصف جاہ عہدنامہ گرفتہ پیش محمد شاہ رفت و بچاپلوسی و چالاکی کارگذاری خود بیان ساختہ حسن خدمت برہان الملک بر زبان نیاوردہ محمد شاہ آصف جاہ خان را خان دوران و امیر الامرا خطاب بخشیدہ خلعت بیش بہا عطا فرمود۔

---

[1] فی الاصل: "آرمید"۔

از آب نیلاب عبور نمود و از دریای جهلم و چناب با جمعیت عسکر و دواب و اسباب گذشته در دار السرور لاهور میان شمله باغ[1] نزول اجلال فرمود۔

خدایار خان[2] پسر سیف الدوله عبدالصمد خان که حکمران لاهور بود بقدر سی لک روپیه نقد و جنس و چند زنجیر فیل با نفایس و هدایای دیگر تحفهٔ مقدم شریف گذرانید۔ و از حضور مورد الطاف موفور گشته بر حکومت لاهور بدستور اقتدار یافت۔ و فخر الدوله تسخیر ملک کشمیر بر خود ذمه گرفته بحکومت آنجا فائز گشت[3]۔ ناصر خان صوبه دار کابل و پشاور هم بر خلافت گاه خود بدستور مامور شد۔ و خود از لاهور برای ملازمت حضور اشهب تیزگام را مهمیز داده در پانی پت شرف ورود ارزانی فرمود۔ ازین طرف کیوان جاه محمد شاه در حالت مدهوشی سرمست بادهٔ عشرت بود امرای دولت مخمور

جهانکشای نادری" معلوم می شود که نادر شاه از ایران با هشتاد هزار فوج روانه شده بود۔ اروِن این تعداد را بیک لک و شصت هزار نفوس رسانیده است۔ بقولش درین شماره زیاده از شش هزار زنان هم بودند که خود را بلباس مردان نشان داده بودند۔ (لیٹر مغلس ص ۳۳۳)

[1] در تاریخ جهانکشای نادری (ورق ۱۹۷) این نام "باغ شعله" آمده است۔ غالباً مراد از شالمار باغ است۔

[2] صحیح:۔ ذکریا خان بهادر صوبیدار لاهور خلف سیف الدوله عبدالصمد خان مرحوم است (واقعات کشمیر صفحه ۲۵۳)۔

[3] صحیح این است که محرک این حمله برهان الملک سعادت خان صوبیدار لکهنو بود۔ و آنکه حسن نوشته است مبنی بر سهو است۔

...که ملک کابل و پشاور و سنده در تصرف دربار دهلی است و مردم
...لجیه از قندهار در ملک ایشان گریخته میروند. ایشان بنام صوبه‌داران
...بسند که مفسدان را از هر جا گرفتار کرده بسزا رسانند. محمد شاه
...جیب محمودی خود و مغروری امرا در فرستادن جواب تجاهل نمود.
...کو بغیر رخصت رجعت کرده در اثنای راه بقتل رسید.
...ادرشاه بعد فراغت قندهار باشارهٔ بعضی امرا در ۱۱۵۱ھ یکهزار و یکصد و
...ت تسخیر هندوستان نموده بیوش الّول غزنین و کابل و پشاور در قبضه
...بعد فتح کابل مراسلهٔ خاص بنام محمد شاه روانه ساخت.

...اسلنر:- دارالقرار قندهار و دارالسرور پشاور که از مضافات
...ت ایران است تسخیر کردم هندوستان سلطنت علیحده است قصد آن
...ن مگر آنکه چهار کرور روپیه که همایون شاه از شاه طهماسپ ماضی گرفته
...ت بدهند. تعرضی نخواهم کرد والّا منتظر باشند که بکام محل و مکان تیغ بیدریغ
...فشان خدنگ جان ستان پران گردد. بیت:-

عروسِ ملک کسے در کنار گیرد چست
که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند

...ون این مرتبه هم از محمد شاه جوابی نرسید نادرشاه نفاق سلطنت او
...ه فرصت غنیمت دانسته با جیش و لشکر آراسته رو به هندوستان نهاده

...۱۱۵۲ھ از راه سنده روانهٔ دیار هند گردید (تاریخ جهانگشای نادری قلمی ورق ۱۹۱)

[42] ...شاه‌آبادی صاحب "تاریخ هند" شمارهٔ افواج ایرانی پنجاه و پنج هزار سوار بود. از "تاریخ

کرده مفتوح ساخت۔

بعد آن قلعهٔ[1] دربند که در قبضهٔ شاه روس بود بدست آورده بجانب
صفاهان برگشت۔ وضبط وربط مقدمات نموده بجهت انتظام امور خراسان ودفع[2]
اشرف سلطان افغان که بعد تسلط شاه طهماسپ بخراسان فرار اختیار کرده بود
بجانب هرات نهضت فرمود۔ وپیش از ورود او حسین خان افغان اشرف سلطان را
منهزم ساخته خود در قلعهٔ قندهار بمقابلهٔ لشکر طهماسپ قلی مستعد شده بود۔
طهماسپ قلی مقدمهٔ او معطل داشته بتدریج بند وبست مملکت ایران وانتظام
خراسان درست فرمود۔ وبعضی شاهزاده ها که موجود بودند دفع کرده بر سریر
سلطنت جلوس نمود وملقب به نادر شاه شد۔

پس برائے تسخیر قندهار وقلع وقمع حسین خان افغان رایت عزیمت افراخت۔
وحسین خان افغان با عسکر فراوان در میان قلاع محکم که بر سر کوه واقع است متحصن
گشته مدت محاصره بطول انجامید که عرصهٔ سه سال به مجادله ومقاتله درگذشت۔
عاقبت به نیروی اقبال فتح یاب شده مخالفان بسزا رسانید وبهنگام
هنگامه آرائی محاصرهٔ قندهار در سنه ۱۱۴۹ھ ایلچی خود نزد محمد شاه جهت براه سند

---

[1] تسخیر دربند وقلعه جات دیگر مثل شروان وگیلان وباکو ورشت که در قبضهٔ روس بودند
در ۱۷۳۴ء مطابق ۱۱۴۷ھ شد۔ (تاریخ ادبیات ایران ترجمه سید تاج الدین کنتوری صفحه ۲۱۴)۔

[2] صحیح این است که دفع اشرف سلطان وقتل وے در ۱۷۳۰ء قبل از فتح دربند وغیره بوقوع آمد۔
وآنکه حسن می نویسد مبنی بر سهو است۔

اگرچہ بادہ فرح بخش و باد گلبیز است[۱]

بہ بانگ چنگ بخور[۲] (مخور) می کہ محتسب تیز است

عراق و فارس گرفتی بہ شعر خوش (خود) حافظ

بیا کہ نوبت بغداد و وقت تبریز است

...۱۱۴۳ھ[۳] ہمدان و مراغہ و تبریز تسخیر نمودہ بجانب بغداد الیغار

...طرف بغداد کہ جانب ایران بود تاراج کردہ در قبضہ آورد۔ و

...حصّۂ دوم بغداد با افواج شاہ روم[۴] محاربہ و مقاتلہ بطول انجامید۔

...بہ مصالحہ تصفیہ کردہ بطرف فارس فرس عزم راجولان دادہ

...شروان و داغستان قبضہ نمود پس برائی افتتاح قلعۂ گنجہ کہ در

...دشاہ روم بود قدم رنجہ نمود۔ چند ماہ در محاصرہ آن کشش و کوشش

...یخ جہانکشائے نادری قلمی ورق ۸۔ بجائے گلبیز "گل بیز" مذکور است۔

...یخ نادری ورق متذکرۂ بالا در مصرعۂ دوم "مخور" بجائے بخور و در مصرعۂ

...د" بجائے خوش آمدہ است۔ ۳ مطابق ۱۷۳۰ء۔ برائے تفصیل

...ات رجوع کنید بتاریخ جہانکشائے نادری اوراق ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴،

...ادمحمود خان اول (۱۷۳۰ء تا ۱۷۵۴ء) شہنشاہ قسطنطنیہ فرزند

...انی و برادرزادۂ احمد خان سوم است۔ در سال ۱۷۳۰ء مطابق ۱۱۴۳ھ بعد

...مزادۂ خود احمد خان سوم جانشین پدر شد۔ در عہدش صوبہ جات آرمینیہ

...شامل مقبوضات نادر شاہ شدند۔ در ۱۱۶۹ھ مطابق ۱۷۵۴ء فوت

(قاموس المشاہیر جلد دوم صفحہ ۲۰۲)۔

تمام سلوک نمودند۔ نادر قلی بیگ کہ مدار المہام محمد خان بود از و روگردان شده بملازمت
شاہزاده شرف اعتبار حاصل نمود۔ و بر دفع محمد خان سیستانی استقامت کرده بوقت فرصت
مقتول ساخت۔

آنگاه بخطاب طہماسپ قلی خانی سرفراز شد۔ و سکہ و خطبہ بنام شاه طہماسپ جاری
ساخت و اشرف سلطان[1] افغان کہ در صفاہان حکمرانی میکرد بمحاربہ و مقاتلہ مہزوم کرده ممالک
خراسان مثل مرو و خبوشان و آذربایجان و ماوراء النہر و استرآباد و ہمدان
و کرمان مفتوح ساخت۔

چوں شاہزاده طہماسپ بسبب صغر سن و عدم تجربہ و قصور فہم در ترصیص
اساس مملکت انتظام و اہتمام نتوانست کرد زمام اختیار جزو کل در دست
طہماسپ قلی[2] افتاد۔ و در اکثر امورات شاه را با او گفتگو می شد۔ طہماسپ قلی
چوں عرصہ خالی دید خیال سلطنت بخاطر آورده شاہزاده طہماسپ در مشہد نظر بند
کرد و فرزند او عباس میرزا[3] کہ بعمر دو سالہ بود بسلطنت برداشت و سکہ و خطبہ
بنام او جاری ساخت۔ بعد آں برائی تسخیر بغداد و تبریز تصور نموده از دیوان
حافظ تفاؤل گرفت ایں غزل بر آمد۔ غزل

[1] اشرف خان در ۱۷۳۰ء مطابق ۱۱۴۳ھ از دست ابراہیم حسین خان برادر اشرف خان در بلوچستان کشتہ شد۔ برائے تفصیل ملاحظہ کنید تاریخ جہانکشائے نادری ورق ۸۰ و ۸۱۔

[2] یعنی نادر شاه۔

[3] [illegible]

نادر از وصادر میگشت. رفته رفته به نادر قلی بیگ شهرت یافت و به نیروی همت و
طاقت جلادت بر اقران دوران سبقت بوده طایفهٔ افشار و فرقهٔ اکراد را محکوم خود
گردانید. و در حدود کلات آمده دست بتبرد و غارت دراز کرده جمعیتی بهم رسانید
و در سنه ۱۱۳۰ یکهزار و یکصد و سی در پیش ملک محمد[۱] سیستانی که از اولاد میرزا رستم خان بود ملازم
شده اقتداری و اعتباری بهم رسانید. و در همان حالت شاهزاده طهماسپ[۲] صفی میرزا
پسر شاه حسین[۳] میرزا بعد مقتول شدن پدر و شاهزاده های دیگر که زیاده از بیست[۴] کس
در غلبهٔ محمود[۵] خان افغان بقتل رسیده بودند با جمعی از متابعان خود در مشهد رسید و اعیان
و ارکان شهر مشهد باستقبال او برآمده در متابعت و مطاوعت او بانقیاد و اعتقاد

۱؎ صحیح: ملک محمود سیستانی (تاریخ جهان کشای نادری قلمی ورق ۸)-

۲؎ طهماسپ ثانی (۱۷۲۲ء تا ۱۷۳۲ء)-

۳؎ شاه حسین میرزا صفوی (۱۶۹۴ء تا ۱۷۲۲ء) بردست اشرف خان عمزادهٔ میر محمود افغان در اصفهان قتل شد. برای تفصیل مزید رجوع کنید بتاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۱۲ مترجمه سید تاج الدین کنتوری، چاپ سنه ۱۹۳۹ء.

۴؎ قتل عام شهزادگان صفویه بردست محمود خان بتاریخ ۷ فروری سنه ۱۷۲۵ء واقع شد- (ایضاً صفحه ۲۰۹)-

۵؎ متوفی ۱۷۲۵ء- محمود خان یا میر محمود خان غلجه افغان پسر میر اویس (متوفی ۱۷۱۵ء) بانی حکومت افاغنه در ایران بود. بعد از قتل عم خود میر عبدالله که بشرایط چند بر سیادت ایران راضی شده بود در سنه ۱۷۱۵ء بر تخت نشست. و بعد از حکومت یازده سال در عمر بیست و هفت سالگی بردست عمزاد خود میر اشرف غلجه افغان بتاریخ ۲۲ اپریل سنه ۱۷۲۵ء مقتول شد- (تاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۰۹)-

گفت اگر ہمین حال تا چند گاہ خواہد ماند بالائی فصیل کنگرہ ہای قلعۂ دہلی میمونہا بازی
خواہند ساخت۔ مدعا آنکہ آصفجاہ بنجابت و فریب مالش کردہ در علاقۂ خود
بگذشت۔

ہمدران ایام نادر شاہ تسخیر ایران و خراسان و ترکستان کردہ بر ہندوستان
یورش نمود۔

تسلط یافتن نادر شاہ بر ممالک ایران و توران و خراسان و ہندوستان

مورخان می نگارند کہ اسلاف و اجداد نادر شاہ از قوم افشار الوس ترکمان
بودند کہ در عہد شاہ اسماعیل صفوی[1] از بلاد ترکستان آمدہ در خراسان در موضع نادر
سکونت اختیار نمودند۔

در سنہ ۱۱۰۰ھ[2] یکہزار و یکصد یک نادر شاہ متولد گشتہ نامش ندر قلی نہادند و
در حالت خوردی آثار جلادت و جوانمردی و شجاعت و بہادری از ناصیۂ او
لائح بود چون بسن رشد و تمیز رسید فر اقبال از جبین او جلوہ میداد کارہای

---

[1] متوفی سنہ ۹۳۰ھ مطابق سنہ ۱۵۲۴ میلادی۔

[2] اما "تولد آن حضرت در یوم شنبہ بیست و ہشتم شہر محرم الحرام سال ہزار و صد
ہجری در قلعۂ دستجرد درہ جز در مکانی کہ بالفعل بعمارات عالیہ
احداث و بہ مولودخانہ شہرت یافتہ اتفاق افتاد۔ باسم جد خود
محمد ندر قلی بیگ موسوم گردید"
(تاریخ جہانگشائے نادری مصنفہ میرزا مہدی ورق ۱۸ مخطوطہ نمبرہ

نادر از وصاد میگشت - رفته رفته به نادر قلی بیگ شهرت یافت و به نیروی همت و
طاقت جلادت بر اقران دوران سبقت برده طایفۀ افشار و فرقۀ اکراد را محکوم خود
گردانید - و در حدود کلات آمده دست تبرد و غارت دراز کرده جمعیتی بهم رسانید
و در ۱۱۳۰ه یکهزار و یکصد و سی در پیش ملک محمد[1] سیستانی که از اولاد میرزا رستم خان بود ملازم
شده اقتداری و اعتباری بهم رسانید - و در همان حالت شاهزاده طهماسپ[2] صفی میرزا
پسر شاه حسین[3] میرزا بعد مقتول شدن پدر و شاهزاده های دیگر که زیاده از بیست[4] کس
در غلبۀ محمود خان[5] افغان بقتل رسیده بودند با جمعی از متابعان خود در مشهد رسید و اعیان
و ارکان شهر مشهد باستقبال او بر آمده در متابعت و مطاوعت او بانقیاد و اعتقاد

---

[1] صحیح: ملک محمود سیستانی (تاریخ جهان کشای نادری قلمی ورق ۸) -

[2] طهماسپ ثانی (۱۷۲۲ء تا ۱۷۳۲ء) - [3] شاه حسین میرزا صفوی (۱۶۹۴ء - ۱۷۲۲ء) بدست اشرف خان عمزادۀ میر محمود افغان در اصفهان قتل شد - برای تفصیل رجوع کنید بتاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۱۲ مترجمه سید و تاج الدین کنتوری: چاپ

۹۰

[4] قتل عام شهزادگان صفویه بدست محمود خان بتاریخ ۷، فروری ۱۷۲۵ء شد - (ایضاً صفحه ۲۰۹)

[5] متوفی ۱۷۲۵ء - محمود خان یا میر محمود خان غلجه افغان پسر میر ادیس (۱۷۱۵ء) بانی حکومت افاغنه در ایران بود - بعد از قتل عم خود میر عبدالله چند بر سیادت ایران راضی شده بود در ۱۷۱۵ء بر تخت نشست - و بعد از چ[illegible] سال در عمر بیست و هفت سالگی بدست عمزاد خود میر اشرف غلجه افغان بتاریخ [illegible] مقتول شد - (تاریخ ادبیات ایران صفحه ۲۰۹) -

گفت اگر ہمین حال تا چندگاہ خواہد ماند بالائے فصیل کنگرہ ہای قلعۂ دہلی میمونہ ہا بازی
خواہند ساخت۔ مدعا آنکہ آصفجاہ بخدیعت و فریب مالش کردہ در علاقۂ خود
بگذشت۔

ہمدران ایام نادرشاہ تسخیر ایران و خراسان و ترکستان کردہ بر ہندوستان
یورش نمود۔

تسلط یافتن نادرشاہ بر ممالک ایران و توران و خراسان و ہندوستان

مؤرخان می نگارند کہ اسلاف و اجداد نادرشاہ از قوم افشار الوس ترکمان
بودند کہ در عہد شاہ اسماعیل صفوی[1] از بلاد ترکستان آمدہ در خراسان در موضع نادر
سکونت اختیار نمودند۔

در سنہ ۱۱۰۰ھ[2] یکہزار و یکصد یک نادرشاہ متولد گشتہ نامش ندر قلی نہادند و
در حالت خوردی آثار جلادت و جوانمردی و شجاعت و بہادری از ناصیۂ او
لائح بود چون سن رشد و تمیز رسید فر اقبال از جبین او جلوہ میداد کار ہای

---

[1] متوفی سنہ ۹۳۰ھ مطابق سنہ ۱۵۲۴ میلادی۔

[2] اما "تولد آن حضرت در یوم شنبہ بیست و ہشتم شہر محرم الحرام سال ہزار و صد
ہجری در قلعۂ دستجرد دره جز در مکانی کہ بالفعل بعمارات عالیہ
احداث و بہ مولود خانہ شہرت یافتہ اتفاق افتاد۔ باسم جد خود

ماند عطیة الله خان بدستور بر نظامت کشمیر استقلال یافت۔ و مردم عام و خاص صغیر و کبیر اتفاق کرده فخر الدوله از شهر بدر کردند۔ اما باغوای بعضی شهرار در هفت چنار قرار کرده اطراف شهر را آتش کشید. و در تاخت و تاراج مردم بسیاری از تیغ گذرانید قریب دو ماه از جانبین جنگ و جدل و رد و بدل بود۔[1]

عاقبت فخر الدوله مضطر گشته راه فرار اختیار نمود ابوالبرکات خان که در لاهور بود از عطیة الله خان رتبهٔ نیابت حاصل کرده بجانب کشمیر معاودت نمود و بروز برآمدن فخر الدوله داخل شهر شد۔

انتباه:- مورخان سیف بن رستی سلطنت محمد شاه چنت همچنین می نگارند که محمد شاه از روی خداشت سن و رزالت طبیعت و عدم شجاعت و لیاقت ذاتی زمام اختیار حکومت در دست ارکان دولت نهاده خود در عیش و عشرت و کامرانی مشغول می بود و همیشه در مصاحبت و ملاعبت نسوان و نغمه و سرود خنیا گران و ارتکاب شرب شراب و کباب و مسکرات و لهو و لعب و بطالت و مضحکه و ظرافت و تمسخر و غیره اشغال اوقات بسر می برد و مردم نوجوان ظرایف و بذله گوی و شاعر انیس و جلیس خود کرده اشخاص فاضل و بزرگ و دانا را قدر و منزلت نگذاشت۔ عمدة الملک نواب امیر خان[2] که در لطیفه گوئی و بذله سنجی دُر فشانی میکرد در مجلس

---

[1] ر۔ک۔ واقعات کشمیر ص ص ۲۵۰، ۲۵۱ – اما در تاریخ ورود فخر الدوله بهادر در کشمیر بجائے ۱۱۵۱ه ۱۱۵۲ه مذکور است۔

[2] امیر خان ملقب به نواب عمدة الملک متخلص به انجام از اولاد شاه نعمت الله ولی و از ندیمان خاص محمد شاه پادشاه دهلی (۱۷۰۲ء تا ۱۷۴۸ء) بود۔ در ۱۱۵۲ه مطابق ۱۷۳۹ء به صوبه داری اله آباد فائز گشت و بعد ازان در ۱۱۵۶ه مطابق ۱۷۴۳ء باز به بارگاه معلی طلبیده شد۔ بتاریخ

یافت و تا رسیدن خود قاضی خان نایب ساخت آخر سال بذات خود در کشمیر رسید چندگاه
در نظم و نسق و تنبیهٔ متمردان بخوبی پرداخت و مردم بسیارے به بهانهٔ غله داری و
هنگامه آرائی برنجانید۔ و محمد فاروق خان بتهمت غله داری از دست مردم بازاری بهلاکت
رسانید۔ و جمعی دیگر مثل جلیل الدین خان و قاضی خان و غیرهم بعد اخذ مصادره مقید ساخت۔
و محمد جعفر کنٹ که در سرحلکا مزاج خودسری میکرد فخر الدوله برسراو تاخته از اریکهٔ عزت در
انداخته بجانب کوهپایه که زراعت گاه او بود مفرور ساخت۔ حکومتش دو نیم ماه بود۔

عنایت الله خان مشهور به عطیة الله خان پسر عنایت الله خان مرحوم که بعد
فوت پدر بخطاب عنایت الله خانی از حضور ملقب شده بود۔ در [illegible] بر حکومت
صوبه داری کشمیر اقتدار یافت۔ و تا ورود خود عصام الدین خان نایب ساخت۔ فخر الدوله
که هنوز در کشمیر بود عصام الدین خان را به بهانهٔ اجتماع مردم قید کرده مبلغی کثیر از جرمانه
گرفت و از طرف خود درینجا قاضی خان را نایب گذاشته خود بجانب دهلی رفت۔ و بعد رفتن
او عصام الدین خان بر قاضی خان غلبه کرده بر مسند نیابت نشسته چند ماه در حکومت گذرانید
آخر سال پنجاه و یکم نادرشاه در لاهور رسید۔ فخر الدوله با وزیران او نوعی رابطه بهم رسانیده
فرمان حکومت کشمیر از نادرشاه گرفته بجانب کشمیر رجعت نمود۔ و جمعی از مردم کوهستانی با خود
متفق کرده در ماه محرم [illegible] یکهزار و یکصد و پنجاه و یک داخل کشمیر شده خیلی کر و فر و خیالات سروری
در سر داشت۔ می خواست که سکه و خطبه بنام نادرشاه جاری سازد۔ مردم عوام سر شورش
برداشته او را سخن کردن نداده عرصهٔ حیات [illegible] گذرانیده مردمان را مضرت
آسیب سخت رسانید۔ و بعد مصالحهٔ محمد شاه با نادرشاه صوبهٔ کشمیر در تصرف حضور محمد شاه

جلیل الدین خان اوایل ۱۱۵۰ھ به نیابت دل دلیر خان بر حکومت

کشمیر استقلال یافت۔ و در عهد او مردم خیره سر و حیله گر خصوصاً طرفداران محمد جعفر
خانه های مردم شهر به تهمت غلداری و معاندت سابقه بسوزانیدند۔ بابا عبدالسلام
که از احفاد شاه قاسم حقانی[۱] بود شیوهٔ اسلاف خود گذاشته بهرزه گری پیوست و
دختر محمد مراد زمیندار یچهی بوده بعقد آورده تصرف جاگیر و مال و منال و ساخته غروری
پیدا ساخت۔ و با متعلقان و منسوبان میر جعفر لوای تغلب خودداری افراخت۔ و
بعد پرخاش طرفین از دست کسان محمد جعفر کشته شد۔

مدعا که سررشتهٔ نظم و نسق از دست رفته بی انتظامی بحدی رسید که
هر کسی در خانهٔ خود حاکم بود۔ چون مشیت امور مملکت از دست ناظم رفت عمل العمل نیامده
شکایت بحضور رفت۔ همدران ایام دل دلیر خان از جهان درگذشته تغیر صوبه دار
بعمل آمد۔ مدت حکومت جلیل الدین خان همگی هشت ماه بود۔

فخر الدوله برادر روشن الدوله در ۱۱۵۰ھ[۲] بر صوبه داری کشمیر استقلال

۱؎ حضرت شاه قاسم حقانی از احفاد شیخ شمس الدین شامی است که او در رکاب حضرت علی ثانی به کشمیر
آمده است و همین جا توطن کرده شاه ممدوح را ملا قاسم می گفتند۔ بحاجی هم مشهور بود۔
چون باشارهٔ حضرت ایشان در عین انکار و اراده اصحاب جذبه یافت۔ و بخدمت میر محمد خلیفه
رسیده مخاطب به پیشاه شد۔ در مجاهدات گوی از اقران برد۔ فتوحات بسیار از شیخ
فیض الله قادری و شیخ سلیم چشتی حاصل نموده در هزار و سی و سه ہجری (۱۰۳۳) رحلت فرمود۔ خوارق
و کرامات بسیار داشت (ملخص از واقعات کشمیر صفحه ۱۳۱)۔

۲؎ مطابق ۱۷۳۷ء۔

بشورش آمده حدود کامراج را غارت کردند۔ ابوالبرکات خان میر جعفر وجمعی از منصبداران
پادشاهی بهمراهی فرزند خود بمدافعه ومقابلهٔ آنها مامور ساخت۔ چون در پایهٔ محله
رسیدند منصبداران نفاذ این امر مالایطاق بر خود دشوار وشاق دانسته بنا بر تفرقه
نفاق توهمات وتحریکات بی اجازت ناظم الشهر معاودت نمودند۔ اهل شهر هم بسبب بعض
اطوار ناهموار او دلگیر بودند۔ پس مردم متحق عام با میر جعفر یکدل ویک زبان گشته
بخصومت نایب کمر بستند۔ وروز غرهٔ رجب ۱۱۴۹ھ دیگهای شهر شکسته علم بغاوت
افراشتند۔ وبحرب وضرب جدال پیوستند۔ ابوالبرکات خان اطراف شهر را آتش کشید
قریب بیست هزار خانه در دو پهر روز بیان مشعل افروخته تا عرصه سه ماه جنگ وجدل
در دو ویدل قایم بود۔

همدرین عرصه آتشهای بسیار واقع شد چون ایام مخاصمت بطول انجامید
مردم شهر اندک سرد شده محمد جعفر ومنصبداران هم سستی پذیرفتند تا ابوالبرکات خان
در پرگنه [illegible] رفته از عبدالرزاق چودری استمداد کرده گروهی از مردم پرگنه [illegible] برای
اعانت وحمایت خود همراه آورد ومحمد جعفر امانت خان عموزادهٔ برکات خان را با خود
متفق کرده ۱۴ محرم سنه ۱۱۵۰ھ معرکهٔ حرب وضرب برپا ساخت واز جانبین بسیاری تلف شدند
چون مردم عوام معاون محمد جعفر بودند موجب آن ابوالبرکات هزیمت خورده بجانب لاهور
فرار اختیار نمود۔ ومردم عوام خانمان او را آتش کشیده تباه کردند ومال ومنال او
بتاراج بردند۔ از حضور دلیر خان خلعت صوبه داری یافته از طرف خود جمیل الدین خان
برادر یادگار خان را بحکومت کشمیر مامور ساخت۔ حکومت ابوالبرکات شش سال بود۔

و شکست دادند. و احترام خان بخواری و زاری ازاں مهلکه جان بسلامت برد.
چون شکایت فساد و عناد احترام خان امیرخان اصغا کرد فرمان نیابت بنام
ابوالبرکات خان ارسال داشت. حکومت احترام خان شش ماه بود.

ابوالبرکات خان مرتبهٔ چهارم در ۱۱۴۴ه[1] بفرمان امیرخان رایت
نیابت افراشته در انتظام حکومت پرداخت. دراں سال راجه هیبت خان مرزبان
مظفرآباد سر شورش برداشته بر کامراج تاخت آورده مال و مواشی مردم و
محصولات تاراج برد. ابوالبرکات خان با عسکر شاهی برای سرکوبی متمردان یورش
کرده در موضع گنگل رایت افراشت. و مردم بمبو[2] در شعاب جبال مخفی مانده بوقت فرصت
بر لشکر شاهی شبخون آورده جمعی کثیر بقتل رسانیدند. و مختار ملک پسر نامدار ملک
شاه آبادی و جمعی دیگر از سرداران عسکر کشته شدند. همانروز این حادثه در موضع گنگل
روداد. در شهر یک پهر روز گذشته[3] خانقاه معلی بغیر سبب از بالای سقف اعلی مشتعل
گشت. و تا دو پهر روز بزمین نشست. تاریخ سوختن آن "آتش تجلی" (۱۱۴۴) گفته‌اند.
خادمان خانقاه همگی فرصت کشیدن تبرکات یافتند. این هر دو واقعه در یک سال
بظهور پیوست.

بهرحال ابوالبرکات خان گونه صلح با مردم مظفرآباد نموده بجانب شهر
رجعت نمود.

و در ۱۱۴۵ه ابوالبرکات خان بتجدید تعمیر خانقاه معلی نیز پرداخته از کرده

[1] مطابق ۱۷۳۱ء. [2] صحیح: بمبه.

عدالت وسجاد اشرف خان مفتی را برای اصلاح گرانی غله از خانه برآورده در مسجد جامع بردند و در آنجا هنگامه شور و غوغا کرده هر دو فاضل را بقتل رسانیدند و خانه های بسیار را بتهمت غله داری غارت کرده بآتش فروختند. تاریخ:

صد حیف ز افعال شیاطین سفیه
گشتند ذلیل مرتکب فعل کریه
دل باسر بیداد بسال تاریخ
میگفت نمی شهادت هر دو فقیه[1]

چون شور شهر و فساد در شهر استیلا یافت احترام خان از پایهٔ حرمت افتاد در این ضمن ابوالبرکات خان بیدل شده مخالفت بخاطر آوردند. روز جمعه احترام خان در مسجد جامع آمده ابوالبرکات خان در خانقاه معلی رفت. احترام خان از مسجد جامع جماعتی کثیر همراه گرفته برای مخاصمت ابوالبرکات خان مستعد گشت. چون باهمدیگر چهره شدند بمشت و خشت پیوستند. عاقبت کار بمحاربه و مقاتله رسید مردم شهر و خانقاه معلی امداد ابوالبرکات خان نموده احترام خان

---

[22] خدمات پادشاهی را به تقدیم رسانیده اکابر را دیده بود. شهادت این هر دو عالمان بزرگوار بروز جمعه ۱۱۴۳ھ واقع شد (واقعات کشمیر ۲۲۳).

[1] این تاریخ و تاریخ دیگر هم از گفته های خواجه اعظم دیده مری است. در واقعات کشمیر صفحه ۲۲۳ مذکور است:

دی بهر شادی شهید مفتی دین | اعظم گهر اشک بسوز می سفت
تاریخ شهادتش ز دل پرسیدم | با آه نهی سعادت اشرف گفت

داشت این غزل از واردات طبع است. غزل۔

بچشم ابروی نگار رقم | بدم تیغ آبدار رقم
خط او آیت هدایت شد | بسر مصحف غبار[1] رقم
کار شمشیر میکند ابرو | به علی و به ذوالفقار رقم
دیده غیر ترا نمی‌بیند | یک قسم صد قسم هزار قسم

[illegible] خان همگی یکسال بحکومت گذرانیده به تغیر او امیر خان بر نظامت کشمیر استقلال یافت۔

ابوالبرکات خان مرتبهٔ سوم در سنه ۱۱۴۱ از جانب امیر خان خلعت نیابت صوبه پوشیده تا رسیدن خود خلیل[2] الدین خان نایب ساخت. خود در سنه ۱۱۴۲ به کشمیر رسیده بقدر دو سال در نیابت گذرانید۔

احترام خان از تغیر برکات خان به نیابت امیر خان در سنه ۱۱۴۴ بر حکومت صوبه مسلط گشت نام برده در کشمیر رسیده به سبب خامی فصل که در سنه ۱۱۴۳ حادث شده بود آتش قحط افروخته شد. احترام خان به ترغیب بعض کیشان اینجا هر کس را بجهت غله معترض گشته طرفه بیجی و شهر آشوبی بعمل آمد. مردم عوام به سبب اضطراب به تحریک اهل فساد شورش برداشته فضیلت[3] خان داروغهٔ

[1] در واقعات کشمیر بجائے "او" "تو" آمده است (ص ۲۴۳)۔

[2] ایضاً در واقعات کشمیر (صفحه ۲۴۳) "خلیل الدین خان"۔

[3] بروایت خواجه محمد اعظم دیده مری نام فضیلت خان مولانا عنایت الله خان بود [illegible]

باستقلال مزاج در حسن اعمال و صفای افعال بسر برد۔ عاقبت باغوای اهل خلافه
مردم بخلاف زیاده انصاف انحراف کرده در جور و اعتساف پای استقامت افشرد و
مرتکب افعال قبیحه گشت۔ ابوالبرکات خان که در امور جور و جفایش سدّ راه می‌شد۔
بخدع و فریب او را تتبه بیشکارگی داده غافل ساخت۔ تا آنکه به بهانه گرفتار کرده
بحضور روانه نمود۔ و بعد مدافعت او دست ظلم و فساد دراز کرده عالمی بباد داد۔
از هر کسی بحیلهٔ بعیت روباه بازی مصادره و جرمانه‌ها گرفته بی محابا تاخت و تاراج نمود
اعیان ملک و اشراف خلق را نقد و جنس تطاول برده آشوبی برداشت۔

ازین جهت از مردمان مصیبت زدهٔ کشمیر نالشها بحضور رفت و بحمایت
روشن الدوله ظفرخان بخشی سوم که در حضور سرپرست او بود مؤثر نشد و اعیان کشمیر
ز جور و جفا و تطاول و تاراج او بجان آمده باتفاق و اجتماع در بدایت منازعت و
مخالفت با او فراهم شده زیاده بر دو ماه بمحاربه و مقابلهٔ او پرداخته عاجز نمودند۔

درین اثنا موجب تقدیر ظفرخان بخشی در مسجد جامع دهلی از دست وزیر
پاپوشهای سخت خورده عزت خود در باخت و بجای خود دانست که این همه
برگذشت از دود آه سرد مردم کشمیر بر سر من گذشت۔ بنابران بتغییر آغرخان راضی
گشت۔ پیش ازان مردمان کشمیر او را مغلوب کرده در باره‌وله رسانیده بودند۔ سیزدهم
رمضان سنه ۱۱۴۱ هـ[1] سرنامهٔ عزل خوانده روانهٔ هندوستان گشت۔ طبعی موزون

بود۔ و از اولاد حسین قلی بود که در سلطنت فردوس آشیانی (شاه جهان پادشاه) به منصب هزار
پانصدی هشتصد سوار و خطاب خانی فائز بود (مآثر الامرا جلد اول صفحه ۲۷۴)۔

[1] مطابق ۱۷۲۸ء۔

مخفی نماند که عنایت الله خان ولد میر شکر الله ولد میر مومن از اولادان قاضی موسی شهید بود. مادرش بی بی مریم در هنگام ورود عالمگیر در کشمیر بذریعهٔ مادر خود که دختر ملا شریف میر عدل بود برای تعلیم و تدریس زیب النسا بیگم داخل حرمسرای پادشاهی شده رفته رفته در پیش زیب النساء اعتماد و اعتبار بهم رسانیده کارش ترقی پذیرفت.

و بعد چندی پسر خود میر عنایت الله خان بحضور طلبیده بیاوری بخت استعداد خود بر مناصب عالیه افتخار یافت و در پیشگاه عالمگیر اختصاص و اعتماد کلی حاصل نمود. و از علم و آداب و ضبط اوقات و ادراک معلومات و حسن صورت و سیرت و تدبیر و توقیر و تمکین اشیا از تمام داشت. سه بار بحکومت کشمیر اقتدار یافت. و در عهد عالم بهادر[1] میر سامان بود. پسرش هدایت الله خان که بخطاب وزارت خان معروف بود نائب وزارت اعلی شده اکثر خدمات کشمیر تعلق بایشان داشت. بعد وفات او عقیدت خان بها در صوبه دار کشمیر شده ابوالبرکات خان را از طرف خود نائب ساخت.

ابوالبرکات خان مرتبهٔ دوم در ۱۱۱۸ه بر صوبهٔ کشمیر حکمران شده در انتظام امور مملکت سستی پذیرفت و بعد دو سال شکایت او بحضور رفته از آنجا بتغیر عقیدت خان آغر خان رتبهٔ صوبه داری یافت. و نا رسیدن خود میر صدیق خان بخشی نائب ساخت.

آغر خان[2] اوایل ذوالحجه ۱۱۲۰ه لوای صوبه داری افراشته شش ماه

ص ۱۴۳

[1] شاه عالم بهادر. [2] آغر خان ثانی پسر آغر خان کلان متوفی ۱۱۰۲ه مطابق ۱۶۹۰ء

معزول شده اعظم خان بهادر که ذکر او گذشت بنظامت صوبه تعلق یافت و تا رسیدن خود عبدالله خان[1] ده بیدی نائب ساخت ـ

اعظم خان بهادر در ۱۱۳۶ھ برصوبه داری کشمیر شرف اعتبار یافته در انتظام ملک داری بخوبی پرداخت. یکی از کسویان او به نسبت بعضی منصبداران نوعی رنجش و آثار رسانیده منصبداران باتفاق بعضی اعیان سر شورش برداشته رخنه انداز حکومت او شدند. و اعظم خان باستمالت و مدارا فساد و عناد آنها رفع نمود.

در ۱۱۳۶ھ بباعث کثرت باران مزروعات تلف شده قحط عظیم برخاست خرواری شالی تا هشت روپیه ارزش یافت بنحیکه طلا گرفت خلق خدا فوج فوج هلاک شدند. آغاز این قحط در حکومت برکات خان شده بود لیکن درین سال شدت نمود اثر آن تا دو نیم سال[2] باقی بود ـ

بالجمله اعظم خان قریب یکسال بحکومت بسر برده معزولی یافت. عنایت الله [illegible] مرتبه سیوم برصوبه داری کشمیر شرف و اعتبار حاصل کرده از طرف خود [illegible]الدین خان نائب ساخت ـ

فخر الدین خان در ۱۱۳۷ھ[3] بکهزار و یکصد و سی و هفت بر نیابت صوبه باعتبار افراخته بحسن اعمال و نیکوئی فعال یکسال بحکومت بسر برد. درین سال عنایت الله خان که در حضور بود از جهان پر ملال انتقال نمود ـ

---

[1] ولے در واقعات کشمیر "عبید الله خان" مذکور است ـ

[2] برائے تفصیل این قحط رجوع کنید به واقعات کشمیر صفحه ۲۳۵ و ۲۳۶ ـ

[3] مطابق ۱۷۲۴ء ـ

محرم با فوج قاہرہ از لاہور یلغار کردہ وارد خطہ گردید۔ ع خرِ دجال آمد از لاہور۔[1]
تاریخ قدوم او یافته اند۔ ملا شرف الدین بغریب گرفتار کردہ بقتل رسانید۔ و باغیان
و طاغیان و اعیان و ارکان شہر را با خذ جرمانہ و مصادرہ تنبیہ مالی و جانی کردہ از نایدکدل
تا خواجہ یارہ بل در عرض راہ پنجاہ کس از مفسدان بدار کشید۔ بیت:-

ہر کہ بدی کرد بہ بدیار شد
او بہ بدِ خویش گرفتار شد[2]

اہل ہنود را دستار بستن و بر اسپ سوار شدن و لباس فاخرہ پوشیدن و قشقہ کردن
و طفلاں بمدرسہ فرستادن کہ از مدت یکنیم سال ممنوع بود، تجویز داد۔ و بعد
تنبیہ عوام و تدارک انام و تمشیت احکام مملکت کام دل نمودہ بعد انصرام ایام شش ماہ
ابوالبرکات خان پسر قاضی محمد کاظم و عارف خان برادر امانت خان را اینجا نائب
گذاشتہ خود روانہ لاہور شد۔

ابو البرکات خان و عارف خان در ۱۱۳۴ھ از جانب عبدالصمد خان

نائب صوبہ شدند۔ چون با ہمدیگر بمنازعت و مخالفت آمیختند در امور مملکت فتور
یافته ہمگی شش ماہ بحکومت گذرانیدند۔

نجیب خان در ۱۱۳۵ھ بخلافت عبدالصمد خان تا مدت یکسال

در انتظام حکومت کشمیر اہتمام نمود۔ دران ایام عبدالصمد خان از صوبہ داری کشمیر

[1] ۱۱۳۴ھ مطابق ۱۷۲۱ء۔ [2] مضمون این شعر بہ بیت ذیل کہ خافی خان در
منتخب اللباب (جلد دوم صفحہ ۸۷۰) خود آوردہ است توارد دارد:-

یافت۔ روزیکه در سهره پور رسید محتوی خان بغرض ملاقات یا برای عذرخواهی در خانهٔ شاپور خان[1] بخشی که از اهل تشیع بود رفته در آنجا سید ظاهر خان دیوان بیوتات باتفاق بعضی منصبداران بروز چهارشنبه ۱۲ ذی قعده سنه ۱۱۳۲ھ محتوی خان بقتل رسانیدند۔ و روز دیگر عوام شورش آمده در محلهٔ جدی بل خانقاه میر شمس عراقی

---

[1] صحیح:۔ "میر شاپور خان" منتخب اللباب جلد دوم صفحه ۸۶۸ ۔

[2] خافی خان در کیفیت قتل محبوب خان (عبدالنبی کشمیری) چنین می نویسد:۔

"اواخر شوال مومن خان که بسرکردگی کشمیر رسیده فرود آمد، محبوب خان که شرمندهٔ افعال و کردار ناصواب خود بود نظر بر اخلاص که با خواجه عبدالله نام از متعینه و مشاهیر کشمیر داشت، نزد او رفته تکلیف نمود که نائب صوبه را باعزاز در شهر درآورد۔ خواجه عبدالله از راه اتحاد رهنمونی نمود که شما را نزد میر شاپور خان بخشی رفتن و عذر گناه خواستن لازم و ضرور است۔ بعده همه برفاقت برائے آوردن مومن خان رفت۔ محبوب خان بتکلیف خواجه عبدالله بخانهٔ میر شاپور خان رفت۔ بعد مکالمهٔ چند کلمه صاحبخانه به بهانهٔ شغل ضروری برخاست و جمعے از مردم محلهٔ حبه بیلی و کهکران که بخشی آنها را طلبیده در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجهٔ مذکور (خواجه عبدالله) پنهان ساخته چشم براه محبوب خان بود از گوشه و کنار برآمده غافل بر سر محبوب خان ریخته اول هر دو پسر خرد سال را که همیشه همراه او مولود خوانده پیش پیش می رفتند، بحضور او بشکم پاره نموده او را بعذاب و عقوبت کشتند۔ روز دیگر جماعت مسلمانان بدعوائے خون مقتدائے خود فراهم آمده بر سر محلهٔ حبه بیلی که مذهب

خلاصهٔ آن این است که ملا عبدالنبی ملقب[1] به محتوی خان که از باریافتگان
شاه عالم بهادر بود بسبب اندک کدورتی به نسبت اهل هنود احکامات شاقه
جاری ساخت و میر احمد خان در اجرای احکامات او اهمال نمود و مردم عوام
باغوای محتوی خان بشورش آمده فرقهٔ هنود را غارت کردند و در خانه های اکثر
اکابر هنود آتش کشیده دودمان ها تباه نمودند۔

درآن اثنا ناظم خطه فوج شاهی برای اطفای آتش فساد در شهر فرستاده مردم
عوام از روی غلبه افواج شاهی را قتل کردند۔ و میر احمد خان در انتظام این امر خطیر
عاجز آمده ماجرای بلوا بحضور گذرانید۔ عنایت الله خان که از جانب پادشاه
ناظم صوبه مقرر بود میر احمد خان را از نیابت صوبه معزول کرده عبدالله خان ده بیدی
را خلعت نیابت پوشید۔ مدت حکومت میر احمد خان سه سال بود۔

عبدالله خان ده بیدی در ۱۱۳۲ھ یکهزار و یکصد و سی و دو بر نیابت صوبه
اختیار یافته در اطفای نایرهٔ فساد بسیار کوشش میکرد۔ اما از دست [illegible] عوام
[illegible]شیت احکام بکام دل نشده هرج و مرج بدستور مانده تباهی و خرابی روز افزون
[illegible]نت۔ خصوصاً محتوی خان بصوابدید بعضی منصبداران محال صرف خاص را متصرف
[illegible]شده مفسدان و باغیان زیاده تر خیره سر شدند و از حضور منشور معزولی عبدالله خان
[illegible]سیده همگی شش ماه بحکومت گذرانید۔

مومن خان در ۱۱۳۲ھ از جانب عنایت الله خان بر نیابت صوبه اعتبار

[1] [illegible]افی خان بجائے "محتوی خان" "محبوب خان عرف عبدالنبی کشمیری" نوشته است ـ برائے تفصیل
[illegible]ید رجوع کنید به منتخب اللباب جلد دوم از صفحه ۸۶۷ تا ۸۷۱ —

بقتل رسیدند[1]۔

مدعا که امرای ترکی نژاد به حمایت پادشاه اعتبار و اقتدار بهم رسانیده
سادات بد اندیش بپاداش کردار خویش از نشیمن دربار گمنام شدند و پادشاه
بتقویت امرای خود در رتق و فتق امور مملکت و حل و عقد مهام سلطنت بکام دل
پرداخته همیشه در عیش و عشرت مشغول می بود۔ و اعیان مملکت کار و بار سلطنت
بمذاق خود میکردند. میر احمد خان که از جانب عنایت الله خان در ایام انقلاب
سلطنت نائب مناب صوبه داری کشمیر شده بود در انتظام مملکت بخوبی جانفشانی
می ساخت۔

در آخر حکومت او اوائل جلوس پادشاه در ۱۱۳۲ھ[2] واقعهٔ هایلهٔ فساد
شیعه و هنود در ملک واقع شد که تشریح آن در حصهٔ اول[3] مفصل مرقوم است۔

---

[44] بدست میر حیدر بحالت خواندن نماز مقتول گردید. قبرش در اجمیر در جوار پدرش
سید عبد الله خان است۔ میر عبد الجلیل حسینی واسطی بلگرامی مرثیه حسین علی خان گفته که
بتمامه در مآثر الامراء جلد اول صفحه ۳۳۶ ثبت است۔ از آنجمله تاریخ وفاتش است ع
"قتل حسین کرده یزید لعین هند" (۱۱۳۲ھ)۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید به مآثر الامراء جلد اول
از صفحه ۳۲۱ تا صفحه ۳۳۹۔

[1] ۔ رجوع کنید به لیتر مغلس از صفحه ۷۵ تا ۹۲۔

[2] مطابق ۱۷۱۹ء۔

[3] ۔ رجوع کنید به حصهٔ اول از صفحه ۲۸۴ تا صفحه ۲۸۹۔

لشکر حاضر بودند با فوج محمد امین بجنگ پیوستند - محمد امین بر سمند غیرت و کین سوار
شده محمد شاه از میان لشکر سادات بجانب خود کشید برده پس بکمال جلادت و
تمکین جنود سادات مغلوب و منهزم ساخت - و محمد شاه او را بر مسند وزارت اقتدار
داده بخطاب اعتماد الدوله سربلندی بخشید - و قطب الملک سید عبدالله خان[1] برادر
کلان سید حسین علی خان[2] که هنگام مهم نیکوسیر در شاه جهان آباد برای تنسیق و تنظیم
آن سواد مستقل مانده بود باستماع خبر قتل برادر و فسادهای دیگر سلطان ابراهیم
پسر کلان رفیع الشان از محبس قلعه برآورده بسلطنت برداشت - و خود با جمعیت لشکر آراسته
محاربت افراشته در مضافات دهلی بجنگ پیوستند - بعد حربهٔ ضرب شدید لشکر محمد شاه
فتح یاب شده مخالفان هزیمت خوردند و سلطان ابراهیم و سید عبدالله بخبر حبس شدند

---

[1] قطب الملک سید عبدالله خان حسن علی نام داشت - وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود - قطب الملک
در عهد خلد مکان (اورنگ زیب) بخطاب خانی و فوجداری ندربار و سلطان پور (از توابع بگلانه)
سرفرازی یافت - بعد ازان بحراست اورنگ آباد سربلند گردید - و بعد ازان بصوبیداری اله آباد
ممتاز بود - در عهد محمد فرخ سیر به منصب هفت هزاری، هزار سوار و خطاب سید عبدالله خان قطب
الملک بهادر، یار وفادار ظفر جنگ و تفویض وزارت اعلی بلند پایه گشت - در اوایل عهد محمد شاه
در معرکه حسن پور بتاریخ ۱۳ محرم الحرام ۱۱۳۳ه بدست حیدر قلی خان میر آتش گرفتار شد -
حیدر قلی خان قطب الملک را مسموم کرده بتاریخ سلخ ذی الحجه ۱۱۳۵ه راهی عدم ساخت - قبرش
در شاه جهان آباد است - از آثار اوست نهر پتپر گنج واقع شاه جهان آباد که از بی آبی حکم
بلا داشت - برای تفصیل مزید رجوع کنید به مآثر الامراء جلد سوم از صفحه ۱۳۰ تا ۱۴۰ -

[2] امیر الامراء سید حسین علی خان برادر خرد قطب الملک عبدالله خان بود - ششم ذی الحجه ۱۱۳۲ه

که از طرف سادات بارهه در آنجا فرمان روا شده بودند، مغلوب و مقتول ساخته آں سواد در قبضهٔ اختیار خود در آورد. و محمد شاه امیر الامرا سید حسن علی خان[1] با عسکر سلطانی رایت جهانبانی افراشته بمدافعت نظام الملک متوجه دکهن شدند. میر حیدر خان[2] که از سرداران فوج محمد امین خان[3] بخشی دوم بود از چندگاه بموافقت بعضی امرای سادات بارهه قابوی جست. بنابران میر حیدر خان باشارهٔ محمد امین خان سر راه منتظر وقت مانده به بهانهٔ مطلبی در عین سواری همراه سید علی خان قدم بقدم می رفت. چون موقع دانست خنجر از بغل کشیده شکمش چاک کرده برخاک مذلت انداخت. همراهیان امیر الامرا میر حیدر خان را ریزه ریزه کردند طرفه آشوبی برخاست و بقیهٔ سادات که در

۴۴ وقت عصر ۱۱۶۱ھ (۱۷۴۷ء) رایت بملک جاودانی برافراخت. در روضهٔ شاه برهان الدین غریب قدس سره در پایان مرقد شیخ مایل به قبله مدفن یافت. میر غلام علی آزاد تاریخ رحلتش "متوجه بهشت" گفته است. نظام الدوله بهادر ناصر جنگ (شهید ۱۱۶۴ھ) که بعد وی وارث تخت شد از فرزندانش بود (ملخص از مآثر الامرا جلد سوم از صفحه ۸۳۷ تا ۸۴۸).

[1] صحیح سید حسین علی خان است. و آنکه مذکور است غالباً سهو ناسخ است.

[2] صحیح میر حیدر بیگ. [3] محمد امین خان پسر خواجه بهاء الدین است که برادر نواب عابد خان جد نظام الملک آصف جاه و قاضی بلدهٔ سمرقند بود. محمد امین خان از عهد محمد فرخ سیر بخشیگری دوم با استقلال داشت. و بطوریکه در متن مذکور است بپایهٔ وزارت اعلی مرتقی گشت. اما بعد وزارت اجل فرصت نداد و در ایام معدود که عبارت از سه ماه باشد بتاریخ ۲۷ جنوری ۱۷۲۱ء درگذشت.

(لیتر مغلس جلد دوم صفحه ۱۰۷ - و مآثر الامراء جلد سوم صفحه ۸۴۴) -

بستہ تنزل نمودند - چنانچہ نظام الملک فتح جنگ شورش برداشتہ اکثر حکام دکہن

نظام الملک آصف جاہ پسرزادۂ عابدخان ولد عالم شیخ از عظمائے سمرقند بود -
بدخان در عہد شاہ جہان وارد ہندوستان گردید و بخدمت گزینی شاہزادہ اورنگ زیب
ب اندوز گشت - جدّ مادری او سعد اللہ خان وزیر اعظم صاحبقران شاہ جہان پادشاہ ست
نواب نظام الملک آصف جاہ خلف نواب غازی الدین خان بود - نام اصلی وی میر قمرالدین
- و سال میلاد او ۱۰۸۲ھ مطابق (۱۶۷۱ء) است - در ریعان شباب مطرح انظار
مکان (عالمگیر) بود - بہ منصب چہار ہزاری و خطاب چین قلیچ خان سرفراز گردید و در
قلعۂ واکنکیرہ مصدر تردّدات نمایان گردیدہ باضافۂ ہزاری بہ منصب پنج ہزاری عروج
- و بعد رحلت خلد مکان در تنازع شاہزادہ ہا سررشتۂ احتیاط بدست آوردہ
ہیچ طرف نگردید - چون محمد فرخ سیر بر تخت خلافت برآمد بخطاب نظام الملک بہادر
لک منصب ہفت ہزاری مباہی ساخت و بہ نظم دکن مامور فرمود - چون بالت بہ امیر الامراء
نا علی خان بارہہ قرار گرفت - حکومت مرادآباد بوے تفویض یافت - در ۱۱۳۷ھ بعد از
شدن مبارز خان تمام ممالک دکن بہ نواب مسلم گشت - بعد ازین پادشاہ (دہلی) باستمالت
کوشید و ہمیشہ بارسال فرامین عنایات و بذل انعامات مخصوص می ساخت - و درین
ایام آصف جاہ بلند آوازہ گردید - در ۱۱۶۱ھ خبر آمد کہ احمد خان ابدالی از جانب کابل بہ شاہ
یاد گرم شد - نواب اقتضائے مصلحت ملکی از اورنگ آباد بسمت برہانپور نہضت فرمود -
برہانپور خبر رسید کہ احمد شاہ ظفر یافت و احمد خان ابدالی شکست خوردہ راہ کابل گرفت -
آصف جاہ را درین ایام مرض شدید عارض شد - بہمان حالت ۲۷ جمادی الاولی خیمہ
اورنگ آباد برآورد - بیماری روز بروز قوت می گرفت تا آنکہ چہارم جمادی الآخرہ

شدند. و بعد کنگاش بسیار محمد شاه که در قلعهٔ سلیم گڈھ محبوس بود شباشب از آنجا کشیده در اکبرآباد رسانیده بر تخت نشانیدند۔

ناصر الدین محمد پادشاه غازی در ۱۱۳۱ھ

محمد شاه ابن شاه جهان ثانی بتائید آسمانی و بمعاضدت سادات بارهه و اعیان مملکت بر سریر حکمرانی جلوس کرده تاج جهانبانی بر سر داد "ظل رب" تاریخ جلوس اوست۔ نام اصلی او روشن اختر بود طبعی موزون داشت این شعر از وست۔ بیت :-

یاد در برصبح بیر فکر بر جایش کنید
عاشقان شب میرود زنجیر بر پایش کنید

محمد شاه چون باعانت رب العزت از ظلمت خانهٔ کربت بر آمده خود را شهنشاه هندوستان میدید سراسیمه و حیران می شد۔ در صغر سن بغیر مادر خود کسی را انیس و دمساز خود نمی دانست۔ همگی نشست و برخاست در باز یا اختیار او بود۔ تتمهٔ زمام اختیار مملکت در دست امرا و ارکان دولت داشت و امرای ترکی نژاد و سادات بارهه در ضمن منتخاصم یکدیگر شده بودند۔ محمد شاه را مادر خود وصیت نمود که حضرات سادات خود خواه و حرام نمک هستند هرگونه که میدانند امرای ترکی نژاد را در ضمن تقویت و جمعیت نمایند و سادات بداندیش را بپاداش کردار خویش رسانند۔ بموجب آن محمد شاه با امرای ترکی در ضمن اتفاق کرده سادات را آهسته

۴۴
مدفون شد (لیٹر مغلس صفحه ۲۲۲، ۲۳۲) ـ

۱ و بقول خافی خان ناصر الدین ابو المظفر محمد شاه پادشاه بتاریخ پانزدهم ذیقعده سنه ۱۱۳۱ھ مطابق ۲۸ ستمبر سنه ۱۷۱۹ء سر بر آرای هندگردید (منتخب اللباب جلد دوم صفحه ۸۴۱)۔

بعد واقعهٔ فرخ سیر سادات بارهه کنگاش کرده شاهزاده
رفیع الدرجات پسر شاهزاده رفیع الشان از محبس کشیده تخت نشین کردند[1]
وی چهار پنج ماه سلطنت عاریتی کرده بمرض دق از دنیا درگذشت و برادر[2]
دوش که سلطان رفیع الدوله نام داشت برتخت نشانیده بخطاب شاه جهان
ثانی مشهور کردند او نیز مثل برادر خود پنج شش ماه به بے استقلالی گذرانیده[3]
زمام انتظام جهانداری در دست سادات بارهه بود۔

همدران ایام نیکوسیر پسر سلطان محمد اکبر بن عالمگیر در اکبرآباد خروج
کرده علم بغاوت افراشت۔ وشاه جهان ثانی با فوج فراوان بمدافعت او
جانب اکبرآباد متوجه شده در اثنای راه بقضای خود از جهان درگذشت
پس سادات بارهه نیکوسیر را محزوم کرده در انتظام سلطنت متردد

---

[1] جلوس رفیع الدرجات برتخت دهلی نهم ربیع الآخر مطابق دهم اسفندار یک پاس
… جهارگری از روز چهارشنبه سنه هزار و صد وسی و یک هجری مطابق ۲۸ فروری
… ۱۷۱۹ء بعمل آمد۔ درین وقت بیست سال از مرحلهٔ عمرش گذشته بود۔
… الث تاج" تاریخ ولادت او یافته بودند۔ (منتخب اللباب جلد دوم صفحه ۸۱۶)۔

[2] و بقول خافی خان مدت سلطنت رفیع الدرجات که ملقب با بوالبرکات
… ن بود سه ماه و ده روز بود (ایضاً صفحه ۸۳۰)۔

[3] رفیع الدوله بتاریخ ۱۹ رجب ۱۱۳۱ھ برتخت سلطنت جلوس فرمود
… اه و هرده روز حکومت کرده چهارم یا پنجم ذیقعده ۱۱۳۱ھ از عارضهٔ طبعی
… ن درگذشت سیزدهم ذیقعده مطابق ۱۲ ستمبر ۱۷۱۹ء در جوار درگاه حضرت قطب الدین[4]

چون تصرف دولت خانه در دست آنها افتاد بوقت فرصت فرخ سیر گرفتار کرده مکحول ساختند و مدت یکماه در حبس معذب داشته بقتل رسانیدند۔[1]

فرخ سیر پادشاه دین پرور و دادرس بود قدردانی اهل علم و عمل بخوبی می ساخت. و در جود و سخا بی همتا بود. مصوران و نقاشان و حرفت گران و شاعران را دوست میداشت. از واقعهٔ او عالمیان ماتم گرفتند. شاعرے[2] گفت. تاریخ:-

دیدی که چه با شاه گرامی کردند
صد جور و جفا ز روی خامی کردند
تاریخ شهادت شهنشه دل گفت
"سادات بوی نمک حرامی کردند"[3]

"چشم زخم عالم"[4] نیز تاریخ یافته اند۔

---

[1] برای تفصیل مکحول و مقتول شدن فرخ سیر ملاحظه کنید منتخب اللباب جلد دوم تصنیف خافی خان از صفحه ۱۱۰ تا ۸۱۵ ـ

[2] مراد از میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی متوفی ۴ صفر ۱۱۳۳ھ مطابق ۲۴ نومبر ۱۷۲۰ء است ـ

[3] ۱۱۳۱ھ مطابق ۱۷۱۸/۱۹ء ـ میر عظمت الله بیخبر ساکن بلگرام در جواب آن چنین انشاء کرده

باشاه سقیم آنچه شاید کردند ۔ از دست حکیم هرچه آید کردند
بقراط خرد نسخهٔ تاریخ نوشت ۔ سادات دواش آنچه باید کردند
(واقعات کشمیر ص ۲۱۹)

[4] این تاریخ از گفتهٔ خواجه محمد اعظم دیده مری است و جزو این بیت است:-

بشورش آمدند چنانچه سید حسن علی خان از اقضای دکهن معین الدین نام
شاهزاده جعلی تیار کرده با فوج عظیم در شاهجهان آباد رسید. و اعتقاد خان
قمقام الدوله با او بمصالحه پیش آمده با همدیگر عهد و پیمان بتاکید ایمان
توثق نمودند. اعتقاد خان بر قسم آنها اعتبار کرده حراست قلعه و دولت خانه
ز درون و برون بطور کسان آن ناکسان گذاشت۔

---

[41] برائے حفظ آبرو به حسین علی خان امیر الامراء نوشت که کار از دست رفته
زود از دکن باید رسید۔ چون امیر الامراء از دکن رسید، قطب الملک
با پادشاه شکوه و اعادهٔ بے عنایتها سر کرد۔ محمد فرخ سیر هم آشفته
جواب میداد تا آنکه منجر به حرف هائے خشن شد۔ اعتقاد خان خواست
که بسخنان ابله فریب میانجی گری نماید۔ ولے چون از طرفین سر رشته
اختیار از دست رفته بود، سید عبد الله او را بدشنام مخاطب ساخته
گفت۔ "از قلعه برآیند"۔ پادشاه برخاسته بمحل رفتند۔ و اعتقاد خان
بدر بردن غنیمت دانسته راه خانه گرفت۔ بعد مکحول و مقتول شدن محمد
فرخ سیر اعتقاد خان ملتجی خانه نشین بود۔ چون امیر الامراء به تیغ انتقام کشته
دید، قطب الملک به شاهجهان آباد رفته باستمالت اکثر امرائے قدیم و جدید
ساخت و از آنجمله اعتقاد خان را به بحالی منصب خوشدل ساخته مبلغے
دخرج و نگاهداشت رساله داد۔ اما نقش مراد قطب الملک نه نشست۔
ادخان [illegible] کرده رفاقت نموده بدهلی برگشت۔ و تا زینت منزوی
بحال طبیعی در گذشت۔ (ملخص از مآثر الامراء جلد اول از صفحه ۹۳۳ تا ۹۳۶)

در پیشگاه خود رتبه و منزلت افراشت۔ ازین رو سادات بدل گشته

۴۴

و در ایام جهاندار شاه ترقی کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخ رسید
داخل کشتنیها گشت۔ امّا ربط سابق با سادات بارهه باعث جانبخشی
او شده منصب هزار و پانصدی و خطاب محمد مراد خان یافت۔ و داخل
یساولان تزک گردید۔ چون محمد امین خان بخشی دوم به مالوه رخصت یافت
(تا شاید سد راه امیر الامراء (حسین علی خان) از دکن تواند شد) در کوچ
توقف میکرد، محمد مراد خان به سزاولی تعین گشت۔ چو پادشاه محمد فرخ سیر
بنا بر مخالفت با سادات بارهه مکدر و متالم بود، هر روز فکرے تازه
و پیشورتے نو در استیصال آنها می نمود و از کم فطرتی و بے جرأتی بجائے
نمی رسید۔ روزے وکالت خان (مراد خان) قابو یافته به پادشاه
به نیرنگی فسون و افسانه چنان باغ سبز جلوه داد که فرخ سیر فریفتهٔ او
گشت و در همه کارها محرم همراز و یار دمساز کرده در ایام معدود
به منصب هفت هزاری ده هزار سوار و بخطاب رکن الدوله اعتقاد خان
بهادر فرخ شاهی بلند مرتبه ساخت۔ روزے نبود که جواهر ثمینه و
اجناس نفیسه یا مرحمت نمی شد۔ سرکار مرادآباد را صوبه قرار داده
موسوم به رکن آباد فرموده در جاگیرش بطریق التمغا عنایت شد۔ روزے
از فرط خوشی فرمود که برائے رتبهٔ وزارت بهتر از اعتقاد خان کسے نیست۔
امرا که از پیش آمد چنین مرد کم اصل که به هرزه گوئی و بد دهنی شهرهٔ عالم
بود راضی نبودند، پهلوتهی کردند۔ چون این خبر به قطب الملک رسید او

۴۴

مدعا که در ایام حکومت فرخ سیر سادات بارهه علیه ما علیه بغا[illegible]
ادخود رائی کار میکردند- پادشاه از مخالفت و سرکشی آنها همیشه متردد بود
راه قصور تدبیر و حکمت تقدیر پادشاه اعتقاد خان را قمقام الدوله
بخشیده انتظام مهام مملکت بطور او گذاشت - و محمد مراد خان میر توزک [illegible]

[illegible]ورث اعلی سادات بارهه ابوالفرح ساکن واسط (عراق) بود- سادات بارهه
[illegible]دن وسطی به هندوستان وارد شده اولاً در چهار دیهات که در اعلی سرکار پتیاله
سکونت پذیر گشتند- بعد ازاں مابین میرٹھ و سهارنپور (در ولایت اتر پردیش
) رخت اقامت انداختند- در وجه تسمیه "بارهه" اختلاف است غالباً مراد
"بارهه" دوازده دیهات است مسکن این قبیله بود- از عهد جلال الدین محمد اکبر
[illegible]اه بشجاعت و جوانمردی ممتاز بودند و در واقعاً در مهمات ملکی همراه لشکر ایشان
بود- در عهد محمد فرخ سیر قطب الملک سید عبدالله خان و امیرالامرا سید حسین علی خان
[illegible]دات بارهه در سیاست ملکی مالک جزو کل گشتند- چون فرخ سیر محمد مراد خان
[illegible]ی میر توزک را به لقب اعتقاد خان بعد قمقام الدوله سرفراز کرد سیدین
[illegible]شفت وازسنقر نیابت دکن آمده قلعه و دولت خانهٔ شاهی را محصور کرد
سیر دست گیر شده بقتل رسید- (لیٹر مغلس ص ۲۰۱)

[illegible]راد از محمد مراد خان میر توزک غیر از اعتقاد خان قمقام الدوله نیست- در آنکه
[illegible]ن فهمیده است کلیةً سهو است-

اعتقاد خان فرخ شاهی محمد مراد نام کشمیری الاصل بود- در عهد خلد منزل
[illegible]به وکالت جهاندار شاه و منصب هزاری خطاب کالت خانی امتیاز داشت

لوکی میکرد و علی محمد او را گوشمالی داده باصلاح آورد۔

همدران ایام عبدالرزاق پسر عبدالفتاح گوجر زمیندار پنوچه
ریش بر داشته علی محمد بمواخذهٔ او لشکر کشیده گرفتار ساخت و باج
باج و پیشکش از و گرفته چندگاه در میان شهر پریشان کرده عاقبت
رض نمود. پس علی محمد خان دست تغلب دراز کرده بدعات موفور مثل
رهوائی وغیره احداث فرمود و در بخشش آزار مردم گرمجوشی کرده
کایت او بحضور رفته معزول شد. حکومت او دو سال چهار ماه بود۔

اعظم خان در ۱۱۲۷ھ [2] از جانب سادات خان بر نیابت
به مستقل گشته یکسال بحکومت گذرانید۔

علی محمد خان مرتبهٔ ثانی در ۱۱۲۸ھ بر نیابت صوبه افتخار
نته همگی یکسال بحکومت بسر برد۔

احترام خان در ۱۱۲۹ھ [3] به نیابت سادات خان وارد
ته همگی هفده روز حکومت کرده سادات خان از نظامت صوبه معزول
۔ و عنایت الله خان از حرمین مراجعت نموده مورد تفضلات شاهی گردید
رتبهٔ دوم بر صوبه داری کشمیر اقتدار یافت. وی از جانب خود میر احمد خان
را انتظام امور مملکت شهرتی داشت نایب ساخت۔

میر احمد خان [4] در ۱۱۲۹ھ از جانب عنایت الله خان بر نیابت صوبه

واقعات کشمیر صفحه ۲۱۸۔ [2] مطابق ۱۷۱۴ء۔

[3] مطابق ۱۷۱۶ء۔ [4] پسر میر احمد خان کلان متوفی ۱۱۲۱ھ۔

وقتل خان جہان کوکلتاش فرخ سیر در شاہجہان آباد رسیدہ جہاندار شاہ
و امیر الامرا ذوالفقار خان بقتل رسانید۔ و اکثر شاہزادہا مکحول ساخت۔ بلند
اختر و بسیاری از امرای خیرہ سر از تیغ گذرانید۔ و خود بکمال شوکت
بر تخت سلطنت جلوس نمود۔ تاریخ :۔

مژدہ بگوشم رسید از ظفر پادشاہ
از پی تاریخ آن شکر خدا گفتہ ام

بعد رتق و فتق سلطنت و بند و بست مملکت سادات خان بہادر کہ از نجبای
ایران بود بر نظامت کشمیر مختار ساخت وی از جانب خود علی محمد خان نائب[۱]
صوبہ فرستاد۔

علی محمد خان در ۱۱۲۵ھ از جانب سادات خان رتبۂ نیابت
حاصل کردہ وارد خطہ گردید۔ عنایت اللہ خان از ینجا برآمدہ بحرمین الشریفین
نہضت ساخت۔ علی محمد در انتظام مہام حکومت پرداخت۔ چون مظفر خان
بمبو در عہد عنایت اللہ خان متصرف دراوہ و کرناو شدہ بود بلکہ علاقہ
کامراج را دست اندازی میکرد۔ علی محمد خان با جمعیت افواج شاہی
و معاضدت رؤسا و منصبداران شہر بتدارک مردم بمبو یورش فرمود۔
محمد ہیبت پسر محمد مظفر بمصالحہ و فروتنی پیش آمدہ کسانیکہ اسیر بردہ بود
خلاص ساخت۔ ناظم صوبہ معز الدین پسر محمد ہیبت را بوعمال آوردہ بلدۃ
الامارت رجعت کرد۔ درینجا عبد العظیم خان دیوان صوبہ بر علی محمد غالب

۱؎ بقول خواجہ محمد اعظم یکے از اکابر ایران و صاحب کمال بود (واقعات کشمیر صفحہ ۲۱۸)۔

یں است که :-

فرخ سیر پسر دوم عظیم الشان که در وقت عالم بهادر بر نظامت
صوبهٔ بنگاله مامور بود چون جهاندار شاه در اکبرآباد غلبه کرده شاهزاده را بقتل
رسانید فرخ سیر از صدور این واقعه رگ غیرتش بجوش آمده بمعاونت و معاضدت
سادات باره علم محاربت افراشته بر اکبرآباد یورش نمود. جهاندار شاه پسر خود
عزالدین را بمدافعت مقابلت او مامور ساخت. وی طاقت مقاومت نیاورده
فراری گشت. جهاندار شاه بذات خود ایلغار نموده در اکبرآباد محاربهٔ سلطانی
روی داد. و در حین مقابله خان جهان بهادر کوکلتاش بمباهلت امیرالامرا
کشته شد. امرای دیگر رشتهٔ موافقت با فرخ سیر مستحکم کرده در جدال و قتال
به وداشته غفلت و سستی نمودند. جهاندار شاه بمشاهدهٔ قتل خان جهان
و درونا موافقت امرا رو به هزیمت نهاده راست به شاه جهان آباد آمده
خانهٔ اسد الله خان[1] آصف الدوله قیام ساخت. بتعاقب او ذوالفقار خان
آصف الدوله در دریافت. و آصف الدوله با پسر خود[2] مصلحت سنجیده با فرخ سیر
رشتهٔ موافقت مستحکم کردند. و جهاندار شاه را نعوذ بالله نظر بند ساخته مال و منال
متصرف شدند. فرخ سیر بغیر ممانعت کسی در شاه جهان آباد داخل شده
سلطنت جهاندار شاه همگی نه ماه بود.

معین الدین محمد فرخ سیر در سنه ۱۱۲۵ھ بعد انهزام لشکر جهاندار شاه

تصحیح ۱- اسد خان - ۲ـ مراد از "ذوالفقار خان امیرالامرا" است -
صحیح ۱- ۱۱۲۴ھ (واقعات کشمیر صفحه ۲۱۷) -

پسر عنایت الله خان که بر عهدهٔ نیابت وزارت سابقه ممتاز بود۔ الحال بخطاب
سعدالله خانی سرفراز شده بر خدمت خان سامانی امتیاز یافت۔ عنایت الله خان
بر حکومت صوبهٔ کشمیر بدستور مستقل گشت۔ مشرف خان عرصهٔ شش ماه به نیابت صوبه
گذرانید۔

عنایت الله خان در ماه ربیع الاول ۱۱۲۴ھ بکشمیر ورود فرمود

و باجلال و استقلال تمام چند ماه بسر برد۔ دراں ایام راجه مظفر خان بمبه از
مظفرآباد شورش برداشته علاقهٔ دراوه و کرناو که همیشه در جاگیر صوبه داران
مقرری بود در قبضهٔ تصرف خود در آورد۔ و عنایت الله خان افواج شاهی برای
گوشمالی آں باغی تعین ساخت هنوز آتش مخاربه مشتعل بود که درهماں ایام قتل
جهاندار شاه بعمل آمد۔ اسعد الله خان پسر عنایت الله خان که در واقعهٔ جهاندار
شاه کشته شد۔ عنایت الله خان همگی نه ماه بحکومت گذرانید۔ واقعهٔ جهاندار شاه

[1] صاحب واقعات کشمیر میگوید: "از جمله وقایع که در ایام او (علی محمد خان نائب سادات خان
معروف به میر محمد تقی) روداد یاق است که بعض رؤسا و منصبداران فوجداری دراوه
و کرناو احداث کرده بقصد تصرف آں سمت مردم کوهیاں را بشورش آوردند۔ محمد سیت
پسر محمد مظفر بے اعتدالی بکار برده آنها را گرفتار ساخته ازیں جهت عبدالعظیم خان دیوان صوبه
.... بر نائب صوبه غائبت سلوک نموده متوجه تنبیه و اصلاح شد۔ چند ماه صرف ایں مهم کرده
گرفتار مزبور را خلاص ساخته و محمد معزالدین پسر محمد سیت را بیوه گمالی آورده بفتح و
نصرت برگشت۔"
و آنکه حسن میگوید ظاهراً سهو قبیح است۔ (واقعات کشمیر ص ۲۱۸)۔

نیابی و حکمرانی تغافل و تکاسل ورزید- هفتاد و یک سال عمر کرد- و در علم حدیث
ازبود- آخرش در امور مذهب تذبذب گشته به مباحثات مستعد بود خیال
رن کشمیر داشت ترمیم دولت خانه و باغات کرده بودند در لاهور رسیده
ال نمود- چهار فرزند دلبند از و یادگار ماند- یکی سلطان معزّ الدّین ملقب
هاندار شاه- دوم سلطان عظیم الدّین المعروف به عظیم الشّان سیوم سلطان
ج القدر مشهور به رفیع الشّان- چهارم سلطان خجسته اختر ملقب به جهان شاه-

معزّ الدّین جهاندار شاه- بعد انتقال عالم بهادر هر چهار برادر
جوی یکدیگر شده فسادها نمودند- عاقبت الامر جهاندار شاه بحسن تردّدات
لفقار خان[۱] میر بخشی اولاً عظیم الشّان بقتل آورده بعد آن دو برادر دیگر هم
نیا گذرانیده در عرصهٔ سه روز قریب بیست کس از شاهزاده ها بقتل رسانید
ها محبوس داشته خود بر تخت شاهی جلوس نمود- ذوالفقار خان را عهدهٔ
ت بخشید- آصف الدّوله[۲] بوکالت کل اقتدار یافت- بدایت اللّه خان[۳]

ر الامراء نصرت جنگ محمد اسمٰعیل ذوالفقار خان پسر مختار مطلق جملة الملک محمد ابراهیم خان
ن بأسد خان بود- در ۱۰۶۷ھ چنانچه از مصرعهٔ "ز برج اسد رو نمود آفتاب" مفهوم
متولد گردید- مدت العمر در عهد عالمگیر و بهادر شاه بر مراتب عالیه فائز بود- آخر الامر
در ۱۱۲۴ھ از دست فرخ سیر مع ولی نعمت خود معزّ الدّین جهاندار شاه مقتول گردید-
بنام اسمٰعیل را قربان نمود" تاریخ شد- (مآثر الامراء جلد دوم از صفحه ۹۳ تا ۱۰۶)

[۲] از جملة الملک اسد خان پدر ذوالفقار خان است-

[۳] متوفی سنه ۱۱۲۴ھ -

که در حقیقت بیّنه خان سامانی داشت برنظامت صوبه قرار یافت و از جانب
او امانت خان که پیشتر بسابقه بر نیابت صوبه معزّز گشت۔

امانت خان در ۱۱۲۳ھ از جانب عنایت الله خان که از اقارب
قریبهٔ او بود بر نیابت صوبه اختصاص یافت و در رعیت پروری و دادگستری
علم نیکنامی افراخت۔ و در عهد او خلیل بیگ نام شخصے از قوم شیعه بسبّ اصحاب کبار
ارتکاب نمود و بفتوای قاضی محمد اکرم کشته شد۔ دیگر سودرشن پنڈت در عهد
جعفرخان بعلت پیشکاری او صدر بعضی امور ناشایان شده بود مردم عوام
برسر او تاختند آورده مضطرب کردند و پنڈت مذکور در دست خواجه محمد آفتاب[1]
نقشبندی با پسران خود مسلمان شد و از دست عوام رهائش یافت و اعیان ملک
او را جنیبان[2] سوار کرده ده هزار روپیه دستبوس دادند۔ در همین سال ۲۲ ماه
شوال امانت خان در کمال اقتدار از دار ناپائیدار درگذشت حکومت او نه ماه بود۔

مشرّف خان در ۱۱۲۳ھ از جانب خسر خود عنایت الله خان
بر نیابت صوبه افتخار یافت عرصهٔ سه ماه گذشته ۱۹ ماه محرم ۱۱۲۴ھ شاه عالم بهادر
از جهان فانی درگذشت۔ صاحب[3] جود و سخا محسن و رحیم دل بود۔ امّا در امور

---

[44] عنایت الله خان مرد پاکیزه صورت و خوش وضع بود۔ خلد مکان انشا و املائے او را
می پسندید (مآثر الامراء جلد دوم از صفحه ۸۲۸ تا ۸۳۲)۔ خواجه محمد اعظم دیده مری
و غلام حسن مؤلف تاریخ حسن همین عنایت الله خان را از قوم بچه (یکے از قوم کشمیر) شمرده اند۔

[1] اصح: "خواجه نورالدین محمد آفتاب" است (واقعات کشمیر ص ۲۱۲)۔ [2] جنیبان

نوازش خان مرتبهٔ ثانی در ۱۱۲۱ھ برسر حکمرانی کامرانی یافت۔
خان مذکور از دربار معلّی نایب او مقرر شده وی در انتظام امور مملکت [illegible]
سلطنت و رعایت رعیّت بسیار کوشید۔ چون نیکنامی او بحضور رفت بنظر
اوس خدمت بخطاب امانت خانی اختصاص یافت۔ و بهمدران ایّام بسبب
بارش باران حادثهٔ سیلاب بوقوع آمده دریا طغیانی گشت مزروعات
ده خانه ها بباد رفت۔ بعد از آن آتش قهر آله افروخته قریب بیست محله بقدر
خانه سوخته شدند۔ از محلهٔ صراف کدل[۱] تا ملچی مر[۲] و اطراف آن تمام ویران شده
یش خان یک سال و شش ماه حکومت کرده بحضور طلب شد۔ بتغیر او عنایت الله خان[۳]

کدل محله ایست از سرینگر متصل زینه کدل۔ ملچی مر محله ایست متصل جامع مسجد سرینگر۔
ات کشمیر صفحه ۲۱۱ ۔ [۳] نسبش به سید جمال الدین نیشاپوری می رسد۔ حسب اتفاق
یده در آنجا اقامت گزید۔ پدرش میرزا شکر الله نام داشت۔ مادرش حافظه مریم
الحه بود در عهد خلد مکان (شاه جهان) بتعلیم زیب النساء بیگم صبیهٔ پادشاه اورنگ
هر عقیقی محمد اعظم شاه مامور شد۔ بیگم پیش او بحفظ کلام الٰهی و کسب آداب پرداخته
ب عنایت الله خان بخدمت پدر معروض داشت۔ تا مرده ابتدا بمنصب قلیل و شهرت
ر بلندی اندوخت۔ در سال سی و دوم عالمگیری به خانسامانی و در سال سی و ششم
سال چهل و دوم بصدارت و سال چهل و نهم بمنصب دو هزاری دو صد و پنجاه سوار بلند
ت۔ و در عهد جهاندار شاه عنایت الله خان بنظم صوبهٔ کشمیر نامزد گردید۔ و در
بهد فرخ سیر عنایت الله خان از کشمیر عزیمت بیت الله نمود۔ بالآخر در ۱۱۳۹ھ
د نمود دید۔

(بقیهٔ حاشیه در ذیل صفحه ۵۶۲)

قاضی خان که در اواخر سلطنت عالمگیر و اوائل عالم بهادر[1] باستقلال تمام
احکامات قضایای حضور سرانجام میداد در شهر رسانیدند - و در موضع
بچهپوره[2] میان باغ خود دفن کردند - جعفر خان بسبب نوشیدن شراب
عاقبت آزارمند شده از جان درگذشت - "جان جعفر خان بجحیم" تاریخ است
نعش او بهند بردند - یکسال و سه ماه حکمرانی کرد و اعیان و ارکان دولت
تا رسیدن صوبه دار نو عارف خان نائب کردند -

ابراهیم خان که در نظامت کابل و پشاور بر عهده بود و خود علی مردان
خان خطاب یافته بود - در ۱۱۲۱ھ مرتبه چهارم بر حکومت کشمیر اختصاص یافت
همگی سه ماه بحکومت بسر برده از جهان فانی درگذشت -

ص۴۴ ملازمت پادشاهی گشت - چندے بتعلیم و استادی پادشاه زاده عظیم الشان بهادر چندے
بقضائے شاه جهان آباد مشغول بود - آخرها که برفاقت پادشاهزاده مذکور در بنگاله
خدمت قضا بتقدیم می رسانید قریب یکسال باین امر بکمال اقتدار اشتغال نمود - بعده
مامور بقضائے حضور گردیده اقضی القضاة شد - و در دور بهادر شاه هم قریب
سه سال باین منصب کامیاب کام روا بود - در اوائل ۱۱۲۱ھ از امراض اسهال درگذ
گذشت نعشش از آنجا بکشمیر آورده در باغے که بیرون شهر داشت دفن کردند -
(واقعات کشمیر صفحه ۲۱۶ و ۲۱۷) -

[1] صحیح: "بهادر شاه" (واقعات کشمیر صفحه ۲۱۱) -
[2] بچهپوره قریه ایست قریباً شش میل از سرینگر بطرف شمال -

نادمردم کوهستان بعرض رسانید و تا صدور جواب خود داخل شهر نشده
عیدگاه اوقات بسر می برد - چون از حضور امر توقّف رسید داخل شهر شد
ی یکسال بحکومت گذرانیده تغییر یافت و در خط ثلث و شعر و سخن دستگاه
یب داشت - این شعر از وست - بیت :-

دلم بلودهٔ آن پنجهٔ نگارین است
مخمسی که بدل ناخنم زند این ست

جعفر خان در ۱۱۱۹ھ جانشین مسند صوبه داری گشته تا رسیدن
د خواجه عبداللّه دیده بیدی نایب ساخت و بر وقت رسیدن خود
ت خدا از جور و جفا نهایت رنجانیده هر کس را ظلم و ستم رسانید و در حالت
ا خمر حکم بیجا می کرد - مردمان از بیداد او ستوه آمدند - روزی عورتے
پیکلی آمده بر کلمهٔ که موجب قتل او می شد محکمهٔ قضا اقرار نمود و اہل عمله
جلد کردن او درنگی می کردند - آن عورت راضی نشده عاقبت بقتل
دند - و در همین سال نعش قاضی القضاة قاضی حیدر معروف

تل رسید - برائے تفصیل مزید رجوع کنید به هسٹری آف دی سکھس تصنیف کننگھم
ص ۸۷ و ۸۸ - ۲ واقعات کشمیر صفحه ۲۱۱ -

۳ قاضی حیدر المعروف به قاضی خان از قبیلهٔ بچه بود - در صغر سن موفّق
میل علوم شده اکثر بخدمت مولوی عبدالرشید زرگر بوده با وجود عسرت که
ایام داشت همّت بر تحصیل علوم گماشت - و به جدّ و کدّ بلیغ از متبحّران اکثر
شد - رفته رفته آوازهٔ دانشمندی او بمسامع پادشاه عالمگیر رسید باریاب

قلعہ بدست نیامد۔ درآنحال معظم شاہ در اکبرآباد رسید۔ عظیم الشان شاہی منظر گذرانید۔ پادشاہ بنظر تنگی سرمایہ بسر درشد۔ ازین طرف سلطان اعظم شاہی و پسران خود کہ در شجاعت بے ہمتا بودند صفوف محاربت آراست ربیع الاول [1]۱۱۱۹ھ در نواحی اکبرآباد تلاقی فریقین روی داد۔ بعد جدال و بیا جمعیت اعظم شاہ غالب بود اما بوقت دیگر بادی سخت از جانب جناح شاہ وزیدن گرفت و لشکر اعظم شاہ را آسیب گرد و غبار چشمان تیرہ گشتہ حواس خیرہ شد۔ تیر و تفنگ کہ بجانب دشمن می انداختند معکوس بر آنہا می گشت پیامان اعظم شاہ مغلوب گشتہ منہزم شدند و در حالت ہزیمت ہمہ[2] بقتل رسید او پسرش بیدار بخت در حربگاہ کشتہ شدند۔

قطب الدین محمد معظم شاہ عالم بہادر۔ بعد فتح و دفع مخالفان شاہ دربار شاہی آراستہ در اکبرآباد بر تخت مباہی جلوس نمود و اعیان را بانعام و اکرام خلاع فاخرہ بخشیدہ خود را شاہ عالم بہادر خطاب تاریخ[3]:-

بیان تہنیت سال جلوس | بشہ مرشد کامل گفتند
جشن شہنشاہی را | محفل خلد مشاکل گفتند

[1] صاحب مآثر الامراء (جلد سوم ص ۶۷۱) این جنگ متصل جاجو ذہ کہ دہی اکبرآباد ند۔

[2] "مائے محمد اعظم" تاریخ قتل اعظم شاہ است (ایضاً صفحہ مزبور)۔ ۱۱۱۹ھ

[3] خواجہ محمد اعظم دیدہ مری این قطعہ تاریخ از گفتہ ہائے خواجہ لطف اللہ ست (واقعات کشمیر صفحہ ۲۱۰)۔

چهارم محمد اکبر که در مهم راجه هائی اجمیر باغی شد بطرف ایران گریخته رفت و با مرشاه سلیمان[1] والی ایران در فراه اقامت کرده همانجا پیش از واقعهٔ پدر یک سال بقضا پیوست۔

پنجم میرزا کام بخش که در ۱۰۷۷ھ[2] بظهور آمده بسیار غیرتی بود و در مهم حیدرآباد جانفشانی ها نمود۔ پادشاه بوقت بیماری خود ۲۷ از ذی قعده ۱۱۱۸ھ حکومت صوبهٔ بیجاپور بوی ارزانی داشت و حکم نافذ داد که در رفتن آنجا مسارعت نماید و هر روز دو منزل راه قطع کند۔

درین صورت پادشاه ممالک محروسهٔ خود را میان فرزندان خود تقسیم فرموده وصیت کرده بود که محمد معظم شاه پادشاه هندوستان، اعظم شاه حاکم دکهن، و محمد کام بخش مالک بیجاپور مقرر باشند۔ و هر سه برادر در ممالک خود ها نشسته باهمدیگر مخالفت و منازعت ننمایند۔

موجب تقدیر برخلاف آن عمل آمد که بعد انتقال پادشاه محمد اعظم فوراً از راه [illegible] آمده بر نعش پادشاه حاضر شد و لوازمات ماتم بجا آورد تابوت پادشاه در اورنگ آباد روانه کرد۔ و بروز عید ضحی دربار شاهی آراسته بر تخت پدر جلوس نمود و ارکان دولت و افسران عسکر را استمالت مدارا فرمود۔ آصف الدوله اسد الله[3] خان و پسرش ذوالفقار خان که [illegible]

---

[1] ۱۰۷۷ھ — ۱۱۰۶ھ — ۱۶۶۶ء — ۱۶۹۴ء۔ [2] ۱۶۶۶ء ۔ [3] مراد از آصف الدوله جملة الملک محمد ابراهیم خان الملقب باسد خان متوفی ۱۱۲۹ھ یکے از وزرائے سلطنت عالمگیر است۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید به مآثر الامراء جلد اول صفحه ۳۱۰ تا صفحه ۳۲۱۔

ات وبیه صرف نمود. و بر مذهب حنفی راسخ القدم بود صلوٰة پنجگانه
عت ادا میکرد و نماز جمعه همیشه در جامع می خواند. و نماز تراویح با ختم
الله تا دو پهر شب همیشه با جماعت ادا می کرد و در عشر اخیر معتکف می شد.
بلوت اصلاً بر مسند اتکا نمی کرد. و جماعتی کثیر را خرج راه داده هر سال
می فرستاد. و مجاوران حرمین شریفین را مبلغات خطیر رسانید. حج ادا
ها در آنجا قائم کرده بود. ظروف طلا و نقره گاهے استعمال نمی کرد. الفاظ
ت و غیبت و کذب بر زبان نمی آورد. و مستغیثان را بے ممانعت حاجب
بذات خود داد رسی می کرد. و از اطناب مبالغهٔ کلام داد خواهان اصلاً
غ نمی شد. بتخانه ها بسیار مسمار نمود. و در قلمرو خود جا بجا مساجد
احداث فرمود. از آنجمله در ملک کشمیر پانصد مسجد مع حمام تعمیر ساخت
محروسهٔ خود فحبه خانه ها بالکل مسدود فرمود. و رباطها و سراها برای
ن هر جا بنا نمود. مردم شعرا و قوال و مغنیه را از خزائن او یک فلوس
بود. و از شعر و سخن متنفر می بود. خود را طبیعتی موزون داشت
بیات برجسته می گفت. این بیت از وست. بیت:

غم عالم فراوانست و من یک غنچه دل دارم
چسان در شیشهٔ ساعت کنم خاک بیابان را

مختصر هر قدر که اوصاف حمیده در دنیا مشهور است در ذات او

ی زیب النساء دختر اورنگ زیب عالمگیر از عربی بفارسی ترجمه کرده شد.
(مآثر عالمگیری صفحه ۳۸۶ و قاموس المشاهیر صفحه ۲۶۴) —

یاران چمن رفته سمن گفت بسنبل ما باکه نشینیم که یاران رفتند
ای دل چه زنی ناله کزین لاله خیابان با داغ جگر چون تو هزاران رفتند

باید دانست که پادشاه دین پناه تا حین انتقال خود در رتق و فتق امور مملکت و ضبط و ربط ضوابط سلطنت و رفاه و امنیت رعیت و رعایت لوازمات ملت و استقامت اعمال طریقت و استقامت افعال صلاحیت و احترام مشایخ و علمای نیک سیرت علی الدوام شاغل و عامل همی بود. بعمر نود و یک سالگی[1] سلخ ذی قعده سنه ۱۱۱۸ھ ۲۱ فروری سنه ۱۷۰۷ء عرصهٔ پنجاه سال[5] سلطنت کرده ازجهان فانی بعالم جاودانی انتقال نمود. تاریخ تولد ایشان "آفتاب عالمتاب"[1] بود. تاریخ جلوس "آفتاب عالمتاب"[2] خود فرمود. و تاریخ انتقال آنجناب رح. "آه شد آفتاب زیر زمین"[3] مشهور است. ایضاً "دخل الجنة" هم موافق است. پادشاهی عالم و عادل و فاضل و کامل و باذل و عامل و رعیت پرور و مستقیم المزاج بود. همیشه از لهو و لعب سماع ساز و چنگ و عود و مسکرات و منهیات اجتناب می فرمود. در اوائل از کتابت کلام الله قوت نفس خود میکرد. پیمانه قطعهٔ زمین جدا کشیده حاصلات در ماکولات و ملبوسات خود صرف می فرمود. و فتاوی عالمگیری[4] از جملهٔ آثار خیر و برکات است و در ذیل آن

---

[1] ۱۰۲۸ھ مطابق ۱۶۱۸ء – [2] ۱۰۶۸ھ مطابق ۱۶۵۷ء –
[3] ۱۱۱۸ھ – [4] فتاوی عالمگیری در هند از مستندترین کتب فقه حنفی بشمار می رود. تدوین این کتاب در سنه ۱۰۶۷ھ مطابق ۱۶۵۶ء بعمل آمد. مشاهیر علماء هند

ابراهیم خان مرتبهٔ ثالث

در ۱۱۱۳ھ فرمان صوبه حاصل کرده متوجه کشمیر شده بود. در اثنای راه با فاضل خان ملاقات کرده ساعتی بنشستند خواجه علی اکبر وقایع نگار در مجلس حاضر بود این بیت مذاق طبیعت خود ساخت

بیت:-

عید رمضان آمد و ماه رمضان رفت
صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت

ابراهیم خان چون وارد خطه گردید برخلاف سابقه تدارک قصورات گذشته در رعایت رعیت و رفاه خلایق و امنیت همت برگماشته بصلح کل هر کس را دل خوش ساخت. شیعه و سنی یکسان پنداشت[1]

و در عهد او شخصی بصورت میرزا شجاع برادر عالمگیر ظاهر شده مخبران او را اسیر کرده در پیش ابراهیم خان رسانیدند و ابراهیم خان بمجرد دیدن او را رخصت[2] داد. می گویند که ابراهیم خان او را بشناخته عمداً بنظر ترحم او تجاهل نمود. و در عهد او ارسلان خان برادرزادهٔ عبدالله خان والی کاشغر که پدرش غالب شده بود برای استمداد و استعانت افواج در کشمیر رسید. بخان عالیشان[3] تاریخ ورود اوست. چون او را با ابراهیم خان نوعی کدورت باطنی ظاهر گشت. ناظم و فور خرج این مهم خطیر و عذر عدم ضبط و ربط آن دیار بر صورت تسخیر و تقلیل آمدنی مداخل آنجا بحضور عرضداشت نمود. و منظوری آن حضور در جواب

[1] واقعات کشمیر صفحه ۱۹۳-

[2] صاحب واقعات کشمیر (صفحه ۱۹۳) محل ظهور این مرد پرگنهٔ کامراج (کشمیر) نوشته است.

[3] ۱۱۳۰ھ مطابق ۱۷۲۰ع -

...یت مردم و اعزاز مشایخ و علماء بخوبی پرداخت و بدعات مخترعهٔ حکام سابقه
...محاصل غلک که شصت هزار تنگه بود و دام داری و چوتهائی وغیره که رسم
...ے کثیر بود بر مردمان را دادائی آن قصور موفور عاید می شد سر بسر معاف نمود.
...مدیعت چنا بود بنای آنجا و خانقاه حسن آباد و خانقاه جوگی لنگر و مدرسه
...م متصل او مسجد سنگین از تعمیرات اوست. و بروز جمعه در مسجد جامع و زیارت
...ای بزرگان میرفت و متصل حضرت بل سمت شمال روضهٔ دلکشا آباد ساخت.

ودر عهد او سنه [illegible] موی مبارک نبوی علی صاحبه الصلوة والسلام
...ہ دیار فیض آثار بتوجه خواجه نور الدین ایشبری نزول اجلال فرمود چنانچه
...بیت آن در حصهٔ سوم انشاء الله تعالی گفته شود. همدران ایام میان
...سوار بیگ داروغهٔ توپخانه و خواجه محمد طاهر ده بیدی را تقریب فساد
...ئر کدورتے باهم شده بود روز عید هر دو به عیدگاه می رفتند در اثنای
...اجه محمد طاهر شاه سوار بیگ را به بهانهٔ مصافحه طپانچه داده از جان بیجان
...ت. مدعا که فاضل خان در حکومت خود عالی و ذاتی بخیرات و مبرات خود
...بخن گردانید اکثر مردمان را مناصب جاگیر منظوری حضور عطا نمود گویم
...بیداری مردم کشمیر در عهد او رواج یافت و تزئین باغات و ترمیم عمارات
...از جد نمود. مدت سه نیم سال حکومت کرده مستعفی شد.

...ی خود گفت (ملخص از مآثر الامراء جلد سوم از صفحه ۳۴ تا ۳۶).
...د واقعات کشمیر صفحه ۱۹۰ تکمله. ۲ رجوع کنید به واقعات کشمیر صفحه
۱۹۱. ۳ ایضاً صفحه ۱۹۰. ۴ ایضاً ـ ایضاً ـ

شد۔ ہمدران ایام میرزا حسین نام شخصے در ماہ شعبان از سبزوار رسیدہ زیر آمن کوہ
سلیمان نشستگاہ خود قرار داد و مردم کشمیر کہ سست اعتقاد و پست فطرت ہستند
او را از اولیاء دانستہ گرویدہ او شدند تا کہ مرجع در اطراف خاص و عام گشت و در ماہ
رمضان ہنگامہ آراستہ چراغانہ عجیب ترتیب داد۔ اکثر مردم شہر بہانہ سیر و تماشائے
چراغانہ با چنگ و چغانہ در کشتیہا نشستہ متوجہ آن طرف شدند۔ از ازدحام عام و
کثرت کشتیہا بسیار شدہ بوقت سہ پہر آسمان تیرہ و تار گشت۔ و باد و باران برق
و رعد از ہر سو طوفان برداشت۔ و در تمامی ملک اظلام سخت واقع شد مدتے ہمچنان
ماند کہ مردمان چراغہا افروختند و افطار نمودند و اغذیہ و اطعمہ بذوق تمام خوردند۔
بعد دو سہ گھڑی[1] ابر و باران مرتفع گشتہ آفتاب عالمتاب روشن شد پس ہمہ خجل و
منفعل گشتند و باعث ابتلاء شناعت فعل آن مبتدع پنداشتند۔ چون اخبار این قصہ
بحضور رسید۔ پادشاہ حکم داد کہ آن خانۂ شیطان از ملک اخراج سازند۔ حکومت
ابو النصر شش سال بود۔[2]

فاضل خان[3] در سنہ ۱۰۹۰ھ بزم آرائی ایالت صوبہ داری گشتہ بر فاہیت و

---

[1] گھڑی ہندی یعنی ساعت۔ [2] رجوع کنید بہ واقعات کشمیر صفحہ ۱۸۹ تا ۱۹۰۔

[3] فاضل خان برہان الدین برادر زادہ افضل خان ملا علاء الملک تونی است۔ در قرب ایام فوت
عم بزرگوار خود تازہ از ایران زمین آمدہ بود۔ پس از آنکہ پیمانۂ حیات فاضل خان لبریز گردید
چون لا ولد بود خلد مکان (شاہجہان) مشار الیہ را مورد نوازش ساختہ بعنایت خلعت از لباس
سوگواری بر آورد و بمنصب ہشت صدی و پنجاہ سوار سربلند فرمود۔ در سال سی و دوم جلوس
عالمگیری از خطابات فاضل خان متحلی گشت۔ و در سنہ ۱۱۲ھ بعد از ادائے خدمات لائقہ [illegible]

مظفر خان پسر شایستہ خان در ۱۱۰۰ھ[1] رایت حکومت افراشتہ خلق
را از جور و جفا و ظلم و ایذا آسیب سخت رسانید۔ علت چوتائی[2] یعنی چہارم
ے رسید کہ شخصے دعوی کلام اللہ بر مدعی خود ثابت کردہ ناظم بصیغہ چوتائی
سپارہ ازاں کلام اللہ کشیدہ برد۔ و علت دامداری از بدعات او ست
سال حکومت کردہ معزول شد۔

ابو النصر خان[3] برادر مظفر خان در ۱۱۰۱ھ بر نظامت کشمیر منتقل گشتہ
دہ برادر در جور و جفا و ظلم و ایذا دو بالا بود اخاصی اداتی از اقاصی و ادانی
د مغلوک ساخت و در حکومت او جناب محمد علی رضای سرہندی خطۂ کشمیر را
ق تازہ بخشیدند۔ و بعد سہ ماہ رحلت فرمودند۔

و دراں عہد رستم مانتو شخصے سب صحابہ نمودہ بحکم قاضی عبد الکریم مقتول

مطابق ۱۶۸۹ء۔ [2] ہندی "چوتھ" یعنی وصول یابی حصۂ چہارم بطور رسوم۔
این است کہ این واقعہ در عہد برادر مظفر خان ابو النصر خان رو نمود۔ رجوع کنید بہ واقعات
صفحہ ۱۸۹۔ [3] "ابو النصر خان پسر شایستہ خان در سال بست و سیوم جلوس خلد مکان
لطف اللہ خان بخدمت عرض مکرر امتیاز یافت۔ سال بست و چہارم کہ سلطان محمد اکبر
بجی العرض عظیم آورد و در رکاب پادشاہی فوج کم بود، بنا براں اسد خان بطلابہ جانب تالاب
مور شد، او نیز بہراوی خان مذکور دستوری یافت۔ پستر قوربیگی شدہ سال بست و پنجم
شد۔ پس بنظم صوبۂ کشمیر شتافتہ سال چہل و یکم از انجا گردیدہ بعزل مکرم خان بصوبہ داری
رفتہ افراخت۔ سال چہل و نہم بصوبہ داری اودھ از اصل و اضافہ بمنصب[3] ہزاری
ی پانصد سوار آئینہ بخت را جلا داد" (مآثر الامراء جلد اول صفحہ ۲۹۲)۔

شده لازم که آن مخذول خود را معزول دانسته سر خود در فرمان الٰهی بسپارد وغیر ازین چاره ندارد".

مختصر که بصدور فرمان ابراهیم خان با جمعی از محبوسان روانهٔ حضور شده در لاهور رسیده در آنجا محبوسان از حکم والیش آمده همه ها بطرف کشمیر رجعت کردند. حکومت ابراهیم خان هشت سال بود.

حفظ الله خان ولد سعد الله خان در سنه ۱۰۹۵ھ عروس حکومت در بر کشیده در باغ گلشن نزول فرموده در تادیب و تنبیق ارباب عناد و ترهیب و تخریب اهل فساد بخوبی پرداخت که فتنه و آشوب از ملک رفع شد. و در آن سال راجه جموں از جادهٔ انقیاد سر پیچیده حفظ الله خان مطابق فرمان حضور ابوالفتح خان دیوان صوبه را اینجا قایم مقام خود کرده خود برای تادیب راجه جموں جنیبت همت را جولان داده بعد محاربه و کارزار قوم اشرار مطیع و فرمان بردار ساخته روانهٔ حضور شد. ابوالفتح خان در اینجا یک سال و یکماه بحسن انتظام گذرانیده به حضور رفت. و در اینجا شخصی شیخ ابوالفتح نام که از مقربان حفظ الله خان بود بر نیابت صوبه تقرر یافت. و در عهد او بباعث نقصان فصل قحط شدید ظاهر شده مردمان بسیار تعب کشیدند همگی سه چهار ماه بعسرت گذرانیدند.

انتباه. راقم الحروف غلام حسن معروض میدارد که بمطالعهٔ تواریخ کشمیر همین تحقیق شد که در ملک کشمیر بعد تاراج مردم شیعه خواه مخواه قحط واقع می شود. والله اعلم. حکومت حفظ الله خان همگی چهار سال بود.

؎ بروایت خواجه محمد اعظم "حفظ الله خان ولد سعد الله خان در هزار و نود و پنج به کشمیر رسیده در محلهٔ گلشن جوئی ظفر خان سکونت نمود" (واقعات کشمیر صفحه ۱۷۶).

...خود فدائی خان با لشکر فراوان بمدافعت مردم قزاق راهی ساخت۔
...ائی خان بنیروی بازوی شجاعت جماعت قزاق مغلوب و منهزم ساخته
...و تبت را از استیلای غنیم رهایش داد و مال و منال و پور غمال همراه
...نه رجعت نمود۔

و در سنه[1] ۹۶ه تاراج شیعه بعمل آمده کیفیت آن در حصهٔ اول مذکور است[2]
...ین واقعه ابراهیم خان در جانبداری و سرپرستی اهل شیعه بجان و دل
...نید و اهل سنت و جماعت را مضرت و آسیب کلی رسانید۔ بنابران
...فساد بیشتر اشتعال یافته از جانبین مردم بایذای و قتل رسید۔
...ب قیامت برپا شد۔[3] باستماع خبر طرفداری و مردم آزاری ابراهیم
...ند بو جهان بر ابراهیم خان غضبناک شده فرمان معزولی فرستاد۔

نقل فرمان

...هو حضرت سبحان ابراهیم خان بداند جم غفیر و جمع کثیر از مردم
...بعرض استاده هائی پایهٔ سریر خلافت مصیر رسانیدند که آن
...ه و قبهٔ اسلام را بیرون قرار داده اکثری از فرقهٔ مسلمین
...ادت رسانید۔ حال بحفظ الله خان حفظه المنان صوبه معوض

...خواجه محمد اعظم دیده مری" این هنگامه در سال هزار و نود و چهار در کشمیر رو داد۔
(واقعات کشمیر صفحه ۱۲۶)

...۴۸۳ - زیر عنوان "تاراج چهارم"۔
...تفصیل مزید رجوع کنید به واقعات کشمیر صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶۔

بعدل و احسان خشنود ساخت۔ گویند از اکابرزادهای ایران صاحب علم و
فطانت بود و برائے تنبیه مجرمان کلاه تخته که بر سر می نهاد از مخترعات اوست
و در موضع رنته پوره[1] باغے احداث نمود۔ بعضے مورخان می نگارند که در زمان
حکومتش واقعهٔ آتش کاوه ڈاره که بالا گفته شد بوقوع آمده والله اعلم۔
و در عهد او خواجه محمد شریف ده بیدی و خواجه محمد صابر که از اولاد مخدوم
اعظم ده بیدی بودند در کشمیر ورود فرمودند۔ قوام الدین خان بعد سه سال
تغیر یافت۔

ابراهیم خان مرتبهٔ ثانی در سنه ۱۰۸۹ھ[2] بانی مبانی حکمرانی گشته و دادِ جانی
در بسط بساط کامرانی و ضبط ضوابط جهانبانی و نصفت عدالت مردم اقاصی
و ادانی پرداخت۔ و در ایام حکمرانی او حادثات ناگهانی عارض گشت۔ اولاً
چندگاه باران ناکامی متواتر و متراکم بارید و دریا ها طغیانی شد که عمارات
مردمان مثل حباب بر آب چرخ میدادند و پلهای بهت ضایع گشتند و مزروعات
و حیوانات تلف شدند۔ "طغیان بهید"[3]۔ تاریخ است۔

و همدران ایام حادثهٔ زلزله زمین بلرزید و جانهای بسیار بباد
رفت و خانه های بے شمار ضایع شد۔ مدتے مدید باستقامت زلزله احوال
مردم در تزلزل بود۔ و همدران سال مردم قزاق که در حدود کوهستان کاشغر
می باشند بر تبت کلان خروج کرده حاکم آنجا مغلوب کردند۔ ابراهیم خان

[1] رنته پوره محلهٔ متصل کاوه ڈاره ۔ [2] مطابق ۱۶۷۹ء ۔
[3] ۱۰۹۴ھ مطابق ۱۶۸۳ء ۔

…لیم نزول فرمود. و در بسط و کشاد مملکت و رفاه رعیت بجان و دل پرداخت
…ل بعضے مورخان در زمان ایالت او آتش کاده ڈاره[1] افروخته شده دوازده
…ارخانه مع مسجد جامع سوخته گشت. ظل سبحانی تعمیر باشی خود فرستاده که از کرده
…ه بمبانی و استواری معمور ساخت. افتخار خان چهار سال بر حکومت کشمیر افتخار یافته
برگشت ۔

قوام الدین خان[2] در ۱۰۸۶ھ خلعت صوبه داری بپیراسته خلق خدا را

[1] افتخار خان سلطان حسین پسر کلان اصالت خان میر بخشی بود. چون پدرش در سال بیستم شاه جهانی در بلخ فوت شد، پادشاه نظر بر خدمت ہائے او کرده پسرانش را منظور نظر تربیت فرموده، در سال بیست و یکم سلطان حسین بداروغگی توپخانه سرافرازی یافت. چون سریر فرمان روائی ہندوستان بجلوس عالمگیری زینت یافت، سلطان حسین مزید بخطاب افتخار خان سرافراز گشت. بعد از خدمات لائقه در سال بیست و چهارم مطابق ۱۰۹۲ھ بمقام جونپور رخت ہستی بربست (ملخص از مآثر الامراء جلد اول از صفحه ۲۵۲ تا ۲۵۵)۔

[1] ده ڈاره محله شهر سرینگر بالائے جامع مسجد بطرف شمال مغرب ۔

[2] قوام الدین خان اصفهانی برادر خلیفه سلطان وزیر اعظم ایران بود. در سر آغاز سال …م عالمگیری از ایران بهندوستان آمد و از روئی لیاقت خداداد مورد نوازشات گردید. در سال نوزدهم جلوس عالمگیری که مطابق ۱۰۸۶ھ باشد خان مزبور …ت کشمیر فائز گشت. سال فاتش ۱۰۹۰ھ مطابق سال بیست و سوم جلوس عالمگیری …ند (مآثر الامراء جلد سوم صفحه ۱۰۹ — ۱۱۵)۔

گذرانید و خود مرافقت او در باریافتگان حضور شامل گشت - مدت حکومتش یک سال و یک ماه بود -

سیف خان کرت ثانی در ۱۰۷۹ھ[1] دیہیم حکمرانی بر سر داده در موضع وتہہ نار در باغ خود نزول فرمود - و قاضی عبدالرحیم را بر مدار المہامی استقلال کلی داد - قاضی ابوالقاسم پسر ملا محمد رضا که سابقه با سیف خان کدورت داشت برفاقت مبارز خان ازین ملک بدر کرد[2] - و در ۱۰۸۰ھ[3] ماه صفر حادثهٔ زلزله واقع شده که از شام تا صبح تمامی عمارات بلند سنبور گہواره در تزلزل بود لیکن چندان نقصان جانی نرسید - سیف خان در آبادی ملک و رعایا و ترقی مزروعات جهد بلیغ نمود - دهات محمد آباد[4] احداث کردهٔ اوست - و در عہد او جناب خواجه عبدالاحد سرہندی خطهٔ کشمیر را بقدوم خود رونق بخشید - سیف خان در بجا آوری خدمات ایشان بجان کوشید و حضرت خواجه در آتش خانهٔ دارا شکوه بسر نابرده معاودت فرمودند - سیف خان در ۱۰۸۱ھ جسر سیفاکدل تعمیر ساخت - تاریخ.

ز من سال بنائش خضر نہفت
"صراط المستقیم اہل[5] دین" گفت

ناظم عرصهٔ دو سال بحکومت گذرانیده ترک منصب نمود و در گوشهٔ عزلت قرار یافت -

افتخار خان در ۱۰۸۲ھ[6] بر حکومت صوبه افتخار یافته در حویلی میرزا

---

۱ مطابق ۱۶۶۸/۹ء - ۲ واقعات کشمیر صفحه ۱۶۶ - ۳ ۱۶۶۹ء -

۴ صحیح: دہ - ۵ ۱۰۸۱ھ مطابق ۱۶۷۰ء -

۶ رجوع کنید به مآثر الامرا جلد اول صفحه ۲۵۴ - ۴۴ (بقیه بر صفحه ۵۴۳)

ت و ذلالت پردهٔ ناموس مردمان دریده روا دار ہتک امانت مردم شدند
ونہائے بسیار کردند. از یلہ ومیا رزخان را چندان عزت و توقیر نماند.
دان ایام عبداللہ خان والی کاشغر از دوئی مخالفت پسر خود دنواز شخان
سلطنت کرده باراده زیارت حرمین الشریفین دکشمیر رسید. واز پیشگاه
ز خواجہ محمد صادق بدخشی و بعضے[۲] مقربان برائی استقبال و بجا آوری خدمات
مور شدند. ومیا رزخان در صرف لوازم مہمانداری او پنجاه ہزار زر
نمود. سوائی آں تحائف و لطایف بے شمار از قسم ظروف طلا ونقره
بینه ونفائس پشمینه وغیره اسباب و آلات بسیار ارمغان خدمت

ا رزخان میر کل از سادات بدخشان بود. در سال بیست و یوم شاه جہانی
نسے از برادران و اقربائے خویش از موطن اصلی بہ ہندوستان رسید. و بہ تجویزی
ت بمنصب پانصدی و دو صد سوار و انعام سه ہزار روپیه افتخار یافت.
ذالیہ بعد ازادائے خدمات لائقہ در عہد شاہجہان و پیش اورنگ زیب
الہم عالمگیری صوبیدار کشمیر. و در سال سیزدہم از تغیر لشکر خان بنظم صوبهٔ
ناشتافت. و پس از اں بفوجداری متھرا مامور گردید. در سال نوزدہم
بل گشت. تمال کارش بنظر نیامد۔ (ایضاً از صفحه ۵۹۵ تا ۵۹۷).
۱. "پولیرس خان" است. (عالمگیر نامه صفحه ۱۰۶۴).
۲. از بعضے فالباً سیف اللہ خان" میر بحر عالمگیر است. (عالمگیر نامه ۱۰۶۴
المگیری ص ۴۵). ۳. عالمگیر نامه صفحه ۱۰۶۵ و مآثر عالمگیری
لوی محمد فاضلی طالب ص ۴۵.

سید حسین ملک زدی عرو شیخ موصوف را بدشنامهای خلفای راشدین
رضی الله عنهم اجمعین سخت رنجش داد. شیخ عبدالرشید بشهر آمده در پیش سیف خان
مرافعه نمود و سیف خان تحقیقات کامل کرده سب صحابهٔ کرام بر حسین ملک ثابت نمود
لیکن برعایت بعضی اعیان دریستیا او توقف ورزیده حقیقت حال بحضور نوشت.
شاه والا فریقین بحضور طلبانیده در آنجا بعضی امرای شیعه سعی حمایت و شفاعت او
کرده بودند لیکن پیشرفت نشده حسین ملک الجد تحقیقات بفتوای قاضی عسکر قتل
کردند و اهل شیعه در مرثیه او گفته اند. بیت :-

شد از ظلم و بیداد قوم یزید
حسین ابن حسید دوباره شهید[1]

سیف خان باغ سیف آباد بر کنارهٔ شمالی ڈل آباد ساخته از رود خانه
سندلار آبجوی جداگانه حفر کرده نزدیک باغ رسانیده بود که جوی حکومتش
خشک شد. بنا بران تعریس درختانش معطل مانده حکومت او همگی سه سال بود.

مبارز خان در ۱۰۷۸ھ[2] بر مسند صوبه داری اختصاص یافت.
مردی سید صالح و نیک اطوار بود باوجود صوبه داری کفش پوشیده بر پای پیاده
در مسجد جامع حاضر می بود و در عدالت بذل و نان دهی همت عالی داشت. لیکن
جماعهٔ از قوم او زنا که بمرافقت و معاضدت او از حضور مامور بودند آنها از روی

---

[1] رجوع کنید به واقعات کشمیر صفحه ۱۶۴ و ۱۶۵ -

[2] صحیح ۱۰۷۶ھ مطابق سال نهم جلوس عالمگیری است. رجوع کنید به ماثر الامراء
جلد سوم صفحه ۵۹۶ ...

(بقیه حاشیه در ذیل صفحه ۵۴۱ است)

...شته بسیار مهیب و نساق بود. مردمان فرمان دهی او از نوادر روزگار پنداشتند
...پیشگان را بهیچان تزلزل انداخت که سر موئی یکسی خیانت و آزاری رسید
...ان شهر و منصبداران دهر از خوف او می لرزید. چنانچه خواجه محمد صادق نقشبندی
...وئی برای تفاوت حساب زیر تازیانه گرفته مجروح کرده بود. سیف خان خواجه
...را زیر برج دارائی که مسکن او بود بضرب تازیانه بهیچان بیهوش ساخت
...انه خود رسید بیجان گشت. و درآن ایام راجه لداخ سرکشی نموده سیف خان
...بر چهار هزار کس نابکار تعئین ساخت که بکمال سرزنش گرفتار کرده در شهر رسانید
...خان او را خلعت اسلام در بر کرده بحضور فرستاد و در بلاد تبت سکّه و خطبه
...جاری ساخته در آنجا مسجد جامع ترصیص نمود.

روزی شیخ عبدالرشید چکنی بزیارت آستانهٔ چرار می رفت و حسین ملک
...ملک سر راه نشسته بود و با ایشان به بے ادبی گفتگو نمود. رفته رفته کار بجدل

...جمله بسیار گرم و سرد زمانه چشیده در مبادی سال بیست و هشتم مطابق ۱۰۹۵ھ
...الفاظ هستی در نوردید. رند مشرب و یتیم وضع بود. اما قابلیت و مناسبت
...ر و سخن داشت. ناصرعلی با همه آزادی و استغنا مدتها با هم صحبتی و شیفتگی
...داشت چنانچه می گوید ؎

گفت و گوئے طوطی از آئینه می خیزد علی
گر نباشد سیف خان ما نفس در کار نیست

...ن راگ و نغمه بسیار ماهر بود. رساله مسمی به "راگ" درپن نموده با فوائد
...تقسیم و قواعد آن تالیف کرد" (مآثر الامرا جلد دوم از صفحه ۲۷۹ تا ۲۸۵)

گلستان کشمیر با جیش و سامان شاهی و شوکت مباهی همراهی پانصد افیال کوه‌ساں
و پانصد پالکی حرمخانهٔ خاص بکمال بهجت و اجلال از لاهور بجانب کشمیر نهضت فرمود و
منزل بمنزل مرحله پیما گشته سه چهار روز بمقام راجور خیام دولت را اقیام داد.
چون رایت اجلال از کوه علی آباد عروج نمود فیل کوه شکوه را پای لغزیده در [illegible]
عدم غلطید و بصدمهٔ آسیب قلابازی او بسیاری از اهالیان عسکر و از بیگمان ماه پیکر
در عالم نقاره سپر شدند و خاطر عاطر را دادگر ازین آسیب پرخطر نهایت مکدر گشت
و لذات عیش و عشرت و سود و سرور و فرحت در مذاق خاطر تلخ شد. از آنجا
بالگیری تمام پدرام عزم راجلان داده در دولتخانهٔ سرینگر نزول اجلال فرمود
و همگی سه ماه در سیر و سیاحت این دیار بسر برد.
روزی پادشاه در باغ فیض بخش محفل عیش و مسرت آرایش چراغانه داد و
سامان عشرت مهیا ساخته لحظهٔ بتماشا مشغول بود ناگاه بکمال کدورت برخاسته
رفته بغیر مصلحت و تهیهٔ سامان سفر رایت مراجعت را انتهاض داد و بغیر دیدن
تماشای شگوفهٔ زعفران براه راست جلوه افروز دار الخلافت دهلی شد. و
اسلام خان یک سال در حکومت اینجا بسر برده همرکاب ظفر انتساب دستوری یافت

سیف خان پسر تربیت خان

در ۱۰۷۵ھ[1] نشاط اندوز بساط حکمرا[illegible]

[1] صحیح: ۱۰۷۴ھ مطابق سال ششم جلوس عالمگیری است. (مآثر الامراء جلد دوم ۴۸۲)

[2] سیف الدین محمود معروف بفقیر الله پسر تربیت خان بخشی شاه جهانی بود. در سال
سیوم بداروغگی قورخانهٔ والا و منصب هفتصدی صد سوار امتیاز یافت. و دو مرتبه
یکی در سال ششم جلوس عالمگیری و دوم در سال دوازدهم بصوبه داری کشمیر فائز گشت

۴۴ بقیه حاشیه در ذیل صفحهٔ آینده

[...]گی یک سال و شش ماه حکومت کرده معزول شد ـ

اسلام خان[۱] در سنه[۲] [illegible] صاحب صوبه شده در رفاه و امنیت
[...]یت ترویج اسلام و تعظیم علما و تکریم فضلا بخوبی پرداخت و سعی بلیغ در تعمیرا[...]
[...]ات عالی شاهی [illegible] منهدم شده بود [illegible] [...]
[...] درختان توت که [illegible] قطع کرده [illegible] معروف نمود ـ
[...] [illegible] ـ
[...] الاخلاص [illegible] این رباعی از وست ـ رباعی:

بی تو شامم تا بروز ما شبیخون می زند
مردم چشمم ز گریه غوطه در جیحون می زند
دستی پیدا کن ای [illegible] که امشب [illegible]
لشکر آه از دل من خیمه بیرون می زند

در سنه[۳] هزار و هفتاد و پنج پادشاه در کشمیر [illegible] تماشای

---

۱ رجوع کنید به مآثر الامرا جلد اول از صفحه ۲۱۷ تا ۲۲۰ و واقعات کشمیر صفحه ۱۶۴ ـ
۲ صحیح ... میکرد ـ ۳ در مآثر الامرا جلد اول صفحه ۲۲۰ مصرعه اول و چهارم این طور
داده است ـ

(۱) بی تو شام غم بروز ما شبیخون می زند
(۲) لشکر آه من از دل خیمه بیرون می زند

مطابق ۱۶۶۴ء ـ ولی صحیح "سال هزار و هفتاد و سه هجری" است ـ (عالمگیرنامه
[...] مصنفه منشی محمد کاظم بن محمد امین چاپ کلکته سنه ۱۸۶۸ء صفحه ۸۱۳ و واقعات کشمیر صفحه ۱۶۴) ـ

معدلت و رفاهیت مردم ساعی بود در دقت عدالت ملکی و مدنی علیه بحضور خود آورده بقرار حق و راستی احقاق حق رسانی هرکس می ساخت و بی مزاحمت حاجب و دربان هرکس را بار عام داده انفصال مقدمات ملکی و مالی روبروی خود فیصله می کرد و در علم فقه بهرهٔ وافر داشت و متصل باغ ارادت خان بطرف مشرق باغی عجیب ترتیب داد سه سال حکومت بسر برده در مصاحبت حضور فائز گشت۔

ابراهیم خان پسر علی مردان خان در ۱۰۷۳ھ[1] بر سریر صوبه داری اقتدار یافته مردم شیعه را غروری بهم رسید و در محلهٔ آرووت زیارت سید جمال الدین و مسجد و حمام را متصرف شدند و سنیان بغیرت آمده سر قضیهٔ[2] و فساد بر داشتند۔ ابراهیم خان رعایت طرف حق نکرده بمعاضدت اهل التشیع پرداخت۔ چون واقعه بحضور رفت عالمگیر منصفی آن متعلق قاضی ابوالقاسم گذاشته سنیان موجب عدالت او مسجد و مقبره را متصرف شدند۔ بعد ورای واقعه ابراهیم

[44] از دریای شتلج عبره نمود، خان مزبور به صوبه داری کشمیر از تغیر لشکر خان دستوری یافت۔ و در همین سال بمناسبت اسم بخطاب اشرف خانی بلند نامی گرفت۔ نهم ذیقعده سال سی ام ۱۰۹۶ھ سال وفات این خان والاشان است۔ بصلاح و عبادت و پرهیزگاری و تقاوت آراستگی داشت۔ رتبهٔ خطوط نسخ و شکسته تعلیق و نستعلیق را بدرجهٔ کمال رسانید۔ اصاغر و اکابر از شکسته نویسی او سرمشق درست قلمی می گرفتند" (ملخص از مآثر الامراء جلد اول صفحه ۲۷۲—۲۷۴)۔

[1] مطابق ۱۶۶۲/۳ء -

[2] برای تفصیل قضیهٔ شیعه و سنی رجوع کنید به واقعات کشمیر صفحه ۱۶۳ -

پسرش سنبھاجی چند گاه با لشکر شاہی مقابله می کرد. عاقبت اسیر شده به قتل رسید
اورنگ زیب از کان وچاٹ گام وستنا را[۵۱] ممالک مقبوضه سیواجی در قبضه اقتدار
در آورد. چون فرقه مرہٹیان در تاخت و تاراج و شمشیر زنی خوگیر شده بودند بعد از آن
گاہی متابعت کسی سر خم نکردند بلکه روز بروز ترقی نموده از ہر طرف غارت می بردند
و شاہان مغلیه ہمیشه از دست آنہا مغلوب و مخذول شدند۔

انتباہ۔ اکنون احوال صوبه داران که در عہد پادشاہی عالمگیر در ملک کشمیر
حکومت می کردند مرقوم گردد۔

اعتماد خان در سنه[۵۲] یکہزار و ہفتاد رایت صوبه داری افراخته

[۵۱] ذکر از کان وچاٹ گام در ضمن مقبوضات سیواجی صریحاً غلط است. برای تفصیل تسخیر قلعه ستنا رجوع کنید به مآثر عالمگیری ترجمه طالب صفحه ۷۹ تا ۲۳۴ ...

[۵۲] صحیح سال یکہزار و ہفتاد و یک است (مآثر الامراء جلد اول صفحه ۲۷۳ و واقعات کشمیر صفحه ۱۵۸)۔

میرزا میر محمد اشرف است که پسر کلان اسلام خان مشہدی بود. ہنگامیکه پدرش
ناظم دکن بود از جانب والد بحراست بلده برہانپور می پرداخت. چون آن
خان نقد حیات سپرد مشار الیه باضافه پانصدی دو صد سوار بمنصب ہزار و
پانصدی پانصد سوار مورد مرحمت پادشاہی گردید. در سال بیست و ہفتم
چون شاہزاده داراشکوه با عساکر موفوره بمیاق قندہار دستوری یافت،
میر مذکور باضافه پانصدی بخدمت دیوانی آن فوج سر برافراخته بخطاب
اعتماد خانی ناموری بر افروخت. و پس از آن بداروغگی کتابخانه سرکار والا
پیرایه اعزاز یافت. در سال چہارم چون موکب پادشاہی بعزم تعاقب داراشکوه[۴۳]

محافظان تجسس نمودند چون دانستند که هر روز می آید از تفحص باز ماندند.[1]
روزی سیواجی و پسرش سنبهاجی[2] در سبدهای نان نشسته از حبس خانه بر آمدند
و بیرون در سبدهٔ سواری آنها مهیا بود مانند هوا پریده رفتند. جهان مطلع
دیگر فراری آنها سخت تشدد نمود. اما کجا باز مراد از دست پریده رفت. و فتنه که
سیواجی در ملک خود رسیده از کردهٔ سابقه طاقت خود افزون دید و از ملک
کوهستان ممالک بسیار فتح کرده جا بجا قلاع متین استوار نمود و سلطنت خود
قایم ساخت و مذهب خود را رواج داد و قوم خود بر تعصب اسلامیان بجوش
آورد. عالمگیر را در آن زمان فساد پٹنه و فتنهٔ ایران وغیره مقدمات در پیش
بود و در آن روزها شهریار بیجاپور هم سرکشی نمود. موجب آن سیواجی فرصت
یافته شهر و بلاد کثیر در قبضهٔ اقتدار در آورده سلطنت عظیم و وسیع قایم کرد.
آنگاه شاه دین پناه را با او طاقت مقاومت نبود. ناگاه حسب مشیت آله سیواجی
بعمر پنجاه و سه ساله آرزوها در دل گرفته از جهان فانی در گذشت.[3] بعد از آن

[1] برائے تفصیل رجوع کنید به عالمگیرنامه صفحه ۹۶۷.

[2] بقول محمد کاظم "سنبهاجی پدر با اعلی حضرت (عالمگیر) به منصب پنجهزاری سربلند بود. اگرچه روز ملازمت اشرف بسر می کرد. اما در باطن مکر و شیطنت پوشیده داشت. واقعهٔ فرار سیواجی با پسرش بتاریخ بیست و هفتم صفر ۱۰۷۶ھ (۱۶۶۵ء) رو نمود. عالمگیرنامه ص ص ۹۶۹ و ۹۷۱

"سنبهاجی پسر بزرگ سیواجی بود. در ۱۶۸۰ء بمقام ستارا جانشین پدر گشت. و در سنه ۱۶۹۸ء مقتول شد".

[3] تاریخ وفات سیواجی ۲۴ ربیع الاول ۱۰۹۱ھ مطابق (۱۶۸۰ء) است.

...ن کرده بر تسخیر ملک بیجاپور که آرزوی عالمگیر بود مستعد شدند۔ افواج مرهتیان
...شجاعت و مردانگی داده بیجاپور فتح کردند و پادشاه ممنون و رهین خود نمود
...گاه سیواجی با جمعیت پانصد سوار همراه جی سنگه در دهلی آمده بعز بساط بوس فائز
...ت در آنجا اکبرشاه و شاهجهان نبود که قدردانی او می کردند۔ حضرت اعلی با او
...ناهم نکرد و نگاه هم نفرمود۔ سیواجی سراسیمه و متوحش گشته بغیر اجازت فرودگاه
...رجعت کرد۔ و عالمگیر او را حکم نظربندی بخشید۔ سیواجی را عالم تیره شد و در صدد
...ئی خود متردد گشت۔ بعد چندی روز همراهیان خود مصلحتاً بیمار ساخت و از متفرقا[ت]
...گاه به نسبت همراهیان خود التماس رخصت کرد۔ پادشاه تخفیف طاقت او غنیمت دا[نسته]
...ذن رفتن داد۔ همراهیان او از حضور مرخص شده بتغییر لباس در شهر سیر می کردند۔
...چندگاه سیواجی خود بیمار شد۔ پادشاه حکیم خود بمعالجه او مامور ساخت اما مرض را
...اصلاح رفع نشد۔ آنگاه سیواجی بخیرات و مبرات مشغول گشته هر روز دو سبد کلان
...ن ها پر کرده در پیش خود می رسانید و در آنجا بمستحقان خیرات می داد۔ یک روز

...اجه جی سنگه پسر راجه مهاسنگه کچهواهه بود۔ از اوائل عمر در سلک ملازمان شاهان مغلیه منسلک
...۔ در محاربات بلخ و قندهار و دکن به خدمات جلیله ناموری حاصل کرد۔ در عهد عالمگیری
...ب مرزا سرافرازی یافت و در سال هزار و هفتاد و هفت هجری در برهانپور رحلت
...[illegible]۔ در انشاء فارسی و ترکی بیعدیل بود۔ و بحسن تدبیر و سنجیدگی فکر موصوف۔
...اه گری را با سرداری فراهم داشته و با مزاج زمانه شناسا بود و با اندیشه وقت آشنا

(مآثر الامراء جلد سوم صفحات ۵۶۸ تا ۵۷۷ و
"شیواجی" مصنفه جادوناته سرکار صفحات ۱۱۲ تا ۱۱۳) -

او را مامور ساخت و شایسته خان افواج شاهی بجا بجا تعیّن کرده قلاع بسیار که در تصرف سیواجی بود مفتوح ساخت و سیواجی لشکر او گاهی در مقابله او پیش نیامد تا آنکه شایسته خان در شهر پونا که وطنگاه سیواجی بود داخل شد۔

روزی سیواجی بیست و پنج کس از دلاوران همراه گرفته بتقلید طوی در شهر پونا درآمد و شبانه در خوابگاه شایسته خان داخل شد و پسر شایسته خان با جمیع متابعان بقتل آورد و شایسته خان خود را از راه روزن بزیر انداخته از دست او دو انگشت مقطوع گشت سیواجی بر اسپیکه آورده بود باز رفت۔ شایسته خان رخصت رجعت خواسته بدرگاه حاضر شد سیواجی این نقاب برداشته ملک سورت را غارت کرد قریب یک کرور روپیه از مال و متاع و جواهرات بتاراج برد و جهازهای تاجران و حاجیان را نیز در موت نمود۔ آنگاه در بار دوازده سیّ آراسته خود را بخطاب راجگی مشهور ساخت و بموزن خود طلای احمر صدقه کرد۔ بعد ورود این تشویر عالمگیر دلگیر شده در قلمرو خود دستها رجها دداد و از امرای درگاه راجه جی سنگه با جمعیت لشکر جرار برای تنبیه قوم اشرار مامور ساخت۔ افواج شاهی کوشش آورده قلعه جات مرتبیان را جا بجا محاصره کرده قلاع وقمع نمودند و سیواجی را هر گونه قافیه تنگ کردند آن طرار حیلها حیله بر انگیخت که خود را بفتنه پیش جی سنگه رسانید۔ و باهم دیگر قول و قرار

تا موری اندوخت۔ بعداز ادای خدمت جلیله بعهد جهانگیر و شاه جهان و اورنگ زیب سرافراز سال سی و ششم سنه ۱۱۰۵ه (۱۶۹۳ء) بدار بقا ارتحال نمود۔ برای تفصیل مزید رجوع کنید به مآثر الامراء جلد دوم از صفحه ۶۹۰ تا صفحه ۷۰۶ —

۴۴ رجوع کنید به عالمگیر نامه از صفحه ۸۸۲ تا ۹۰۸ مآثر الامراء جلد سوم صفحه ۸۷۵

...داشته با ایشان عهد و پیمان خود موثق خواهم ساخت. افضل خان
...قات او یک سو برآمده سیواجی هم تنها آمده افضل خان را هنگام بغل گیری
...در جگر انداخت. پس لشکرش بریده بغارت پرداخته مال و منال کثیر
...آورد. آنگاه پنجاه هزار پیاده و هفت هزار سوار لشکر جمع کرده بغارت
...شد هر جا که می رفت خرابی و ویرانی می ساخت. چون پادشاه والاجاه
...وت و شقاوت او عاجز آمده شایسته خان با لشکر بیکران بمواخذهٔ

آید و با من عهد و پیمان در میان آورده خاطر مرا مطمئن سازد بوساطت او
به بیجاپور آمده ملاقی می شوم. و با فضل خان نیز درین باب خطوط عذر آمیز
نوشت. بنابران علی عادل خان از خامی افضل را که دو هزار سوار جلادت شعار
داشت بآوردن او تعیین کرد. و چون بکوکن رسید مقرر شد که او و سیوا
هر یک با معدودی بی سلاح و یراق در مکانی که سیوا معین کرده بود بایکدیگر
ملاقات کنند و باهم قول و قرار بعمل آورند. سیوای غدار جماعتی مردم خود را
مسلح ساخته چندی را نزدیک مکان ملاقی را براطراف لشکر افضل در کمینگاه
نشانیده بود و خود نیز حربه در آستین پنهان داشت. چون افضل بموجب قرارداد
بآن پرفریب بدنهاد برخورده در اثنای معانقه نخست خود حربه برو زد و
مردمش از کمین برآمده کار او تمام ساختند. و دو پسر که رفیق پدر بودند دستگیر
شدند. (عالمگیرنامه مطبوعهٔ کلکته ۱۸۶۸ء صفحه ۵۷۷).

امیرالامراء شایسته خان خلف الصدق یمین الدوله آصف خان است. نامش میرزا ابوطالب
... بتوجهات خلیفه... پدر بتعریش در آمد. در سال بیست یکم جهانگیری بخطاب شایسته خانی

بیجاپور همی وقت سیواجی آمده خزینهٔ شاهی بغارت برد. موجب آن شهر بیجاپور
شاهجی[1] پدر سیواجی را محبوس داشته سیواجی نزد شاه جهان پناه یافت. و در
آنجا بمنصب پنجهزاری مستقل گشت. عاقبت الامر شاهجی بزور قسمت خود از حبس
رها شده بر منصب جاگیر خود دید نو تسلط یافت و سیواجی ترک ملازمت کرده
راجه پونا مقتول ساخت. و قلعه جات بسیار قبضه کرده قلاع بسیار بر ارکان
مضیق احداث نمود. متقارن آن حال عالمگیر در حین شاهزادگی در حدود
دکهن ملک گیری میکرد سیواجی با او پیوسته ملک خود را وسعت داد. بعد
چندگاه عالمگیر در جنگ برادران مصروف مانده میدان دکهن خالی بود سیواجی
لشکری انبوه از مرهتیان جمع کرده در تطاول و تاراج مشغول شد و شاه
بیجاپور را مداخلت بیجا کردن گرفت و شهریار[2] بیجاپور پانزده هزار سپاه بافوجی
افضل خان بمدافعت سیواجی تعیین ساخت. افضل خان چون قریب قلعهٔ سیواجی
رسید سیواجی افضل خان را پیغام[3] فرستاد که بنده را اطاعت ایشان منظور است

---

۱ متوفی سنه [illegible] ۲ مراد از علی عادل خان پسر محمد عادل خان والی بیجاپور است

۳ محمد کاظم در کیفیت این واقعه چنین می‌نویسد:-

چون علی عادل خان را فی الجمله استقلالی بهم رسید در صدد دفع سیواجی خدعه
اندیش و رسایل بمیان آورده از روی کید و مکر اظهار ندامت استغفار
تقصیر نمود. و افضل خان نام یکی از ارکان دولت بیجاپور را که بوفور جمعیت سپاه
موسوم بود، و آن مقهور لئیم (سیواجی) از کمال بیم داشت از راه مقیل
برای استمالت خویش طلبید. و به علی عادل خان نوشت که اگر او باین حدود

و همدران زمان میان قلمرو هندوستان دو فرقهٔ باغیان عیان گشته
غلبت فی تعصب آنها فرقهٔ اسلامیه را مضرت بسیار رسید و سلطنت شاهان مغلیه
اگر دیکی فرقهٔ سنگان که شمار ایشان در اندک زمان از هزار و صد هزار در گذشت
عادات ملت آنها در حصهٔ اول مذکور است. و در عهد عالمگیر تیغ بهادر چیلهٔ
انک خروج کرده با پادشاه بتقابل پیوست عاقبت از دست عالمگیر کشته شد
راه گورو گوبند رایت بغاوت افراشته با لشکر شاهی بارها جنگهای سختمانه
عاقبت پسرهایش در جنگ کشته شدند و خود در حالت آواره گردی از جهان
ت. بعد از آن چیله های آنها تا عهد رنجیت سنگه به بغاوت و رهزنی و
تاراج مشغول بودند تشریح آن در ذکر رنجیت سنگه خواهد آمد.
دوم فرقهٔ مرهتیان که در حدود گجرات بر سواحل سمندر میان قطعات کوه
می زیستند. از آنجمله سیواجی نام شخصی عالی حوصله ظاهر شد که از تهور و شجاعت
در نیمیان می لرزید و همیشه با اهل اسلام مخاصمت قلبی می داشت.
ل بود که عالمگیر مردم هنود را جبراً مسلمان می کرد. بنا بر این اقوام هنود
ت قلبی میداشتند. سیواجی در اوایل امر به رهزنی و قزاقی شاغل می بود.
ری از سرکار بیجاپور و ممالک شرقی از مداخل شاهی همراه گرفته جانب

ناشاعت مذهب سنگان رجوع کنید به صفحه ۲۴۲ تا ۲۵۲ تاریخ حسن
— ۲ "چیله" لفظ هندی بمعنی مرید. — ۳ این الزام از روی
نیه محقق نیست. سرجادوناته سرکار مصنف "تاریخ اورنگ زیب" که در بیان
این غلوی بسیار کرده است هم ادعا معمولاً به جبر و اکراه فی الدین متهم نمی سازد.

در احاطهٔ بمبئی است. — در آنکه حسن نوشته است غلط صریح است.

خندق با آب رفت آتش بنادیق و اتواپ سرد شد۔ فیل سواری پادشاه که بقیمت چهل هزار روپیه خرید بود سقط گشت محصوران مغرور برآمده فوج شاهی را تباهی کردند و توپها و سامان جنگ آنچه برداشتن توانستند بردند۔ و توپهائی ثقیل را میخها افشردند "بے ہے" فضیحتی سخت واقع شد۔ و قباحتی که رخت ظاهر گشت۔ پادشاه را آیت مصالحه الصلاح بسیار نمودند اصلاً نشنیدند۔

عاقبت الامر پادشاه دین پناه بعضی امرای ابوالحسن خان بتخدیع و تلبیس و مواعید مواثیق بخود مائل کرده بر منصب پنجهزاری و هفت هزاری معزز ساخت۔ از آنجمله افغانی بطرف دروازهٔ قلعه مامور بود وی شبانه دروازهٔ قلعه مفتوح داشت۔ محمد اعظم[1] با جمعی از دلاوران داخل قلعه شد شور محشر برداشت و تا آخر شب حرب و ضرب قائم بود قلعه گیان تمام مقتول و مجروح شدند۔ علی الصباح برای گرفتاری ابوالحسن چند کس در نشیمن او در آمدند وی نان می خورد و مؤکلان خود را از معرّه سیر کرده و خود را پوشاک نفیس پوشیده از قلعه برآمده در آنجا شاهزاده اعظم در خیمهٔ مختصر منتظر بود۔ ابوالحسن تسلیمات بجا آورده یک مالای مروارید که بیش بها بود شاهزاده را زیر پا انداخت۔ پس مرافقت او بدرگاه آمده در آنجا بغیر ذلت و خواری چه امید بود فی الحال مسلسل و مغلول کرده در قلعه دولت آباد محبوس کردند فلک حیدرآباد و گولکنده را تصرف نمودند۔ پادشاه انتظام آن سوا محکم کرده بدارالخلافت آگره رجعت فرمود۔

---

[1] محمد اعظم الملقب شاه عالی جاه پسر سوم اورنگ زیب عالمگیر بود۔ در ۱۱۱۸ھ بتاریخ ۸ رجون روز یکشنبه بمقام جاجون که مابین آگره و دهول پور واقع است خلاف برادر خود محمد معظم برد آزما شده مع هر دو پسرش بیدار بخت و والاجاه مقتول گردید۔ مقبرهٔ همایون بمقام دهلی مدفون شد۔

قدم رنجه حضور که بارها برائی دیدن مورچال تکلیف کشیده‌اند تا
شایگان علیحده خواهم داد. اینهمه سخنان برائی آنست که طرفین
مسلمان است. بندگان خدا بشامت این بینوا ناحق ضایع
می شوند و لشکریان آنجناب از مدت سالها از اهل و عیال مهجور اند
و در رنج و محنت مقهور. هرگاه این عرض مقبول خاطر مبارک نگردد
یا زهم این قدر اجازت بخشند که پنج شش لاکه من غله که غلام
نمک حلال جلال دیده رفت بدرگاه عالی مرسل دارم چرا که در عسکر
حضور از نایابی غله تکلیف بسیار است والسلام".

پادشاه جواب او هیچ نه نوشته همگی زیر لب فرمود که هرگاه دروازه
مفتوح دارد و خود را مسلسل و مغلول بدیوانیان درگاه بسپارد البته در حق
وی رحم کرده شود. همانوقت بنام حاکم صوبهٔ برار فرمان جاری شد که پنجاه
تهیلهٔ ٹاٹ[1] روانه سازد و تهیله‌های مذکور از خاک انباشته در خندق
انداختند و با زمین مستوی کردند. آنگاه زیر دیوار قلعه نقبها داده از بارود
[illegible]ند. چون دم صبح نقبها را آتش دادند سبحان الله باروت از راه پس پرید
و تمامی خاک و سنگ بر افواج شاهی فرو ریخت هزاران سپاه و صدها منصبدار
[illegible] شدند. جاسوسان خبر دادند که قلعگیان بر نقبها آگاه شده باروت
بدر آب انداخته بودند موجب آن آتش بطرف اندرون اثر نکرد. بعد انصرام
[illegible] باران بساباط زور کرده دمدمه‌های مورچال فرو ریخت و تهیله‌های

[1] "تهیله" و "ٹاٹ" هر دو الفاظ هندی بالترتیب بمعنی قفیز و جامهٔ درشت.

پادشاه را اعیان و افسران مبارکبادی می کردند و برای تیدن قلعه تیاری می فرمودند
ناگاه خبر واژگونه بسمع مبارک اعلی رسید. همگنان را یکبار هوش و حواس پریده رفت
در آن اثنا میان افواج از روی عدم امکان غله قحط عظیم واقع شده که دوابّ
جانوران مرکوب میخوردند.

روزی باتّش باران متصادم بود قلعه گیان برآمده فوج شاهی را
تباهی کردند و دوازده کس از افسران عسکر گرفتار کرده درون قلعه بردند.
ابوالحسن خان ایشان را چند روز لوازمات مهمانداری بجا آورده بوقت
رخصت هر کس را خلعت بخشیده بنام پادشاه معروض داشت.

نقل عرضی

"هرگاه که اختیار یابی از من خطائی که سرزده باشد فدوی بسزای آن
رسید. حال امید عفو و عطاست. بالفرض اگر پادشاه قلعه را مفتوح
سازد این ملک پامال کسی از جان نثاران خود بخشیده خود مراجعت
فرماید. هرگاه آن جان نثار فدوی خواهد بود از الطاف ظل سبحانی
چه بعید. برای بیضا ضیا روشن است که در ایام قیام لشکر این
بر و بوم از کرده آشیانه بوم بدتر شده. اگر بندگان حضور دیوانیان
خود در اینجا نصب کنند البته برای اخراجات اینجا لک‌ها از خزینه
عامره خواهند فرستاد و حضور را در آن چه قصور است که فدوی
یکی خراج معمولی خود بدستور ادا سازد. دوم برای تجشم حضور
فی میل یک یک لک روپیه نذرانه پیشکش نماید. سوای آن [illegible]

و عمداً متعرض گشت - هرچند ابوالحسن اظهار اطاعت و فرمان برداری
[illegible]ند نمود پادشاه اصلاً منظور نظر نمود تا که نوبت بقتال و جدال رسید و محاربات
[illegible]م واقع شد - عاقبت تانا شاه در حصن نگین متحصّن گشت و افواج شاهی
[illegible]چال بسته دمدمه ها افراختند و بادوات قلعه شکنی پرداختند - ایام
[illegible]صره تا هفت ماه بطول انجامیده فیما بین جنگهای بسیار و حمله های بیشمار
[illegible]ح شد و فوج شاهی را نقصان شدید رسید و ندامت و خجالت بسیار
[illegible]ر گردید - چنانچه در اوائل محاصره مخبران زود خبر دادند که شاهزاده
[illegible]م با ابوالحسن خان سازش درونی دارد موجب آن در قلعه شکنی اهمال ورزد
[illegible]اه فی الفور فرزند ارجمند خود مع بیگم مغلول کرده محبوس داشت و خندهٔ عظیم شد
[illegible]حکم نافذ داد که قلعه گیان را شبخون زنند - حسب الحکم دلاوران شیر جنگ تمام
[illegible]یر دیوار قلعه مستعد مانده علی الصباح نردبانها نصب کرده بر فصیل قلعه
[illegible]ج کردند هنوز بالای حصار نرسیده بودند که حاجی محراب خفیه نویس
[illegible]اه در وقت نماز صبح بر موقع ورد خوانی خبر رسانید که قلعه را فتح کردند -
[illegible]اه از زبان فارغ نبود با شادهٔ "سر ہوں" فرمود - یعنی چرا شادیانه
[illegible]ستند - با شادهٔ پادشاه کوس و ثینه طاس بجوش آمده از غلغلهٔ شادیانه
[illegible]خ قدسیان هراس و دسواس افتاد چندانکه بشورش نقارهٔ شادی
[illegible]ان قلعه بیدار شده فوج شاهی را تباهی کردند و از صد یکی زنده نگذاشتند.

[illegible]زادهٔ معظم پسر دوم اورنگ زیب که در ۱۱۱۸ھ بر تخت دهلی بلقب بهادر شاه جلوس فرمود -
مقصود از "لوز النساء" است -

وغیره مبا حبشیں پرشکوه و حشر انبوه به تجمل و شایان شان و طاق و طرب بے پایان یورش ساخت. اولاً شاهزادهای نامدار و دلاوران خونخوار بر سم منقلائی پیش پیش فرستاده آنگاه شاه والاجاه با شوکت و ولولهٔ سلیمانی و حشمت و دبدبهٔ نوشیروانی با جمعیت فیلان و سامان فراوان که بیان آن لسان متکلمان نتواند کرد ایلغار فرمود۔

نظم

بصد طیش با حبشی خیل و سپاه — بر آمد شهنشاه گیتی پناه
چو طبل رحیل آمد اندر خروش — ملک بر فلک زان شلک باخت هوش
چو آن فوج زد موج اندر سبیل — خروشان و جوشان چو دریای نیل
زمین و زمان را تزلزل فتاد — چو شور قیامت تغلغل فتاد
روان توپخانه سر زنده فیل — بسی میل اندر سبیل رحیل
دمنده سمندان چو غرنده شیر — دونده چو صرصر جهنده دلیر

چون موکب منصور در قلمرو دکهن نزول فرمود شاهزادهای شجاعت آثار در یورش سبقت کرده قلعه‌جات بسیار از مضافات دکهن در قبضهٔ اقتدار در آوردند آنگاه در تسخیر قلاع و قلاع بیجاپور محاربات عظیم واقع شد. عاقبت سکندر علی شاه والی آنجا در محاصره تنگ آورده محبوس داشتند و بیجاپور را متصرف شدند از آنجا بطرف حیدرآباد یورش برده مرزبان آنجا ابوالحسن[1] خان معروف به تاناشاه شهریار والاتبار بود از عهد شاه جهان حلقهٔ اطاعت و باجگذاری در گوش داشت. شهنشاه نامدار رعایت اسلام یکسو نهاده

[1] ابوالحسن قطب شاه معروف به تاناشاه متوفی سنه [illegible]

...یورش ہند معطل داشت۔

مقارن آنحال یک عورت مسماۃ بستامیہ از ضلع کرمیوار قریب
...ہزار سپاہ کہ ہمہ فقیر و جوگی مُنّی بودند جمع کردہ بر عالمگیر خروج نمود
...سیار فتح کردہ در آگرہ رسید و در ملک ہند مشہور شد کہ عورت ملی کردہ
...است و بوقت جنگ افسونے میخواند کہ سپاہان او را کسے نمی بیند
...در لشکر پادشاہ رعب و ہیبت افتادہ ہرچند پادشاہ در دفع تشویش
...بلہا فرمود امّا اعتقاد فاسد از خاطر کسے رفع نشد۔ عاقبت پادشاہ
...مدد یک در نویسانیدہ بالای پرچم علم بابری آویزان ساخت و فوج خود
...کرد کہ الحال سحر آن ساحرہ بشما مؤثر نگردد۔ پس افواج شاہی بر محاربت او
...کردہ آن ساحرہ بقتل آوردند و جمعیت او پریشان نمودند۔ ہمچنان
...ان کابل آشوب سخت واقع شدہ امّا پادشاہ بحکمت عملی رفع کرد۔

فتح حیدرآباد دکہن

...یدانکہ بعضی ممالک دکہن در عہد اکبر شاہ باجگذار در بار چغتیہ شدہ بودند
...راجہ ہا و نوابہائے آنطرف بعضی بزور شمشیر بعضی بحسن تدبیر مغلوب و
...ختہ باہر کسے عہدنامہ ہائی جدید موثق کردہ ہمہ ہا مطیع و منقاد خود ساختہ
...لمگیر خیال نمود کہ راجہ ہا و نوابہائے آنطرف را دفع کردہ ملک دکہن
...و منتظم کند۔ و بنابران بارہا عزم یورش دکہن مصمم می کرد لیکن بوقوع
...ح فتح عزیمت می شد۔
عاقبت در سنہ ۱۰۹۶ھ مطابق سنہ ۲۸ جلوس برای تسخیر ملک گولکنڈہ و بیجاپور

...وی هشت سال در زندان گذرانید پادشاه او را نهایت عزت و حرمت
...شت بر درشت گوئی او صبر می کرد - در ۱۱۷۵ھ از جهان فانی نقل فرمود
...همّا غفرهٗ -

...می آمد که از خاندان مغلیه شاه جهان نهایت نیک نیت و نیک طینت
...صف مزاج و متواضع و حلیم و خوش خلق بود لهو و لعب و مردم آزاری و حریفی
...دانست در بذل و عطا و جود و سخا بے نظیر بود - طبعی موزون داشت این سه
...ی نتیجهٔ طبع وقاد اوست - رباعی

صبحی که مرا خیال خواب آمده بود
در خواب دلم باضطراب آمده بود
نوری دیدم ز جای جستم که مگر
یاد آمده باشد آفتاب آمده بود

رباعی

دل ست چنونست شرابش ندهید
خو کرده باتش است آبش ندهید

...نداشت - اگر خواه ناخواه توجه شریف مصروف برین است که وجود بے سواد این
...نعیف در میان نباشد مواجه باین قسم مردم کم مایه چه لطف دارد - هر چه
...ی خواهند بکنند - آنگاه بادشاه قاضی آخر روز چهارشنبه بیست و یکم ربیع الثانی
...۱۱۷۳ھ دو نفر چیله بد و زخم شمشیر آں شاهزاده رفیع الشان را از تنگنائے
...احت زندان نجات داده جسدش را بقلعه گوالیار بجای امانت سپردند" (ایضاً صفحه ۳۴۵)

ذ شهرت شهیر کرده بنظر انور رسید و در قید گوالیار مامور شد. در آنجا بعد چندی ما
سلیمان شکوه[۱] و سپهر شکوه و فرزند صغیر میرزا مراد بیک روز هلاک شدند. و میرزا
محمد مراد در قلعهٔ گوالیار محبوس بود شبی ریسمانی آویخته قصد رفتن ساخت و عولیتی
غوغا برداشت[۳]. چون پادشاه خبر یافت در وسوسه افتاد و بنا بران شخصی پیدا کرد
که میرزا مراد در حین حکومت گجرات پدرش بکدام جرم کشته بود وی حسب الحکم
حضور بر میرزا مراد دعوی خون پدر کرده برای تحقیقات آن میرزا مراد طلب شد.
وی بر قتل مجرم اقرار کرده گفت که من باختیار شاهی او را ملزم دانسته قتل کنانیده ام
قصاص او برمن ثابت نیست مگر ایشان بر قتل من اقدام می فرمایند مراعین سعادت.
پادشاه عذر او نامنظور کرده بحضور خود او را قتل کنانیدند[۲]. پس همگی فکر شاه جهان

۳ دربانان خبردار شده میرزا مراد را باز محبوس کردند

۱ محمد صالح درباره قتل سلیمان شکوه چنین نگاشته است:-

"بتاریخ یازدهم شوال سنه یک هزار و هفتاد و دو ۱۰۷۲ھ هجری در سن سی سالگی سلطان
سلیمان شکوه نیز بسعی محافظان از مطموره زندان به فراخنای عالم بقا انتقال نمود.
باجل طبیعی درگذشته متصل شاهزاده مراد مدفون شد." (عمل صالح جلد سوم صفحه ۳۴۴)-

۲ محمد صالح می گوید:-

"لاجرم (پادشاه) پسران علی نقی را که مدعی خون پدر بودند همراه خواجه پهول بگوالیار
فرستاده بدو امر فرمودند که بعد از ثبوت شرعی مرادبخش را به قصاص رسانند.
چون مدعیان در آنجا رسیده بحضور قاضی گوالیار گفت و گوی آغاز نهادند،
شهزاده محجبته بزبان آورد که اگر حضرت خلافت مرتبت پاس عهود و وفا بوعود
نظر ... از خون این امرادی گذشتند. نقصان بدولت و سلطنت والا ۳۴۴

عموی خود میرزا شجاع فریفته شده بود اکنون بسبب فساد سلطنت اخگر عشق او
زیر خاکستر پنهان بود۔

چون محمد سلطان عموی خود را در جنگ قافیه تنگ کرد دختر شجاع
محمد سلطان را بفاشی پدر خود بجیو بانه خطی فرستاد۔ و محمد سلطان را بدیدن دستخط
دلدار خود اخگر عشق مشتعل گشته فی الفور در کشتی میرزا شجاع رفته دختر او در حباله
نکاح خود در آورد۔ فردا باتفاق صهر خود بمجادله برادر سبقت نمود۔ چون
امرای شاهی حمله آوردند میرزا شجاع و محمد سلطان هزیمت خورده پریشان
شدند۔ و دراثنا عالمگیر بنام محمد سلطان خطی فرستاد که حضور را بخاطر مرکوز و منظور
است که آن غضنفر دختر شغال کینه ور به روباه بازی در عقد آورده حالا مثل شاهباز
از نماینده بدرگاه بیایند۔ رقعه مذکور همچنان بحیله فرستاد که در دست
شجاع افتاد و بمطالعه آن ساطعه شجاع را گمان غالب شده که محمد سلطان با پدر
همداستان است هر چند محمد سلطان او را تسلی کلی نمود اما اطمینان او حاصل نشد
محمد سلطان را با محبوبه خود رخصت داد و محمد سلطان را جائی محل امن
نمانده لاچار در سایه پدر تا مدار در آمد وی گرفتار کرده در قلعه گوالیار
گذاشت و در آنجا هفت سال معذب بود تا که دنیا را پدرود نمود۔
پس میرزا شجاع بطرف اراکان مفرور گشته در آنجا مفقود الخبر شد۔
لوه پسر دارا شکوه بتجوف جان در شعاب کوه همالیه اوقات بسر می برد۔
آخر حسب الامر پادشاه او را اسیر کرده بدرگاه فرستاد۔ ۱۱ حمید الثانی

تهی بهٹ مرزبان سری نگر در علاقه کلو ولایت هماچل پردیش هند۔ ۱۶۶۰ء

پادشاه رقعه فرستاد۔

نقل رقعه

برادر من پادشاه سلامت۔ سلطنت بایشان و فرزندان ایشان
مبارک باد اکنون مارا بغیر گوشهٔ عافیت آرزوئے نیست همگی
یک کنیز خدمتگار می خواهم لقمهٔ نانی و دم آبی نوشیده بدعا
پردازم والدعا۔

پادشاه بعد ملاحظهٔ رقعه علمای وقت طلب کرده رساله های مصنفهٔ
داراشکوه مثل اُپنکهت و شطحیات[1] وغیره نظر ایشان گذرانید و گفت هر شخصے را
که این طور اعتقاد باشد در حق او مجتهدان شرع چه می فرمایند۔ علما گفتند مضامین
این رساله ها خلاف شرع محمدیست هر احدے را که چنین گونه اعتقاد باشد
قتل او بر اولوالامر واجب۔

عالمگیر موجب تجویز اهل شرع جلادان تعین کرده داراشکوه بقتل
آورد۔[2] و پسرش سپهر شکوه در قلعهٔ گوالیار محبوس داشت۔ میرزا شجاع
در حدود بنگاله در آتش لشکر مصروف بود۔ عالمگیر بمدافعت او شاه
محمد سلطان و وزیر خود میر جمله مامور ساخت۔ چون مقابلهٔ فریقین رو
داد سانحهٔ عجیب واقع شد۔ یعنی میرزا محمد سلطان در حالت خوردسالی

[1] شطحیات جمع شطحیه بالفتح سخن فراخ و باک وار گفتن۔

[2] شهزاده داراشکوه بتاریخ ۲۱ ذی الحجه سنه ۱۰۶۹ه مطابق ۱۶۵۹ء
و در مقبرهٔ جنت آشیانی همایون پادشاه مدفون شد (مآثر عالمگیری)

جب وعده آمده با فوج شاهی داخل قلعه شدند و تیغ
به قتل و خونریزی آویختند - داراشکوه از جان برخاسته
ود - عاقبت سراغی یافته از قلعه فرود شده و در حالت ذلت
- در آنجا رسیده ذوی مروّت ندید لاچار قدم باز کشیده
از دست مرهتیان بغارت رفت - و در حالت بی سر و سامانی
ان و کوهستان برفاقت چندکسان در تهته رسیده از کرده
چند مصیبت و محنت بسر داشت -

خیال سفر ایران بخاطر آورد اما بیگم او نادره بانو از چندی
یل بود از بس رو رفتن ایران محال دانست - پس باتفاق چند
ها اراده کرده در اثنای راه ملک جیون نام سرداری از دستان
در پیش شاه جهان دو مرتبه از قتل رهانیده دعوی غلامی
ی پیغام فرستاد که چند روز در غریبخانه تشریف دارند -
میدر فاقت در خانهٔ او مهمان شد ملک جیون لوازمات خدمت
د و در آنجا نادره بانو انتقال کرده نعش او روانهٔ لاهور
از آنجا ماند همگی پسر صغیر خود سپهرشکوه همراه داشت ملک جیون
رده تفویض خان جهان نمود - چون عالمگیر خبر یافت شادیانه ساخت
خلعت فرستاده بختیار خان خطاب داد - وقتی که داراشکوه
و پالسته بر فیل ماده بغیر عماری سوار کرده در دهلی رسیدند
بیرکرده در دهلی به ... اشتند - داراشکوه بخدمت

درآن وقت عالمگیر را پیش رو شجاع و دریسار داراشکوه و در
عقب جسونت سنگه بود نهایت متردد شد و توکل بخدا کرده در محاربت شجاع
سبقت برد میکه آتش کارزار افروخته شده دلاوران عالمگیر فیل شجاع زخمی کردند.
میرزا از فیل فرود آمده بهمت اسپ سوار شد. دران اثنا یکی از امرای شجاع فیل
خود را همیرزاده با فیل عالمگیر بجنگ آویخت و فیل عالمگیر بزانو رکوع کرده بسجده اقدام
ساخت. عالمگیر متردد شده عزم فرود کرد و میر جمله آواز داد خبردار از فیل فرود آمدن
از تخت فرو رفتن است عالمگیر بهمت میر جمله بر هودج فیل مقیم شد و لشکریان را تهدید
می کرد و افواج میرزا شجاع چون هودج فیل پادشاه خود خالی دیدند همه منهزم
شدند و شجاع بحال تباه در کمینگاه هزیمت درآمده پادشاه بمدافعت جسونت سنگه
متوجه گشت.

دران اثنا خبر رسید که داراشکوه در احمدآباد گجرات رسید و صوبه دار
گجرات که خسر میرزا مراد بود با او متفق شد. حالا داراشکوه در ملک راجپوتانه قریب
اجمیر در قلعهٔ محکم در جمعیت جنگ مشغول است. پادشاه از تعاقب شجاع باز ماند
بمقابلت دارا سبقت کرد چون نزدیک قلعهٔ دارا رسید جمعی انبوه دیده متردد گردید
دران اثنا حیله برانگیخت که از طرف افسران لشکر خود بجانب دارا خطها
نویسانید که ما یان ترک رفاقت آنجناب نمودیم پشیمان هستیم اکنون می خواهیم که در
متابعت آنجناب سرهای خود فدا سازیم باید که فلان وقت دروازه های قلعه
مفتوح دارند که غلامان با جمعیت خود بحضور حاضر خواهند شد. داراشکوه از
روی سادگی مزاجی برخلاف رای مصاحبان هنگام موعود دروازهٔ قلعه مفتوح داشت

رکشید صرف نمودند. عالمگیر با جمعیت افواج کثیر بمدافعت او یلغار
و دستلج جنگ های عظیم واقع شد.

ثبت فوج نو آموز دارا شکوه مغلوب و منهزم گشته دارا شکوه با جمعی
ن رسید از آنجا در میان ریگستان و کوهستان پریشان بود. عاقبت
را اراده کرده در اثنای راه حرم محترمهٔ او بعلت وضع بیمار شده و موجب
خواه و بسبب صعوبت راه عزم مراجعت کرده در کوهستان بلوچستان
ن بود.

ین حال جسونت سنگه راجه جودهپور نزد او پیغام فرستاد که هرگاه
ه بنده را معاون و مددگار خود بپندارند. شاه [illegible] راه میان ریگستان
مصیبت های سخت برداشته در حدود جودهپور رسید. و [illegible]
موجب حمایت عالمگیر از معاونت او باز مانده درصدد گرفتاری او
سبب آن دارا شکوه بی بال و پر شده بجانب گجرات نهضت فرمود.
در آن حال عالمگیر را خبر رسید که میرزا شجاع از بنگاله بعزم رزم
ج نمود. باستماع این خبر عالمگیر بمدافعت شجاع یورش آورده
ه راجه جسونت راجپوت که از هواخواهان دارا بود بفریب مصالحه
لیز شامل گشته در اثنای راه از عسکر پادشاه جدا شده رایت بغاوت

بحالات پسران شاه جهان رجوع کنید به مآثر عالمگیری از صفحه ۱ تا ۱۴ و
سوم از صفحه ۳۲۰ تا ۳۲۵.

پیغام نمود۔ آں نامراد فرحان وشادان بمعرفۂ برادر مہربان حاضر شدہ بعد تناول ضیافت بشرب شراب ارتکاب نمود و درحالت بیخودی در اینجا بخواب رفت۔ اورنگ زیب اورا دست و پابستہ کردہ در قلعہ گوالیار محبوس ساخت وبذات والا در مہمات مملکت پرداخت۔

محی الدین اورنگ زیب عالمگیر

چونکہ اورنگ زیب از رفع و دفع خوان پرداخت بر سریر آگرہ در ماہ ذوالحجہ ۱۰۶۸ھ[1] باختصار جلوس ساخت وخود را عالمگیر خطاب داد۔ تاریخ جلوس ؎

صبح دل من چوں گل خورشید شگفت۔
حق آمدہ و غبار باطل را رفت
تاریخ جلوس شہ حق آگہ را
ظل الحق[2] گفت الحق ایں را حق گفت

درآں زمان بمقتضای قدرت تمامی اعیان وارکان دولت وصوبہ داران مملکت بہ متابعت او سر فرو بردند۔ و دارا شکوہ از رزمگاہ ہزیمت خوردہ در شاہجہان آباد مشاغل شدہ بود در آنجا مصلحت بہبودی ندیدہ بزودی در صوبۂ لاہور کہ ماتحت او بود معرور شدہ وافسران وسرداران لشکر شدہ در اینجا فراہم شدہ فوجی کثیر جمع کردند و

[1] مطابق ۱۶۵۸ء۔ صحیح تاریخ جلوس اورنگ زیب عالمگیر چہارم ماہ رمضان المبارک ۱۰۶۹ھ مطابق ۱۶ رمئی ۱۶۵۹ء است۔ دریں ہنگام عمر بادشاہ بحساب شمسی چہل سال و ہفت ماہ وسیزدہ روز وبحساب قمری چہل و یکسال و دہ ماہ و دہ روز بود (مآثر عالمگیری صفحہ ۱۵ طبع جامعہ عثمانیہ)۔

[2] ۱۰۶۹ھ۔

نمود۔ اورنگ زیب رایت نصرت افراشته با جمعیت دو لشکر بجانب
مستقر الخلافت آگره نهضت فرمود۔ چونکه میرزا مراد زخمی بود لاجرم
زیب بر لشکر او مالک شده با جمعیت هر دو عسکر بکنار آگره را متصرف
۔ شاه جهان در قلعهٔ آگره محصور بود اورنگ زیب در گرفتن او حیله ها
د۔

عاقبت یک ایلچی کاردان پیش او فرستاده وی در خدمت پادشاه
اخلاص نیازمندی و ارتسام رابطهٔ پدر فرزندی ظاهر ساخت۔ شاه جهان
و دغا و فریب دانسته فرمود که اگر فرزند سعادتمند را فریب و دغا
نمی بود پس چرا بحضور ما نمی آید۔ ایلچی عرض کرد که هرگاه منظوری حضور
شد فی الفور بعز بساط بوس فایز گردد۔ فردا اورنگ زیب فرزند خود
محمد بخدمت پدر امجد فرستاد۔ وی مسلح و مکمل در قلعه درآمده سواران
که برای گرفتاری اورنگ زیب در میان کمین گاه ها جابجا متواری
بچشم دید و بخدمت پادشاه عرض کرد که اگر این سواران مسلح که در عرض
هستند دور نشوند پدرم بملازمت حضور جرأت آمدن نتواند کرد۔
حکم داد که سواران بمقامات خود ها رفته قرار کنند۔ چون جمعیت سواران
شد میرزا محمد با جنود خود قلعه را متصرف گشته شاه جهان را فی الفور
بند ساخت۔

روز دوم اورنگ زیب برادر خود میرزا مراد را بابت تناول ضیافت

عالمگیری مترجمه مولوی محمد فدا علی طالب مطبوعه جامعه عثمانیه دہلی ص ۱۲ و ۱۳

وسلیمان بمحاصره او پرداخت. چون لشکر شاهزاده ها از دریای نربدا عبور نمود
داراشکوه راجه جسونت سنگه راجپوت را بمقابلت آنها فرمان داد و بیک حمله
لشکر او مغلوب گشته منهزم شد. و شاه جهان بوقوع این واقعه ترسان و
پریشان می بود. داراشکوه را بابت ترک مخاصمت اندرزها می نمود دی املا
قبول نمی کرد. لاچار حسب اضطرار به قضا رضا نهاده میرزا سلیمان را پیغام فرستاد
که با میرزا شجاع طرح مصالحه انداخته به جنگ شاهزاده های دیگر مراجعت نماید و
داراشکوه را فهمائش داد که تا رسیدن فوج سلیمان شکوه در مقابلت غنیم
مسابقت ننماید. داراشکوه که از مقدمات محاربه بیخبر مطلق بود دیگر هزار سوار با
همراه گرفته به ساحل دریای چنبل جائیکه در اجین آگره آسان بود بر چال قائم
کرد و شاهزاده ها بسر او یورش آوردند بمقابلت یکدیگر آتش کینه افروختند.
اورنگ زیب از ده دوقی نیز مرتبی وضع معسکر همچنان گذاشته در آگره رفته شهر
آگره را تصرف کرده براه دیگر بر لشکر داراشکوه یورش آوردند. فردا آتش هیجا
هیجان یافته بود حرب شدید شاهزاده مراد زخمی شد و لشکر جانبین
فرو ریخت. اورنگ زیب با جمعیت یکصد سوار در قلبگاه جنگ می کرد و داراشکوه
را قریب یک هزار سوار در جناح قوت بود. اورنگ زیب را محاربه غلبه غنیم
بسیار مایوسی فزود.

دران اثنا مطابق تقدیر داراشکوه از فیل سواری خود فرود آمده
بر سمند راهوار سوار شد و مردم افواج چون هودج فیل خالی دیدند شکست
خورده گریخته رفتند. داراشکوه بیدست و پا فرومانده بطرف دهلی

داد۔ باوجود ارشاد ملاشاہ از لال بیراگی کسب فیض می کرد پادشاہ اورا از ہمہ عزیز دانستہ در حضور خود محترم می داشت۔

دوم میرزا شجاع کہ رحیم و دلاور و منصف مزاج بود حکومت بنگالہ می کرد۔

سیوم میرزا مراد جلیل القدر و شجاع و جنگجو بود بر حکومت گجرات دکھن استقلال داشت۔

چہارم اورنگ زیب مستقیم المزاج و کم گوی و موقر و مدبر و دور اندیش و متشرع و متورع و جزرس بود و بر حکومت ممالک دکھن اقتدار داشت و ہر چہار برادر بمخالفت یکدیگر اوقات بسر می بردند۔

در آن اثنا شاہجہان عرصۂ سی و دو سال سلطنت کردہ بیمار افتاد

---

[1] اصل آنجناب از بدخشان است۔ در سال ہزار و بیست و سہ ہجری راہ ہندوستان پیش گرفتہ بمجرد رسیدن لاہور خود را بہ منزل شیخ الطائفہ میاں میر رسانیدہ بدریافت ملازمت آنحضرت استسعاد یافت۔ ازاں باز باشارۂ مرشد خود بکشمیر رفتہ در آنجا اقامت نمودند تا فرجام روزگار تابستان در کشمیر و زمستان در لاہور بسر بردہ در سال ۱۰۷۲ھ (۱۶۶۱ء) سفر عالم بالا اختیار کرد۔ ملاشاہ رباعیات کثیرہ در تصوف دارد از انجملہ یکے این است ؎

از ہر طرفے دلم ربودی آخر	از شش جہتم روئے نمودی آخر
بر تحقیق آمدم و تو بودی آخر	بیرون و درون جلوہ گرے می دیدم

(ملخص از عمل صالح (شاہجہان نامہ) جلد سوم ص۳۷۷)۔ منجملہ از تصنیفات حضرت ملاشاہ نظمیات ملاشاہ، قصائد ملاشاہ زیر نمبر ۷۸ و ۳۶ در کتابخانہ محکمۂ تحقیق و اشاعت جموں و کشمیر موجود است۔

گذشت و پادشاه را از انتقال او بسیار حزن و ملال افزوده تا عرصۂ سال ابواب
عشرت مسدود ساخت و در تجدید دکارها اصلا نه پرداخت. ممتاز زنانه که پادشاه را
ن تاج بیگم دختر آصف جاه و چهار فرزند نامی گرامی همراه وارث سلطنت بودند -
یکی دارا شکوه که سفله مزاج و کوتاه اندیش و قلندر مشرب بود در چنین شاهزادگی
ران و سادهوان و جوگیان و سنیاسیان صحبت میداشت و در بحث تصوف رساله‌ها
بف می کرده و کتاب او پنکهت که بزبان سنسکرت بود بزبان … ترجمه آن بفارسی کرده

هشت سال دو ماه شمسی و سی و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمری سپری گشته بود. تاریخ ولادتش
… رجب ۱۰۲۴ھ (۱۶۱۵ء) است. … بیست سالگی به ازدواج شاه جهان سعادت
نوزده سال و هشت ماه و نه روز قمری و نوزده سال و یک ماه و شش روز شمسی شمع انجمن خلافت
تاریخ انتقال آن بانو بیدل خان موافق حساب ابجد چنین یافته است "جای ممتاز محل ۱۰۴۰ھ
جنت باد" (عمل صالح الموسوم به شاه جهان نامه جلد اول از صفحه ۴۴۵ تا ۴۵۸) -
دختر نیز … جهان آرا بیگم که … ثمرۂ شاه جهان بود و دوم روشن آرا بیگم
گوهر آرا بیگم که آخرین نتیجه این ازدواج بود (عمل صالح جلد اول ص ۲۵۱) -
مراد از "سر اکبر" است که در مدت شش ماه آخر روز دوشنبه بیست و ششم ماه مبارک صیام ۱۰۶۷ھ
۱۶۵۷ء در شهر دهلی در منزل نگبود از او پنکهت بفارسی آورد - (خاتمه کتاب مخطوطه سر اکبر نمبر ۳۱۹
انه محکمۂ تحقیقات علمیه جموں و کشمیر ورق ۳۶۷) -
خطوطه‌ای این کتاب در کتابخانه محکمۂ تحقیقات علمیه جموں و کشمیر زیر نمبر ۵۹۱
۱ موجود است -

بشنیدن این عتاب بهمان وقت مطعون شده از جهان درگذشت - مدتی که نظام مردان خان
هفت سال بعدالت و نصفت گذرانیده بر نامهٔ عزل فرو خواند۔

لشکر خان[1] در سنه ۱۰۶۵ه[2] به نظامت کشمیر اختصاص یافته در رفاه رعیت و
استحکام امور سلطنت ساعی بود۔ همیشه در عیش و عشرت و سیر و سیاحت مصروف مانده متمتع
زندگانی برداشت۔ و در حکومت او ارزانی غله بحدی رسید که یک خروار شالی به یک
مرغ می فروختند و مردمان بسیار آسودگی یافتند در پرگنهٔ چهاک بر ساحل شهمانی تالاب باغی
وسیع بعمارات رفیع آباد ساخت که مرجع و سیرگاه اهل شهر بود و دران سال بسبب برودت هوا
دریای بهت یخ بست شده اسپان پُر بار بر سطح آن می رفتند مدت حکومت او
دو سال بود فقط۔

پوشیده نیست که سلطنت شاه جهان تا عرصهٔ بیست سال بکمال استقلال
در جاه و جلال بود۔ چون آصف جاه یمین الدوله آصف خان که رکن اعظم سلطنت بود از دنیا در
گذشتند شاه جهان را بار سلطنت بر خود افتاده در بجا آوری فرایض امور مملکت و
در رفاه و آسودگی سپاه و رعیت و فراغ امنیت بسیار می کوشید۔ دران اثنا حرم
محترمهٔ او تاج بیگم[3] که مدبر و منصف مزاج و معاون پادشاه بود بعلت وضع حمل از جهان

---

[1] لشکر خان عرف جان نثار خان پسر بردست خان بود۔ در آخر سال ۱۰۸۰ه (۱۶۶۹ء)
رخت هستی بر بست۔ برای تفصیل مزید: مآثر الامراء جلد سوم صفحه ۱۷۰ و ۱۷۱ -

[2] صحیح: ۱۰۶۷ه مطابق سال سی و یکم از جلوس شاه جهانی است (ایضاً صفحه ۱۷۰)

[3] مراد از ارجمند بانو بیگم دختر آصف خان برادر نورجهان بیگم است۔ بتاریخ ۱۷ از ذی قعده سنه ۱۰۴۰ه ۴۲
مطابق ۱۶۳۱ء از جهان فانی درگذشت۔۔ در آن وقت که این حادثه وقوع یافت از سن مرحومه

دولت خانهٔ خود بعمارات رنگین و اشجار و انهار و حیاض و فواره دلنشین
شا نمود - حسب فرمان حضور از کشمیر تا راجوری برای فرودگاه عسکر جهانبان
بن مسافران هفت سرای متین و رنگین معمور ساخت - (۱) سرای خانپور -
رای شاجه مرگ - (۳) سرای هیره پوره - (۴) سرای پوشانه - (۵) سرای خنة
رای بهرام گله - (۷) سرای تهنه و داره هیره پور را از دست سنگ تراشان
ت نموده مقام لال غلام که بسیار سخت و دشوار بود آسان فرمود - خود
ماه زمستان همیشه در لاهور بسر می برد - و هنگام تابستان به گلستان
معاودت می کرد - و در آمد و رفت لک ها روپیه داد و دهش می ساخت -
تجمل و شکوه می رفت در سفر و حضر ظروف طلا و نقره و چینی و غوری و دسترخوان
ت و کمخواب همراه می داشت -

و در عهد او گرانی غله بوقوع آمده مردم عوام تیره سرانجام با غوای حاکم
یو پنڈت پیشکاره را با تهام غله داری خانمان سوختند و مال و متاع او
ت بردند - چون اخبار آن بحضور رفت چندکس از اعیان شهر بدرگاه طلب
ند - از آنجمله ملا یوسف کاوسو صدر صوبهٔ کشمیر بود - شاه جهان از و پرسید
کدام راه آمدی در مقدمهٔ مهادیو کدام کس در خبر تو ملزم است - ملا یوسف
از راه پونچ آمدم - درین مقدمه از مردم عوام و از مهادیو کسی قصور
ت لیکن ...... پادشاه بر حرف "لیکن" او را بکمال خشم سخن برد مانن ده
ح کردن نداد و گفت چون هر دو فریق را گناه ندارد پس گناه از من است
ن تو خرف لایعقل را پرسیدم راست است که از راه پونچ آمده - ملا یوسف

از نوع بشر جمعی کثیر سوخته گشت و جم غفیری فرار اختیار نمود۔ پادشاه
مغفور یان این دیار را در حدود پنجاب جابجا خورش و پوشش مهیا داشته
و برای قحط زدگان این جا غلات موفور از پنجاب لاهور مرسل فرمود۔ و
از بیگمان حرمخانه و امرای دولت مبلغ بسیاری صدقه گرفته در بذل و ایثار
صرف نمود۔ کیفیت آن در حادثات گفته شد[1]۔ تربیت خان همگی دو سال
بحکومت گذرانیده بسبب بدنامی بی انتظامی قحط تغیر یافت۔

حسن بیگ خان در سنه ۱۰۵۹[2]ه خلعت حکومت پوشیده در رفع
قحط و بسط بساط معدلت یکسال کوشش و بحسن نیت گذرانید۔

در سنه ۱۰۶۰ه شاه جهان برای کسب هوای این گلستان عزیمت فرموده
پنج شش ماه در سیر و تماشا بسر برده از راه هفت منزل مراجعت نمود۔

علی مردان خان مرتبهٔ دوم در سنه ۱۰۶۱[3]ه چار باش حکومت گشته
در انتظام امور مملکت و معدلت بخوبی پرداخت۔ اوقات خود در عیش و عشرت
بسر می برد۔ از بسکه مالک دفاین و خزاین بود لهذا خرج بسیاری می کرد۔
در مضافات تیل بل باغ علی آباد[4] بکمال طراوت و طلاوت آباد ساخت که
عمارات عالیهٔ آن بعجوبهٔ صنعت روزگار بود۔ و در محلهٔ نوشهره باغ[5] حیدرآباد

---

۱ تاریخ حسن حصهٔ اول صفحه ۴۹۰ — ۲ مطابق ۱۶۴۹ع —
۳ مطابق ۱۶۵۱ع — ۴ رجوع کنید بتاریخ حسن حصهٔ اول صفحه ۳۰۰ —
۵ رجوع کنید بتاریخ حسن حصهٔ اول صفحه ۱۹۹ —

ظفرخان احسن مرتبهٔ دوم در ۱۰۵۰ھ بنظامت کشمیر توقیر
...عدالت و عطا نوشتخود ساخت. در ۱۰۵۱ھ شاه جهان بسیر کشمیر
...ده در نظارهٔ تماشای این بوستان شش ماه و یازده روز بسر برده بعد
...زعفران زار پانپور از راه هفت منزل بدار الخلافت لاهور رجعت ساخت.
...خان امیر یک مثنوی هفت منزل در تعریف باغات و عمارات کشمیر گذرانیده
...الطاف جهانبانی گشت. قطعه
...در این سال در موضع ... دو پرگنه آدون لخته برقی از آسمان افتاده
...پهنا دو ذرعه و عرض آن سی ذرعه و ضخامت آن هفت و نیم ذرعه بوده.

...: در سال هزار و پنجه و پنج ای یار
در گوشهٔ کشمیر به هنگام بهار
هفتاد گز و شش طول و یسی گز عرض
لخت برقی افتاد [illegible]

بر حاشیهٔ بیاض میرزا سلیم بخط او نوشته بود که درینجا ایراد کرده
...ن عرصهٔ چهار سال این مرتبه بحکومت گذرانیده روانهٔ حضور شد.
... بیت خان در ۱۰۵۳ھ رایت صوبه داری افراشته در رفاه
...کوشید. اوائل حکومتش بسبب خامی فصل آنقدر قحط افروخته شد

۱۶۴۲ء - ولادت سنه ۱۰۵۱ھ مطابق ۱۶۴۱ء است - رجوع
...۲۸۲ - بادشاه نامه حصهٔ دوم" -
۱۶۴۵ء - سنه ... مطابق ۱۶۴۳ء -

مردی رشید متحمّل و بردبار و دانا و آزموده کار بود۔ پیشتر از طرف شاه عباس[1] صفوی بر حکومت قندهار افتخار داشت۔ و به نیروی تائید آسمانی گنج پنهانی که از عهد کیکاؤس موجود بود بدست آورد۔ و قصّهٔ آن بدینگونه مشهور است که در حدود کوهستان قندهار چوپانی رمهٔ گوسفندان به چراگاه برده بود و اژدهائی از فرق کوه آمده هر روز از رمهٔ گوسفندان چند گوسفند طعمهٔ خود می ساخت۔ علی مردان خان از زبان آن شبان حقیقت حال شنیده در تحقیقات آن بجان کوشید۔ و از روی علامات و آثار دانست که در مغارهٔ کوه گنج پنهان است و ثعبان عنید بران نگهبان۔ لاجرم انبانهائے گوسفندان از چونه آب نارسیده پُر کرده بر سر راه اژدها انداخت۔ و اژدها بوقت خود برآمده سناچه ها بتصور گوسفندان لقمه لقمه فرو برده بر سر آن آب بسیار نوشید و چونه به رسیدن آب مشتعل گشته اژدها هلاک شد۔ علی مردان خان در مغارهٔ اژدها رفته بر در غار آتش افروخت چون از حیات اژدها اثری ندید بکندن زمین مشغول شد۔ لاشهٔ اژدها برآورده گنج کیکاؤس دریافت۔

گویند در خزینهٔ مذکور سنگ فارس هم بود۔ علی مردان خان بعد یافتن گنج شایگان بخوف شاه عباس صفوی نزد شاه جهان آمده بقیهٔ عمر در ملازمت او گذرانید۔ نهایت عیاش و باذل بود۔ یکسال بحکومت کشمیر اهتمام کلی نمود۔ و از معدلت و لطف خلق خدا را دل خوش ساخت۔

---

[1] صحیح۔ شاه صفی پسر زادهٔ شاه عباس صفوی اوّل چنانکه در فوق گذشت۔

اجتماع مردم میان اہل سنّت و مردم تشیّع نزاع افتاده بجنگ و
ستند و مردم شیعه سبّ صحابهٔ کبار نمودند و سنّیان بغیرت آمده اہل تشیع
کردند و پردهٔ ناموس آنها دریدند۔ خواجه خاوند محمود[1] وغیره جمعی از
ای این مقدمه بحضور بردند کیفیت آن در حادثات کشمیر مذکور است۔
در ۱۰۴۸ھ[2] شاه جہان از راه ہیره پور نہضت فرمای این دیار شده
ماه در سیر و سیاحت این گلزمین بسر برده باغ الٰہی و باغ عیش آباد
ساختگی و آراستگی معمور شده بودند بسیر و گلگشت آن محظوظ شده بعد
شگوفهٔ زعفران از راه ہفت منزل بدار الخلافت لاہور نہضت فرمود۔
مدت ہفت سال و دو ماه حکومت کرده تغیر یافت۔

شاہزاده مراد بخش در ۱۰۵۱ھ[3] یک ہزار و پنجاه و یک صوبیدار
شده بسیر و سیاحت و تماشای بہار و گلزار اشتغال داشت۔ دختر
شاه آباد که بیشتر در عقد ازدواج خود درآورده بود کسوبان او را
رانی و صاحبکاری بخشید و باستیلای جور و جفای آنها اہل کشمیر را اخراجی
چون شکایت او بحضور رفت ہمگی یک سال بحکومت گذرانیده معزول شد۔

علی مردان خان در ۱۰۵۲ھ[4] برعہدهٔ صوبه داری کامگاری یافت۔

---

[1] خاوند محمود از اکابر سلسلهٔ نقشبندیه در کشمیر ساکن بودند در سال ہزار و پنجاه رحلت آن مخدوم
لاہور واقع شد و مقبرهٔ متبرکهٔ ایشان در انجا است (واقعات کشمیر ص ۱۳۹، عمل صالح ص ۳۶۹)۔

[2] ۱۶۳۸ع۔

[3] ۵۱ھ مطابق ۱۶۴۱ع۔

[4] ۱۶۴۲ع۔

ظفرخان در ایّام حکومت مستعارهٔ خود چهار[1] گلشن عجیب باسراف زر کثیر احداث نمود یکی باغ ظفرآباد در محلهٔ بربره دار. دوم باغ گلشن در محلهٔ لوته کول سوم باغ عنایت متصل زیارت سیّد محمّد مدنی بطرف شمال چهارم باغ احسن آباد که به حسن آباد این وقت مشهور است، اثمار و از مالسیا مثل نبنق و گلاس و گیلاس و انواع انگور وغیره از امصار و بلاد طلبیده در باغهای خود غرس نمود[2]

و در سنه ۱۰۴۴ه[3] بفرمان شاه جهان لشکر کثیر برای تسخیر تبت صغیر و کبیر[4] مأمور ساخت و الکای تبتین در قبضهٔ اقتدار در آورد و راجه های[5] آنجا گرفتار کرده بکشمیر رسانید و فتحنامه بحضور گذرانید.

و در سنه ۱۰۴۵ه[6] مردمان شهر برای توت خوری در مایه سومه[7] رفته بودند

---

[1] برائے تفصیل این سه چهار باغ رجوع کنید بتاریخ حسن حصهٔ اول ص ص ۲۹۸ و ۲۹۹ -

[2] واقعات کشمیر ص ۱۳۸ -

[3] مطابق ۱۶۳۴/۵ ع -

[4] مراد از تبت صغیر و کبیر علاقه جات ملحقه ولایات جدید گلگت و لداخ در ریاست جموں و کشمیر است. ولے بقول ملا عبدالحمید لاهوری مهم متذکره خلاف علاقهٔ اشکر دو (اسکردو) بود.

[5] مراد از راجه ابدال پسر راجه علی رائے است. "راجه های" غالباً سهو نساخ است. برائے تفصیل فتح تبت رجوع کنید به ص ص ۲۸۱ تا ۲۸۸ -

[6] مطابق ۱۶۳۵ ع -

[7] قدیم "ماکشکا سوامی" که حالا بنام "مایه سومه" مشهور است محله ایست متصل پل امیراکدل شهر سرینگر (ابن شنٹ جیاگریفی سٹائن ص ۱۵۴)

...نداز آن ده دو گوسفند حکام آنجا هر ساله می گرفتند اعتقاد خان
...کام صاحب صوبگی خود بجای گوسفند بر سر هر گوسفندی شصت
...دام می گرفت - چون ازین جهت بر رعایا نیز آزار بسیار می رسید
...حکم فرمودیم که بر طرف باشد نه گوسفند بگیرند و نه نقد. دیگر اعتقاد خان
...ام صاحب صوبگی خود بر سر هر ملاحی خواه جوان و خواه پیر و خورد
...عتقاد و پنج دام می گرفت و معمول قدیم آن بود که بر سر جوانی شصت
...د بر سر پیرے دوازده دام و بر سر خورد سالے سی و شش دام می گرفتند
...رمودیم که دستور سابق را معمول داشته بدعتی که اعتقاد خان کرده
...رف باشد -

مقدمهٔ دیگر آنست که صاحب صوبه در وقت میوه در هر باغ
...هر باغیچه که میوهٔ خوبی گمان داشتند کسان خود تعیین می نمودند
...ن میوه را بجهت آنها محافظت نمایند و نمی گذاشتند که صاحبان
...غ ها و باغیچه ها متصرف شوند ازین جهت آزار بآن جماعت می رسید
...یچه بعضی از آن مردم درختهای میوه دار دور ساختند حکم فرمودیم که
...ن صاحب صوبه قرق میوه باغ و باغیچه کسے نکند - می باید که حکام کرام
...یوانیان کفایت فرجام و عمال حال و استقبال صوبهٔ کشمیر این احکام
...ان مطاع را مستمر ابدی دانند. تغییر و تبدیل بقواعد این راه ندهند
...سکه تغییر و تبدیل نماید به لعنت خدا و غضب پادشاه گرفتار خواهد
شد - فقط

ظفرخان در صلۂ آں ہزار اشرفی لوی بخشید۔ و بدعات موفور کہ در وقت حکومت اعتقاد خان بر ساکنان ایں گلستان دشوار شدہ بود بموجب التماس او شاہجہان رقم معافی آں نافذ داشت کہ نقل آں بر سنگ دروازۂ مسجد جامع تا حال منقوش است۔

نقل اشتہار

چوں ہمگی ہمت والا نہمت مصروف و معطوف بر رفاہیت خلق است بنابراں بعض امور کہ در خطۂ کشمیر دلپذیر باعث آزار سکنۂ آں دیار می شد حکم فرمودیم کہ برطرف باشد۔ از جملۂ آں مقدمات یکی آنست کہ وقت چیدن زعفران مردم را بعنف می بردند کہ زعفران بچینند و قلیلے نمک بعلت اجرۂ آں بآں مردم می دادند ازیں جہت بآں آزار بسیار می رسید۔ حکم فرمودیم کہ تکلیف چیدن زعفران اصلاً بکسی نکنند۔ آنچہ تعلق بخالصۂ شریفہ باشد مزدوران راضی ساختہ اجرۂ واجبی بدہند۔ آنچہ کہ تعلق بجاگیر داشتہ باشد گل زعفران را جنس حوالۂ جاگیردار نمایند بہر طریقے کہ بدانند بچینند۔

مقدمۂ دیگر آنست کہ در زمان بعضی از صوبہ ہای کشمیر بر سر خروار شالی دو دام بعلت ہیزم می گرفتند و در عمل اعتقاد خان چہار دام بر سر خروار گرفتہ می شد۔ چوں ازیں جہت آزار بسیار بمردم می رسید بنابراں حکم فرمودیم کہ بالکل از رعایا را طلب ایں وجہ معاف دارند۔ بعلت ہیزم چیزی نگیرند۔

مقدمۂ دیگر آنست دہے کہ جمع آں زیادہ از چہار صد شالی

بیت ازاں قصیدۂ مشہور است ۔ بیت ۱-

خالِ تو نیٔ کہ تو زد برند بخوان

خانیٔ دیگراں بیک خانی است

سلطانی سرے بدیار دکن کشید ۔ چوں در ۱۰۴۲ھ (۱۶۳۲ء) ظفرخان را حکومت کشمیر
ت خواجہ ابوالحسن مفوض گردید، میرزا نیز محمل سفر با ظفرخان بربست و پس از گلگشت کشمیر عازم
شت ۔ و تا آخر ایام حیات نزد سلاطین صفویہ مکرم زیست ۔ ایں ہم میگویند کہ صائب میرزا
بیت غنی کشمیری شنیدہ عزیمت کشمیر نمود شعر

موئے میانِ تو شدہ گر الہ من — کرد جدا کاسۂ سر ما زتن

دیوان خود را کہ از لک بیت برگزیدہ دو ہزار بیت بیاضے نگاشتہ باقی را
دادہ بود پیش میرزا گذاشت ۔ میرزا از مطالعۂ آں بغایت محظوظ شد ۔ خصوصاً
حسرتہا خوردہ گفت کاش ایں ہمہ کہ در تمام عمر خود گفتہ ام بایں کشمیری می دادم
ایں بیت بمن حوالہ می کرد ــه

ن سبزے بخط سبز مرا کرد اسیر — دام ہمرنگ زمین بود و گرفتار شدم

ئہ دیوان غنی مطبوعۂ نولکشور پریس لکھنؤ صفحہ ۱۴۲)

وفات میرزا محمد علی صائب در سنہ ۱۰۸۰ھ (۱۶۷۰ء) اتفاق افتاد و در اصفہان
گردید ۔ "بلبل گلزار جنت صائب عالی کلام" تاریخ وفات است ۔

میرزا صائب در ہمہ انواع سخن بالخصوص غزل ید طولیٰ داشت ۔ چنانکہ خود می گوید ــه

زل نبود بایں رتبہ ہیچگہ صائب — نوائے عشق در ایام من کمال گرفت

(ملخص از مآثر الکرام موسوم بہ سرو آزاد از صفحہ ۹۸ تا ۱۰۳)

ظفرخان احسن[1] در ۱۰۴۳ه[2] در بدل اعتقادخان بر مسند صوبهٔ کشمیر جلوس نمود. ازبسکه در مقدمات و محاربات ظفریاب می شد. بنابران بخطاب ظفرخانی ممتاز گشت و برامرای دربار اعتبار و اقتدار کلی داشت. بهایت خوش خلق و عیاش و نیک اطوار بود. پرورش سپاه و رعیت بخوبی میکرد. و در شعر و سخن طبعی موزون داشت. احسن تخلص می گفت[3]. و در تعریف کشمیر مثنویها گفته است. این رباعی از طبع زاد اوست. رباعی:-

جهان جوان شده عقد چنار می بندد
بهار پای چمن در نگار می بندد
مسافران چمن نارسیده در کوچ اند
شگوفه میرود و شاخ بار می بندد

میرزا صائب[4] بدیدن او در کابل آمده قصیدهٔ غرا در مدح او بحضور گذرانید.

---

۱ مآثرالامراء جلد دوم از صفحه ۷۵۶ تا ۷۶۲ -

۲ مطابق ۱۶۳۳ء -

۳ صحیح "می کرد" -

۴ نام میرزا محمد علی، صائب تخلص - پدرش از کدخدایان معتبر عباس آباد اصفهان بود. میرزا در دارالسلطنت اصفهان نشو و نما یافت. و بکثرت فرصتی در شش جهات عالم کوس سخندانی زد. در عین شباب آخر عهد جهانگیری متوجه هندوستان گردید. چون وارد دارالملک کابل گشت، ظفرخان که بنیابت پدر خود خواجه ابوالحسن تربتی ناظم کابل بود، میرزا را بکمند حسن خلق صید کرد. چون رایات صاحبقرانی (شاه جهان) در ۱۰۳۹ه جانب دکن باهتزاز در آمد، میرزا با ظفرخان[۴۴]

۴۴ بقیهٔ حاشیه در ذیل صفحه ۵۰۰ ست

...تخته خوانده از تخت فرود آمد۔ بعد از آن گاهی بر سر آن جلوس نکرده در زیر پایهٔ تخت
...نه دیگر تکیه کرده به دربار می‌نشست که تخت طاؤس پس پشت می‌بود۔
بالجمله اعتقاد خان که در عهد جهانگیر شاه ناظم صوبهٔ کشمیر شده بود کارهای
...ناشایسته میکرد۔ بنابراں شاه جهان او را از حکومت کشمیر یکسر معزول فرمود۔
...حکومت او[1] در سنه ۱۰۴۳ شاه جهان بهوای سیر گلزار و بساتین نهضت فرمای کشمیر
...عرصهٔ پنج ماه و نه روز بعیش و عشرت گذرانید۔ و بابت تعمیر باغ نسیم[2] و
...الٰهی و عیش آباد[3] و غیره فرمان داد۔ چونکه اعتقاد خان بکثرت بدعات و اخذ موال
...ان کشمیر را پامال و خسته حال کرده بود لهذا شاه جهان از کردار و اطوار او بیزار
...شده بعد حکومت یازده[4] سال برطرف نمود۔

...صحیح حکومت ظفر خان احسن است زیرا که بقول صاحب مآثر الامراء جلد اول صفحه ۱۸۰ اعتقاد خان
...پنجم جلوس شاه جهانی مطابق ۱۰۴۲ سنه از صوبه‌داری کشمیر معزول شده بود۔ ملا عبدالحمید لاهوری
...نیز همین روایت است (بادشاه نامه جلد دوم ص ۱۷)۔
...قول ملا عبدالحمید باغ نسیم از تعمیرات اعظم خان میر بخشی شاه جهان است۔
...بقول عبدالحمید لاهوری از تعمیرات میرزا یوسف خان است که در عهد صوبه‌داری خود در کشمیر برپا
(بادشاه نامه جلد دوم ص ۲۸)
برای "باغ عیش آباد" رجوع کنید به تاریخ حسن حصهٔ اول صفحه ۲۸۸ و ۲۸۹ —
مآثر الامراء جلد اول ص ص ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ —
یازده سال باین تفصیل، شش سال در عهد جهانگیری و پنج سال در عهد شاه جهانی
(مآثر الامراء جلد اول صفحه ۱۸۰)

لعل و یاقوت و زمرد و نیلم و الماس بود صنعت آن در عقل عقلاً اصلاً نگنجد۔

گویند تخته که پادشاه بدان متکا میکرد با سرف ده لک روپیه درست شده بود و در حدقه های تصویر طاؤس جواهر کوه نور و کوه طور بدل چشمان تعبیه کرده بودند۔ صاحب رسوم هند مصرف تخت طاؤس شش کرور روپیه و خرج مصارف دربار شاهی بروز اجلاس یک کرور روپیه می انگارد۔

گویند روزی که شاه جهان بر تخت طاؤس جلوس فرمود تمامی راجگان و رئیسان و نواب های مملکت محروسهٔ خود از اقاصی و ادانی جمع کرده دربار قیصری ترتیب داد بچنان ساختگی و آراستگی دربار بعمل آمد که شاهان سابقین و لاحقین طور و طرز آن بخواب ندیده باشند۔

وقتیکه شاه جهان بر تخت قدم نهاد دامنی از خاک آورده بر سطح آن مفروش ساخت و دوگانه برای آن یگانه بر فرش خاک ادا کرده بجانب حاضران دربار با آب دیده خطاب نمود۔

"ای خلق خدا گواه باشید که فرعون بر تخت عاج نشسته دعوی خدائی نمود و من بر تخت جواهر زواهر نشسته بخدای بی انباز اقرار می نمایم و خاکساری و عبودیت خود اظهار می سازم"

[۴۴] وعبدالکریم خان میر عمارت صورت تمامیت پذیرفت (پادشاه نامه جلد دوم صفحه ۳۲۲ و شاه جهان نامه صفحه ۳۸۵)۔

...ه وقطر گنبد آن سی و سه درعه جدار و حصار آن از سنگ مرمر منقش و
...ار از اعجوبهٔ صنایع بدایع روزگار یادگار و عبرت افزاست حوالی آن
...فر بخوبی شنا و عمزد اخرج تعمیر آن مکان هفتاد و پنج لک[1] روپیه
...ند ـ

چهارم روضهٔ جهانگیر شاه بمقام لاهور در شاهدره مشهور صنعت
...یاز اعجوبهٔ صنایع روزگار معروف ـ

پنجم تخت طاؤس که اصل مادهٔ آن از طلاء و نقره و مروارید و

...ا بحت بنائے آن و موازی این مبلغ در ضمن درج عمارات عالیه داخل
...مبارک بخرج رفته مشتمل است بر چهار دروازه و دو دریچه و بیست و
...برج ـ

...یت محمد صالح کنبو تکمیل مسجد جامع دهلی در ۱۰۶۶ھ (۱۶۵۶ء) به اهتمام علامی
...ن مدار المهام شاه جهان و فاضل خان بعمل آمد بقولش هر روز پنج هزار کس از بنا و
...ش و پرچین کار و منبت کار و نقاش و حکاک و بیلدار و دیگر عمله بکار مسجد می پرداختند ـ
...حال به صرف ده لک روپیه صورت اتمام پذیرفته زینت افزائے خطهٔ خاک گردید
...بات آمد مسجد شاه جهان" که از روی حساب ابجد معادل ۱۰۶۷ عدد باشد ـ
...ے این مسجد هست ـ عمل صالح موسوم به شاه جهان نامه جلد سوم ص ص ۵۱،
۵۲، ۵۴ ـ

...ل ملا عبدالحمید لاهوری و محمد صالح صحیح تخمینه مصارف روضهٔ ممتاز محل پنجاه لک
[۴۴] ...و جهانی بود ـ بعرصهٔ دوازده سال از ابتداء سال پنجم جلوس بسرکاری مکرمت خان

بسیاری از ساکنان پرتگال بقتل آورده نام و نشان آنها در ملک گم ساختند[۱]۔
و شاه جهان در قلمرو هندوستان بهر جا تعمیرات عجیب و مکانات دلفریب
آباد ساخت از آں جمله بعضے تعمیرات او تا حال عبرت افزا است نظیر آں در
اقلیم هند جائے ممکن الوجود نتواند بود۔

اوّل قلعهٔ شاه جهان آباد که از سنگهای سرخ منبت کار و مصفا
و درونها باسراف یک کرور روپیه در عرصهٔ ده سال[۲] بشکل گلدستهٔ هشت پهلو
معمور ساخت۔

دوم مسجد جامع دهلی بکمال تمتین و تزئین ترصیص نمود که در
روئے زمین مانند آں مسجدی دیگر منصوّر نباشد[۳]۔

سوم روضهٔ تاج گنج در اکبرآباد مشهور است و در محیط آں یکصد

---

[۱] بقول محمد صالح "درین غزوه قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند۔ و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و اناث فرنگی اصیل و عبید و قریب ده هزار تن از رعایائے پرگنات و نواحی آں که بے گناه به بند فرنگ افتاده بودند از بین آزاد گشتند۔ و درین ایام از آغاز تا انجام هزار سعادتمند از اهل اسلام درجهٔ شهادت یافته بروضهٔ دار السلام خرامیدند" (ایضاً صفحه ۵۰۲)۔

[۲] صحیح مدت تعمیر قلعهٔ شاه جهان آباد (دهلی) هشت سال است چنانکه از اقتباس ذیل ماخوذ از شاه جهان نامه جلد سوم ص ۳۲ عیاں گردد:

"مجملاً این حصار گردوں آثار که از مبدأ تاریخ بنیاد تا هشت سال بکمال جد و جهد بسر حد اتمام رسیده و تا آں غایت مبلغ پنجاه لک روپیه در

قلعهٔ قندهار را امرای شاه جهان متصرف شدند. بعد چندگاه
...ں یورش آورده قلعهٔ قندهار را از تصرف پادشاه هند نزع
...گاه از پیشگاه حضور شاهزاده داراشکوه بمحاربت شاه عباس
...د و شاهزاده از غلبهٔ غنیم ترسیده رجعت کرد. پس اورنگ زیب
...خ قلعهٔ قندهار دستوری یافت وی نیز و شجاعت قبة الاسلام
...ع کرده بر قلعهٔ قندهار یلغار آورد. امّا در تقابل لشکر غنیم تاب
...ت نیاورده بجانب دهلی معاودت نمود و شاه عباس بلخ و قندهار را
...د متصرف گشت۔

و دراں ایّام اہل پرتگال بمقام چاٹ گام[2] یک منزل لوٹھی تجارت
...ین متین ترصیص نمودند و فصیل[3] آں نوبہا تعبیہ کردند. چوں
...ا کہ اخبار آں بسمع اعلیٰ رسانید، پادشاہ حکم فرستاد کہ آں
...رستان را از ملک اخراج سازند. مطابق آں جان نثاران درگاہ

...دا از شاه عباس ثانی پسر شاه صفی (۱۶۴۲ء تا ۱۶۶۶ء) است۔
...ہا پادشاہ نامہ جلد اول ص ۴۳۳ و عمل صالح موسوم بہ شاہ جہان نامہ ص ۲۹۳
... "چاٹ گام" "سانتگانو و ہوگلی" مذکور است۔
...رائے تفصیل قلعہ بندی پرتگالیاں در بندر ہوگلی (ولایت بنگالہ ہند)
...ع کنید بہ شاہ جہان نامہ از ص ۴۹۴ تا ص ۵۰۲ ـ
...راد از قاسم خان صاحب صوبۂ بنگالہ است کہ بانصرام این مہم از طرف
...ہان متعین شدہ بود (ایضاً صفحہ ۲۴۷)۔

دربارۂ آمدن خود عرضداشت نمود۔ شاہ جہان در جواب نوشت۔

"نقل فرمان"

مدار المہام پادشاہی۔ باعث امن و امان شاہنشاہی۔ شیر صفدر معرکۂ جنگ۔ ملک کشائی بے درنگ۔ زبردست نابداران ہفت اورنگ۔ جراح ستانندۂ روم و زنگ۔ دولتخواہ یکرنگ۔ رفیق وفادار بے ریو و رنگ۔ علی مردان خان فیروز جنگ۔

نظم

بروئے صبا پیک گلزار ما — خبر دہ بیار دفادار ما

کہ خود را بدرگاہ والا رسان — ز سرچشمہ کشتی بدریا رسان

عنان گرم گرداں بر چوں صبا — بدانسانکہ از کوہ آید صدا

دعا چوں زود جانب آسمان — بسرعت چناں باید آمد جہان

ز شوق انچنین است گفت و شنود

سخن مختصر زود بشتاب زود

بعد ورود فرمان علی مردان خان از قندہار آمدہ بہ عز بساط بوس فائز

قلعہ [illegible] قاسی را کہ بمشہد مقدس فرستادہ بود برسر او تعیین کرد۔ علی مردان خان باعلیٰ حضرت (شاہ جہان) عرضداشت نمود کہ شاہ سجان بستانی بمن افتادہ یکے از عمدہا تعیین شود کہ قلعہ را وسپردہ روانۂ درگاہ بشوم۔ چنانچہ در سال یازدہم سنہ ۱۰۴۷ھ مطابق ۱۶۳۸ء بعد از محاربۂ خفیف قلعۂ قندہار بہ تصرف عمال شاہجہانی در آمد۔

شاه جهان در اوایل از انفعالات هنود متنفر می بود۔ عاقبت ترک
رموده با مذهب غیر صلح کل نمود و در رعیت پروری داد گستری
خود سبقت ربود۔ رسومات بے دینی اکبر شاه و آئین عشرت
جهانگیر شاه برطرف کرده قوانین و آئین خود مطابق شرع متین
اخت۔ علی مردان خان[۱] که از جانب شاه عباس[۲] صفوی بر حکومت
قل بود بوجهی[۳] از آقای نامدار خود دلگیر شده بجانب شاه جهان

ع کیند به مآثر الامراء جلد دوم ص۷۹۵ تا ص۸۰۷ ـ
ت بهرام مرزا المعروف به شاه صفی متوفی ۱۰۵۲ھ (۱۶۴۲ء) پسرزادهٔ
ی صفوی اول است۔ و آنکه حسن نوشته مبنی بر سهو است (مآثر الامراء جلد
۷۹[illegible]) ـ ۳ بقول صاحب مآثر الامراء (جلد دوم ص۷۹۶)
ک علی مردان خان در زمرهٔ بندگان شاه جهانی این بود که بعد از انتقال شاه
فوی) چون نوبت دارائی ایران به شاه صفی پسرزادهٔ او رسید به مظنه های
حتیاط های دور از کار اکثر عمده های دولت عباس شاهی را از پا در آورد۔
خان اندیشه ناک شده سلامت خود منحصر در توسل بدرگاه فردوس آشیانی
) دانسته، نوشت و خواند به سعید خان صوبه دار کابل درمیان آورد و باستحکام
ه پرداخته قلعهٔ بالای کوه لکه که بر حصار قندهار مشرف است بنا نموده در
روز بانجام رسید۔ چون این اخبار به شاه (صفی) رسید دفع آن مصمم
پسر کلانش را طلب داشت۔ علی مردان خان اگرچه با قتضای وقت
فرمود، اما بعد از آن بهر که گمان دورنگی داشت بقتل آورد۔ شاه صفی ۴۴

لاہور بر سریر سلطنت جلوس کردہ سکّہ و خطبہ جاری ساخت ۔ و
داور بخش[1] با جمیع شاہزادہ ہائے خاندان بابریہ بقتل آورد ۔ و فرامین
امور مملکت بتوقیع وقیع خود مزیّن کردہ ہر سو فرستاد ۔ و خان جہان
لودھی شخصی افسر عسکر جہانگیر بود بر موقع فساد با شاہ جہان جنگہای
بسیار نمود ۔ چون خبر انتقال جہانگیر شنید شاہ جہان را از تخت نشینی
مانع آمد و شاہ جہان در مقابلت او مبادرت نفرمودہ پیغام صلح
فرستاد ۔ لودھی بہبودی خود در صلح دانستہ بدرگاہ حاضر آمد و
پادشاہ او را بر حکومت صوبۂ مالوہ[2] مفاخرت بخشیدہ بعد چندگاہ حسب
الامر بحضور حاضر شد و در اینجا از ننگ دربار تدمیر خودش بنظر آمدہ
فی الحال از درگاہ گریختہ رفت ۔ چون در خیمۂ خود در آمد افواج شاہی گرد
خیمۂ او محاصرہ نمودند و حرمہای لودھی برعایت ناموس برخود [illegible] مرکب

[1] یعنی داور بخش المعروف بہ بلاقی ۔ ملا عبدالحمید و محمد صالح اسمائے شہزادگان
کہ بحکم شاہ جہان بقتل رسیدند ۔ داور بخش معروف بہ بولاقی و شہریار و طہمورث و ہوشنگ
پسران دانیال و گرشاسپ برادر بولاقی نگاشتہ اند ۔ این ہر پنج شہزادگان بدست
خدمت پرست خان المعروف بہ رضا بہادر دادہ شدند ۔ و در شب چہار شنبہ سیزدہم بہمن ماہ
بیست و پنجم جمادی الاولی سنہ ہزار و سی و ہفت (۲۳ جنوری ۱۶۲۸ء) ایشان را از تنگنائے
ساحت گیتی خلاص دادہ بہ فسحت آباد عدم راہی ساخت" (پادشاہ نامہ جلد اول
صفحہ ۸۶ و عمل صالح الموسوم بہ شاہ جہان نامہ جلد اول صفحہ ۲۱۹) ۔

[2] حالا ولایت مدھیہ پردیش در وسط ہند ۔

شدند۔ لودھی بکمال جگرسوزی با دو پسر خود از خیمہ جریدہ رفتہ پامال تعاقب اُو میدویدند چون برلب دریای چنبل رسیدند۔ طغیانی بود لودی خود را بدریا انداختہ عبور کرد و فرزندان و ہمراہیان اُو در دست مخالفان افتادہ مقتول شدند۔ لودھی در ملک دکھن رسیدہ رایت بغاوت افراخت و رایان اطراف با خود متفق کردہ در ملک ولولہ انداخت۔ شاہجہان عسکر مظفر با فسری ارادت خان بمحاربت و مقابلت اُو تعیین فرمود۔ لودی از روی جلادت ذاتیہ خود در محاربۂ اُو ہر وقت غالب ہمی شد۔

عاقبت الامر از پیشگاہ حضور آصف جاہ بمدافعت او مامور شدہ رایان اطراف از صولت اُو لرزیدہ در ذیل امان در آمدند ازین رو لودھی را جمعیت نماندہ عاقبت در دست دلاوران شاہی مقتول شد۔[1]

مدعا کہ بعد رفع و دفع مخالفان آصف جاہ بر منصب وزارت استقلال یافت و مہابت خان بر عہدۂ سپہ سالاری مسلط گشت و بحسن انتظام آنہا در ملک امن و امان واقع شد و سرکشان حدود دکھن را گوشمالی دادہ در ذیل طاعت در آوردند و با جمیع رایان[2] و نوابہای ملک ہند عہدنامہ ہای جدید موثق کردند و در رفاہ و آسودگی رعایا و آبادی ملک نہایت کوشیدن۔

---

[1] برائے تفصیل محاربات پیرخان مخاطب بہ خان جہان لودی با افواج شاہجہانی رجوع کنید بہ شاہجہان نامہ جلد اول از صفحہ ۳۶۵ تا ۴۰۹ ۔

[2] رایان جمع رائے بزبان ہندی بمعنے امیر۔

بعد انتقال جهانگیر همیشه دلگیر می بود. پوشاک سرخ گاهے نپوشید. شاه جهان بیست و پنج لک روپیه اورا جاگیر بخشید و شفقت پدرانه او را تعظیم می کرد. در سنه ۱۰۴۹ھ[۱] از دنیا درگذشته در شاهدره متصل روضهٔ پادشاه مدفون است.

بالجمله اعتقاد خان تا انتقال جهانگیر شاه در کشمیر مدت چهار ده سال حکومت کرده بود. و بعد انتقال او به حکم شاه جهان هفت سال دیگر به استقلال گذرانید. پس و پیش یازده سال به حکومت این دیار افتخار یافت. و در تعمیر باغ فیض بخش و باغ صاحب آباد و باغ شاه آباد سعی موفور نمود.

شهاب الدین شاه جهان بعد انتقال جهانگیر شاه آصف جاه و اعظم خان

[۳۴] من آن شاعرم شکر لله که دارم | ز بخت بلند تو امید داری
که گر دهر یاقوت یکدانه گردد | دروبینم از چشم نا اعتباری
به گلزار معنی هزار فصیحم | بمنصب چه شد نیستم گر هزاری
چو مهر تو دارم چه حاجت به مُهرم | مرا مهر داری به از مُهر داری

طالب در عین جوانی از زیبا خلعت زندگانی برآمد. این واقعه در سنه ۱۰۳۶ھ (۱۶۲۶ء) پیش از فوت جهانگیر پادشاه بیک سال رو داد (ملخص از مآثر الکرام موسوم به سرو آزاد مصنفهٔ مولانا میر غلام آزاد بلگرامی چاپ مطبع دخانی رفاه عام لاهور سنه ۱۹۱۳ء صفحه ۴۳ تا ۴۷).

[۱] مطابق ۱۶۳۹ء.

اتفاق کرده داور بخش پسر سلطان خسرو را عاریةً به سلطنت برداشتند۔ روز
دیگر نور جهان بیگم بر فیل سوار شده به مقام بهمبر بنام شهریار خطبهٔ سلطنت به آواز
بلند فرو خواند و آصف جاه را برای تخت نشینی او تجویز داد۔ آصف جاه را
سلطنت بخانهٔ خود بردن بود۔ فی الفور جواهر خود نظربند کرده هیچ کسے را
نزد او آمدن نداد۔ شهریار که در لاهور بود بشنیدن اخبار لشکرے جرّار
فراهم کرده بمحاربه و پیکار مستعد شد۔ چون آصف جاه در لاهور رسید از
آن طرف شهریار بمقابلهٔ او برآمده بقتال و جدال پیوستند۔ در آخر شهریار
تاب تقابل نیاورده در قلعه محصور شد۔ و امرای نامدار جمع شده داور بخش
را سر برآورده کردند و شهریار را بنظر آورده مکحول ساخته محبوس داشتند و آصف جاه
رهروی[1] راجل را که در طی مسافت عاجل بود فی میل یک یک اشرفی انعام داده
مع انگشترین خود نزد شاه جهان فرستاد۔ و شاه جهان بدیدن انگشترین
بعجالت تمام از گجرات یلغار کرده دوم ماه جمادی الثانی ۱۰۳۷ھ[2] در ایوان دولتخانه

---

[1] ملا عبد الحمید لاهوری و محمد صالح کنبوه نام این رهرو "بنارسی هندو" نگاشته اند (بادشاه نامه جلد اول صفحه ۷۵ مطبوعه کالج پریس کلکته ۱۸۶۸ء و عمل صالح الموسوم به شاه جهان نامه صفحه ۲۱۳ چاپ رائل ایشیاٹک سوسائٹی بنگال ۱۹۳۹ء)۔ [2] مطابق ۲۹ جنوری ۱۶۲۸ء۔ امّا بروایت ملا عبد الحمید لاهوری جلوس شاه جهان بر تخت سلطنت در چهارم گهڑی روز دوشنبه بیست و پنجم ماه بهمن موافق هشتم جمادی الثانی ۱۰۳۷ھ در دار الخلافت آگره واقع شد (بادشاه نامه جلد اول صفحه ۱۱۲)۔

سرِ خویش که تا روی تو بیند ❊ نورجهاں۔ نیست نرگس که بود بر سرِ من افسرِ من ❊ بہ تماشای تو بیروں شده چشم از سرِ من ❊ نورجهاں۔

بلے عندلیبِ شیدا دم در گلو گره زن ❊ گوشِ شه است نازک تابِ فغاں ندارد

روزے طالب آملی[1] را گفت که در مدح پادشاه ایشاں قصائد بسیار گفته اند و در مدحِ من یک بیت هم موزوں نکردند۔ طالب گفت کسے که گاہے بچشم ندیده باشد توصیفِ او چگونه گفته شود نورجهاں بدیهه گفت رباعی۔ بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا

بت پرستی کے کند گر برہمن بیند مرا

در سخن پنہاں شدم مانند بو در برگِ گل

ہر که دارد میل دیدن در سخن بیند مرا

[1] طالب آملی برادرزادهٔ حکیم رکنا کاشی بود۔ در ریعانِ شباب از ولایتِ خود برآمده بعزم [بهمت کرده] هند خرامید۔ چوں مرزا غازی وقاری از پیش گاه جهانگیر پادشاه بصوبه داری قندهار مامور گردید، طالب خود را بآستانِ مرزا غازی کشید و بالتفات فراواں اختصاص یافت۔ آخر باعتصام ذیلِ جهانگیری قوی پایه شد و در ۱۰۲۸ھ (۱۶۱۹ء) بخطابِ ملک الشعرائی بلند نامی اندوخت۔ طالب آملی در مدحِ جهانگیر پادشاه و اعتماد الدوله وزیر و نورجهاں بیگم قصائدِ غرّا دارد۔ طالب در اوائل مُهردارِ اعتماد الدوله بود۔ آخر مستعفی شد و قطعهٔ اعتذاری بنظم آورده۔ از آں است :۔

دو صنف اند اہلِ طبیعت که ہرگز ❊ ندارند با ہم سرِ سازگاری

یکے را فرومایگی کرد شاعر ❊ یکے را بزرگی و عالی تباری ۴۴

...روز بیدار شگوفهٔ زعفران زار پانپه بسر برد - از آنجا براه بهفت منزل
نهضت کرده در لاهور رسید - دلاور خان دو سال[1] بحکومت گذرانیده
همرکاب حضور یافت -

ارادت خان در ۲۹ھ[2] بر بساط حکومت جلوس یافته متصل
نادہ پور روضهٔ دلکشا معمور ساخت کیفیت آن در حصهٔ اول گفته شد.
و در امنیت و رفاهیت مردم دو سال بسر برده تغیر یافت -

اعتقاد خان در ۳۲ھ خلعت صوبه داری در بر کرده در رتق و فتق
امور مملکت بخوبی پرداخت و تا عهد او مردم چکان را خیال خیره سری مرکوز
خاطر بود اعتقاد خان از روی جلادت و سیاست مردم چکان را گروه گروه
گرفتار کرده بقتل رسانید تا که دغدغهٔ حکومت و ثروت از سرهای آنها بدر
رفته بکار چاکری کشاورزی مشغول شدند و سید ابو المعالی بعد وفات
راجه مان سنگه از بنگاله بکشمیر آمده بعض مردم چکان پیش او می رفتند اعتقاد
خان سید موصوف را بحضور فرستاده ذرا آنجا از حدود ملک سنده بیست و
پنج هزار روپیه جاگیر یافت و در آنجا ایام دنیا بسر برد و برادرش سید
ابراهیم خان را موضع نیوه از پرگنهٔ بیراٹ جاگیر عطا شد با عیال و اطفال
خود در آنجا قیام ساخت. و باغ فرح بخش باهتمام اعتقاد خان در این ایام

[1] پنڈت بیربل کاچرو مدت حکومت دلاور خان سه سال قرار داده است -
(مجمع التواریخ قلمی ورق ۱۵۶)

[2] مطابق ۱۶۱۹ء -

مایوسی ظاہر شده لیکن بخیر گذشت -

بعد تماشای زعفران زار بصوب لاہور رایت مراجعت افراخت و به مقام بہرام گله رسیده به نشاط شکار پرداخت یکے از دلاوران آں دیار آہوی زنده اسیر کرده پیش پادشاه از کوه فرود آورد آہوی مذکور بر سر سنگے نشسته تا آں جوان پائین آمده آہوی مذکور را کشش نمود و در حالت کشش ریسماں از دست او جدا شده آں جوان از کوه بزیر افتاده بیک دو ضرب قلابازی جان داد و لاشۂ او غلطان پیش پادشاه رسید -

به معاینۂ این حال مزاج پادشاه منقلب شده ضعف و بیہوشی غالب گشت - ازاں جا کوچ کرده به مقام راجور قیام ساخت و بوقت پاس اخیر ۲۸ ماه صفر ۱۰۳۷ھ[1] از عالم فانی بملک جاودانی شتافت - تابوت او در لاہور رسانیده بمقام شاہدره اندفان پذیرفت - شاه جہان بر تربت او روضۂ عالیشان که اعجوبۂ صنعت روزگار است احداث نمود -

تاریخ

شہنشاه جہان شاه جہانگیر	که دست عدل او بر آسمان رفت
چو نور الدین محمد بود نامش	ازاں از رفتنش نور جہان رفت
ازیں ماتم سرا چون رخت بربست	جہان غمگین شد و او از جہان رفت
چو تاریخ وفاتش جست کشفی[2]	خرد گفتا "جہانگیر از جہان رفت"

[1] مطابق ۲۹ ر اکتوبر ۱۶۲۷ء -

[2] ۱۰۳۶ھ مطابق ۱۶۲۶ء -

همدرین سال جهانگیر شاه از حسن ابدال[1] بکشمیر متوجه گشته
و مخدرات حرم سرا برای صعوبت راه پیشتر مرخص نموده بذات والا چند روز
در تماشای شگوفهٔ باغات پکهلی بسر برده و در آنجا بسبب کثرت بارش برف و
باران همراهیان را آسیب سخت رسید و دوابها سقط شدند بیست و پنج
زنجیر فیل از قالب تهی گشت. ده روز در آنجا توقف بود و سلطان حسین
والی پکهلی خدمات شائسته بجا آورد و از آنجا بنابر صعوبت راه افیال و خیول و
جیش شاهی را تخفیف داده آذوقهٔ چهار پنج روز همراه گرفتند و بر لب دریای
کرشنه گنگا رسیده جشن نوروزی ۱۰۲۹ھ اتفاق افتاد از آنجا بکمال
فر و فیروزی قطع منازل کرده در باره موله قیام ساخت. در آنجا راجه کشتوار[2]
که همدرین سال مطیع شده بود بعز بساط بوس فائز گشته بانواع نوازش
مشرف شد. روز دوم ارکان دولت بسواری غرابهای سفائن در میان
تالاب اولر سیر تماشا کرده بمستقر دار الخلافت سرینگر رایت اجلال افراخت.

---

[1] توزک جهانگیری ص۳۰۱ -

[2] نورالدین جهانگیر نسبت بادیابی این راجه چنین نگاشته است :-

"دلاور خان حسب الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده زمین بوسی فرمود -
این راجه خالی از وجاهت نیست. پوشش بر روش اهل هند و زبان کشمیری و
هندی هر دو میداند. بخلاف دیگر زمینداران این حدود فی الجمله شهری
ظاهر شد. حکم فرمودم که با وجود تقصیر گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از
حبس قید نجات یابد والا در یکی از قلاع هندوستان به حبس مخلد گرفتار خواهد بود." ایضاً صفحهٔ مزبور

بعد چند روز سیر و سیاحت حدود مراج[1] بخاطر آمد روز اول
ببیل دریا در اسلام آباد خیام دولت افراشت۔ روز دوم بسیر و تماشای
سرچشمه ویرناگ جلوه پیرگشته ملاحظهٔ تعمیرات آنجا که در حین شاهزادگی تجویز
یافته بود فرمود در آنجا چند روز بعیش و سرور گذرانیده بسبب برودت
هوا آثار تشنگی تنفس و سرفه در وجود مسعود پیدا گشت و علت ضیق النفس
عارض شد از آن سو معاودت کرده بر چشمهٔ اچهبل قیام ساخته در باره
تعمیر باغ و حمام و حیاض فرمان داد از آنجا رجعت کرده چندگاه بسیر و تفرج
تالاب ڈل گذرانیده برای تعمیر باغ فرح بخش[2] شاه جهان را فرمان داد۔

همدران ایام آتش قهر آلا فروخته دوازده هزار خانه مع مسجد جامع
سوخته شدند۔ جهانگیر شاه بر موقع آتش خود حاضر آمده در اطفای آن
نهایت کوشید و سنیان تهمت سوختن مسجد جامع بر اهل تشیع بسته گواهان
گذرانیدند۔ جهانگیر شاه بعد تحقیقات کامل تعمیر مسجد جامع بذمهٔ ملک محمد ناجی
که پدر حیدر ملک چادوره بود فرمود و تعمیر آن تا عرصهٔ هفده سال تمام رسید
حیدر ملک که رئیس ملک بود در پیش نورجهان بیگم قربی داشت بفرمان پادشاه
نهر لچه کول را ترمیم ساخت و خانقاه جذی بل که بسبب آتش ظفرخان
چک ویران شده بود و لهذا افراخت۔

پادشاه بعد انقضای عرصهٔ شش ماه رخت مراجعت بر بسته چند

---

[1] رجوع کنید به حاشیه ۱۱۳ تاریخ حسن حصهٔ اول ص ۶۴ —

[2] مراد از باغ شالامار است۔

گویند حسن شال مردی متمول بود۔ چهار پایان بسیار داشت چون درخاندان او کسے وارث نماند چهار پایان رو بجنگل نهادند۔ این حادثه تا چهل روز در تزاید بود و بعد آں روز بروز تخفیف یافت۔

در ۱۰۲۶ھ درخانهٔ ابریشم فروشی دو دختر توام متولد شدند که دندانها برآورده بودند و پشت هر دو را* تا کمر اتصال داشت۔ سر و پا و دستهای هر یکے متفرق بود و بعد زمانی فوت شدند۔ احمد بیگ خان عرصهٔ سه سال در رفاه مردم بسر برده تبدیل یافت۔

دلاور خان در ۱۰۲۷ھ[1] بر اریکهٔ صوبداری نشست همگنان را برفاه و آسودگی آسایش داد و بر کنار برارنبل[2] باغی عجیب باشجار و ازهار دلفریب آباد ساخت و درهمان سال ستارهٔ دُم دار طلوع نمود و بکثرت غلبهٔ موشان در هند و کشمیر مزروعات تلف شد۔

در ۱۰۲۸ھ[3] دلاور خان لشکر فراوان بتسخیر کشتوار تعیین ساخت که بعد جدال و قتال بسیار کشتوار فتح کرده از حضور خلعت زرکار و آمدنی یکساله کشتوار عطا یافت۔

---

[1] مطابق ۱۶۱۷ میلادی۔ [2] برائے تفصیل رجوع کنید به حاشیه ۹۶۳ تاریخ حسن حصهٔ اول صفحه ۳۰۰ – [3] بروایت توزک جهانگیری تسخیر کشتوار در سنه یکهزار و بست و نه هجری مطابق ۱۶۱۹ء وقوع یافت۔ برائے تفصیل مزید رجوع کنید به توزک جهانگیری جلد دوم مطبوعه چاپ خانه نولکشور، لکهنؤ۔ صفحه ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱ – * لفظ "را" درین جا زائد است۔

ونورجهان باجیش ولشکر از دریا عبور کرده پادشاه هنوز در حرم سرا غسل میفرمود - مهابت خان موقع دانسته یکبارگی برد دریا شکسته حرم سرای شاهی را محاصره نمود وخود مسلح ومکمل بر سر ڈیڈھی* استاده مانده باشوب لشکر در حرمخانه شور وشغب افتاد پادشاه سراسیمه برون آمده مهابت خان را گفت چه میخواهی وی عرض کرد که بخوف دشمنان از حضور جان بخشی میخواهم - پس سه دفعه پادشاه را تصدق شده بکمال اعزاز در پالکی نشانید وخود زیر پالکی در آمده در خیمۂ خود رسانید وبند ها گذرانید اما در حفاظت سپاهان نظربند ساخت - نورجهان آنروی دریا اینواقعه اصغا کرده برادر خود وافسران لشکر را قهر فرمود - اما هیچ کسے بعبور دریا جرأت ننمود - لاچار فیل خود بدریا انداخته مخالفان بر سر او از هر طرف تیرباران کردند - نورجهان چهار ترکش در جنگ آنها صرف نمود وسه فیلبان او مقتول شدند -

مدعا که لشکر شاهی بطفیل نورجهان از دریا عبور کرده با فوج راجپوت بجنگ پیوستند بعد حرف وضرب شدید لشکر شاهی مهزوم شده نورجهان افتان وخیزان در لاهور رسید مهابت خان پادشاه را هرگونه دلجمعی میکرد - عاقبت نورجهان موجب فرمان پادشاه در جهلم آمده مهابت خان از پادشاه جبراً قتلنامۂ نورجهان نوشته گرفته فی الفور بیگم را نشان داد - وی بخوف جان لرزیده مهابت خان را التماس نمود که اگر پادشاه را قتل من منظور است

۲۴ محقق نیست - درست آنست که آصف جاه پیش از نورجهان از دریا عبور کرده بود (هسٹری آف جهانگیر صفحه ۴۰۶) - * ڈیڈی بکسر دال هندی بمعنے دهلیز بالکسر که مابین دروازه واندرون سرائے باشد (شمس اللغات فارسی صفحه ۲۸۲) -

سعادت دارم اما بنظر او رسانیده مرا مقتول سازند. مهابت خان بیگم را بنظر پادشاه رسانید و پادشاه بدیدن اضطرار دل از خود زار زار گریست بعین که مهابت خان بر قتل نورجهان دست برداشت پادشاه مهابت خان را دامن گیر شده از قتل وی باز داشت. پس مهابت خان بپای پادشاه تصدق شده بابت عفو خطا التجا نمود. و پادشاه او را خلعت عطا کرده بر خدمت خود استقلال بخشید و همرکاب دائرهٔ دولت بکابل برد. اگرچه پادشاه از خطای مهابت خان درگذشته بود لیکن بیگم در تباهی او همیشه سعی میکرد. مهابت خان بخوف جان ترک دربار نموده بجانبی هجرت کرد. نورجهان مال و منال او ضبط فرموده بابت قتل مهابت خان بانعام فراوان اشتهار داد. آصفجاه وزیر اعظم و مختار کل بود اما از حرکات ناشایستهٔ خواهر و بیوقوفی پادشاه همیشه دلتنگ می بود.

روزی بوقت شام آصف جاه را اطلاع رسید که یکمرد غریب بخرقه [?] از چیزی عرض کردن دارد آصف جاه بر در آمده مهابت خان را شناخت و در خلوت نشسته هر دو شکوه و شکایت پیوستند. آصفجاه بر ستمهای [?] نورجهان و بیوقوفی پادشاه اقرار نمود و مجبوری خود ظاهر فرمود. عاقبت الامر هر دو اتفاق کرده بجای خود مصمم کردند که شاه جهان را بر مسند شاهی بنشانند. همان وقت مکاتیب و مواثیق بجانب شاه جهان شروع یافت.

نه [?] حسن درینجا هم چشم پوشی و مسامحت بکار برده است. برائے تفصیل رجوع فرمائید به صفحه ۴۳۰ هسٹری آف جهانگیر مصنفهٔ بینی پرشاد.

چو از خون خسرو شدم متهم ... ندارم من از قتل پرویز غم
خدائیکه دولت به پرویز داد ... مرا نیز شمشیر خونریز داد
چو پرویز سوی من از کینه دید ... مرا هم نباید زبونی کشید
اگر صلح خواهد کنم ترک جنگ ... وگر جنگ جوید نیارم درنگ
مرا با شهنشاه خود بند گیست ... نه با هر برادر سرافگندگیست
اگر شه منم شاه را بنده ام ... نه بگریزم از شاه تا زنده ام
اگر بر من انداختی شاه کار ... نمیرفت از دست شه قندهار
بدستم چو تیغ جهانگیری است ... کلید خزائن خود آید بدست
چو در دست شمشیر خونریز هست ... مرا صد تقاضا به پرویز هست
عروس ولایت بود دیره زن ... کند عقد با مرد شمشیر زن
سزد گر در آید بآغوش من ... ز ند آب بر دیگ پر جوش من
چه حیرانم از بازی روزگار ... نه آغاز دانم نه انجام کار
همان خرمم بندۀ خانه زاد ... ز رسوائیم شاه را شرم باد

چونکه پادشاه را در امروز نهی دست کوتاه بود بوجهی عنان صلح وصفا بدست نیامد۔

و در ۳۳ سنه پادشاه رایت اقبال را بجانب لاهور مهمیز داده در انجا خبر رسید که زمینداران بنگاله بمددگاری شاهجهان استقامت داشتند الحال از تقابل و تقاتل مهابت خان راه فرار پیموده اند شاه جهان خود در جنگل نشسته است عسرت غله دارند و الحال بجانب دکهن میرود۔

ودر ۳۴ سنه پادشاه را باز هوس سیر کشمیر بخاطر آمده چندگاه باشتغال سیر و تماشا بسر برد. مهابت خان که میر لشکر و سپه‌سالار بود در محاربات و مقدمات همیشه جانفشانیها میکرد. در ۳۴ سنه شاه جهان را مغلوب و پریشان ساخته بدرگاه آمد. و پادشاه موجب یاوه گوئی نورجهان[1] از و برگشته شده بود. وقت سلام او را بوجهی تفقد و مواسات نفرمود و بی بدل شده در قلعه رنتهم که آرامگاه او بود عزلت کرد. نورجهان پادشاه را مرکوز خاطر ساخت که مهابتخان با شاه جهان عقد موافقت بسته است میخواهد که شاه جهان را بر سریر نشاند و پادشاه را معزول گرداند.

موجب آن مهابتخان را در قلعه رنتهم مطالبه حضور رفت. و تصرف منصب و متعلقان نورجهان تفویض یافت. مهابتخان را از تخریب خود آگاهی بود ولیکن توکل بخدا نموده به دارالخلافت نهضت کرد.

و درین ایام رایات عالیات بعزم عزیمت کابل بر ساحل دریای جهلم متوقف شده بود. مهابت خان با جمعیت پنجهزار راجپوت بدرگاه حاضر شد چون خبر حاضری او بسمع اعلی رسید پادشاه فرمود که مهابت خان را بگوئید که اول محاسبه معاملات خود پیش آصف جاه فیصله سازد آنگاه بنظر حضور بگذرد. مهابت خان[2] را این سخن نهایت سخت آمده آن روز به لیت و لعل گذرانید. فردا آن صبح

---

[1] برای تفصیل وجوهات نزاع مابین نورجهان و مهابتخان رجوع فرمایید به صفحه ۳۹۷ هسٹری آف جهانگیر مصنفه بینی پرشاد. [2] نورجهان جامه خواجه‌سرائی پوشیده رود جهلم را عبور کرد. و آنکه حسن می نویسد که آصف جاه و نورجهان با همدیگر جهلم را عبور کردند ۴۴

بمقابلهٔ شاهجهان دستوری یافت. دلیر جنگی ضرب شدید جمعیت شاهجهان
پریشان شده در حدود بنگاله هزیمت خورده درگذشت.

بالجمله از فتنه سازی بیگم و شامت نیت شهریار کار بجائی رسید
که بلاد و امصار شورش برخاست و در انتظام مملکت خلل کلّی راه یافت.

در سنه ۱۰۳۲ھ پادشاه بانیت گلگشت کشمیر نهضت فرموده بمقام
ویرناگ عرضداشت مهابتخان رسید که شاهجهان با جمعیت لشکر بر آب
گنگ رسیده کشتیها بجانب خود کشیده بود همگی سی منزل کشتیها زمینداران
آن سواد بدست آورده سبیل آن عساکر منصوره بمقابلهٔ او از آب در
گذشت و پادشاه بنام شاه جهان فرمان فرستاد. نقل فرمان:

"فرزند عزیز زبدة النتاج فرخی و فیروزمندی و واسطهٔ حق شناسی
و سعادت پیوندی شاهزاده سلطان خرّم بعنایات و الطاف
شاهانه محفوظ و خرّم بوده بداند. وای بر عقل آن فرزند دلبند
که حقوق اطاعت فرزندانه چنانچه لائق پدری و فرزندیست
از خاطر محو ساخته قدم از جادهٔ عبودیت و فرمانبرداری بیرون
نهاده آثار کجروی و بداندیشی در خاندان خلافت و شاهنشاهی
باید بمعرکهٔ جنگ بیاراست که آن فرزند دشمن گستاخ در پیش
آمد اگر ارادهٔ شمشیر زدن و ملک گرفتن مرکوز خاطر شماست
از این چه بهتر که با جماعهٔ امرای نیک اندیش و ملازمان وفاکیش

[illegible]

بسرحد عراق رفته جمعیت شاه عباس که سکهٔ قدرها شکسته
بنام خود جاری ساخت تشنگی نه آرزوی تخت و تاج باید خود
در آویزی۔ زیرا که گرفتن تخت و تاج نه بزور بازوست بلکه
مقالید فتوحات نامتناهی در سرپنجهٔ خازن الهی است گذشت
آنچه گذشت۔

حال اگر آن نور الابصار چهرهٔ جرائم احوال را از خاک مسکنت
پاک سازد و بعجز و شکستگی بموقف عرض گردون اقتدار درآید
البته باز بدستور التفات و کرم شاهانه شامل حال آن فرزند
گردد۔ بیت:۔ اگر دریافتی بر داشت بوس
وگر سر تافتی افسوس افسوس "

چون فرمان عالی به نظر شاه جهان رسید از طبع رسای خود جواب منظوم
بدرگاه گذرانید۔ جواب منظوم:۔

بزرگی نوای شاه آفاق گیر — بلطف و کرم عذر من در پذیر
ندارم تمنای تخت و کلاه — ز خوف برادر گریزم ز شاه
غم تاجداری کرا در دل است — مرا سر نگهداشتن مشکل است
بهر جا که باشم غلام تو ام — اگر شاه باشم بدام تو ام
مبارک بود تاج بر فرق تو — بود ایمنم خرمن از برق تو
نتازد اگر شاه دنبال من — کند مهربانی بر احوال من
برین ملک بنگاله قانع شوم — اگر گیردم سخت با تیغ شوم

سیر کشمیر بخاطر آورده بمقام اَتک دلاور خان فتحنامہ کشتوار پیش نمود و آمدنی
یکسالہ کشتوار باو عطا شد ۔

و در ۱۰۲۹ھ بعد جشن نوروزی پادشاہ بکشمیر آمد و در کشمیر عرض خان خانان
سپہ سالار دکہن رسید کہ عنبر سیاہ بخت عہد شکستہ بقتال و جدال پیش آمد و از حضور
خزانچی را حکم شد کہ بیست و پنج لک روپیہ برائی اخراجات این مہم باو برساند
بعد مراجعت کشمیر شاہجہان برائے افتتاح قلعہ نگرکوٹ تعین شدہ وی بہ نیروئ
اقبال آن حصن سنگین با دوات قلعہ کشائی مفتوح ساخت ۔

و در ۱۰۳۱ھ پادشاہ از راہ پکھلی بسیر کشمیر متوجہ شدہ بود در ان حال
عرضی حاکم ملتان رسید کہ شاہ عباس صفوی با لشکر خراسان و عراق قلعہ قندہار
را محاصرہ نمود و از حضور شاہجہان بمقابلت شاہ ایران با سامان و سپاہ فراوان[۱]
دستوری یافت ۔

ہمدران ایام نورجہان بیگم در صدد تخریب شاہجہان سرگرم تلاش
بود ۔ بغارت انجال پادشاہ بہ ترغیب بعضی اعیان علاقۂ دہولپور شاہجہان را
جاگیر بخشید ۔ و شاہجہان دریا نام افغان را برانتظام پرگنۂ مذکور تعین ساخت
اما پیش از رسیدن دریا مکان مذکور بفرمان نورجہان در تیول شاہزادہ

---

[۱] شاہجہان خود را (بحالت خرابی صحت جہانگیر) در معرض خطر انداختن و از
دار الخلافہ دور ماندن مناسب ندانست ۔

(آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا ص ۳۸۵)

شهریار مقرر شده بود. و دریا افغان در قلعهٔ دهولپور رسیده با ملازمان
شهریار دست بگریبان انداخته بجنگ و جدل پرداخت و از طرفین مردم
بسیاری تلف شد. بنابران از دربار نورجهان شاهزاده شهریار که داماد
نورجهان شوهر دختر شیرافگن خان بود برای مهم قندهار و سرزنش شاه
ایران مامور شده[1] شاه‌جهان عرضداشت نمود که [illegible]
و ملایمت فرو نشیند تا رسیدن بنده نباید که پادشاه مراجعه و طلب کند
پس شورش سرانجام نپذیرد. بداندیشان کار طلبی بعکس آن عمل کردند که
ملک دواوین وغیره که در تیول شاه‌جهان مقرر بود بجاگیر شهریار تنخواه نمودند
و بنام شاه‌جهان فرمان فرستادند که جاگیر خود از ممالک دکهن و مالوه بر جای
خواهد گیرد و بضبط آنجا دیگر پردازد. این همه امورات بحکم بیگم ساخته می‌شد
و منسوب به پادشاه می‌بود. بیگم[2] بخیال محال بخاطر آمد که شاه‌جهان را از
میان بردارد و شهریار داماد خود را خلعت ولیعهدی بپوشاند. بافهام
این کلام نافرجام شاه‌جهان بجرم شورش و بغاوت از قندهار رجعت
کرده لوای قیام برافراشت.

چون شهریار این خبر بسمع پادشاه رسید، مهابت خان با فوج فراوان

---

[1] بقول دکتور بنی پرشاد این مهم در امرای آنجا میسر شد بعد از محاصرهٔ [illegible]
قندهار بدست ایرانیان افتاد. (هسٹری آف جہانگیر ص ۳۵۵).

[2] شرکت شاه‌جهان در مهم قندهار از تواریخ معتبره ثابت شده است. داکتر حسن می‌نویسد
[illegible] است. برای تفصیل ز هسٹری آف جہانگیر تالیف بنی پرشاد ص ۳۵۹).

واحمدآباد و کھمبایت کوٹھی ہای تجارت انگریزی تعمیر کرده در تجارت و آمد و رفت
خود ترقی نمودند۔

در ۱۶۲۱ء[1] شاہزاده پرویز از دست راجه رانا مغلوب شده از پیشگاه
حضور شاہزاده خرم برای تدارک باغیان رخصت یافت۔ و شاہزاده مذکور
داد شجاعت داده راجه رانا اسیر نمود و سرکشان اطراف را قلع و قمع کرده با فتح و
نصرت بجانب آگره رجعت فرمود۔ و بجلدوی این عزیمت عظمی بخطاب
شاه جہانی[2] افتخار یافت۔ و راجه رانا یک لعل گران بہا بدست پسر خود تحفه پادشاه
گذرانید پادشاه او را جرم بخشی فرموده در حلقهٔ امرای خود ممتاز ساخت۔ و بالہام فوج
شاہزاده پرویز را از حکومت دکهن معزول شده بجای او شاه جہان ناظم دکهن

انگلیسی است۔ بتاریخ ۲۶ ستمبر ۱۶۱۵ء وارد ہندوستان گشت۔ (دی مغل ایمپائر
آف ہندوستان۔ تصنیف ہولڈن، ص ۱۸۸)۔

[1] بقول سمتھ جنگ شہزاده خرم با رانای میواڑ (اودی پور) امرسنگھ و پسرش کرن
در ۱۶۱۴ء مطابق ۱۰۲۳ھ اختتام پذیر شد۔ (ایضاً ایضاً صفحه ۳۸۱)۔

[2] اعزاز شہزاده خرم بخطاب "شاه جہانی" بنابر فتح بعضی از ممالک دکن که بدست او
حاصل شده روی داد۔ چنانکه نورالدین جہانگیر در توزک خود (صفحه ۱۹۶) می‌نویسد:

"چون تسخیر دکن شتافت بخطاب شاہی اختصاص یافت۔ الحال بجلدوی
این خدمت شایسته منصب سی ہزاری و بیست ہزار سوار و خطاب
"شاه جہان" عنایت فرمودم"۔

ازین رو آنکه حسن نوشته است کلیته غیر محقق است۔

مامور گشت۔ و شاهجهان برای مرافقت خود راجه را همراه برده انتظام حدود دکهن بکام دل فرمود و مخالفان را گوشمالی داده فتوحات بسیار حاصل نمود و دولت و جمعیت وافر جمع کرده بدرگاه فرستاد۔

نورجهان را ترقی مدارج شاهجهان نهایت بد آمده درصدد تذلیل او افتاد۔ و پادشاه هم موجب یاوه گوئی نورجهان از شاهجهان بیدل گشته در سنه ۲۹ اھ بنام او فرمان عزل جاری ساخت۔ همدرین سال دلاور خان کاکر بحکومت کشمیر و تسخیر کشتوار[1] دستوری یافت۔ همدرین سال ستارهٔ دُم دار در هند طلوع نمود۔ همدرین سال موشان در هندوستان غلبه نموده تمامی مزروعات تلف کردند۔ همدران ایام میرزا خسرو که اوایل حکومت محبوس شده بود از دست شاهجهان پنهان[2] کشته شد۔

و در سنه ۲۸ اھ اورنگ زیب متولد گشت۔ همدرین سال پادشاه عزم

---

[1] بروایت محمد نورالدین جهانگیر فتح کشتوار بر دست دلاور خان بتاریخ دهم شهر دی ماه الٰهی سنه چهاردهم جلوس (۱۰۲۸ھ) میسر شد۔ درین مهم همراه دلاور خان ده هزار نفر سوار و پیاده جنگی بودند (ایضاً ص ۲۹۸)۔

[2] بعد از عرصهٔ دراز اورنگ زیب در مراسلهٔ شاهجهان را بقتل برادران خود خسرو و پرویز متهم گردانیده است۔ (آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا صفحه ۴۰۵)

غریبان را بلا اندر کمین است
رقیب شاه را پاداش این است

بوقوع این واقعهٔ تباه پادشاه را چندان خجالت و ندامت و بدنامی فزود
که تا عرصهٔ چهار سال آن محبوبهٔ مطلوبه را خبر هم نپرسید۔
روزی آن دلبر طناز و عشوه طراز با تجمل ساز و ناز در گلشن باز
باگریه دمساز بود۔ شاه عشقباز را بدیدن آن نازپرور دلنواز سوز و
گداز دیرینه تاب پیدا شد فی الحال آن عروس نازنین را بکابین خود درآورد
وبخطاب نورجهان بیگم[1] ممتاز ساخت۔ انگاه بغیر وصال آن بدیع الجمال
لحظهٔ قرار نمیکرد۔ وهمیشه در خلوت و جلوت بدیدن دیدار نوربار او
محو و مشتاق همی بود پدرش خواجه غیاث را خطاب اعتماد الدوله بخشیده
مدار المهام جزو کل گردانید و برادرش را خطاب آصف جاه عطا کرده بر منصب
وزارت و امارت بنشانید۔ کار و بار امور مملکت بآنها تفویض کرده خود در
عیش و عشرت و مصاحبت دلبر قمر طلعت محو و مستغرق همی بود و دمی جدائی
او یک صبوری نمیکرد۔ چنانچه هنگام اجلاس دربار نورجهان زیب

[1] بقول مرزا هادی مدون توزک جهانگیری (دیباچه صفحه ۵۵)؛-
"نخست نورمحل نام کردند پس از وقتے چند خطاب نورجهان بیگم
عنایت شد"
بروایت مرزا مذکور عقد مناکحت محمد نورالدین جهانگیر با مهرالنساء بیگم در سال ششم
جلوس مطابق ۱۰۲۰ھ (۱۶۱۱ء) پیوست۔

سراپردهٔ دشمنانِ خود بر دوشانهٔ او می نهاد۔ و از حسن انتظام اعتماد الدوله عموم رعایا و برایا دلخوش بود۔ و در استحکام مبانی سلطنت بوجهی کامل و تجاهل نمود۔

بعد انتقال او نورجهان خود مالک دربار شده با تفاق برادر خود آصف جاه توقیعات و فرامین جاری میکرد۔ و توقیعات را این عبارت طغرا می بود "حکمت علیه مهد علیا نورجهان بادشاه بیگم" مُهرش این بود۔ بیت:۔

نورجهان گشت بفضل آله همدم و همراز جهانگیر شاه

سکهٔ خود همچنین رائج کرد۔ سکه:۔

بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور

بنام نورجهان پادشاه بیگم زر

جهانگیر می گفت که من در بدل یک جام شراب و یک رطل کباب اختیار ملک بنورجهان فروخته ام هرچه بخواهد بکند۔ نورجهان به اصدار فرامین بیجا و احکامات پرخطا آتش فتنه و فساد مشتعل کرده اهالیان دربار همه پریشان ساخت۔

مقارن این حال در سنه ۲ ... ۱۶۱۲ء سر طامس سفیر جیمس اول شهریار انگلستان بدربار شاهی مستفیض شد۔ و بحکم پادشاه در گجرات

۱؎ نزد مرزا هادی طغرائی فرامین این بود "حکم علیهٔ العالیه نورجهان بیگم بادشاه" (دیباچه تزک جهانگیری صفحه ۲۲)۔ ۲؎ مراد از سر طامس سفیر

آمده ترک ملازمت نمود و در حدود بنگاله بر جاگیر خود دفته بفراغت نشست و پادشاه قطب الدین کوکه را بر صوبه داری بنگاله مامور ساخته او را ضمن تجویز داد که علی قلی را دفع سازد قطب الدین خان چهل کس فرادًا فرادًا خفیه بر قتل علی قلی موکل ساخته همه از دست آن بهادر کشته شدند۔

عاقبت قطب الدین خان با جمعیت بهادران بملاقات علی قلی خان خود سبقت کرده علی قلی خان مسلح و مکمل بهمراهی دو نفر ملازمان باستقبال او بر آمد دو نفر معاونان او از دست دربانان کشته شدند۔ علی قلی خان بمعاینهٔ این حال پریشان گشته فی الفور قطب الدین خان را بیک ضرب خنجر بیجان ساخت و بهادران شاهی هجوم آورده علی قلی خان را ریزه ریزه

---

۴۴ لایق نیست۔ قطب الدین خان را حکم رفت که او را بدرگاه بفرستد و اگر خیال فاسد کند بسزا رساند۔"

(ب) معتمد خان و کامگار حسین که تواریخ خود در عهد شاه جهان مکمل کرده اند از ذکر این قصه مطلقًا خاموش اند۔ ملا عبد الحمید لاهوری مصنف پادشاه نامهٔ شاه جهانی نیز بایں واقعه هیچ اشاره نمی کند۔

(ج) سیاحان یورپ مثل سر تهامس رو و ایڈورڈ س طیری و هاکنس که مدتها در دربار جهانگیر ماندند، باوجود تذکرهٔ واقعات دیگر از این واقعه مطلقًا ذکرے نرانده اند۔ به تحقیق دکتور بینی پرشاد مصنف "هسٹری آف جهانگیر" (ص ۱۷۸، چاپ ۱۹۲۲ع) اختراع این افسانه بعد از دو نسل از قلم خافی خان مورخ عهد اورنگ زیبی بمعرض ظهور آمده است۔ دعلمای انگلیسی الفنسٹن اول کسی است که داستان معاشقهٔ نور جهان و جهانگیر را از خافی خان مستعار نموده چیزے بر آن افزوده است مورخان مابعد در تقلید او شریک شدند ۴۵

کردند و اہل و عیال او ضبط نموده بدرگاه فرستادند۔ فرد:-

ایں افسانہ را رواج دادند۔ ۱ ملک حیدر چادوره که شاہد عینی این واقعہ [illegible]

بیان می‌کند:-

"دریں عرصہ یوسف خان ولد حسین شاه (چک) ہمراہی پادشاه نتوانست کرد۔
بنابریں (جہانگیر) ازو آزرده خاطر گشتہ ہمراه قطب الدین تعینات بنگالہ
نمود۔ چوں ایشاں (یوسف خان و ہمراہیانش) بہ بردوان بمقام سنگل گوٹ؟
رسیدند۔ قطب الدین خان نیز بسرعت تمام از عقب آمد و اظہار کشتن یا بستن
شیرافگن کرد۔ روز دیگر وقت صبح شیرافگن با ده پیش ہمراه گرفتہ آمده
قطب الدین خان را دید۔ بعد از دریافتن یک دیگر شیرافگن دانست کہ
قصد کشتن من دارند۔ فی الحال شمشیر از غلاف برآورده از میان آنہا
مانند برق جستہ روبروایستاده اول با بنده (ملک حیدر) درافتاد۔
یک دو زخم رد و بدل شد و آخر فقیر را بیکار ساخت۔ بعد ازاں قطب الدین
خان را دو زخم کاری رسانیده می‌خواست کہ از میان معرکہ بدر رود۔ راه
رفتن او فیل گرفتہ بود۔ فیل را نیز زخمی ساخت و اسپش چراغ پا شد و بر زمین
افتاد۔ دراں حین ایبہ خان کشمیری پیدا شد و بدشنام نام شیرافگن گرفت
چوں دشنام از ایبہ خان شنید برگشتہ بیک حملہ شمشیر کار او را تمام
کرده خواست کہ بجماعۂ خود ملحق شود، یوسف خان کشمیری پیش آمده، یک
ضربت شمشیر انتقام ایبہ خان از وے کشید۔"

(تاریخ کشمیر مخطوطہ ص ۹۵)-

گفت نمیدانم که این صاعقه کدام محل را بسوزاند. روزی مهرالنساء در مینابازار
تماشا میدید جهانگیر شاه دو کبوتر در کف بود چون مهرالنساء را دید کبوترها
بوی تفویض کرد و خود در میان چمن گلها چیدن گرفت دران اثنا یک کبوتر
از دست مهرالنساء پریده رفت. جهانگیر از چمن باز آمده گفت کبوتر دوم را
چه کردی وی گفت پریده رفت. جهانگیر گفت چه طور؟ مهرالنساء کبوتر
دوم پرانیده گفت همین طور. شاهزاده هما نوقت بر گفتار و اطوار و حسن
و خوارش شیدا گشته گاه و بیگاه بر موقع موانست و ملاعبت گلبن رخسارهٔ
محبوب خود را گلچین می شد. ناگاه این سخن بسمع اکبر شاه رسید شاهزاده
را بکمال قهر و عتاب فرمود که دختران ملازمان دختران ما هستند اگر همچنین
افعال از ما پدید ار شود آسمان قطعه قطعه بر زمین فرو ریزد. و مادر
مهرالنساء را تجویز داد که دختر خود را در مشکوی خاص آمدن ندهد.
گویند علی قلیخان[1] شخصے داروغهٔ نعمت خانهٔ شاه ایران بود. و

[1] جهانگیر در بارهٔ ورود علی قلی به هندوستان و شمولیت شے در حلقهٔ خدام اکبری چنین می نگارد:-

"علی قلی که سفره چی شاه اسمعیل والی ایران بود، بعد از فوت او بنا بر شرارت و فتنه انگیزی که در طبیعت داشت بگریخته بقندهار آمد. در ملتان خانخانان را که بر سر ولایت ٹھٹھہ تعیین شده بود ملاقات نموده همراهی او در دانهٔ ولایت مذکور شد. خانخانان غائبانه او را داخل بنده ها نموده عرض تشیانی ساخت. در ایامیکه با بدولت متوجه ولایت دکن شدند در ملازمت رانا تعیین فرمودند [44]

بانقلاب زمانه ترک وطن کرده بمعرفت خان خانان در پیشگاه اکبر شاه تقرب و اقتدار حاصل نمود. اکبر شاه عقد مواصلت مهرالنساء با او منعقد فرمود. و شاهزاده در فراق آن معشوقهٔ طناز همیشه در سوز و گداز می بود. وقتیکه شاهزاده بر مسند شاهی جلوس یافت در تباهی علی قلیخان ساعی شده روزی بمقابلهٔ فیل مست انداخت و از دست آن بها در فیل مست رمیده رفت انگاه در شکارگاه برقتل شیر مامور ساخت شیر زیان از خنجر او کشته شده در انعام آن خطاب شیر افگنی حاصل کرد. پس پادشاه علی قلی خان را بابت قطع مناکحت مهرالنساء بیغام فرستاد. علی قلی بجوش

۴۴ آمده نوکرمن شد. او را بخطاب شیر افگنی سرفراز ساختم. بعد ازاں در صوبهٔ بنگاله حکم جاگیر کردم." (توزک جهانگیری صفحه ۵۵ مطبع نولکشور لکهنؤ)۔

له رقابت جهانگیر با علی قلی خان در محبت مهرالنساء و قتل آخرالذکر در نتیجه‌اش بشواهد ذیل محل فکر است.

(الف) جهانگیر باوجود ذکر عداوت ذاتی با شیر افگن در "توزک جهانگیری ص ۵۶" هیچ اشاره نه بایں وجهٔ رقابت نکرده است. چنانچه گوید:-

"چون از اله باد بخدمت والد بزرگوار آمدم، بنا بر نا اتفاقی که نسبت من بظهور رسید، اکثر ملازم و مردم من متفرق شدند. او (شیر افگن) هم درین وقت از خدمت من جدائی اختیار نمود. بعد از جلوس از روئے مروت تقصیرات او را در نظر نیاورده، در صوبهٔ بنگاله حکم جاگیر کردم.

۴۵ از انجا اخبار رسید که امثال این فتنه جویان را درین ولایت گذاشتن

پرویز بامر خلافت دکهن و دفع فساد راجه رانا و ستموری یافت۔
و در سنه ۱۰۱۸ه نور جهان بشعاع جمال خود شبستان شاهی روشن فرمود
ماجرائے انتقائے او ہمچنیں اصغا یافته که خواجه غیاث مشهور به خواجه ایاز شخصی

۲۴ این هر دو ایستاده می لرزید و می گریست۔ حسین بیگ به گمان آنکه شاید او را نفعی
کند سخن پریشان گفتن آغاز نمود۔ چون غرض او معلوم گشت او را بحرف زدن
نگذاشته خسرو را مسلسل سپردم و این هر دو مفتری را فرمودم که در پوست گاؤ
و خر کشیدند۔ و بر دراز گوش واژگونه سوار کردند و بر گرد شهر بر گردانیدند۔
چون پوست گاؤ زودتر از پوست خر قبول خشکی نمود، حسین بیگ تا چهار پهر
زنده مانده به تنگی نفس درگذشت۔ و عبدالرحیم که در پوست خر بود و از خارج
باد رطوبات رسانیدند زنده ماند ...... بجهت نظام سلطنت از باغ
مذکور تا شهر فرمودم که دو رویه چوبها بر پا کرده فتنه انگیزان را که در پی شورش
همراهی کرده بودند بر دارها و چوبها آویخته هر کدام را میاسته غیر مکرر جزاد
سزا رسانیدند۔ (دی آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا ص ۳۷۵،
دی ہسٹری آف انڈیا مصنفۂ الفنسٹن ص ۵۴۰ و تزک جهانگیر مطبوعه نولکشور پریس لکهنو)
لے سمتهه در باب وفات شهزاده خسرو می نگارد که این در سنه ۱۶۲۲ء واقع شد در حینه از دست شهزاده
خرم بنا بر سازشے از آصف خان و نور جهان بوقوع آمد (دی آکسفورڈ ہسٹری آف
انڈیا صفحه ۳۸۳)۔
لے مطابق ۱۶۰۹/۱۰ء۔ و بقول لے سمتهه (دی آکسفورڈ ہسٹری آف انڈیا ص ۳۷۷)
مناکحت جهانگیر با نور جهان در ۱۶۱۱ء واقع شد۔

از خاندان عالی در عسرت و تباه حالی بود - و از روی عدم صورت معیشت
ترک وطن ساخته از تاتار بجانب هند سفر کرد - چون در ریگستان سکهر
رسید زنش حامله بود و سر راه وضع نمود دختری سیم بر و ماه پیکر تولد یافت
آن سرگشتگان تیه حیرانی از روی بی سر و سامانی جگر گوشهٔ خود سر راه
انداخته سر براه نهادند - متعاقب آنها قافله در آنجا رسیده میر کاروان
دختری افتاده دید که ماری گرد او حلقه کرده بود - چون سوداگر نزدیک
او رفت مار یکسو گذشت - سوداگر از روی انصاف دختر نیک اختر همراه
خود برداشت و شبانگاه میرزا غیاث[۱] با قافله ملحق شد - سوداگر چون
زوجهٔ او دید دخترش برضاعت بخشید و خورش و سواری روزمره
بوی ارزانی داشت -

چون تاجر نامدار از قوم و تبار خواجه غیاث خبردار شد بر افتقار
و اضطرار او رحم آورده بدربار اکبر شاه گذرانید چون پدر خواجه غیاث
خواجه شریف بروز مصیبت همایون شاه در هرات حاکم بود، و در آن زمان
همایون شاه را لوازمات خدمت بجا آورده بود بلحاظ آن اکبر شاه
میرزا غیاث را در حلقهٔ ملازمان خود در آورده دیوان بیوتات مقرر
نمود - زوجهٔ او اکثر اوقات در حرم سرای شاهی آمد و رفت میداشت
و دخترش را که مهر النسا نام کرده بود همراه می برد -

روزی حوالی آن نوبادهٔ عنفوان جوانی در میان گلشن دیده

[۱] آثار الامراء جلد اول صفحه ۱۲۷ -

"متروکات اکبرشاه" - که بعد انتقال او موجود بود این است. لعل جواهر [illegible] ده هزار کرور اشرفی طلائی ده کرور طلای احمر ده من پخته غیر مسکوک نقره هفتاد من پخته غیر مسکوک. پل سفید شصت من پخته تنگه تا پنج هزار کرور. اسپان طویله دوازده هزار فیلان خاص شش هزار آهوان پنج هزار و نه صد. تاریخ:-

مظهر از صاحبقران تاریخ جست
گفت از بن حسرت دل "چغتای"[1] سوخت

میرزا علی اکبر بیگ سه سال و هشت ماه بر حکومت صوبهٔ کشمیر گذرانیده بحکم جهانگیرشاه معزول شد.

نورالدین جهانگیرشاه. شاهزاده میرزا سلیم در ۱۰۱۴ه ۱۵ ماه ذی قعده بمقام آگره بر تخت جلوس نموده خود را جهانگیرشاه خطاب داد. بعد یکماه مهین پور خلافت میرزا خسرو بکنکاش اوباش و قلاش رایت بغاوت[2] افراشته

---

[1] ۱۰۱۴ه بطور تعمیه حسن تاریخ وفات محمد جلال الدین اکبر بادشاه هندوستان است "چغتای" که مادهٔ وفات تاریخی است بحساب "ابجد" ۱۴۱۴ اعداد می دهد. اما چون اعداد "ت" که ۴۰۰ باشد بنا بر لفظ سوخت تفریق کرده شود، بقیه ۱۰۱۴ ماند که تاریخ وفات اکبرشاه است. قائل این تاریخ غالباً ملا مظهری کشمیری است که بنا بر شواهد تاریخیه همعصر اکبرشاه بود.

[2] نزد این مستند سبب بغاوت شهزاده خسرو خلاف پدر خود محمد نورالدین جهانگیر این بود که اول الذکر نزد عوام بسیار مقبول شده بود و خود [illegible] داشت که پادشاه او را گرفتار نموده اعمی سازد. بقول این مستند بغاوت شهزاده

اہتمام آں ابو الفضل میکرد۔ از دفتر سنہ ہجری موقوف کردہ سنۂ الٰہی اکبر شاہی رواج یافت۔ آئین اکبری را آئین الٰہی نام نہاد۔ تصویرات پیشینیان پیش کردہ تعظیم آں میفرمود۔ وقتیکہ تصویر حضرت عیسیٰ و مریم میدید برای تعظیم آں استادہ می شد۔ سبحان اللہ دل مبارک پادشاہ از زندگانی دنیا یک نمونہ عجائب بود۔ کلمہ خود لا الٰہ الا اللہ اکبر خلیفۃ اللہ مقرر کردہ مریدان خود را تعلیم میداد۔ و بجای سلام اللہ اکبر می گفتند۔ میفرمود شراب تا وقتیکہ بدست نہ کند

کیانیان بود کہ در قدیم شاہان ایران بودند۔ پادشاہ حکم کرد کہ آتش مقدس حوالۂ ابو الفضل باید کرد تا او مثل شاہان ایران در مخصوص آتشکدہ در درگاہ آتش سرد نمی شود حفاظت نگہداشت کند (منتخب التواریخ جلد دوم مترجمہ لودی در انگلیسی صفحہ ۲۶۸ و ۲۶۹ چاپ سنہ ۱۹۲۴ء)۔ [۱] بقول بدایونی شہنشاہ بر منسوخی سنۂ ہجری اکتفا نکرد، بلکہ بیشتر از رسوم اسلام مثل خواندن قرآن و حدیث و فقہ حنفی نیز منسوخ کرد۔ کسے کہ دریں ایام شعر و شاعری و کتب قصص و حکایات و نجوم و فلسفہ و طب اشتغال داشت معزز و محترم می شد۔ بیدینی اکبر بحدے رفتہ بود کہ خواندن نماز و روزہ داری و حج بیت اللہ بہ سختی ممنوع شدہ بودند۔ پوشیدن حریر در دربار و غیرہ دربار باعث افتخار و عزت بخیال می رفت۔ سبب ایں ہمہ بیدینی ما شخصے (؟) از تلامذۂ ابو الفضل بن مبارک بود۔ نزد عبد القادر ایں بیدینی در سنہ ۹۸۵ھ مطابق ۱۵۷۷ء رونما شد (ایضاً، ایضاً صفحہ ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴)۔ [۲] بقول بدایونی محبت دین عیسوی در اعلیٰ حضرت خان راسخ شدہ بود کہ وقتے شہزادہ مراد را ہدایت کرد کہ چند اسباق در دین مذہب بہ آموزد گیرد۔ نیز ابو الفضل را فرمان داد کہ ترجمۂ انجیل بفارسی کند (ایضاً، ایضاً صفحہ ۲۶۸)۔ [۳] بقول ملا عبد القادر

حلال ست۔ شیر و خنزیر جانوران دلاورند گوشت آنها شجاعت می بخشد۔ هرکسکه مرید و معتقد این مذهب می شد او را چیله می گفتند۔ یک مرید خان فوت یافت قبر او برای رسیدن روشنی آفتاب سوراخی گذاشتند۔ قاضی نظام الدین بدخشی برای اباحت سجدهٔ زمین بوس رساله تصنیف کرده برای آتش تراشی هم بسیار وجوهات کشیده۔ و بوقت صبح خلیفة الله بر جهروکه[1] نشسته بروشنی آفتاب مشغول می شد۔ مردمان هنود هر صبح برائے درشن[2] مهابلی هجوم آوردند۔ ابوالفضل و بیربل خلفای اکمل بودند که بوساطت آنها مریدان فائز می شدند۔ مریدانرا چهار چیز خلوص دلی بودند ترک مال، و ترک عیال، و ترک جان، و ترک ایمان۔ درین مذهب بسیار از امرای دربار داخل شدند و بتصدیق دو خلیفه اقرار نامه ها نوشته میدادند که فلان بن فلان اقرار می کند که اسلام مجازی و دین تقلیدی ترک داده دین الٰهی اکبرشاهی قبول نمودم۔ مریدانرا بجای خطار شان یک تصویر پادشاه می بخشیدند۔ الله اکبر همیشه وظیفه میکردند۔

بدایونی "دوکانهائے شراب در شهر آگره مفتوح شدند۔ خنازیر و سگان ناپاک و حرام شمار نمی رفت مقبرهٔ بزرگ برائے یکے از سگان شکاری که مملوکهٔ اکبر او و لصدرم مرده شده بود بحکم اعلیٰ حضرت در بنا آمد۔ نیز گفته که گوشتهائے شیر و یوز بسبب شجاعت ایشان جائز کرده شده بود (منتخب التواریخ جلد دوم صفحه ۳۱۵)۔

[1] جهروکه در اصل "جهروکه" در هندی یعنے شانشین پیش صدر باشد۔

[2] "درشن" بفتح دال و سکون راء و فتح شین و سکون نون بهیں زبان بمعنے دیدار۔

او فاسد گشته رسومات اسلامیه[1] را مع ریش مبارک سلام نمود۔ مذهب جدیدا ز
خود ایجاد فرموده و خود را خلیفة الله نام نهاد۔ چنانچه دین الٰهی[2] اکبر شاهی رواج
یافت۔ آفتاب[3] را مدبر امورات عالم کون و فساد و مظهر خدا دانسته تعظیم آن
بجا می آورد۔ و از یک برهمن برای تسخیر آفتاب یکهزار و یک نام آموخته وظیفه کرده
بود و رو بمشرق کرده می خفت۔ در عرصهٔ چند روز قبلهٔ عالم جهانی[4] خطاب یافت
از کرده تعظیم [illegible] بود و زی و تعظیم هنود[5] را ز هنود بکمال اقتدار میکرد۔

---

[1] بدایونی سبب این تغیر در اکبر علاوه نفوذ ابوالفضل و فیضی یکی جهالت علمی و دوم مصاحبت با هنود از طفولیت و سوم دخول دختران راجگان هنود بکثرت در حرم نوشته است۔ این زمان در دل اعلیٰ حضرت نشانده بودند که مصاحبت با مردان ریش دار سبب غیظ ربانی است (منتخب التواریخ ترجمه لودی صفحه ۳۱۲) ۔ اکبر حکم عام ریش تراشی با فسران خود وقتیکه عمرش پنجاه ساله بود داد۔ و این بروایت بدایونی مطابق سنه (۱۵۹۲ء) می باشد (ایضاً، ایضاً صفحه مزبور) ۔ [2] دین الٰهی که نزد اکبر عبارت از "صلح کل" بود تشریحش مصنف در ذیل نوشته است۔ نزد بدایونی آغاز این مذهب در ۹۸۶ھ مطابق ۱۵۷۸ء شد۔ بقول شاه نواز خان مصنف مآثر الامراء ابوالفضل یکی بود که بدین جدید اکبر تقویت داد۔ زیرا که او می خواست با همه جهان عالم الصلح و آرام می زید (دی مغل ایمپیریس آف هندوستان صفحه ۱۷۶) ۔

[3] بقول بدایونی محرک این خیال راجه بیربل مصاحب خاص اکبر بود۔ راجه مذکور در ذهن اعلیٰ حضرت نشانده بود که چون آفتاب سبب روشنی و پختگی نباتات و میوه جات است و از زندگی حیوانات قائم است، بنابرین تعظیم و پرستش او بر بنی نوع انسان واجب

عمّامه از سر گذاشته موافق رسم هنود پگڑی[۱] کھڑکی[۲] دار بر سر می‌بست. و
برهمنان بعد پوجا بر پیشانی او قشقه میکردند جواهر نگار دسوانه در دست
می انداخت. همین که پادشاه قدم بر تخت می‌نهاد برهمنان در کڑاہی[۳] تیل انداخته
هون میکردند. تولادان[۴] هر روز معمول بود تعظیم دسهره[۵] بکمال شور و غل بجا می
آورد گوشت گاو و پیاز و سیر بر سر حرام ساخت.

و بروز انتقال والده او پانزده هزار مردم ریش تراشی کردند. و بگفتهٔ
آتش پرستان[۶] در دولت خانه خاص آتشکده افروخته بود که گاهی سرد نمی‌شد.

لازم است. (منتخب التواریخ جلد دوم مترجمه لو ایم اے صفحه نمبر ۲۷۴). [۷] مهابلی در سنسکرت
مرکب از مها و بلی است. مها بمعنے بزرگ و بلی بمعنے پهلوان. [۸] "تیوهار" روز جشن
دینی اهل هنود باشد.

[۱] پگڑی لفظ هندی است بمعنے دستار کوچک که هنود بر سر می‌پیچید.

[۲] هنود در پیچیدن دستار بر سر بر پیشانی بشکل هلال می‌کشند و او را در هندی "کھڑکی"
می‌گویند. [۳] "کڑاہی" دیگے دهن کشاده از آهن وغیره می‌باشد. [۴] "تلادان"
به مذهب هنود نذریست که هموزن خود کسے اقسام غلات و فلزات خیرات می‌دهد.

[۵] "دسهره" نزد هنود جشنے است مذهبی که در این روز راون شهریار لنکا از دست
شری رام چندر جی کشته شد. برائے تفصیل مراجعه شود به رامائن باب "یدھ کانڈ".

[۶] بدایونی در کیفیت آمدن آتش پرستی بدربار می‌نویسد که این رسم از فرقه نوساری که در گجرات
بودند و ایشان میدانستند و مدعی مذهب زرتشت بودند آمد. اصحاب این فرقه توجه اعلی حضرت
بخود مائل گردانیده او را از مخصوص عقیده‌هائے خویش واقف گردانیدند از انجمله چند رسم[۷]

فضلا و ترقی علوم و خدمت مشایخ و فقرا و رعایت هر مذهب و حمایت اهل طریقت و ادب و مصاحبت اهل بلاغت و مجالست مردم نیک سیرت و تعمیل و تکمیل امور لابدّ بیرو تعجیل و تنسیم مهمات ضروریه مصروف همی بود- و در ترقی محصولات و پیمایش اراضی و بندوبست حساب کتاب و اختراع قوانین زرین و ابداع مضامین رنگین از پادشاهان روی زمین گوی سبقت ربود- اکثر اوقات در صحبت علمای هر ملت بسر می برد و از هر کسی استفادهٔ علوم و فنون میفرمود-

از آنجمله دانایان علم سنسکرت همیشه حاضر دربار می بودند و مباحثات علوم و بیدها بسیار میکرد خیال داشت که درین ویرانه دیرینه خزینه ها خواهند بود اما پنڈتان شاستردان افشای آن نمیکردند- لاجرم چند عالم و فاضل مقرر کرده کتب تاریخی شاستری و عربی و ترکی را ترجمه ها کنانید- انجیل و توریت از شاهان فرنگ استعاره کرده شیخ ابوالفضل[۲] بر ترجمهٔ آن مامور ساخت- چنانچه مطلع دیباچهٔ آن این بیت گفته است

بیت:- ای نامی تو ژ ژو کرستو[۳] ✦ چون مصرع دوم موافق نیفتاد- فیضی بدیهه گفت

[۱] از آنجمله یکی ملا عبدالقادر بدایونی و دیگر ملک الشعرا فیضی و سوم نصرانی از گوا (مقبوضهٔ پرتگیزیان در هند جنوبی) است- اول الذکر کتاب مهابهارت و راماین را که کتب دینی هنود اند از سنسکرت بفارسی ترجمه نمود- و ثانی الذکر قصهٔ نل دمن را که داستانیست از مهابهارت از سنسکرت بفارسی منظوم کرد- و ثالث الذکر بفرمایش اکبر چند رساله جات یونانی بفارسی ترجمه نموده زینت کتاب خانهٔ اکبری افزود (بحواله دی مغل ایمپرز آف هندوستان صفحه ۱۷۹)- [۲] تکمیل ترجمهٔ انجیل بفارسی در ۹۸۶ھ (۱۵۷۸ء) شد (منتخب التواریخ جلد دوم مترجمه لووی ایم اے صفحه ۲۷۶)

[۳] در منتخب التواریخ بجائے ژ ژ "جیسو" که مخرب یسوع است، آمده است-

انجو رای مرزبان[1] لداخ اسیر گشت و دولت و نکهت او بغارت رفت. علی
رای که از نژاد مرزبانان آن سواد بود بر حکومت آن بلاد مقرر گشت.
بادشاه عرصهٔ سه ماه و بیست و هفت روز در سیاحت و گلگشت
اطراف و اکناف اینجا بسر برده براه هیره پوره عنان اشهب عزیمت معطوف
داشت. روز اول در چنار باغ شهاب الدین پوره نزول اجلال فرمود روز
دوم بعزم تماشای خزان این گلستان بجانب پرگنهٔ لار خرامش فرموده در
موضع میگام دو روز بنظارهٔ تماشا شگفتگی خاطر اندوخت از آنجا در قصبهٔ
پانپور برای دیدن شگوفهٔ زعفران خیام احتشام افراخت از آنجا آهنگ کوچ
نموده در خانپور[2] قیام ساخت. فردا منزل المنزل مرحله پیما گشته بر فرق
پینچال برف باران دُر پاشی کرده بخیر گذشت. از آنجا محمد قلی خان را رخصت
انصراف بخشید وی در تخریب ترهیب چکان و تعمیر و ترتیب باغات و عمارات
و عدل و احسان و رعیت پروری و دادگستری و نظم و نسق و رتق و فتق امور

[1] درینجا بیان حسن از روایت ابوالفضل کلیةً مختلف است حقیقت این است که
حاکم بزرگ تبت کلیو یا کلیوم بود و راجو رائے یا واجو رائے نزد وے رتبهٔ سپه‌سالاری
می داشت. لختے از زیردستی بناسپاسی گرائید. مرزبان آنجا کلیوم لشکر فراهم آورده
انقطاع برگرفت. و راجو رائے آوارگی گزید. علی رائے که با کلیوم کینهٔ ذاتی میداشت
بکین برخاسته بر وے غالب آمد. چون آوازهٔ عاطفت اکبری شنید ملک موروثی کلیو به کلیو
سپرده بازگردید (اکبرنامه جلد سوم صفحه ۷۳۱).

[2] در اکبرنامه جلد سوم صفحه ۷۳۴ "خان پور" مذکور است.

مملکت پانزده سال بحکومت گذرانیده تغیر یافت۔

میرزا علی اکبر[1] در ۱۰۱۲ھ یکهزار و دوازده بر مسند حکومت جلوس کرده در ضبط و ربط امور مملکت و عدل و احسان و نصفت پرداخت۔ در حکومت او بسبب باتش باران بی وقت قحط غله واقع شده مردم بسیار ضایع شدند و خانه ها خالی گشتند۔ اکبرشاه از لاهور و سیالکوٹ غلات موفور فرستاده مردم را جان بخشی داد۔

و همدران زمان خاقان دوران بصعوبت ضعف پیری روز بروز ناتوان شده قوت عقل باطل گشت تا آنکه بروز سیزدهم ماه جمادی الثانی سنه ۱۰۱۴ھ از عالم فانی بملک جاودانی انتقال فرمود۔ پنجاه و دو سال بحکومت گذرانید "فوت اکبرشاه" تاریخ است۔ او پادشاهی دادگر و رعیت پرور و نیک محضر و عاقل و عادل و کامل بود۔ باوجود بی علمی شعرهای برجسته میگفت۔ و در انتظام امور مملکت و ارتسام قوانین سلطنت جودت عالی داشت۔ همت والایش همیشه در رفاهیت و آسوده حالی خویش و بیگانه و تعظیم علما

[1] تقرر میرزا علی اکبر بصوبیداری کشمیر در عهد اکبر از تواریخ معتبره محقق نگشت۔ مرزا علی اکبر در بدخشان متولد گشت۔ چون وارد هند شد داخل حلقهٔ ملازمان شاهی گردید۔ اکبر او را بخطاب "اکبرشاهی" سرفراز فرموده در ۹۹۸ھ بمهم دکن روانه کرد۔ فرائض خود را به شجاعت سرانجام داد۔ خدماتش مورد استحسان خاص و عام افتاد۔ جهانگیر او را بمرتبهٔ چهار هزاری سرفرازی نموده بحکومت کشمیر فائز کرد۔ وفاتش بتاریخ ۲۲ ربیع الاول ۱۰۲۵ھ (۱۶۱۶ء) مطابق سال یازدهم جلوس واقع شد۔ در شهر اجمیر پهلوئے قبر شهباز خان کنبوه که دوست قدیمش بود مدفون گشت (ملخص از مآثر الامراء جلد سوم صفحات ۳۵۵ تا ۳۵۷)۔

[2] ۱۶۰۵/۶ء۔

بود تاخت آورده سرهای آنها بر پده مناره ها ساختند بعد ازان ظفرخان چک جمعی
از پیادگان و برخی از سواران ترتیب داده بر گروه ایماقان که در پرگنهٔ آدون
صاحب ثروت و مکنت بودند شبخونی آورده بسیاری بقتل رسانید و تاخت و تاراج کرده
و در کوهستان بیروه متواری گشت محمد قلی خان ادرا در دام فریب آورده بقتل رسانید
همچنین بسیاری از طایفهٔ مفسدان و باغیان در ورطهٔ عدم انداخته مردم چکان چندان
تنهایی یافتند که در پیش جاگیرداران و منصبداران ایند یا بخدمت چاکری می کردند
اکثر ها بکشاورزی مشغول شدند.

و در سنه[1] خاقان اکبر در لاهور جشن نوروزی ساخته برای سیر و سیاحت
کشمیر لوای عزیمت افراخت و از کوه پیرپنجال که بکثرت برف محفوف بود عبور کرده
بمقام هیره پور پرتو نزول انداخت و ازانجا برای گلگشت اطراف دیوه سر
بدام خوشخرام را جولان داده در[2] چال نگری توقف ساخت.

و بعد سیر و تماشای آن سواد در اننت ناگ نزول فرمود و بیدگیان [illegible]
که در سفر بآهستگی میرفتند در انجا تشریف بند و بساط عشرت گسترده فرمود العزم [illegible]

---

[1] سیاحت اکبر بطرف کشمیر مرتبهٔ سوم در ۱۰۰۵ھ مطابق ۱۵۹۷ع واقع شد. و آنکه حسن
نوشته است سهو است. کیفیت سیر و تماشا که در اینجا مذکور است نیز همدرین معنی است.
(اکبرنامه جلد سوم صفحه ۷۲۵ و ۷۲۶، چاپ ۱۸۸۶ع).

[2] [illegible] نام این موضع متعین کرده است. از جرنل آف ایشیاتک سوسائتی
بنگال صفحه ۱۷۲ معلوم می شود که این موضع غالبا قصبهٔ ناراپور سوختیه باشد (حاشیه
انگلیسی اکبرنامه، سوم مترجمه بیوریج صفحه ۱۰۸۳).

جره و باد و صحرای پال تیا بهار عشرت را پرواز داده به مقام چهه بون
دو شب قیام ساخت. از آنجا اشهب همت را بجانب شهر عنان عزیمت
معطوف داشته زیر پای تخت سلیمان پایهٔ تخت شوکت افراخت فردا بسیر
تالاب ڈل و تیکا مرغابی آبی سرمست بادهٔ عشرت گشته در جروگهٔ شاهی که بکمال
تمتین و تزئین باهتمام خواجه محمد حسین کنت بن میر کمال الدین الجویه تعمیرات روزگار
شده بود نزول اجابت. صبحی برای ملاحظهٔ تعمیرات جروگه و درشنی باغ و اسواق
و دکاکین و کوٹھی ها و محلات شاهزادگان و مکانات ارکان دولت و تاجران [illegible]
و حصار شهرپناه که در عرصهٔ چهار سال حوالی کوه ماران معمور شده بود بر سمند
سبک خرام خرامان نظاره و تماشا فرمود. و مهتممان تعمیرات را بانعام
اکرام شاهانه ارجمندی و سربلندی بخشید. و آبادی درون قلعه بشهر ناگر نگر موسوم ساخت
و بعد یکهفته روز شنبه در میان عیدگاه قریب هشتاد هزار کس را از مردم
عام و خاص صغیر و کبیر چه از اهل شهر و چه از ده جمع کرده بالوان نعمتها و اقسام
خوردنیها و انواع ادام و لحوم و شیرینی ها بکمال جود و رافت ضیافت بخشید. بعد از روز
بر سواحل دریای بهت و فراز کوه ماران و کوه سلیمان و بالای بامهای قصور و
بیوت چراغانهٔ شاهی بعمل آمده تمامی شهر به ضیا و روشنی آن منور گشت و طرفه
نورستانی بظهور پیوست و همان روز یکی از مقربان خاص حافظ قاسم نام
با بستانی زانو ابن عصمت آلوده ساخت و پادشاه بحکم نافذ او را آخته ساخته
در چاه عدم انداخت[1] و همان روز برای تسخیر تبتین عسکر ظفر پیکر را دستوری داده

[1] بروایت ابوالفضل این واقعه در سال چهل و دوم سنه جلوس مطابق ۱۰۰۵ھ رونما شد.

محمد قلیچ خان[۱] در سنه ۹۹۷ نهصد و نود و هفت بر صوبه داری خطهٔ
کشمیر رتبهٔ افتخار یافت۔ و در تعمیر قلعهٔ ناگر نگر و ترصیص دولت خانهٔ شاهی
بجان و دل پرداخت۔ و در قلع و قمع فرقهٔ چکان و طائفهٔ مفسدان علم تجبر
افراخت۔ هر احدی[۲] را که دغدغهٔ شجاعت و خیال مبارزت بخاطر میرسید او را
بسیاست میرسانید۔

محبت علی که یکی از ملازمان حضور در پرگنهٔ و چهن پاره بحکومت مامور
بود، جماعه که از مبارزان و دلاوران در پیش او بخواهش ملازمت رجوع
آوردند۔ فئے از روی خدعیت در مرافقت و موالفت آنها سعی بلیغ نموده

۱ درست محمد قلی خان ترکمان است۔ بقول ابوالفضل پسر محمد قلی خان ترکمان قوام الدین جعفر
المعروف بآصف خان بود۔ در ۹۹۳ھ ۱۵۸۵ء بصوبه داری کشمیر فائز گشت۔ بعد عرصهٔ پنج
سال وقتیکه جماعتے در کشمیر اسپه چک را بحکومت نشاندند، پسرش علی قلی خان جمله امیدهائے
ایشان بر خاک نامرادی آمیخت۔ ابوالفضل در آئین اکبری مترجمه بلاکمین صفحه ۴۷۴ بجائے
سوکه پنڈت کشمیری که از معصران محمد قلی بود رقم طراز است که محمد قلی خان برائے معزولی
آصف خان فرستاده شده بود۔ چون که محمد قلی خان را جانشین مرزا یوسف خان مشهدی
بیان کند ظاهرا از تحقیق کار نبرده است۔ همچنین تاریخ صحیح تقرری محمد قلی خان بجائے سال
نهصد و نود و هفت (۱۵۸۹ء) سال یکهزار و یکصد هجری (۱۵۹۲ء) است۔

۲ در عهد اکبر بادشاه "احدی" (بفتح الف و سکون حا و کسر دال و سکون یا) صاحب مرتبه
عسکری بود که از طرف شاه وظیفه می گرفت۔ و نیز عند الضرورة طلبیده می شد۔
(جامع اللغات اردو صفحه ۱۴۲)

جماعتی از مبارزان گرامی انتخاب کرده بر چشمه سار جهیه لون[1] بهانهٔ جمعیت و قولی برده در آنجا همه را بقتل رسانید و خونبهای خون جباری ساخت. شمسی چک و شمسی چک کیواره از دست ملا جمیل در موضع ریگی پوره سبنا کک تیره بیوستند و حسین چک و ظفر خان پسران شمسی چک از هندوستان گریخته آمده در کوهستان مراج و کامراج دست اندازی آل مردمان کرده باتفاق حسین خان و ابیه خان وغیره پیش حاکم تبت رفته لشکر او برای کومک آورده در پرگنهٔ لار لوای بغاوت افراشتند و در تاخت و تاراج مردمان پرداختند. حاکم تبت از وضع او طوار آنها متنفر گشته و از خوف پادشاهی ترسیده بملک خود رجعت نمود و جماعت مبارزان کشمیر در شعاب کوهستان پنهان مانده شبانه خانهای مردم تاراج و مواشی بغارت می بردند و فوج شاهی شبانه در کمینگاه آنها که به کوه شیره کوت پرگنهٔ کوهیامه

---

[1] تحقیق آمده جهیه لون (بمعنی اقامت گاه ماهیان) یکی از مقامهای مقدس است که در آنجا پرستشگاه هنود ماتند یا متن (آفتاب) کشمیر جنوبی نزد اسلام آباد واقع است (حاشیهٔ اکبرنامه انگلیسی ترجمه بیوریج صفحه ۱۰۸۴). [2] در دست این است که محمد قلی تنها در فرو فتنه علی رای حاکم تبت خرد (لداخ) که از بادهٔ فیروزی بر زمینداران تبت کلان سرشار شده بود کلیته ناکام ماند. بنابرین قلیج خان صوبه دار لاهور را فرمان شد که جمعی شایسته بمدد محمد قلی خان حاکم کشمیر فرستند تا آن فتنه بدست بیاساق رسانند. قلیج خان بعد از این حکم هشت هزار و یانصد سوار بسرکردگی سیف الله پسر خود بیاورد و محمد قلی بیگ تعین کرد. علی رای چون برسیدن فوج نصرت اعتصام آگهی یافت دل باخته داده و جگر باخته بی آنکه آویزه اندوزد دیگر تیر نهاد (اکبرنامه جلد سوم صفحه ۸۲۳ و ۸۲۴).

شرف تویه ظل تو فرمان یافت - و نیز برای آبادی و معیشت عموم برایا که بسبب
ظلم چکان ویران شده بود تعمیر قلعه حوالی کوه ماران فرمان داده میر عمارت
خواجه حسین کابلی مقرر ساخت - و انتظام امور مملکت وا بهتمام وی انصرام

له مراد این قلعه قلعه ناگر نگر است - این قلعه سه دروازه به همین تفصیل کاٹهی
دروازه به طرف شمال و سنگین دروازه و باچهی دروازه به طرف غرب هنوز یادگار
است - دروازه شمالی بنام کاٹهی دروازه اشتهار دارد و قطعات ذیل ثبت اند

بنای قلعه ناگر نگر شد — بحکم پادشاه داد گستر
شه سلطان عالم شاه اکبر — تعالی شانه الله اکبر
کرور و ده لک از مخزن فرستاد — دو صد استاد هندی جمله چاکر
نشد هرگز کسی بیگار آنجا — تمامی یافتند از مخزنش زر
چهل و چهار از جلوس پادشاهی — هزار و شش ز تاریخ پیمبر

دیگر

بنای قلعه ناگر نگر بعون آنکه — بحکم حضرت ظل آله اکبر شاه
بنای دولت این شاه تا ابد بادا — بحق اشهد ان لا اله الا الله
بسعی خواجه محمد حسین گشت تمام — حقیر بنده از بندگان اکبر شاه

بقول ڈاکٹر غلام محی الدین صوفی تکمیل این قلعه در عهد جهانگیر رو داد
(تاریخ حسن جلد اول مخطوطه ورق ۱۵۷ و ۱۵۸ مملوکه کتاب خانه خانقاه معلی
فتح کدل سرینگر، و کشیر جلد اول صفحه ۲۴۸، چاپ جامعه پنجاب لاهور
سنه ۱۹۴۹ء)

سلطنت بکام دل منتظم شده محصولات محال زعفران و ابریشم و جانوران شامل خالصهٔ شریفه گشت و افزونی مالیه که در مناصب منصبداران و جاگیرداران بود بخالصه پیوست. و باج تمغا سر بسر معاف شد. و بندوبست قاضی علی مروج گشت.

بعد انقضای عرصهٔ دو ماه و سه روز پادشاه سمند عزم را جولان داده رخت معاودت بربست. و مردم قشون از راه خشکی جاده فرسای بارهموله گشته بذات والا براه بحری نهضت فرموده شب اول در اندرکوٹ[1] قیام ساخت. و روز دوم در سیر تالاب اولر ملاحظهٔ زینه لنک عشرت ورزیده در بارهموله خیام قیام افراخت. و افزونی لشکر را بهفت بهره فرموده منزل بمنزل طی مراحل کرده در حدود پکهلی رسید و در آنجا بارش برف وقوع یافت. محمد قلی خان بخدمت صوبه داری کشمیر خلعت اختصاص پوشیده میرزا یوسف خان[2] رضوی همرکاب ظفر انتساب مامور گشت. مدت حکومتش دو سال و شش ماه و هفت روز بود.

[1] در اکبرنامه جلد سوم صفحه ۶۲۷ نام این موضع "اندرکول" آمده است که غلط فاحش است.

[2] بقول ابوالفضل ارادهٔ ظل سبحانی این بود که مرزبانی کشمیر را به میرزا یوسف باز گذارد، لاکن چون او در جمع و محاصل این کشمیر سخن سرا گشت، راز او که تا حال پنهان بود از نسخهٔ قاضی علی آشکارا گشت. جهان خدا (اکبر) بدان پیشین آهنگ کشمیر را خالصه فرموده اوّلاً سربراهی به خواجه شمس الدین سپرد و سه هزار سوار همراه ساخت و ثانیاً جهت بیداری فرمان استقلال از لاهور به محمد قلی خان مقرر فرمود. (اکبرنامه جلد سوم صفحه ۶۲۷ [illegible]) —

کنّاس زیر پای سمند گیتی مساس انداخت. پادشاه ستایش و نیایش ایزد کار
گیر را بجا آورده بمتابعت تمام عزیمت سیر کشمیر فرمود ۱۲ ماه شعبان سنه ۹۹۷ھ [1]
داخل شهر شد. و در میان راه شیخ فرید بخشی و دیگر سرداران جان سپار مراتب
عبودیت و اخلاص بجا آورده بانواع عنایات سربلندی یافتند. و اکثری از
مخالفان بغاوت آثار گرفتار گشته بسیاست رسیدند و بعضی ها در شعاب جبال
متواری شدند.

چون سایهٔ همایون در دار الملک کشمیر پرتو ورود انداخت بحکم والا
بر دو جانب دریای بهت در میان سفاین چراغان افروخته شده بر سواحل دریای
ژرف نمایشی شگرف بنظر آمد که هر کس را مسرت و فرحت حاصل گشت همانروز
دختر شمس چک را بخت بیدار شده در مشکوی والا مرتبه پرستاری افتخار یافت.
پادشاه چندگاه بعیش و عشرت و کامرانی و سیر و سیاحت بری و بحری و شکار
مرغان آبی و کوهساری بسر برده چند روز در تماشای بهار شگوفهٔ زعفران استان
پانپور و نظارهٔ زرد رخساری نخلهای خزان رسیدهٔ اطراف کوهسار تمتع یافته
بجانب شهر نهضت فرمود و برای ترصیص دولت خانهٔ شاهی زیر دامنهٔ کوه ماران

---

[1] مطابق ۶ رجون ۱۵۸۹ء. ولی بموجب اکبرنامه (ص ۷۲۴) ورود اکبر این بار در شهر
سرینگر بتاریخ ۹ محرم الحرام ۱۰۰۰ھ مطابق ۷ اکتوبر ۱۵۹۱ء وقوع پذیر گشت.
و قول میان حسن که "پادشاه چند روز در تماشای بهار شگوفهٔ زعفران زار و نظارهٔ زرد رخساری
نخلهای خزان رسیده" مؤید صحت قول ابوالفضل است زیرا که شگفتن شگوفهٔ زعفران
و زرد رخساری نخل در ماه اکتوبر انگلیسی واقع می شود.

بطریق دارهٔ نال* روانه نمود. و میرزا یوسف خان برای حزم و احتیاط
بشیخ ابوالفضل تفویض یافت و فرزندان او که از جنگ یادگار نجات یافته
بحضور آمده بودند نظر بند شدند. روز دوم نیات والا از لاهور رایت
عزیمت افراشته براه راجوری نهضت ساخت.

بالجمله یادگار خان بعد هزیمت حسن بیگ بشهر کشمیر درآمده فرزندان
یوسف خان رضوی بجانب هند راهی ساخت و خزاین و دفاین و خیول و
افیال و توپخانه وغیره تمام در قبضهٔ تصرف خود درآورده خود را بسلطانی
موسوم کرده سکه و خطبه[۱] بنام خود جاری ساخت. و بهرام نایک را لقب
خان خانان و درویش علی را خان جهان و عادل بیگ را عادل خان و مقصود
احدی را مقصود[۲] خان و خواجه مومن را آصف خان و موسی هیر را میرزا خان[۳]
خطاب بخشیده جماعهٔ مفسدان و هرزه درایان را بخود مائل ساخت و بجائی خود
تصور نمود که در موسم زمستان راه ها مسدود است کسی باینطرف آمدن
نتواند و تا پنج شش ماه سامان حرب و ضرب بکام دل مهیا کرده انتظام
مملکت بخوبی استحکام پذیرد آینده هیچکس را طاقت نیست که با من بسر آید.

---

۴ "شیخ فرید بخشی بیگی" است (اکبرنامه جلد سوم صفحه ۶۱۹)
* مراد از داره نال وادئی نزد راجوری برشاهراه قدیم گجرات بمبر راجوری وشوپیان.
۱ ابوالفضل روایت کند که بوقت اجرای خطبه از شگرفی اقبال تب لرزه یادگار
مرزا را درگرفت (اکبرنامه جلد سوم صفحه ۶۲۱)
۲ در اکبرنامه جلد و صفحهٔ مزبور "مخصوص خان".
۳ برائے تفصیل مزید نگاه کنید به اکبرنامه جلد سوم صفحه ۶۲۱ —

و در همین خیال چند روز به غفلت و بطالت گذرانیده بموجب خباثت ذات
طبیعت با نعام و اکرام و نوازش معاونان و مبارزان خود چندان نپرداخت
موجب آن بعضی مفسدان از وی دلگشته کناره کردند۔

چون صیت نهضت گیهان خدیو در شهر شهرت یافت آن کوته اندیش در
ورطهٔ اضطراب و انقلاب متغرق گشته درویش علی را فوجی بر سر پیر پنجال برای
تسدید راه عبور موکب منصور راهی ساخت۔ درویش علی بمسارعت تمام تیزگام
گشته بر کوه پیر پنجال قلعهٔ افراخت و اسباب و آلات و غلات را دران حصار
گذاشته بترتیب افواج پرداخت۔

چون هراول فوج ظفر موج بتجی فلک فرسا بر فرق پیر پنجال نصب فرمود
درویش علی بمقابلت افواج شاهی استاده در معرکهٔ هیجا بسیاری از مبارزان در
آویزش و ستیز خونریز گشتند و بسماندگان او مجروح و مغلوب راه گریز سپردند و
چهار کس از عسکر شاهی جان نثار شدند۔ روز دیگر درویش علی وغیره پای همت
افشرده با جمعیت خود بر فوج شاهی حمله آوردند۔ چون دیدند که فوج شاهی
از کردهٔ مور و ملخ افزون است همه ها مفرور شدند۔

وقتیکه میرزا یادگار را خبر ورود رایت مسعود بر فرق کتل پنجال
رسید زنها بر دم داده بمعاونت درویش علی فرستاد و خود در هیره پور توقف
نمود۔ شهباز خان و ابراهیم خان کاکر و ساروبیگ[1] شاملو و یار بیگ اوزبک

[1] در بعض نسخ بجائے "ساروبیگ" "شاد بیگ" آمده است۔ چنانکه در اکبرنامه جلد سوم صفحه ۶۲۳ مندرج است۔

قلی چولاق[1] و دیگر اوباشان با همدیگر رابطهٔ اتفاق محکم کرده همراه میرزا یادگار[2] که برادرزادهٔ یوسف خان و قائم مقام او بود پیوستند و عهد و پیمان بتاکید ایمان موثق کردند۔

چون میرزا یوسف خان را قریب[3] چهار هزار مردم پیاده از قوم دلہ زاک ملازم بود ازانجمله زوجهٔ یک سپاهی را ملازمان حسن بیگ و شیخ عمر ورغلانیده بجای خود بردند۔ مفسدان بغاوت شعار همان پیادهٔ بدکردار را شورانیده بخیر بخانهٔ حسن بیگ هجوم آوردند۔ حسن بیگ را سپاهیان و ملازمان خود آنوقت متفرق بودند اما بذات خود پای همت افشرده بدافعهٔ آنها پرداخت دران اثنا قاضی علی و شیخ بابا والی بمیان آمده آتش فساد رفع کردند۔ و بروز دوم باغیان بر کوه ماران[4] باز هجوم کرده با حسن بیگ بجنگ پیوستند لیکن

---

[1] در اکبرنامه "امام قلی چولاق قیا بیگ"۔

[2] صاحب اقبالنامه می گوید که باغیان اولاً بمناسبت سیادت کمال الدین حسین اسکو که او را کشمیریان میر کمال الدین می گفتند، از ملازمان مرزا یوسف خان مشهدی بود اختیار کردند۔ اما چون او از قیادت ایشان انکار نمود، قرعه بنام یادگار مرزا افتاد و او از بی خردی قبول کرد (حاشیهٔ انگلیسی اکبرنامه جلد سوم مترجمهٔ بیوریج ص ۹۲۵)۔

[3] در نزد صاحب اقبالنامه تعداد پیادگان مرزا یوسف خان از پنج هزار تا شش هزار از قوم "دله زاک" بود (ایضاً، ص ۹۲۵)۔

[4] "کوه ماران" نام فارسی هری پربت است که بر قلهٔ آن شهنشاه اکبر قلعهٔ ناگرنگر تعمیر کرد۔

بعد محاربه و کارزار بسیار بار دیگر اهل صلاح درمیان آمده باهمدیگر آشتی
کردند. انگاه حسن بیگ از پاوی تیره درونی چندکسانرا پیش خود برای مصالحه
طلبانیده از تیغ گذرانید و موجب آن نائرهٔ فساد باز اشتعال یافته حسن بیگ
و قاضی علی از شهر برآمده بمقام راولپور نشستند و چند روز در انجا
بغفلت بسر برده در اطفای آتش فساد کوشش نکردند. گروه بغاوت اندیش
جمعیت و استحکام خویش ساخته چندکسان بتسدید راه هیره پور فرستادند.
و میرزا یادگار خود در ناحیهٔ کامراج رفته شورش برداشت. انگاه
حسن بیگ از خواب غفلت بیدار شده بتعاقب او عجلت نمود اما از نیمهٔ راه
بازگشت برگشته در شهر قیام ساخت یادگار از مراجعت او افتخار یافته
بشهر آمد. و حسن بیگ از غلبهٔ او متردد شده راه هند پیش گرفت. چون بهیره پور[1]
رسید محافظان راه آگاه گشته پل ها شکستند حسن بیگ بکمال اضطراب خود را
در آب انداخته تابعان او بعضیها غرق دریا گشتند و بعضیها بساحل نجات
رسیده دستگیر شدند. حسن بیگ و قاضی علی بسلامت برآمده در دست
محافظان بیربچپال گرفتار آمدند. اما حسن بیگ با چندکس از بدخشیان بزدو
تیراندازی رهایش یافته قاضی علی مقتول شد.

چون حقیقت حال بمسامع جاه و جلال رسید فوراً زین خان کوکلتاش
با جمعی از سپاه براه مظفرآباد[2] مامور ساخت و صادق خان را فوجی نبهادران
همراه داده براه پنوچه تعیین فرمود. و شیخ فرید بخشی با بیاری زمیدارزان

[1] اما در اکبرنامه (جلد سوم، ص ۶۱۸) براه سواد (سوات). [2] درست ۴۳

پس یعقوب خان که در حدود کشتوار اوقات بسر می‌برد با یوسف خان عهود و شرائط به وثوق ایمان مؤکّد ساخته[1] در کشمیر رسید. و یوسف خان موجب فرمان همراه یعقوب خان در لاهور رفته در بنجا میرزا یادگار را نایب گذاشت. یعقوب خان از پیشگاه جهانبانی مورد الطاف و مهربانی گشته در علاقهٔ بهار[2] بقدر بیست هزار روپیه جاگیر یافت و برای احتیاط مان سنگه را سپرده شده مدّة العمر خود در مصاحبت او بسر برد. عاقبت موجب یاوه گوئی معاندان چندی در قلعهٔ رهتاس نظربند گشته بعد چندگاه باز رهائی یافت. پس در سنه ۱۰۰۱[3] برادر خودش زهر داده مسموم ساخت. در کشتوار مدفون است.

[1] سبب بستن عهود و مواثیق با یوسف خان رضوی این بود که چون یعقوب در تنگنائی کشتوار سراسیمگی می‌اندوخت، در دل بیمناک که مبادا او را زمینداران گرفتار کرده بسپارند، میرزا یوسف خان را بمیانجی گزید. (ایضاً، صفحه ۵۵)۔

[2] در متن بجائے "بہار" "بهیره" مذکور است که سهو ناسخ است. به روایت بهارستان شاهی (مخطوطه فولیو ۱۹۹ ب، ۲۰۰ الف) بادشاه خلافت پناه او را برفاقت جن بیگ ترکمان بخدمت راجه مان سنگه پیش پدر خود یوسف شاه روانه گردانید۔ و محقق است که راجه مان سنگه صوبیدار بهار بود (برائے تفصیل نک: اکبرنامه جلد سوم)۔

[3] مطابق ۱۵۹۳ء۔

[4] رفیع الدین احمد بن ابو الصابور بن خواجه محمد بلخی کشمیری المتخلص به غافل مصنف تاریخ نوادر الاخبار در سنه ۱۱۳۶ھ (۱۷۲۳ء) رقمطراز است که وفات یعقوب شاه چک بسبب حلقه بود که کسی برایش فرستاده بود۔ (فهرست ریو، جلد اول، سنه ۱۸۷۹ء، ص ۳۰۰)۔

می آرند که یوسف خان رضوی از لاهور همرکاب پادشاه بدهلی رفته چون رایت جاه و جلال در آگره رسید استانولو بعرض رسانید که در خطهٔ کشمیر توفیر و تکثیر محاصل بسیار است اما انتظام مالگیری آنجا بحسن اهتمام کرده نشود۔ و صوبداران آنجا در انتظام آن غفلت جائز میدارند، پادشاه قاضی نوراللّٰه[1] و قاضی علی را برای ضبط و ربط بند و بست مالیهٔ کشمیر مقرر کرده راهی ساخت۔ و درینجا ضبطی محصولات و محالات بخوبی بعمل آمده مردمان در مقام شورش و ناسازگاری درآمدند۔ قاضی نوراللّٰه بدرگاه رفته معروض داشت که انتظام این امر بی سعی حاکم ناظم صورت پذیر نیست۔ و کلای یوسف خان درین باب نوعیکه می شاید تدارک میکنند۔

پادشاه بفحوای این کلام حسن بیگ و شیخ عمر[2] بمعاونت قاضی علی در کشمیر فرستاد و قاضی علی تمامی محالات بخالصه ضبط نموده مقرر ساخت که علوفهٔ سپاهان نقدی خواهیم داد۔ ازین رو مردم خیانت پیشه را قافیه تنگ گشته که توفیرات بسیار منجر دند و در صورت ظهور توفیر محالات بیم اهانت داشتند۔ بنابران بخیال فتنه و فساد افتادند۔ چنانچه درویش علی و عادل بیگ و یعقوب ترکمان امام

[1] مراد از حضرت علامه قاضی نوراللّٰه شوستری صاحب "مجالس المومنین" است (منتخب التواریخ متن جلد سوم صفحه ۱۳۷ و ۱۳۸)۔

[2] در اکبر نامه جلد سوم (ص ۶۱۷) نامش حسین بیگ شیخ عمری مذکور است۔ و آنکه مصنف این کتاب، حسن بیگ و شیخ عمر را دو کس علیحده نوشته است، مبنی بر سهو و خطا است۔ بقول صاحب اقبالنامه انجام حسن بیگ بجهت شرکت در بغاوت خسرو شاه خوب نشد۔

(اکبرنامه، بیوریج، جلد سوم، ص ۹۴۵)۔

هیچکسے از سپاهان در خانهٔ رعیت فرود نیاید - فردا پادشاه بوای سفائن سیر در دریای بهت تا شهاب الدین پوره فرموده بوقت شام رجعت نمود -

روز سیوم بسیر تالاب در شکار مرغان آبی وغیره تفریح خاطر افزود و در انتظام امور مملکت پرداخته اعیان ملک و اُمرایان شهر و اہل علم و فضل و بزرگ خاندانها را مناصب و جاگیرات مرحمت فرمود - و کشر باغیان و طاغیان را قلع و قمع کرده مغلوب و منکوب ساخت و عموم رعایا و برایا را باستمالت و مکرمت دلخوش کرده طرح معدلت انداخت -

و بعد انقضای بیست و هشت روز برای تصفیهٔ راه پکلی قاسم خان[1] را دستوری داده برای سیر و تماشا نواحی مراج در عرصهٔ چند روز بکهراج[2] را

در ستایش کشمیر نوشت بر ۹۸ ابیات مشتمل است مطلع اش این بیت است :-

هزار قافلهٔ شوق می کشد شب گیر
که بار عیش کشاید بخطهٔ کشمیر

(اکبر نامه جلد سوم صفحه ۵۴۳) -

[1] در اکبر نامه (جلد سوم صفحه ۵۵۰) بجائے قاسم خان هاشم بیگ پسر قاسم خان مذکور است - بروایت ابو الفضل روانگی هاشم بیگ براست کردن راه پکلی بتاریخ بیست سوم ماه تیر مطابق ۳ جولائی ۱۵۸۹ء بوقوع آمد -

[2] ابو الفضل درین ضمن چنین میگوید :-

"چون درین ملک از بسی هزار کشتی افزون، لیکن سزاوار نشیمن کشور خدائی

کشتی بنگله دار یعنی پرنده و کره ناو وغیره اقسام سفاین شاہی بتزئین تمام آراسته شهرستانی عجیب بر سطح دریا آبادی گرفت و پرتو همایون روز اول در قصبه پانپور جلوه افروز گشته روز دوم در بیجباره سایبان حشمت افراخت و از آنجا بتماشای ننندی مرگ که فضائی است دلکشا و روح افزا سمند خوشخرام جولان داده بشکار چره باز و شاهین پرداخت. از آنجا بر کنار چشمه سار اننت ناگ خیام فلک احتشام افراخته بتماشای صحرای بابل و ملاحظه بتخانه راجه رام دیو یکروز بسر برد از آنسو بتماشای خضارت و نضارت اینجا یا همیشه بهار کام دل برگرفته برجعت قهقری بر سفاین صبا رفتار تیز گام گشته در تالاب اولر یکروز در شکار مرغان آبی و تماشای جولان گری کشتیها و ملاحظه زینه لنک فرموده در بارہموله سایبان شوکت و حشمت افراخت و برای دشواری و صعب گذاری راه عسکر ظفر پیکر را هشت بخش کرده هشت روز رفتن تجویز داد و در عبور راه کوه راست دولیاسه راهروان را محنت بسیار رسید حدود پکهلی مخیم سرادقات گردید از آنجا بجانب لاهور نهضت کرده من مقام حسن ابدال یوسف خان را رخصت انصراف بخشید فقط۔

نمود، کارآگهان خدمت گذار دکتر فرصتے گزیں کار خانۂ دریا سرانجام نمودند و گلزارے بر سطح دریا اساس نهادند۔ و نام آوران و نزدیکان نیز به همین کوشش آماده گردانیدند۔ افزوں از هزار کشتی آراسته شد۔"

(اکبرنامه جلد سوم صفحه ۵۵۰)

قاسم را با جمعی از سنگتراشان برای تصفیهٔ راه هیره پور[۱] پیشتر دستوری
داد و بعد چند روز بذات والا بخوش خرامی و ستوده فرجامی منزل بمنزل طی مراحل
کرده بر فرق رتن پنچال[۲] نزول اجلال فرموده. و گلفام نام سمند خوش خرام
که به کوتل پیش پیش میرفت از فرق کتل لغزش خورده جاده فرسائی بادیه عدم
شد. و سرفرازان اطراف کوهستان بمقابله پوشانه بارباب خدمت گشته
تحائف و ظرائف گذرانیده سرمایهٔ عزت حاصل نمودند.

فردا بر کتل پیر پنچال[۳] عروج کرده تا مسافت دو نیم کروه برف جاب
بود و ژاله و تگرگ باریدن گرفت. جنود مسعود متردد و متوحش مانده مگر بدلهی
جهانبانی هرکسی بسهولت و شادمانی از کوه عبور نموده روز دوم موکب منصور
در هیره پور[۴] نزول اجلال فرموده بدیدن آب و هوای خوب و گلزارهای مرغوب

---

۱. بموجب اکبرنامه جلد سوم صفحه ۵۳۷ "سه هزار سنگتراشان کوه کن و خاراشگاف فرهاد فن و دو هزار بیلداران کارگذار بسرکردگی قاسم خان در همواری نشیب و فراز این راه دستوری یافتند". ۲. رتن پنچال کوهی است بر پنج میل شمال مشرق موضع [illegible] - ارتفاعش ۸۲۰۰ فیت انگلیسی تخمینه کرده اند. (حاشیه انگلیسی اکبرنامه جلد سوم صفحه ۸۲۲ مترجمه بیوریج مطبوعه سنه ۱۹۱۰ء کلکته) - ۳. پیر پنچال که در اصل "پیر پنت سال" بود کوهی است مشهور بلند ۱۱۴۰۰ فیت انگلیسی بر شارعیکه از بهمبر بسرینگر می رود. (ایضاً، صفحه ۸۲۲) ۴. لیکن بیوریج مترجم اکبرنامه جلد سوم صفحه ۸۲۷ از حواله "اقبالنامه" نوشته است که اکبر در عرصهٔ دو روز و یک شب از هیره پور سفر نموده بسرینگر آمد. اما ابوالفضل در سفر کشمیر آخرین منزل اکبر خانپور یا خانپور نوشته است که خلاف قیاس است زیرا که فاصله خانپور

و ترتیب روایح ریحان و نغمه سرائی مرغان هرکس را نزهت وافر
خاطر حاصل شد و زحمت و کلفت راه بفرحت مبدل گشت. بیت

بهاری دگر بوستان دگر ... زمین دگر آسمان دگر

مردم اعالی و ادانی کشمیر از فرقهٔ مشایخ و علما و فضلا و از اعیان
و اکابران و امرا و از طوائف هنرمندان و شاعران و اهل رقص و سرود
و خنیاگران جوق جوق و گروه گروه با تحائف لطائف و نفایس و نذایر
شرفیاب نظر گشته بخسروانی نوازشها کام دل برگرفتند.

[illegible] با کمال تزک و احتشام بتاریخ ۲۵ ماه رجب سنه ۹۹۶ در شهر سرینگر
سنجق اجلال در باغ حسن شاه که الحال خانقاه نقشبندیه در آنجاست افراشتند
شعرا و بلغا ... مثنوی بها گذرانیدند و در میان شهر منادی کردند که
[illegible] هیچ بیش نیست. بقول [illegible] تاریخ مرزا اکبر در عرصه ...

کارنامای استمانه نمود. چون افواج شاهی از مور و ملخ افزون بود گرد اگرد
آمده کمند بلند بند کرده نزد یوسف خان رسانیدند. بیت

چو اقبال برگشت در روزگار
دلیری و مردی چه آید بکار

یوسف خان بنابر نهایت شجاعت و جلادت خلعت خاصی که خود را
در بر داشت بسید ابوالمعالی بخشیده بر صدر عزت و حرمت نگهداشت.
چون شمس چک و شمس دوبی ازین واقعه آگاهی یافتند باستصواب سید بهاء الدین
با رباب خدمت یوسف خان گشته روانهٔ حضور شدند. و پادشاه آن هر دو
نامدار را با قطاع مناسب سربلندی بخشید. و ابیه خان ولد ابدال خان که
بمرافقت یعقوب خان در کشتوار بود با شاهزاده سلیم سلسله جنبانی کرده رشتهٔ
موافقت یعقوب خان بریده در کشمیر رسید و از آنجا بوساطت یوسف خان در
دهلی رفته بخدمت شاهزاده سلیم رتبهٔ مصاحبت حاصل نمود.

بعد چندگاه یوسف خان بنابر مصلحت وقت سید حسین خان بیهقی
و علی ڈار و لوهر چک ولد دولت چک و اسماعیل دوبی و غیرهم جمعی کثیر بمحافظت
و نظربندی سپاهان در پیشگاه خلافت پناه فرستاده و در آنجا هر کس را در خور
قسمت جود و مناصب خدمات عطا شد اوقات بسر بردند. بهرام نایک مع فرزند
خود زهر خورده در چاه عدم افتاد و سیفخان بیهقی و علی خان و چین پاره و ابیه
شیطان برادر حید شیطان که کان فساد بودند در دست یوسف خان گرفتار
گشته چشمان آنها از حدقه بدر کردند و لوهر چک بموقف سیاست آورده بدار

کشیدند و هر روز فردی از افراد دونگاه بحیله و بهانه ماخوذ کرده بقتل رسانیدند
تا که این گلزمین از خار عدوان سرکشان پاک گشته رتق و فتق انتظام مملکت
بهم رسید۔

و بعد چند ماه یوسف خان حسب فرمان خاقان دوران برادر خود
یاقرخان در اینجا نایب گذاشته خود بحضور رفت۔ استاد لولوی نجار که از
امرای بارگاه مصاحب یاقرخان بود وی یاقرخان را از شورانگیزی امرای
کشمیر تخویف نمود۔ موجب آن یاقرخان سید ابوالمعالی و علم شیر ماگری و لوهر چک
وغیره چند کسان را فی الفور محبوس کرده بحضور نوشت که امرای کشمیر مستعد فساد
آماده عناد هستند اگر یوسف خان بجلدی نرسد ملک از دست ما برود۔ یوسف خان
از حضور مرخص شده بمسارعت تمام بکشمیر رسید۔ سید ابوالمعالی و علم شیر خان
و لوهر چک و بهادر خان وغیره در حضور انور فرستاد و سید ابوالمعالی بفرمان
حضور در مصاحبت مانسنگه مشرف شده و غازی چک و لوهر چک که هر کاینه
ظهر انتساب در آگره بودند باندیشه فتنه سازی از راه جمون بکشمیر گریخته آمدند
یوسف خان و محمد بت آنها را دست بدست اسیر کرده کشیدن چشمان سیاست
نمودند بعد آن یوسف خان بسبب یاوه گوئی استاد لولو از محمد بت نوعی
مکدر شده در پیشگاه حضور روانه ساخت۔
همدران ایام در سنه ۹۹۶ھ حضور جهانبانی برای سیر و سرور و تفریح
تشریح روح بعزم گلگشت بساتین کشمیر بخاطر آورده از دار الملک لاهور

رعایا و برایا را بوفور عدل و احسان دلخوش کرده غبار خوف و خطر از خاطر
ابنا و اغیار مرتفع ساخت و شمس چک و شمس دوبی که در کوهستان بنوچهه
مفرور شده بودند در انجا باجتماع چند اوباش شورش برداشتند۔ یوسفخان
برای گوشمالی آنها محمد بیگ[1] و سید بهاء الدین را مامور ساخت۔ چون آنها
در پرگنه بیروه رسیدند شمس چک و شمس دوبی فرصت یافته بر ایشان
شبخون[2] آورده اکثر بهادران بقتل رسانیدند۔ وقتیکه شمس دوبی نزدیک
خیمه سید یکی از برادران سید بپای پیاده از خیمه برآمده بضرب شمشیر دوال
عنان سمند سبک خرام او قطع کرده اسپش مجروح ساخت و سمند مجروح رم
خورده شمس دوبی از مهلکه بدر برد و مبارزان بتعاقب آنها دویده باز
در کوهستان بنوچهه رسانیدند و خود بجانب شهر رجعت کردند۔ یوسفخان
آن بهادران نامی را انعام بسیار عطا فرمود۔ پس یعقوب خان و ابوالمعالی
از کشتوار یورش آورده در کوهستان دچهن پاره جمعی از اوباش
با خود متفق ساخته رایت بغاوت افراشتند۔ یوسفخان صفوی محمد بیگ و
حاجی میرک را که یکی از امرای شاهی بود بمدافعه و مقابله یعقوب خان مامور

---

[1] نزد ابوالفضل کیا بیگ از سرکردگان بسرکردگی شمس چک تعین شدند مبارک خان و جلال خان و سید دولت جمعی بودند۔ (اکبر نامه جلد سوم صفحه ۵۲۳ مطبوعه کلکته ۱۸۸۶ء)

[2] بقول ابوالفضل این شبخون از موضع ترهگام بود۔ شمس چک درین حمله بسیاری از مال غنیمت همراه خود برد (ایضاً صفحه ۵۲۳)۔ ترهگام نو یا تره گام از سرینگر بطرف شمال مغرب بفاصله ۱۰ میل انگلیسی در تحصیل هندواره است۔ بقول مورخان این مقام مسکونت اصلی چکان بود۔

ساخت - و محمد بٹ دام فریب گسترده قصد گرفتاری آنها بخدیعت فریب
کرده بود - اما سید ابوالمعالی از دام فریب او رم خورده با جمعیت بالقصد
سوار بوقت دیگر شمشیر دغا آخته بسیاری از فوج شاهی بقتل رسانید - و
محمد بٹ پس پا گشته در افواج شاهی پناه یافت و هنگام تعاقب او سید
ابوالمعالی مجروح گشته از اسپ فرو افتاد - از این رو یعقوب خان ساعتی
در استمزاج او تاخیر کرده باز بتعاقب پرداخت دران زمان باد و برق و
باران طوفان برداشته مبارزان بمقام و ماوای خودها رجعت نمودند و تا
ده روز بمقامات خویش نشسته منتظر وقت می بودند -

دران اثنا یعقوب خان از مقام توقف کوچ کرده در پرگنهٔ اولر
بتجمع آوری لشکر متوجه شده بود دران حال بعضی لشکریان او گریخته با محمد بٹ
پیوستند و یعقوب خان متوهم گشته بر قلعهٔ کوه اولر که بسیار بلند بود سکونت
اختیار نمود - و محمد بٹ از بیجبهاره آمده پائین کوه نارستان نزول فرموده
فرو آتش محاربه مشتعل گشته بحرب و ضرب پیوستند و از فوج یعقوب خان بسیاری
بتیغ آمدند - عاقبت یعقوب خان مغلوب گشته بجانب کشتواڑ گریخته رفت - و
سید ابوالمعالی بمقام تعیین خود استقامت ورزیده بجنگ شیرانه و حرب دلیرانه

[illegible] اما نزد ابوالفضل دست برداری شمس چک از محاربه با افواج شاهی مبنی بر شکستی بود که او
با مردان شبخون تره گام از دست افواج شاهی خورده بود - درین ضمن بیان ابوالفضل
در اکبرنامه جلد سوم صفحه ۲۲۵ چنین رقم است: -
"با مردان فیروزی سپاه تکاپوی نموده چنان برگشتند (شمس چک) که دیگر برنخاست"

در گذشت و در آنجا مدفون است. تاریخ

میر مبارک ضمیر سید صاحب سریر — بود ز شهر کاشمیر راه صفا رشید رفت

کرد چو عمر جهان یافت بجنت مکان — سال وفاتش عیان گفت خرد شهید رفت

آنگاه بفرمان خاقان اکبر یوسف خان مشهدی با جمعیت بیست و پنج هزار جوشن پوش و خنجر گذار رسید. رفتگی بابا خلیل و محمد بٹ که از چند ماه بدربار حضور رسیده بودند برای سرکوبی سرکشان کشمیر قطع منازل کرده در نفس شهر وارد شدند. چون محمد بٹ مردی نیک سیرت و خوش نیت بود ساکنان این دیار از صغار و کبار قدوم او مغتنم دانسته باستمالت و مدارای حکام لشکر شامل عسکر شدند. چنانچه لوہر چک لد و ولت او بسیاری از دلاوران جرار بوساطت او با یوسف خان و بهرام نایک و اسماعیل نایک وغیره بسیار کسان بوساطت او ...

۴۲ بهم یاده بلکه تا کشایش بود مفتوح ساخت. چون در سال بیست و هشتم خان اعظم که از هوای بنگاله دل گرفته بود، استدعای خدمت دیگر ناحیه کرد، شهباز خان به پاسبانی آن دیار رخصت یافت. در سال سی و چهارم از آنجا متغیر شده به کوتوالی از دوغی پادشاهی مامور شد. و از آنجا بمالش افغانان سواد رخصت یافت. در سال چهل و چهارم اکبری که سنه ۱۰۰۸ھ (۱۵۹۹ء) بود، ناگهان در گذشت و شهزاده سلیم از اموالش متصرف گشت. شهباز خان مرد مواظب صوم و صلوٰة بود. بهم در رواج وقت تصلیه نمیکرد همچنین وضو بر پا می خواند و هرگز بی وضو نبود. همیشه تسبیح در دست میداشت و در همت و بخشش نظیری نداشت. (ملخص از مآثر الامراء جلد دوم چاپ کلکته سنه ۱۸۹۰ء)

۱۵۹۰ء = ۹۹۹ھ = ۴۰۰ + ۸۰ + ۲۰۰ + ۴ + ۱۰ + ۵ + ۳۰۰

پیوستند. باستماع این خبر یعقوب خان و سید ابوالمعالی و ابه خان در
کوهستان کشتوار فرار اختیار کرده آیه واره دشت کربت گشتند و شمس چک
و شمس دوبی در علاقه پنوچه بحال تباه اوقات بسر بردند و گروهی در زوایا
و منافذ جبال خزیدند.

مدعا که محمد بیگ امرا و اراکین این سرزمین و مبارزان و بهادران
ترکین را بانواع استمالت و اصناف مروت از شورش و فساد باز داشته
بمناصب و اقطاع و خلاع هرکس را نواخته همه را اسیر دام محبت و الفت گردانید
و میرزا قاسم خان با جمعی از امرای کشمیر مثل شیر علم خان ماگری و یوسف خان
پسر حسین خان و ابراهیم خان وغیره چند کس از اعیان ایندیار بیست و دوم
ماه شوال ۹۹۵ھ بدرگاه خلافت پناه متوجه شده باریاب حضور گشتند[۱]
و از پیشگاه عالی یوسف خان را منصب یکهزار و پانصدی و ابراهیم خان را
منصب هزاری بخشیده در پرگنه دوابه جاگیر یافتند. حکومت قاسم خان
میر بحر در ملک کشمیر یکی یازده ماه و پنج روز بود.

سید یوسف خان رضوی در ۹۹۵ھ[۲] بانی مبانی حکمرانی گشته عموم

[۱] سبب ناکامی میرزا قاسم خان میر بحر صوبه دار در مهم کشمیر این بود که او از ندیم همنشینی
خواهش های ناهنجار فرایش نهاد دیگر فت و دیگر کشمیریان همت بربست و آنچه
سپاهیان آن بوم در هنگام چیره دستی از یعقوب برگرفته بودند باز خواست
(اکبرنامه جلد سوم صفحه ۵۲۱ چاپ کلکته ۱۸۸۶ء)-

[۲] ۱۵۸۷ء -

بمشاہدہ این حال پسران شمس چک و فرزندان سید مبارک بہ معاضدت آنہا
از نیام آختہ بحرب وضرب پیوستند۔ درآں اثنا فیل بدست بربر
حسن چک خرطوم را بکرد و حسن ملک ہمچنان تیری بر بینی فیل انداخت
کہ فیل زیادہ از گریزان ساخت و بروقت برگشتن فیل بسیاری از فوج
شاہی پامال و خستہ حال گردیدہ یکہزار و پانصد کس مقتول و مجروح شدند
وہنگام شام ناکام بجانب شہر رجعت نمودند پس تا عرصۂ دو نیم ماہ ہیچ
روزے بغیر از محاربہ و مقاتلہ و مجادلہ نمی بود و دلاوران کشمیر در شہر آمدہ
یراق وسامان ولباس مغلاں بزور میبر بودند۔
میرزا قاسم خان از تباہی و خرابی لشکر شاہی عاجز و دلگیر شدہ
احوال حسرت و نکال بحضور معروض داشت[۱] پس عرش آشیانی سید مبارک خان
و محمد بٹ[۲] و بابا خلیل[۳] را فرمان داد کہ ایشان ہمراہ عسکر شاہی در کشمیر رفتہ
اطفای نائرہ فتنہ و فساد بہ نہجے کہ می دانند نمایند۔ سید مبارک خان قبول
این امر خطیر ننمود۔ موجب آن پادشاہ از وی متغیر المزاج شدہ نزد

۱ بالفاظ خواجہ محمد اعظم دیدہ مری "این کرت سوم بود کہ خبر جلال الدین محمد اکبر پادشاہ رسید کہ لشکر مغل از شہر نمی تواند برآمد" (واقعات کشمیر صفحہ ۱۰۲)

۲ این محمد بٹ وزیر پادشاہ سابق کشمیر بود۔ ابوالفضل او را "دمنۂ نیرنگ ساز" "اہرمن بلیک" (کشمیر) قرار دادہ است۔ چون شمس چک با وی حسد و کینۂ پنہانی داشت محمد بٹ بران شد کہ مہاجرت وطن خود کردہ بشمولیت در افواج اکبری خاتمۂ اقتدارش کند (اکبرنامہ جلد سوم صفحہ ۵۰۲)۔

۳ بقول ابوالفضل مردمانیکہ درین ایا

شهباز خان[۱] بصوبهٔ بنگاله فرستاد ـ چون در علاقهٔ فیروزپور رسید از جهان

از کشمیر بدولت خسروانی (اکبر شاه) چهره بخت منزی افروختند درج ذیل اند بتفصیل:-

(۱) سید مبارک خان بیهقی ـ (۲) پنج برادر یعقوب شاه چک ـ (۳) حیدر علی ـ (۴) محمد حسین (۵) احمد حسین (۶) حسین خان چک که در آغاز شورش اول بحکومت برگرفتند ـ (۷) و (۸) حسین خان و ابراهیم خان پسران سید مبارک (۹) محمد بٹ و فاتبا (۱۰) بابا پسران [illegible] (۱۱) و بابا خلیل (۱۲) و بابا مهدی که این هر سه در لباس اهل سعادت پیشوائی کشمیریان بودند (۱۳) بهادر علی (۱۴) ککه و لوهر (۱۵) ملا حسن (۱۶) و پسران حیدر چک (اکبر نامه جلد سوم چاپ ایشیاٹک سوسائٹی کلکته ۱۸۸۶ء صفحه ۵۱۶) ـ

[۱] شهباز خان کنبوه که نسبش بواسطه بحاجی جمال می رسد، مرید حضرت مخدوم بهاء الدین ذکریا ملتانی رحمة الله علیه بود. در مبادئ حال بطور آبائے خود بزهد و درویشی می گذرانید. پس از آن در جانشینی کوتوال بمرتبهٔ احتیاط در مقدمات بود و منظور نظر عرش آشیانی (جلال الدین محمد اکبر) گردیده از منصب یک صدی بمرتبهٔ امارت فائز گشت و بخدمت "میر توزکی" اختصاص یافت.

در سال شانزدهم که لشکر خان میربخشی معاتب شد، مناصب او به شهباز خان مفوض گشت. پس از چندے میربخشیگری نیز ضمیمه گردید. در سال بیست و یکم به تنبیه راٹھور علی الخصوص کله پسر رام رائے نبیرهٔ مالدیو و تسخیر قلاع سوانه متعلقهٔ جودهپور دستوری یافت. در کمتر فرصتے فیروزمندی روئے داد. درهمین سال که سنه ۹۸۴ھ (۷/۱۵۷۶ء) بود، شهباز خان بر سر راجه گجپتی که از زمینداران عمدهٔ صوبهٔ بهار بود، متعین شده او را اندک مدتی اورا بزاویهٔ خمول نشاند. در سنه ۹۸۶ھ (۱۵۷۸ء) قلعهٔ کوبن بل میر

از افسران عسکر اسیر شدند و قاسم خان منهزم شده بجانب شهر رجعت نمود و بحسن تدبیر سید جلال خان و مبارک خان را از مواضع تعیّنات پیش نمود و طلبید۔ انگاه یعقوب خان از کوه دگون (ماگون) ابلغان آورده زیر دامن کوه سلیمان پای استقامت افشرده و سید ابوالمعالی هم باجمعیّت خود از کوه آمده با او ملحق گشته توپ‌ها بهم رسانیدند و شمس چک و شمس دونی هم از سوپور آمده بزرگ پاره‌ها تنجک شعله فساد افروختند۔ آن وقت در قبضهٔ تصرف قاسم خان محلّی غیر از نفس شهر نماند۔ انگاه قاسم خان افواج خود را دو حصّه نموده یک حصّه از جانب پان درینین[1] و یک حصّه از طرف گوپکار[2] بمقابلهٔ یعقوب خان تعیین ساخت۔ پس مبارزان طرفین دست و بازو کشاده آتش هیجا را بیچنان هیجان دادند که بسیاری از دلاوران کارزار خونبار گشته با خاک آمیختند و بعضی از مبارزان روزگار خسته و افگار گردیدند۔ این کشش و کوشش و آویزش از صبح تا پیشین اشتداد یافت نزدیک بود که افواج

۴۴ همراه میرزاده علی خان نزدیک سه‌صد کس را درین محاربه روزگار سپری شد (اکبرنامه جلد سوم صفحه ۵۲۲ مطبوعه کلکته ۱۸۸۶ء)۔

[1] پاندریٹین دیهی است قریباً پنج میل از سرینگر بطرف جنوب برشاهراه که باسلام آباد (اننت ناگ) می‌رود۔

[2] در واقعات کشمیر (مطبوعه نور محمد و غلام محمد تاجران کتب سرینگر کشمیر صفحه ۱۰۱) بجای گوپکار "آیت گجی" مندرج است۔ این هر دو مقامات قریباً یک میل از درگجن که محلّه ایست از سرینگر بطرف شمال مشرق متصل واقع اند۔

شاهی را تباهی عاید می شد لیکن بافضال قادر قدیر ناگاه تیری از شست تقدیر
برخاسته دو چشم لونگ[۱] چک که سپه سالار لشکر یعقوب خان بود رسید و لعبت
آن در ها دیه عدم خزید. و قاسم خان قرین فتح و نصرت گشته بشهر رجعت
فرمود و یعقوب خان با وجود زبونی در انجا آسوده فردا وثیقه بجانب
شمس چک که در قلعه ناگجک بود برنگاشت که فیما بین مقرر شده بود که هنگام
غنیم برسر ما می آید شما رفته شهر را قبضه کنید و اگر بجانب شما فوج متوجه شود
ما یان تصرف شهر میکنیم. ایشان برخلاف عهد و عمل می سازند. اگر پسند خاطر
شما این است که ملک از دست برود این قدر خون مردم ریختن چه فایده
می بخشد. شمس چک لابد مطالعه مضمون نامه حسن ملک ناجی پیش یعقوب خان فرستاد
که ایشان با جمعیت لشکر خود در ناگجک بیایند که باتفاق یکدیگر بر لشکر مخالفان
تاخت آورده موافق مراد کاری ساخته شود. یعقوب خان موجب پیغام
آنها در ناگجک آمده باهم متفق شدند. و قاسم خان باستماع این خبر با عسکر خود
برسر مخالفان تاخته بحسن انتظام صفوف میمنه و میسره و جناح آراسته فیلی
بدست بمقابله دشمنان انداخت و از لشکر یعقوب خان شمس دوبی و حسن ملک
چادوره در میدان محاربه آویزشهای دلیرانه و چالشهای رستمانه بکار میبردند.
دران حال لشکر بادشاهی هجوم آورده گرد اگرد آنها حلقه بستند.

[۱] بقول علامی ابوالفضل نام اصلی لوزنگ خان فتح علی خان بود. و لوزنگ
خان لقب است که یعقوب شاه چک اورا باوے مخاطب کرده بود. (اکبرنامه جلد سوم
صفحه ۵۰۵ مطبوعه ۱۸۸۶ء)

دراینجا تنها مانده لاچار در کوهستان ادله فرار اختیار نمود - و قاسم خان
در دولتخانه شاهی باز باستقلال قرار یافت و شمسی چک و سید حسین خان
بیهقی و شمس دوبی[۱] که در قصبهٔ سوپور رایت مخالفت افراشته بودند قاسم
خان جماعت گکهران را بسرکردگی دولت بختیار بمدافعهٔ آنها مامور ساخت -
چون لشکر شاهی در موضع پتن رسید شمس چک باتفاق جماعت خود بر سر
ایشان شبخون آورده بعد قتال و جدال بسیار جام هزیمت نوشیده بجانب
سوپور رجعت نمود - از انجا بموجب تقدیم ایام سرما بطرف کرناو گریخته رفت
و یعقوب خان با جماعت خود ایام زمستان در کشتوار بسر برده و شاه
ابوالمعالی در موضع لده و کوهستان نیابکان پناه یافت و باقی سپاهان [illegible]
بسبب زمستان در خانه های زمینداران مقام ساخته باعسکر شاهی نه پیوستند
و یوسف خان و حسین خان[۲] و ابراهیم خان عهد و پیمان موثق کرده با قاسم خان
ملحق شدند - و قاسم خان بصوابدید تدبیر خویش سید مبارک خان و بابا مهدی
و بابا خلیل و یوسف خان ولد حسین شاه را باعزاز و اکرام تمام بمرافقت خنجر بیگ
در پیشگاه اکبر شاه فرستاده آتش فتنه و فساد دفع کرد - و پادشاه نسبت
آنها مرحمت مبذول داشته در ظل رافت نگهداشت -
اوائل بهار سنه ۹۹۵ھ یعقوب خان با برادران خود ابراهیم چک
و ایبه چک[۳] وغیره از کشتوار آمده بالشکر بسیار در کوه دگون پرگنهٔ اولر

---

۱ در اکبرنامه جلد سوم این نام "شمس دولی" آمده است -
۲ حسین خان و ابراهیم خان هر دو پسران سید مبارک خان بیهقی اند (اکبرنامه جلد سوم صفحه ۵۱۶)
۳ ایبه چک نام مخفف همین ابراهیم چک برادر یعقوب شاه چک است - و آنکه در اینجا گوید

علم مخالفت افراشت و سید ابوالمعالی و ابراهیم خان وچکی زینه زمیندار
برتهل و بهرام نیایک و احمد نیایک زمینداران ناگام و یوسف شی زمیندار گیرو
وغیره از موضع لده خروج کرده بمقام غازی ناری آتش فساد افروختند۔
و شمس چک از کرناه آمده در کامراج شورش برداشت۔ و قاسم خان علم تقابل
افراخته سید جلال خان را بمدافعه سید ابوالمعالی تعیین نمود۔ و مبارک خان
گکهر را بمقابله شمسی چک نامور ساخت۔ و خود باتفاق علم شیرخان ناگری
و میرزاده[۱] علیخان و سید عبدالله خان و گوجر خان[۲] و میرزا علی اکبر شاهی
و جلال مسعود با جمعیت هشت هزار سوار از شهر برآمده در موضع کاسو صفوف
محاربه آراسته با یعقوب خان بجنگ پیوست و محاربه و مجادله سخت بوقوع
آمد۔ چنانچه میرزاده علیخان با جمعی از مبارزان شاهی بقتل رسید[۳] و بسیاری

نوشته غالباً مبنی بر سهو نساخ است۔ در تاریخ اعظمی و تاریخ ملا خلیل مرجانپوری این نام
به همین طور ابیه چک آمده است۔ الا پنڈت نارائن کول عاجز و ابوالفضل بالترتیب در
تاریخ کشمیر و اکبرنامه جلد سوم صفحه ۵۰۲ این لفظ را اتینه چک و اینا چک نوشته اند۔

۱ ؎ در نسخ میرزاده علی خان پسر محرم بیگ است۔ از امرائے عهد جهانبانی (اکبر) بود ده
منصب یکهزاری داشت۔ مدت العمر خدمات شاهی بجا آورده در جنگ کشمیریان سال
سی و دوم سنه جلوس (۹۹۵ هـ) در زمانے که نوبت سید عبدالله خان بود و شکست
بر فوج بادشاهی افتاد، روزگار او بسر آمد (مآثر الامراء جلد سوم صفحه ۲۵۸)۔

۲ ؎ و در بعض نسخ "گوهر خان"۔

۳ ؎ این واقعه در سال سی و دوم سنه جلوس مطابق ۹۹۵ هـ (۱۵۸۶ء) بظهور آمد۔

پای استقامت افشردند. شبانگاه یعقوب خان بمرافقت یوسف خان
پسر حسین شاه و ابراهیم چک و علی ملک ناجی وغیره مبارزان بر سر
قاسم خان شبخونی آورده قصر یوسف شاه را که محل سکونت قاسم خان بود
آتش کشیده در شب تاریک روز روشن کردند. انگاه در قتل و خونریزی
مغلان حمله آورده سرهای پهلوان بر زمین انداختند و از کشته ها
پشته ها افراختند و در کوچه و بازار مردم عوام ازدحام کرده بزخم
کلوخ و سنگ و چوب مغلان را بیدرنگ مقتول و مجروح ساختند و خزینه
شاهی که در دست میر عبدالرزاق معموری بود مبارزان کشمیر باتفاق
سید ابوالمعالی[1] در طرفة العین بغارت بردند.

---

۴۴ (در کشمیری "چیره" بمعنی خوبانی و "اُور" بمعنی کرو [illegible]) مذکور است. چیره اُدر بدهی است
در تحصیل بدگام قریباً ۱۴ میل به سرینگر بطرف جنوب. این میدان دراز منه پیش محل جنگهای
محاربه و مقاتله مابین کشمیر و پونچه بوده است. بعد از ویرانی عرصه دراز دیوان جوالا
وزیر اعظم مهاراجه گلاب سنگهه "چیره ون" را دوباره آباد کرده بنام "جوالاپور" موسوم
کرد. مطابق مردم شماری ۱۹۴۱ء شمار باشندگان ۲۹۹ نفر بود (مترجم از حاشیه
کشمیر جلد اول بزبان انگلیسی مصنفه ڈاکٹر غلام محی الدین صوفی ص ص ۲۲۱-۲۲۲)

[1] سید ابوالمعالی پسر دوم سید مبارک خان بیهقی بود که در سنه ۹۸۶ھ (۱۵۷۸ء)
سلطان کشمیر بوده در فیروزآباد بحالت جلاوطنی فوت کرد. سید موصوف در استخلاص وطنش
از تصرف جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند بسیار کوشید، ولی تا آخر به ناکامی رسید. ابوالمعالی
استیلای امن و امان در وطن خود سید مبارک خان بیهقی در ملک ملازمان اکبری گرفتار

قاسم خان بوقوع این حادثه اوّلا حیدر خان چک از محبس کشیده بقتل آورده آنگاه با سپاه ایران خود پای همّت استوار کرده در محاربه و مقاتله داد مردانگی داده بسیاری از مخالفان بوادی عدم انداخت. و یابنده قزاق که از دلاوران جلادت شعار بود در میدان مبارزت پای جرأت افشرده جمعی کثیر از تیغ گذرانید. و علی قمیر که که از بهادران نامی بود بقتل آورد. عاقبت الامر بسید ابو المعالی بر سر او تاخت آورده بیک ضرب نیزه بی سر ساخت. بلی دلاوران عسکر شاهی بیغنا و کس بهجوم کرده او را در محاصره گرفتند. امّا سید ابو المعالی اسپ را جولان داده از حلقهٔ کارزار بدر رجست. عاقبت عسکر شاهی هرسو پریشان گشته یعقوب خان بنصرت و فیروزی در دولتخانهٔ شاهی در آمده بر مسند حکومت جلوس نمود و بدل خود خیال فرمود که از لشکر پادشاهی هیچ کسی زنده نمانده باشد. بنابران در زمان مغروری بیان ساخت که در معرکهٔ نیزه بوده هر کسی که از محاربه گریخته به قاسم خان پیوسته است او را بقتل رسانم. باستماع این سخن تمامی مبارزان و اعیان که در معرکه نیزه بوده گریخته بودند از مجلس او برخاسته متفرق شدند. و یعقوب خان بابعدودی

در قریبا بیست و چهار سال در فتح راجه مان سنگه خدمات لائقه بجا آورد. در عهد جهانگیری مرتبهٔ بزرگ یافت. بنا برین سید ابو المعالی را با سید ابو المعالی کاشغری که پسر خواندهٔ محمد نصیر الدین پادشاه شهنشاه چغتائیه هند بود و با فخر النساء دختر ماه کوچک متزوج شده بود مشتبه و مختلط نباید کرد (ملخص از حاشیهٔ کشمیر انگلیسی جلد اول ص ۲۴۹ تصنیف ڈاکٹر غلام محی الدین صوفی مطبوعهٔ پنجاب یونیورسٹی لاہور سنه ۱۹۴۹ء) -

بدرگاه گذرانیدند. و مسعود حسین برادرش در گوالیار محبوس شد
و در ماه ربیع الاول عرضداشت خان اعظم از گجرات رسید که اختیار
الملک و محمد حسین میرزا متفق شده اکثر ممالک گجرات قبضه کرده اند
اکنون بلده احمد آباد را محاصره دارند بذات اقدس اگر متوجه باشند
عین صوابست در آن ایام بسبب برسات لشکر بسیار بسرعت نمی
توانست رفت. پادشاه دو هزار سوار انتخاب کرده سبکبار بسیم
منقلائی پیش فرستاد و بذات خود با سیصد کس که اکثر منصبدار و
امیران نامی بودند بر شتران سریع السیر سوار شده اسپان را کوتل
کرده راهی شدند چهار منزل در یکروز قطع کرده به نه روز در پتن
گجرات با لشکر منقلائی رسیدند همگی سه هزار سوار در ظل رایت
فتح آیت مجتمع گشته روانهٔ احمد آباد شدند. محمد حسین میرزا
و مختار الملک که از یلغار پادشاه خبر نداشتند بصدای کوس و
شیپور شاهی سراسیمه شده بترتیب اسباب جنگ پرداختند
و اختیار الملک با پنجهزار سوار بمحافظت دروازه های احمد آباد
مانده محمد حسین میرزا باتفاق شیر خان فولادی با هفت هزار سوار
مغل و راجپوت بمقابلهٔ پادشاه مسابقت نمود و خاقان اکبر از
آب گذشته بمیدان در آمد محمد حسین با یک نیم هزار مغل
فدائی بمقابلهٔ پادشاه بجنگ استاده از میمنه و میسره حمله ها آورده
بازار محاربه گرم ساختند. و پادشاه مانند شیر ژیان از میان برآمده

پادشاه مظفر و منصور بدار الخلافت آگره معاودت فرمود۔

انتباه: تا اینجا برخی از کارنامه‌های شاهان مغلیه بنا بر ضبط سررشتهٔ تاریخ بطور اختصار گفته شد۔ اکنون تذکرهٔ صوبه‌داران این خطه که در عهد شاهان چغتی فرمانروای کشمیر شده بودند بدفعات مستقله ایراد کرده شود۔ فقط۔

اورنگ دوازدهم در ذکر حکومت فرمانروایی شاهان چغتائیه

در بلاد کشمیر سلطنت محمد جلال الدین اکبر

قاسم خان میر بحر۔ بهفدهم ماه ذی قعده سنه نهصد و نود و چهار[1] بخت دولت اقبال در میان شهر کشمیر افراخته در تحصیص مبانی مملکت و ترصیص اساس سلطنت پرداخت۔ تاریخ مقدم او "خیر مقدم" گفته اند۔ حیدر چک ولد یوسف شاه که همرکاب عسکر ظفر انتساب بود در آنجا رسیده امرای کشمیر جوق جوق نزد او آمد و رفت میداشتند۔ قاسم خان بگمان فتنه از و متوحش گشته محبوس داشت۔ و امرای کشمیر که در نفاق و فساد آموخته شده بودند بعد وقوع این واقعه از تخویف و ترس در مکان اختفا خزیدند۔ یعقوب خان از بهیره پور[2] هزیمت خورده چندی در در مضافات فادیوه سرگشته به کشتوار گریخت۔ بهادر سنگه راجهٔ کشتوار که با یعقوب خان رابطهٔ مصاهرت میداشت او را بهمچنان شفقت و ملایمت نمود که بغیر رخصت او همعنان برق و باد گشته در کشمیر رسید و میان یاران این دیار که از هم متفرق و متلاشی شده بودند جمعی کثیر فراهم گشته با او پیوستند و در موضع چیره ونی[3]

---

[1] ۹۹۴هـ مطابق ۱۵۸۵ء۔ [2] بهیره پور در اصل بهوره پور نام قدیم بیجبهاره است برای تفصیل رجوع کنید به ستاین و ویٹس۔ [3] در واقعات کشمیر بجای چیره ونی چیره اودر

میرزا که زوجهٔ ابراهیم حسین میرزا بود قلعه را بمردم جنگی سپرده با پسر
خود مظفر میرزا بدکهن رفت. چون رایت عالیه بقلعه رسیده مورچل
قسمت شد. ابراهیم حسین بناگور رسیده با رای سنگه[1] حاکم آنجا جنگ
کرده منهزم گشت. چون بدهلی رسید خیل و حشم جمع کرده بسنبل آمد و باتفاق
محمد حسین میرزا و شاه میرزا و شیر خان فولادی با لشکر هشت هزار سوار
آمده سید احمد خان[2] بارهه را در قلعهٔ پتن محاصره کردند و خان اعظم از
احمد آباد بدفع ایشان متوجه گشت. مخالفان بمقابله آمده بجنگ آمیختند

---

[1] رای سنگه از امرای چهار هزاری دربار اکبری بود. بتاریخ ۱۹ رجب سنه ۹۹۵ھ (۱۵۸۶ء)
صبیهٔ صلبیهٔ خود را بعقد نکاح شهزاده سلیم آورد. در سنه ۱۰۰۰ھ بکمک خانخانان که با جانی
بیگ حاکم ٹھٹہ مصروف پیکار بود روانه شد. در ماه محرم سنه ۱۰۰۲ھ چون شهزاده دانیال
از فتح دکهن یافت رای سنگه نیز مرتبه دوم برای استعانت و کمک شهزاده متعین گردید.

[2] برادر خورد سید محمود خان بارهه است. در سال هفدهم جلوس اکبری همراه خان کلان
در فوج منقلا بجانب گجرات تعین شد. و پس از فتح احمد آباد پادشاه او را با جمعی کثیر
بتعاقب پسران شیر خان فولادی نامزد فرمود و [illegible] از ایشان تنها بدست مردم
افواج شاهی افتاد. بعد ازین حکومت پتن به سید احمد خان تفویض یافت. در همین
سال محمد حسین میرزا و شاه میرزا علم بغی افراشته باتفاق شیر خان بر سر پتن
آمده محاصره نمودند. اما از کمک اعظم خان کوکه خائب و خاسر باز گشتند. در
سنه ۹۸۰ھ داعی حق را لبیک گفت. به منصب دو هزاری امتیاز اندوخته
بود. (مآثر الامراء صفحه ۳۷۸)

حربی عظیم واقع شد وجمعیت مخالفان ازہم پاشیدہ بجانب دکھن منہزم گشتند۔ وپادشاہ قلعۂ سورت راسرکوب ساختہ اہالیان حصار امان خواستہ حصار بملازمان درگاہ سپردند وپادشاہ متوجہ احمدآباد گردید۔ دریں ایام شرف الدین حسین میرزا[1] کہ ازعرصۂ دہ سال کسوت بغاوت پوشیدہ درکوہستان ہا سیر میکرد راجہ بہادر[2] اورا اسیر کردہ بحضور گذرانید کہ بعد از شلاق درقلعۂ گوالیار محبوس شد۔

پادشاہ دوم صفر ۹۸۱ھ[3] ازراہ اجمیر بمرکز دولت وارد گشت۔ وابراہیم حسین میرزا ازسنبل کوچ کردہ درپنجاب رسید۔ وحسن علی خان باتفاق یوسف خان دنبال اوشتافتہ درحوالی ملتان اسیر کردہ سرش

[1] شرف الدین حسین میرزا ابتداءً ازامرای اکبری بود وصوبیداری مرتھا نواحی اجمیر داشت بعدازاں بجاگیر ناگور سرافرازی یافتہ ملقب امیرالامراء مشرف گشت۔ ولے بنابر شبہتے کہ سخن چینیاں مابین مرزا وجلال الدین محمد اکبر انداختہ بود اول الذکر بجانب ناگور گریخت۔ درنتیجہ اش حسین قلی بیگ کہ ازاقربا بیرم خان بود بجاگیر شرف الدین مرزا دستوری یافت۔ اکنوں شرف الدین حسین مرزا عنان اطاعت ازسر پیچید۔ دبمعاونت شاہ ابوالمعالی سرغنۂ باغیان شدہ درسنہ ۹۷۰ھ بدست افواج اکبری محبوس شد۔ (طبقات اکبری ص ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵)

[2] مراد از راجہ بہادر "راجہ بہار جونی" حاکم بگلانہ است کہ درسنہ ۹۸۰ھ (۱۵۷۲ء) مرزا شرف الدین حسین را محبوس کشتہ بحضور اکبر پیش کرد (طبقات اکبری ص ۳۸۹)

[3] مطابق ۳ رجون روز چہارشنبہ ۱۵۷۳ء۔

خلاص ساخت و بایفای نذری که برای فرزند کرده بود پیاده باجمیر
تشریف بشتافت. و درآن ایام قلعهٔ کالنجر در قبضهٔ اولیای دولت
داخل شد۔

و در سنهٔ ۹۷۸ھ[1] شاهزاده مراد تولد یافت پادشاه بار دیگر پیاده
باجمیر رفت. و در انجا[2] به ناگور تشریف برد. و چند سین فلد مالدیو
و رای کلیان مل پیشکشهای فراوان گذرانیدند. و دختر کلیان مل طراز
بالین گردید. ازانجا بقصبهٔ اجودهن بزیارت شیخ فرید شکر گنج[3] فایز
گشت. ازانجا براه دیپالپور بلاهور آمد. و در غرهٔ صفر سنه نهصد و هفتاد و
نه[4] ۹۷۹ بتفرج حصار فیروزه تشریف برد. باز باجمیر تشریف آمده بآگره
نهضت فرمود. درآن هنگام سکندر خان اوزبک که پیشتر روگردان

---

[1] ۱۵۷۰ء۔ [2] صحیح "ازانجا" است۔

[3] حضرت فریدالدین باباشکر گنج از کبار اولیای هندوستان بود. در سنه ۱۱۷۳ء مطابق
۵۶۹ھ متولد شد. بروز شنبه بتاریخ ۵ محرم الحرام سنه ۶۶۴ھ مطابق ۱۷ اکتوبر
سنه ۱۲۶۵ء بعمر ۹۴ سال داعی اجل را لبیک گفت. مزار پر فتوح آنجناب در قریهٔ
اجودهن ضلع ملتان (پنجاب پاکستان غربی) که حالا به "پاک پتن" شهرت دارد واقع
است. مرشد حضرت شیخ نظام الدین ولی دهلوی بود و مدت العمر ریاضات شاقه
کرده عندالله و عندالناس ولی کامل گشت. (ملخص از قاموس المشاهیر
جلد دوم ص ۱۲۴ مطبوعه نظامی پریس بدایون، سال ۱۹۲۶ء)۔

[4] مطابق ۲۵ رجب روز دوشنبه سنه ۱۵۷۱ء۔

شده بود بشفاعت منعم خان خلعت عفو جرائم پوشید. و بهمدران سال
بمقام سیکری فتح پور نام شهری آباد ساخت.

و در سنه ۹۸۰ه در ملک گجرات فساد کلی واقع شد. پادشاه عنان
عزیمت افشانده باجمیر شریف زیارت کرد. و خان کلان برسم
هراول پیشتر روان ساخت. رای سنگه بحکومت جودهپور مقرر کرده
خود بگجرات رفت. و بتاریخ ۲۵ جمادی الاول سنه ۹۸۰ه شاهزاده دانیال
متولد شد چون در قلمرو پتن گجرات نزول اجلال فرمود شیر خان فولادی
مفرور شد و سید احمد خان بر حکومت آنجا مقرر گشته رایات عالیه باحمد آباد
متوجه گشت و سلطان محمد گجراتی باتفاق میرزا ابوتراب بعز بساط بوس فائز
شد روز دوم ده کس از امرای گجرات باندر و هدایا باستان بوسی
مشرف گشته همه محبوس شدند و بلدهٔ احمد آباد بغیر جنگ مسخر شد.
بعد ازان سایهٔ چتر همایون بر بندر کهمبایت افتاد و خان اعظم
عزیز کوکه بحاکم احمد آباد گجرات ساخت. و ابراهیم حسین میرزا از
قرب وصول پادشاه خبر یافته خواست که بجانب پنجاب رفته
فتنه برانگیزد. پادشاه باجمعی قلیل بر سر آن باغی یلغار نمود و باجنود
یکصد و پنجاه سوار بالشکر ابراهیم حسین میرزا که زیاده از سه هزار
بود بجنگ پیوست و برادر راجه بهگوانداس در جنگ کشته شد.
عاقبت ابراهیم حسین بی آنکه کار بر وی تنگ شود رو بگریز نهاد.
بعد آن پادشاه متوجه قلعهٔ سورت گشت و گلرخ بیگم دختر کامران

سکندرخان درکشتی نشسته به گورکهپور[1] گریخت - و پادشاه هفتم محرم ۹۷۵ه[2] مظفّر و منصور بآگره تشریف آورد - و در اثنای راه قلعهٔ شیوپور مفتوح شد و شهاب الدین احمدخان بر حکومت مالوه اختصاص یافت - پادشاه از قلعه کاکرون برای دفع رانا اودی سنگه عازم شد و رانا بقدر هشت هزار راجپوت و ذخیرهٔ بسیار در قلعهٔ چتوره که بالای کوه واقع است گذاشته خود با اهل و عیال بجای قلیل اختفا پذیرفت - و پادشاه قلعهٔ مذکوره را محاصره فرمود و نقب‌ها داده دیوارهای آن بآتش فروریخت متحصّنان عاجز آمده جوهر کردند یعنی تمامی مال و اسباب و عیال و اطفال سوخته خاکستر نمودند - و سپاهیان اسلام روشنی دیده همانوقت داخل قلعه شدند و آتش بیجا افروخته تا نیمروز ده هزار کس کشته شدند و از لشکر شاهی همگی یک کس شهادت یافت - حکومت آنجا بآصف خان[3] هروی تفویض شده خاقان اکبر منصور و مظفّر از آنجا رجعت فرمود - و در اثنای راه ضرغام آجام شکار ساخت -

بعد چندگاه خبر رسید که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا

---

[1] گورکهپور شهریست بزرگ از ولایت اترپردیش در هند شمالی -

[2] مطابق ۲۵ جولائی روز پنج شنبه ۱۵۶۷ء -

[3] آصف خان خواجه عبدالمجید هروی برادر وزیرخان هروی مذکور است بدربار اکبر مصدر خدمات لائقه گردیده اعزاز و سربلندی یافت -

از چنگیز خان گجراتی روگردان شده باز بمالوه آمدند. اکنون
اوجین را محاصره داردند. پادشاه قلیچ خان اندجانی و غیاث الدین
بخشی بدفع ایشان تعیین نمود. و معندان سراسیمه از آب نربده
عبور کرده بجانب گجرات رجعت کردند.

در سنه ۹۷۶ھ[1] پادشاه بعزیمت فتح قلعهٔ رنتن پور متوجه شده
راجه سورجن متحصن گشت. عاقبت از ضرب توپ عاجز آمده امان
خواست و قلعه با دفاین و خزاین تبصرف پادشاه درآمد از آنجا
پادشاه بزیارت اجمیر شریف مشرف شده بجانب آگره رجعت فرمود
و در سنه ۹۷۷ھ[2] هفدهم ربیع الاول شاهزاده سلیم ببرکت دعای
حضرت شیخ سلیم[3] چشتی متولد گشت و پادشاه بشکرانهٔ آن جمیع نذرانها

---

[1] ۱۵۶۸ء — [2] مطابق ۳۰ اگست روز سه شنبه ۱۵۶۹ء۔

[3] حضرت شیخ سلیم چشتی رحمة الله علیه از اولاد مخدوم شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله روحه است. اصل او از دهلی است. و نسبت امانت و سخت بخواجه ابراهیم که به ششش واسطه فرزند خواجه فضیل عیاض است. از راه خشکی و تری دوبار از دیار هند به طواف حرمین الشریفین رفته بسیر روم و بغداد و شام و نجف اشرف و دیگر بلاد مغرب عنان توجه معطوف داشت. تمام سال بسفر گذرانید۔ معاصر حضرت شیخ یعقوب صرفی کشمیری رحمة الله علیه است. و در مرتبهٔ دوم در حج با وی همراه بود. در بلاد اسلام به "شیخ الهند" شهرت داشت. بعمر نود و پنج سالگی در ریاضت شاقه مصروف می بود. در عبارت عربی ید طولی داشت. در سنه ۹۷۹ھ (۱۵۷۱ء) برحمت حق پیوست. "شیخ هندی" تاریخ است. ملخص از منتخب التواریخ ملا عبدالقادر بدایونی صفحه ۲۸۱ و صفحه ۲۸۲ مطبوعهٔ نولکشور پریس لکهنؤ۔

الغ بیگ مرزا[1] را گرفتار کرده در قلعۂ بیانہ محبوس ساخت۔ در اینجا از جان درگذشت علی قلیخان[2] سیستانی و سکندر خان اوزبک موقع دانستہ با جمعیت دو ہزار افیال و لشکر بیشمار متوجہ جونپور شدند و پادشاہ بعجالت تمام از لاہور رجعت کردہ در مانک پور آمد در اینجا کشتی حاضر نمود۔ پس بر فیل سندر سوار شدہ مع یکصد

۲۴

و بغاوت در نہاد خود داشتند۔ بنا برین محمد سلطان مرزا بحکم اکبر در قلعۂ بیانہ محبوس شد و در اینجا فوت کرد (ایضاً صفحہ ۱۹۲ و ۱۹۳)۔

[1] الغ بیگ مرزا سہو حسن است و درست محمد سلطان مرزا ست چنانکہ در فوق مذکور شد۔ تائیدش از فرشتہ می شود چنانکہ می گوید :۔

منعم خان المخاطب بہ خانخانان محمد سلطان مرزا را از سرکار سنبھل مقید نمودہ در قلعۂ بیانہ محبوس ساخت۔ و او در اینجا درگذشت۔

(فرشتہ جلد اول صفحہ ۲۵۶ چاپ لکھنؤ)۔

[2] علی قلیخان المعروف بہ خان زمان پسر سلطان حیدر اوزبک شیبانی از امرائے پنجہزاری اکبری و صاحب نام و شکوہ بود۔ در ہمت و جود و سپاہگری و سرداری یکتائی داشت۔ با آنکہ اوزبک بود اما چون در ایران نشو و نما یافتہ و مادرش از اینجا بودہ، مذہب امامیہ داشت۔ اصلاً تقیہ نمی کرد۔ سلطان تخلص می نمود۔

(مآثر الامراء جلد اول صفحہ ۶۳)

فیل سوار از دریا عبور نمودند۔ و علی قلیخان و بهادرخان[1] بشرب
شراب و رقص مغنیه مصروف بودند۔ چون صدای شیپور شاهی
شنیدند به صف آرائی مشغول گشتند۔ و بروز غرهٔ ذوالحجه
سنه مذکور آتش جنگ مشتعل گشت علی قلیخان و خان زمان[2] و
بهادرخان کشته شدند۔ پادشاه سرهای آنها به پنجاب و کابل
فرستاد و اعوان و انصار آنها به لگدکوب فیلان انداخت۔ تاریخ

چو شد خان زمان باغی و طاغی
ز شاه اکبر که مثلش نیست دیگر
تفنگی خورد و از عالم بدر رفت
بهادر کشته شد از زخم خنجر
برای فتح شه تاریخ جستم
خرد گفتا مبارک فتح اکبر[3]

[1] برادر علی قلیخان بود۔ [2] سهو ناسخ است۔ خان زمان شخصی دیگر نیست بجز علی قلیخان مزبور۔ برای هردو حاشیه مراجعه شود به ترجمهٔ علی قلیخان در مآثر الامراء جلد اول از صفحه ۶۲۰ تا ۶۳۰۔ [3] ۹۷۴ھ مطابق ۱۵۶۷ء۔
میر عبدالرزاق اورنگ آبادی صاحب مآثر الامراء تاریخ دیگر نیز داده است:

قتل علی قلی و بهادر ز جور چرخ
جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان
جانان بپرس از من بیدل که چون شده
آهی ز دل کشید و بگفتا دو خون شده

در این تاریخ یک سال زیاده است۔ اما چون حادثهٔ قتل ایشان در ماه ذی الحجه که آخر سنه ۹۷۴ھ است بوقوع آمده این قدر تفرقه رواست۔ و ممکن که "آهی کشید" کنایه از اخراج "یک" بطریق تعمیه باشد۔

را از کابل بدر کرد اکنون میرزا سلیمان با فوج گران آمده کابل را
قبضه نمود. محمد حکیم میرزا تاب مقاومت نیاورده وارد پیشاور
گردید - و پادشاه بنام امرای پنجاب و محمد قلیخان حاکم ملتان فرامین
صادر فرمود که محمد حکیم میرزا را کومک داده سلیمان میرزا را مستاصل سازند -
و فریدون خان خالوی محمد حکیم نیز بمعاونت او دستوری یافت. فریدون
خان بمقام اتهک محمد حکیم میرزا را ملازمت نموده خاطرنشین ساخت که
پادشاه اینوقت گرفتار خرخشهٔ اوزبکان است مناسب آنست که بلاهور
رفته قلعه را متصرف شوند و امرای پنجاب از خود ساخته دفع حضرت
میرزا سلیمان نمایند - محمد حکیم میرزا فریب خورده روانهٔ لاهور گشت
و قطب الدین محمد خان و میر محمد خان حاکمان لاهور در قلعه محصور
ساخت - پادشاه باستماع خبر مهمات اوزبکان تعویق انداخته
آگره را به منعم خان سپرده چهاردهم جمیدالاول[1] ۹۷۴ھ بسرعت
تمام وارد لاهور گشت چون محمد حکیم میرزا از یلغار شهریار خبردار شد
بی توقف سوار شده تا کابل واپس ندید[2] -

چون موسم زمستان رسید سلیمان میرزا به بدخشان رفت
و محمد حکیم کابل را متصرف گردید - پادشاه در لاهور آمده چند
روز بشکار مشغول شد - وزیرخان[3] در شکارگاه ملازمت آمده عذر

---

[1] مطابق ۲۷ نومبر روز سه‌شنبه ۱۵۶۶ء -

[2] فرشته جلد اول ص ۲۵۶ -

[3] وزیرخان برادر آصف خان هروی است - هر دو برادران در زمان اکبر از

محمد حکیم میرزا ہمشیرۂ خود بعقد او دادہ در امورات ملکی دخیل ساخت۔ و ابوالمعالی بخیال شاہی افتادہ خوشدامن خود کہ مختار ملک بود بزجر عنف بکشت۔ وزمام وکالت میرزا کہ خورد سال بود بکف آورد۔ پس سلیمان میرزا از بدخشان بکابل آمدہ شاہ ابوالمعالی از تیغ گذرانید۔ و میرزا شرف الدین حسین بعد گریختن ابوالمعالی باحمد آباد رفت۔ و پادشاہ از شکار فارغ شدہ عازم دہلی بود۔ و قتلق فولاد کہ از ملازمان شرف الدین حسین بود قاصد قتل پادشاہ شدہ در بازار دہلی در حین ازدحام تیرے برکتف پادشاہ انداختہ یک وجب داخل شد۔ قتلق فولاد را پارچہ پارچہ کردند و ظل سبحانی تا ہشت روز شفا یافت۔ بعد ازاں پادشاہ بہ آگرہ رفتہ بہ جانب نرور بشکار فیلان تفرج نمود۔ ازانجا بجانب مندو یلغار کردہ ملاحظہ عمارات شاہان خلجیہ نمود۔ میراں مبارک شاہ والی برہان پور اطاعت کردہ دختر خود تحفۂ خدمت نمود۔ ازاں جا رایات اجلال بہ جانب آگرہ متوجہ شد۔

اکبر حاکم کابل بود۔ بر پنجاب دو بار حملہ کرد یکے در ۹۷۴ھ مطابق ۱۵۶۶ء و دیگر در ۹۸۹ھ مطابق ۱۵۸۱ء لاکن ہزیمت خورد۔ بتاریخ ۱۲ شعبان المعظم ۹۹۳ھ مطابق ۲۶ جولائی ۱۵۸۵ء در کابل بعمر ۳۲ سالگی وفات کرد۔ (قاموس المشاہیر جلد ۲ ۔ صـ ۱۸۸ ۔ مطبع نظامی بدایون ۱۹۲۶ء)

لہ بقول فرشتہ صـ ۲۵۳ " معالج اکبر حکیم عین الملک گیلانی بود کہ در تداوی ید بیضا داشت "

ودرسال نهصد و هفتاد و یک[1] سکندر خان اوزبک و ابراهیم خان
اوزبک که طرف بهار و جونپور اقطاع داشتند سر از اطاعت پیچیده
بموافقت علی قلیخان سیستانی و بهادر خان سیستانی و آصف خان هروی
حاکم گرهه[2] و مانک پور که ارکین عمدهٔ سلطنت بودند قریب سی هزار سوار
جید جمع گشته علم مخالفت افراخته ممالک بسیار قبضه نمودند. پادشاه نوعی
متردد و متوهم نگشته به بهانهٔ شکار بجانب ولایت گرهه نهضت ساخت.
و امرای بغاوت اندیش را بانواع استمالت و مدارا نمود و آنها
از خیال خیره سری باز نیامده لوای بغاوت افراشتند. دران اثنا
ایلچیان حکیم محمد میرزا از کابل آمده خبر دادند که میرزا سلیمان بعد شکست
شاه ابوالمعالی خطبهٔ کابل بنام خود کرده میرزا سلطان بر حکومت
کابل مستقل گذاشته خود به بدخشان رفت. و میرزا محمد حکیم میرزا سلطان

"عین الملک دوائی تخلص می کرد و از معروف اطباء عهد اکبری بود.
در انشا پردازی و ترسل ید طولی داشت. بمقام هنڈیا ضلع
آله باد در ماه ذی الحجه ۱۰۰۳ھ مطابق ۱۵۹۴ء رحلت نمود"
(قاموس المشاهیر جلد ۱ ۔ صفحہ ۲۱۲)

[1] مطابق ۱۵۶۳ء ۔ بقول فرشته سبب بغاوت این امرا چنین بود که پادشاه بعد قضیهٔ عبدالله خان اوزبک که در اجین باغی شده بود مطابق افواه عام عزم کرده بود که تمامی امرائے اوزبک را مستاصل سازد"
[2] ولایت گرهه ۔

و در سال نهصد و شصت و نه ۹۶۹ھ [1] پادشاه بزیارت خواجه معین الدین چشتی قدس سره مشرف گردید و بهنگام مراجعت دختر راجه پورنمل بعقد ازدواج خود پسندید. ازانجا میرزا شرف الدین بتسخیر قلعۂ میرٹھ که از ممالک راجه مالدیو بود تعیین فرمود. و راجه جگمل و دیوانداس متحصّن شده محاصرۂ آں بطول انجامید آخر الامر بهانۂ صلح از قلعه برآمده راجه جگمل یکسو رفته محفوظ ماند. دیوانداس قلعه را آتش کشیده رو بگریز نهاد و میرزا در عرض راه او را گرفته مع دوصد و پنجاه کس از راجپوت بقتل رسانید و قلعه مفتوح ساخت.

همدریں سال ملّا پیر محمد عرصۂ مالوه را از خار تعرض باز بهادر پاک کرده قلعۂ بیجاگڑھ مفتوح کرد. ازانجا بفرمان پادشاه بر ولایت خاندیس لشکر کشیده بلدۂ برهانپور را قتل عام نمود. دراں حال باز بهادر با مداد حاکم برار باز شورش بر داشت. و پیر محمد خان از برهان پور بر جناح تعجیل یورش کرده در دریای نربدا کشتی حیات او غرق شد. باز بهادر صوبۂ مالوه را باز قبضه نمود [2]. و اکبر شاه عبد الله خان حاکم کالپی بدفع فتنۂ باز بهادر

[1] بتاریخ بشتم جمادی الاول ۹۶۹ھ (۱۴ جنوری ۱۵۶۲ء)

[2] قبضۂ باز بهادر بر صوبۂ مالوه بار دیگر در ۹۶۹ھ مطابق (۱۵۶۱ء) رو نمود (فرشته).

گسیل فرمود۔ و باز بهادر بعدم طاقت مقاومت بکوهستان گریخت۔

وهمدرین زمان شمس الدین محمد خان اتکه[1] در امور وکالت استقلال کلی یافته بود۔ ادهم خان اتکه برا وفات او حسد برده در سنه نهصد و هفتاد ۹۷۰ھ[2] برسر دیوان بوقت قرائت قرآن نیم شبان بقتل رسانید۔ و بآواز غلغله پادشاه از خواب استراحت بیدار شده ادهم خان از بالای ایوان بزیر انداخته از جان گذرانید۔

وهمدران سال آدم خان گهکهر محبوس شده بجای او کمال خان گهکهر بحکومت ملک گهکهران اختصاص یافت۔

وهمدرین سال شاه ابو المعالی که از مجلس گریخته بمکۀ معظمه رفته بود باز آمده با میرزا شرف الدین حسین پیوست۔ و در نارنول آمده دست اندازی نمود۔ و حسین قلیخان یوسف بیگ و احمد بیگ را بمدافعت او مامور کرده خود بمقابلۀ شرف الدین میرزا بشتافت۔ و ابو المعالی در کمین مانده آن هردو سردار بقتل رسانید و خود نزد محمد حکیم[3] میرزا بکابل رفت۔ از انجا (فرشته ص ۲۵۲)

---

[1] "اتکه" بتائے منقوطه شوهر مرضعه و قرابتیان اورا گویند

[2] ۱۵۶۵ء۔

[3] محمد حکیم میرزا پسر شهنشاه همایون بود۔ بتاریخ ۱۵ جمادی الاول سنه ۹۶۱ھ مطابق ۱۸ اپریل سنه ۱۵۵۴ء بمقام کابل از بطن ماه چوچک پیدا شد۔ بزبان

بجوش آمده لشکری آراسته علم بغاوت افراخت۔ وخان اعظم
وملا پیر محمد خان برای گوشمالی او از حضور مامور گشت۔ بعد
جدال وقتال بسیار ومعرکه های بیشمار بیرمخان مغلوب شده
بوسالت جمال خان حقوق خدمات سابقهٔ خود شفیع گناهان
خویش ساخته امان خواست۔

واکبر شاه جمعی از ارکان دولت به استقبال او فرستاد
که باعزاز واکرام تمام بمجلس پادشاهی درآوردند۔ بیرمخان
دستار در گردن انداخته بزیر پای پادشاه غلطیده بهای های
بگریست وپادشاه بدست مرحمت سرش برداشته بجای قدیم
بنشانید۔ فرمود اگر میل سپاه گری داری ولایت کالپی وچندیری
بتو ارزانی میدارم اگر مصاحبت مجلس اقدس میخواهی نزد خود
نگاه دارم واگر عزیمت حرمین[2] الشریفین بخاطر آری باحسن وجوه
روانه میسازم۔ بیرمخان گفت اینهمه تردّدات بواسطهٔ آن بود
که بملازمت رسیده غبار وملال از خاطر اقدس بردارم —
الحمدلله میسّر شد اکنون با کمی تشریف بدعا پردازم۔ پادشاه

---

[1] بدایونی نام این کولاب (تند دسے حوض) سهنس لنگ ذکر کرده است۔
(منتخب التواریخ ص۴۵ چاپ لکهنو)

[2] بقول بدایونی "بیرمخان در ابتدای فتح حکم بقتل پدر او فرموده بود، بدین وجه
در خیال انتقام بود۔ (ایضاً ص۴۵ ونیز طبقات اکبری ص۲۵۳)"

پنجاه هزار روپیه داده او را رخصت به حج فرمود - و بیرم خان با ساز و سامان فراوان عازم بیت الله شده بمقام گجرات تفرج کولاب سهن سنگه نموده بر کنارۂ آن ۱۴ ماه جمید الاول سنه ۹۶۸ھ از دست مبارک خان افغان بدرجۂ شهادت رسید "شهید شد محمد بیرام"[1] تاریخ است -

همدرین سال گیتی ستان ادهم خان[2] اتکه را با سنفراد تمام بتسخیر مالوه مامور فرمود - باز بهادر[3] در سجنگ پیش آمده خائب و خاسر بجانب برهانپور گریخت و صوبۂ بنگاله در تصرف اولیائے دولت در آمد - همدرین سال شیر خان عدلی با چهل هزار سوار افغان بقصد انتزاع جونپور از آب گنگ بگذشت - علی قلیخان با دوازده هزار سوار بمقابلۂ او بر آمده مغلوب گردانید -

---

[1] ۹۶۸ھ (۱۵۶۰ء) - فقرۂ "شهید شد محمد بیرام" جزوے از رباعی است که بدایونی در منتخب ثبت کرده است و این است :-

بیرم بطواف کعبه چوں بست احرام ‌ ‌ ‌ در راه شهید گشت و یافته کام
تاریخ شهادتش ز دل پرسیدم ‌ ‌ ‌ گفتا که "شهید شد محمد بیرام"

[2] کسانیکه از سپه سالاران با ادهم خان درین مهم شرکت کردند پیر محمد خان و صادق خان و قیاخان انگک و عبد الله خان اوزبک و شاه محمد خان قندهاری نیز بودند (طبقات اکبری ص ۲۵۴ چاپ لکهنؤ مطبع نولکشور)

[3] درست "باز بهادر" است -

اگر سخنے غیر موقع بسمع اعلیٰ رسیده باشد غلام را باعلام آں منت
بخشند؟ بادشاه فرمود که رفتن فیلاں بداں صوب اتفاقیست نه
بفرموده ما - بیرم خان را ازیں سخن تسلی نشده رنجش خاطر روز افزوں
گشت - تا آنکه موجب نفاق فتنه گراں کار بجائے رسید که بیرم خان را
مزاج آشفته شده مرتکب حرکات ناشائسته گشت - و بر خدمات
بائستهٔ خود نازش کرده برخلاف رای خاقان دوران مصاحب[1]
بیگ را قتل کرد - و ملا پیر محمد[2] بجانب مکه معظمه اخراج نمود - و شیخ
محمد غوث[3] را بیجرمی فرمود و بعضے امرا را به اختیار خود مضرت

[1] مصاحب بیگ پسر خواجه کلاں امیر ظهیرالدین بابر بود - خواجه کلاں پسر
مولانا صدر که از امرائے عمر شیخ میرزا پدر بابر است بود - خواجه شش برادر
داشت که هر یک زندگانی خود را در خدمت بابر صرف نمود - بقول ابوالفضل
این هر شش باو بدر دی آشنا و رشته دار بودند - (از حاشیه توزک بابری ص ۸۲
جلد دوم مترجمه لیڈن وارکن چاپ آکسفورڈ پریس سنه ۱۹۲۱ء)

[2] ملا پیر محمد قندهاری الاصل بود - ابتدا فقیری و طالب علمی میکرد - آخر
از حسن قابلیت بمرتبهٔ امراء اکبری رسید - جمیع مهمات ملکی و مالی بنیابت
خانخاناں بدست او می شد - ارکان دولت بمنزل او لیا اکم بار یافتند -
(منتخب التواریخ چاپ لکھنؤ ص ۱۳۹)

[3] شیخ محمد غوث گوالیاری مرید شیخ ظهور و حاجی حضور عرف حاجی حمید است
نسبت او بسلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس الله روحه می رسد - در

رسانید۔ و پادشاہ از حرکات او دلگیر شدہ بہ رعایت حقوق دیرینہ با او دم زدن نتوانست۔ رفتہ رفتہ آتش خصومت بجائی مشتعل گشت کہ بیرمخان دو مرتبہ ترک ملازمت کردہ عازم حج شدہ بود۔ و از بیکانیر معاودت کردہ مورد الطاف جہانبانی گردید۔

و ملا بیر محمد از زیارت مکۂ معظمہ باز آمدہ بدرگاہ خاقان رتبۂ عالی یافت۔ موجب آن بیرمخان را آتش غضب

ابتدائی حال در دامن کوہ چنار وان ریاضت شاقہ کشید۔ مسکن در غار و غذا از برگ درختان داشت۔ در علم دعوت ہما مقتدا و صاحب تصرف و جذبۂ کامل بود۔ و اجازت این علم از برادر بزرگ خویش بہول کہ صاحب کرامات و خوارق بود حاصل کرد۔ ہمایون بادشاہ را بہر دو این بزرگوار اخلاص بہ کمال بود۔ و ۹۶۶ سنہ ہیچ یک از مشایخ آن زمان را نسبت ایشان بود۔ فقیر (عبدالقادر بدایونی) او را در دفعۂ در بازار آگرہ از دور دیدم کہ سوارہ می گذشت۔ و از دحام خلائق چنان بود کہ کسے را مجال گذشتن از آن جمعیت نبود۔ صحبت او بہ خانخانان بیرمخان راست نہ آمد و رنجیدہ بہ گجرات رفت۔ در کسوت فقر بسیار صاحب جاہ و جلال بود۔ ہر کرا مید یا حتی کہ کفار را نیز تعظیم و قیام میکرد۔ ازین جہت فقرا اندکے بہ ملامت او برخاستند۔ الغیب عند اللہ۔

در سنہ ۹۷۰ (۱۵۶۲ء) بعد از ہشتاد سالگی در آگرہ رحلت آخرت نمود و در گوالیار مدفون شد (منتخب التواریخ صفحہ ۲۷۹ چاپ مطبع نولکشور لکھنؤ)۔

اگر سخنے غیر موقع بسمع اعلی رسیده باشد غلام را با علام آں منت بخشند؟ بادشاه فرمود که رفتن فیلان بداں صوب اتفاقیست نه بفرمودهٔ ما - بیرمخان را ازیں سخن تسلی نشده رنجش خاطر روز افزوں گشت - تا آنکه موجب نفاق فتنه گراں کار بجائے رسید که بیرمخان را مزاج آشفته شده مرتکب حرکات ناشائسته گشت - و بر خدمات بائسته خود نازش کرده برخلاف رای خاقان دوران مصاحب[1] بیگ را قتل کرد - و ملا پیر محمد[2] بجانب مکه معظمه اخراج نمود - و شیخ محمد غوث[3] را بیحرمتی فرمود و بعضے امرا را به اختیار خود حضرت

---

[1] مصاحب بیگ پسر خواجه کلاں امیر ظهیرالدین بابر بود - خواجه کلاں پسر مولانا صدر که از امرائے عمر شیخ میرزا پدر بابر است بود - خواجه شش برادر داشت که هر یک زندگانی خود را در خدمت بابر صرف نمود - بقول ابوالفضل این هر شش با و بدودی آشنا و رشته دار بودند - (از حاشیه توزک بابری ص ۸۲ جلد دوم مترجمه لیڈن وارسکن چاپ آکسفورڈ پریس سنه ۱۹۲۱ء)

[2] ملا پیر محمد قندهاری الاصل بود - ابتدا فقیری و طالب علمی می کرد - آخر از حسن قابلیت بمرتبهٔ امراء اکبری رسید - جمیع مهمات ملکی و مالی به نیابت خانخانان بدست او می شد - ارکان دولت بمنزلهٔ او بیا دکم یافتند - (منتخب التواریخ چاپ لکھنؤ ص ۱۳۹)

[3] شیخ محمد غوث گوالیاری مرید شیخ ظهور و حاجی حضور عرف حاجی حمید است نسبت او بسلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس الله روحه می رسد - در

منهزم گشته زیاده از یا نصد فیل بدست لشکر منصور افتاد۔ و پادشاه مظفر و منصور بر تخت دہلی بکمال اقتدار جلوس فرمود۔ و ملا پیر محمد شیروانی بطرف میوات فرستاده اہل و عیال و مال و منال ہیمون بقال که در آنجا بود ضبط نمود۔

چه در ان ایام سلطان حسین میرزا[۱] بموجب حکم شاه طهماسپ صفوی در قندهار آمده قلعه را متصرف شد۔ و خضر خواجه خان[۲] که حاکم لاہور شده بود بمقابلت سکندر شاه عاجز آمده در قلعهٔ لاہور محصور گشت۔ موجب آن اکبر شاه فی الفور عازم پنجاب شده سکندر شاه بکلانور گریخته رفت۔ و از آنجا در قلعهٔ مانکوت متحصن گشته تا عرصهٔ شش ماه در محاصره بود۔ عاقبت ابواب مصالحه مفتوح داشته فرزند خود عبد الرحمان مع چند زنجیر فیل به حضور فرستاده خود بجانب بنگاله رفت۔ و پادشاه به لاہور آمده در اثنای راه بیرم خان را مزاج منحرف شد۔ چند روز سواری نکرد۔ روزی پادشاه دو فیل نامی بجنگ انداخت آنها جنگ کنان نزدیک خیمهٔ بیرم خان آمدند و غوغای تماشائیان بلند شد۔ و بیرم خان را بخاطر آمد که این حرکت باشارهٔ بادشاه میباشد۔ پیغام فرستاد که باعث گذاشتن فیلان مست قریب منزل این دولت خواه چیست؟

[۱] سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل صفوی۔

[۲] خواجه خضر خان شوہر گلبدن بیگم عمهٔ اکبر پادشاه بود۔

بدست بہ سرداران خود قسمت کرد کہ بر آنہا سوار شدہ بلوازمات حرب پردازند۔

و علی قلیخان بروز دوم محرم سنہ ۹۶۴ھ[1] بتسویہ صفوف پرداختہ نائرہ کارزار افروخت و از طرفین مردان مرد بجولان آمدہ بقتال و جدال پیوستند۔ ہیمون بقال بر فیل ہوائی نام در قلب علی قلیخان سیتانی درآمدہ مانند پلنگ غرش میکرد۔ اما بہادران بیرمخان کہ در آن صف بودند شرائط شجاعت بجا آوردہ در ترتیب و ضرب تقصیری نکردند۔ ناگاہ تیر بچشم ہیمون بقال رسیدہ خون جاری شد۔ و افغانان بیدل شدہ راہ گریز پیش گرفتند۔ و ہیمون باوجود زخم چشم سراسیمہ بہر سو حملہ میکرد۔ درآن وقت علی قلیخان فیل ہیمون از میان معرکہ بکنار آوردہ بخدمت پادشاہ گذرانید و پادشاہ بنیت غزا تیغ بگردنش انداختہ سرش بکابل فرستاد۔ و جسدش در دہلی بدار کشید و لشکر

---

[1] نزد بدایونی این روز روز جمعہ عاشورہ دہم ماہ محرم الحرام سنہ ۹۶۴ھ (مطابق ۱۳ نومبر روز جمعہ سنہ ۱۵۵۶ء) بود۔ (منتخب التواریخ ص ۱۳۵)

[2] این روایت از فرشتہ ماخوذ است۔ لاکن صاحب طبقات و بدایونی نوشتہ اند کہ قاتل ہیمون بقال بیرمخان خانخانان است۔ مصاحبین دربار اکبر را برین کردہ بودند کہ بغرض ثواب سر ہیمون از تن جدا کند، لاکن بادشاہ جواب داد "اگر در وے حس و حرکت بودی، تیغ آزمائے کردمے" این شنیدہ خانخانان بہ نیت جہاد شمشیرے انداخت۔

مهزوم گشته زیاده از پانصد فیل بدست لشکر منصور افتاد - و پادشاه مظفر و منصور بر تخت دهلی بکمال اقتدار جلوس فرمود - و ملا پیر محمد شیروانی بطرف میوات فرستاده اهل و عیال و مال و منال هیمون بقال که در آنجا بود ضبط نمود -

همدران ایام سلطان حسین میرزا[1] بموجب حکم شاه طهماسپ صفوی در قندهار آمده قلعه را متصرف شد - و خضر خواجه خان[2] که حاکم لاهور شده بود بمقابلت سکندر شاه عاجز آمده در قلعهٔ لاهور محصور گشت - موجب آن اکبر شاه فی الفور عازم پنجاب شده سکندر شاه بکالانور گریخته رفت - و از آنجا در قلعهٔ مانکوت متحصن گشته تا عرصهٔ شش ماه در محاصره بود - عاقبت ابواب مصالحه مفتوح داشته فرزند خود عبدالرحمان مع چند زنجیر فیل بحضور فرستاده خود بحدود بنگاله رفت - و پادشاه بلاهور آمده در اثنای راه بیرم خان را مزاج منحرف شد - چندروز سواری نکرد - روزی پادشاه دو فیل نامی بجنگ انداخت - آنها جنگ کنان نزدیک خیمهٔ بیرم خان آمدند و غوغای تماشائیان بلند شد - و بیرم خان را بخاطر آمد که این حرکت باشارهٔ بادشاه میباشد - پیغام فرستاد که باعث گذاشتن فیلان مست قریب منزل این دولتخواه چیست؟

---

[1] سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل صفوی -

[2] خواجه خضر خان شوهر گلبدن بیگم عمهٔ اکبر بادشاه بود -

آمده نوازش بسیار یافت۔ همدران زمان سلیمان میرزا بر کابل
خروج کرده بی نیل مقصود رجعت نمود۔

درینولا هیمون[1] بقال وزیر محمد شاه[2] عدلی با سی هزار سوار
و پیاده و دو هزار فیل متوجه آگره گشت۔ و سکندر خان تاب
مقابل نیاورده بدهلی گریخت۔ و شادی خان افغان که او نیز
از امرای معتمد عدلی بود بکنار آب ربیت رسید۔ و علی قلیخان
سیستانی با سه هزار سوار عراقی و خراسانی با شادی خان جنگ
کرده منهزم ساخت۔ و هیمون بقال آگره را منصرف گشته بجانب
دهلی بلغار نمود۔ و تردی بیگخان بمقابلهٔ او سبقت جسته بمقاتله
پیوست۔ هیمون بقال او را هزیمت داده دهلی را قابض گشت۔
و تردی بیگخان و علی قلیخان با جمعیت معاونان خود در نوشهره
آمده ولایت بدشمن سپردند۔ و اکبرشاه در جالندر خبر یافته
دلگیر گشت۔ بعد کنگاش بسیار بصلاح بیرم خان بمقابلت هیمون
بقال بال همت را پرواز داده در نوشهره رسید۔ از انجا امرای
هزیمت خورده ملازمت نمودند۔ بیرم خان تردی بیگ را بخلوت

---

[1] هیمون از قوم دهوسر و باشندهٔ میوات بود۔ سلیم شاه او را
محافظ بازارها مقرر کرده بود۔ محمد شاه عادل او را بوزارت گزید۔

[2] از ۹۶۱ھ مطابق ۱۵۵۴ء تا ۹۶۳ھ مطابق
۱۵۵۶ء۔

بدآورده گردن زد[۱]. موجب آن امرای چغتائیه را خوفی پیدا
شده خیالات سرکشی از سر بدر کردند. چون رایات عالیات از
نوشهره روانه دهلی شد سکندر خان و عبدالله خان و علی قلیخان وغیره
برسم منقلائی پیشتر یورش کردند[۲]. و هیمون بقال خود را راجه بکرماجیت
خوانده کوس تکبر می نواخت. و با پلنگان شیر جنگ آهنگ جنگ استعمال
نمود. و جمعی از عمده سرداران افاغنه با توپخانه عظیم بمقابله هراولان
شاهی پیشتر تعیین ساخت. آنها از تقابل عسکر مغلان عاجز آمده
منهزم شدند. و توپخانه یکقلم باختند. هیمون بقال چون بنواحی
پانی پت رسید لشکر چغتائی از دور دیده متوهم گشت. و فیلان

۱ـه تفصیل قتل این است که "بیرم خان از تردی بیگ انحراف مزاج داشت و با وجود
آن او را "توقان" یعنی برادر بزرگ می گفت. باعث شکست آن لشکر
نفاق تردی بیگ را دانسته و خاطر نشان شاهنشاهی ساخته و خانزمان
و جمعی دیگر را گواه بر ثبوت مدعائے خویش کشیده رخصت گونه از برائے
قتل او حاصل کرد. و نماز دیگرے سرکنان به منزل تردی بیگ رفته او را همراه
گرفته به منزل خود در خرگاهی آورده آخر نماز شام خود به بهانه طهارت برخاست
و جمعی را که مقرر ساخته بود اشارت بقتل تردی بیگ خان کرد. تا کار او تمام ساختند."
(منتخب التواریخ چاپ لکهنؤ صفحه ۱۳۴) ـ

۲ـه طبقات اکبری چاپ لکهنؤ صفحه ۲۴۵ و منتخب التواریخ چاپ لکهنؤ صفحه ۱۳۴
و تاریخ فرشته چاپ لکهنؤ صفحه ۲۴۵ ـ

غلط است - دیوان اشعار ادبی نظیر و منه - رباعی

"خوش آنکه با خیالت عمری نشسته بودم
در شوق سرو قدت از جای جسته بودم
علیم مکن که گفتم موی ترا پریشان
در شرح جعد زلفت چون دل شکسته بودم"

جلال الدین محمد اکبر شاه خاقان اکبر بمقام کلانور[1] از زبان شیخ جولی[2] خبر واقعهٔ همایون شاه اصغا کرده لوازم سوگواری و مراسم ماتمداری بجا آورد. آنگاه باتفاق اعیان دوم ماه ربیع الثانی[3] سنه نهصد و شصت و سه (۹۶۳ھ) در کلانور بر تخت شاهی جلوس نمود آن روز بعمر سیزده ساله و نه ماه بود. بیرم خان اتالیق متصدی امور ملک و مال شده فرامین بشارت جلوس باطراف فرستاد و باج تمغا و راهداری و سلامانه و پیشکش و سرانه تمامی ملک محروسه را

بنظر دید آمد که پائی بر داشته بر قبری می فشانید. کامران گفت "چنین معلوم می شود که صاحب این قبر رافضی است" پادشاه گفت "آری چنان ظاهر می گردد که این سگ هم سنی باشد".

[1] کلانور محل تاجپوشی اکبر دهی است که مابین هرداوی و بیاس در ضلع گورداسپور پنجاب واقع است. (حاشیه ۲ توزک بابری مترجمه لیڈن وارسکن چاپ مطبع آکسفورڈ لندن ۱۹۲۱ء ص ـــ). [2] بقول فرشته شیخ جولی یکی از ارکان دولت معتمدان درگاه همایون بود. [3] ۱۵ فروری، روز شنبه ۱۵۵۶ء.

معاف داشت. و شاه ابوالمعالی[1] که فرزند خواندهٔ همایون شاه بود داعیهٔ مخالفت بخاطر آورده محبوس شد. و تردی بیگ خان حاکم دهلی و علی قلیخان حاکم سنبل و سکندر خان حاکم آگره و بهادر خان حاکم دیپالپور و منعم خان حاکم کابل مقرر گشت. و محمد حکیم میرزا عرایضات متابعت خود فرستاده اظهار اخلاص و اطاعت نمود. پس ازان موکب خاص بعزم استیصال سکندر شاه بدامن کوه سوالک[2] نهضت کرد. و سکندر شاه بعد محاربهٔ بسیار منهزم شده بکوهستان بگریخت. و دهراچند[3] راجهٔ نگرکوت بدرگاه

[1] شاه ابوالمعالی سید زادهٔ عالی نسب از ولایت کاشغر بود. در تناسب اعضا و صفت شجاعت از اقران ممتاز بود. همایون بسبب توجه خاص او را از خطاب فرزندی سربلند کرده بود. (منتخب التواریخ ملا عبدالقادر بدایونی ص ۳۲ چاپ لکهنؤ).

[2] کوه سوالک سلسلهٔ کوهستان است که تقریباً ۲۰۰ میل انگلیسی متوازی کوه همالیه از ضلع هوشیارپور پنجاب تا قصبهٔ هردوار یو-پی می رود. بالفاظ دیگر کوهچه هائے که مابین دریائے گنگا و دریائے بیاس است بنام کوه "سوالک" موسوم است. (حاشیه انگلیسی توزک بابری ص ۲۰۳)

نزد بابر وجه تسمیه این کوهستان به سوالک این است که "سوا" بهندی حصهٔ چهارم و "لک" صد هزار را می گویند. بالفاظ دیگر کوهستان مزبور مجموعه یکصد و بیست و پنج هزار کوهچه هائی عالی شان است. (توزک بابری ص ۲۰۲)

[3] در منتخب التواریخ "رام چند" مذکور است.

تشریف حضور بدهلی آورده بیرم خان را باقطاع و عنایات خسروانه بیش از بیش نوازش فرمود و تردی بیگ حاکم دهلی شد و سکندر خان بحکومت آگره مستقل گشت. و بیرم خان تاریخ فتح حضور گذرانید. تاریخ

منشی خرد طالع میمون طلبید
انشائی خرد طبع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندستان را
تاریخ ز شمشیر همایون طلبید

آنگاه سکندر شاه در کوهستان روز بروز طاقت خود پیدا میکرد و همایون شاه بیرم خان را اتالیق شاهزاده محمد اکبر ساخته بملازمت آن والا گوهر بدفع سکندر شاه در پنجاب روانه فرمود. همدران زمان قنبر دیوانه در سنبل شورش کرده علی قلیخان بر سر او تاخته سرش بریده بدرگاه فرستاد[1] و هفتم ماه ربیع الاول سنه نهصد و شصت و سه ۹۶۳[2] بوقت غروب آفتاب پادشاه بالای بام کتابخانه برآمده لحظهٔ جلوس نمود و بوقت فرود آمدن ناگاه مؤذن بانگ نماز شام شروع نمود آنحضرت بواسطهٔ تعظیم لحظهٔ بر زینهٔ دوم نشست

---

[1] تاریخ فرشته جلد اول صفحه ۲۴۲ چاپ لکهنؤ۔

[2] ۱۲ جنوری سنه ۱۵۵۶ء۔

و بوقت برخاستن تکیه بر عصا کرد. عصا بشکست ناگاه بادشاه
از نردبان جدا شده بر زمین آمد. یازدهم[1] ماه مذکور همای
روحش با آشیان قدس پرواز نمود. این مصرع تاریخ است ع

"همایون بادشاه از بام افتاد"[2]

بادشاهی او در هند و کابل بست و پنج سال بود. و عمر
شریفش پنجاه و یک. بادشاهی بود بغایت شجاع و صاحب
همت و سخاوت و مروت. با علماء و فضلا بیشتر صحبت داشت
همه وقت با وضو می بود. بی وضو نام خدا بر زبان نمی آورد.
بر مذهب حنفی راسخ بود. بعضے امرای[3] چغتائیه او را شیعه میدانستند

[1] ۲۵ جنوری سه شنبه ۱۵۵۶ء۔

[2] ۹۶۲ھ. بقول ابوالفضل چاپ مطبع نولکشور لکھنؤ. تاریخ مزبور از مولانا قاسم کاهی است و یکسال کم است. تفاوت یکسال و دوسال در عبارات تجویز توان کرد نه در دقیات. و درست تاریخ این مصرع است:

"وارث ملک جلال الدین باد"۔

[3] اشاره بطرف کامران میرزا است که بموجب نگارش فرشته جلد اول ص ۲۴۳ چاپ لکھنؤ. برادر خود همایون را شیعه میدانست. و سبب این بود که همایون از خدمت شیعیان خراسان و عراق را نزد خود جمع می کرد. کامران میرزا با همایون در باره مذهب همیشه همزبانی نمی کرد. وقتیکه از آسیب شیر شاه همه در لاهور جمع شده بودند، دعتے هر دو برادر سوار از جائے میگذشتند۔

بعد اینواقعه کامران به حج رفت و سه حج کرده انتقال نمود[1]۔ در مزار معلی مدفون است۔

القصه پادشاه از فتنهٔ کامران دل جمعی کرده بجانب کشمیر متوجه شد۔ چون در آن ایام سلیم شاه افغان در پنجاب رسیده بود امرای درگاه بعرض رسانیدند که هرگاه کشمیر در آئیم افغانان راه بر آمد شد و خواهند ساخت۔ همایون شاه مصلحت منظور نکرده بجانب کشمیر کوچ فرمود۔ و امرا بالتمام خوش طبعانه همراهی نکرده بجانب کابل روان شدند۔ جنت آشیانی چاره ندانسته عنان عزیمت بجانب کابل معطوف داشت۔

بعد چندگاه همایون شاه داعیهٔ تسخیر هندوستان بخاطر آورده با جمعیت پانزده هزار سوار در ماه صفر سنه ۹۶۲ھ[2] روانه شده از آب نیلاب عبور نمود۔ و بیرمخان را منصب سپه‌سالاری بخشیده پیشتر بمهم منقلائی روان ساخت۔ و تاتارخان حاکم رهتاس تاب مقاومت در خود ندیده بجانب دهلی گریخت۔ و همایون شاه با شوکت و جاه وارد لاهور شده حاکم آنجا بغیر جنگ فرار اختیار نمود۔ و پادشاه بی منازعت

[1] فرشته تاریخ انتقال کامران میرزا ۱۱ ذی الحجه سنه ۹۶۴ھ (۵ اکتوبر روز شنبه سنه ۱۵۵۶ء) نوشته است۔

[2] دسمبر سنه ۱۵۵۴ء۔

بشهر در آمد و بیرمخان ترکمان علاقهٔ سرهند را قابض شد و رعایای آنطرف مطیع گردانید. و جمعی از افغانان بسرداری شهباز خان و نصیر خان در دیپالپور جمع آمده علم تقابل افراشتند. همایون شاه سید ابوالمعالی و قلیچخان بمدافعهٔ ایشان مامور ساخت. آنجماعت فوج افاغنه را تاراج کرده مال و منال ایشان را بغارت برده جمعیت نمودند. و سکندر شاه تاتارخان و هیبت خان را با جمعیت سی هزار سوار بمقابلهٔ همایون تعیین ساخت. بیرمخان بر سر آنها شبخون آورده منهزم گردانید. و فراوان مال غنیمت در دست مغلان افتاد. و سکندر شاه بعد از شکست تاتارخان با عسکر هشتاد هزار و اقبال ببار بعزم پیکار رایت عزیمت افراخت. و بیرمخان بنوشهره رفته آن بلاد را مضبوط ساخت. چون سکندر شاه بیرون نوشهره اقامت فرمود همایون شاه در قلعهٔ نوشهره استقامت افزود. سلخ ماه رجب سنهٔ مذکور دو دریای خونبار بجوش آمده بحرب و ضرب پیوستند. دلاوران مغلستان داد شجاعت و مردانگی داده فوج افغانان را قتل عام کرده منهزم گردانیدند. و سکندر شاه بکوهستان سوالک گریخته رفت. بس سکندر خان اوزبک و دیگر خوانین بدهلی و آگره رفته متصرف شدند. شاه ابوالمعالی بر حکومت پنجاب افتخار یافته بمدافعهٔ سکندر شاه مامور گشت. و همایون شاه در ماه رمضان

پیوسته کامران محروم شد۔ و سر و ریش تراشیده بلباس قلندر را در دامن کوه هند کش اختفا پذیرفت۔ و میرزا عسکری محبوس گشت و قراچه خان کشته شد۔ همایون شاه مظفر و منصور به کابل آمده یکسال بعیش گذرانید۔ و میرزا کامران با مداد افغانان بهمنیه و خلیل زئی و مالکان وغیره باز شورش بر داشت و پادشاه بمقابلهٔ او لشکر کشیده بجانب نیلاب گذیرانید۔ در آنوقت میرزا عسکری بسبیل ایران بجانب مکهٔ شریف رفته در وادئ شام انتقال نمود۔ و کامران از فساد و عناد باز نمانده میرزا هندال در مقابلهٔ او بتبیت و یکم ذی قعده ۹۵۸ھ شهید شد۔ و دخترش در عقد نکاح اکبر شاه مشرف گشت۔ انگاه همایون شاه با لشکر جرار یورش کرده افغانان مهمند وغیره را قلع و قمع کرده زبون گردانید۔ و میرزا کامران بی بال و پر شده نزد سلیم شاه افغان پناه برد از آنجا روی رفاه ندیده نزد راجه نگرکوٹ بشتافت۔ از آنجا بخوف سلیم شاه پیش

---

[1] سنهٔ وفات میرزا عسکری ۹۶۱ھ مطابق ۱۵۵۳ء است (فرشته جلد اول)

[2] ۲۱ اکتوبر روز شنبه ۱۵۵۱ء۔ بقول فرشته شهادت هندال میرزا بسبب شبیخون بود که کامران میرزا در دود مذکور بر سر او آورد۔ [3] رقیه سلطان بیگم۔ [4] از ۹۵۲ھ مطابق ۱۵۴۵ء لغایت ۹۶۱ھ مطابق ۱۵۵۴ء۔

[5] سبب فرار میرزا کامران از پیش راجه نگرکوٹ این بود که سلیم شاه

آدم خان گهکهر ملتجی شد۔

اتفاقاً دران ایام میرزا حیدر دوغلات از سرکشی زمینداران کشمیر عاجز آمده همایون شاه را التماس آمدن آنطرف کرده بود۔ همایون شاه بعزم کشمیر از کابل بر آمده از آب نیلاب گذر کرد و آدم خان گهکهر از خوف پادشاه ترسیده کامران را محافظت نموده بدرگاه نوشت۔ و منعم خان موجب حکم نزد آدم خان رفته میرزا را گرفتار کرده بحضور آورده۔ از انجا الوس چغتائی بر قتل او مستعد گشت۔ و پادشاه بر کشتن او راضی نشده میل در چشمانش کشیده بی نور ساخت۔ مصرع

"چشم پوشید ز بید گیهر"[1] تاریخ است۔

چون پادشاه بدیدن او رفت کامران این رباعی خواند۔ قطعه۔

ز فقر و شوکت سلطان نگشت چیزی کم
از التفات بغربت سرای دهقانی
کلاه گوشهٔ دهقان بآفتاب رسید
که سایه بر سرش افگند چون تو سلطانی

[2] میرزا را صاحب اجیره می دانست۔ از عقب او در ۹۴۶ھ بر سر راجه های پنجاب روان شد۔ (فرشته جلد اول صفحه ۲۲۱ مطبوعه منشی نولکشور پریس لکھنؤ)۔

[1] ۹۵۹ھ۔ تاریخ مزبور از محمد مومن فرنخودی است۔

اکبر شاه در مجمع بیگمان نظر کرده بی اختیار در پیش والدهٔ خود
مریم مکانی شتافته او را بکنار در آمد. میرزا کامران در غزنین
کامرانی ندیده بجانب بهکر نزد میرزا حسین ارغون رفت و دخترش
در نکاح آورده در آنجا متمکن گشت[1]۔

همایون شاه در ۹۵۳ھ[2] عزیمت تسخیر بدخشان نموده و
بوقت کوچ یادگار ناصر بعلت مخالفت جدید از تیغ گذرانید[3]۔
چون در بدخشان رسید میرزا سلیمان در اول حمله بگریخت۔ و
پادشاه آن سواد را قبضه کرده بجانب طالقان نهضت ساخت۔
و کامران میرزا باستماع یورش کردن همایون شاه جمعیتی بهم رسانیده
قلعهٔ کابل فتح نمود۔ و محمد علی طغائی با چندکس از امرا بقتل رسانید
و بعضیها نابینا ساخت و شاهزاده و حرمها بتوکلان بسپرد۔
این خبر بسمع همایون شاه رسیده حکومت بدخشان بسلیمان
میرزا بدستور گذاشته میرزا هندال را حکومت طالقان بخشیده
خود بطرف کابل متوجه گشت۔ و در اثنای راه مفسدان را قلع و
قمع ساخته و قلعهٔ کابل را محاصره نمود۔ و کامران تا چند گاه بحرب و
ضرب پرداخته عاقبت مغرور شده و در اثنای راه مردم هزاره

[1] اما بقول فرشته ظاهراً بعیش و حضور و باطناً باندیشهٔ فتنه می گذرانید"

[2] ص ۲۰۹ - ۲۱۵ -

[3] ایضاً ص ۲۳۸ -

خاطر او مسرور ساخت۔ و فردا از پیشگاہ شاہ ایران شاہزادہ
میرزا مراد و بداغ خان قاچار با عسکرہ دہ ہزار سوار و سامان حربی
بیکار ہمرکاب پادشاہ نامدار تعین شد۔ و ہمایون میرزا دل شرف ترخیص
حاصل کردہ بعد سیاحت تبریز و اردبیل[1] بجانب قندہار عنان عزیمت
معطوف داشت۔ پس از قطع منازل و مراحل بیرون قندہار نزول
اجلال فرمود۔ و میرزا عسکری در باغ شہر آرا ظاہراً پیشوا برآمدہ
و در باطن دروب قلعہ ہا بند کردہ بجدال و قتال مستعد گشت۔
و ہمایون شاہ ۷ محرم سنہ ۹۵۲ھ[2] بحصار قندہار محاصرہ انداختہ

۴۴ در روزے در خلوت سلطانہ بیگم (خواہر شاہ طہماسپ) بتقریبے انگیختہ این
رباعی جنت آشیانی (ہمایوں) را بحضور شاہ خواند۔

ہستیم بجان بندۂ اولاد علیؓ ہستیم ہمیشہ شاد با یاد علیؓ
چون سر ولایت ز علی ظاہر شد کردیم ہمیشہ ورد خود "نادِ علیؓ"

حضرت شاہ طہماسپ) از شنیدن این رباعی خوش حال گشتہ گفت اگر
ہمایون پادشاہ عہد کند کہ روس منابر ممالک محروسۂ خود را
بذکر اسامی ائمہ معصومین مزین و مشرف گرداند من امداد نمودہ
دوبارہ ملک موروثی خواہم کرد۔ سلطانہ بیگم بہ جنت آشیانی پیغام
کرد۔ آنحضرت جواب داد کہ من المہد الی اللحد مرا محبت خاندان
رسالت مرکوز خاطر است۔" (تاریخ فرشتہ جلد اول صفحہ ۲۴۷ چھاپ منشی نولکشور پریس)

[1] اردبیل شہریست در ایران کہ آنجا مقبرۂ شاہ صفی جد شاہ طہماسپ سر سلاطین صفویہ است۔

[2] مطابق روز شنبہ ۲۱ مارچ سنہ ۱۵۴۵ء۔

تا شش ماه بحرب و ضرب پرداخته کاری نساختند. عاقبت
بیرم خان پیش میرزا کامران بخواهش مصالحه در کابل رفت. و
از آنجا محروم و مایوس بازگشته رسید. در آن اثنا محمد سلطان
میرزا و الغ میرزا و میرک میرزا و شیر افگن بیگ با جمعی کثیر از کامران
گریخته بملازمت همایون شاه فائز شدند. و جمعی از مردم قلعه هم
بیرون برآمده بخدمت حاضر گشتند. و میرزا عسکری متوهم شده
امان خواست و قلعه باولیای دولت تسلیم نمود. همایون شاه
قلعهٔ مذکور بشاهزاده مراد که باوی وعده کرده بود مرحمت
فرمود. و خود با لشکر ظفر پیکر متوجه کابل گشت. چون
در حدود کابل خیام دولت افراشت میرزا یادگار ناصر برادر
بابر شاه و میرزا هندال اولاً بملازمت مشرف گشت. بعد
از آن هر روز جمعی از امرای کامران باریاب خدمت گشته
اظهار اخلاص می نمودند. تا آنکه قیلان بیگ وزیر اعظم
کامران میرزا جبهه سای عتبهٔ علیه گردید. و کامران میرزا سراسیمه
بجانب غزنین فرار اختیار نمود. همایون شاه دهم ماه رمضان
۹۵۲ه در قلعه درآمده بامور مملکت پرداخت وقتیکه
مریم مکانی در محل سرا داخل شد اکبر شاه آنروز چهار ساله بود
یکی از مخدرات اکبر شاه را گفت برو والدهٔ خود را معانقه کن.

۱۶ نومبر، روز جمعه ۱۵۴۵ء.

"مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد
مبارک کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

ز ریخ و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم
که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد"

همایون شاه این مضمون مناسب حال خود دانسته سازنده را انعام وافر بخشید. از انجا منزل بمنزل کوچ کرده منزل سلطانیه که شاه طهماسپ[1] در انجا بود اول ماه جمادی الثانی سنه ٩٥١ھ[2] وارد شد. و شاه ایران لوازمات استقبال و اعزاز کما ینبغی بجا آورده بزم نشاط و انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت مسرور شدند. و میرزا قاسم بخواندن این اشعار مترنم گشت. ابیات:

دو صاحبقران در یکی جایگاه — قران کرده باهم چو خورشید و ماه
دو نوباوهٔ چشم اقبال را — دو عید مبارک مه و سال را
دو کوکب کز ایشان جهان راست زین[3] — بهم در یکی عرصه چون فرقدین
دو چشم جهان بین بهم همعنان[4] — بهم چون دو ابرو تواضع کنان

[1] (٩١٩ھ—٩٨٤ھ = ١٥١٣ء — ١٥٧٦ء)-

[2] ١٥٤٤ء-

[3] اکبرنامه جلد اول ص ٢٣٠ چاپ لکھنؤ این لفظ "بزمگاه" مذکور است۔

[4] اکبرنامه بجای جهان "فلک" مذکور است۔

دو سعد فلک را یکی برج جای
دو والا گهر را یکی درج جای

شاه ایران نفایس و تحایف شایان و ارمغان بیکران بنظر گذرانیده ملازمانرا بنوازشهای شاهانه جداگانه بنواخت۔ همایون شاه قطعهٔ الماس گران بها که در ندرت بی همتا بود باضافهٔ دویست و پنجاه قطعهٔ لعل بدخشان درخشان و تابان برسم ارمغان بنظر شاه ایران در آورده تا عرصهٔ یکسال و یکماه در اصفهان بجشن و عشرت و شادمانی باشغال شکار و چوگان بازی و رقص و سرود و قبق[1] اندازی و سیر و سیاحت و کامرانی مشغول بود تا آنکه زنگ کدورت از مرارت دل زدود۔

روزی در محفل نشاط و انبساط شاه ایران متواضع بسخنان پرداخته همایون شاه را بگوش رسانید که این حقیر را برادر صغیر خود پندارند هر قدر که کومک برای سرکوبی مخالفان ضرورت باشد سرانجام است اگر برای معاضدت مرا خود میخواهند بجان حاضرم[2]۔ همایون شاه بسخنان معذرت آمیز

[1] قبق کدوئی بود که در تیر اندازی او را هدف می ساختند۔

[2] معاونت شاه طهماسپ صفوی به همایون مبنی بر این شرط بود که مؤخر الذکر منتقل مذهب تشیع گردیده در هند نیز این مذهب مروج دارد۔ فرشته می گوید:— ۴۴

خور و خواب و بی آب و ناب دو صد میل طی کرده همگی بیست کس
زنده در امرکوت رسیدند. و راجهٔ آنجا که رانا نام داشت بخدمات
شایسته قیام کرده از صعوبت سفر آسوده ند. و بیرم خان[1] هم
از جنگ شیرخان رهائی یافته بدان جا وارد گشت. و همدران
مقام پنجم ماه رجب سال نهصد و چهل و نه هجری ۹۴۹ھ[2] شاهزادهٔ اکبر شاه
تولد یافت. بعد چندگاه پادشاه متوکلاً علی الله بسوی قندهار
عزیمت فرمود و میرزا عسکری که حاکم قندهار بود موجب پیغام
میرزا حسین ارغون بمجادله و مقابلهٔ پادشاه یلغار نمود.

---

[1] بیرم خان الملقب خانخانان از امراء ممتاز خاندان مغلیه بود. اصلش ترکمان
است. آباء و اجدادش خدمت دودمان تیموریه کرده. بیرم خان همراه همایون
از هندوستان بایران رفت. بوقت جلوس اکبر خانخانان به عهدهٔ وزارت
عظمی فائز بود. در سنه ۹۶۵ھ (۱۵۵۷ء) اکبر ازین عهده او را معزول
ساخت. بیرم خان بغاوت نمود لیکن ناکام شد. پادشاه ترحم
نموده او را معاف کرد. بعد ازان باجازت حج بیت الله روانه گجرات
شد. لاکن شخصے مبارک خان لوحانی که پدرش در زمان همایون پادشاه
از دستش مقتول شده بود او را کشت. اولاً در گجرات و بعده
در مشهد مدفون گردید. قتلش بتاریخ ۱۴ جمادی الثانی روز جمعه
سنه ۹۶۸ھ وقوع پذیرفت (مشاهیر عالم جلد اول صـ ۱۷۸ چاپ مطبع نظامی بدایون سنه ۱۹۲۷ء)

[2] ۱۵۴۲ء

وهمایون شاه باستماع خبر دل و اسباب و حرمخانه واکبر شاه
در اینجا گذاشت۔

در سنه ۹۵۱ه [1] بمرافقت بیرم خان و موافقت بیست کس از
مصاحبان مع مریم مکانی والدهٔ اکبر شاه موجب پیغام شاه ایران
بجانب خراسان متوجه گشت۔ و میرزا عسکری از گریختن برادر
افسوس کرده در حرمخانه و شاهزاده اکبر با اردوی خاص همراه
خود بقندهار برد۔ و همایون شاه بخوف برادران نیک طینت
بمسارعت تمام قطع مسافت کرده در سیستان رسید و حاکم
آنجا احمد سلطان باستقبال آمده لوازم خدمت بجا آورد۔
از آنجا چون در هرات رسید فرزند پادشاه مسمی سلطان محمد
با اتالیق خود پیشوائی کرده غرهٔ ذی قعده در باغ جهان آرا
فروکش ساخت و مدارات و لوازمات بجا آورد و به تماشای
رقص و سرود و نغمه و رود مشغول شد۔ صابر نام قوالی [2] این
رباعی [3] بشوق تمام بر سه گاه ترانه ساخت۔ رباعی۔

[1] ۱۵۴۳ء ۔ [2] صابر قاق ۔ بقول ابوالفضل این شخص در خوانندگی
در مقام سه گانه یگانهٔ خراسان و عراق بود ۔ (اکبرنامه جلد ۱ ۔ ص ۲۲۴ ۔
[illegible] ج نولکشور ۱۲[illegible]ھ)
[3] دو شعر از غزل امیر شاهی شاعر خراسان است ۔ برین اشعار نام رباعی
[illegible]ات حسن است کما لا یخفی ۔

بلاد و امصار بسیار قبضه کرده بتسخیر آگره یلغار نمود.

و همایون شاه بسبب بیوفائی برادران و دغای معاونان
مغلوب گشته فرار اختیار فرمود. و بخوف تعاقب مخالفان جمعی
کثیر در دریای گنگ غرق شده با جمعی قلیل در لاهور رسید.
شیرخان تعاقب کرده از ستلج عبور نمود. همایون از لاهور برآمده
بر دریای چناب قیام ساخت و در اینجا حاجی باندی [illegible] چک
و ابدال ماگری و بعضے امرای کشمیر که با کاجی چک مخالفت داشتند
بوساطت میرزا حیدر کاشغری بعز بساط بوس فائز گشته استدعای
تسخیر کشمیر نمودند. و پادشاه عزم آمدن کشمیر جزم کرده بود
اما میرزا هندال مانع آمده بجانب سند متوجه ساخت. و میرزا حیدر
همراه امرا بجانب کشمیر آمده فتح نمود.[1] حقیقت آن پیشتر گذشت.
انگاه پادشاه بجانب ٹھٹه و بهکر شتافت و کامران بجانب کابل
و هندال بطرف قندهار روئے ارادت بر تافت. همایون شاه

افتاد. درین مرتبه شمار افواج همایون یک لک و مخالفش شیرشاه پنجاه هزار
بود. لاکن باین همه فتح نصیب شیرشاه شد. این معرکه بروز عاشوره دهم ماه
محرم الحرام ۹۴۷ھ (۱۵۴۰ء) روئے نمود. ملا عبدالقادر حسب عادت
تاریخ این واقعه "خرابی ملک" یافته است. بعد ازین جنگ همایون مقابل شیرشاه به
هیچ مقام قیام نتوانست کرد.

[1] بنیت دوم رجب ۹۴۷ھ تاریخ
فتح کشمیر بر دست میرزا حیدر کاشغری است. (طبقات ص ۲۰۳ و منتخب ص ۹۵)

چندگاه در ٹهٹه و بهکر همراه میرزا حسین ارغون[1] بمحاصره و محاربه
بسر برد اما بسبب دغای میرزا یادگار برادر بابرشاه روی
فلاح ندید. پس بامید استمداد نزد راجه مالدیو والیٔ جودهپور
رفت. و راجهٔ جودهپور بجائے خود سنجید[2] که همایون شاه را
گرفتار کرده به شیرخان افغان بسپارد تا یکی از ملازمان
قدیمی همایون شاه نزد او نوکر بوده، وے با صغای این ماجرا
یک دو منزل پیشتر آمده همایون شاه را بر حقیقت حال آگاهی
داد. موجب آں پادشاه بعجالت تمام جانب ٹهٹه معاودت نمود.
پسر راجهٔ جودهپور بتعاقب او دویده بجنگ پیوست. و همایون
شاه با جمعی معدود بمحاربت او استقامت کرده از همراهیان
او چندکس را بقتل رسانید. و راجه زاده هم مجروح شده
رجعت نمود. پس همایون دلخسته و واژون در میدان ریگستان
بپای پیاده افتان و خیزان در تموز آفتاب بی آب طی مسافت
کرده شتران و اسپان بی آب و علف تلف گشته سه روزی

---

[1] سلطان حسین ارغون از امراء سلطان احمد میرزا عموئے بابر بود. او را سلطان قراقولی بسبب داشتن حکومت قراقول نیز گفتندے. این شخص با بابر بیاری می بود (توزک بابری ص۳۹) ۔ [2] بقول ملا نظام الدین هروی صاحب طبقات اکبری بسبب غدر راجه مالدیو نسبت همایون این بود که شیرخان بواسطهٔ ایلچی خفیهٔ او را وعده و وعید بسیار داده بود (ص۲۰۶)

مرضی شما میباشد مرا منظور است - از آنجا که میرزا کامران با شیرخان افغان متعهد شده بود که ایشان تا سرهند قابض شوند - و با پنجاب و کابل تعرض ننمایند - موجب آن از مرافقت برادر پهلوتهی کردند - تا که در سنه ۹۴۶ھ شیر خان مسلح و مکمل غافلانه بر لشکر مغل حمله آورده و در محاربه غلبه نموده مهزوم ساخت - چون فوج شاهی شکست

له حسن بطریق معهود خود در سیاق این واقعه پیچیدگی و اغلاق بکار برده است. اصل این است که "واقعهٔ انهزام همایون از شیرشاه بر نهر گنگ و معاونت نظام سقه" مقارن بغاوت میرزا هندال ظهور پذیر شد - بروایت ملا عبد القادر بدایونی "چون میرزا هندال در آگره خطبه بنام خود خواند. بادشاه پنجهزار کس کمک جهانگیر بیگ مغل مقرر فرموده حکومت آن ولایت باو مفوض ساخته متوجه آگره شدند - به بی سامانی تمام بجوسه قصبه ایست در کنار آب گنگ رسیدند - و امراء جونپور و چنار آمده ملازمت پیوستند. شیرخان سر راه گرفته از پریشانی این لشکر آگاه شد - و زمانی که بآب گنگ پیوسته و از باران برشکال مالامال بود - در میان آورده تا سه ماه در مقابلهٔ بادشاه نشست -

"می گویند در ایام مقابله روزی بادشاه ملا محمد برغزی را که با شیرشاه جهت آشنائی داشت، برسم ایلچی گری فرستاد. شیرشاه پیغام بادشاه را شنیده گفت که از جانب من ببادشاه عرض نمایند که شما خود جنگ می خواهید نه من - بعده شیخ خلیل را که مرشد شیرشاه بود نزد بادشاه فرستاده در مقام صلح آمده التماس نمود که غیر از بنگاله همه ولایت را به بندگان بادشاهی

خورده برلب دریای گنگ رسید همایون شاه بخوف تعقّب افغانان
خود را در دریای تهار انداخته هشت هزار مغل مع محمد زمان میرزا غرق
لجّهٔ فنا شدند شور رستخیز برخاست و پادشاه بمعاونت نظام سقّا
برساحل نجات رسید و او را پادشاهی لطف روز انعام بخشیده و
در آگره رسیده نیمروز او را بر تخت نشانیده آمدنی نصف روز بوی
ارزانی داشت۔

و کامران میرزا و هندال میرزا چون غلبهٔ افغانان دیدند بلا هزیمت
رسیدند و از مقابلت مخالفان پهلو تهی کرده ایام را بلیت و لعل گذرانیده
بحیله و بهانه با جمعیّت خود کرانه کرده بطرف لاهور نهضت کردند۔
و تمامی صوبه داران از ممالک و اطراف بخوف افغانان ترک مناصب خود
کرده در آگره رسیدند۔ و شیرخان جمعیّت و ثروت بهم رسانیده

می‌گذارم۔ و برین معنی سوگند کلام ربانی در میان آورده خاطر پادشاه را تسلّی داد۔
صباح روز دیگر غافل بر سر لشکر شاهی آمد۔ و افواج پادشاه را فرصت ترتیب نداد۔
نتیجهٔ در اندک فرصت شکست بر افواج همایون افتاد۔ بسیارے از لشکر شاهی غرق
بحر فنا گشتند۔ پادشاه نیز اسپ در آب زد و بیم غرق شدن داشت بلکه هیچ نمانده
بود که سقائے آمده دستیاری نمود و ایشان را از ورطهٔ جانکاه برآورد۔ این واقعه
در ۹۴۶ھ (۱۵۳۹ء) روئے داد۔ "سلامت بود پادشاهی کبیر" تاریخ است۔ (۹۴۶ھ)
(منتخب التواریخ صفحه ۱۹۴ مطبوعه مطبع منشی نولکشور لکھنؤ)

له محاربهٔ دوم مابین همایون و شیرشاه نزد قنوج برلب دریای گنگ ۴۴

واحمدآباد دراقابض گشت[1]. و همایون شاه باستماع اخبار مسرت کرده در آگره نزول یافت. مقارن این حال سلطان جنید برلاس حاکم جونپور در سنه ۹۴۲ه[2] از دنیا درگذشت. و شیرخان افغان که بسیار دلاور و جرار بود در حدود رهتاس جمعیت بهم رسانیده علاقهٔ جونپور را قبضه نمود. و همایون شاه بمدافعهٔ او خود متوجه شد. و شیرخان افغان غازی خان را بمقابلهٔ بادشاه در قلعهٔ چنار[3] متحصن داشته خود بجانب بنگاله یورش ساخت. محاصرهٔ قلعه تا شش ماه بود. عاقبت به جانفشانی محمد رومی قلعه مفتوح گشت. در آن زودی سلطان محمود از بنگاله در معرکهٔ جلال خان پسر شیرخان مغلوب گشته همایون شاه را التماس یورش آن صوب نمود. بادشاه در سنه ۹۴۵ه بجانب بنگاله نهضت کرده شیرخان را هزیمت داده ملک بنگاله باز[4] مفتوح ساخت.

---

[1] این واقعه خلاف واقعه اولی است. و هیچ تعلق از جملهٔ عماد الملک ندارد. حسن در ذکر نمودن دو واقعه یکجا مسامحت نموده است. (طبقات اکبری ص ۱۹۹)

[2] ۱۵۳۵ء.

[3] در طبقات اکبری و منتخب التواریخ مطبوعهٔ نولکشور پریس لکهنو این نام "چنار" آمده است.

[4] از بیان ملا نظام الدین چنین مستنبط می شود که فتح بنگاله بر دست همایون در سنه ۹۴۳ه (۱۵۳۶ء) واقع شد. (طبقات اکبری ص ۲۰۰)

و درخلال این احوال میرزا هندال باغی[1] شده شیخ بهلول[2]
مرشد بادشاه بقتل آورده قلعهٔ دهلی را محاصره نمود. و بادشاه
باستماع اخبار بیا اتردد گشته حکومت بنگاله به جهانگیر مغل
تفویض کرده خود در آگره بشتافت. و شیرخان افغان
از بغاوت میرزا هندال و بی سامانی لشکر واقف شده بادشاه
را بمقام جوسا رسید بازگشته عرصهٔ سه ماه در محاربت و مبارزت
بسر بردند. مقارن این حال میرزا کامران با جمعیت ده هزار
سپاه از لاهور یلغار کرده در دهلی با میرزا هندال اتفاق نمود.
ازانجا هر دو برادر از فتح دهلی معطل داشته متوجه آگره شدند.
و میرزا هندال با پنجهزار سوار و سیصد فیال بجانب الور بشتافت.
و کامران میرزا در آگره نزول کرده طبل شاهی بدوال مخالفت
نواخت. بوقوع این واقعات جانکاه همایون شاه را تفرقه
و پریشانی افزود. هرچند برادران خود را از جوسا بکرات
و مرات مراسلات مرسول داشت که بعد مدافعهٔ شیرخان بنوعی که

---

[1] بقول نظام الدین بخشی بغاوت میرزا هندال در ۹۴۳ھ و بروایت ملا عبدالقادر بدایونی ۹۴۵ھ ظهور پذیر شد. (طبقات ص۲۰۰، منتخب ص۹۳)

[2] شیخ بهلول برادر بزرگ شیخ محمد غوث گوالیاری است. صاحب اسماء و تسخیر بود. همایون بادشاه را نسبت وی اعتقاد تمام بود. باغوای مفتیان واقعه طلب از دست هندال میرزا شهادت یافت. فقد مات شهیدًا ۹۴۵ھ ـ تاریخ وفات است ۹۴۵

قلعہ چتوڑ[1] قبضہ نمود و با عسکر شاہی بارہا بمقابلہ و مقاتلہ پیوست بعد وقوع معرکہ ہائے بسیار در قلعہ چاپانیر متحصن گشتہ محاصرۂ آں بطول انجامید۔ عاقبت بہادر شاہ مفرور شدہ در جزیرہ دیو قیام ساخت۔ و ہمایون شاہ مال و اسباب و دفائن قلعہ را متصرف گشتہ شہر چاپانیر را غارت کنانید و ممالک گجرات و احمد آباد در قبضۂ اقتدار در آورد۔ حاکم آنجا میرزا عسکری متنقل گردانید۔ پس ازاں بجانب برہانپور عزیمت کردہ خاندیس و برہانپور را قبضہ نمودہ بجانب منڈول[2] نہضت ساخت۔ و بہادر شاہ از جزیرہ دیو برآمدہ باتفاق عماد الملک چرکس قریب چہل و پنجاہ ہزار سوار جمع کردہ بر گجرات حملہ نمود[3]۔ و میرزا عسکری تاب تقابل در خود ندیدہ در آگرہ بشتافت۔ و بہادر شاہ گجرات

[1] بقول ابو الفضل بہادر شاہ گجراتی قلعۂ چتوڑ را در نہ صد و چہل و یک (۹۴۱) مفتوح ساخت۔ (اکبر نامہ جلد اول ص ۱۲۶)

[2] "منڈو" (توزک بابری ص ۲، اکبر نامہ ج ۱ ص ۲۵۲، طبقات اکبری ص ۱۹۶)۔

[3] بقول نظام الدین جنگ مزبور درمیان عماد الملک غلام بہادر شاہ گجراتی و میرزا عسکری در نواحی محمود آباد کہ دوازدہ کروہی احمد آباد است واقع شد۔ شمارہ افواج عماد الملک پنجاہ ہزار سوار بود۔ بخلاف روایت حسن عماد الملک دریں جنگ از میرزا عسکری شکست یافت (طبقات اکبری ص ۱۹۸ مطبوعہ نولکشور پریس لکھنؤ)

فقہ حنفی مجتہد بود۔ و وقت نماز از و فوت نمی شد۔ و بروز جمعہ
ہمیشہ روزہ میداشت۔ و در علم موسیقی و شعر و املا و انشا بی ہمتا
بود۔ و بعد فتح اودی پور از شرب شراب تائب گشت لیکن سر رشتۂ
عیش از دست نداد۔ رنگین مزاج و سخت طبیعت و مصیبت پسند بود
کہ در عرصۂ یک روز از کالپی تا آگرہ بمسافت یکصد و شصت میل راہ
قطع نمود۔ و شمشیر در دست گرفتہ خود را بدریا می انداخت۔
طبیعتش از جادۂ اعتدال برگشت۔

و ہمایون شاہ پیش ازاں بعارضۂ بیماری بر نفس شماری
رسیدہ بود۔ بعضے مشائخان گفتند چیزے کہ بنظر پادشاہ عزیز است
بنام فرزند تصدق باید داد۔ بابر گفت مرا جان خود عزیز است بروے
فدا خواہم ساخت یکبار خود را سہ دفعہ بر سر او نثار کردہ سر
بسجدہ نہاد۔ سہ بار گفت برداشتم، برداشتم، برداشتم۔ و بقدرت
خدا ہمایون صحت یاب شدہ بابر شاہ انتقال نمود۔[1] تاریخ۔

"ہمایون بود وارث ملک وی"۔

نصیر الدین ہمایون[2] شاہ نہایت خوش خلق و لطیف طبع

---

[1] بموجب اکبرنامہ جلد اول ص ۱۳۳ محل وفات بابر چہار باغ است کہ در آگرہ بر لب دریائے جون (جمنا) بود۔ [2] ۹۳۷ھ (۱۵۳۰ء)۔ تاریخ مزبور از گفتہائے مولانا شہاب معمائی است (ایضاً صفحۂ مزبور)۔ [3] ولادت ہمایون شب سہ شنبہ چہارم ماہ ذیقعدہ نہ صد و سیزدہ ہجری (۱۵۰۷ء) در ارک کابل از بطن ماہم بیگم دختر سلطان حسین میرزا واقع شد۔ تاریخ ولادت "سلطان ہمایون خان" [illegible]

نشاط مند و عیاش بود از علم ریاضی و ہیات شعر و سخن بہرہ تمام
داشت کرۂ ارضی و سماوی از مخترعات اوست - و بعد وفات
پدر جشنی عظیم ترتیب داده بر تخت جلوس نمود[1] - و دوازده ہزار
کس را خلعت و انعام بخشید - و میرزا کامران را حکومت کابل و
قندهار و ملتان و پنجاب و پٹیاور بخشید - و میرزا ہندال را
میوات و میرزا عسکری را ولایت سنبل جاگیر عطا[2] نمود - و این
ہر سہ کس برادران او بودند -
و در سنہ ۹۳۸ھ[3] با سلطان محمود لودی کہ والی جونپور بود
جنگ کرده مملکت او بسلطان جنید[4] برلاس تفویض نمود - محمد زمان[5]
میرزا نبیرۂ سلطان حسین میرزا باتفاق خواہرزاده ہای خود
و شاه فیروز قدر" و "بادشاه صف شکن" یافته اند - (اکبرنامہ ج ۱ - ص ۱۳۶)

[1] مطابق اکبرنامه و طبقات اکبری جلوس ہمایوں بر تخت سلطنت در دار الخلافه
آگره بود - "خیر الملوک" تاریخ است -

[2] طبقات اکبری ص ۱۹۴ چاپ مطبع منشی نولکشور لکھنؤ -

[3] ۱۵۳۱ء -

[4] سلطان جنید برلاس برادر نظام الدین خلیفه وزیر اعظم بابر بود - در
سنہ ۹۳۳ھ (۱۵۲۶ء) از طرف بابر بر حکومت جونپور تعیین یافت (توزک
بابری ص ۵۱ و ص ۲۷۱ مترجمه جان لیڈن و ارسکن صاحبان) - [5] محمد زمان میرزا پسر
بدیع الزمان میرزا نسبت با بر شرف دامادی داشت (اکبرنامه جلد اول ص ۱۲۸ چاپ لکھنؤ سنہ ۱۹۱۳ء)

چون راجگان[۴۵] و مرزبانان هندوستان دانستند که
بابرشاه در هند تسلط و تمکن فرمود بنابران بسیاری زمفسدان
حمله‌آور گشته بقتال و جدال پیوستند و بامداد حضرت باری
هرکس را نگونساری حاصل گشت ـ عاقبت رانا سانگا مهاراجهٔ
اودی پور با جمیع راجگان هند و مرزبانان اسلامیه اتفاق
کرده با جمعیّت دو لک سوار بر آگره یورش نمود ـ و بابرشاه

---

۴۴ "درین سال که عرصهٔ آگره مخیم سرادقات اقبال شد، افراط گرمی هوا و
شائبهٔ سموم و وبا و ناسازگاری هوا و ناروائی راه‌ها و دیر رسیدن
سوداگران تنگی معاش و فقدان اجناس پدید آمد و کار بر خلایق دشوار
شد. اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان به کابل و آن حدود دادند
و بسیاری از جوانان ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند" (اکبرنامه جلد اول ص ۱۱۴)

۴۵ هنگام ورود بابر در هند هفت پادشاه حکمرانی میکردند. پنج ازان مسلمان بودند و دو
هندو به تفصیل ذیل :-

(۱) سلطان ابراهیم خان لودی افغان در مرکز یعنی از دهلی تا جونپور ـ
(۲) سلطان محمد مظفر در گجرات ـ
(۳) خاندان بهمنی در دکن (کلیم الله بهمنی بن محمود شاه بهمنی)
(۴) سلطان محمود در مالوه ـ
(۵) نصرت شاه در بنگال ـ
(۶) والی بیجانگر کرشن دیو رائے (متوفی ۱۵۲۹ء)
(۷) رانا سنگرام سنگه المعروف رانا سانگا والی چتوڑ ـ (توزک بابری ص ۱۹۸)

باجمعیت خود کہ زیادہ از بیست ہزار نبود بمقابلہ غنیم صفوف محاربہ آراستہ بجنگ پیوستند۔ عاقبت بابر شاہ غالب گشت و فوج غنیم را قتل عام کردہ رانا سانگا فرار اختیار نمود۔ "فتح بادشاہ اسلام" تاریخ است[1]۔ بعد از آں منڈنی رائے راجہ چندیری سر شورش برداشتہ باجمعیت پنج شش ہزار سپاہ بقتل رسید۔ و بابر شاہ بدیہہ تاریخ گفت۔ تاریخ:۔

بعد چندی مقام چندیری — پُر ز کفار و دار حربی حرب
فتح کردم بحرب قلعۂ آں — گفت تاریخ فتح دار الحرب[2]

بعد از آں باغیان و طاغیان را در ہر جا قلع و قمع ساختہ ایام عمر عزیز خود در عیش و عشرت و سیر و تفرج گذرانید۔ و در علم

[1] ۹۳۴ھ (۱۵۲۸ء)۔

[2] ایضاً۔ بقول محشیان توزک بابری ص ۲۰۰ مدنی رائے وزیر با استقلال سلطان محمود دوم والی مالوہ بود۔ محمود از چگونگی غلبۂ او خائف شدہ نزد سلطان مظفر دوم والی گجرات پناہ آورد۔ سلطان مظفر بعد از جنگ بسیار بر مدنی رائے و لشکریانش غلبہ نمودہ حکومت مالوہ بسلطان محمود واگذار نمود۔ بعد ازیں مدنی رائے نزد رانا سانگا آمدہ بصلۂ خدماتش حکومت چندیری یافت۔ سلطان محمود خلاف ہر دو کوچ نمود۔ لیکن در جنگ کہ مابین فریقین روئیداد شکست بر افواج محمود افتاد و گرفتار شد۔ واقعۂ مزبور در ۱۵۱۹ء روئیداد۔

نهار نائرهٔ جنگ مشتعل بود. قریب چهل هزار کس از فوج افاغنه
زیر تیغ آمده از کله‌ها منارها افراختند. و سلطان ابراهیم شاه
هم با پنج شش[۱] هزار کس در یک معرکه بقتل رسید. و تمامی
مال و اسباب افاغنه در دست مغلان افتاد. و پس ماندگان
غنیم آوارهٔ دشت خذلان گشته بابر شاه[۲] ۱۲ ماه رجب بکمال
اقتدار و افتخار داخل دهلی شد و بعد ملاحظهٔ عمارات قدیم و
زیارات فخیم بجانب آگره نهضت کرده[۳] ۲۲ ماه مذکور بر تخت
آگره جلوس فرمود. و همایون شاه در دولت خانهٔ سلطان
ابراهیم در آمده خزاین و دفاین ضبط نمود. و مادر سلطان
ابراهیم با جمعی از یتیمان بعجز و انکسار پیش آمده یک جوهر الماس
بوزن هشت مثقال که از خزینهٔ راجه بکرماجیت در دست
سلطان علاء الدین تغلق افتاده بود همایون شاه را نذر خدمت
نمود و همایون شاه آن عجوزهٔ مستوده را قدر و منزلت افزوده
در حرمخانهٔ شاهی نگهداشت و بابر شاه بعد سه روز برائے
ملاحظهٔ دفاین و خزاین بر آمده سیصد و پنجاه هزار روپیه نقد

---

[۱] اکبرنامه جلد اول صفحه ۱۱۱ - منقول است که نعش سلطان ابراهیم لودی در میان مقتولان شناخت کرده طاهر طبری از لشکریان بابر بود. (توزک بابری جلد دوم صفحه ۱۸۸ مترجمهٔ ارکین)

[۲] یعنی ۱۲ ماه رجب ۹۳۲هـ مطابق ۲۱ اپریل ۱۵۲۶ء -

[۳] مطابق ۳ مئی ۱۵۲۶ء - لاکن صحیح این است که دخول بابر در آگره ۲۲

و یک خزانهٔ دربسته به همایون شاه بخشید - و سلطان میرزا را چهار شمشیر مرصع و دو لک دو پیه نقد عطا نمود - و جمیع میرزایان و امیران و افسران عسکر و تاجران و طالب علمان[ه] لشکریان را بقدر حیثیت بهره رسانید - و در سمرقند و خراسان و عراق خویشان و دوستان خود را تحفه ها فرستاد - و برای حرمین الشریفین و بعضے زیارات مقدسه تحایف بیشمار مرسول داشت و ساکنان کابل را از خورد و کلان موجب سرشماری یک یک روپیه شاهرخی ارمغان شاهی مبذول فرمود - اندوختهٔ سالهای دراز در یک مجلس صرف نمود موجب آن او را قلندر میگفتند - پس بابر شاه را امرایان خود برای رجعت کابل ترغیب میدادند امّا بابر شاه مطلقاً قبول نفرمود[له] -

[۴۴] مبتا تاریخ ۲۸ رجب ۹۳۲ھ مطابق ۱۰ رمئی ۱۵۲۶ء واقع شد - (توزک بابری مترجمه ارسکن ص۱۹۲) - امّا ابوالفضل تاریخ ورودش در آگره ۲۱ رماه رجب ۹۳۲ھ قرار داده است (اکبر نامه ص۱۱۱) - از هنگام فتح کابل در ۹۱۰ھ (۱۵۰۴ء) تا اینندم بابر خیال فتح هندوستان در کمین خاطر میداشت، لاکن بسبب ناساعدگی حالات در ارادهٔ خود کامیاب نمی گشت - بالآخر درین مرتبه که بقول خودش کوشش پنجم در تسخیر هندوستان بود بتائید ایزدی فایز المرام گشت - (توزک بابری مترجمه ارسکن ص۱۶۳)

ذتی را تطاول و تاراج ساخته از لب دریای سند باستماع
خبر یورش آوردن سلطان سعید[1] بر بدخشان بازگشت رفته
در نگهداشت حدود کابل پرداخت - و بعد دفع و درفع سلطان
سعید در ۹۲۷ھ[2] بجانب پنجاب یلغار کرده تا حدود سیالکوت
فتح نمود - و قصبه سیدپور را قتل عام کرده سی هزار کنیز و غلام
در اردو بهم رسید - رانیهٔ سیدپور را قتل کرده بجانب کابل
عود نمود -

و در ۹۳۰ھ سمند عزم را مهمیز داده بهار خان و مبارک خان
لودی مغلوب و منکوب ساخته بر تخت لاهور جلوس نمود و تا ملک
سرهند متصرف بلاد و امصار گشته اطراف و اکناف پنجاب
ضبط نمود و شیخ علی بیگ و قوچک بیگ اوزبک با جمعیت سپاه
و لشکر برای تسخیر خطهٔ کشمیر مامور فرمود - چون در کوهستان بهره
رسیدند ملک کاجی چک با جمعیت مردم کوهستان و معاونان خود
فوج شاهی را هزیمت داده بسیاری بقتل رسانید - پس بابر شاه
تسخیر کشمیر معطل داشته بجانب کابل متوجه گشت -

و در ۹۳۲ھ روز جمعه غرهٔ صفر مرتبهٔ پنجم رایت نصرت

[1] مراد از سلطان سعید والی کاشغر پدر میرزا حیدر دوغلات مصنف
تاریخ رشیدی است. (حاشیه توزک بابری ص ۱۹ مترجمان لیڈن و ارسکن صاحبان)

[2] ۱۵۲۰ء -

افراشته با جمعیت دوازده هزار سوار[1] لب دریای راوی مضرب
خیام ساخت. واز طرف سلطان ابراهیم لودی دولتخان و غازی
خان با جمعیت چهل هزار سوار بمحاربت ومبادرت کرده بغیر جنگ
منهزم شدند. و دولت خان با پسر علیخان در قلعهٔ بلوت
متحصن گشت بعد محاصره ومقاتله لبنیا را از جان امان یافته
مال واسباب قلعه بغارت رفت وغازی خان در کوهستان
پنهان شد. انگاه بابرشاه حدود پنجاب از مخالفان صاف
کرده بجانب دهلی یلغار نمود. وابراهیم خان لودی با جمعیت
یک لک سوار و ده هزار فیل[2] با تزک وشان وسامان فراوان
از دهلی کوچ کرده در میدان پانی پت خیام دولت افراشت
ازین طرف بابرشاه عسکر خود آراسته پنجهزار سوار برای
شبخون ابراهیم شاه تعین ساخت. چون غنیم واقف بود کاری
نساخته برگشتند. وافواج ابراهیم شاه دلیر گشته در معرکه
جلو ریز درآمده حمله آور شدند. چون نزدیک رسیدند
شتاب آنها کمتر شد. ودلیران بابری صمصام خون آشام
از نیام برکشیده مانند هزبر ژیان در رمهٔ گوسفندان درآمده
در قتل افغانان تقصیری نکردند. واز دو ساعت روز تا نصف

---

[1] اکبرنامه جلد اول ص ۱۱۰ ۔

[2] بقول ابوالفضل "هزار فیل جنگی داشت"۔ (ایضاً ص ۱۱۰)

عظیم واقع شده تا مدت یکماه اکثر عمارات بریخت. و بابرشاه
بار دیگر در تعمیر عمارات و تجدید مکانات متوجه شده رعایا را
در مهد امن و امان نگهداشت. و در همان سال قلات و
قندهار و غزنین و هزاره جات مفتوح ساخت.

و در سنه ۹۱۲ھ موجب خواستگاری عموی خود سلطان
حسین در خراسان رفت و در آنجا چندگاه در عیش و سرور
بسر برد. و بوقت معاودت موجب کثرت برف در میان
برفانی کوهستان زحمت جانکاه برداشته وارد کابل گشت.
و در ایام نهضت او برادرش باغی گشته تسلط کابل کرده بود.
چون بابرشاه رجعت فرمود آن باغی بعجز و نیاز پیش آمده
امان یافت. بابرشاه بیشتر از شرب شراب اجتناب میکرد
اما بعد مراجعت خراسان در تشرب شراب و نوشیدن مسکرات
مایل گشته داد عشرت میداد. چنانچه در میان باغ شاهی
یک حوض سنگ مرمر از شراب انگوری مملو میداشت و هر کسی
برکناره آن نشسته تشرب می ساخت. بابرشاه اکثر اوقات
این بیت تکرار میکرد. بیت

نوروز و نوبهار و می و دلربا خوش است
بابر بعیش کوش که دنیا دوباره نیست

و در سنه ۹۱۷ھ[1] شیبانی خان از دست جان نثاران

[1] بقول بابر قتل شیبانی خان در سنه ۹۱۶ھ (۱۵۱۰ء) در مرو شاهجهان که [illegible]

سلطان اسماعیل صفوی[1] بقتل آمده بابر شاه با لشکر و سپاه
باز بجانب سمرقند نهضت کرده و باعانت و امداد سلطان اسماعیل
صفوی لشکر اوزبکان را قلع و قمع کرده بار سوم بر تخت سمرقند
جلوس نمود - و بعد هشت ماه از روی غلبهٔ اوزبکان باز ترک
سلطنت کرده وارد کابل گردید و در سنه ۹۲۴ه با جمعیت دوازده
هزار سپاه بجانب کابل رجعت فرمود -
و در سنه ۹۲۵ه باز اشهب عزیمت را جولان داده ممالک
پنجاب تا ساحل دریای چناب و علاقهٔ گهکران قبضه کرده بجانب
دار الخلافت معاودت نمود -
و در سنه ۹۲۶ه لوای کشورکشائی افراشته باغیان سیف [illegible]

مقاتلهٔ عظیم مابین شیبانی خان و شاه اسماعیل صفوی افتاد، واقع شد -
درین جنگ شمارهٔ لشکر شیبانی خان ۲۵ هزار و شاه اسماعیل صفوی ۱۷ هزار
بود - (ایضاً توزک بابری ص ۶۷) -

[1] شاه اسماعیل متوفی سنه ۹۳۰ه (۱۵۲۳ء) بانی دودمان صفوی در ایران
در ترویج مذهب امامیه غالی بود - قریباً بیست و چهار سال حکومت کرده عالم
فانی را پدرود کرد - در تمام عمر یک دفعه در حدود آذربائیجان بر دست
سلطان سلیم عثمانی شکست یافت - ایرانیان او را البیاد می ستایند
و در اوصاف او اغراق از حد می کنند - (ایضاً توزک بابری ص ۲۹۲ و ترجمهٔ
فارسی تاریخ ایران میلکم صاحب ص ۱۸۵) چاپ بمبئی سنه ۱۸۷۳ء -

بخوف دشمنان بکمال اضطراب و انقلاب بی خورد و خواب دویده
همراهیانش از هم پاشیده تنها کوه و صحرا طی کرده شداید مصائب
بیشمار کشیده در حدود مغلستان میان یک قریه قرار یافت.
اتفاقاً چند کس از ملازمان قدیمی او پیشتر در آنجا سکونت
میداشتند. آنها بدیدن بابرشاه مسرور گشته در خدمات
او جانفشانیها کردند. موجب تقدیر مادرش در حالت آوارگی
در آنجا وارد گشت و چند ماه در آنجا بسر برده از مردم کوهساری
قریب دو صد سپاه جمع کرده بی سر و سامانی [illegible] و شادمان
متوجه شده در مدینة الرجال ترمذ رسید. و از آنجا باتصواب
امیر محمد باقر روی توجه بجانب کابل آورد. و خسرو شاه[1] نام
شخصی از وزرای عمر شیخ که بیشتر حرام نمکی کرده در نواحی
بلخ سرغنهٔ چند قوم شده بود بجهت تلافی تقصیرات سابقه بملازمت
بابرشاه مشرف گشت. و بابرشاه ملازمان و نوکران او

[1] خسرو شاه از خواتین سلطان محمود میرزا پسر سلطان ابوسعید میرزا بود. اصلش از ترکستان قبیلهٔ قپچاق است. در جوانی بخدمت ترخان بیگ بود. خسرو شاه در واقعهٔ عراق همراه سلطان محمود میرزا بود و در مصاحبت او خدمات پسندیده بجا آورد. بقول بابر عادات و اطوار پسندیده نداشت و مردی لوطی بود. از حکایتهای بی رحمی و احسان نافراموشی خسرو شاه این است که وی چشمهای یک پسر محسن خود را از حدقه بیرون کنانید و دیگری را قتل کرد (تزک بابری ص ۴۲ ترجمهٔ ایرسکن و جان لیدن چاپ مطبعهٔ آکسفورد. لندن سنه ۱۹۲۱ ع)

که بقید هشت هزار سوار و پیاده بودند فرقه‌ای از خود ساخت - و
خسرو شاه فرد واحد مانده نزد بدیع الزمان بگریخت - و چند شتر بار
از نقد و جنس و تحایف در دست بابر شاه[۱] افتاده اسباب شاهی
بهرسانیده وارد کابل گردید - و محمد مقیم داماد میرزا الغ بیگ
در اینجا حاکم بود چند روز متحصن گشته امان خواست - و بابر شاه[۲]
با جمعیت سی هزار سپاه داخل کابل گشته بر تخت سلطنت جلوس
نمود و در ضبط و ربط امور مملکت پرداخت - و در آبادی دهات
و ترصیص عمارات و تعمیر باغات[۳] و احداث گلزار و بساتین
مصروف مانده اطراف دیار کابل زمین رشک فردوس برین
گردانید. و همیشه در سیر باغات و سیاحت اطراف کوهسار
و تماشای گلزار اوقات بسر می‌برد - در سنه ۹۱۱ھ در کابل[۴] زلزله

---

[۱] صحیح این است که "بابر از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده، حکم فرمود که خسرو شاه از اموال خود آن مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود. او پنج شش قطار قچر و شتر از مرصع آلات و طلا و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت - (ایضاً، ص[illegible])"

[۲] بابر کابل و غزنین را از مرزا محمد مقیم بلا مزاحمت در اواخر ربیع الثانی سنه ۹۱۰ھ (۱۵۰۴ء) بگرفت (تزک بابری مترجمه ارسکن و جان لیڈن ص۲۱۶) -

[۳] منجمله آن "چهار باغ" از باقیات بابر در کابل بود (حاشیه ۲ - تزک بابری مترجمه ارسکن و جان لیڈن ص۲۱۴)

[۴] در عهد بابر کابل به چهارده تومان (هندی پرگنه) منقسم بود و به تفصیل ذیل یازده زبان در رواج داشت :- عربی، فارسی، ترکی، مغلی، هندی، افغانی، پشائی، پراچی، گبری، برکی و لمغانی - (ایضاً ص۲۲۵)

ماندند۔ از آنجمله چهار پسر به سلطنت رسیدند۔ الغ بیگ میرزا در کابل
احمد میرزا[1] در سمرقند۔ محمود میرزا[2] در حصار و قندز۔ عمر شیخ میرزا[3]
در اندجان[4] و فرغانه۔ و بغیر الغ بیگ میرزا سه برادر دیگر دختران
یونس بیگ حاکم مغلستان در عقد داشتند۔ چون عمر شیخ میرزا
در فرغانه حکومت میکرد در ۸۸۸ھ او را از بطن دختر یونس خان[5]
فرزندے بوجود آمد موسوم به محمد بابر میرزا کردند۔ تاریخ تولدِ

اندیشش محرم زاد شه مکرم — تاریخ مولدش آمد شش محرم

عمر شیخ میرزا[6] در ۸۹۹ھ از بالائے بام کبوتر خانه افتاده شنقار گشت۔

---

[1] احمد میرزا کلان ترین پسر سلطان ابوسعید میرزا بود و حکومت سمرقند بخیال داشت۔ (توزک بابری مترجمه جان لیڈن و ولیم ارسکاین، چاپ آکسفورڈ یونیورسٹی صفحه ۴۱)

[2] محمود میرزا پسر سوم سلطان ابوسعید بود و حکومت استرآباد داشت۔ در ۸۵۷ھ مطابق ۱۴۵۳ء متولد و در ۹۰۱ھ مطابق ۱۴۹۵ء وفات یافت۔ (ایضاً صفحه ۴۳)۔

[3] عمر شیخ میرزا پدر ظهیرالدین محمد بابر پسر چهارم سلطان ابوسعید بود۔ در ۸۶۰ھ مطابق ۱۴۵۵ء در سمرقند متولد شد۔ پدرش ابوسعید چون دید که تیمور بیگ پسر کلان خود عمر شیخ را حکومت فرغانه داده است۔ بنا بر اتفاق نام سابق الذکر نیز پسر خود عمر شیخ را حکومت اندجان بخشید۔ (توزک بابری، مترجمه جان لیڈن و ولیم ارسکاین صفحه ۱۲ و ۱۵)۔

[4] در اضلاع جنوب دریائے سیحون شهر اندجان است که دارالخلافت فرغانه بود۔ اندجان برائے میوه جات سردسیری مثل ناشپاتی وغیره مشهور بود۔ به عهد بابر اندجان سه دروازه بزرگ داشت و قلعه اش بطرف جنوب بود۔ و نه نهرہائے صغیر در شهر می رفتند۔

[5] مراد از قتلق نگار خانم است۔ قتلق نگار خانم دختر دوم

ظهیر الدین بابر شاه - بعمر یازده سالگی[1] پادشاه شده

ظهیر الدین لقب یافت - فی الفور عموی خویش احمد میرزا حاکم سمرقند
وخالوی خودش محمود خان بن یونس خان برسر او علم مخاصمت و
منازعت افراخته باهمدیگر معرکه های بسیار و فسادهای بیشمار
کرده عرصهٔ دوازده سال در جنگ و جدل و ردّ و بدل بسر بردند
وگاهے غالب وگاہے مغلوب میشدند - چنانچه توضیح آن در کتب
متداوله مبسوط است[2] - عاقبة الامر درسنه ۹۱۰ شیبانی خان اوزبک
بر مملکت بخارا و سمرقند قبضه نمود - بابر شاه از روئے حرام نمکی
معاونان و مخالفت معاندان بی بال و پرگشته تنگی با جمعیّت
بیست سوار از جنگ مخالف خونخوار فرار اختیار کرده سنه با نروز

یونس خان از نسل چغتائی خان که پسر دوم چنگیز خان است بود - سنه ۸۸۸ ھ
مطابق ۱۴۸۳ء - ۵ تو زک بابری صفحہ (ار سکن) -
[1] اما بقول خویش بابر بعمر دوازده سالگی حاکم فرغانه شد (توزک بابری ص۱
مترجمه ارسکن صیدان لیڈن چاپ مطبعهٔ آکسفورڈ لنڈن سنه ۱۹۲۱ء) -
[2] جنگ‌ها که بابر را در ماوراء النهر با سلاطین چغتائیه و اوزبک در عرصهٔ دوازده
سال پیش آمده است یکے درسال نهصد و سه (۹۰۳ ھ) از بایسنغر مرزا پسر سلطان
محمود میرزا نزد اندجان - دوم از شیبک یا شیبانی خان درسال نهصد و
شش (۹۰۶ ھ) وسوم لیند کشته شدن شیبک خان درسال نهصد و
هفده (اکبر نامه جلد ۱ - صفحہ ۹۹ چاپ لکھنؤ سنه ۱۹۱۳ء)

آتش محاربه و قتال مشتعل بود و افسران افواج یعقوب خان
بسبب بیدلی در جنگ درنگ می ساختند.

دران اثنا یعقوب خان برائے حاجت بول از مادیان سواری
خود نزول کرده عنان مادیان در دست گرفت ناگاه اسپے مغل
که از جیول مغولان بلند شده بود با مادیان مذکوره متنازع گشت و
ریسمان نزع کرده بهردو دم خوردند. یعقوب خان بپای پیاده
از رزمگاه رخ برتافته بجانب فرودگاه خود می رفت لیکن فوج
یعقوب خان مادیان را بے زبان بغیر راکب حیران دیده یکبارگی همه ها
هزیمت خورده از هم متفرق و پریشان گشتند و فوج شاهی
بتعاقب آنها گرم عنان تاخته بسیارے مقتول و مجروح گردانیده
در قصبهٔ شوپیان سنجق شاهی افراختند. روز دوم بکمال تزک
و شان و شوکت داخل شهر گشته طبل فیروزی نواختند و یعقوب خان
خائب و خاسر و پریشان و پشیمان همگی یک سال و دو ماه[1] حکومت
کرده بجانب کشتوار فرار اختیار نمود.[2]

---

[1] نزد خواجه محمد اعظم تا مدت یک سال و شش ماه حکومت کرد (واقعات کشمیر ص ۹۸)

[2] بروایت ابوالفضل یعقوب شاه چک بعد ازین دو سه مرتبه از بنگاه کشتوار در شبیخون با افواج اکبری بسر برده، بالآخر از خودسری و سرتابی ستوه آمده خود را حوالهٔ افواج شاهی نمود و بمیانجی میرزا یوسف خان رضوی بآستان قدسی اساس رسید. شهریار مهربان دل پذیرفته خوش گردانید. در ۱۰۰۲ه مطابق ۱۵۹۳ء در بنگاله جاگیر یافت. (اکبرنامه جلد سیوم)

۴۴

تسلّط یافتن شاهان چغتائیه بر ممالک هندوستان و کشمیر

مؤرخان پیشین نوشته اند که سلطان ابوسعید میرزا[1] بن سلطان میرزا[2] بن سلطان میران شاه بن صاحبقران ثانی امیر تیمور گورگانی در مملکت ترکستان و خراسان پادشاه عظیم الشان بود۔ ایام حکومت بسر برده در عراق شهید[3] کردند۔ دیاز ده پسر نیک اختر ازو یادگار

۴۴ بقول ڈاکٹر صوفی مقبرهٔ یعقوب شاه پادشاه آخرین کشمیر در بیرون قصبهٔ کشتوار جنوب شیرکوٹ براه چگام واقع است۔ ملکه اش فتح خاتون دریادگار شوهرش نهرے تحفیر نمود که تا حال برائی اهالیان کشتوار نعمت بزرگ است۔ فتح خاتون علاوه ازین یک تالاب و نهرے از کالی ناگ نزد قریهٔ زیدا حفر نمود۔

به تحقیق ڈاکٹر صوفی مزارگاه آخرین پادشاه کشمیر درین ایام بغیر از تودهٔ صغیر از سنگ و آهک نیست۔ این نیز در قطعه اراضی مملوکه برهمنے است۔

(کشیر جلد اول ص۲۳۷)۔

[1] (۸۷۳ھ — ۸۳۰ھ = ۱۴۲۶ء — ۱۴۶۸ء)۔

[2] ابن سلطان محمد میرزا (اکبرنامه جلد اول ص۹۲)۔

[3] سبب شهادت سلطان ابوسعید این بود که در یکے از حروب با ترکمانان قحطے در لشکرش پیدا شده در هنگام مراجعت از قراباغ اورا تعقب کرده و دستگیر نموده نزد آذون حسن امیر ترکمهٔ آق قوینلو (گوسفند سفید) برده اورا بقتل رسانیدند۔ (تاریخ ایران فارسی بتصنیف میلکم صاحب ص۱۴۹)۔ بقول ابوالفضل (اکبرنامه جلد اول ص۹۳) تاریخ شهادت سلطان ابوسعید در بیست و دوم رجب ۸۷۳ھ واقع شد (۱۴۶۸ء)

به بدرقهٔ شیخ یعقوب صرفی و حیدر چک برادر یعقوب خان و حاجی
قواجی و غیره چند کس از امرائے کشمیر با جمعیت عسکر چهل هزار سوار
و بیست هزار پیاده برائے تسخیر کشمیر مامور ساخت۔

چون سنجق فلک فرسای افواج شاهی در حدود راجوری رسید
یعقوب خان به مجرد اطلاع نازک بٹ ولد ابدال بٹ در شهر قائم مقام
حکومت ساخته خود با جمعیت سی هزار سوار و ده هزار پیاده فوجی
عازم نبرد و پیکار گشته در هیره پور لوائے تقابل افراشت۔ اینجا
که مردم کشمیر از وضیع و شریف به سبب بدکرداری و ناهنجاری
یعقوب خان متبغض و متنفر شده بودند بنابران اکثرے از امرا و ارکان
دولت روگردان شده با فواج شاهی پیوستند از انجمله سید
یوسف خان (۱) بیهقی از نازک بٹ خلعت و اسپ و اسلحه بفریب گرفته
در کچهامه با علم شیر خان ماگرے و ظفر خان (۱) بچه شمس چک پیوسته
با همدیگر عهد و پیمان بسته در شهر در آمدند و رسیدن این جا

---

(۱) آن ملک از دیده ماسرپا درگذشتند۔ اگر [illegible] سپاه پنجاب همراه شوند۔ بهانه
بے آویزش بدست در آید۔ بنابران مبارک خان و جلال خان گکهر و دیگر زمینداران
دستوری دادند۔ آن دو کشمیری نزد بهیر با انتظار کمک نشستند۔ درین هنگام
بر خاطر مقدس پرتو انداخت که از برون بومیان دل نمی نهند۔ یاد از تباه
بسیجی می دهد۔ بنابرین قاسم خان را که در کارشناسی و یکدلی از یگانگان زمانه
بود به بدین خدمت سرافراز گردانیدند۔ و او به کشاده پیشانی پذیرا شد۔ (اکبرنامه، ج ۳، ص ۴۹۲)

محمد بٹ و شمس چک را از حبس خانه رهائی داده بآتش تعصب افروختند
و باتفاق مردم عوام خانقاه جڈی بل سوخته مرقد شمس عراقی را مزبلهٔ
اہل شہر کردند و خانمان اہل تشیع را غارت کرده خاکستر نمودند. تا
سه روز تخریب فرقهٔ شیعه نموده از راه بہوچ گریخته با فوج اکبرشاہی
ملحق شدند. و یعقوب خان در ہیره پور ده رسید. یوسف چک
ولد حسین خان و ابیه چک ولد ابدال چک و سید ابراہیم خان پسر
مبارک خان وغیره برائے محافظت راه کوه نه بل تعیین ساخت. من جمله
آنہا جمعیت کثیر مغرور شده با فوج شاہی پیوستند. یوسف چک و ابیه
چک و سید ابراہیم تنہا مانده با یعقوب خان لاحق شدند. بہرام نایک
و شنگی نایک که برائے محافظت راه سیدو مامور شده بودند با فوج
شاہی الحاق نمودند. و قاسم نایک و حسین چک که از راه پیرپنچال
ہراول فوج رفته بودند با فوج شاہی مقابله گشته به محاربه و مجادله
پیوستند. و قاسم نایک در حملهٔ اول کشته شد. پسرش ظفر نایک
با وجود قتل پدر از ضرب و حرب باز نمانده به معاضدت محمد چک
بر فوج شاہی قافیه تنگ ساخته عاقبت ہر دو مقتول شدند. محمد بٹ
و شمس چک که از دست ظفر خان و علم شیر خان اطلاق یافته بودند به
استمالت و مدارائے سید ابوالمعالی باعانت و امداد یعقوب خان
در ہیره پور ده رفتند و ہمان روز عسکر شاہی از کتل پیرپنچال
عبور کرده با فوج یعقوب خان به جنگ پیوستند که تا یک پہر روز

مؤذنان فقرهٔ علیٌ ولی اللهؐ به اذان ملحق سازند - قاضی موسیٰ
به نظر رعایت سنّت از صولت او نترسیده مجوّز این امر خطیر نگردید
یعقوب خان او را تهمت موافقت شمس چک نموده بر سر دیوان شهید
ساخت و لاشهٔ مبارک او به دُم فیل بسته در شهر گردانید -
گویند چون به در خانهٔ خود رسید مادرش برآمده معجر خود بر فرق او
نثار کرده شکر الٰهی بجا آورد که در راهِ خدائے تعالیٰ شهید شد -
آخر این روز ابر و باد و برق و صاعقه و تگرگ بشدّت و حدّت
تمام در ملک تزلزل انداخت که از صولت و صلابت برق و رعد
اکثر عورات حامله را اسقاط حمل شد - بعضے اطفال هم هلاک گشتند
و در خانهٔ یعقوب خان صاعقه افتاد که منکوحهٔ علی ڈار با چهار
زنانِ دیگر از شعلهٔ آن بے جان گشت - بعد و این فتوی مردم
کشمیر از قاضی ادانی از کردار و اطوار او بیزار گشته سر رشتهٔ
بغض و عناد از هر سو جوشیدن گرفت[1]

---

[22] ائمهٔ اهل بیت و صحابهٔ کرام ست که ظهور مثل آن در این زمان صورت ندارد - و اگر بنظر
انصاف دیده شود در هر طائفه چه از اهل عرفان و اهل علم و سخن دانان تفاوت در
فیضان شده است - لاحقین البته مثل سابقین نیستند - بلکه سخن در دریافت
این تنزلے هم هست که چون گفته است ع

مے و میخانه با مهر و نشان است

گویا معتقد این است که سابقین هم مثل لاحقین از فیض محروم مانده اند -

[1] واقعات کشمیر صفحه ۹۹ -

همدراں اثنا یعقوب خان موجب رائے رکیک ملا احسن اسود
محمد بٹ را از رتبۂ وزارت معزول کردہ محبوس داشت و بجائے او
نازک بٹ کہ از حلیۂ تعقل و تدبیر معرا بود بہ وزارت برداشت۔
آنگاہ باتفاق یکدیگر چندے در خرابی ملک و پریشانی رعایا و ترویج
مذہب تشیع و توہین و تعذیب اہل سنت و تخریب و ترہیب جنود
ہنود کوشیدہ اعلام جور و جفا افراختند و مردم بیبالے در معرض
ہلاک و فلاکت انداختند۔

بنابراں جمعے کثیر از اکابر کشمیر مثل جناب شیخ بابا داؤد خاکی
و حضرت شیخ یعقوب صرفی باتفاق امرائے نامدار در پیشگاہ اکبرشاہ
رفتہ برائے تسخیر کشمیر او را تحریص و ترغیب نمودند و عہد و میثاق
بوثوق شرائط منعقد ساختہ عہدنامہ نوشتہ گرفتند از انجملہ
یکے آنست کہ حاکمان وقت در امور مذاہب و قیمت غلات بوجہی
متعرض نباشند۔ دوم آنکہ غلام و کنیزک از مردمان کشمیر معمول
ندارند۔ سیوم آنکہ مردمان کشمیر از تکالیف شاقہ و بدعات مختلفہ
مرفہ باشند۔ چہارم آنکہ امرائے کشمیر کہ فی الحال مصدر فتنہ و
فساد و عناد بستند در کار ہائی ملکی و مالی دخیل نباشند۔[1]
بعد انعقاد عہد و میثاق خاقان دوران میرزا قاسم میر بحر[2]

---

[1] واقعات کشمیر صـ ۹۹ -

[2] بقول ابوالفضل حیدر چک و شیخ یعقوب صرفی پنہان برگذاردند کہ بزرگان

ازدحامِ جمعے کثیر غرق دریا گشتند۔ پس شمس چک با معاونانِ خود
از راهِ کوہپایہ بشہر رجعت نمود۔
از راهِ کوہپایہ بشہر رسید و علم فیر
امّا یعقوب خان پیش از ورود آنہا بشہر رسید و علم فیر
امّا یعقوب خان پیش از ورود و آنہا بشہر رسید و میر حسین چاڈورہ
ماگرے با جماعتِ خود بطرف کچہامہ مفرور شد و میر حسین چاڈورہ
بموضع شمہ ہال رفت و علی ڈار در خانۂ زمیندار ببرتھل اختفا
پذیرفت و شمس چک در خانقاہ شمس عراقی مخفی بود۔ یعقوب خان
اورا اسیر کردہ بزندان محبوس داشت و محمد بٹ برمنصب وزارت
آقتدار یافت۔ یعقوب خان بعد رفع و دفع مخالفان لوائے
تعصّب افراشتہ اہل سنّت و جماعت را دشکنجہ جور و جفا
افسردہ بیار رنجانید۔
و قاضی موسیٰ کہ از احفاد قاضی میر علی بعلوم غریبہ و
فنون عجیبہ آراستہ بود ابا عن جدٍّ از عہد قاضی ابراہیم
فیصلۂ امورِ قضایائے ایں دیار تعلق بخاندان ایشان داشت۔
دراں ایّام ترمیم بام و سقف مسجد جامع بکمال متانت و استواری
می ساخت و تا مدّت یک سال باہتمام تمام در اتمام آں پرداخت
یعقوب خان اورا بنابر تعصّب مذہب تکلیف ساخت کہ

۱؎ بقول ملک حیدر چاڈورہ (ص ۸۱ ب) و خواجہ محمد اعظم (ص ۹۹ ب ۱۰۰ الف) بجہت فقرۂ علیؓ
۲؎ ایں فتنہ در اصل ملا عینی بود کہ یعقوب شاہ چک را مجبور بر انضمام ۔۔۔ تنہا
ولیُّ الله در بانگ نماز کرد۔ ایں شخص بریں اکتفا نکرد بلکہ سبب لودی
عارف حق مولینا نورالدین عبدالرحمن جامی د م سنہ ۸۹۱ھ = ۱۴۹۲ع ۳۴

فرقهٔ اہل سنّت را مرعوب و منصوص نماید تا که در میان مساجد کشمیر ۴۴

نیز گشت - روایت ملک حیدر چنین است :-

"(یعقوب خان) گفتهٔ ہیچ کس را قبول نمی کرد و خود پسند و خود رای بود - ازین خود رائی و بے ہوشی یک روزے ملّا عینی کو برا که یه خطاب تبرّا خوانی نماز و مباہی ساخته بود طلب نموده فرمود که پیش قاضی موسٰی برو و بگو که در بانگ نماز "علیٌ ولیُّ الله" ضم کند - چوں ملّا محرک و باعث این معنی بود بے آنکه قاضی مذکور را مذکور ساند - از زبانِ قاضی بعرض رسانید که این قسم بانگ خواندن در مذہب اہل سنّت رفض است - و این دو بیت زادهٔ طبیعت ملّا است ؎

ہنوز آں ابرِ رحمت درفشان است
مَی و میخانه با مُہر و نشان است

درین دیر مسدّس خم تہی نیست
تہی گفتن بغیر از ابلہی نیست

بقول خواجه محمد اعظم ملّا عینی در مصرعهٔ اخیره نسبت حماقت به مولانا عبدالرحمٰن جامی کرده است - این دو بیت بجواب فرمودهٔ جامی ؎

حریفان باده ہا خوردند و رفتند
تہی پیمانه ہا کردند و رفتند

است - ملّا عینی نه فہمیده که مراد مولانا جامی انقضائے مجلس پر فیض ابنیا و

۴۴

پذیرفت و بعارضۂ ہوائے جنون جام حیاتش واژون گشته انتقال
نمود۔ این مرتبه حکومت او در کشمیر ہمگی چہار سال بود۔

یعقوب خان۔ پسر یوسف خان در ۹۹۳ھ [1] بر سریر
شوکت نشسته زینۂ وزارت به علی ڈار بخشید۔ فردے مردے
خوش دماغ بود مسکرات و مکیفات بسیار مستعمل می داشت بموجب
آں در امورات و معاملاتِ خلائق میانِ صدق و کذب و صلاح و
فساد فرق نمی توانست کرد۔ تا بحدے که ہرگاه بوقت پیشین کسے را
یک ده جاگیر میداد بوقت دیگر ہماں قریه بدیگرے می بخشید۔
چوں ہر دو مرافعه میکردند می گفت که آں موضع در خالصه است۔

---

* می نویسد که بعرض رسید بود که مرزبان کشمیر در مستی از پردگیانِ خود را از بلند
بامے انداخته۔ روزے که تماشائے کشمیری کاخہا می فرمودند با چندیں
غرفه ہائے بالا و منظرہائے دلکشا بر زبانِ گوہر بار گذارش یافت۔
"ہمانا از فراز این بام یوسف آں بیگانه را افگنده باشد۔ چوں پرسش
رفت، ہمچناں بود (اکبرنامه، ۳ ص ۵۲۹)

[1] اکبرنامه جلد سوم ص ۴۸۱ ۔ اما بروایت خواجه محمد اعظم "در تاریخ
نہصد و نود و چہار (۹۹۴ھ) (مطابق ۱۵۸۵ء) یعقوب شاه
بافتح و نصرت تصرفِ استقرار پائے تخت کشمیر یافت و تاج حکومت
بر سر نہاده سکه و خطبه بنام خود جاری ساخت"۔
(واقعات کشمیر ص ۹۸)

باین شیوه انتظام او استحکام نگرفت۔ مردمان به فساد و عناد مستعد شدند۔

دران حال یعقوب خان سید حسین و شمس دوبی را در شهر قایم مقام ساخته خود با حشم و سپاه برائی طوی فرزند خود بمقام ناله واله نهضت نمود۔ دهنگام معاودت چون به مقام اچهه بل رسید علی دار و شمس چک و علم شیر ماگرے و میر حسن چادوره وغیره اتفاق کرده بر سر او تاخته به جدال و قتال پیوستند عاقبت تاب مقاومت نیاورده برهم خوردند۔ و برائے تقابل سید حسین و شمس دوبی در شهر آمدند۔

پس یعقوب خان به مساعدت محمد بٹ کرد کوشش کرده پیش از ورود مخالفان در شهر رسید۔ متعاقب او علی دار داخل شهر شد و پلهائے شهر بریده به مقام زالڈگر علم بغاوت افراشت و یعقوب خان به میدان عیدگاه صفوف محاربه آراست علی دار بنا بر اعتماد موالفت و محبت سابقه در پیش یعقوب خان آمده معافی تقصیرات خود درخواست نمود۔ و یعقوب خان بصلاح اعوان خود مصالحه او منظور فرمود۔ پس علی دار و شمسی چک باتفاق رفقائے خود در سوپور رفته شورش بر داشتند و یعقوب خان با جمعیت خود یورش کرده در قصبهٔ سوپور به جنگ پیوستند مخالفان مغلوب گشته منهزم شدند و بر وقت عبور جسر سوپور از دوے

گشت بدیهه گویان تاریخ گفتند۔ "نیوه گرفتار گو"[1]

چون یوسف خان بی تأمّل و تدبیر مرتکب این امر خطیر گردید
امیران و سرداران و سپاهیان از روئے حیرت متوحّش و متردّد شدند
و همان زمان باتفاق مصلحت اعیان یعقوب خان[2] بر مسند حکومت
رایت ایالت افراشته و نطاق همّت بر کمر بسته بابا طالب اصفهانی
و محمد سلیم کاشغری را مقدّمة الجیش قرار داده به جنگ فرستاد۔
آن هر دو سردار تا نصف نهار چندان کشش و کوشش نمودند که قریب
دو سه هزار تن از عسکر شاهی کشتند۔ و سپاهیان متعلقهٔ شاهرخ
میرزا به تدبیر اوستا لولوی نجار بر دریائے بهت جسرے مستحکم
کرده بجانب سرحدّ کهاوه عبور کردند و گروهے از زمینداران کهکه
برسر آنها ریخته همه ها بخاک تیره آمیخته مال و منال و پرخته و اسباب
آنها بغارت بردند و پل مذکور شکسته بفراغت نشستند۔ راجه
بهگوانداس به مصلحت یوسف خان میرزا علی اکبر را بسم رسالت پیش
یعقوب خان فرستاده او را تسلّی و تشفّی داده دختر مبارک خان کهکه

---

[1] ۹۹۳ھ مطابق ۱۵۸۵ء "نیوه گرفتار گو" ترکیب کشمیری است که معنی "بردند و گرفتار شد" باشد۔

[2] بقول ابوالفضل۔ امرائے کشمیر اوّلاً حسین خان چک را نزدیک کولکت به کلانی برگرفتند و بعد از آن که یعقوب خان پسر یوسف خان رسید از مرزبانان نودل برگرفته بدو گرویدند۔ (اکبرنامه، سوم، ص ۴۸۱)

بعقد ازدواج اُو نامزد کردند. گونه صلح واقع شد. پس یعقوب خان از محاربه و مقاتله دست باز داشته بسریر سلطنت رایت معاودت افراشت.

و راجه بهگونداس طبل رجعت نواخته یوسف خان را بکمال احتشام و احترام همراه برداشته در پیشگاه جم جاه بمقام اتک گذرانید و در شفاعت و حمایت او بسیار الحیه جنبانی کرد که منظور خاطر خاقان دوران نگردید. راجه بهگونداس از روئے غیرت، اقدام بر خودکشی نموده خنجر در سینهٔ خود انداخت لیکن بدستگیری حیات سرمایهٔ زندگانی او از دست نرفت.

پس یوسف خان مغلول و مسلسل ساخته در حراست رام داس کچهوا به[1] بلاهور فرستادند و در آنجا بحفاظت ٹوڈرمل دو سال مسلسل بود. چون راجه مان سنگه از کابل رجعت نمود باستشفاع اُو یوسف خان بر منصب پانصدی شرف اعتبار یافته همرکاب او در بنگاله داخل عسکر شد. چون عشرتش بعسرت مبدل گشت دماغ او اختلال[2]

[1] بروایت ابوالفضل هم درین روز ششم ماه دی، سال سی و دوم، مطابق سنه ۹۹۶ یوسف خان مرزبان کشمیر از زندان برآورده نوازش فرمودند. و او را در صدد بهار جاگیر دادند. همگی بسیج آنکه ادب بیاموزد و رعیت پروری را آگاه دل اندوزد و چون هشیار خرامی از روزنامچهٔ احوال او خوانده آید عرصه دلکشائے کشمیر بدو سپرده شود (اکبرنامه صـ ۵۲۵، جلد ۳). [2] ابوالفضل بدیوانگی یوسف شاه [3]

طرفین دست دراز کشاده به حرب و ضرب پیوستند و مبارزان
یوسف خان به کمال شجاعت آویزش ها یکا دیده بسیاری از مغلان
بقتل رسانیده سرهائے آنها پیش یوسف خان فرستادند. و چندی و
از جانبین بر یکدیگر تغلب و تفوق ساخته آتش هیجا مشتعل بود. ناگاه
بقدرت قادر قدیر ابر مطیر عالمگیر گشته بارش برف و باران تا یک
هفته جانوران را پریدن نداده دریاها طغیانی و نهرها و جوئے بارها
طوفانی گشت و از هر راه پلها شکسته افواج شاهی را راه رسد رسانی
مسدود شد. و در میان فوج قحط عظیم افتاد که بیک اشرفی یک
آثار غله یافته نمی شد. و فیلان و اسپان به مصرف خوردن رسانیدند
مولانا احمد دران واقعه گفت. بیت

گه نظر بر هلال میکردند
لب نانے خیال میکردند

گردن خود دراز میکردند
دهن آز باز میکردند

علاوه بران عسکر شاهی زیر دامن کوه درمیان زمین زرعی بود که
بسبب قلبه رانی و از روئے کثرت آب گل ولائی بهم رسانیده بود و
درمیان ایں سپاهان افغان و خیزان بصعوبت بر دوست بے جان
شدند و در طرفة العین جمع غفیرے تباه گشتند. معاذ الله طرفه
بلائے و عجیب واقعه بلائے در فوج شاهی افتاد یعنی راجه بهگونداس

متردد و متوحش گشته بدست شاہ رخ خان خطے بجانب یوسف خان باین مضمون نوشته فرستاد۔

شقہ:۔ بالفرض هرگاه عسکر شاهی این وقت به تند باد قهر الٰهی ضایع گشت امّا از پیشگاه جم جاه باد دیگر صد هزار پیاده تعیین خواهد شد و سرزمین این بوم را بسم فیلان بباد خواهد داد شما را تکیه بر اصل کار و معاد این اطوار باید ساخت۔

از آن جا که یوسف خان را خیال قدمبوسی بادشاه مکنون خاطر بود بنا بر آن میرزا قاسم به مرافقت شاه رخ خان و پیش راجه بهگونداس بوثوق ایمان عهد و پیمان موثق کرده به مهر و تصدیق او عهدنامه نوشته گرفت که هرگاه یوسف خان به مرافقت این جانب به عتبه بوسی سریر خلافت مصیر فایض گردد نیازمند در حق او جانفشانی بکار برده از پیشگاه کیوان جاه به خلاع فاخره و عنایات متکاثره سرفراز کرده بر حکومت ممالک محروسهٔ خود بدستور مسلط و قایم گرداند و سر موئے به حکومت او قصور و فتور عائد نگردد۔ میرزا قاسم بمسارعت و عجالت تمام عهدنامه به یوسف خان گذرانیده سخنان دیگر به چاپلوسی و فریب ترتیب داده یوسف خان را برآن مستعد ساخت که بے تأمل و مشورهٔ فرزندان و امیران خود مبارزان به بهانهٔ ملاحظهٔ هراولان لشکر از مقام خود سلطنت و شوکت گذاشته با سه چهار سوار در لشکر راجه بهگونداس داخل

چون حکیم علی[۱] در خانپور رسید یوسف خان با تزک و شان
استقبال نموده بکمال احترام و احتشام متصل دولتخانهٔ خود منزل و
مقام او ساخته به تفقدات و مدارات مرهون و ممنون ساخت و یوسف
خان را خواهش بساط بوسی خاقان مرکوز خاطر بود اما از مشیران و
مدبران دولت هیچ کسی صلاح این امر مفید نداده به شنعت و ملامت
ازین حرکت باز داشتند. و حکیم علی ازین معنی آگاهی یافته حقیقت
حال بحضور معروض داشت. خاقان دوران پیشتر از روی تخلف و
تجنب یوسف خان در غلیان غضبان بود الحال از تفرد و تکبر یعقوب
خان و از حکم عدولی یوسف خان قهرمان بانی در هیجان آمده راجه
بهگوان داس کچھواهه و شاهرخ میرزا و شاه قلی خان وغیره بیست و دو
افسر نامور با جمعیت پنجاه هزار سوار جرار برای تسخیر کشمیر از لاهور
مامور ساخت و بذات والا بر ساحل دریای اتک خیام دولت
افراخت.

---

[۲] دیوانگی و خبطی نیست." "چون یعقوب خان این حقیقت را از زبان خلافت پناهی
بلا واسطه استماع نموده بود، همین احوال را بعینه از برای یوسف شاه عرضداشت کرده
بعد ازین یعقوب خان فرصت را غنیمت شمرده رو بجانب کشمیر نهاد." (ص ۷۶، ۷۷)
بروایت ابوالفضل گریختن یعقوب خان از پیش اکبر در سال سیم جلوس مطابق سنه ۹۹۳ هـ
(۱۵۸۵ء) روداد (اکبرنامه، ۳، ص ۴۶۹) ـ [۱] بروایت ابوالفضل
(اکبرنامه، ۳، صفحهٔ مزبور) بهاءالدین کنبوه نیز همراه حکیم علی به کشمیر فرستاده شد.

چون عسکر شاهی از دریائے کرشنہ گنگا عبور نمود یوسف خان باستصواب ارکان و اعیان دولت بمجادله و پیکار گشته حکیم علی را رخصت انصرام بخشید و خود در تهیهٔ اسباب لشکر از تیغ و صارم و خنجر و جوشن و مغفر مصروف و متوجه گردید. و محمد بٹ و علم شیر خان که در ایام بغاوت بقهر و سیاست مسجون و مغلول شده بودند آنها را بانعام و اکرام استمالت و مدارا نموده با خود متعهد و متحد گردانید. و محمد بٹ برائے محافظت شهر و رسد رسانی در سرینگر گذاشته خود باتفاق سرداران و نامداران با جمعیت دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده نهضت کرده به مقام کوارست[1] رسیده قیام ساخت. سید ابوالمعالی و حسین چک را از راه کهاوه تعیین کرده و شمس چک و یعقوب خان و لوهر قورچی و بابا طالب[2] اصفهانی و حسن بٹ و حسن ملک چادوره و زمینداران کهکه و بمبه را با جمعیت افواج در بولیاسه به محاربه و مقاتله مامور ساخت در ان جا دلاوران

---

[1] لاکن نزد ابوالفضل "یوسف خان از بی آگهی آهنگ پیکار در گرفت و لیبالیے کانا گهان را روانه گردانید که نزد دربائے نین سکه حصاری برآرند" (ایضا، صفحه ۴۸۰). — [2] بابا طالب اصفهانی در زمان حکومت چکان از اصفهان بکشمیر رسید. از فنون علم آراسته و انواع کمالات پیراسته بود. نزد امرا و سلاطین این دیار اعتبار تمام داشت. چون وفات کرد در مزار بابا خلیل بمقام نوکدل آسوده. در فنون شاعری ماهر بود. (واقعات کشمیر ص ۱۱۱)

فرمان لازم الاذعان به نظر یوسف خان گذرانید خلاصهٔ آن این است۔

نقل فرمان۔ چون از جبین آن ارادت مند فروغ صدق و اخلاص مبین بود بیشتر به نوازش و التفات پادشاهی ممتاز گردید الان باز که مراجعت بکشمیر نمود احوال ملک به اینها دگان پایهٔ سریر خلافت مصیر معروض نداشت الحال که از منتا زخان خاطر جمع کرد باید به مجرد ورود فرمان قضا جریان بے توقف و درنگ بغیر ریو و درنگ بتشرف تقبیل آستان خواقین درگاه سعادت اندوز شائین گردد فقط۔

چون یوسف خان از مضمون مثال لازم الامتثال اطلاع یافت دانست که شاه عالم پناه را ارادهٔ تسخیر کشمیر است۔ بنابران از مشیران و وزیران خود صلاح این امر پرسید۔ چون میرزا قاسم از یعقوب خان متوحش بود۔ موجب آن یوسف خان را مشوره داد که یعقوب خان بدرگاه اکبرشاه با تحف و هدایا برفاقت تیمور بیگ فرستادن مرغوب است۔ یوسف خان بر حسن تدبیر او عمل نموده یعقوب خان[1] با تحایف و ارمغان کثیر بدرگاه کیوان جاه روانه ساخت۔ وے چندگاه در اردوے معلی واقع در فتحپور رحیبه ساۓ عتبهٔ علیه بود در اثنا

[1] بقول ابوالفضل۔ از بخت مندی پند پذیرفته لشکرانه والاطوفت پسر سومین را باگزیده کالائے آن دیار روانه درگاه مقدس گردانید (ایضاً صفحه ۳۷۵) نزد ملا احمد چاڈوره (ص [illegible]) و خواجه محمد اعظم (ص ۹۶) نام این پسر میرزا حیدر بود۔ فرستادگی یعقوب خان پسر کلان یوسف خان بدربار اکبر در مرتبهٔ دوم واقع شده است۔

خبر انتقال شاہزادہ محمد حکیم میرزا بسمع اعلی رسید۔ اکبر شاہ بعزم تسخیر
کابل رایات عالیات را اہتزاز دادہ بہر منزل و مقام کہ نزول اجلال
میفرمود یعقوب خان را برائے آمدن یوسف خان استعجال مے نمود۔
و یعقوب خان واقعات ہر منزل بہ خدمت والد خود معروض میداشت
دریں جا خواجہ قاسم مکتوبات او را بوجہ تعمیل و تصدیق نمی ساخت۔
دراں اثنا ہنگام توقف لودیانہ جہاں پناہ حکیم علی و
صالح عاقل را حکم داد کہ تا رسیدن رایات دولت در لاہور یوسف
خان را بحضور حاضر سازند ہر گاہ در آمدن نوعے تعلل ورزد موجب
سخط پادشاہی گردد۔ یعقوب خان بصدد فرمان خاقان متردد و
متوحش ماندہ از موضع بہلول پور بے حصول رخصت بہ کمال عجلت
در عرصہ سہ شبانروز بملازمت پدر خود مشرف گشت و خواجہ قاسم
را آفت رفتہ با ذبرسد رسید۔ یوسف خان ازیں حرکت ناشایان
از یعقوب خان مشتعل نایرۂ قہر و غضبان گشتہ برائے تحبس او عاجل
شدہ بود اما بہ استشفاع امرا اغماض نمود۔

[1] بروایت ملک حیدر سبب گریختن یعقوب خان از حضور اکبر این بود کہ اکبر پادشاہ
روزے مذکور ساخت کہ یوسف خان از درگاہ ما سرفراز شدہ بہ ملک خود رفتہ
بہ عیش و عشرت مشغول گشت و اصلاً اثر مریدی و شیوۂ بندگی ظاہر نساخت۔ از برائے
آنکہ فرمان عالی شان بطلب او صادر شدہ بود کہ بتقبیل درگاہ خلایق پناہ آمدہ
مشرف شود۔ باز خود نیامد و فرزند کلان خود را فرستاد کہ خالی از خلل دماغ [4]

مقارن آں حال یعقوب خان بہ جہالت و ذالت از پدر خود باغی شدہ بہ رفاقت ایبہ خان ولد ابدال خان در کشتوار رفتہ با حیدر چک پیوست و ملا آحسن اسود دنبالِ او رفتہ بہ استمالت و مدارا باز آورد و ایبہ چک دراں جا قیام ساخت و شمس چک ہم از حبس گریختہ با حیدر چک ملحق گشت۔

چوں حیدر چک دغدغۂ جمعیت بہم رسانید در شعاب جبال باہیال رایت بغاوت افراشت ازیں سو یوسف خان با جمعیت فراوان یورش کردہ بہ محاربہ پیوستند وحیدر چک و ایبہ چک و شمس چک در معرکہ در آمدہ علی شیر بٹ و یحیٰ رینہ کہ سرآمد دلاورانِ یوسف خان بودند از تیغ گذرانیدند و بہ طفیل آنہا جمعے کثیر از مبارزانِ یوسف خان مقتول و مجروح شدند مبارزانِ یوسف خان پال ہمت فرو ریختہ بہ شعاب جبال خزیدند۔ دراں اثنا فرزندانِ سید مبارک پائے ہمت و شجاعت فشردہ باتفاق دہ بیست کس لشکر مخالفاں را مہزوم و مخذول ساختند وحیدر چک بہ پائے پیادہ مفرور شدہ جمعیت او پریشان گشت و یوسف خان مظفر و منصور معاودت فرمود۔ پس شمسی چک و ایبہ چک بعجز و نیاز زیر پایۂ سریر افتادہ بشفاعت سید مبارک مشمول عنایت شدند۔ وحیدر چک و یوسف لنگڑ و علی چک در پیش راجہ مان سنگھ بلاہور رفتند۔ و راجۂ مذکور از یوسف خان در سفر اول بہ سبب تخلف و تجنب رنجیدہ خاطر شدہ

بود. بنابران مخالفان او را توقیر و تمکین ساخته در سایهٔ حمایت خود
پرورش میداد. موجب آن یوسف خان را وسوسهٔ فتنهٔ سنگرامی
مان سنگه بخاطر افتاد خواجه قاسم نبیرهٔ خواجه حاجی باندے با تحف و
هدایاے نفیسه بطور رسالت نزد مان سنگه فرستاد و خواجهٔ مذکور
باتفاق محمد غنی کابلی قبایح و شنایع حیدر چک بمسمع راجه رسانید و
راجه مان سنگه او را غرضمند دانسته عرض گوئی او را اعتبار نه
نگذاشت بلکه بسبب سعایت او حیدر چک را تقویت زیاده شده
به حکومت نوشهره و بمبر دستوری یافت. و خواجه قاسم بے نیل مرام
از انجا برگشته در پیش یوسف خان خوش آمد و چاپلوسی بمعرض عرض رسانید
یوسف خان سخنان چاپلوسی او واقعی دانسته او را بخطاب مرزائی
[illegible] بخشید. بلکه انتظام امور مملکت بوی تفویض ساخته بعد
[illegible] یعقوب خان سرانجام مهام وزارت بمحسن [illegible]
[illegible] ساخت.

چون خواجه قاسم [illegible] شد اکثر اوقات سخنان غرض آمیز
[illegible] یعقوب خان [illegible] کرده متخاصم یکدیگر
[illegible] شیر [illegible] رشتهٔ وداد در خطر گردید.

در ہدم بنیان بدعت ہا کہ پیشتر مروج شدہ بود سعی بلیغ بکار بردہ رفع
نمود[له] - و در استفادہ از زیارات اولیاء و صحبت مشایخ و بزرگان
مستفید می شد - و در خدمت حضرت بابا ہردی ریشی برہنہ پا میرفت۔
و اکثر اوقات خود در سیر و سرود و استماع سماع و سرود بہ نوائے ساز و
نغمہ چنگ و عود بسر می برد - شوق موسیقی بسیار میداشت این بیت
بہ تکرار می خواند ؎

بعیش کوش کہ تا چشم می زنی بر ہم
خزان ہمی رسد و نو بہار می گذرد

سبیل خانہ سید مبارک خان بقدم حرمت پیمودہ بہ ملاقات ایشان
سعادت ابدی حاصل نمود و برائے تشیید مبانی سلطنت با فرزندان ایشان
عہد و میثاق استوار کردہ صبیۂ صلبیۂ خود نامزد فرزند ایشان ساخت۔

بعد چندگاہ بعضے اعیان طرح فساد و عناد در خاطر مردمان
انداختہ مستعد شورش شدہ بودند۔ یوسف خان بر آں مطلع گشتہ یوسف
چک و عالم شیر خان ماگرے و سید یوسف و محمد ملک مغلول کردہ
محبوس داشت۔

و حبیب چک ولد ابدال چک بنا بر رعب و ہراس در لاہور رفتہ
با حیدر چک پیوست۔ انگاہ شمس چک پسر غازی چک در کامراج رفتہ
شورش بر داشت و یوسف خان او را گرفتار کردہ محبوس داشت۔

[له] ایضاً - ایضاً -

و یوسف چک ابن علی چک از حبس مغرور شده در لاهور با حیدر چک لاحق
گشت۔ ازاں جا حیدر چک و حبیب چک و یوسف چک بجانب تبت کلان
رفته از راجهٔ آں جا پنج هزار سوار کومک گرفته به محاربهٔ یوسف خان در
پرگنهٔ لار لوائے تقابل افراختند۔ و یوسف خان لشکر جرّار بمدافعت
وپیکار آنها در لار فرستاد۔ و آں فرقهٔ اشرار بغیر کارزار هزیمت
خورده فرار نمودند۔ و حیدر چک بجانب کشتوار گریخته رفت۔ و حبیب چک
در سوپور و یوسف چک در پرگنهٔ برنگ انزوا و اختفا پذیرفتند۔ یوسف
خان آں هر دو شیطان گرفتار کرده بصارت آنها به کندن چشم زایل
ساخت۔

و محمد بٹ وزیر به وجه خفیف از یوسف خان منحرف گشته باتفاق
یوسف چک ولد حسین خان بر کشتن یوسف خان اراده نمود۔ و یوسف
خان آگاه گشته در تلاش تدارک آنها افتاد۔ و آں هر دو شیطان
به خوف جان در کوهستان اودی پنهان شدند۔ و فرزندان سیّد
مبارک خان به تعاقب آنها دویده به محاربه پیوستند۔ مخالفان در محاربهٔ
مبادرت نموده حسی بٹ برادر محمد بٹ را مجروح ساختند۔ عاقبت مغلوب
گشته در مغارهٔ کوه اختفا پذیرفتند۔ بعد کشش و کوشش بسیار جمعی
از اشرار در کشتوار فرار کرده با حیدر چک لاحق شدند۔ و محمد بٹ
وزیر در دست دلاوران گرفتار شده مقتول و مخذول در حبس
شاهی افتاد۔

فال کشیده بود - ع

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور[1]

مدت حکومت لوہر خان یک سال[2] و یک ماه بود -

یوسف خان بار دوم در سنه ۹۸۹ھ[3] بیاوری بخت بر تخت جلوس کرده محمد بٹ را تنبیه و نادرت بخشید - و لوہر خان از معرکهٔ سوپور با جمعیت پنج ہزار سوار فرار کرده در شہر پنہان شده بود - یوسف خان در سیاست آنہا چند روز اغماض فرموده عاقبت بصوابدید محمد بٹ در استخدار آن فرقه حکم نافذ جاری ساخت - و لوہر خان در خانهٔ قاضی موسیٰ زیر زمین مخفی شده بود که بغیر یار در قاضی هیچکس را آگاہی نه بود - خواجه ملک ناظر از آن جا برکشیده حاضر ساخت - ہم چنین محمد چک و حسین چک[4] بیچه گنائی

سید جلال الدین مدفون است (واقعات کشمیر ص۱۱۶) [2] محمد شمس الدین حافظ، متولد سنه ۷۱۵ھ / ۱۳۱۵ء و متوفی ۷۹۲ھ / ۱۳۸۸ء - تاریخ وصال حافظ کسے چه خوب گفته است :-

چو در خاک مصلّیٰ گشت مدفون

بجو تاریخش از خاک مصلّیٰ ۷۹۲ھ

[1] مصرعهٔ دوم بیت این است :-

"کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور"

[2] بروایت خواجه محمد اعظم (واقعات کشمیر ص۹۷) "مدت حکومت لوہر چک یک سال بود"

[3] مطابق ۱۵۸۱ء

[4] فرشته و نظام الدین بالترتیب در نوشتن این نام ہستی و مستی چک غلطی کرده اند -

وغیره سرداران شهر و دهات جمیع کشیر از کمینگاه بر آورده در پیشگاه اعلی حاضر نمودند.

و یوسف خان بر سر اینها چهار گناه ثابت کرد. یکے آنکه باوجود نمک خوارگی قدیم با من بیوفائی کردند. دوم آنکه در حق سید مبارک خان دغا نمودند. سیوم آنکه مکتوبات مُهر و دستخطی خود بتوثیق عهد و پیمان در پنجاب پیش من فرستادند. عاقبت بران عمل نه نمودند. چهارم آنکه امروز بر سر من علم بغاوت افراشتند فقط.

پس بپاداش آن محمد ریگ لوہر خان و محمد ریچک و شمسی ریچک و بیچه گنائی و فتح خان و حسین خان کوکه را دستها مقطوع کردند. یوسف لنڈ و علی چک و علی بٹ برادر ابدال بٹ را مصادره گرفته معلول ساختند. و شمس چک کوپه واره بجانب دارد و مفرور شده بود. لوہر قوریچی دنبال او تاخته در کهیلی رسانید. از انجا در قلعهٔ فیروزه متحصن شد. و قلعهٔ گیان او را گرفتار کرده بلوہر قوریچی سپردند. یوسف خان میل در چشمان او کشیده اعمی ساخت. و حیدر چک بجانب تبت گریخته بود از انجا بجانب هند معاودت کرده در لاهور بملازمت راجه مان سنگه سربلندی یافت.

مختصر که یوسف خان گلستان مملکت از خس و خار عدوان پاک کرده بنبساط معدلت پرداخت و دست نوال به بذل نقود و اموال کشاده

راجه مان سنگه حاکم لاهور همبر و نوشهره در جاگیر حیدر چک مقرر نمود. (واقعات کشمیر ص ۹۶ تاریخ ملک حیدر چادوره قلمی ص [illegible])

یُسنگری رسیده بر سر ایشان شب خونے خواہند ساخت۔ زنہار زنہار
شباشب از راه بتوجه عنان عزیمت معطوف داشته رہائی خود فرمایند۔

بگفتم بتو جمله اسرار تو | ازین پس تو دانی همه کار تو

یوسف خان چون خط تهدید و تخویف برادر ابدال بٹ به مطالعه آورد
از طبع رسائی خود جواب منظوم به جانب ابدال بٹ مرسل داشت۔ خط منظوم:

چه میگوئی اے گرگ ابدال ننگ | بترسانی از آب دریا نهنگ
غضنفر [illegible] برآورد سر | حذرکن ز دو باه بازی گذر
تو بودی کشاورز آبائے من | کشاورز کے سر دہد جائے من
بشمشیر و خنجر ترا نیست کار | کشاورز را با دلیری چه کار
نژاده منم دیگران زیر دست | به پور علی شاه که آرد شکست
تو از مکر خود سید پادشاه | در انداختی همچو رستم بچاه
ذکه دان خود سر برافراختی | به میدان مردان فرس تاختی
پئے حرب من لشکر آراستی | شبیخون کنان سوئے من خاستی
بدان تا همی بر زنی جائے من | ستانی ز من ملک آبائے من
تو گر هوشیاری نه من بے خودم | همان هوشیارم همان بخردم
من آنگه عنان باز پیچم براه | که یا سر دهم یا ستانم کلاه
ترا آنچه بایست گفتم تمام | تو دانی دگر بعد ازین والسلام

ابدال بٹ باستماع پیغام باباخلیل را بطرف شہر رخصت داده خود در آرایش
لشکر و تهیه سامان معشر پرداخت۔ فردا یوسف خان بوقت پاس اخیر

مشعلها افروخته برابر موضع دلنه که پایاب بود از دریا عبور کرده بجانب شهر نهضت ساخت و ابدال بهٹ سر راه گشته به محاربت پیوستند و یوسف خان دست و بازو کشاده ابدال بهٹ را بیک ضرب صارم در گور عدم انداخت.

تاریخ ع ناگهان کشیر دیده یک دمنه ۔

بعد ازان یوسف خان باغیل گنه آمد ران مثل یوسف چک شاه ابیه چک و حسیان چک و شمسی چک و دولت چک و میر حسین و عالم شیر ماگرے و سید یوسف خان بیهقی وغیرهم در معرکهٔ جلادت داد شجاعت و مبارزت داده لشکر مخالفان را بیکدم درهم و برهم ساخت و لوهر خان چترا بالن در میدان محاربت بر زمین انداخته فرار اختیار نمود و حبیب چک که در قید ابدال بهٹ محبوس بود از میدان محاربه پا بزنجیر دریافته زنجیرش قطع کرده رهایش دادند۔

القصه یوسف خان با جلالت و شهامت لوائے نصرت افراشته بجانب شهر تعجیلت کرد۔ و تمامی مردم شهر از وضیع و شریف صغیر و کبیر تا موضع برتهنه پیشوائی کرده به تهنیت و مبارکباد غلغله برداشتند۔ یوسف خان هرکس را مشمول عنایت ساخته در استمالت و دلجوئی اقاصی و ادانی پرداخت۔ ملا محمد امین مستغنی[1] پیش ازین از کتاب دیوان حافظ[2]

---

[1] مولانا محمد امین مستغنی از یومیان کشیر است بذهن سلیم و طبع مستقیم شهرها داشت۔ و در عهد یوسف شاه پایهٔ اعتبارش بیشتر افزود۔ باوصف تجلی بزیور فضل و کمال به فکر شعر هم اشتغال داشت۔ در محلهٔ آدوٹ (قریب به لب دریائے جهلم) بیرون آستان حضرت

صلاح دهند و بذات والا بی ترس و هراس متوجه این دیار گشته ملک
محروسهٔ خود را متصرف باشند. و این نیازمندان که خاک بردهٔ آستان ایشان
است از متابعان خود پندارند، یوسف خان بر عهود کاذبه و مواثیق
باطلهٔ آنها اعتماد کرده، باتفاق محمد بت وزیر و بعضی امرای کشمیر که در
پنجاب خراب و آواره بودند قریب چهار هزار سپاه جمع کرده و از تاجران
لاهور مبلغی کثیر استقراض[1] نموده بغیر اجازت مان سنگه بجانب کشمیر متوجه
شد.

چون خبر تفرد یوسف خان بسمع اکبر شاه رسید بنهایت متغیر و
متنفر گشت و بر راجه مان سنگه و میرزا یوسف بسیار اعتراض نمود.
چون عسکر یوسف خان در کوهستان راجور داخل گشت، ابدال بت
از عهود و مواثیق خود برگشته در تهیهٔ اسباب جنگ مشغول شد. و لوهر
خان خود در هیرپور رخت اقامت افگنده یوسف خان ولد حسین خان
و حسین خان پسر ابیه خان را با جمعی از دلاوران به مقابلهٔ یوسف خان تعیین
کرده در موضع نوشهر تلاقی فریقین روی داد. و آن جماعت بغیر محاربت با یوسف خان[2]

[1] و بروایت واقعات کشمیر ص۹۵.
"یوسف شاه بنابر پریشانی احوال لاعلاج شده، از تجار لاهور مبلغی
قرض گرفته، مقدار نه صد و هشت صد سوار و پیاده سرانجام داده
متوجه کشمیر شد."

[2] واقعات کشمیر ص۹۵.

پیوستند ـ ومیر حسین چاڈوره وشمس دوبی با جمعیّت خود در بهرام گله برائے محافظت وسد ودي راه تعیّن بودند به لباطابوس یوسف خان فایز شدند وسیّد مبارک خان از دام تزویر ابدال بٹ رم کرده واز موافقت لوہر چک باز مانده بجانب یوسف خان ابواب رسل ورسایل مفتوح داشت ـ ویوسف خان جمعے از مبارزان خود در بهرام گله به مقابلهٔ لوہر چک مستقل داشته وخود با جنود مسعود از راه باره مُوله در قصبهٔ سوپور خیام دولت افراشته حدود کامراج را منصرف گشت وابدال بٹ تهیّهٔ سامان لشکر کرده بجانب سوپور نهضت ساخت وعلی چک از حبس کشیده همراه برد ـ

باستماع این خبر لوہر چک از بهیر پور یلغار کرده با فوج ابدال بٹ ملحق گشت ـ قریب دوازده هزار سوار وپنج هزار پیاده مجتمع شده بر ساحل جنوبی دریائے سوپور پائے استقامت فشردند ـ ودران جا چند روز به تیر وتفنگ وجنگ ودنگ بسر بردند چون آب دریا حایل بود جنگ یکتا کردن نتوانستند ـ ابدال بٹ یکهزار سوار مسلّح ومکمّل بسرکردگی حیدر چک از راه کهوهامه بجادهٔ یوسف خان معمور ساخت ـ دوز دوم علی بٹ برادر ابدال بٹ از روئے خدلعیت وروباه بازی بدست باغیل خطے نزد یوسف خان فرستاد که من پرورده علی خان وخاک بر داشتهٔ ایشانم سخنان مخالفان ایشان پوشیده نتوانم گذاشت ـ امرایان کشمیر که در لشکر ایشان ملحق شده اند همراه لوہر خان رابطهٔ خود مستحکم نموده‌اند فردا با فوج لوہر خان لاحق گشته در مبارزت ایشان مبادرت نمایند ـ وحیدر چک با دو هزار سوار در موضع

پنج پاؤ که اہل کشمیر "لوہر منڈ" می گفتند در بازار بقیمت یک پشیز می فروختند۔[1]

چون یوسف خان بشرف آستان بوسی اکبر شاه فایز گشت عاطفت شاهانه شامل حال او ماند و دو کنیز انعام یافت۔ و مدت یازده ماه در اردوئے معلی مورد انظار مراحم بوده۔ ہر چند درخواست امداد و اعانت می نمود۔ اکبر شاه بنا بر مصلحت زمانه حواله بر وقت دیگر می نمود عاقبت اکبر شاه راجه مان سنگه[2] و میرزا یوسف[3] را بالشکر کثیر برائے تسخیر کشمیر ہمراه یوسف خان تعئین فرمود۔

۱؎ تاریخ ملک حیدر چاڈوره قلمی ص۶۹ و واقعات کشمیر ص۹۲۔

۲؎ راجه مان سنگه پسر راجه بھگوان داس کچھواہه است بعقل درست و شجاعت فراوان سرآمد امرائے عرش آشیانی بود۔ از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه خلافت بخطاب فرزندی و گاہی به میرزا راجه مخاطب می شد۔ در آخر سنه ۹۸۴ھ (۱۵۷۶ء) بتادیب رانا کیکا ئی معزز مامور گردید۔ در سنه ۹۹۳ھ بعد وفات میرزا محمد حکیم برادر علاتی عرش آشیانی بحکومت کابل امتیاز یافت۔ به جلادت و مردانگی طایفه روشنائی را که بہزنی و قطاع الطریقی سنگ راه خیبر بودند، مالشے بسزا داد۔ در سال سی و دوم صوبیداری کابل بنا بر خواهش او بر گرفته شد۔ سال سی و چهارم که پدرش در گذشت بخطاب راجگی و منصب پنجہزاری بلند مرتبه گردید۔ در سال چہل پنجم به منصب ہفت ہزاری و ہفت ہزار سوار (که دران وقت ہیچ امیر برین عہده سرفراز نگردیده بود) سرفراز گردید۔ در سال نہم جہانگیری در دکن که به کمک خان خانان رفته بود، باجل طبیعی درگذشت شصت کس باوے در آتش سوختند۔
(ملخص از ماثر الامراء جلد دوم از ص۱۶۰ تا ص۱۷۰)

۳؎ میرزا یوسف خان رضوی از سادات صحیح النسب مشہد مقدس است۔ در خدمت

چون عسکر شاهی بدار الخلافت لاهور رسید یوسف خان برای
ملاقات فرزندان و تفحص سرداران کشمیر پیشتر در بهلول پور سبقت نمود.
باستماع این خبر ابدال بت و جمعی از امرای کشمیر بنام یوسف خان مکتوبات
فراوان برفق و معذرت تمام مصحوب معتمدان خود مرسول داشتند باین
مضمون "که هرگاه اکبر شاه ملک کشمیر را مسخر گرداند، دران وقت اقتدار و
اعتبار ایشان بر هیچ خود اصلاً نماند. بهتر آنست که بلا را در ملک خود

عرش آشیانی داکبر شگرف ترقی و بزرگ اعتبار بهم رسانید. و در سال سی ام بمنصب دو
هزار و پانصدی سرفراز گشت. و چون شهباز خان از بهار به بنگاله شتافت، میرزا از اوده
به پاسبانی آن دیار نامزد گردید. در سال سی و دوم سنه (۹۹۵) نهصد نود و پنج مطابق
(۱۵۸۶ء) چون قاسم خان حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیه آنجا بستوه شده استعفا
نوشت میرزا به مرزبانی آن مملکت تعیین گشته بحسن تدبیر دلهای مردم بدست آورد. سال
سی و نهم میرزا بداروغگی توپخانه سر برافراخت. و درهمین سال سنه ۱۰۰۲ھ (۱۵۹۳ء)
از تغیر قلیج خان به تیولداری جونپور دستوری یافت. بعد ازان در سال چهل و یکم به صوبه داری
گجرات و در سال چهل و دوم به اتالیقی شاهزاده سلطان مراد افتخار اندوخت. در سال هزار و
ده هجری (۱۰۱۰ھ = ۱۶۰۱ء) بحکم شاهزاده دانیال باتفاق میرزا رستم صفوی بکومک شیخ
ابوالفضل و خانخانان به بالاگهاٹ تعیین شد. و در جمادی الآخر این سال در جالناپور بدرد
ذبل فوت نمود. نعش او را به مشهد بردند. عقبش سه پسر میرزا آصف شکن، میرزا عوض و
میرزا افلاطون یادگار گذاشت. از انجمله ثانی الذکر مصنف "چمن" که متضمن احوال
عالم است تالیف کرده. (ملخص از مآثر الامراء جلد سوم از ص ۳۱۴ تا ص ۳۲۱)

مقابلۂ آں گروہ در عید گاہ نزول فرمود۔ و ابدال بٹ را بدست محمد بٹ
پیغام فرستاد کہ فردا در میدانِ زالڈگر با دلاوران و مبارزان خود
رایت محاربہ افرازند ہر کرا احکم الحاکمین نصرت و فیروزی بخشد بر مسند
حکومت نشیند۔ ابدال بٹ بموجب خباثت پائے جسارت در میدانِ
محاربت نیا وردہ یوسف خان را اعلام ساخت کہ بمبارعت تمام در
شہر بیاید۔ یک طرف بابا خلیل نزد سیّد مبارک برسالت فرستاد
کہ شیرانِ ایشاں علی چک را محبوس کردہ اند۔ بموجب آں مبارزان
فرقۂ چکاں متوحش شدہ گلہائے شہر محفوظ داشتہ اند و اصلاً قصدِ
محاربۂ ایشاں ندارند بہتر آنست کہ علی خان را از حبس کشیدہ بذاتِ
خود در خانقاہ بابا خلیل تشریف آرند و دراں جا باہمدیگر عہد و
پیمان موثق کردہ یوسف خان از کوہستان طلبانیدہ بر مسند
حکومت خواہیم نشانید و ہر کس را حسب حیثیت قدر و منزلت
خواہیم بخشید۔ سیّد مبارک بمقتضائے اَلصُّلْحُ خَیْر علی چک را
از بند کشیدہ برافقتِ او در خانقاہ بابا خلیل توجّہ نمود۔ و ابدال
بٹ از طرف خود حیدر چک با جماعتِ امراء دراں جا فرستاد۔ و حیدر
علی چک را رخصت رہائش بمنزل خویش کردہ، سیّد موصوف را
بہ تعظیم و تبجیل در کشتی سوار نمودہ باز بمنزل خود رسانید۔ پس ابدال
بٹ ہماں ساعت علی چک را مع فرزنداں پا بہ زنجیر کردہ محبوس
داشت و فرزند خود بہ مسارعت تمام نزد یوسف خان راہی ساخت

کہ الحال آمدن ایشاں باعث خسران و نقصان است بجائے خود متمکن باشد۔
یوسف خان در پٹن رسیده بود از آں جا بمقام خود رجعت نمود۔ و تا چند روز
تہیۂ سامان عزم کرده به اتفاق برادر زاده ہائے سید مبارک خان در دار الخلافت
آگره بعز باریابوس اکبر شاه فایز گشت۔

پس ابدال بٹ لوہر خان بن شنکر خان را ۱۵ ماه شعبان بر مسند ایالت
نصب کرده سید مبارک خان را بعد حکومت ہشت ماه و دو روز معزول ساخت۔[1]

(۵) لوہر خان برادر زادۂ حسین خان در ۹۸۶ھ[2] باستصواب ابدال بٹ
بر اریکۂ حکومت جلوس نمود و ابدال بٹ را منصب وزارت بخشیده در انتظام
مہام ملک داری پرداخت و رعایا را بعدل و احسان نواخته نام نوشیروان از
صفحۂ روزگار محو ساخت و به آبیاری نیت حق طویت او کثرت غلات و آبادی
مزروعات به حدے رسید که مردمان یک خروار شالی بیک فلوس مس که وزن
آں بیست و یک ماشه بود در ہر جا بیع و شرا می کردند و یک قرص نان کلاں لوزن

---

[1] بروایت خواجه محمد اعظم "حکومت سید مبارک خان ہشت ماه و پانزده روز بود" (واقعات کشمیر ص ۹۲) اما ابو الفضل حکومت او "ہمگی دو ماه" قرار داده است چنانچه اقتباس ذیل مشیر این معنی است:۔

"سید مبارک خان بہ نیرنگ شناسان سرائی و چادو زبانی فتنه اندوزان ده زبان فراز مسند حکومت بر آمده بشیار ازسیری شدن دو ماه بد نہادان بے آزرم و بے نشانان نامنجار را دا زاده بسوی جمو را گرد آیند و لوہر چک عم زادۂ یوسف خان را به بندگی برگرفتند" (اکبر نامه جلد سوم ص ۲۱۴)

[2] ۱۵۸۰ء۔

ابراہیم خان را برفاقت داؤد میر و مُلا حسن اسود در پیش سیّد مبارک خان روانہ ساخت و خود نیز برائے مُلاقات مستعد بُود۔ درآن اثنا ابدال بٹ یوسف خان و مصاحبان و مشیران او را ذہن نشین ساخت کہ زنہار بہ سخنان سیّد مبارک خان فریفتہ نشوند و از خدعیت او بیندیشند مبادا طشت از بام خواہد افتاد آنچہ مطلوب ماست تا یک دو روز میسر خواہد شد برائے چہ خود را ذلیل مے سازیم۔

پس مشیران و مدبّران یوسف خان ہم تصدیق این سخن کردہ داؤد میر را جواب نوشتہ دادند۔ مضمون نامہ۔

کہ خان را ندانیم ازین گفتگو	چہ باشد غرض یا شہ صلح جو
بما از ضرورت صفا میکند	نہ از مہر بل از دغا میکند
بہ بیند اگر سیف ما را بخواب	شود زہرہ اش آب یا از اضطراب

چون داؤد میر درشتی افعال و اقوال آنہا بسمع سیّد مبارک خان رسانید موجب آن آتش غیرت جبلّی او مشتعل گشتہ با کوکبہ خسروی یلغار نمود و بہ محاربۂ مخالفان در پیوست و گدا بیگ ترکمان و مرخان افغان کہ سر خیل فوج آنہا بودند در معرکہ بقتل رسانید و شنگی بیر جاڈو با چند کس از دلاوران اسیر گردانید و خانہ ہائے بخی دینہ کہ در موضع برتل ہیمو ربود دبسوزانید۔ و یوسف شاہ با معدودے چند در عقب پشتہ برتل خایب و خاسر درماندہ فرو ماند۔

چون مبارزان سیّد نامدار یکسر بر دو او عزم تاختن کردند

سیّد مبارک خان ستیزه گشته به آنها مزاحمت کردن نداد و خود مظفر و
منصور در دولت سند ایالت افزود. و علی چک ولد لودی چک به بهانهٔ
شکار چند روز در نواحی گذرانیده یوسف خان را بجائی خود تسلّی
و دلدهی کرده به شهر آورد و در ضمن با ابدال بت رابطهٔ موافقت یوسف
خان درست نمود.

دران اثنا سیّد مبارک را طبیعت علیل شده بود ابدال بت
بعداوت او در فتنه جناب سیّد را تحریک نمود که علی چک به دستور سابقه
در حیله و فتنه انگیزیست بهتر آن است که او را چند روز محبوس دارند
تا که اساس فتنه و فساد مستحکم نگردد. سیّد مبارک خان بر گفتار او
کاربند شده علی چک را محبوس داشت و معاونان او شمس دوبی
و دولت چک ترسیده در پناه سیّد حسین در آمدند. و شمس چک و علم شیر خان
و غیرهما التجا به سیّد ابوالمعالی بردند. و ابدال بت از روی خباثت و
قدامت به لوهر چک و سرداران فرقهٔ چکان اشتعال داد که سیّد
مبارک دست بخاندان شما انداخته عنقریب همه را بی جا خواهد ساخت.
موجب آن رعب و هراس بخاطر آنها مستولی گشت بجانب یوسف خان
پیغام فرستادند و رابطهٔ موافقت درست کردند. دران زمان
سیّد مبارک خان بضعف بدن بستری شده بود طایفهٔ چکان با ابدال
بت متحد و متعهد گشته علم بغاوت افراختند.

و سیّد مبارک خان به مشاهدهٔ حال با وجود ضعف بدن بقصد

تاج شاہی بدست بابا خلیل نزد سیّد مبارک خان فرستادہ خود در
کوہستان نیایگان که خاطرخواہ او بود متوجّه شدہ رخت اقامت در انجا
انداخت[۱] چند روز لوائے حکومت این دیار بر زمین افتادہ بود، ہیچ
کے متکفل این امر نشد عاقبت علی ملک و لوہر چک وغیرہ اعیان شہر سیّد
مبارک خان را الحاح و ابرام از حد کردہ طوعاً و کرہاً متحمّل این امر ساخته
کوس شادی نواختند. مدّت حکومت یوسف خان ہمگی یکسال و[۲] دو ماہ
بود۔

(۴) سیّد مبارک خان بیہقی در سنه ۹۸۸ھ[۳] متمکن وسادهٔ حکمرانی
گشته تاج جہانبانی بر سر داد. بعد ساعتے از جلوت بخلوت درآمده تاج
شاہی در پیش نہادہ نفس خود را مخاطب ساخت و گفت "اے نفس شوم
این تاج شاہی فی الحقیقت مذموم است، اصلاً غرّہ نشوی، فردا فرق
تو از خاک مذلّت آغشته باشد، این تاج برائے چند روز بر تو وبال است"۔

فرد۔ دولت گیتی که تمنّا کند   با که وفا کرد که با ما کند

---

۱ در تاریخ ملک حیدر چاڈورہ ص۱۶۸ این واقعه چنین مذکور است۔
"چون یوسف شاہ شکست خورد، چتر و تاج را مصحوب ملک محمد ناجی و شریعت پناہ
قاضی موسٰی پیش سیّد مبارک خان فرستادہ خود بجانب ہندوستان رو نہاد"۔

۲ بقول ملک حیدر ص۱۶۷ "ہمگی حکومت یوسف شاہ بار اول یک چله بود"۔

۳ لاکن خواجه محمد اعظم سنه جلوس سیّد مبارک خان نه صد و ہشتاد و ہفت (۹۸۷ھ)
مطابق ۱۵۷۹ء نوشته است۔ (تاریخ کشمیر ص۹۴)

این بگفت و بر مسند شاهی نشسته در رتق و فتق امور مملکت پرداخت و دیهیم جهانبانی که از عهد سلاطین پیشین بدر و جواهر و یاقوت مکلل بود شکسته بفقرا و مساکین قسمت نمود. و خود بلباس حقیر و ساده کار سلطنت می ساخت بعضی بدعات جدید و اختلاف که در عهد چکان معمول بود برطرف نمود.

و بعد شش ماه امرای کشمیر از سیّد مبارک خان برگشته با یوسف خان پیوستند یوسف خان مردمان کوهستان با خود متفق کرده به معاضدت امرای کشمیر ۲ ماه شعبان سنه ۹۸۵ه در کوهستان برتل علم مخالفت افراشت ازین طرف سیّد مبارک خان با جیش و جنود خود بمقابله آنها برآمده در موضع سند قیام ساخت.

چون سیّد مبارک خان را هوس حکومت مرغوب طبیعت نبود بنابرین داؤد میر بطریق رسالت نزد یوسف خان روانه کرده این وثیقه نوشته فرستاد. "وثیقه"

شها فقر و فنا از ما و ملک و عزّ و جاه از تو
که دنیا را وفائی نیست خواه از ما و خواه از تو

دنیا ناپایدار است و ایّام دنیا غدّار اگر دیدار یکدیگر دیده شود موجب صلاح و فلاح جانبین است.

چون داؤد میر پیغام مسرّت انجام به یوسف خان رسانید یوسف خان مصالحه اختیار کرده محاربه بفصل داشته فرزندان خود یعقوب خان و

تاج شاهی بدست بابا خلیل نزد سیّد مبارک خان فرستاده خود در کوهستان نیابگان که خاطر خواه او بود متوجه شده رخت اقامت در انجا انداخت[1] چند روز لوائے حکومت این دیار بر زمین افتاده بود، هیچ کسے متکفل این امر نشد عاقبت علی ملک و لوہر چک وغیره اعیان شهر سیّد مبارک خان را الحاح و ابرام از حد کرده طوعاً و کرهاً متحمّل این امر ساخته کوس شادی نواختند. مدّت حکومت یوسف خان همگی یکسال[2] و دو ماه بود۔

(۴) سیّد مبارک خان بیهقی در ۹۸۶[3]ھ متمکن وسادهٔ حکمرانی گشته تاج جهانبانی بر سر داد. بعد ساعتے از جلوت بخلوت در آمده تاج شاهی در پیش نهاده نفس خود را مخاطب ساخت و گفت "اے نفس شوم این تاج شاهی فی الحقیقت مذموم است، اصلاً غرّه نشوی، فردا فرق تو از خاک مذلّت آغشته باشد، این تاج برائے چند روز بر تو وبال است"۔

فرد۔ دولت گیتی که تمنّا کند با که وفا کرد که با ما کند

[1] در تاریخ ملک حیدر چاڈوره صفحه ۹۸ این واقعه چنین مذکور است:-

"چون یوسف شاه شکست خورده، چتر و تاج را مصحوب ملک محمد ناجی و شمس لعنت پناه قاضی موسیٰ پیش سیّد مبارک خان فرستاده خود بجانب هندوستان رو نهاد"۔

[2] بقول ملک حیدر صفحه ۹۶ "همگی حکومت یوسف شاه بار اول یک چله بود"۔

[3] لاکن خواجه محمد اعظم سنه جلوس سید مبارک خان نه صد و هشتاد و هفت (۹۸۷ھ) مطابق ۱۵۷۹ء نوشته است۔ (تاریخ کشمیر صفحه ۹۴)

خون انداخت چنانچہ محمد خان ومیر قاسم وعلی ملک وابراہیم گنائی وشیر خان ماگرے وغیرہ لبنائے از دلاوران نامی از دست مبارزان سید مبارک خان درچاہ عدم غلطیدند، وبقیۃ السیف بہ کمال کربت وحیف از حربگاہ منہزم گشتہ بہ مقام زالہ گر با یوسف خان ملحق شدند۔ وبعضے ہا دامنگیر امن وامان شدہ با فوج مبارک خان پیوستند۔ ویوسف خان بوقوع این واقعہ خایب وخاسر گشتہ بہ مشیران ومدبران خود زبان شنعت وملامت بکشاد۔

وملا حسن اسود کہ اتالیق علی خان بود برائے عذر تقصیرات سابقہ ومصالحۂ لاحقہ درپیش سید مبارک خان فرستاد۔ سید موصوف جواب صاف نمود کہ پیش از وقوع این حادثہ بابت مصالحہ چہ قدر الحاح وابرام کردہ بودم از روئے غرور منظور نکردند اکنون این قدر دلاوران نہنگ صولت در مبارزت ضایع گشتہ گردہیجا سر بفلک کشید وآب مروت ومحبت در دیدہ نماند مفید آنست کہ حالا یوسف خان در بیر مرغزار وکوہستان بعض زمان بسر رساند تا کہ آتش بغض وعناد انطفا پذیرد ان شاء اللہ بعد چند ماہ طلب کردہ بر مسند ایالت سرافراز خواہیم ساخت۔"

چون ملا حسن محروم ومایوس گشتہ درپیش یوسف خان رسیدہ حقیقت حال بیان نمود۔ یوسف خان از روئے حرمان مال ودولت واسباب وسامان بہ معرفت بچی ملک درخانۂ علی چک امانت گذاشتہ ۱۳ ماہ صفر

سید مبارک خان رفته اورا به عجز و نیاز دامنگیر گشته طلب استعانت
نمودند و سید مذکور درین فتور قصور خود دانسته موافقت ایشان
اصلاً منظور نفرمود بلکه با تحلیل از جانب خود وکالةً نزد یوسف خان
فرستاد که همراه این گروه به استمالت و آشتی در سازد ورنه دولت
حکومت خود در بازد. و یوسف خان از روی عجب و غرور تن به صلح
نداده سید مبارک خان را در جواب پیغام فرستاد "که اگر امروز مخالفان
را پیش من بسته کرده برساند از دوستان من است ورنه خون خویش
بگردن اوست." سید مبارک بسوخ این پیغام جام حسرت نوشیده
در کنج عزلت نشست و یوسف خان فردا با لشکر خود در زالدگر
پای استقامت فشرده جمعی از بهادران نامی جسر قدل را درست ساخته
به مبارزت مبارک خان در عیدگاه تعیین ساخت [1]

چون مبارک خان دانست که صلح و صفا برهم خورد ناچار بر سمند
جلادت سوار شده در حربگاه استاده مانده اندرزهای شافی و نصیحت‌های
کافی بیان نمود و مبارزان به سخنان او التفات نکرده صمصام خون آشام
از نیام برکشیده به حرب و ضرب پیوستند و سید مبارک دست باز
برکشاده دلاوران کوه پیکر را دو پیکر ساخته سرهای هژبران [illegible]

[1] بقول ملک حیدر چادوره "سبب لشکر کشی یوسف خان بر سید مبارک شاه این بود که
ثانی الذکر با جمعی از چکان مثل لوهر خان مشوره بر معزولی یوسف خان کرده بودند."
(ز تاریخ ملک حیدر [illegible] -)

خون انداخت چنانچه محمد خان و میر قاسم و علی ملک و ابراهیم گنائی و شیر خان ماگرے وغیرہ و بسیارے از دلاوران نامی از دست مبارزان سید مبارک خان در چاه عدم غلطیدند، و بقیة السیف به کمال کربت و حیف از حربگاه منهزم گشته به مقام زالدگر با یوسف خان ملحق شدند. و بعضے ها دامنگیر امن و امان شده با فوج مبارک خان پیوستند. و یوسف خان بوقوع این واقعه خایب و خاسر گشته بر مشیران و مدبران خود زبان شنعت و ملامت بکشاد.

و ملا حسن اسود که اتالیق علی خان بود برائے عذر تقصیرات سابقه و مصالحهٔ لاحقه در پیش سید مبارک خان فرستاد. سید موصوف جواب صاف نمود "که پیش از وقوع این حادثه بابت مصالحه چه قدر الحاح و ابرام کرده بودم از روئے غرور منظور نکردند اکنون این قدر دلاوران نهنگ صولت در مبارزت ضایع گشته گرد هیجا سر بفلک کشید و آب مروت و محبت در دیده نماند مفید آنست که حالا یوسف خان در سیر مرغزار و کوهستان بعض زمان بسر رساند تا که آتش بغض و عناد انطفا پذیرد انشاء الله بعد چند ماه طلب کرده بر مسند ایالت سرافراز خواهیم ساخت."

چون ملا حسن محروم و مایوس گشته در پیش یوسف خان رسید، حقیقت حال بیان نمود. یوسف خان از روئے حرمان مال و دولت و اسباب بمعرفت نجی ملک در خانهٔ علی چک امانت گذاشته ۱۳ ماه صفر

سخن نکند. چون آن عورت در خوابگاه درآمد و آن مفتون در خیال
وصال محبوبهٔ بدیع الجمال به کمال سوز و سرور شب را به روز آورده کام
دل برگرفت صباح محبوبهٔ عشوه ساز دروازهٔ او باز کرده بدلنوازی و
خوش طرازی مرخص ساخت و به حسن تدبیر غم و اندوه از خاطر او برداخت.[1]
مختصر که یوسف خان سلسلهٔ رتق و فتق مملکت رانی و رسم جهانبانی
به سبب لهو و لعب و کامرانی از دست داده خود را بدرجهٔ نکبت رسانید
و سید مبارک خان که معاضدت و مظاهرت او می نمود از مصاحبت
و مجالست او مفارقت جسته خانه نشین گردید و بجائے او محمد بٹ وزیر
و مشیر خود ساخته امرائے روزگار را استمالت و مدارا نمود شب و
روز در صحبت نسوان، و قوالان و رقاصان مصروف می بود. از این رو
اعیان ملک را رعب و هیبت و رعایت و حمیت نمانده در صدد تخریب
او افتادند.[2]

از آن جمله ابدال بٹ که او خیال وزارت در سر داشت اما میسر
نشد فی الفور همراه علی چک ولد نوروز چک و لوهر خان و شمس چک پاره
وگی ملک ولد فتح ملک عهد و پیمان موثق نموده ۱۹ ربیع الثانی سنه ۹۸۴[3]
بوقت نصف شب بپهنائے شهر [illegible] علم مخالفت افراختند. اولاً در خانهٔ

[1] تاریخ بیربل کاچرو، قلمی، ورق ۱۱۲ —
[2] تاریخ کشمیر ملک حیدر چادوره [illegible] —
[3] [illegible] ۱۵۸۰ء —

[۱] اوّلاً شاه بر سرِ صف زد

مبارزانِ ابدال خان از جنگِ پلنگان به تنگ آمده جلادتِ جنگِ آنها بدرنگ افتاد۔ وابدال خان برهم زدگیِ مبارزانِ خود دیده لبانِ شمشیر زبان بر سرِ سیّد مبارک خان حمله آورده، نانچ در پهلوئے او انداخت وسیّد مبارک ضربِ نیزهٔ او بر دست گرفته از نقصانِ جان امان یافت۔

و دراں اثنا تیرے از دستِ ابوالمعالی بر سرِ ابدال خان آمده بر زمین افتاد۔ وسیّد حسین خان سرش از تن جدا کرده در چاهِ عدم انداخت۔ و حبیب خان پسرِ ابدال خان بعد قتلِ پدر از عرصه بدر جسته رو به فرار نهاد۔ وسیّد جلال خان به تعاقبِ او دویده به جنگ آویخت۔ و حبیب خان بزخمِ صارم جلال خان را پهلو دریده از جان گذرانید۔ فرد

درین باغ سروے نیاید بلند　　که بادِ اجل بیخش از بن نه کند

هنوز یوسف خان در رزمگاه نرسیده بود که سیّد مبارک خان مظفر و منصور از عرصه معاودت فرمود و یوسف خان را در اثنائے راه مبارکباد و تهنیت بجا آورد۔ و قاضی موسیٰ لاشهٔ ابدال خان از حربگاه برداشته پیش از علی خان در مزارِ آبائے خود مدفون ساخت۔ و یوسف خان فردا به تجهیز و تکفین پدر پرداخت۔ مدّتِ حکومتِ علی خان همگی نُه سال بود۔

(۳) یوسف خان پسرِ علی خان در سنه ۹۸۶ھ [۲] دیهیمِ جهانبانی بر سر نهاده بحکمرانی نشست و به دفعِ تخیلاتِ جوانی و فتورِ امورِ شهوانی در ضبط و ربط

---

[۱] ۹۸۶ھ مطابق ۱۵۷۹ء - [۲] مطابق ۱۵۷۹ء -

سلطنت و رتق و فتق مملکت نہ پرداخت شب و روز در عیش و عشرت و کامرانی و تلذذات نفسانی در بزم نشاط و محفل انبساط بہ نغمہ و نائے و نوش صحبت قوالان و زنہائے مغنیّہ بسر میبرد و طبعے موزون داشت اشعار فارسی و ہندی و کشمیری بدیہہ میگفت این شعر از طبعزاد اوست ۔ بیت

لیلےٰ جمازہ را بر مجنون بخود نراند ذو کمند جاذبۂ معجز نمائے اوست

فرد دل پُر درد من جانان بسان غنچہ پُر خون است

چہ بے رحمی نہ پرسیدی کہ احوال دلت چون است

حبہ خاتون[1] نام محبوبۂ دلربا کہ بہ حسن و جمال و خوش آوازی و طنازی بے ہمتا بود و بہ سرود مقام عراق مستمعان را بے ہوش می ساخت ۔

گویند آن گلعذار از موضع چُندہار[2] پرگنۂ وُہو دختر زمیندارے[3] بود ۔ اوّلاً در عقد ازدواج شخصے قلاش بود و باش می داشت و از روئے او با خُسر با او نرد منازعت باختہ مناکحت آنہا بہ مفارقت انجامید ۔ روزے در اثنائے راہ یوسف خان را ناگاہ بر روئے او نگاہ افتاد و از زبان او غائبانہ اشعار کشمیری کہ بآہنگ عراق سرود میکرد اصغا نمودہ یکبار سرمایۂ ہوش و حواس خود بباد داد و در دام گیسوئے مشکبوی او اسیر افتاد ۔ فردا پدر و مادر او بہ عنایات بیغایات سرافراز کردہ آن لعبت طناز و طلعت دلنواز بہم بستری

[1] نام اصلی حبہ خاتون " زون " (لفظ کشمیری بمعنی مہتاب) بود ۔

[2] چُندہار قریہ ایست قریباً دو میل از پانپور ۔

[3] نام این زمیندار عبداللہ المعروف بہ عبدی راتھر بود (ہماری کہانی حصّہ دوم صفحہ ۹۹)

روئے داد که تا مدت سه سال نایرهٔ قحط مشتعل بود۔ و علی خان دو سال دست نوال به بذل نقود و اموال برکشاده جمیع خزاین و دفاین خالی کرد۔ و در سال سیوم قحط زدگان به امرا و ارکان دولت سپرد نمود و در آخر قحط که شدت و عسرت به سرحد کمال رسید علی خان بقصد استعانت و استمداد به جانب مقابر اکابر اولیاء سوار شده بود۔ و در اثنائے راه از زینو چک مجذوب که به خوارق عادات مشهور بود از روئے نیازمندی پرسید که اے مستانه حق این بلا تا کجا خواهد بود؟ مستانه فرمود "تا زمانیکه حیات تو باقی است"۔ علی خان باستماع این کلام به ملالت تمام به مقام خود رجعت نمود۔ چون فصل ربیعه پخته شد قحط رو به تخفیف آورد چنانچه قصهٔ آن در حصهٔ اول[1] گفته شده۔

علی خان در حین حیات خود اکثر اوقات علی الصباح برائے چوگان بازی و تیراندازی در عیدگاه می رفت و درین سه سال این حال از دست داده بحال مصیبت زدگان قحط مصروف همی بود۔ چون صعوبت قحط اندک خفت پذیرفت علی خان در میان عیدگاه به اعادهٔ هوس ماضی چوگان بازی میکرد در وقت گوئے زدن اندک خم گشت رودهٔ اش گسسته شده از اسپ فرو افتاده چوگان حیات از دست داده به مسارعت تمام متوجه خانه شده در اثنائے راه انتقال نمود و برادرش ابدال خان پیشتر به خانه رفته از معاونان و مبارزان خود فوجے ترتیب داده به جلادت تمام به خیال تقابل

[1] در بیان قحط سالی هائے کشمیر واقعهٔ هفتم۔

یوسف خان درصدد فوہتہ علم بغاوت افراخت۔

چوں یوسف خان از مخالفت و منازعت ابدال خان واقف گشت نعش علی خان در مسجد جامع نہادہ از شیران و مبارزان پدر خود و از اعوان و فرزندان سیّد مبارک خان جمعے بسلاح و یراق آراستہ بطرف دارالامارت بشتافت۔

و در خلال آں احوال بصلاح سیّد مبارک خان محمد چک خسر ابدال خان و بابا خلیل مع چندکس از امرا در پیش ابدال خان رفتہ اورا باندرز و نصائح فہمایش نمودہ از مقاتلہ و محاربہ و فساد و عناد منع کردند۔ امّا آب نصیحت شاں در سنگ خاطرش سرایت[1] نہ کرد۔ سید مبارک خان را آتش غیرت و غضب بجوش آمدہ یوسف خان را بر اورنگ ایالت جلوس داد و آداب و تعظیم و سلامی بجا آوردہ خفتان جلادت پوشید و از دلاوران و مبارزان لشکرے فراوان فراہم کردہ در محلۂ نوہتہ بہ حرب و ضرب و قتال و جدال شور محشر انگیخت سرہائے پُردلاں در خاک و خوں آمیخت۔

و سیّد جلال خان و سید ابوالمعالی فرزندان سید مبارک خان دلیرانہ کارہائے رستمانہ ساختہ نصرت چک و شمس چک بہ زخم خنجرے سر کردند۔ و مُلّا محمد امین فوراً ایں تاریخ از دور آواز داد۔ مصرعہ:

[1] بقول فرشتہ و صاحب طبقات صفحات مزبورہ ابدال خان در آمدن نزد یوسف شاہ چک آمادگی ظاہر کردہ بود، لیکن چونکہ سید مبارک خان با ابدال خان چک در باطن بد بود، نزد یوسف شاہ رفتہ گفت کہ ابدال خان بگفتۂ من نیاید۔ اول علاج او باید کرد و بعد از آں علی شاہ را دفن باید نمود۔

فرمود.[1]

بعد از آن علی چک ولد لوهر چک با امرای طایفه خود به مخالفت و منازعت[2] علی خان همت بسته علم بغاوت افراشت و علی خان از خطره خاطرش آگاه گشته فوراً گرفتار نموده تجویز به کشتن او داد. عاقبت به استشفاع سید مبارک خان از جان امان یافته از ملک اخراج نمود. مشارالیه در لاهور پیش حسن قلی خان[3] رفته درخواست قوت و اعتضاد نمود حسن قلی خان او را فوج متعلق و فاتخیل در سر دیده دست رد بر سینه او نهاد و از آن جا فرار شده در کوهستان محمد کوت در آمده شورش برداشت. و لشکر علی خان در آنجا رفته علی چک را اسیر کرده آوردند و بعد چندگاه به سفارش مبارک خان باز رها نمودند.

و نیز ابراهیم خان[4] ولد غازی خان را خیال ایالت در سر بود در زے

[1] طبقات اکبری مطبوعه نولکشور پریس لکهنو ص ۶۲۹ و تاریخ فرشته جلد دوم مطبوعه نولکشور پریس لکهنو ص ۳۶۵ ۔ [2] به قول صاحب طبقات ص ۶۲۹ و فرشته ص ۳۶۵ سبب منازعت علی چک با علی خان این بود که دو کهه مدار الملک حسین چک در جاگیر علی چک آمده خلل انداخت. و شکایت این امر به علی خان کرده گفت اگر او (دو کهه) را منع نخواهید کرد، شکم اسپان خود را پاره خواهم کرد. علی شاه این عبارت را به کنایه محمول کرده فهمید که مقصود او پاره کردن شکم علی شاه است. از این سبب در غضب شده او را بند فرموده به ولایت کامراج فرستاد.

[3] صحیح حسین قلی خان ترکمان حاکم پنجاب است (ایضاً، ایضاً)

[4] یعنی ابراهیم خان.

یوسف خان را به شنعت و وقاحت پیش آمده دستارش از سر فرود آوردند - و
ملازمان یوسف خان او را به ضرب سیوف مقتول کردند۔ یوسف خان بعد کشتن
او از پدر هراسان گشته با خیل و حشم جانب سوپور حرکت نمود و ابدال خان
برادر علی خان بشورش آمده جماعتے با خود متفق کرده بقتال و جدال یوسف خان
آماده گشت۔ و علی خان هم از کردار فرزند ناهنجار بیزار گشته لشکر خود همراه
ابدال خان جهت کشتن یوسف خان مامور ساخت۔ چون در نایجی ویره نزول
کردند سیّد مبارک خان[1] ابدال چک را فهمایش داد که ایشان بعهد خود وفا
کردند اکنون این خان را بدم عیسوی زنده نخواهند ساخت۔ الحال به نسبت
فرزندان او نیکوئی سازند۔ و اکنون از قتل یوسف خان بجز فساد و عناد چه حاصل
آید۔ ابدال خان بشنیدن این سخن از انجا رجعت بشهر نمود۔ و یوسف خان
بتحریک سیّد مبارک معاودت کرده بعزّ بساط بوس فایز گشت۔

و هم دران سال ۹۸۴ھ[2] در ماه سنبله که هنوز فصل پخته نه شده بود تا
یک هفته بارش برف و باران شدّت نموده محصولات سراسر تلف گشت و قحط غلّه

---

[1] سید مبارک بیهقی (م-۱۵۹۱ء) وزیر اعظم علی شاه چک نبیرهٔ سید ابراهیم بیهقی بود۔ نسب
سادات بیهقی که همه سنّی المذهب بودند به سید محمد بیهقی خسر سلطان زین العابدین عرف
بڈشاه صاحب می رسد۔ این خاندان از بیهق که در شمال مغرب نیشاپور، ایران، است در
عهد سلطان سکندر آمده بکشمیر آباد شد۔ سید مبارک خان در ۹۹۹ھ مطابق ۱۵۹۰ء
به قضا پیوست۔ "شهید رفت" تاریخ وصال اوست۔ در مقبرهٔ بهاءالدین گنج بخش مدفون شد
(واقعات کشمیر ص ۹۴)

[2] ۱۵۷۶ء -

هردو والیشاں صحبت ایں پیر را دریافتند
هر دو کرد ندے دُعائے خیر خود از وے سوال
اُو دعا گفتے والیشاں را مبارک آمدے
هم دریں اشفاق ایشاں کرد ازینجا ارتحال

سیّد مبارک خان بیہقی[1] که فرد زمانه و دانشمند یگانه بُود بر منصب وزارت ممتاز ساخته رؤسائے ملک را بمناصب و جاگیر نواخته با هر کسے از در موالفت و موافقت باخته مخالفاں را استمالت و مدارا نموده به الطاف و عنایات خود ممنون ساخت۔

و از نسل سلاطین[2] کشمیر حاجی حیدر خان و سلیم خان پسران نازک شاه باجمعے از امرائے کشمیر اتفاق کرده لشکرے عظیم آراسته متوجه تسخیر کشمیر شدند و علی خان باستماع خبر لوہر خان برادر زاده خود و محمد چک پسر حبیب چک را با لشکر پنجهزار سوار برائے دفع و رفع آنها مامور ساخت و محمد چک خدعت و فریب لوہر خان را بسته کرده، پیش حاجی حیدر خان و سلیم خان همراه بُرده اظهار اطاعت و فرماں برداری خود نمود۔ و آنها را از اُو شهره بر داشته

[1] از مریدان با صفا حضرت مخدوم العارفین شیخ حمزه کشمیری رحمة الله علیه است۔ جامع کمالات ظاهری و باطنی بود۔ دو بار سفر هندوستان کرد۔ او لاً بطرف ثان نیابت پیر خود دوثانیاً به دہلی در عهد یوسف شاه چک سنه ۹۹۴ھ مطابق ۱۵۸۵ء تاریخ وصال آنجناب است (ملخص از واقعات کشمیر ص ۱۰۹)۔ واقعهٔ شهادت موسیٰ چک از دست اہل تشیع در عهد یوسف شاه چک
[2] یعنی خاندان شهمیری که قبل از شاهان چک حاکم شده بُود۔

بجانب کشمیر آورده در سنگ پور رسانید و دراں جا سلیم خان با لشکر فراوان بقتل آورد و حاجی حیدر خان راه گریز یافته بجانب هند فرار نمود۔

مقارن آں حال بهادر سنگه راجهٔ کشتواڑ از جادهٔ اطاعت سر پیچیده رایت سرکشی افراخت۔ و علی خان لشکرے گراں برائے تدارک او تعیین ساخت و بهادر سنگه تاب تقابل در خود ندیده خواهر خود شنکر دیو نام[1] برائے ازدواج یعقوب خان نبیرهٔ مرزاں نامزد کرده باج و خراج سالیانه بر خود لازم گرفته بمصالحه پرداخت۔

و در سال دوم باز خیال استکبار بخاطر آورده، بنیاد فساد نهاد۔ ازیں طرف اسماعیل گنائی و حیدر چک برائے سرکوبی او دستوری یافت و بهادر سنگه باز بعجز و نیاز پیش آمده برائے عفو جرایم دختر خود مسماة فتح خاتون[2] مصحوب فرزند خود نراین سنگه فرستاد۔ و بدستور باج و خراج زعفران وغیره بار برخود لازم نهاد و علی خان از تقصیرات او درگذشته نراین سنگه را بنوازش و الطاف رخصت انصراف ارزانی داشت۔

و هم دراں سال قاضی صدر الدین و مولانا عشقی سفیران اکبر شاه بطور رسالت نزد علی خان آمده دختر برادرش برائے شاهزاده سلطان سلیم خواستگاری نمودند و علی خان برسم تواضع و نیاز مندی سکه و خطبه بنام اکبر شاه منظور کرده اهل سفارت را دختر برادر خود با تحایف و نفایس عجیبه همراه داده رخصت معاودت

[1] بقول ڈاکٹر صوفی "شنکر دیوی" (کشمیر جلد اول صفحہ ۲۲۰)

[2] فتح خاتون نام اسلامی "شنکر دیوی" است که در حاشیه [1] مذکور شد۔

خود میگذاریم - و این سخن بسمع علی خان رسیده متردّد گشت و همراه سید مبارک
خان فرزند سید ابراهیم خان و ابراهیم خان پسر غازی خان و لولی ملک[1] وغیره
اعیان عهد و پیمان استوار کرده به بهانهٔ شکار بجانب قصبهٔ سوپور یلغار نمود
علی کوکه دو سه کس از معتمدان خود بطلب علی خان فرستاد تا که اورا به خدع و
فریب گرفتار سازد و علی خان از دام تخدیع و تزویر او سر پیچیده در جمعیت
خود پرداخت تا که تمامی امرا که در حالت آواره گردی باطراف پریشان
بودند باز آمده با علی خان ملحق شدند. آبه خان و لولی ملک وغیره از شهر گریخته
رفته به او پیوستند -

چون لشکر جمع شد علی خان از سوپور برخاسته بجانب شهر نهضت
کرد و در موضع هانجی ویره لوای تقابل افراخت و نجی ملک و علی کوکه با جمعیت
تمام بر سر آنها شبخون زده از جانبین بسیاری مقتول و مجروح شدند و نجی ملک
و علی کوکه از انجا برخاسته در موضع زینه کوٹ قیام کرده با همدیگر مصلحت
نمودند که بغیر علی خان دیگری سزاوار سلطنت نیست بهتر آنست که بغیر خصومت
و عناد اورا تاج حکومت بر سر داده افتخار و سربلندی خود حاصل کنیم. همانوقت
تاج شاهی و خلعت مباهی بدست بابا خلیل در پیش علی خان فرستادند - و
همراه سید مبارک خان به وثوق ایمان متحد و متعهد شدند. انگاه از پیشگاه
علی خان به خلاع فاخره سربلندی یافته بکمال کرّ و فر در شهر آمده علی خان را
بر مسند امارت جلوس دادند - و حسین خان هفت سال به حکومت گذرانیده

[1] فرشته و نظام الدین بخشی این نام "لودی ملک" نوشته اند - ظاهراً سهو است -

در زینه پور بیاد خدا انزوا پذیرفت۔ بعد از آں یکسال و چند ماه کشیده از دنیا درگذشت[۱]۔

(۳) علی خان برادر حسین خان چک در ۹۷۸ھ[۲] بیاوری بخت بر تخت جلوس کرده در رفاهِ رعیت و توقیر اہلِ فضیلت و تکریم علما و تعظیم مشایخ و فقرا رایتِ ہمت افراشت و در مسجد جامع بحضور علما و فضلا و عموم خلایق از جور و جفا و ظلم و بدعت و تعصب و لہو و لعب و منہیات تایب شده در ایام خود خلق خدا را بعدل و احسان رفاه و آسودگی بخشید و سفاکی و بے باکی و چشم کندن و قطع اعضا نمودن که معمولِ حاکمان سلف بود ترک نمود۔ و در خدمت حضرت سلطان العارفین[۳] و بخدمت شیخ[۴] ہردی بابا ریشی به اخذ فیوض می شد و خدمات ایشاں بجان و دل بجامی آورد چنانچه شیخ بابا داؤد خاکیؒ در قصیدهٔ لامیه توصیف او مے نگارد۔ نظم۔

والیِ دوراں علی شاه دوستدارِ صالحاں

پورِ او شہزاده یوسف شاه با جاه و جلال

---

[۱] بقول ملک حیدر چادوره ۹۷۴ ازدق و بقول فرشته ۳۶۴ و بخشی نظام الدین صاحب طبقات اکبری ۶۲۸ بعارضهٔ اسہال درگذشت۔ [۲] ۱۵۷۰ء۔

[۳] شیخ مخدوم حمزہ کشمیری۔ ۹۸۴ھ مطابق ۱۵۶۶ء۔ [۴] شیخ ہردی ریشی بابا بقول صاحب واقعات کشمیر از قبیلهٔ آہنگراں بود۔ در صغر سن ذوق خدا پرستی ہمرسانیده مشغول بطریقهٔ ریشیاں در مردانِ تارک الدنیا شد۔ صاحب کرامات کثیره است۔ در آخر به صحبت حضرت مخدوم العرفا شیخ حمزه رسیده و بہره اندوز فواید کلیه گردید۔ چوں رحلت نمود در قصبهٔ اسلام آباد مدفون یافت "شیخ دیں بود" (۹۸۶ھ مطابق ۱۵۷۸ء) تاریخ وصال آنحضرت است۔

خفیہ بنا بر تعصّب او را حکم قتل دادند دریں باب ایشاں از جانب من منصف
ہستند و از ہر دو فریق دعوی و دلیل بہ تحقیق رسانیدہ حکم مناسب دہند۔
میرزا مقیم از مفتیان سنّیہ پرسید کہ ایشاں بہ کدام مسئلہ یوسف بندر
را حکم کشتن دادند۔ مفتیاں دلیل شرعی پیش آوردند کہ استخفاف و اہانت قاضی
اسلام موجب اہانت شرع و شارع است و مرتکب آں در ہر ملل و نحل مستوجب
قتل و سزاوار عقاب است۔ و نیز در شرع وارد است کہ اگر والی اسلام
بجائے حد صغیر برائے تنبیہ و سیاست حد کبیر جاری دارد رواست۔ مایاں
اطاعةً للشّرع و امتثالاً لحکم اولی الامر حکم نمودیم۔ سوائے آں علی کوکہ
و دتی کوکہ پیش ما آمدہ اظہار کردند کہ حسین خان را یوسف بندر برائے سیاست
کشتن است شما حکم بکشتن او بنویسند۔ ما او را نہ کشتیم بلکہ حکم حاکم کشت
و حسین خان سوگند کرد کہ مرا قصد کشتن او نبود قضیہ او بقضات و علماء
برائے آں حوالہ کردہ بودم کہ تا او را کسے نتواند کشت۔
چوں حسین خان ایں تقریر کرد مفتیاں ساکت شدند۔ وارثان یوسف
بندر دعوی کردند کہ یوسف مذکور بیرون مسجد شمشیر بازی میکرد بہ خطا
شمشیر او بر دست قاضی رسیدہ مجروح گشت بر ہمیں قول گواہان فرضی
گذرانیدند میرزا مقیم تجویز داد کہ مفتیاں از روئے تعصّب در حق او حکم کشتن
دادہ اند وئے بے گناہ مطلق است حسین خان بوارثان یوسف بندر حکم داد
کہ ہر دو مفتی بقصاص یوسف بے گناہ بقتل رسانند۔ آں روز تمامی مردم
کشمیر بسیر تالاب ڈل رفتہ بودند شہر خالی بود حسین خان وقت غنیمت دانستہ

آں ہر دو مفتی بزرگوار بہ شہادت رسانید[1] تاریخ این است بیت

از پئے تاریخ آں دو دیں وحید گفت "شدا از ہر دیں مُلّا شہید"[2]

بعد شہادت آں دو بزرگوار میرزا مقیم در فکر معاودت مبادرت نمود و حسین خان فرمایشات شاہی قبول کردہ طوق مطاوعت بگردن انداخت و دختر خود برائے ازدواج اکبرشاہ با تحایف و نفایس بے شمار بدست میرزا مقیم مرسل داشت واز جانب خود میرزا یعقوب برائے وکالت ہمراہ داد۔

بعد رفتن آنہا خواجہ حاجی گانی کہ از اکابران شہر بود و شیخ عبد النبی و ملّا عبد اللہ و جماعتے از اہلِ سُنّت ہمراہ گرفتہ در پیشگاہ اکبرشاہ رفتہ از شہادت مولوی الماس و مُلّا فیروز استغاثہ نمود۔ واکبرشاہ بہ سنوح این سانحہ میرزا مقیم و میرزا یعقوب و میر خشتی را بقتل رسانید و تحایف نفایس حسین شاہ تمام مسترد نمود۔ پس ازاں حسین خان از کردار و اطوار خود بیزار شدہ در رعایت رعیت و پرداخت علما و مشایخ و اہل فضیلت مصروف ہمی بود و سعی تدارک افعال گذشتہ مے نمود آخر عمر بعلت فالج گرفتار شدہ از حیات خود محروم گشت۔

مقارن آں حال محمد ناجی و علی کوکہ و دنی کوکہ وغیرہ چندکسان گنگاش نمودند کہ علی خان و سید مبارک خان بیہقی را مغلول و مقید ساختہ فرزند حسین خان بر سریر سلطنت قایم مقام مملکت کردہ انتظام امور حکومت بہ اختیار

[1] بقول فرشتہ (ص ۳۶۴) قتل ہر دو مفتی بدست فتح خان چک بحکم میرزا مقیم روداد۔

[2] ۹۷۳ھ (۱۵۶۵ء)۔

آں همیشه با اهلِ هنود و اربابِ سنّت و جماعت مزاحمت و مخالفت میکرد.
اگرچه بنابر رعایتِ ظاهری در خدماتِ امورِ شریعت علمائے مذهب حنفیه را
توقیر میداشت. امّا بموجب شرارتِ اندرونی بسیا رکس از علما و فضلائے
اهلِ سنّت بقتل رسانید.

چنانچه در سنه ۹۷۵ه میرزا مقیم[1] شیعه از جانبِ اکبر بادشاه ظاهراً بطور
سفارت باطناً برائے تجسّس راه و طور وطرز ایں دیار باجمعے معدود بکشمیر
آمده چندگاه دریں جا توقف نمود. و قاضی حبیب الله که قاضی شهر و خطیب
مسجد جامع بود. بعد نماز جمعه در ذیل کوه ماران بزیارت قبور رفته بود. یوسف
بندر که از متابعانِ میرزا مقیم شیعه بود از روئے تعصّب و قصدِ ثواب
شمشیر کشیده حوالهٔ قاضی نمود و سر قاضی مجروح گشت چوں ضرب دوم انداخت
قاضی دستِ خود سپر ساخت انگشتان او بُریده شد و مولانا کمال که داماد

[1] بقول ڈاکٹر صوفی (کشمیر ج - ۱ صـ۲۲۳) حسین خان چک بنفسِ نفیس به استقبال میرزا مقیم بهیره پور
آمد. هیره پور دهے است در وادی پیر پنجال قریباً هفت میل بطرف جنوب مغرب از
از قصبهٔ شوپیان. به تحقیق ڈاکٹر صوفی نام قدیم هیره پور "شیره پور" بود. هیره پور در راه
کشمیر بطرف راجوری شاهراه شاهان چغتائیهٔ هند است. شمار آبادی ۱۵۳۵ نفر.

[2] در واقعات کشمیر صـ۹۱ ایں نام یوسف "بندر" مذکور است.

[3] میر کمال الدین یا ملا محمد کمال برادر مولانا جمال است. حلالِ دقائق و کشافِ حقائق بود. مجموعهٔ علم
و عمل زهد و تقوی بود. اوّلاً بخدمت بابا فتح الله و ثانیاً در خدمت خواجه عبید الشهید احراری که از احفاد و
امجاد مقرب پروردگار حضرت خواجه عبید الله احرار است رسیده بهره‌مند کمالات گردید. در سیالکوٹ و
لاهور مسند افادهٔ علوم آراست. حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرهندی (متوفی صفر المظفر ۱۰۳۵ه
مطابق نومبر ۱۶۲۵ء) و مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی از صحبتش مستفید گردیده اند. در سنه هزار و
هفده (۱۶۰۸ء) در لاهور آسود. (واقعات کشمیر صـ۱۱۹)

قاضی بود خود را بر قاضی انداخت ـ و یوسف بعد از مجروح ساختن قاضی بگریخت و
علی کوکه و دنی کوکه که از اہل سنت بودند این خبر شنیده یوسف مذکور را محبوس
داشتند و حسین خان را از دربار عام بنام مفتیان نوشته گرفتند که به نسبت
یوسف بندر ہر چه حکم شرع باشد جائز دارند و علی کوکه در پیش مولانا شمس الدین
الماس و ملا یحیی گنائی ولد نونی گنائی مشہور و ملا فیروز رفته بیان کرد که حسین شاه
به نظر سیاست یوسف بندر را حکم کشتن داده است ـ ایشان ہم مطابق فرمان
او حکم شرع جاری دارند و آن ہر دو مفتیان گفتند که ہر گاه کسے بر حاکم شرع یا والی
اسلام بر اہانت و اخفاف و ارادهٔ قتل اقدام نماید اگر حاکم وقت او را برائے
سیاست قتل کند در شرع ماخوذ نیست ـ و دران اثنا مردم عوام شہر
ہجوم کرده یوسف بندر را در طرفة العین بقتل آوردند ـ

بعد چند روز حسین خان را پسر ارجمند خود ابراہیم خان که در حسن و
جمال مانند بدر منیر و در سپاه گری و قبق اندازی و اسپ دوانی بے نظیر بود
بآزار چیچک فوت شد و حسین خان از تیمار فراقش مصیبت زده و پریشان
خاطر گشت و ملا زین الدین که از علمائے شیعه بود حسین خان را ذہن نشین
ساخت که مفتیان اسلامیه یوسف بے گناه را حکم کشتن دادند و به شامت
بے گناہی او جگر گوشهٔ ایشان از جهان رفت که در حق او عدل نفرمودند و
حسین خان مفتیان شہر سر دیوان طلبانیده به جانب میرزا مقیم سفیر اکبر شاه
که بمذہب شیعه بود تجویز داد که یوسف بندر بے گناه مطلق است مفتیان

غازی خان ہمیشہ در معدلت و نصفت ہمت خود مصروف میداشت
چنانچہ از عدالت اُو روایت می آرند کہ روز عید غازی خان در عیدگاہ بود
یکے از ملازمان پسرش حیدر خان عنابے چند از کسے بغارت بردہ بود
بدین نرسانیدہ بود کہ مالک عناب در پیشگاہ غازی خان استغاثہ نمود
غازی خان فی الفور دست خاین قطع فرمود۔ حیدر خان قصد ورایں قدر
بے مُروتی از والد خود رنجیدہ وگردن از متابعت اُو پیچیدہ ترک مصاحبت
نمود و ملک محمد کہ خالوئے اُو بود ازیں اُمر نامرغوب اورا منع ساخت و حیدر
خان از روئے جہالت و شرارت ناصح غمخوار خود بقتل رسانید و غازی خان
بصدور چنیں امور بغضب آمدہ پسر خود در راہ عیدگاہ بدار کشید۔[1]
عاقبت بعلت جذام مریض شدہ بینائی چشمش عاطل گشت
نہ[2] سال و دو ماہ حقوق سلطنت بجا آوردہ برادر اخیافی خود حسین خان بر مسند
ایالت مستقل ساخت و بعد چند روز باغوائے بعضے از مصاحباں و مقربان
خود ازیں فعل نادم شدہ بر معزولی اُو مستعد گشت حسین خان بعضے از
رؤسا و امرا با خود متفق ساختہ دست غازی خان از حکومت کوتاہ کردہ

---

[1] تاریخ ملک حیدر چادورہ ص۱۲۰، نارائن کول ص۶۴، باغ سلیمان ص۲۵۵ ـ
مجموع التواریخ بیربل کاچرو قلمی ورق ۱۱۰ ـ

[2] بخلاف جملہ مؤرخین کشمیر فرشتہ و ملا نظام الدین ہمگی مدت سلطنتش را چہار سال
نوشتہ اند (فرشتہ جلد چہارم مترجمہ مولوی فدا علی طالب ص۸۱۹ و طبقات
اکبری جلد سوم مترجمہ راجندر ناتھ)

بخانہ نشانید۔

(۲) حسین خان در سنہ ۹۷۱ھ[1] بر سریر ایالت رایت حکومت افراخت۔ "خسرو عادل"[2] تاریخ جلوس اوست۔ ملک محمد[3] ناجی را نیز وزارت بخشید وہمگنان را بعدل ورافت ونصفت دل خوش ساخت وہفت روز با ہفت طایفہ صحبت میداشت روز جمعہ در مصاحبت ومباحثۂ علمائے اسلام و روز شنبہ با برہمنان وپنڈتان وبیدخوان ویوم یکشنبہ با مشایخ وفقرا۔ و روز دوشنبہ با مفتیان وقاضیان۔ و سہ شنبہ در اشتغال سیر وشکار۔ و روز چہارشنبہ با سپاہان وتیراندازان۔ پنج شنبہ با اہل نشاط وارباب رقص وسرود وہر طایفہ را فراخور مراتب انعام ومدد معیشت از خزینہ عامرہ معمول بود[4]

باوجود اشتغال جہانبانی فکر شعر ہم میکرد این دو شعر از طبع زاد اوست۔

فرد:۔ حمایل کردہ تیغ وبستہ خنجر یار مے آید
دلا برخیز کارے کن کہ جان درکار مے آید

---

[1] ۴-۱۵۶۳ء۔ [2] ۹۷۱ھ۔ [3] جد ملک حیدر چاڈورہ، مؤرخ کشمیر۔

[4] واقعات کشمیر ص ۹۱۔ اما بقول ملک حیدر چاڈورہ (تاریخ کشمیر قلمی ص ۱۶۳) تقسیم اوقات حسین خان چک چنین بود۔

"روز جمعہ با علما وفضلا، روز شنبہ ویکشنبہ بعدالت ودادرسی وروز دوشنبہ با دانایان ہند۔ و روز سہ شنبہ بشکار۔ و روز چہارشنبہ با سپاہ و لشکر وتیراندازی واسپ تازی وچوگان بازی و روز پنجشنبہ با قوالان واہل نشاط میگذرانید۔"

فیل آمده حمله‌های مردانه ساخت تا که فیل به غضب آمده خرطوم خود بر حبیب چک
افراخت وی اسپ خود بدریا انداخته رو بگریز نهاد۔ اما بموجب تقدیر
پای اسپش ناگاه در خلۂ بند شده سلاحش از دست افتاد فیل بکمال غضب
در عقب او تاخته خرطوم برو در ماکرد حبیب چک خرطوم فیل بدندان خود
چنان بگزید که فیل بگریخت چون اجلش رسیده بود فیل بازگشت آمده او را
ریزه ریزه کرد۔ پس غازی خان علم نصرت بفلک افراخته سپاهان خود را
بانعام و اکرام ممنون ساخت و در رتق و فتق امور مملکت پرداخت و سید
حمید رینه را به تهمت علاقۂ خویشاوندی شمس رینه شهید ساخت و در موضع
ناجی دیره مدفون است و سید کمال که از سادات عمده در پرگنۂ پهاک
مشهور بود زهر داده شهید کنانید[1]۔ و حضرت محبوب العالم قدس سرہٗ
بطرف پرگنۂ بیروه اخراج ساخت و صناوید اہل سنت با زحمت بسیار
رسانید۔

و در سنه ۹۶۷ھ[2] حاجی باندے و نجی ملک و یوسف چک که در هندوستان
آواره و پریشان شده بودند اتفاق کرده قرا بهادر[3] برادرزادۂ میرزا حیدر
با جمعی کثیر از مغلان برای تسخیر کشمیر همراه آورده در کوهستان راجور

---

[1] واقعات کشمیر ص ۹۱ [2] ۱۵۵۹ء

[3] برای قرا بهادر ملاحظه کنید ماثر الامرا جلد سوم صفحه ۴۹۔ قرا بهادر مع لشکر جرار دو زنجیر فیل نیز همراه داشت (طبقات جلد سوم)

شورش برداشتند۔ و غازی خان و سید ابراہیم با جمعیت دلاوران از راہ
ہیرپورہ پیش قدمی کردہ بہ مقام بہرام گلہ علم تقابل افراشتند و فتح ملک
و لوہر ملک کہ در کوہستان پونچ پریشان بودند با غازی خان پیوستند
و نصرت چک کہ در نواحی لاہور آوارۂ دشت کربت بود با غازی خان ملحق
گشت۔ روز دوم غازی خان بر لشکر مغلاں یورش کردہ فریقین بہ جنگ
پیوستند و از جانبین جمعے کثیر تہ تیغ آوردند عاقبت لشکر مغلاں
مغلوب شدہ بہ جانب ہند گریختہ رفت و غازی خان با خیل برادران
داعوان با فتح و نصرت بجانب دار الحکومت رجعت نمود۔

و بعضے مورخاں قایل اند کہ چوں غازی خان با خیل و حشم در ہیرپورہ
قیام ساخت طایفۂ ڈونباں[1] کہ برائے حراست درّہ مقرر مے باشند
پنج شش ہزار کس جمع کردہ بہ آنہا وعدہ فرمود کہ از شما ہر کس کہ سر مغل بریدہ
پیش من بیارد یک یک اشرفی بہ صیغۂ انعام از من بردارد۔ بہ شنیدن
این خبر طایفۂ ڈونباں در لشکر مغل تاختند و بحیلہ و دغا سرہائے آنہا
بریدہ پیش غازی خان می آوردند و سر ہر یک سر زیادہ از وعدۂ انعام
می بردند بدینساں بسیارے از مغلاں بے سر گشتند۔ پس ماندگان ہزیمت
غنیمت دانستہ برگشتند فقط[2]

---

[1] ڈونباں جمع ڈونب طایفہ ایست از رذیلاں۔

[2] تاریخ ملک حیدر چادورہ صلاب۔ تاریخ نارائن کول عاجز صلا۔ ہر دو مورخین متفق اند کہ در این معرکہ ہفت ہزار سر از سپاہ مغل بدرگاہ غازی خان آوردہ شد۔

استعانت و استمداد در دہلی پیش ہمایون بادشاہ پناہ گرفتند۔ در آن روز
ہمایون شاہ از بام افتادہ [۱] دنیائے فانی را پدرود نمود۔ امرائے کشمیر میرزا ابوالمعالی
را کہ از سادات کاشغر پسر خواندۂ بادشاہ بود بہ خدمت و فریب در غلانیدہ
با لشکر عظیم ہمراہ آوردہ در بے خبری یلغۂ وار درپیش شدند و دران جا پیلے
از دلاوران و سپاہیان کشمیر با ایشان ملحق گشتند۔ غازی خان بہ مسارعت تمام
سرانجام مہام لشکر سرانجام دادہ سید ابراہیم خان را بہ دلاسا و مدارا استمالت
نمودہ دختر خود در عقد مناکحت برادر زادۂ او نامزد کردہ با خود متحد و متعہد
ساخت نصرت چک مسلسل و مغلول ہمراہ برداشتہ بر وفور غازیان در براق
و طمطراق یلغار کردہ بر نہر ماہجی ویرہ [۳] تا اینجا تقابل افراشتند۔ فرد از آب عبور
کردہ فریقین بحرب و ضرب پیوستند۔ انہار خون جاری کردند۔ از جانبین
داد شجاعت و مبارزت دادہ گرد سپاہ بفلک رسانیدند۔ از صبح تا شام

ؔ۱ وفات ہمایون بادشاہ در ۹۶۳ھ مطابق ۱۵۵۶ء واقع شد۔ مولانا قاسم
کاہی و اصر عذیل تاریخش گفتہ "ہمایون بادشاہ از بام افتاد" [۹۶۲]۔ بقول ابوالفضل
این تاریخ یکسال کم است۔ بنابرین سال وفاتش ۹۶۳ھ مطابق ۱۵۵۵ء مقرر شد
ؔ۲ متوفی یکم شوال ۹۷۱ھ (۱۳ مئی ۱۵۶۴ء) در کابل
(اکبرنامہ جلد دوم بیوریج ص ۳۱۱ — ۳۰۸) —
ؔ۳ تاریخ ملک حیدر چادورہ قلمی ص ۱۶۱، تاریخ کشمیر مصنفہ نارائن کول عاجز قلمی ص ۶۲
تاریخ اعظمی مطبوعہ ص ۸۹۔ ماہجی ویرہ یا مانس ویرہ دیہہ است بزرگ بر ہر دو کنارہ
نہر بہنگہ و ویل بطرف جنوب مغرب از پٹن براہ سرینگر۔

صمصام خون آشام در انتقام بود. ظاہراً غلبه از طرف مغلان روئے نمود. ناگاه وہنے در تعبیہ در عسکر مغلان افتاده بجانب کوہستان منهزم شدند و شمس رینه دست و پا گم کرده در اخراج مغلان سعی میکرد که مبادا دستگیر شده ضایع خواہند گشت.

دران حالت غازی خان بر لشکر مغل تاخت آورده قریب یکهزار و ہفت صد کس از لشکر مغل مع شمس رینه اسیر ساخت. سوای آں از دلاوران فریقین چہار ہزار کس در رزمگاه بقتل رسیدند[1]. و ابو المعالی با جمعے از بقیة السیف بجانب ہند رجعت نمود. غازی خان از روئے سفاکی مغلان اسیر شده را طعمۂ تیغ اجل ساخته شمس رینه را بدار کشید[2]. ازانجا کوس فیروزی نواخته بجانب مسند حکومت رایت معاودت افراخت.

و در سال دوم[3] محمد رینه برادر شمس رینه به معاضدت حبیب چک پائے استقامت افشرده به محاربه و مجادله بر غازی خان غلبه آورد. و غازی خان در عرصۂ کارزار نیل زیان خورده با جنگ محمد رینه میجان داد و محمد رینه ضربہائے ناچخ و صلیل بر کالبد نیل انداخته عاقبت ذلیل گشت و حبیب چک دیگر

[1] تاریخ ملک حیدر صفحه مذکور، تاریخ کشمیر نارائن کول عاجز صفحه مذکور، تاریخ اعظمی صفحه مذکور.

[2] بقول ملک حیدر چادوره صفحه مذکور و نارائن کول عاجز:-

"باآنکه دختر ش در خانه پسر غازی خان بود به حلق کشید"

[3] بقول ملک حیدر جنگ مذکور بعد از دو سال بمقام زالڈگر محله از سرینگر

بوقوع آمد.

شجاعت و توقیر از قلمرو لداخ و اسکردو و گلگت و کشتواز وغیره تسخیر نموده همه جا
فوجداران خود تعیّن ساخت. آنگاه با جمعیت لشکر و سپاه بملک گکھڑان یورش
کرده دختر کمال خان گکھر که سرغنهٔ آن قوم بود بشرف ازدواج خود مشرف
کرد. از آنجا بحدود پکھلی رایت همت افراشته اطراف آن سواد در قبضهٔ اقتدار
خود در آورده رجعت نمود و بطرف گلگت و دارد و بجنبیت عزیمت راجولال
داده محاصل آن سواد ضبط فرمود.

و در سیاست و سفاکی و خونریزی و نظم و نسق و قطع اعضا و چشم کندن
و معدلت و نصفت رعیت پروری ممتاز بود. و مذهب شیعه را رواج کلی

۱ ایضاً ص [illegible] ۲ ملک حیدر چاڈوره و ملا سعد الله شاه آبادی می نویسند که او بسلسلهٔ عدل و
انصاف از قتل کردن پسر حقیقی خود حیدر خان بقصاص خانوایش ملک محمد باز نماند. درین ضمن روایت
اول الذکر این است:

چنانچه مشهور است که از ملازمان حیدر خان پسر خود که ارشد اولادش بود در حق کسے
زیادتی کرده حکم بقطع ید نمود. این معنی بر طبع حیدر خان گران آمده و غذغهٔ بغی بهم
رسانید......... خان مذکور ملک محمد چند و خانوش را برائے نصیحت پسر
فرستاد. در اثنائے گفتگو ملک محمد ناملائمے بر زبان راند و شاهزاده خانوئے خود را
کشت. غازی خان نیز فرزندش را بکشت و دانست پدری کار نکرد"

و ثانی الذکر این:

کشت از بسکه در عدالت خاص   کشت فرزند خویش را بقصاص

(تاریخ کشمیر ص [illegible] و تاریخ سلیمان ص ۲۵۵)

برشید - دفرقهٔ نمود و اہل سنت را تکلیف ترک مذہب[1] نمود - پس امرائے کشمیر
بموجب خصلت ذاتیه خود در مخالفت و منازعت او مستعد گشته فتنه ها برداشتند
بلکه خواہش کشتن غازی خان و حسین خان مصمم نمود - غازی خان از کنگاشش
ایشاں اطلاع یافته نصرت چک و یوسف چک پسران ریگی چک و شنکر ملک را
پیش خود طلبیده به استمالت و مدارا شکایت و سعایت از مخالفت و مخاصمت
آنها در پیش آورد و درآں حالت برادران آنها رسیده از مجلس او برداشته
بردند و فردا برادران نصرت چک و جماعت شریهائے شهر بریده به محاذ
و مقابله ایستادند - غازی خان با عسکر خود از دریا بذریعهٔ سفاین عبور کرده
به جدال و قتال پیوسته برادران نصرت چک و بعضے از جماعت آنها بقتل رسانید
نصرت چک و یوسف چک پا بزنجیر محبوس داشته پسماندگان او مقهور و مخذول
ساخت - بعد چندگاه شنکر چک و بہرام چک و فتح چک وغیره در قصبهٔ سوپور
جمع گشته علم بغاوت افراشتند غازی خان با لشکر فراوان به مقابلهٔ ایشاں
رفته همه را منهزم و مقتول ساخت - بہرام چک از کوہپایه گرفتار کرده به قتل
رسانید یوسف چک را میل در چشماں کشید و برادرش ابراہیم چک از تیغ
گذرانید -

بعد وقوع این واقعه شمس رینه پسر عیدی رینه و چندکس از امرائے

---

[1] ملا سعدالله اگرچه ذکر فرقهٔ خاص نمی کند، لیکن درین ضمن چنین اشاره دارد:-

دست ز فتنه بعدل داد کشاد — از تعصب بکرد دیگر یاد

(باغ سلیمان قلمی صفحهٔ مزبور)

بعد انقضائے مدت یک سال حبیب شاہ بہ مسند شاہی نشستہ گوزے شدید بکمال شدّ و مد انداخت کہ بہ تفسیر آں اہل مجلس شرمندہ شدند۔ و علی خان بجوش آمدہ تاج شاہی از سرش برداشتہ بر فرق غازی خان نہادہ حبیب شاہ[1] از نشیمن شاہی بیروں ساخت پادشاہی سلاطین کشمیر بہ خاتمہ رسید۔

سبحان اللہ۔ پادشاہی دو صد و سی و دو سالہ[2] بہ یک باد مخالف بباد رفت۔ ابیات۔

گنج بقا نیست دریں خاکداں	مغز وفا نیست دریں استخواں
ہر چہ دریں مائدہ خرگہی است	کاسہ آلودہ و دست تہی است
ہر کہ از و خورد دہانش بسوخت	ہر کہ از و گفت زبانش بدوخت

اورنگ یازدہم در بیان حکومت چکاں

چوں حقیقت بود و باش و حسب و نسب طائفہ چکاں در اوراق

[1] ایضاً، ایضاً۔ لیکن ایں ہر دو مؤرخین از ذکر "انداختن گوز" سکوت اختیار کردہ اند۔ عبارت تاریخ کشمیر ملک حیدر کہ دریں ضمن وارد شدہ ایں است:۔
"در تاریخ نہصد و شصت و دو کہ در دیوان نشستہ بود در احکام غلطی کرد کہ اکثر ارکان خجالت کشیدند۔ علی خان برادر خورد غازی خان تاج از سر حبیب شاہ برداشتہ بر سر غازی خان گذاشت۔"

[2] بروایت خواجہ محمد اعظم "بعد دو صد و بیست و چند سال سلطنت از خاندان شاہ شمس الدین منتقل بہ چکاں گردید" (واقعات کشمیر ص ۸۶)

نه زیب نگارش یافت۔ خلاصهٔ آں این است که چکاں تا عهد سلطان زین العابدین نسلاً بعد نسل خدمتگذاری و ملازمت سلاطین اوقات گذاری میکردند۔ انگاه بسبب فساد سلطان محمد شاه و فتح شاه فتور و قصور بحکومت سلاطین عاید گشت و فرقهٔ چکاں اقتدار و استقلال بهم رسانیده چندگاه رتبهٔ رضاعت و کوکه گی حاصل کردند۔ رفته رفته بجرأت ذاتیه و جسارت جبلی خود به امورات ملکی دخیل شده به مرتبهٔ وزارت و امارت رسیدند و دراں اثنا با خاندان سلاطین از روئے مخالطت و مناکحت دختران درجهٔ قرابت و مساهمت حاصل نمودند۔ پس ازاں بسبب فتور احوال و قصور همت وجودت آنها بسر خود متمکن وسادهٔ حکمرانی گشتند۔

فرد

چنین است رسم سرائے سپنج
یکے میرود دیگر آید بگنج

(۱) غازی خان پسر کاجی چک در سنه ۹۶۲ھ[1] بیاوری بخت و اعانت اقبال بسر خود بر سریر اجلال استقلال یافت مضافات کوهستان کشمیر به کمال

[1] ملک حیدر چاڈوره (تاریخ کشمیر قلمی صفحه ۱۰۶) در سبب نشستن غازی چک بر تخت حکومت می نویسد:۔

"چوں حبیب خان بے جوهر را لیاقت سلطنت اصلا نبود، در تاریخ سنه ۹۶۲ھ (۱۵۵۴ء) که در دیوان خانه نشسته بود، در احکام غلطی کرد که اکثر ارکان دولت خجالت کشیدند۔ علی خان چک برادر خورد غازی چک تاج از سر حبیب شاه برداشت و بر سر غازی خان گذاشت"۔

مشهور است. و در پرگنۂ کامراج[1] میان ضلع ماور و کوه پاره علیحده شش صد[2]
کس هلاک شدند. قصۂ آن در حصۂ اول گفته شد. بالجمله حکومت دولت
خان در کشمیر همگی سه سال بود و درین سالها همراه غازی چک چند مرتبه مخالفت
و منازعت ورزید. لیکن آن مخالفتها فرو نشسته به مصالحت می انجامید. عاقبت
دولت چک زن عموی خود زوجۂ دوم کاجی چک که مادر عینیۂ غازی خان بود
به خدیعت و فریب در عقد نکاح خود درآورد موجب آن غازی خان و
علی خان بشورش[3] آمده در تخریب بنیاد حکومت او افتادند.

روزی دولت چک جماعت خود در حسن آباد گذاشته بسیر تالاب
ڈل رفته بود و برادرانش فرصت غنیمت دانسته در حسن آباد دیوانان
او بقتل رسانیدند. آنگاه برائے گرفتاری او به جانب سواحل ڈل عجلت
کردند و دولت چک خبر یافته به جانب کوهستان پهاک[4] گریزان شد
و در اثنائے راه چوپانے هیکل او به شناخته گرفتار نموده بسته کرده پیش

---

[1] در تاریخ اعظمی ص۸۸ این مقام بجائے کامراج، مراج درج است.

[2] صاحب طبقات تعداد هلاک شدگان را شصت هزار کس بیان کرده است.
و نزد فرشته شماره آنها شش صد نفر است. معلوم می شود که روایت حسن از
مؤخر الذکر ماخوذ است.

[3] صاحب "واقعات" همراه این هر دو نام حسین خان نیز ذکر کرده است. تاریخ
کشمیر ص۹۵. [4] تاریخ کشمیر ص۶۰، "واقعات" ص۸۹، "طبقات" جلد سوم
ص۴۳۵. اما در آخر الذکر بجائے "پهاک"، "جاک" مذکور است که غلط فاحش است.

غازی خان رسانید۔ غازی خان میل در چشمان او کشیده محبوس داشت۔

گویند دولت چک بسیار بهادر و جرار بود بوقت ایستادن هردو دستش تا بزانو می رسیدند۔ وقتے در میان ننده مرگ تیرے انداختہ تا مسافت یک میل بهدف رسانید و در زنے در هنگام تعمیر دولتخانهٔ خود چوبے درانکه طوالت آن بیست درعه و ضخامت تا یک درعه بود معماران بالائے بام می کشیدند ناگاه ریسمانها گسسته شده بزیر افتاد۔ دولت چک چوب مذکور را بدست راست خود گرفته دست چپ بر زمین وقایه کرد گویند دست او تا مرفق در زمین رفت و تا وقتیکه ریسمانها درست کرده چوب بالا کشیدند همچنان ایستاده بود[1]

دیگر در دهلی پیش شیرخان افغان فیل را دُم گرفته هردو پائے خود محکم ساخت و فیل را اصلاً حرکت کردن نداد[2]۔ و وقتیکه بخت و روزگار از و برگشت عاقبت در دست چوپانے اسیر افتاد[3]۔ و غازی چک بعد رفع حکومت دولت چک اسماعیل شاه را از سلطنت برداشته خواهرزادهٔ خود حبیب شاه پسر اسماعیل شاه اوّل بر تخت نشانید[4]۔

(۲۷) سلطان حبیب شاه در ۹۶۱ھ بیاوری غازی خان مسند شاهی یافت و غازی خان به نفس نفیس خود در انتظام مهام حکمرانی پرداخت۔

---

[1] تاریخ کشمیر ملک حیدر قلمی ص۵۹ ـ [2] ایضاً ـ واقعات کشمیر ص۸۶ ـ
[3] ایضاً ایضاً ـ [4] ایضاً ـ

در جزائے فعل بے تاب است تیغ انتقام
هر که بد کرده است بد بیند بجائے خویشتن

بعد از فراغ عیاری رینه دولت چک سید ابراهیم خان و حسین ماگرے را از حبس کشیده به استمالت و مدارا با خود متفق ساخت و سلطان نازک شاه از مسند سلطنت برداشته به جانب هند اخراج نمود- ایام سلطنت دوم او یازده سال و چند ماه بود-[1]

(٢٦) سلطان اسمٰعیل ثانی پسر ابراهیم شاه در سنه ٩٥٨ھ[2] باعانت و امداد دولت چک عاریتاً[3] لوای شاهی افراخت و همگی سکه و خطبه بنام او مشهور بود- سوائے آن دولت چک به اختیار خود انتظام مهام مملکت را فروغ داده در اشاعت مذهب شیعه و ترویج لوازمات آن بخوبی پرداخت و خانقاه شمس عراقی که در عهد مرزا حیدر منهدم شده بود از کرده سابقه بمتانت و استواری معمور ساخت و لاشه میر دانیال که هنگام قتل در موضع شونشن مدفون کرده بودند از اینجا برآورده در مقبره میر شمس عراقی درگور انداخت- در محله حسن آباد برائے بابا حسن بخاری ابن بابا علی بخار خانقاهے وسیع بلند افراخت- و لاشه بابا علی از جائے خود کشیده در اینجا مدفون

[1] بروایت صاحب طبقات مدت سلطنت نازک شاه بعد وفات میرزا حیدر رنگی دو ماه بود-

[2] مؤلف جوامع التواریخ سال سریر آرائی ٩٦٠ھ قرار داده است-

[3] خواجه نظام الدین در طبقات جلد سوم مدت سلطنت ابراهیم شاه پنج ماه نوشته و ابوالفضل خلافش ده ماه بود-

کرده عمارت مقبرهٔ او احداث نمود و اراضی معموره و غیر معمورهٔ آن طرف از مالکان جبراً گرفته به حسن بابا بخشید و حسن بابا عمارات رفیع و مکانات منیع و باغات و اسواق وسیع در آن جا آباد کرده به حسن آباد موسوم ساخت۔ و فرقه هنود و اهل سنت را طوعاً و کرهاً تکلیف ترک مذهب نمود و خطیبان مساجد را علانیه تجویز داد که نامهائے دوازده امام شامل خطبه بخوانند[1]۔

و در سنه ۹۶۰ه مطابق سنه کشمیری سی و سیوم ناگهان پاسے از شب گذشته زلزله شدید واقع شد که تا هفت روز یک جنبش بود و در چند جا تبدیل زمین و خسف آن وقوع یافت چنانچه تبدیل زمین حسن پوره و حسین پوره از آن وقت

[1] صاحب بهارستان شاهی احوال تغیرات متذکرهٔ متن چنین قلمبند نموده است۔

"میرزا حیدر از غایت انکار طریق مستقیمه نوربخشیه بلکه سلسلهٔ همدانیه را ازین ممالک بالکلیه معدوم ساخته بود۔ چنانچه در تمام این ممالک از آن سلسلهٔ شریفه اثرے باقی نمانده بود۔ و قریب هشت سال هیچ کس از اهالی و موالی این ممالک دم از آن سلسله نتوانستند بلکه از کمال تعصب خود اظهار مذهب نتوانند کرد۔ مردم این ممالک را منع میکرد که هیچ کس شیع المذهب نباشد ماسوائے مذهب حنفیه تمام مذاهب را منسوخ ساخته۔ ملک دولت چک باز سلسلهٔ همدانیه را برپا ساخته به تقویت بابا حسن پرداخته در ترویج سلسلهٔ همدانیه اهتمام تمام فرمود و جمیع درویشان و صوفیان آن سلسله و رسوم و قواعد همدانیه و شرائط آداب طریقهٔ نوربخشیه باز زنده ساخت"۔

درمیانِ خانقاهِ معلّیٰ اجلاس کردند

دراں اثنا ملک نیکروز برادرِ محمد ناجی سنگے کلان از سقفِ خانقاه بر اں جماعه انداخت وآں سنگ خطا شده[1] ستون خانقاه مضروب ومجروح ساخت که اثر آں در خانقاهِ قدیم پیش از سوختن موجود بُود. به پاداشِ ایں امر ناهنجار بندوقے از غیب[2] بزانوئے نیکروز رسیده فی الفور جاں داد۔

وملک عیدی رینه جمعے از چکان کوپه واره[3] که اہلِ سنّت بُودند وطائفهٔ ماگریاں وسیداں بیہقی با خود متفق ساخته در ماه رمضان ۸۵۸ھ به محاربت چکاں علمِ منازعت افراخته در قلعهٔ علاء الدین پوره متحصن نشسته به مبارزت ومخالفت آنہا پرداخت تا آنکه شیخ شمس چک کوپه واره ونجی ملک وحاجی پانڈے وبہرام

[1] تاریخِ کشمیر ملک حیدر چاڈوره ص۸۵، واقعاتِ کشمیر ص۸۲، جوامع التواریخ ص۲۱۴۔
امّا حیدر ملک بجائے "انداختن سنگ از سقفِ خانقاه" ذکرِ انداختن گولهٔ توپ از کنارهٔ آں طرف رود بہت (جہلم) نموده است۔

[2] ایضاً۔

[3] بقول خواجه نظام الدین ومؤرخ فرشته کشمیریاں بایں وقت به چہار گروه منقسم بُودند۔ و رہنمائے ہر یک جُدا بُود۔ چنانچه صاحب طبقات می گوید:۔

"دریں ایام چہار طائفه در کشمیر اعتبار داشتند اول عیدی رینه با طائفهٔ خود، دوم حسن کگرے ولد ابدال کگرے با طائفهٔ خود، سیوم کشتواریاں که بیرم چک ودیگر باشند۔
چہارم کامیاں که کاجی چک ودولت چک وغازی خان چک باشند"

[4] وآنکه اینجا ذکر شد غالباً از غلطیِ نویسندگان قدیم است که حسن از ایشاں نقل نموده

کپواره قصبه ایست بزرگ قریباً بفاصلهٔ بیست وپنج میل از باره موله

ناگاه یوسف خان باتفاق جماعتے از خیل و خدم پلہائے شہر بریده بمحاربه
و مقاتله ایستادند و دولت چک و غازی چک به مبارزت و مقابلت آنها
مبادرت نمودند. و سید ابراهیم خان و حسین خان ماگرے را گرفتار کرده
محبوس داشتند باقی جماعت آنها در قلعهٔ علاء الدین پوره پیش عیدی رینه
گریخته رفتند.

و دولت چک از روئے خدلیت و دویه بازی معاونان عیدی رینه
را استمالت نموده لوہر ماگرے و لنگی ملک و فتح چک و یوسف چک بخود
مایل ساخت و بتقویت و جمعیت آنها از دریائے بهت عبور کرده بر جنود
مخالفان بغتةً ریخته گرد هیجا تا بفلک برانگیخته خون هزاران مردم بیدین
ریخته رایت نصرت بر اوج عزت افراخت۔[1]

و عیدی رینه بعدم طاقت مقاومت منهزم شده در جنگل شمهٔ ناگ
پرگنهٔ وتر به محل اختفا انزوا پذیرفت و دران جا بمرض موت بیمار افتاده
بشهر در آوردند و چند روز کشیده رحلت نمود۔[2] بر منصب وزارت
همگی دو ماه به حکومت گذرانید۔ فرد

---

[1] به روایت صاحب طبقات جلد دوم ص ۱۷۵ ترجمه برجند زمانه جنگ مزبور مابین عیدی رینه و دولت چک در میدان عیدگاه واقع شد۔

[2] و صاحب طبقات در سبب وفات عیدی رینه ذکر میکند :- وقتیکه عیدی رینه خواست که بر اسپ سوار شود ناگهان اسپ لگدے بر سینه اش زد که بعد مدتے آن جان بجان بخش داد۔ نیز بقولش در سرینگر در مزار موسی رینه مدفون شد۔

[۱] ...ست ده سال به حکومت کشمیر گذرانید[۲] و سکه و خطبه بنام نازک شاه معمول داشت.
بعد واقعه میرزا حیدر عیدی رینه بر منصب وزارت استقلال یافت.
[نـ]ازک شاه را اسم سلطانی و خطبه بدستور گذاشت و انتظام مهام مملکت بطور خود
می ساخت دولت چک و غازی چک و علی چک و حسین چک فرزندان کاجی چک
که در آواره گردی و پریشان حالی میان کوهستان ها اوقات بسر می بردند توجهات
بی غایات طلبانیده در سایهٔ حمایت و عنایت خود نگهداشت[۳] چون قوت و ثروت
دریافتند براه بغض و عناد و کینه و فساد او شتافتند و همیشه در تدبیر و تخریب او
شطرنج تدبیر می باختند. دران زمان هیبت خان نیازی[۴] از پیش گاه سلیم شاه
با لشکر دلاوران جرار براه کوهستان جموں بعزم تسخیر کشمیر عزیمت کرده در
بانهال رسید.
ازین سو دولت چک و حاجی باندے با جیش پرطیش به مقابله برآمده بر
فرق کوه بانهال پائے استقامت افشردند و ملک عیدی رینه و حسین ماگرے
متعاقب بآهستگی می رفتند[۵]. دولت چک لشکر خود به دو راه بر مقابلهٔ مخالفان
مامور ساخته فردا به جنگ پیوستند و از صبح تا شام داد مردانگی داده محاربهٔ

---

۱ "واقعات کشمیر" ص ۸۲ - ۲ مجموع التواریخ مصنفهٔ بیربل کاچرو قلمی ص ۲۱۴ -
۳ "واقعات کشمیر" خواجه اعظمی ص ۸۰ - مجموع التواریخ قلمی ص ۲۱۴ و تاریخ کشمیر ملک حیدر چادوره ص ۵۸
۴ "واقعات کشمیر" ص ۸۷ - ۵ و سبب بآهستگی رفتن عیدی رینه و حسین ماگرے این بود که هر دو به شهرت
دولت چک در واقعهٔ هیبت خان نیازی حسد می بردند و از خدا می خواستند که این کس از میان برود
و صاحب تاریخ فرشته ص ۳۵۸ و طبقات اکبری ص ۶۲۰ چاپ لکهنؤ در مقتولین زوجهٔ هیبت خان
(اعظم همایونی) را نیز شمرده اند.

عظیم نمودند۔[1]

هرچند دلاوران هندی نژاد را در شجاعت و مبارزت نظیر نبود لیکن
موجب دستبرد قضا و قدر در دست کشمیریان همه مقتول شدند و بغیر
دو کس از جنود ایشان کسے زنده نماند پس بوقت شام دلاوران کشمیر
سرهائے هیبت خان نیازی و سعید خان و شهباز خان[2] در پیش دولت
چک گذرانیدند۔ و ملک دولت آن سرها در پیش سلیم شاه[3] بجانب هند
فرستاد و قاصد را عرضداشت خود بنام نازک شاه بدین مضمون نوشته
داد که شمس ملک و سنجی ملک از طرف عیدی رینه همراه من بودند آنها هیچ
گونه رفاقت سختی به من نکردند نائره بغض و عداوت در سینۂ شان افروخته
شده بود۔ این بے اتفاقی علاوه اشتعال فساد و غبار نمود۔ فقط۔

دولت چک بوقوع فتح و فیروزی کلاهٔ تکبر به فلک سوده بجانب
کشمیر معاودت نموده در پرگنۂ دیرناگ با عیدی رینه ملاقی شد و حسین ماگرے
بداں جا هم نه رسیده بود ملک عیدی رینه به قیاس و قیافه استکبار و استغنائے
قوم دولت چک دیده در فکر تخریب و ترهیب آنها افتاد و دولت چک در
شهر رسیده با ملک محمد ناجی که از عیدی رینه به سبب مقدمات میرزا حیدر
رنجیده بود، موافقت و موانست حاصل نموده برائے معهودی عیدی رینه

[1] مطابق روایت صاحب طبقات جنگ مزبور در پرگنۂ بانهال نزد کوهچه لن کوٹ واقع شد۔

[2] سعید خان و شهباز خان هر دو مانند هیبت خان از افغانان نیازی بودند۔

[3] نزد صاحب طبقات اکبری این نام اسلام شاه است که دراں ایام در دره بن نزد دریائے چناب قیام داشت

بر ران او تیر زد۔[1] بعضی گویند که کمال کوکه اورا بزخم شمشیر کشت اما بر قالب او
غیر از زخم تیر چیزے دیگر ظاهر نبود۔
فردا چون مخالفان از قتل میرزا حیدر خبر یافتند دولت چک و غازی
چک پسران کاجی چک خواستند که بر نعش میرزا بے ادبی کرده جسد او را طعمهٔ
سگان سازند و سید محمد بیهقی که نبیرهٔ نازک شاه بود باتفاق حسین ماگرے
و اجتماع اهل سنت استقامت کرده نعش او برداشته در مزار سلاطین متصل
مرقد زین العابدین بسمت مغرب بعد پنج روز دفن کرده مقبرهٔ او سنگین افراختند۔

---

[1] درین روایت با تقدیرے اختلاف ملک حیدر چاڈوره، خواجه محمد اعظم، نارائن کول
عاجز و میر بل کاچرو اختیار نموده اند۔ عبارت اولین این است:۔
"پس بعزم انصرام این مرام میرزا حیدر خود متوجه تفتیش احوال اهل قلعه گردیده شبے سوار
شد و از دروازهٔ قلعه باندرون رفت قضا را قصابے گاوے پاک میکرد چون دید که
سوارے از بیرون درآمد دانست که جاسوس لشکر است۔ میرزا را پرسید که کیستی و
بکجا آمدی؟ میرزا چون زبان کشمیر خوب یاد نگرفته بود جوابے داد که نه فارسی بود و نه
کشمیری۔ قصاب تبر که گاو را آن پاک میکرد بر سر میرزا کوفت و او را بسر منزل فنا
بوادی خموشان روان کرد۔"
عبارت ثانی این طور است:۔
"میرزا اهل و عیال در اندرکوٹ گذاشته قصد شبخون امرائے کشمیر کرد۔ بخاطر میرزا رسید که
در شاخ بندی غنیم تن تنها درآمد قصابے پرسید که نام تو چیست چون زبان کشمیر
فصیح نمیدانست قصاب را یقین شد که مغل است تبر برداشت و بر سرش کوفت
و بهمان زخم درجهٔ شهادت یافت۔"

و بر لوح قبر او این سجع نقش بر سنگ موجود است۔ تاریخ:۔

شهٔ گورگان میرزا حیدر آخر　　بملک شهادت زده کوس شاهی
قضائے الٰهی چنین بود تاریخ　　شده بهر قتلش قضائے الٰهی[۱]

سید محمد تا یک ماه بر مقبرهٔ او محافظان مقرر داشته دست چکان کوتاه ساخت۔

چون دولت چک به سبب حمایت نازک شاه و سید محمد بر نعش میرزا حیدر دست نیافتند در اندرکوٹ برائے ترت[۲] و تاراج خانمان میرزا حیدر تاخت آوردند و زن میرزا هم به جنگ مردانه مستعد مانده بود[۳]۔ فرزندان ابدال ماگرے که از اقارب سید محمد بودند در میان آمده صلح کنانیدند[۴]۔ چکان را دفع کرده قبیلهٔ میرزا را در سرینگر میان حویلی حسن منتو جائے دادند۔ و میرزا قرا بهادر و میرزا عبدالرحمٰن و میرزا جان میرک و میرزا پکله و میر شاه و شاهزاده بیگ و محمد نظر و جر علی نظربند شدند و بعد چندگاه رهایش یافته روانه کاشغر نمودند[۵]۔

میرزا حیدر برادرزادهٔ سلطان سعید کاشغری و خاله زادهٔ بابر پادشاه بود در علوم عقلی و نقلی و شعر و سخن طبع موزون داشت۔ تاریخ رشیدی از تصنیفات

---

۱ ۹۵۸ھ (ایضاً ص۸۱)۔ اما ملک حیدر و نارائن کول عاجز و بیربل کاچرو بر خلاف این هر دو سال قتلش ۹۵۹ھ نوشته اند۔ ملک حیدر گوید که:۔

"در تاریخ نهصد و پنجاه و نه (۹۵۹ھ) از اوج تخت بحضیض قدم نهاد"

۲ ترت، غارت و انهدام۔ ۳ ایضاً ص۸۱۔ ۴ ایضاً ص۸۱۔

۵ تاریخ ملک حیدر چاڈوره (مخطوطه) ص۵۵ و تاریخ کشمیر اعظمی مطبوعه ص۸۱۔ اما در هر دو این قدر تفصیل نیست که حسن ذکر کرده است۔

چون ایام بخت و اقبال از میرزا برگشته بود معتبران و معتمدان وی

هر جا که در اطراف کشمیر پیشتر تعین شده بودند از هر جا تباه شدند - از آنجمله

ملا قاسم و ملا باقی که از امرائے عظام او در تبت حکومت میکردند در موسم

زمستان مردم تبت اتفاق نموده ملا قاسم را با جمعے کثیر قتل کردند و ملا باقی

گریخته بوقت مصیبت پیش میرزا حیدر در نا بد کوٹ رسید - و مولانا عبد اللہ

سمرقندی که از امرائے معتمد علیه بود و بضبط و ربط ولایت پکھلی اعتبار داشت

از اینجا باستماع خروج کشمیریان متوجه ملازمت بود چون در باره موله رسید

بدو بیت کشمیریان مقتول گردید - و یوسف میرزا کوکه در کشتوار به حکومت

مستقل بود - از اینجا هزیمت خورده در اثنائے راه با یک هزار و پانصد نفر مغل

کشته شد - و محمد نظیر در راجوری گرفتار گشت -

میرزا حیدر این همه اخبارات جانکاه در یک روز شنیده از جان خود متسلی

گشت - قطعه

فریاد ز جور و ستم چرخ کبود — هرگز گره بیشتر کس را نه کشود

هر جا که دلے یافت که داغے دارد — صد داغ دگر بر سر آن افزود

میرزا حیدر با وجود تلاطم امواج ابتلا علم همیا افراشته در دوام [illegible]

رسید و لشکر امرائے کشمیر در قلعهٔ خانپور[1] را اقامت گزین شده بود - میرزا حیدر

[1] نزد محمد اعظم و ابوالفضل این مقام خانپور است - مقام میرزا بیدر را ابوالفضل در اثنائے راه میرو پور د
سرینگر نشان داده است - بدیں وجه میتوان گفت که خانپور همان جایے است که در پرگنه بیره
بمسافت یک میل بجانب شمال مشرق درنگ بر راهے که بسرینگر می رود واقعست -
(بیٹس گزیٹیر ص ۲۳۲)

با جمعیت ہشت صد سوار بر فوج مخالفاں شب خون آورد و چوں پایان قلعہ رسید
تمامی دلاوران مغل در انجا ایستادند و ہمراہ میرزا حیدر ہمگی سی سوار بالا بر آمدند
آنہا ہم در اثنائے راہ باز ماندند و میرزا حیدر ہمگی ہشت سوار ہمراہ گرفتہ در معرکہ
مجادلہ بدست مقاتلہ بکشاد و چہل و چہار کس از تیغ گذرانیدہ بزخم تیر مخالفاں
در شب ہشتم ماہ ذی قعدہ ۹۵۸ھ جام شہادت نوشید۔[1]

بعضے مورخاں می نگارند کہ دراں شب ابرے سیاہ پیدا شد چوں میرزا
حیدر نزد خیمۂ خواجہ حاجی بانڈے[2] کہ مادۂ فساد و وکیل میرزا بود رسید از تاریکی
تمیز نمی نمود۔ شاہ نظیر کہ قورچی میرزا حیدر بودے گوید کہ دریں وقت چوں تیر
می انداختم آواز میرزا حیدر بگوش من رسید کہ گفت "قباحت کردی" دانستم
کہ دراں تاریکی ناگہانی تیرے بمیرزا حیدر رسید۔ و نیز منقول است کہ قصابے[3]

[1] صاحب بہارستان شاہی صحیح تاریخ قتلش باین الفاظ دادہ است۔
"بقضائے الٰہی در شب ہشتم ذی القعدہ ۹۵۸ھ میرزا حیدر
بزخم کمال دوبی بقتل رسید۔"
و صاحب تاریخ اعظمی نیز تاریخ قتلش ۹۵۷ھ ہجری بیان کردہ است۔ و آنکہ ملک حیدر
چادورہ و نرائن کول عاجز تاریخ فوتش ۹۵۹ھ ہجری بیان کردہ اند مبنی بر
خطا و سہو است۔

[2] طبقات چاپ لکھنؤ ص۶۱۸ و فرشتہ جلد دوم چاپ لکھنؤ ص۳۵۷۔

[3] پنڈت نارائن کول عاجز نام این قصاب "کمال دوبی" بیان کردہ است۔

دران اثنا ۲۷ ماه رمضان در ناندرکوت آتشے عظیم واقع شد اکثر خانه ها
سوختند - و مرزا قرابهادر و سائر مردم پیغام کردند که خانه هائے ما سوخته شد اگر
حکم باشد بیائیم و خانه ها راست کنیم و دو سال آئینده متوجه برپل گردیم - مرزا حیدر
اصلاً منظور نه کرد پس مرزا قرابهادر با لشکر خود بکمال جبر و اکراه متوجه برپل گشت.
چون در قصبه کوت رسید سیزدهم ماه شوال تمامی امرائے کشمیر بر قلعه هائے کوه و
بلندی ها عروج کرده گروه زمینداران کوهستان را تجویز دادند که راه معاودت
مغلان به جانب کشمیر مسدود سازند. علی الصباح مردم کاری و دلاوران
کارزاری از قلال جبال فرود آمده در میان تنگنائے درهٔ کوهستان با لشکر
مغلان به جدال و قتال پیوستند و سنگهائے گران از بالا غلطانیده کالبدهائے
مغولان بخاک آمیختند تا وقت زوال از حرب و ضرب و سنگ و چوب خونهائے
مغولان بر زمین ریختند و دران معرکهٔ جانگاه مغلان داد شجاعت و مردانگی داده
حمله هائے رستمانه نمودند - عاقبت راه هزیمت پیش گرفته بجانب برپل گریختند
و تا یک فرسخ دلاوران کشمیر دنبال آنها تعاقب کرده بسیارے مقتول و مجروح
نمودند - و [illegible] خان ککه مردان کوهستان همراه گرفته تا موضع برپل دنبال
آنها دویده از اسپ و یراق و سامان هرچه دیدند بغارت بردند - و عیدی رینه
پانصد سوار بافسری شمس چک و یحیی ملک برائے محاصرهٔ قلعهٔ برپل مامور ساخت.
و خود بجانب پونچ حرکت نمود و امرائے کشمیر در برپل رسیده قلعه را
محاصره کردند -

صبح روز دیگر قرابهادر جماعتے از مغلان همراه گرفته برائے مصالحه و تملق

به جانب اُمرائے کشمیر پیش قدمی ساخت - چون نزدیک رسید مردمانِ کوہی و پیادگان کشمیر بر سرِ ایشان ریختہ بمقاتلہ و غارت مشغول شدند - و سید مرزا با جماعت مغلان شمشیر ناخن گرفتہ از قلعہ برآمدہ بجانب ولایت گکھران منہزم شدند و دنبال آنہا دلاوران کشمیر تا یک میل تعاقب کردہ از یراق و سامان ہرچہ دریافتند بردند - قرا بہادر با جمعے از مغلان در دست کشمیریان گرفتار آمدہ دست و پا بستہ در اُردوئے عیدی رینہ رسانیدند و عیدی رینہ قرا بہادر و قطب علی کوکہ و جمعے نظیر را کہ سرانِ عسکر بودند محبوس داشت و قریب شصت کس را دستہا بریدہ یلہ[1] کردند - از الجملہ بعضیہا در راہ فوت شدہ بعضیہا بہ جوانب و اطراف متفرق گشت و عیدی رینہ میر سید ابراہیم و غازی چک و دولت چک از کوہستان نوشہرہ طلبیدہ از راہ ہیرہ پور ہمراہ خود بہ کشمیر آوردہ -

و میرزا حیدر بہ سنوح این سانحہ جانکاہ موجب مصلحت مشیران و مدبّران خود جمعے از مغلان در اندرکوٹ نگہبان خانمان خود گذاشتہ مع یکہزار سوار مغل بہ تقابل اُمرائے کشمیر متوجہ شد چون بمقام زال ڈگر نزول فرمود فتح چک با سہ ہزار کس در اندرکوٹ رفتہ خانۂ میرزا حیدر را آتش کشید - و جمیع عمارات سلطان زین العابدین را کہ در سوپور بودند بعوض عمارات میرزا حیدر بسوختند - امّا میرزا این عمل خوش نیامد - لشکریان عمارات عیدی رینہ و نوروز چک را کہ در شہر بودند سوختند -

---

[1] ترک کردند -

نمودند و مُلّا حاجی خطیب از تیغ گذرانیدند۔

مختصر کہ مردم بسیارے از اعیان شیعہ و متابعان شمس عراقی بقتل رسیدند و میر دانیال گرامی فرزند شمس عراقی کہ در اسکرد و[1] ترویج مذہب خود می ساخت میرزا حیدر او را بسر زنش آوردہ تا یک سال محبوس داشت و بگواہی چند شاہدان سبّ صحابہ کبار رض بروے ثابت کردہ بہ فتوائی قاضی ابراہیم و قاضی عبدالغفور[2] از تیغ گذرانید لاشۂ او را در شہر دفن کردن نداد۔ تاریخ قتل او "دشت کربلا" گفتہ اند۔

بوقوع ایں واقعہ تردّد و توحّش در دلہائے مردم از میرزا پیدا گشت خصوصاً اہل التشیّع بیشتر در مقام خصومت و نزاع او مستعد شدند و ملک عیدی رینہ را از روی خود رای و سرکشی او غبار کدورت دامنگیر

[1] در بہارستان شاہی بجائے اسکردو "تبّت" مذکور است۔

[2] مصنّف بہارستان در ضمن قضاۃ نام قاضی حبیب را نیز ذکر کردہ است۔ ملاحظہ کنید:

"در ہشتم ذی الحج ۹۵۶ھ بہ تبّت رفتہ شیخ دانیال را گرفتہ آوردہ قریب یکسال در قید و زنجیر محبوس داشت و آخر از جہت دفع مطاعن در منع طاعن عبدالرشید خان در قصد کشتن آنحضرت افتاد۔ و شیخ فتح اللہ پیش خود آوردہ گواہان دروغ از وے طلب نمود۔ و آن مرد ناخداترس رشوت ہا دادہ جماعتے فاسق آورد۔ ایشاں بر سبّ و رفض آنحضرت گواہ شدند۔ و آنحضرت را در بست و چہارم ماہ صفر ۹۵۷ھ بحکم قضاۃ وقت قاضی حبیب، قاضی ابراہیم و قاضی عبدالغفور شہید ساختند۔ و تاریخ آں "دشت کربلا" یافتند ۹۵۷ھ

خاطر گشت۔

مدعا کہ ہر کسے در صدد مخالفت و معاندت او افتاد دراثنا میرزا حیدر را خیال تسخیر محمد کوٹ[1] بہ خاطر افتاد و از امرا استصواب این امر کرد۔ ہر کسے در اہتمام و انصرام این مقدمہ اورا ترغیب و تحریص نمود۔ موجب آں میرزا قرابہادر برادرزادۂ خود با جمعیت یکہزار سپاہ از قوم مغل و یک نیم ہزار از فوج کشمیری اول ماہ رمضان ۹۵۷ھ براہ بارہمولہ مامور ساخت۔ و عیدی رینہ و حاجی بانڈے و نازک شاہ باہمدیگر اتفاق کردہ در تخریب میرزا حیدر کنگاش نمودہ باہمدیگر بہ عہود و مواثیق متعہد و مستعد شدند و ملک عیدی رینہ بہ فریب سازی و روبہ بازی از میرزا حیدر رخصت گرفتہ بالشکر مغلاں بطرف محمد کوٹ نہضت نمود۔

چوں سپاہاں در بارہ مولہ اقامت کردند از فساد امرائے کشمیر متنبہ گشتہ بعرض میرزا حیدر رسانیدند و میرزا حیدر این سخن را باور نکردہ گفت کہ مغلاں در فساد و فتنہ کم از کشمیریاں نیستند۔ حیین ماگرے برادر خود علی ماگرے را نزد میرزا حیدر فرستاد تا کہ از غدر کشمیریاں اورا آگاہ گرداند و لشکر را حکم رجعت بدہد۔ میرزا حیدر گفت کہ کشمیریاں را چہ طاقت است کہ با ما غدر اندیشند۔

[1] صاحب بہارستان شاہی این مقام را "مان کوٹ" ذکر کردہ است۔ مقام مذبور در صوبۂ پونچھ درمیان کوٹلی و پونچھ واقعست۔ (بیٹس گزیٹیر ص ۲۶۸)

شب خون داده هزیمت کردند و کاجی چک بمقام تهنه رسیده به مرض تپ لرزه از جان درگذشت "فوت سرور"[1] تاریخ است۔

میرزا حیدر از گلمرگ به فتح و فیروزی رجعت کرد و با عیدی رینه و حسین ماگرے اتفاق و اتحاد کلی نموده اطراف کشمیر را از تبت و پکهلی[2] و دانگلی و کشتوار[3] مع مضافات دیگر به حیطهٔ تصرف در آورد۔ و سکه و خطبه بدستور بنام نازک شاه جاری داشت۔ ملک عیدی رینه را رتبهٔ سپه سالاری بخشید و در انتظام مملکت مساعی جمیله بکار

---

[1] ۹۵۲ھ۔ صاحب بهارستان شاهی نیز این تاریخ ذکر نموده است۔ ملاحظه کنید عبارت ذیل:۔

"در تاریخ ۹۵۲ھ روز بیست دسویم جمادی الآخر ملک کاجی چک در هندوفات یافت۔ "فوت سرور" تاریخ وفات اوست۔"

تاریخ مزبور مطابق ۱۱ ستمبر ۱۵۴۵ء می شود۔ (بهارستان شاهی قلمی الف ۲۲۶ھ۔ طبقات دکن، صفحه ۶۱۶۔ فرشته (دکن) صفحه ۳۵۵ جلد دوم)

[2] طبقات (دکن)، صفحه ۶۱۷۔ فرشته (دکن)، جلد دوم صفحه ۳۵۶۔ پکهلی بر تمام علاقهٔ کوهستانی هزاره (قدیم اُراسه) اطلاق می شود۔ همچنان آن میدان نشیبی که مابین دریائے کشن گنگا سلسلهٔ کوه کاجی‌نگ که بطرف شمال مشرق کشمیر است نیز شامل پکهلی شمار می رود۔ (جیرٹ آئین اکبری جلد دوم صفحه ۳۹۰۔ سٹائین انشئنٹ جیوگرافی پیرا، ۸۳)

[3] مصنفین طبقات و فرشته جلد دوم (مترجمه کک صفحه ۶۱۶ و صفحه ۳۵۵) بر خلاف حسن رائے دارند۔ نزد ایشاں مرزا حیدر در کشتوار بتباهی و بربادی دوچار شد۔

کشتوار خطه ایست که در کشمیر بطرف مشرق بر لب دریائے چناب واقع است۔ در ازمنهٔ قدیم اورا کشٹه وٹا گفتندے (بیٹس گزیٹر صفحه ۲۳۷ انشئنٹ جیوگرافی پارا، ۸۱)

* این لفظ مخفف لکهتو است

آورده اوستادان هر حرفت وصنعت از هر جا طلبیده رونق ورواج این ملک بخشید[1]۔ وتعمیر حمام وطاقهائے دریچۂ تکیه دار وکاغذگیری پنجره ها[2] وبدررو هاے اسواق وخشک کردن شالی بظروف آتش که آں ناره لّلومی[3] گویند از مخترعات اوست۔ واهل فضل وکمال را دوست می داشت ورعایت دانشمنداں فراواں می کرد۔

ودر ۹۵۵ھ علم تعصب افراشته باتفاق اعیان شهر مردم عوام را اشتعال داده برتاراج شیعه ها دلیر نمود[4]۔ چنانچه باشارۂ او عوام هر سو تاخته شیعه ها را تاخت وتاراج نمودند۔ وبیوت آنها را درداؤ خاکستر کردند وخانقاه شمس عراقی که در جڈی بل بود به آتش افروختند ولاشۂ شمس عراقی را از گور کشیده[5] در سرگین سگاں طعمۂ آتش نموده مرقد او را مزبل اهل شهر کردند وشنگلی ریشی که از مریدان بابا علی نجار بود ودر نواحی پرسپور رولجے داشت از شالی کوب سرش کوفته لاشۂ او در سرگین افروختند[6] وقاضی میر علی اخراج کرده خانۂ او را غارت

---

[1] اکبرنامه جلد اوّل مترجمه بیوریج ص ۲۰۴ وتوزک (R.L.B) جلد دوم ص ۱۴۸۔

[2] تاریخ اعظمی قلمی ص ۶۹

[3] ناره لّلو کلام کشمیری است مرکب از دو لفظ۔ ناره بمعنی آتش ولّلو بمعنی ظرف بزرگ۔

[4] بهارستان شاهی قلمی الف الف B 111 ونیز تاریخ اعظمی قلمی ص ۶۸۔

[5] ایضًا ایضًا۔

[6] بهارستان شاهی۔

ومیرزا حیدر عیال و اطفال خود دراندر کوٹ گذاشته باتفاق
ملک ریگی چک وعیدی رینه و حسین ماگرے بحرکت آمده بمقام دُنهٔ نار
تلاقی فریقین رُوے داد و تا مدّت یکماه باهمدیگر از جدال قتال دقیقهٔ
نگذاشتند۔

وبعد یک ماه بسبب طغیان آب وکثرت سیلاب از آنجا برخاسته
رفتند۔ وملک کاجی چک بمقام گیر ڈار پائے استقامت استوار نمود
ومیرزا حیدر با جمعیت خود در موضع کوه تر قیام ساخته فردا در موضع
وهنوره محاربهٔ فریقین واقع شد۔ هرچند دلاوران عسکر کاجی چک
دقیقهٔ از دقایق محاربت ومبارزت فرو نگذاشتند امّا فتح و نصرت
فتوح آسمانی است ناگاه کاجی چک بهمراهی دولت خان وسید ابراهیم
خان از راه چیره هار بجانب پنوچ مهزوم شد۔ وغازی چک با لشکر
شیر شاه از راه هیره پوره گریخته رفت ومیرزا حیدر مظفر ومنصور داخل
شهر شده طبل فیروزی نواخت۔ ملا یوسف خطیب تاریخ این جنگ
"فتح مکرر" دریافت یعنی فتح اوّل پار سال و فتح مکرّر امسال۔

وملک ریگی چک بعد نصرت از میرزا حیدر رخصت گرفته بجانب
کامراج در علاقهٔ خود معاودت نمود وچندے رابطهٔ تودّد و وفاق با
همدیگر مستحکم داشته در متابعت یکدیگر گرمجوشی میکردند۔ عاقبت
ملک ریگی چک با میرزا حیدر سرگرانی کرده در نفاذ امورات او عدولی

می ساخت۔ لاجرم میرزا حیدر با حاجی بانڈے و حسین ماگرے وجید رینہ کنگاش کردہ برائے گرفتن ریگی چک با جمعیت افواج در کامراج رفتند و ریگی چک تاب مقاومت ندیدہ از راہ کرنا در کوہستان نوشہرہ نزد کاجی چک گریختہ رفت۔ و میرزا حیدر خانہ ہائے ریگی چک در آتش کشیدہ مال و منال او را تاخت و تاراج کنانید۔

و در سال دیگر ۹۵۱ھ کاجی چک و ریگی چک با ہمدیگر اتفاق[1] کردہ در کوہستان گلمرگ[2] شورش برداشتند۔ میرزا حیدر با جمعیت لشکر مغلان و باتفاق امرائے کشمیر در مقابلۂ آنہا داد محاربت و مبارزت دادہ از طرفین جمعے کثیر بقتل آمدند۔ عاقبت لشکر مغلان بر سر آنہا

[1] نزد صاحب بہارستان شاہی سبب موافقت ریگی چک با کاجی چک این بود کہ میرزا حیدر بنا بر مصلحت سیاسی با پیروان شمس الدین عراقی بحسن خلق پیش می آمد۔ این چیز باعث منافرت ریگی چک از میرزا حیدر گشت متوہم شدہ از کشمیر بدر رفت و باتفاق کاجی چک باعث فتنہ و فساد گردید۔

[2] فارسی مؤرخان کشمیر "گلمرگ" را "گوری مرگ" نیز گفتہ اند۔ طول بلدش ۵-۳۴ و عرضش ۲۵-۷۴ است۔ مقام مزبور در وسط کوہ پیر پنچال بطرف جنوب مغرب کشمیر واقع است۔ فاصلہ اش از بارہ مولہ و سرینگر بالترتیب ۱۳ میل۔ ۲۷ میل بطرف جنوب و مغرب است۔ و گلمرگ آب و ہوایش لطیف دارد و در موسم گرما محل اجتماع سیاحان عالم گردد۔ باین مقام از راہ ہائے مختلفہ میتوان رسید۔ ارتفاعش از سطح بحر محیط ۸۰۰۰ فٹ است۔

برائی معاونت فرقهٔ ماگریان عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته
ازراه چیره هار[۱] بتاریخ ۲۰ ماه رجب ۹۴۷ھ وارد خطّه گردید و به استماع
آوازهٔ او کاجی چک و سیّد ابراهیم خان تاب مقاومت درخود ندیده
بغیر مقابله و محاربه با جمعیّت و ثروت خود از راه هیره پور در شعاب
نوشهره منزوی شدند۔

و میرزا حیدر به کمال کرّ و فر وارد شهر شده ملک کشمیر را متصرف
گشت و با امرائے کشمیر اختلاط و ارتباط بحسن وجوه ورزیده اعیان
ملک را به احسان و استمالت مطیع خود گردانید و به اتّفاق امرا ملک کشمیر را
بر سه حصّه قسمت کردند۔ از آن جمله یک حصّه به میرزا حیدر۔ یک حصّه
به ملک ابدال۔ یک حصه به ملک ریگی چک مسلّم داشتند و نازک شاه پسر
فتح شاه را خلعت خسروی در بر کردند۔

بعد چندگاه ملک ابدال ماگرے از دنیا انتقال نمود و میرزا حیدر
پسر او حسین ماگرے را بر جاگیر و منصب پدر مستقل فرمود۔

۲۵، سلطان نازک شاه[۲] پسر فتحشاه در ۹۴۷ھ به معاونت و

[۱] بقول تاریخ رشیدی ص ۴۸۵ و اکبرنامه جلد اوّل مترجمه بیوریج صفحه ۴۰۲ بهارستان شاهی قلمی الف ۱۰۷ تاریخ ورود میرزا حیدر در کشمیر بیست و یکم ماه رجب ۹۴۷ھ است۔

[۲] میرزا حیدر در تاریخ رشیدی نازک شاه را نادر شاه نوشته است۔ از بسکه هائی که بزمانهٔ او تعلق دارند تصدیق این امر می گردد۔ اما مؤرخان کشمیر بالاتفاق این را نازک شاه نوشته اند۔

معاضدت میرزا حیدر بر سریر جهانبانی جلوس نمود و میرزا حیدر
در رتق وفتق امور سلطنت و انتظام مهام وزارت تسلّط یافته در معاضدت
و معاونت اهل سنّت و احسان و التفات رعیّت بخوبی پرداخت
و اهل هنود را برفق و رفاه و آسودگی به نواخت و خیام مسکن
و ماوای اهل و عیال خود در قلعه اندرکوٹ[1] افراخت۔

و ملک کاجی چک برائے استعانت و استمداد در پیش شیر خان
افغان به هند رفت و دختر خواهر خودش که صبیهٔ صلبیه سلطان محمد شاه[2]
بود نزل خدمت ساخته فتنه سگالی معاندان و پریشان حالی خود بیان
نمود و جراحت هائے بدن خود برهنه کرده باو نشان داد و شیرخان را
برحال تباه او رحم آمد بعاطفت خسروانه بنواخت بلکه به خطاب خان ثانی
رتبهٔ او افراخت و از امرائے خود حسین خان شیروانی و عادل خان
و با جمعیّت پنج هزار سپاه و دو فیال برائے امداد و اعانت او همراه داد
رخصت انصراف بخشید و کاجی چک به مسارعت تمام داخل کشمیر
شده در ملک و لوله انداخت۔

[1] در تاریخ رشیدی صفحه ۴۸۵ و اکبرنامه جلد اول مترجمه بیوریج صفحه ۴۰۳ این مقام همچنین درج است۔ و آنکه بعض مورخین "اندرکول" نوشته اند غلط و فاسد است۔ اندرکوٹ یا انترکوٹ قلعهٔ بود در زمان هندوان واقع نزد تالاب مانسبل ۱۲ میل بجانب شمال مغرب سرینگر عرض بلد ۱۵ ش ۳۴ ، طول بلد ۴۴ ش ۷۴ ۔ (سٹائن اینشنٹ جیوگرافی پارا ۱۲۲)
[2] مصنف تاریخ رشیدی صفحه ۴۸۵ از ذکر نمودن این پیشکش برائے شیرشاه خودداری نموده است۔

شمس عراقی در خانقاه جدّی بل اعلاء و استیلائے کلی یافته بیاے از
مردم هنود و مسلمان جبرًا داخل مذهب خود ساخته مذهب امامیه را
رواج بخشید- کتاب احوط در احکام مذهب اہل تشیع از خود تصنیف
کرده شائع نمود- و هر فتنه و فساد که درمیان امرائے کشمیر درین چهل
پنجاه سال روداد- همگی بسبب نفاق انگیزی و فتنه سگالی ذات
اوشان بود- مختصر که اسمٰعیل شاه همگی یک نیم سال عاریةً نام سلطانی
برخود نهاده انتقال نمود-

(۲۴) سلطان ابراهیم شاه[1] پسر اسمٰعیل شاه در سنه ۹۴۶ھ دیہیم حکمرانی
برسر نهاده زمام انتظام و مهام ملک داری بدستور در قبضۀ اقتدار
کاجی چک داده خود در امور مملکت اختیارے نداشت ملک کشمیر بدستور
سابقه میان امرا بر سه سهم منقسم بود و هر احدے انتظام علاقۀ خود
می ساخت حکومت ابراهیم شاه چهار ماه بود[2]-

تسلّط یافتن میرزا حیدر کاشغری بر کشمیر[3]

چون ابدال ماگرے و ریگی چک از جنود اہل سنّت و جماعت بودند
و بسبب تغلّب کاجی چک در جنگ سوپور هزیمت خورده به جانب پنجاب

---

[1] سلطان ابراهیم شاه ثانی-

[2] معلوم نتوان شد که چگونه این بادشاه بدقسمت سلطنت را گذاشت- بعض گفته که در سال تخت نشینی خود معزول کرده شد- و بعض گفته که فرار شد-

[3] میرزا حیدر دوغلات مصنف تاریخ رشیدی ۹۰۵ — ۹۵۷ھ- تاریخ وفاتش "قضائے الٰہی" گفته اند-

خراب و آوارہ اوقات گذاری می کردند، دران حال فرزندان خود در پیش گاہ ھمایون پادشاہ بامید معاونت و معاضدت فرستادند۔ و درانجا بوساطت میرزا حیدر و خواجہ حاجی باندے بہ خدمت ھمایون بادشاہ حقیقت استیلائے متابعان شمس عراقی و شیوع مذہب تشیع مفصل عرضداشتہ کتاب احوط تصنیف میر شمس عراقی بہ جنس گذرانیدند و برائے اصلاح مذہب و فرستادن افواج بکشمیر التماس نمودند۔

و دران ایام ھمایون شاہ از دست شیر خان[1] افغان ہزیمت خوردہ وارد لاہور شدہ بود و موجب خواستگاری امرائے کشمیر عزم عزیمت این حدود بخاطر خود جزم نمود۔ اما میرزا ہندال اورا ازین خیال باز داشت از راہ سند و بھکر بطرف جودھ پور فی الفور نہضت فرمود و التماس امرائے کشمیر را التفات نہ نمود۔

لیکن میرزا حیدر موجب ترغیب امرا و رغبت خاطر خود از پیش ھمایون شاہ رخصت حاصل کردہ با جمعے[2] از متابعان خود

---

[1] شکست مذکور در قنوج بروز عاشورہ ۹۴۷ھ مطابق ۱۷ مئی ۱۵۴۰ء از بیوفائی محمد سلطان میرزا بر افواج ھمایون افتاد۔ ھمایون درین معرکہ یک لک فوج مقابل شیر شاہ سور آوردہ بود دران حالیکہ عدۂ افواج آخر الذکر از عدۂ پنجاہ ہزار متجاوز نبود۔ (تاریخ فرشتہ جلد دوم مترجمہ محمد فدا علی طالب صفحہ ۲۲۵)

[2] بقول صاحب تاریخ رشیدی صفحہ ۴۷۹ و تاریخ شاہی مصنفہ احمد یادگار صفحہ ۱۵۷–۱۵۸ جمعیتے کہ مرزا حیدر از ھمایون حاصل نمود چہار صد نفر آزاد و غلام بودہ است۔

دریں ایام ریگی چک برائے تزویج خود با دختر راجۂ جموں
(گلاب نامہ) براہِ بانہال در جموں رفتہ بود کاجی چک فرصت غنیمت
دانستہ فرقۂ ماگریاں را در قلعۂ سوپور متحصّن ساخت و خود در موضع
گیسو بمقابلۂ ایشاں پرداخت۔

بعد یک ماہ ریگی چک از جموں معاودت کردہ در نوشہرہ بمخالفت
کاجی چک علم محاربت افراشت۔ و کاجی چک دولت خان و سید ابراہیم
بہ مقابلۂ ماگریاں گذاشتہ خود بجانب ریگی چک یلغار نمود۔ و ریگی چک
پیشتر خبر شنیدہ در محلۂ علاء الدین پورہ میان قلعہ پائے استقامت
افشردہ و کاجی چک از راہِ نوشہرہ بشہر آمدہ در محلۂ قلاشپورہ
با ریگی چک بہ جنگ پیوست۔ بعد محاربہ و مقاتلۂ بسیار ریگی چک از
راہ پھاک بطرف لار فرار شد۔ کاجی چک مظفر و منصور بجانب سوپور
معاودت نمود۔

چوں فرقۂ ماگریاں خبر یافتند کہ کاجی چک بطرف شہر رفتہ است
کل سوپور کہ پیشتر منطوع کردہ بودند یا بین قصبۂ سوپور باز دست
کردہ بمقابلۂ دولت چک و سید ابراہیم سبقت نمودند اگرچہ جماعت
چکاں از کردۂ ماگریاں کمتر بود۔ لیکن از روئے جودت و جلادت
سادات بیہقی در محاربہ فتحیاب شدند و مسعود چک برادر ریگی چک
از دست سید یعقوب خان بیہقی کشتہ شد و جنود ماگریاں ہزیمت
خوردہ بہ جانب پنجاب گریختہ رفتند و کاجی چک طبل فیروزی نواختہ

بجانب شهر رجعت نمود۔

و ملک کشمیر را بعد ازیں سه حصّه کردند۔ اسماعیل شاه یک حصّه۔ کاجی چک یک حصّه، سیّد ابراهیم خان یک حصّه۔ و کاجی چک بعد استیصال ماگریاں عرصۂ دو نیم سال باستقلال تمام امور مملکت را سرانجام داده در ترویج مذهب تشیع و تخریب[1] ترهیب جنود هنود و در توهین و تعذیب اهل سُنّت بجان و دل کوشید همیشه در متابعت و مطاوعت شمس عراقی[2] مشغول همی بود۔ چنانچه بمتابعت و معاضدت او

[1] خواجه محمد اعظم در واقعات کشمیر "تخریب ترهیب جنود هنود" را مطلقاً ذکر نکرده است۔ عبارتش این است:۔

"اسماعیل شاه بن محمد شاه بعد واقعه برادر به پادشاهی رسید۔ و در زمان او باهتمام کاجی چک که مرید شمس عراقی بود مذهب تشیع بیشتر رواج گرفت"۔

[2] مرزا حیدر دوغلات مصنف تاریخ رشیدی شمس الدین عراقی متوفی ۱۵۲۶ء را متبع مذهب نوربخشی قرار داده است۔ نزدش پیروان مذهب مذکور نه شیعه شمار می روند نه سنی۔ پیروان این فرقه مع سبّ و شتم خلفاء ثلاثه و عائشه[3] امیر سید محمد نوربخش را مهدی وقت خیال می کنند۔ شمس الدین عراقی در ۸۹۲ھ در عهد سلطان حسن شاه کشمیری از جانب سلطان حسین مرزا والی خراسان بطور سفارت وارد کشمیر شد و در ۱۵۲۶ء در سرینگر فوت شد۔ قبرش در محلۂ زڈی بل مرجع خواص و عوام شیعیان کشمیر است۔ مرزا حیدر می نگارد که باشندگان کشمیر اولاً تمام تر حال مذهب حنفی بودند، لیکن از ورود شمس الدین مذکور قدرے از آناں از دین آبائی خود برگشته مذهب نوربخشی قبول کردند۔ (جیرٹس آئین اکبری جلد دوم صفحه ۳۵۲)۔

کہ موسم حراثت وکشاورزی از دست رفتہ بود تخم ریزی غیر وقت مفید نشد و ہنگام خریف محصولات خام و ناتمام ماندہ سبز سبز فاسد گشت۔

در سنہ ۹۲۱ھ قحط عظیم واقع شد کہ بزور فاقہ پدران گوشت پسران خود می خوردند۔ و یک خروار غلہ بدہ ہزار تنگہ ارزش یافت۔ و از نوع بشر دو حصّہ تلف شدہ ہمگی یک حصّہ باقی ماند۔

و بعد رفتن لشکر مغلاں امرائے کشمیر باہمدیگر اتّفاق و اتّحاد نمودہ بر قسمت سابقہ راضی ماندند۔ سہام خود را ہر کسے متصرّف شد۔ سہ سال بدیں منوال گذرانیدند۔

در سنہ ۹۲۴ھ سلطان محمد شاہ از جہان فانی بہ ملک جاودانی بشتافت۔

تاریخ

ز آسمان سر شنید ہاتف گفت رفت سلطان محمد از دنیا

این مرتبہ ہمگی ہشت سال بحکومت گذرانید[1]۔

(۲۲) سلطان شمس الدین ثانی پسر محمد شاہ۔ در سنہ ۹۲۴ھ بر اریکۂ جہانبانی جلوس یافت و ملک کاجی چک نیابت وزارت افراشت و امرا بہ علاقہ جات خود متصرّف بودند۔ سلطان اسمی بے مسمّی بود ہمگی یک سال بہ حکومت بسر بردہ شنقار[2] شد۔

[1] ابو الفضل مرتبہ پنجم را کلیۃً حذف کردہ است۔

[2] قیاس میگوید کہ شنقار مفرس "سنکا" است کہ لفظ سنسکرت بمعنی مُردن دارد۔

(۲۳) سلطان اسماعیل شاه فرزند دوم محمد شاه داماد کاجی چک
در سنه ۹۴۵ھ بر مسند ایالت چار بالش حکومت آراست۔ کاجی چک
باختیار خود انتظام سلطنت می‌کرد۔ و اسماعیل شاه را بغیر حکومت
شاهی اعتبارے نبود۔ دران سال کاجی چک چندکس از امرائے
نامدار را با خود موافق ساخته بر مخالفت ماگریان علم استقامت افراخت
و فرقهٔ ماگریان و ریگی چک در بارهموله هنوز جمعیت می‌کردند که کاجی
چک در شهر یورش کرده به مقابلهٔ آنها پرداخت۔ بعد چند روز دولت
چک و زینو چک از ابدال ماگرے مفارقت کرده با کاجی چک ملحق
شدند و گونه صلح بعمل آمده بشهر رجعت نمودند۔ و بعد چندگاه
باز تمامی امرا با ابدال ماگرے اتفاق کرده به مخالفت کاجی چک صفوف
محاربه آراستند و کاجی چک را معاضدت اعوان نمانده با جمعیت
خود بجانب پنجاب مفرور شد۔ و زمستان در کوهستان گکهران گذرانیده
اوّل بهار از والی گکهران[1] کومک گرفته به جانب کشمیر رجعت نمود۔

[1] مراد از آدم خان گکهر است۔ بنا بر روایت "طبقات اکبری" وارث اصلی این ملک برادرزادهٔ
او کمال خان بود که از خرابی قسمت گرفتار گردید۔ جلال الدین اکبر بروئے رحم آورده بایں پیغام
نزد آدم خان فرستاد که نصف ملک کمال خان را بدهید و بر نصف خود قابض مانند۔ آدم خان ابا نمود
و نتیجتهً مابین افواج اکبری و آدم خان محاربه در سنه ۹۷۰ھ در جنوب جلیانواله رو نمود و فتح نصیب
اولیائے اکبری شد۔ آدم خان محبوس گردید و در همیں حالت راهی ملک بقا گردید۔ (مشاهیر عالم
جلد اوّل صفحه ۲ و الیٹس هسٹری آف انڈیا جلد پنجم صفحه ۲۷۸) صاحب طبقات اکبری
ملک گکهران را از ابتدائے کوهستان سوالک تا حدود کشمیر نشان داده است۔ (ایضاً)

دو لشکر ہمہ اژدہا و پلنگ بہم برکشیدند بازوئے جنگ

چند روز با ہمدیگر بہ حرب و ضرب پیوستہ خونہائے بیدریغ ریختند و اُمرائے کشمیر داد دلاوری و مردانگی دادہ از ضرب صارم و سنان بسا پُردلان و گُندآوران بے سر کردند خصوصاً علی رینہ و حسین رینہ چاڈورہ و علی بٹ در صفوف کارزار قوم اشرار را خون بار کردہ انہار خون جاری نمودند۔ و علی رینہ با جمعیت پانصد سوار از برادران خود بہ محاربت اشرف میرزا مقابل شدہ او را مغلوب ساخت۔ و کاشغریان چون غلبہ از کشمیریان دیدند علی بیگ از جانب میمنہ و میرزا حیدر از طرف میسرہ با دو ہزار سوار جرّار خود را بمدد اشرف میرزا رسانیدہ بہ جدل پیوستند۔ علی رینہ را از طرف اُمرائے خود امداد و اعانت چیزے نرسید بہ تغلّب غنیم یکبار از عرصۂ کارزار رُو بہ ہزیمت نہاد۔ و مخالفان شرار چندکس از اُمرائے نامدار مع یک ہزار و شش صد پیادہ و سوار بہ قتل رسانیدند و بقیۃ السیف راہ گریز پیش نہادہ اکثر ہا در دریائے لیدر غرق شدند۔

بہ صدورِ این حادثہ اُمرائے کشمیر پریشان و دلگیر گشتہ در شعاب جبال منزوی شدند و میرزا حیدر بے تحاشا بجانب سلطان سعید فتحنامہ نوشتہ فرستاد کہ روز چہارم ماہِ شعبان در میان صحرائے بابل مقاتلۂ شدید بوقوع آمد۔ فتح و نصرت نصیب اولیائے دولت گردید۔

و در مجلس سلطان سعید قاضی کاشغری روز چهارم ماه شعبان تاریخ یافته این ابیات بخدمت پادشاه گذرانید. تاریخ :-

الحمد لله کان شاه عادل — سلطان سکندر خاقان دوران
کز مقدمش شد سر سبز و خرم — صحرائے بابل باغ سلیمان
بر کسر اعدا در روز هیجا — قادر شد آن دم از فضل یزدان
از لطف ایزد فتح و ظفر یافت — بر شهر کشمیر تا ملک ایران
تاریخ فتحش الحق همین است — روز چهارم از ماه شعبان

میرزا تاسف نمود که این فقره من نوشته فرستادم به حساب آن نه تراشیم
بعد ازاں کاجی چک و امرائے مملکت با وجود هزیمت باز جمعیت کرده در پئے انتقام ترکاں مستعد شدند و به محاربات بسیار شب خونهائے بیشمار دمار از ترکاں بر آوردند. هر جا که مغلاں نزول می کردند امرائے کشمیر دنبال آنها می بودند. هیچ روزے از حرب و ضرب و شبخون خالی نمی گذاشتند. عاقبت مغلاں از جدال و قتال به تنگ آمده خواهان صلح شدند میرزا حیدر دختر سلطان محمد شاه در عقد ازدواج سکندر خان در آورده و برائے سلطان سعید خان تحائف وارمغان بے پایاں اخذ نموده دهم ماه هار سنه کشمیری چهار سیم از راه لار بمراجعت و معاودت پرداخت.

چون مردمان کشمیر ده ماه از جنگ و پیکار مغلاں رهائش یافتند مردم زمیندار بکار کشت و کار اشتغال ورزیدند. از انجا

گشتہ از دریائے بہت عبور کردہ بجائے خود رجوع نمودند ولشکر اُمرا
از کوہ سلیمان برآمدہ در گوپہ کار اقامت کردند وچند گاہ لشکریان مغلان
بہ جدال وقتال حملہا بکار بُردند۔ عاقبت محرم بیگ را آتش شجاعت
سرد شد با امرائے کشمیر طرح مصالحہ انداخت۔

و بعد توثیق عہد و پیمان بر مشرب خانقاہ معلّٰی اُمراء درمیان سفائن
جمع گشتہ با محرم بیگ و علی بیگ ملاقات نمودند وکاجی چک از کشتئ خود
برخاستہ در سفینۂ محرم بیگ درآمدہ مکالمۂ مصالحہ تا دیرگاہ بہ اختتام
رسانیدہ وداع نمودند۔ و فردا برائے مرزا کامران تحف و ہدایا از اشیای
نفایس و غرایب درست کردہ لشکر ترکان را از راہ بارہ مُولہ رخصت انصراف
نمودند۔ و دولت چک و جہانگیر ماگرے تا حد و دپکھلی ہمراہ دادند۔

انگاہ ملک کشمیر را بعد وضع اخراجات محمد شاہ و جاگیرات سید
ابراہیم خان پنج سہم کردند۔ از انجملہ یک سہم بہ کاجی چک وجائے اقامتش
دراندر پور۔ سہم دوم بہ ابدال ماگرے وجائے ماندنش گاہے در
شہر گاہے در کاچیامہ۔ و سہم سیوم بہ لوہر ماگرے محل سکونتش در بانگل۔
سہم چہارم بہ ریگی چک و قرارگاہ او در کامراج۔ سہم پنجم بہ علی رینہ و جائے
مسکنش در اولر یا در موضع ترش مقرر شد۔ و مدت یک سال بے مخالفت
یکدیگر بدین منوال گذرانیدند۔

و در سنہ ۹۳۹ھ سلطان سعید خان والی کاشغر با لشکر گران بقصد
تسخیر کشمیر یورش آورد۔ و خود در تبت کلان رخت اقامت کشودہ

پسر خود سکندر خان به افسری مرزا حیدر برادرزادهٔ خود با جنود چهار ده هزار سوار جرار و هفت هزار اسپ[1] دیگر که سواری اسپان سواری همراه داشتند به جانب کشمیر تعیین نمود۔

چون جیش پُر طیش اول میزان از راه لار داخل بلده گردید و اهل شهر از سطوت و هیبت کاشغریان جلائے وطن اختیار کرده در شعاب جبال و مغاره و زوایا پنهان گردیدند و در قلمرو کشمیر حیص و بیص و هرج و مرج افتاد و علما و فضلا و اکابران شهر در جزیرهٔ لنک میان تالاب اولر منزوی گشتند و اُمرائے کشمیر در قلعهٔ ناگام؟ محصون نشستند۔ و مرزا حیدر[2] چند روز در نوشهره اقامت کرده به جانب کامراج یورش نمود هر جا که می رسید، دست نهب و غارت دراز کرده مردمان را قتل عام می ساخت و زنان و طفلان به اسیری و غلامی می بُرد۔ مُدعا که در شش ماه زمستان از قتل و سفاکی و بے باکی دقیقهٔ نگذاشت و اُمرائے کشمیر به طفیل ایشان منزل بمنزل می رفتند۔ بدین عنوان موسم زمستان بسر رسید و باشندگان شهر ایام زمستان به صعوبت و خواری و تعب بیقراری بسر بُردند۔

اوائل بهار لشکر اُمرائے کشمیر در صحرائے بابل جمع شد مرزا حیدر از چهار دوره برخاسته به مقابلهٔ اُمرا صفوف محاربه آراست۔ بیت:۔

دود دریائے آتش علم بر کشید ... زمانه بصحت قلم در کشید

---

[1] و بقول حیدر یک بیت و هفت هزار اسپ همراه داشتند۔ [2] مرزا حیدر دو غلات مصنف تاریخ رشیدی که بر واقعات عینیهٔ کشمیر مشتمل است۔

مخفی شده بود - و دهن بیرون داشته نفس همی کشید چون کشتیها بجائے خود رفتند، دولت چک از آب برآمده گریخت - و سبهادر ابراهیم خان و غازی چک در قید ایشاں گرفتار ماندند و ماگریاں طبل فیروزی نواخته بشهر درآمدند - مدت حکومت ابراهیم شاه همگی دو سال بود[1]

(۲۱) سلطان محمد شاه مرتبهٔ پنجم[2] در ۹۳۶ھ باعانت و استقامت ماگریاں برسر بر سلطنت نشسته ملک ابدال را منصب وزارت مسلّم گشت و ملک کشمیر را بعد وضع اخراجات شاهی چهار حصّه کردند -

ازاں جمله ملک ابدال یک حصّه - لوہر ماگرے یک حصّه - ریگی چک یک حصّه - علی رینه یک حصّه - و هر کسے حصص مفوّضهٔ خود را قابض و متصرّف گشت شیخ علی بیگ را تحایف و نفایس پیشکش نمودند و علی رینه تا تو شهره همراه داده رخصت انصرام از زانی داشتند -

چون خطهٔ کشمیر از وجود فرمان فرمائے ناسق و ناظم خالی ماند شاہان اطراف و اکناف دندان طمع بر تسخیر آن تیز کرده آغاز لشکر کشی نمودند چنانچه

---

[1] آئین اکبری جلد دوم "دو ماه بود"۔

[2] اکثر مؤرخان کشمیر منتخب حیدر ملک چاڈوره، ابوالفضل، نارائن کول عاجز و مهند و شاه مصنف تاریخ فرشته از ذکر دفعهٔ پنجم خاموشی اختیار کرده اند۔

[3] بروایت ملک حیدر در سال نهصد و سی و هفت ۹۳۷ مرزا کامران با جازت برادر خود همایون وارد کشمیر گشت - کامران مرزا برادر خورد همایون بود - همایون در ۹۳۷ھ مطابق ۱۵۳۶ء تخت نشین شده کابل و قندهار و غزنین و پنجاب حواله باو کرد لیکن مرزا کامران باین قانع نشد برائی توسیع سلطنت همواره با همایون جنگ می نمود - بالآخر همایون تنگ آمده او را نابینا کرد - لعبد ازین کامران مرزا بمکهٔ معظمه رفت و در آنجا در ۹۶۴ھ ۱۵۵۷ء فوت شد

در سال نہصد و سی و ہشت مرزا کامران[۱] پسر بابرشاہ از برادر خود ہمایوں شاہ گونہ اجازت حاصل کردہ با عسکر سی ہزار سوار جرار متوجہ تسخیر کشمیر شدہ خود در نوشہرہ رخت اقامت افگند و موکب منصور بہ سرفرازی مجرم بیگ[۲] تاشلیفی و شیخ علی بیگ اوزبک روانۂ کشمیر ساخت۔ و سرداران بر جناح استعجال و یلغار بغتۃً وارد کشمیر شدہ رایت محاربت افراختند۔ و امرائے کشمیر بر ایں حال اطلاع یافتہ در قلعۂ "چیرہ ڈر" جمع گشتہ مستعد مقاتلہ شدند و کاجی چک ہم از کوہستان ککھران بر آمدہ فرزندان و معاونان خود ہمراہ گرفتہ با فوج کشمیر ملحق گشت۔ و دراں وقت مجرم بیگ ایں تاریخ گفتہ، در پیش مرزا کامران مرسل داشت۔

تاریخ :-

بحکم پادشاہے کہ حرمش | بفہم اسال شود تفہیم فردوس
سفر کردم بسوئے ملک کشمیر | کہ از خوبی دہد تعلیم فردوس
چو کردم فتح نیم او بتاریخ | خرد گفتا کہ "فتح نیم فردوس"[۳]

چوں فتح نامہ پیش مرزا کامران رسید بدل جمعی تمام بجانب لاہور نہضت فرمود و امرائے کشمیر جمعیت تمام بہم رسانیدہ در موضع اکھنہ واجن بر سر رفیقے مقام کردہ طبل تقابل نواختند و مجرم بیگ با جیش خود از دریا عبور کردہ با ہمدیگر بہ محاربہ و مقاتلہ پیوستند۔ و از جانبین کشاکشی بسیار و مجادلۂ بے شمار بوقوع آمد عاقبت لشکر ترکاں مغلوب

[۲] ملک حیدر و نارائن کول عاجز ایں نام را محرم بیگ نوشتہ اند و ہمیں قرین قیاس معلوم می شود۔

[۳] ۹۳۸ھ [۳] پسر دوم بابرشاہ و برادر ہمایوں بود۔ متوفی ۹۶۴ھ ۱۵۵۶ء

[۱] ملک حیدر چاڈورہ تاریخ مذکور را نہصد و سی و ہفت نوشتہ۔

سلطان محمد شاه و کاجی چک سید ابراهیم خان را بمدافعت آنها با لشکر جرار
تعیین نمود که بعد قتال و جدال بسیار علی رینه گرفتار گشته زمرهٔ ماگریاں رو به
هزیمت نهادند۔ و علی رینه چندماه در خانهٔ تازی چک معقول بود۔ عاقبت
بمدد آشنائی از قید رهائی یافته بجانب هند فرار نمود۔

و در خلال ایں احوال کاجی چک محمد شاه را از سلطنت معزول ساخته
باچندکس از خاصاں در موضع لَدَر که مکانے است مضیق درمیان درهٔ کوه محبوس
ساخت و بہ تربیت پسرش ابراهیم شاه که خواهرزادهٔ او بود همت مصروف
داشت۔ ایں مرتبه حکومت محمد شاه دَه سال بود۔[1]

(۲۰) سلطان ابراهیم پسر محمد شاه در ۹۳۷ھ[2] به اعانت کاجی چک افسر شاهی
بر سر داد و رتق و فتق مملکت در قبضهٔ اقتدار کاجی چک افتاد۔ علی رینه از بند
رهائی یافته بمقام نوشهره با ریگی چک و فرقهٔ ماگریاں ملحق گشت۔ و ابراهیم
ماگرے برائے استدعائے کومک و امداد در پیش بابر شاه رفته بنوازش
خسروانه شیخ علی بیگ را با بیست هزار[3] سوار جرار برائے معاضدت مظاهرت
همراه آورده در سنه ۹۳۸ھ وارد کشمیر شدند۔
ازیں سو کاجی چک باجمعیت دلاوران کوه شکوه علم تقابل افراشت

---

[1] بروایت ابوالفضل در آئین اکبری جلد دوم ۳۴ سال، ۸ ماه، دَه روز۔

[2] صاحب تاریخ فرشته تمام مدت حکومت محمد شاه را پنجاه سال بیان کرده است۔ و بعداً
تاریخ جلوس پسرش شمس الدین ابراهیم ذکر کرده که نزدش در سنه ۹۴۱ھ (۱۵۳۴ء) واقع شد۔

[3] بروایت نارائن کول عاجز "باهشت هزار سوار مدد فرمود"۔

در پرگنهٔ بانگل تلاقی فریقین دست داد ملک تازی چک که اعتضاد و استظهار لشکر بود، در محاربه پیش قدمی ساخته، ناگاه در پنجهٔ شاهین اجل گرفتار گشت. آنگاه یکی از بهادران نامی اتراک که رستم و اسفندیار را گرد پائے خود نمیدانست با کاجی چک مقابل شد. جانبین چالشها و آویزش ها بکار بردند عاقبت از دست کاجی چک بر خاک ہلاکت افتاد. در آں معرکهٔ جان فرسائے ہر چند مبارزان عسکر کاجی چک داد شجاعت و مردانگی داده دقیقهٔ از دقائق جلادت و دلاوری فرو نگذاشتند. از انجا که قلم تقدیر به انہزام شان رفته بود. ناگاه ہزیمت خورده آوارهٔ دشت کربت شدند. و بسیارے از بہادران نامی مثل مسیحی چک و سرہنگ چک و تازی چک و سوبه چک وغیره با توابع و لواحق خود بعدم پیوستند.

و سید ابراہیم خان و دولت چک و غازی چک که مردان کاری بودند بدست ترکاں گرفتار گشته در بند افتادند و ملک کاجی چک مجروح و مخذول نیم جان از اں معرکه رہائی یافته در ملک گکھراں مفرور شد و سید ابراهیم خان و دولت خان بسته کرده بجانب شہر فرستاده بودند.

در اثنای راه دولت چک بوقت شام از کشتی شلنگ[1] بر داشته برساحل بگریخت و در میان آب تالابے که متصل آں بود پنهان شد نگہبانان از جوانب و اطراف قریب چہل و پنجاه کشتی جمع کرده تا نیم شب در ان کول[2] جستجو نمودند. و دولت چک در میان آب یک برگ نیلوفر بر سر گرفته

[1] معرب چھلانگ ہندی۔ [2] حوض صغیر۔

روداد۔ و مسعود چک را بمقام شہاب الدین پورہ با جہانگیر و گدائی ملک اتفاق
مبارزت افتاد۔ و گدائی ملک از دست دولت چک بقتل رسید و ملک مسعود را
از دست جہانگیر پدر نیزے بہ چشم رسیدہ بہ ملک آخرت بشتافت۔ و سکندر
شاہ بعد محاربہ از کاجی چک امان طلبیدہ بجانب پنجاب فرار اختیار نمود۔ و
جہانگیر پدر در پنجار وئے رفاہ ندیدہ بطرف ہند گریختہ رفت۔ و کاجی چک
رایت نصرت بر اوج عزت افراختہ دولت چک را بانواع عنایت بنواخت
و منصب جاگیر مسعود چک بہ او تفویض ساخت۔

چون استیلای ملک کاجی چک از حد منتہا و زگشت انگاہ محمد شاہ را مطلقا
بہ خیال نمی آورد۔ موجب آں محمد شاہ در سنہ ۹۳۰ھ امراء سلطنت مثل ملک علی
و لوہر ماگرے و ابدال ملک و ریگی چک با خود متحد و متعہد ساختہ در صدد
انہدام بنیاد استقلال کاجی چک افتاد۔

چون کاجی چک دانست کہ تمامی امرا از جادۂ موافقت و مساعدت
انحراف ورزیدند لاچار بہ اقتضای تقدیر و رائے مصلحت سنج خود راہ ہند
پیش گرفتہ در نوشہرہ رخت اقامت بکشاد مقارن آنحال ظہیر الدین بابر شاہ
بہ تسخیر ہند و پنجاب کامیاب گشتہ قوچک بیگ و شیخ علی بیگ ترک با لشکر
جرار برائے تسخیر کشمیر از راہ نوشہرہ مامور ساخت۔

چون قریب نوشہرہ رسیدند کاجی چک از نوشہرہ با مردم اطراف
و جوانب کوہستان اتفاق کردہ بر کوہ کاجی ڈاری پائے استقامت فشردہ

۱۔ سنہ ۱۵۳۰ء ۹۳۹ھ — سنہ ۱۴۸۳ء ۸۸۸ھ

راه در آمدِ مخالفان مسدود ساخت و فرزندانِ خود غازی خان و حسین خان
که زیاده از عمرِ بیست ساله نبودند بمقابله و مدافعهٔ غنیم فرستاد۔ چوں هر دو
برادر با اندک جماعتے آخر شب بر سپاه ترک ریختند حسین خان در خیمهٔ شیخ
علی بیگ در آمده به ضربِ شمشیر بر وا انداخت۔ وے بار اوّل بالین خود را
سپر ساخت که بضربِ صارم دو پاره گشت و بار دوم خوان مس بر سر گرفت
آں هم مقطوع شد۔ و بار سیوم زیر چارپای در آمده از جان امان یافت۔
دراں معرکه پیکان تیرے در بدنِ حسین خان خلیده بود۔ و غازی خان هم
با یکے از مبارزان ایشان دو چار شده بیک ضربِ نیزه از پا در انداخت
و در وقت افتادن او زخم نیزه به مغل دیگر که از و نشیب تر بود در رسیده
هر دو از جان در گذشتند۔

بوقوعِ ایں واقعه ترکان در خود تابِ مقاومت ندیده فی الفور
مهزوم شدند و در حالتِ هزیمت بسیارے قتیل و اسیر گشتند۔ کاجی چک
بعد عرصهٔ هشت ماه عنان معاودت بجانب کشمیر معطوف داشته باستعفائے
جرائم و قصورِ پیشینه با محمد شاه اساس محبّت قدیم را استحکام جدید نمود
و از سینه کینه و عداوت پاک کرده بشرفِ ملازمت مشرّف گشت۔
سکندر شاه که همراه کاجی چک بخیال ایالت کشمیر آمده بود گرفتار
کرده چشمان او را حدقه بر کشیدند۔ و بعد چند روز وفات یافته در
واله گری محله دفن کردند۔ و علی رینه و فرقهٔ ماگریان بمقتضائے کینهٔ دیرینه
علم مخالفت و منازعت افراخته در موضع کچهامه بمقابله و محاربه ایستادند۔

یکے از تباہی مردم آگاہ شدہ جمعے قلیل از سبیل ہلاکت باز آورد۔ کان[1] ذالِکَ فی سنة ثلث وعشرین وتسع مائة۔ تاریخ:۔
از بیابان کشیدہ سر تاریخ غول گفتا "تباہئے پنڈ تال"

(۱۹) سلطان محمد شاہ مرتبۂ چہارم در ۹۲۴ھ متصرف این دیار گشتہ کاجی چک را منصبِ وزارت بخشید۔ چند روز در رتق وفتق این مقام پرداختہ ہمرکاب عسکر سلطان سکندر رفتن خود در نوشہرہ انسب دانست۔ بنابران شنکر رینہ را بہ خیال خیرہ سری در جلبین خانہ اسیر کردہ کاجی چک را قائمقام سلطنت ساختہ خود بجانب نوشہرہ متوجہ گشت۔ وعسکر شاہی را بہ مراعات ومدارات رخصت معاودت فرمود۔

اندراں ایام بر کوہستان کشمیر بہ شدت برف باریدہ راہ ہا مسدود شدند ومحمد شاہ موسم سرما در نوشہرہ بسر برد۔ دریں جا ملک نصرت رینہ ولوہر ماگرے جمعیتے بہم رسانیدہ در موسم شتا وشدت سرما لوائے بغاوت افراشتند وبا کاجی چک مستعد مخالفت ومنازعت شدند۔ یک روز باتفاق ملک جہانگیر از قلعہ ناگام بقصد شبخون برآمدہ تاخت آوردند وکاجی چک پیشتر وقوف یافتہ مسلح ومکمل منتظر ورود ایشان بود۔ چوں غوغای آنہا اصغا نمود از خانہ برآمدہ بہ مقام زال ڈگر بہ جنگ وقتال پیوست وجمّ غفیرے از جانبین بزخم تیر وسنان بیجان گشت۔ وبسیارے بزخم تیغ وتبر مجروح وابتر شدند۔ از آنجملہ زخمہائے کثیر بدن

---

[1] ۹۲۵ھ۔ وآنکہ در متن ذکر شدہ غالباً از سہو کاتب تعلق دارد۔

کاجی چک وار گشته انگشت سبابهٔ او مقطوع شد۔ عاقبت ملک نصرت
مقتول و معاونان او مغلوب و کاجی چک مظفر و منصور گشت۔

اوایل بهار محمد شاه به مرافقت سید ابراهیم خان با تزک و شان
فراوان وارد خطهٔ دلپذیر گشته بر مسند ایالت جلوس نمود و کاجی چک بدستور
رایت وزارت افراشت۔

همدران سال ۹۲۵ھ سلطان فتح شاه در کوهستان نوشهره از دنیا
رحلت نمود و کلاه مبارک حضرت امیر[1] که به سلطان قطب الدین عطا شده بود
در کفن پیچیده همراه برد "فتح شاه فنا"[2] تاریخ است و محمد شاه لاشهٔ او
طلبانیده در سهیار جوار پدر خودش آدم شاه[3] مدفون ساخت۔

در ۹۲۶ھ کاجی چک پسر خود مسعود چک برای استیصال جهانگیر پدر
بقصبهٔ پانپور فرستاد و جهانگیر طاقت مقاومت در خود ندیده بموافقت
گدائی ملک بجانب گوشیج[4] و داد و آوارگی اختیار نمود۔

و در ۹۲۷ھ سکندر شاه بن فتح شاه باتفاق ملک ابدال و لوهر ماگرے
و عیدی رینه رایت محاربت افراشته در قلعهٔ ناگام پای استقامت فشردند
و جهانگیر پدر و گدائی ملک از گوشیج آمده در پرگنهٔ لار کوس مخالفت نواخته
شورش بر داشتند و کاجی چک فرزند خود مسعود چک و دولت چک را بمدافعهٔ
جهانگیر پدر تعیین کرده خود بمقابلهٔ سکندر شاه قدم کشاد هر سو فساد [illegible]

---

[1] علی ثانی میر سید علی همدانی رحمة الله علیه۔ [2] ۹۲۵ھ۔ [3] آدم شاه پسر سلطان زین العابدین متوفی۔ [4] گریز۔

بعد چندگاه فتحشاه از پنجاب بجانب کشمیر متوجه شده در
شوپیان قیام ساخت و جهانگیر پڈر از محمد شاه برگشته باو پیوست
کاجی چک هم با جماعت خود او را استقبال نمود و فتحشاه بکمال طمطراق
داخل شهر گشته محمد شاه و سید ابراهیم تنها بجانب نوشهره مفرور شدند
این مرتبه حکومت محمد شاه همگی پنج ماه بود[1].

(۱۸) سلطان فتحشاه کرت ثالث در سنه ۹۲۱ه به حکومت کشمیر
پرداخت. جهانگیر پڈر علم وزارت افراخت. و ملک کشمیر را چهار حصه
کردند[2]. ازان جمله یک حصه به فتح شاه و یک حصه به جهانگیر پڈر و یک
حصه به شنکر رینه و یک حصه به ملک کاجی چک. و هر یکے در انتظام حصهٔ
خود پرداخت. فتح شاه را مثل شاه شطرنج پنداشته کار خود می کردند.

بعد یک سال محمد شاه و ملک ابراهیم ماگرے با جمعیت کثیر بجانب
کشمیر یلغار کرده رایت جنگ افراشتند و فتحشاه با امرائے نامدار صفوف
پیکار آراسته در پرگنهٔ بانگل محاربهٔ فریقین روئے داد. بعد جدال و
قتال بسیار ابراهیم ماگرے با دو فرزند دلبند خود[3] بقتل آمد محمد شاه
بجانب پنوچ گریخته رفت دو سال در آواره گردی گذرانیده در [illegible]

[1] ملک حیدر و نارائن کول عاجز این مدت را نه ماه بیان می کنند. و ابوالفضل
در آئین اکبری جلد دوم مخالف این هر دو مدت حکومتش را باین مرتبه یازده سال
و یازده ماه و یازده روز قرار می دهد. [2] بروایت ملک حیدر و نارائن کول
عاجز سه حصه کردند. [3] ملک فیروز و ملک ابدال.

سکندر شاہ لودی والی ہند برائے استعانت و استمداد رفت و قریب سی ہزار
سوار و پیادہ کومک یافتہ بجانب کشمیر رایت عزیمت افراشت و در میدان
ڈانورہ علاقۂ راجور نزول فرمود و ملک جہانگیر و شنکر رینہ باستماع خبر
مکاتیب و مواثیق بجانب محمد شاہ مرسل داشتہ عہد و پیمان مستحکم کردند
و کاجی چک و نصرت رینہ نیز از فتح شاہ جدا گشتہ در قلعۂ ہرشن علم بغاوت
افراختند بنا بران فتحشاہ باتفاق جہانگیر پڈر بہ جنگ مخالفان برآمدہ قلعۂ
ہرشن را در محاصرہ گرفتند و کاجی چک و نصرت رینہ تاب تقابل در خود
ندیدہ از قلعہ برآمدہ بہ کوہستان گریختند و محمد شاہ را باستماع این خبر
ہمتے پیدا شدہ فوج شاہی در آن جا گذاشتہ ہمگی دو ہزار سوار جرار ہمراہ
گرفتہ بجانب خطہ توجہ نمود و ملک کاجی چک و نصرت رینہ در اثنای راہ
باو لاحق گشتہ بہ کمال ولولہ داخل شہر شدند و فتحشاہ تاب مقاومت
در خود ندیدہ فرار اختیار نمود۔ این مرتبہ ہمگی سہ و شش ماہ بہ حکومت
گذرانید۔

ہمدران زمان از فرقۂ پنڈتان قریب دہ ہزار کس باستخوانہای
مردگان خود بجانب ہرموکٹہ گنگا می رفتند۔ چون بالای کوہ مہالشر
مرگ مقام نمودند در نصف شب موجب آواز غول کوچ کردند براہ
غیر مسدود بہ غفلت آواز عجلت کردند و حسب تقدیر از کوہ ہیپ رڈن
کہ بنہایت مرتفع بود فرادا فرادا بزیر افتادند۔ تا ہنگام طلوع صبح
قریب نہ ہزار مردم زن و مرد جادہ پیمای ملک عدم شدند۔ انتہا ۰

چاڈوره که سرخیل فتنه و فساد بود نه بجای خود سنجیدند که فردا ملک عثمان
بر سر ما غلبه خواهد ساخت. بنابر آن علی رینه بوقت نماز شام برلب دریا آمده
آواز داد که "منم ملک علی رینه پسر ملا حسین یک دو کس از خاصان معتمدان
فتحشاه بیایند که با ایشان سخنی گفتنی دارم".
چون این خبر به فتحشاه رسید دو سه کس از خاصان خود برلب
دریا فرستاد و ملک علی با ایشان آهسته گفت "من پروردهٔ نعمت [illegible]
خاک به داشتهٔ آن جنابم هرگونه نیک خواهی مرکوز خاطر دارم [illegible]
جانب من به پادشاه رسانند که ملک عثمان امروز تقبل رسانیدند
و لشکر او تمام خراب و پریشان بودند. فردا از دریا عبور کرده
فوج ایشان را قلع و قمع خواهند ساخت. زنهار زنهار زنهار به عجالت
تمام از راه توسه میدان به پونچ نهضت فرمایند ورنه گرفتار خواهند
شد". چون فتحشاه این خبر وحشت اثر اصغا نمود از روی شقاوت
و بزدلی قلیلی از متاع و اسباب همراه گرفته شباشب از راه توسه میدان
بجانب پنجاب مفرور شد. و ملک علی به این خدعت و روبه بازی
لشکر او را درهم و برهم ساخته منهزم گردانید. بیت:

ز [illegible] چون کلاه خسروی یه
ز [illegible] شیر رنگ راست [illegible]

چون ملک عثمان خبر هزیمت فتحشاه شنید بی دست و پا [illegible]
شهر رحیمت نمود و شب برلب دریای سند [illegible] آسوده فردا در موضع
اکهال در مغاره کوه در آمده پنهان گشت و ملک ابراهیم او را گرفتار

کرده در حبس خاد بگشت. تاریخ وفاتش "ترکش"[1] گفته اند. این مرتبه حکومت فتح شاه سیزده سال بود.

(۲) سلطان محمد شاه مرتبهٔ سیوم در سنه ۹۲۰ھ[2] بر سریر جهانبانی جلوس کرده ملک ابراهیم را خلعت وزارت پیراست. چون که امرای کشمیر مصدر فتنه و فساد، معدن دغا و دغا بودند و بر عهد و پیمان و سوگند و ایمان آنها وثوقے نداشت فتحشاه و محمد شاه را شاهان شطرنج پنداشته باختیار خود هر فرع آنها را کشت و مات می کردند. بیت :-

جهان را چه شد کاندرین روزگار ز صد یار نبود یکے یار یار
زیاران عیار را اغیار به ازین بیوفا یار ها مار به

[1] ۹۲۰ھ - [2] ابو الفضل در آئین اکبری جلد دوم حکومتش باین مرتبه یکسال و یکماه قرار داده واز تاریخهائے ملک حیدر چاڈوره و پنڈت نارائن کول باین مرتبه همگی حکومتش دوسال مفهوم مے شود. و آنکه حسن ذکر نموده بظاهر مبنی بر آن است که او درین مدت حکومت ملک موسی رینه را که وزیر اعظم فتح شاه بود و از غلبهٔ طاقت خود موخر الذکر را معزول نموده بر تخت نشست در سلطنت فتحشاه نیز شمار کرده است. حکومت موسی رینه با استقلال یازده سال بود. درین صورت مابین حسن و ملک حیدر چاڈوره در مدت حکومت فتحشاه هیچ وجهے اختلاف نیست.

بزندان فرستادند و هرج[1] و مرج و هیص و بیص[2] واقع شد. تقارن آنحال ابراهیم ماگری با جمعیت خود رایت محاربت افراخت. و فتحشاه و جهانگیر پدرو کاجی چک در مبارزت او مغلوب گشته بهنبا گریخته رفتند. و ابراهیم ماگری در تنفر فتحشاه باعث تخریب سلطنت دانسته در پی او فی الفور وکیل خود فرستاده به مساعدت تمام از بهیره پور باز آورده بر سریر سلطنت نشانید. و برای خود منصب وزارت به پسندید. و ملک عثمان از بند رها کرده با ماگریان عهد موافقت بسته در بسط و کشاد امور سلطنت پرداخت. و ملک جهانگیر و کاجی چک وغیره بجانب پنجاب مفرور شدند.

بعد چندگاه خبر رسید که سلطان محمدشاه با جمعیت سپاه و لشکر خود بنائے انصرام مهام کدخدائی خویش در کوه ملہ بال رفته است و در خانهٔ او بغیر سید ابراهیم خان فرزند سید محمد بیهقی کسے دیگر نیست. و فتحشاه باستماع این خبر با شوکت و شکوه و لشکر انبوه به جانب نوشهره عنان عزیمت معطوف داشت.

چون خبر پرسش فتحشاه متعلقان محمدشاه اصغا کردند به تحسّر و افسوس جامه ها دریدند و سید ابراهیم خان از روئے جلادت جبلّی تیغ انتقام از نیام برکشید چهرهٔ نصرت در آئینهٔ همت ندیده عنان عزیمت بجانب مقرّ خلافت معطوف داشت. و سید ابراهیم خان دنبال آنها تعاقب کرده از عسکر مخالف هر که دید به قتل رسانید. عاقبت مظفر و منصور بجانب نوشهره رجعت

---

[1] فتنه و آشوب. [2] جنگ و غوغا.

نمود. و سلطان محمد شاه بر شجاعت و شهامت او تحسین فرمود و به خطاب
خانی سر فراز نمود۔

بعد ازین واقعه مدت یک سال ملک عثمان و شنکر رینه با همدیگر
اتفاق نموده با جماعت ابراهیم ماگرے ابواب مخالفت و منازعت مفتوح
داشتند. و بمعاضدت فتح شاه ملک ابدال و ملک فیروز پسران ابراهیم
ماگرے گرفتار کرده محبوس ساختند. و ملک ابراهیم در پونچ رفته رخت
اقامت بکشود. و ملک عثمان بار دوم در پیشگاه خلافت بر مسند وزارت
جلوس نمود. و ملک شنکر رینه را رتبه سپاه سالاری افزود۔

بعد از پنج ماه ابراهیم ماگرے با جماعت چکان و پڈران که در حدود
پنجاب خراب و آواره شده بودند اتفاق کرده، سلطان محمد شاه مظاهر
خود ساخته، با جمعیت فراوان متوجه کشمیر شدند و در قصبهٔ سوپور بر لب
آں روئے دریا پائے استقامت افشردند. فتح شاه و ملک عثمان
و شنکر رینه با جمعیت تمام بمقابلهٔ آنها رفته بر لب دریائے بهت این
رخت اقامت گستردند. دراں ایام تفنگ و توپ در کشمیر نبود. جانبین
مبهوت و سکوت در فکر و تدبر فرو ماندند. عاقبت ملک عثمان فتح شاه
و شنکر رینه را بمقابلهٔ مخالفاں در سوپور گذاشته خود از راه کوهپایه
باتفاق لوہر ماگرے و ریگی چک وغیره یورش آوردند و بالشکر محمد شاه
که بر کرپوره پسنگری پیشتر تعین بود به جدال آمیختند و جنود اشرار
منهزم گشته در سوپور با عسکر خود پیوستند. کاجی چک و علی رینه

بچوب و سنگ و بخشت و بمشت
ملک شمس چک شصت کس را بکشت

عاقبت مخالفان بر سر او تیر باران کرده با پسر نازپروردۂ خود دہم ماہ ماگ سنہ کشمیری ہشتاد و یکم بقتل رسید۔ و بعد قتل سید محمد بیہقی که مربی و آقای او بود ہمگی چہار ماہ بحکومت بسر بردہ بپاداش کردار خود رسید۔ فرد

دلا ایمن مباش از کار ایام
کہ پاداش عمل بینی سرانجام

بعد قتل شمس چک و پسرش منصب وزارت کشمیر بملک موسی رینہ تفویض یافت وی بمساہمت و اشتراک ابراہیم ماگری در انتظام و اہتمام مملکت پرداخت۔ و جماعت دانگراں مخالف خود پنداشتہ از ملک اخراج نمودہ در ہندوستان آوارہ و پریشاں ساخت۔ و در متابعت و مطاوعت میر شمس عراقی بجان و دل کوشیدہ مذہب شیعہ را رواج داد و اعیان اہل سنت را زجر و قہر نمودہ بعضیہا بقتل رسانید و بعضی ہا از ملک اخراج کنانید تا کہ عموم خلایق از قہر او ترسیدہ بمذہب شیعہ گرویدند ہمچنین در تخریب و ترہیب فرقۂ ہنود و ہدم بتخانہ ہا و اخذ جزیہ جہد بلیغ نمود۔ گویند بیست و چہار ہزار خانہ از فرقۂ ہنود جبراً و قہراً داخل مذہب خود گردانید۔ و فرقۂ چکاں در تنزل و زبونی بمرتبہ رسانید کہ کاجی چک و سر ہنگ چک و سہرہ چک در پیش علی رینہ پسر موسی رینہ چندگاہ بطریق پیادہ گی ملازمت میکردند۔ و مدت وزارت موسی رینہ نہ سال بود۔

بعد آں در سنہ ۹۱۶ھ فرزندان ابراہیم ماگری قوت و ثروت پیدا کردہ با فتحشاہ

اتفاق نموده بمخالفت موسی رینه پرداختند ـ ویکهای دریای بهت بریده بطرف
دارالامارهٔ اسکندرپوره بجنگ ومحاربت ایستادند ـ موسی رینه بمقام زالڈگر
با جمعیت خود پای استقامت افشرده بمجادله ومقابله پیوست ـ چونکه مردمان
شهر واعیان دهر را با او شرارت مذهبی بود بنابراں خواص وعوام بمخالفت او متفق
شدند ـ وموسی رینه با جمعی معدودی دست وپا فرومانده راه فرار بجانب پنجاب
اختیار نمود ـ ودر موضع راولپوره شاخ انگوری بگردنش پیچیده از اسپ
فروافتاد ـ چون قصد جستن کرد اسپ لگدی برسرش داده مغزش بر زمین انداخت
ودر مزار آبای خود که پیش روی مسجد جامع است اندفان پذیرفت ـ

وملک عثمان ودتی ملک که در کوهستان پنجاب خراب وآواره شده بودند ـ
بجو اشتگاری ابراهیم ماگری بجانب کشمیر معاودت نموده با او پیوستند ـ وابراهیم
ماگری همگی مدت چهل روز بر مسند صدارت متمکن بود ـ بعد ازاں جماعت ڈانگران
که برای نصرت ومعاونت خود از هند آورده بود بر استیلا یافته در ارتفاع قدر و
منزلت خود ساعی گشتند ـ واکثر سرداراں با خود متفق ساخته بمخالفت ومنازعت او
پرداختند ـ وبعد کشش وکوشش بسیار او را مغلوب ومنکوب نموده بدست ملک عثمان
رایت وزارت افراختند ـ وبرای نفاذ حکومت وازدیاد دولت وثروت با سرداران
دیگر نرد مداهنت در باختند ـ وبعد از دو سه ماه ملک کاجی چک وجهانگیر بڈر
وگدا ملک با فتحشاه اتفاق نموده ودتی ملک وغازی چک که بر سر دیوان بعدالت
مستغیثان نشسته بودند از تیغ گذرانیدند ـ وملک عثمان از پیش فتحشاه برداشته

؎ مداهنت ـ ظاهر کردن بخلاف آنچه در دل باشد ـ وبمعنی دروغ گفتن وبمعنی چرب زبانی وخوشامد وبمعنی سستی کردن ـ

عمیق که از آبادی کهنه در آنجا موجود بود غلطیده معاندان و رکنیان او کوششها
میکردند و دران حالت گروه باشکوه مخالفان سر موقع رسیده گرداگرد آنها محاصره
کرده از تیغ و سنان همه را در چاه عدم انداختند۔ و محمد شاه بی دست و پا آواره
دشت کربت و ابتلا گشته بجانب نوشهره عنان عزیمت معطوف داشت۔ و اندران
معرکهٔ گیرودار یکهزار و هفتصد سوار جرار از فوج محمد شاه بقتل رسیدند۔ از آنجمله
یکهزار و دو صد کس را در پا موزه های زعفرانی داشت۔ گویند دران زمان رسم
چنان بود که بغیر گردان دلاور و شجاعت پیشه موزهٔ زعفرانی بدیگری جایز نمیداشتند
و اقربای سید محمد نعش او برداشته در مزار سلاطان نهم ماه آشت سنه ۸۱
کشمیری هشتاد و یکم دفن کردند۔ و سه فرزند او در موضع سویه بوگ درخانهٔ بهرام اول
باقی ماندند۔ یکی سید مرتضی که در علاقه تبت را از کوه غلطانیده بقتل رسانیدند۔ دوم
سید ابراهیم دو نیم سال در تبت محبوس شده بود عاقبت رهائی یافته در نوشهره با محمد شاه
ملحق شد۔ سیوم سید یعقوب که در حالت طفولیت در خانهٔ شیر مادر پنهان بود از
شر مخالفان محفوظ ماند۔ این مرتبه حکومت محمد شاه در کشمیر نه سال بود۔

(۱۶) سلطان فتحشاه مرتبهٔ دوم در سنه ۹۰۷ هجری مطابق سنه ۵۸ بکرمی بر سریر
جهانبانی جلوس کرده شمس چک را رتبهٔ وزارت بخشید۔ و دولتخانهٔ سید محمد بیهقی که
بعد چندین سال باتمام رسیده بود به تزئین نقش و نگار و ترتیب طاق و رواق و منظر
و ایوان بر عمارات بدیعه امتیاز داشت در یکروز از بیخ برانداخته با خاک یکسان
ساخت۔ و در تحسر و تاسف آن مردمان بزبان کشمیری شعرهای افسوسناک گفته اند
و بعد وفات سید محمد سه روز گذشته ۱۲ ماه آشت سنه کشمیری هشتاد

ویکم پاسی از شب گذشته زلزلهٔ عظیم واقع شد. و خانه های کثیر با خاک تیره آمیخت و جانهای بسیار تلف شده تا عرصهٔ سه ماه زمین متحرک بود. و بعد آن بمرور قرار یافت۔

میرشمس عراقی که در علاقهٔ اسکردو اشاعت ملت خود میساخت. چون خبر شهادت سید محمد بیهقی بشنید بر جناح تعجیل رجعت کرده در محلهٔ جڈی بل لوای استقامت افراخت۔ و در ترویج مذهب خود علانیه مبادرت نموده هزاران مردم بخود مایل ساخت۔ و در محلهٔ جڈی بل خانقاهی رفیع دو طبقی ترصیص نموده خانقاه معلی را بفریب تجدید تعمیر از بیخ برانداخت کیفیت آن در حصهٔ اول گفته شد۔ ملک شمس چک تا عرصهٔ چهار ماه حقوق وزارت بکام دل سرانجام داده امرای دیگر را در امور مملکت دخلی نگذاشت۔ موجب آن موسی رینه و چاڈوره و ابراهیم ماگری نیز مخالفت باخته بافتحشاه موافقت و همرنگی ساخته شمس چک را سر دیوان گرفته محبوس داشتند. چون در کشتن ملک سیف ڈار و تخریب دولت ڈانگران باعث حکومت ملک شمس چک بود. لاجرم موسی رینه برای کشتن او بهرام ڈار و دنی ملک تعئین ساخت۔ و آنها با تبعه و لحقهٔ خود جم غفیری بعد نماز خفتن در محبس شمس چک در آمده بر قتل او اقدام نمودند۔ چون ملک شمس چک دانست که اینها بر قتل من مستعد شده اند و یکپای او را زنجیر بزرگ مغلول بود و پای دیگرش فارغ داشت و از قسم سلاح بغیر کارد بغلی چیزی نیافت یکبار مانند شیر خونخوار از جای خود برجسته انهمال کارد صغیر تا دروازه سی کس را مقتول ساخت و بعضی را مجروح گردانید۔ چند مرتبه بدینسان بر سر مخالفان حمله ها آورده دست هیچکس بمردن رسید۔ بلیت

با فتح شاه ملحق گشت۔ حکومت فتح شاه همگی سه سال بود۔

(۵۱) سلطان محمد شاه بار دوم در سنه ۸۹۸ھ مطابق سنه ۱۴۹۲ء باعانت سید محمد بیهقی بر مسند حکومت کشمیر جلوس نمود۔ دران زمان سلطان حسین میرزا والی خراسان از خلل باطنی شمس عراقی وقوف یافته از ملک خود اخراج نمود و وی از روی ارتباط و التفات سابقه بعد عرصهٔ دوازده سال باز بجانب کشمیر رجعت نمود و در ینجا در اشاعت مذهب امامیه کوشید۔ ملک موسی رینه و کاجی چک و غازی چک را مرید و شیعهٔ خود گردانید۔ میر سید محمد از حرکات ناپسندیده او رنجیده فی الفور بجبر و اکراه او را بجانب اسکرده اخراج نمود۔ بوقوع اینواقعه موسی رینه از ملازمت سید محمد دلگیر و متغیر گشته با ابراهیم ماگری و حاجی پدر عهد و پیمان موثق کرد۔ و با فتحشاه و شمس چک که در نوشهره پنجاب خراب بودند ترسیل مراسلات موافقت نموده ایشانرا برای آمدن کشمیر ترغیب داد و آنها بر عهد و پیمان ایشان اعتماد کرده بجانب کشمیر متوجه شدند در هیره پوره رسیدند ملک موسی رینه و حاجی پدر و ابراهیم ماگری وغیره با جمعیت بسیار استقبال کرده باتفاق تمام لوای خصومت افراشتند۔ ازین سو محمد شاه و سید محمد با جمعیت خود بمقابلهٔ آنها یورش کرده بر پشتهٔ خامپوه بمقابله محاربه پیوستند۔ اگرچه جمعیت عسکر محمد شاه کمتر بود لیکن از روی شجاعت و جلادت سید محمد مخالفانرا روز اول تاب مقاومت نمانده پس پا شدند۔

در روز دوم باز در میدان جنگ ترکتاز کرده از جانبین خونهای بیدریغ ریختند۔ قریب بود که لشکر فتحشاه مغلوب میشد لیکن بموجب مشیت ایزدی سید محمد در عرصهٔ کارزار میان خس و خار اشهب سبکرفتار را [illegible] ساخت۔ ناگاه [illegible]

اصلی او برشال دار دو است۔ مورخان در نسب او اغراق و مبالغه می
نمایند۔ می گویند که عورتے برائے آوردن آب هر روز بر لب دریا می
رفت۔ روزے یکے از قوم دیوان بصورت نوع انسان که بسیار قوی
هیکل و توانا بود میل بمباشرت آن زن نمود۔ رفته رفته صحبت آنها
برار شده، عورت مذکور از نطفهٔ او حامله گشت۔
بعد انصرام ایام معهود آن زن بار ور هنگام وضع از جان درگذشت
متعلقان او مانند مادر رستم پهلویش دریده فرزندے قوی هیکل و جسیم
از شکم او برکشیدند و باسم لنکر چک موسوم کرده بناز و نعم پروردند۔
چون بعنفوان جوانی در رسید از روئے شجاعت و جلادت ذاتی بر همگنان
تفوق یافته، سرغنهٔ آن قوم شد۔ و لنگر چک نبیرهٔ اوست که بموجب
تغلب مخالفان برائے استعانت و استمداد در کشمیر نزد راجه سهدیو آمده
در موضع ترهگام پرگنهٔ کتر بود و باش اختیار نمود۔ و پاندو چک و
حسین چک و کاجی چک از احفاد اوست که بمتابعت شمس عراقی مذهب تشیع
اختیار نمودند و قریب سی و دو سال بسر خود بادشاهی کردند۔
فرقهٔ دوم قوم شمس چک بن هلمت چک که جد آنها از گلگت آمده
در موضع کیواره سکونت ورزید۔ و قرابت آنها با چکان ترهگام بسیار
بعید شده بود۔ و با همه که همیشه مخالفت و منازعت می داشتند۔
ملک شمس چک اول در حلقهٔ ملازمان سید محمد بیهقی ممتاز بود۔ در
ثانی پیش ملک نوروز بتو بن ملک احمد یتو شرف اختصاص یافته بواسطهٔ شجاعت

[illegible]

کار بجائی رسید که چکپن با محمد شاه نماند و خوانین اوتمام رفت و جهانگیر ماگری
زخمی شده بگوشه فرار نمود و سید محمد بافتحشاه ملحق گشت. و محمد شاه مدت نه سال
و هفت ماه در پریشان حالی و فتنه سگالی بسر برده بالاتفاق بعضی معاونان بطرف
کوهستان راه فرار اختیار نمود. فتحشاه بن آدم خان بن سلطان زین العابدین
مظفر و منصور داخل شهر شده بر تخت شوکت جلوس نمود.

(۱۴) سلطان فتحشاه در سنه ۸۹۵ هجری مطابق سنه ۴۲۶ [illegible] بالاتفاق و اعانت
ملک سیف ڈار افسر شوکت بسر نهاده بحکومت پرداخت. چند گاه زمام اختیار
مملکت در قبضهٔ اقتدار ملک سیف ڈار بود و در خلافت فتحشاه نهایت کوشش
میکرد. لیکن فتحشاه موجب نفاق معاندان از وی برگشته در معاونت [illegible]
افتاد. چنانچه ملک شمس چک و سرهنگ رینه و موسی رینه باهم یکدیگر موافقت کرده
بمخالفت ملک سیف ڈار رایت محاربت و منازعت برافراشتند و [illegible] تمام اهالی
شهر بدیده بمقام [illegible] بجدال و قتال آویختند و در عرصهٔ کارزار جوی‌های [illegible]
ریختند. و ملک سرهنگ رینه اسپ سواری سیف ڈار را پی بریده بر زمین انداخت
و ملک بپای پیاده در میدان هیجا پای استقامت فشرده حمله‌ها میکرد اما بازخم
[illegible] از پا در افتاده [illegible] عدم شتافت. و دشمنان گیر و دار [illegible] کردار
تیر چشم سرهنگ رینه از جان درگذشت. چون [illegible] جانبین بعدم پیوستند
آتش محاربه منطفی گشت و ملک شمس چک بر مسند وزارت سرفرازی یافت اما از
عدل و انصاف مثل سیف ڈار [illegible].

[illegible] - بدانکه در طایفهٔ چکان دو قبیله اند. اول قوم لنگر چک که موطن

سلطان بود با جمعیت خود بمحافظت سلطان مستعد ماند. و در چنین شبی که این فتنهٔ عظیم
واقع شد هر کسی بجوی دیده بود. یوسف خان بن بهرام خان آنروز در بند بود. عیدی رینه
تلاش کرد که او را بسلطنت بردارد. و سید علی خان بیهقی برین کنکاش اطلاع یافته یوسف خان را
در زندان بیجان ساخت. و نجی بت که در قتل یوسف خان واویلا میکرد فی الفور از تیغ در
گذشت. و مادر یوسف خان استخوان دلوی که از مدت بیوه شده بود زیاده از سه لقمه نان
جوین بوقت افطار نمیخورد و نعش پسر سه روز در پیش خود نگهداشت بعد از آنکه دفن کردند
نزدیک مقبرهٔ او حجرهٔ ساخته مجاور نشست و در آنجا از دنیا درگذشت.

سید علی خان و سید محمد وغیره بجنگ مخالفان استقامت کرده از طرفین مردم بسیاری
بقتل رسیدند. و دزدان علانیه در شهر در آمده غارت میکردند. و سادات حوالی خانهٔ
خود خندق حفر کرده از شر دزدان محفوظ ماندند. و خانه های مخالفان که در شهر بودند
آتش کشیده بخاک می آمیختند.

درین اثنا جهانگیر ماگری که در قلعهٔ لوهرکوت اوقات گذاری میکرد بمطالبهٔ امرا
بکشمیر آمده موافقت سادات اصلا منظور نکرد. روزی داؤد ماگری بن جهانگیر ماگری
و رفیق ماگری از پل عبور کرده بجنگ سادات قدم افشردند. داؤد ماگری در جنگ کشته شد.
و سادات طبل فیروزی نواخته اسیرای مقتولان بخانها روانه ساختند. روز دیگر خواستند که
کرده از پل عبور کنند و مخالفان پیش آمده در میان پل جنگ عظیم واقع شد. ناگاه پل شکسته
جمعی کثیر از جانبین غرق دریا شدند.

بعد از آن سادات بجانب تاتارخان رجوع کرده استمداد نمودند تاتارخان باتفاق
سادات لشکری آراسته تعیین ساخت. چون بمقام نمبر رسیدند راجه انجا با ایشان جنگ

گروه مردم بسیاری بقتل رسانیده مخالفان باستماع این واقعه شادمان شدند۔ و میان
و امرای کشمیری تا دو نیم ماه جنگ قایم بود۔ عاقبت امرای کشمیر سه فوج شده از آب بهت
عبور کردند و با فرقهٔ سادات بجنگ پیوسته اکثری از سادات بقتل رسانیدند۔ و بقیه
روی فرار بشهر آوردند۔ امرا بتعاقب آنها دویده قتل و غارت کرده در شهر آتش زدند
و آن آتش نزد خانقاه معلی رسیده منطفی گشت و آسیبی بخانقاه نرسید و عدد کشتگان
در آن روز بده هزار رسید۔ این واقعه در سنه ۸۹۲ھ روی داد۔

سید محمد بن سید حسن بعمر هفده سالگی بود در خانهٔ گدائی متواری گشت مخالفان
برسر دیوان آمده بخدمت سلطان سلام کرده او را از خود ساختند۔ و سید علی خان را
با دیگر سادات از ملک اخراج کردند۔ چون هر کدام از امرای عظام دعوی سرداری میکرد
در چند روز میان ایشان آتش کینه و فساد ملتهب گشت چراغ سلطنت بی نور شد

و فتحشاه بن آدم شاه بعد وفات تاتارخان لودی از جالندر بقصد
انتزاع مملکت موروثی خود عزم کرده در علاقهٔ راجوری قیام ساخت۔ و امرای کشمیر
جوق جوق نزد او میرفتند۔ فتحشاه هر کس را انعام داده از خود می ساخت۔ خیال
داشت که جهانگیر ماگری هم متوجه خواهد شد لیکن جهانگیر ماگری بتوهم آنکه مخالفان
او اول رفته با فتحشاه ملحق شده بودند جرأت ملاقات او ننمود و فتحشاه جمعیت خود
درست کرده بجانب کشمیر متوجه گشت۔ و محمد شاه باستماع خبر میدان کرنیوار عسکر
ساخت و فتحشاه از راه هیره پور آمده در پرگنه آدون رسید چشمهٔ آبی در میان
فئتین متقابل یکدیگر نشستند و از طرفین صفوف محاربه ترتیب یافته نایرهٔ محاربه
مشتعل گشت۔ و فتحشاه غلبه آورده لشکر محمد شاه را بهزیمت رسید لیکن

خود بجانب خراسان رجعت نمود. و در عهد فتح شاه باز بکشمیر آمده مذهب شیعه را رواج کلی داد قصه آن در حصه اول گفته شد. و سلطان محمد شاه دوازده سال بحکومت گذرانید

انقضاء و اختتام حکومت سلطان حسن شاه انتظام سلطنت اندک باستقلال

بود. اگرچه اعیان و ارکان از بدوضعی این دو پادشاه متردد بوده ظاهراً در لفافه امور مملکت اختلاف نمیکردند. ولیکن بعد از استقرار حسن شاه تمامی امرا و وزرا در میدان مخالفت و مغادرت[1] قدم نهادند و بعضیها در موافقت محمد شاه بن حسن شاه استقامت ورزیدند و بعضیها در معاونت و مددگاری فتح شاه گرمجوشی کردند فیمابین هر دو شاهزاده تفرقه و فساد انگیخته عاقبت بجدال و قتال آمده خونهای بیشمار ریختند. خصوصاً بعضی امرای چکان که دران زمان بر عهده حاضرباشی ذوکلناشی ممتاز بودند بجانب شمس عراقی روی ارادت آورده مذهب شیعه قبول کردند بموجب آن درمیان اعیان بیشتر جدال و عناد مذهبی واقع شد و درصدد تخریب و ترهیب[2] یکدیگر افتادند تا که تباهی و خرابی سلطنت نمودند.

۱۳ سلطان محمد شاه در سنه ۸۹۲ هجری مطابق ۱۵۴۴ بکرمی باعانت سید حسن بیهقی رایت ایالت افراشت آنروز بعمر هفت ساله بود سادات بیهقی متکفل مهمات سلطنت شده هیچکس را در امور مملکت دخل سخن نگذاشتند. بلکه ملاقات سلطان هم بکسی میسر نبود. امرای کشمیر ازین معنی تنگ آمده شبی باتفاق راجه جمون که از خوف تاتارخان لودی بکشمیر آمده بود سید حسن را باسی کس از اعیان سادات در باغ نوشهره بقید کشتند. بقیهای بیعت بریده دران طرف جمعیت کرده بمخاصمت نشستند. و سید محمد پسر سید حسن بیهقی که خالوی

---

[1] مغادرت. بایکدیگر بیوفائی کردن. [2] ترهیب. یعنی ترسانیدن.

آنگاه حسن شاه ضوابط و قواعد زین العابدین که در زمان شاه محمد مختل شده بود
مجدداً درست نمود. و بعضی مفسدان نزد بهرام خان رفته او را بجنگ تحریص کردند. و
بعضی امرا نوشته فرستاده او را طلبیدند. چون در حدود کامراج رسید این ماجرا بسمع
سلطان که بسیر دیناگر رفته بود بشنیدن اخبار فی الحال بمقابله عزم نمود در سوپور رسید
و تازی بت را با لشکر گران بمبارزت بهرام خان فرستاد
بلند شد. اتفاقاً بهرام خان مبادرت نموده در موضع تولیه پور محاربه
او را مع پسر گرفتار کردند. و مال و متاع و اسباب او بغارت برده بحال تباه نزد شاه
رسانیدند. و میل در چشمان او کشیدند. بعد سه روز وفات یافت. و زین بدر که وزیر سلطان
زین العابدین بود بابت تدفین بهرام خان با ملک احمد یتو متنازع گشته بجهت تدفین دفن
کنانید. و حسن شاه او را گرفتار کرده بهمان میل بهرام خان چشمان او هم مکحول ساخت. و بعد
سه سال در محبس خانه وفات یافت.

ملک احمد یتو در انتظام مهام مملکت مستقل گشته ملک تازی بت میر لشکر بود. و
دران ایام حاکم بهلول لودی و غیره از جیب بغاوت سر کشیده ترکیب فساد می‌نمودند. و تازی بت
با لشکر آراسته برای سرکوبی خیره سران ایلغار نمود. و عجیب دیو را که همچون تازی بت بلشکر
خود برای اعانت همراه داده بجانب پنجاب ایلغار ساخت. و تاتار خان که از جانب پادشاه
دهلی حاکم پنجاب شده بود بمقابله تازی بت در حدود سیالکوت بجنگ پیوست و از
طرفین خونهای بسیار ریخته تاتار خان شکست خورد. و تازی بت ولایت را تاراج نموده
شهر سیالکوت خراب ساخت.

و حسن شاه را از بطن حیات خاتون که صبیه سید حسن بن سید ناصر بیهقی بود دو پسر

ماه من گر میتوانی رحم کن بر بیدلان	کز تو ماندای حکایت در جهان افسانهٔ
من بچندین آشنائی میخورم خون جگر	آشنا احوال این است ای پری بیگانهٔ
گشته ام دیوانه در جائی ندارد خانه ام	شب بکوی یار باشم روز در ویرانهٔ
قطب مسکین را گناهی میکند بیش بحق	عیب نبود گر گناهی می کند دیوانهٔ

بعد انتقال سلطان حاجی خان ولیعهد شده خود را سلطان حیدر لقب نهاد.

(۱۱) سلطان حیدر شاه اوایل ۸۷۴ه مطابق ۱۵۳۱ بکرمی در نشیمن سکندر پوره جلسهٔ مسند نشینی بکمال تجمل آراسته افسر جهانبانی بر سر نهاد. و راجگان ریاستهای اطراف برای تعزیت و تهنیت آمده بخلاع فاخره نواخته مرخص نمود. و بهرام خان را رتبهٔ وزارت بخشیده پرگنهٔ ناگام در جاگیر او مقرر فرمود. و حسن خان را ملک کامراج جاگیر داده ولیعهد خود گردانید. ازین رو در میان ارکان دولت تذبذب افتاد. و حسن خان در ممالک محروسهٔ پنجاب رفته بعد شش ماه با مال و منال بسیار رجعت نمود. و سلطان شب و روز در لهو و لعب مخمور و مسرور مانده اوضاع اجداد خود درهم و برهم ساخت. و فرقهٔ هنود را تعصب و تغلب بسیار رنجانید. آنها بغیرت آمده بعضی مساجد و مقابر جدیده را که سلطان سکندر از مصالح مندرها معمور کرده بود آتش کشیده فرو ریختند. و سلطان زیاده تر بغضب آمده بعضی صنادید هنود از تیغ گذرانید و بعضی ها غرق دریا کرده بعضی ها را مثله[1] کنانید و امرا دست تعدی دراز کرده رعایا را تباهی کردند. و لولی حجام نام شخصی از مقربان سلطان بود هرچه او میگفت سلطان بدان عمل میکرد. و او از مردمان رشوت میگرفت و هر که بد میشد سلطان را با او منحرف میساخت. و حسن خان کچهی که بپیشتر در بیعت او

[1] مُثله - لفظ عربی است کنایه از بینی و گوش و آلت بریدن.

سبقت کرده بود بعایت لولی چجام بقتل رسید۔

و آدم خان لشکر بسیاری جمع کرده بقصد انتزاع ملک جموں رسیده بود چون خبر
قتل حسن خان اصغا کرد فسخ عزیمت کرده برفاقت ملک دیو راجه جموں بجنگ مغولان
که در آن نواحی آمده بودند رفته در آنجا تیری بر دندان او رسیده از جان درگذشت۔
و جسد شاه کالبد او بکشمیر طلبانیده در محله سهیه یار متصل نوکدل مدفون ساخت۔

و همدران ایام بواسطهٔ شرب مُدام امراض صعب بجال بادشاه عارض
گشت۔ و امرا در خفیه با بهرام خان اتفاق کرده خواستند که او را بشاهی بردارند۔
و آنکه این خبر به فتح خان ولد آدم خان که بفرمان سلطان بجانب سرهند رفته
قلاع بسیار فتح کرده بود رسید با لشکر جرار از طریق ایلغار خود را بکشمیر رسانیده
غنایم بسیار بخدمت آورد۔ اما چون بی رخصت آمده بود اهل غرض سخنان مشوش
گفته مزاج سلطان از او متغیر کردند و از خدمات او چیزی محسوب نشد۔

الغرض روزی بادشاه بر ایوان گچ دار برآمده بشرب شراب مشغول بود در حالت
مستی پایش لغزیده بر زمین افتاد و جان داد۔ مدت حکومتش همگی یکسال و دو ماه بود

(۱۲) سلطان حسن شاه بعد انتقال پدر یعنی ملک احمد یتو برخلاف مرضی بهرام خان
در دولتخانه نوشهره در ۸۸۰ھ مطابق ۱۵۳۲ بکرمی جلوس نمود۔ و ملک احمد یتو را
که در چهچه بل مدفون است بر مسند وزارت نشانید۔ جهانگیر رینه و احمد ماگری را سپه‌سالار
و رئیس ملک گردانید۔ روز دوم بعضی کسان که از فساد و عناد آنها متوهم میبود مقید
ساخت۔ و خزائن اندوده بر مردم ایثار کرد و بهرام خان بخوف جان با پسر خود
بهندوستان رفت و در اثنای راه سپاهان از و جدا شدند۔

تقصیرات سابقه در بجا آوری خدمات پدر کمر بسته میبود چندانکه سلطان از کردهٔ همه
فرزندان او را عزیز میداشت۔ چنانچه کمر شمشیری که مکلل بجواهر زواهر بود بوی عطا
نمود۔ و مناصب و جاگیرها مقرر فرمود۔

بعد چندی سلطان بواسطهٔ حرکات شنیعه و اطوار قبیحه از حاجی خان رنجیده
گشت۔ دران اثنا مزاج سلطان بعلت اسهال دموی متغیر شده مهمات شاهی
معطل ماند۔ و بعضی امرا آدم خانرا پیغام کرده طلبیدند۔ سلطان با والتفاقی نمود و
آدم خان با برادر خود حاجی خان چند روز بصلح پیوست۔ و بهرام خان سخنان
پریشان درمیان آورده باز بواسطهٔ مخالفت انداخت۔ و بعضی نیکخواهان بعرض
سلطان رسانیدند که کسی را از فرزندان خود ولیعهد گرداند۔ سلطان از ذوی
بدکرداری آنها بتقدیر حواله نمود و آدم خان از پدر خود رخصت گرفته از برادران
مفارقت نموده در قطب الدین پور نشست۔

و بعد چندی حاجی خان و بهرام خان مسلح شده بمدافعت آدم خان کمر بستند
و هر روز بجنگ او میرفتند و بیماری سلطان ازین فتنه روز بروز افزون میشد
و در همان ایام مزاج بادشاه متغیر گشته اطبا از معالجه عاجز شدند۔ چون یکشب و
روز بیهوش بود۔ آدم خان لشکر نوشهره گذاشته خود بعیادت پدر رفت۔
و حسن خان کچهی که یکی از امرای نامدار بود همان شب با چندکس از امرا با حاجی خان
بیعت نمود۔ و روز دیگر آدم خانرا از خانه بفریب بدر کردند و حاجی خان در دیوانخانه[1]
در آمده دفاین و خزائن و اسپان طویله سلطانرا متصرف گشت۔ و لشکر بسیاری

[1] محلات شاهی۔

جمع کرده بیرون قلعه مستعد ماند۔ آدم خان در خود تاب مقاومت ندیده از راه
باره موله قصد هندوستان نمود۔ و نوکران از و بیدل گشته مفارقت کردند۔ زینا کر
سپه‌سالار حاجی خان با جمعی از سپاهان تعاقب او مسارعت کرده از دست آدم خان
مع خویشان و برادران خود کشته شد۔ و حسن خان بن حاجی خان از پونچه آمده
با پدر خود ملحق گشت۔ و حاجی خان از آمدن او قوت یافته کارش بمرتبهٔ اعلی رسید۔ و
سلطان بعمر شصت و نه سالگی بنجاه و یک سال و دو ماه و سه روز حکمرانی کرده بعالم
جاودانی بشتافت۔ فرد

فغان زین چرخ دولابی که هر روز | بچاهی افکند ماه شب افروز

در مزار سلاطین پیش روی مرقد پدر بزرگوار خود آسود۔ تاریخ

سلطان زین العابدین ز خیمه زد خلد برین | بی نور شد تاج و نگین بی نور شد ارض و سما
از بهر تاریخش عیان بی سر شد اندر جهان | عدل و کرم علم و علم جاه و حشم صلح و صفا

تاریخ

دریغا پادشاه مسلمین رفت | امام وقت زین العابدین رفت
جهان تاریک شد از ماتم او | که خورشید زمان بزیر زمین رفت
کشید از آسمان سر هاتف غیب | ندا در داد ماه ملک بر رفت

در ملک کشمیر برابر سلطان زین العابدین هیچ پادشاهی صاحب شوکت و عظمت
و نصفت و سخاوت نبود بنابران او را بڈشاه یعنی بادشاه کلان میگویند طبعی موزون
داشت قطب تخلص میکرد این اشعار از نتایج طبع و داد او مشهور است۔ غزل

ای اگر در شمع رویت عالمی پروانه | وز لب شیرین تو شوریست در هر خانه

یافت۔ بعد چندی حاجی خان از برادر خود آدم خان متردد شده بدون اجازت
سلطان با فوج گران بجانب کشمیر ایلغار کرده لوای مخاصمت افراشت و از ممانعت
سلطان اصلا باز نماند۔

بعد ازان سلطان با لشکر فراوان در میدان پیل بعزم جنگ قیام ساخت
و حاجی خان از کردار خود بیزار شده بود اما موقع انابت نیافت لاچار بجدال و
قتال مستعد گشته از جانبین سرداران نامی کشته شدند۔ و آدم خان داد شجاعت
و مردانگی داده از صبح تا شام در حرب و ضرب قائم بود۔ عاقبت حاجی خان تاب
مقاومت در خود ندیده بجانب بهیره پور منهزم شد۔ و آدم خان بدنبال و تعاقب
کرده جمعی کثیر از گریختگان بقتل رسانید۔ و حاجی با معدودی چند در بهیره رفته
بعلاج مجروحان مشغول شد۔ و سلطان مظفر و منصور معاودت کرده از سرهای
مخالفان مناره بلند افراخت و اسیران لشکر حاجی خان از تیغ گذرانید و منوبان
خان را تاخت و تاراج کرده مصادرهای سخت رسانید۔ اکثری از فوج حاجی خان
در نزد آدم خان پناه گرفتند۔ و سلطان بعد ازین واقعه آدم خان را ولیعهد ساخته
در انتظام سلطنت و آبادی ملک بخوبی پرداخت۔

هم درآن زمان در سنه ۸۷۵ه بباعث کثرت امطار بهاران فصل شالی
تمام ناتمام مانده قحط عظیم واقع شد و بسیاری از بندگان خدا ضایع گشت۔
ازین واقعه سلطان همیشه ملول و اندوهگین می بود و غلات موفور از اطراف دور
طلبانیده برعایا تقسیم نمود تا آنکه قحط رفع شد۔

بعد چندگاه آدم خان خیره سر شده در حدود کامراج دست تاراج

دراز کرده انواع ظلم و فساد بنیاد نهاد و هرچه از مردم میدید میبرد - و دادخواهان
پیش سلطان مستغیث شده هر حکمی که سلطان باو میفرستاد قبول نمیکرد - عاقبت در
قطب الدین پوره استقامت کرده علم بغاوت بر داشته فوج بسیاری جمع کرد و سلطان
از و متوحش شده باستمالت و مدارا بجانب کامراج مامور ساخت و پنهانی بجانب
حاجی خان فرمان فرستاد که بمسارعت تمام با جمعیت خود معاودت نماید و حاجی خان
باستماع پیغام ایلغار کرده در قصبهٔ سوپور قیام ساخت - و آدم خان او را در جنگ
شکست داده قصبهٔ سوپور را غارت نمود - سلطان باستماع این آشوب افواج قاهره
برسر آدم خان تعئین کرده بمقابله پیوستند - و بسیاری از بهادران آدم خان زیر تیغ
آمده لشکر او مهزوم شده در حالت هزیمت از کدل سوپور عبور کرده بباعث
شکستن پل سه صد کس از نامداران عسکر او غرق لجهٔ فنا شدند - روز دوم سلطان
با فوج گران بجانب سوپور نهضت فرمود - و بر ساحل جنوبی دریای بهت قیام ساخت
و آدم خان بر لب شمالی دریا رایت تقابل افراخت - فرد

همین است آخر زمان نشان　　پسر با پدر جنگ جوید عیان

حاجی خان در حدود باره موله هزیمت خورده منتظر اعانت پدر بود و برادرش
بهرام خان بفرمان سلطان تا باره موله استقبال نموده هر دو برادر با همدیگر خصوصیت
بسیار اظهار کردند پس با جمعیت فراوان بمحاربهٔ آدم خان یورش آورده در دوآبگاه
رسیدند - و آدم خان در مخاصمت پدر و برادر عاجز آمده بجانب پنجاب مفرور شد
و سلطان باتفاق حاجی خان سریر خلافت را رونق بخشید و بوفور مرحمت حاجی خان را
ولیعهد خود ساخته زمام اختیار مملکت بوی تفویض ساخت - حاجی خان برای تلافی

به لنج هش از کوهستان مان تا لاب بدست آورده نزل خدمت ساخت۔

قف۔ میگویند که در پیش آن هر دو جانور شیر و آب باهم مخلوط کرده میگذاشتند اجزای شیر منقار از آب جدا کرده می نوشیدند و آب خالص باقی میگذاشتند۔

قف۔ مورخان هنود بعضی قصص و حکایات غریبه که بعید از عقل می نماید چون اعتقاد خود محقق دانسته در تصانیف خود نقل می آرند۔ از آنجمله قصهٔ عجیب در خصوص سلطان می نگارند که بعد حکومت بیست سالگی سلطان زین العابدین بمرض موت علیل افتاد بر موقع ارتحال رسید۔ بشیری بٹ و دوری بٹ که همیشه در مصاحبت و خدمت سلطان ممتاز بودند شخصی از جوگیان کامل که در علم سیمیا ماهر بود بحسن التفات و نیکوئی خدمات او را در خانهٔ خود نگاه میداشتند۔ چون بوقوع احتضار شاه حیران و پریشان شده بودند در پیش آن جوگی بکمال عجز و ابتهال در خصوص حصول صحت سلطان التجا نمودند۔ و جوگی مذکور که از حسن خدمات آنها ممنون و شاکر شده بود بیان نمود که مرگ سلطان امر ناگزیر است اصلا علاج پذیر نتواند شد۔ اکنون بنابر رعایت حقوق شما من روح خود در قالب پادشاه حلول کرده او را زنده گردانم و کالبد عنصری خود تفویض بشما میدارم باید که آنرا بحفاظت تمام در جای خلوت نگهدارند نشود که ضایع گردد و آن هر دو کس بچاپلوسی و فریب او دل تسلی داده بر بالین سلطان زیر پرده مخفی داشتند همین که روح پادشاه از بدن نقل کرد روح جوگی از قالب خود بر آمده به بدن پادشاه حلول نمود۔ مصاحبان سلطان فوراً کالبد جوگی بر داشته بآتشکده شمشان سپردند۔ و سلطان صحیح و سالم از بستر علالت برخاسته بانتظام امور مملکت پرداخت۔ در حالیکه جوگی کالبد خود معدوم یافت و از جام حکومت و سلطنت متلذذ گشت۔

بعد از آن عرصهٔ سی و دو سال بحکومت گذرانید میگویند که موجب رعایت مذهب خود
اہل هنود را بر نوع حمایت و رعایت مرعی میداشت فقط العهدة علی الراوی۔

فرد۔ بدینگونه گفتار مردم بسی است
مرا گوش بر گفتهٔ هر کسی است

مدعا که شمس سلطان حاکم عادل فاضل و باذل و کامل و شجاع و عیاش و مرتاض
و محتاط و حلیم و کریم و رسا و دانا دیگری در دنیا مخلوق نگشت همیشه از تعصب و ریا
و جور و جفا و ظلم و دغا فارغ می بود۔ می آرند که سلطان در اوایل حکومت محمد خان
برادر خورد و کیل و ولیعهد خود مستقل ساخته بود۔ بعد انتقال او حیدر نام پسرش
جانشین پدر ساخته مہمات ملکی باو گذاشت۔ و مسعود بٹ و شیردو بٹ کوکه های
سلطان بودند در امور مملکت اعتباری داشتند آنها با همدیگر بهمچنان خصومت نمودند
که شیردو مسعود بٹ را قتل نمود و سلطان بقصاص مسعود بٹ شیردو را بکشت۔
گویند سلطان بعد قتل شیردو کوکه یک لک روپیه زر کشمیری برای ترویح
روح او خیرات فرمود۔ و ثمرهٔ نخل زندگانی سلطان سه پسر بودند یکی آدم خان
که در نظر سلطان همیشه خوار می بود۔ دوم حاجی خان که او را بسیار عزیز میداشت۔
سیوم بهرام خان۔ عاقبة الامر سلطان زاده ها با همدیگر متنازع شدند و بنظر رفع
نزاع آنها سلطان آدم خان را جمعیت لشکر همراه داده برای سرکوبی باغیان تبت
رخصت داد۔ و آدم خان در تبت رسید۔ و باغیان تبت را مهزوم و مغلوب
ساخته و غنایم بیشمار آورده بنظر سلطان گذرانید و بنوازش خسروی سربلندی
حاصل کرد۔ پس از آن حاجی خان از پیشگاه سلطان بر حکومت لوهر کوٹ ستوری

وزین چوت نام کتابی در بیان حالات سلطان تصنیف نمود.
و بودی بټ پادشاه نامهٔ فردوسی تمام یاد بود. و در مجلس سلطان همیشه یاد میخواند. و زین نام کتابی در علم موسیقی بنام شاه پرداخته نوازشها یافت. و سلطان بزبان فارسی و هندی و تبتی خوب تکلم میکرد.

و در خدمت مشایخ کبار و اولیای روزگار مثل شیخ بهاء الدین گنج بخش رح و جناب شیخ نورالدین ریشیؒ و سید حسین منطقیؒ و سید ناصرالدین بیهقیؒ وغیره اهل حال و اصحاب کمال بهره اندوز صحبت میگشت. و در خدمت سید حسین منطقی اخذ بیعت کرده تربیت و تعلیم ایشان صفای باطن حاصل کرده بود.

روزی از خدمت آنجناب درخواست تبرک نمود ایشان وعده بر فردا نهادند. صباح چیزی در آستین گرفته پیش او آمدند و فرمودند که برای شما تبرک آورده‌ام فی الحال فرزندی که همان وقت زائیده بود در کنار او نهادند و گفتند که این فرزند خود بتو تبرک بخشیدیم. محمد امین نام باید ساخت. پس حرم محترمهٔ سلطان که از قوم سادات بیهقی بی اولاد بود آن دُر گرانمایه را پرورش نمود. و از صفای باطن و خلوص سلطان مورخان قصه‌ها می نگارند.

نقلست که روزی سلطان در قصر زینه لنک تنها نشسته بود. حاجی خان فرزند سلطان باغوای شیطان خیال قتل پادشاه بخاطر آورد. و سلطان بروی او نظر کرده فرمود که تسبیح من در مسجد افتاده است بزودی رفته بیارند. حاجی خان در مسجد رفته دید که سلطان در آنجا تسبیح در دست گرفته وظیفه میخواند. از روی حیرت باز آمده سلطان از و درخواست تسبیح نمود. حاجی خان پشیمان شده بپای او افتاد.

بعضی مؤرخان قایلند که در علم سیمیا و ہیمیا بخوبی ماہر بود.

میگویند که سلطان کان مس و کان جواہر یافته بود چنانچه درین ملک تانبه
رتن از عہد او شہره است. و بروز مولود خود جشن شاہی میکرد و بر دو جانب
دریای بہت چراغ ہای افروختی و لکہا روپیه صرف میکرد. و در میان سرچشمه
کوثر ناگ سفینه از چوب صندل درست کرده انداخته بود و در میان آن نشسته سیر و
تماشا میکرد. و در چشمه سیر و کته گنگا ہم میان کشتی سیر میفرمود. و در شکار کردن
مرغان منع میکرد. و در ماه صیام گاہی گوشت نمی خورد.

و شاہانیکه معاصر سلطان بودند از شنیدن آوازۀ خوبیهای او اظہار
اشتیاق ملاقات می نمودند خصوصاً خاقان سعید ابوسعید شاه از خراسان [illegible]
تازی باد پا و استران راہوار و اعلی و شتران قوی ہیکل و بادیه پیما برای او
ہدیه فرستاد. و سلطان ازین ارمغان خوشحال شده برابر آن خردانہای زعفران
و قرطاس و مشک و عطر و گلاب و سرکه و شالہای خوب و کاسه ہای بلورین دیگر
غرایب کشمیر بملازمت ابوسعید شاه مرسول داشت.

و ہمچنین با سلاطین ترکستان و ہندوستان سلسلۀ مودت و اخلاص
بترسیل تحایف و نفایس مستحکم کرده و ہر کس را اسیر دام محبت می ساخت. و در حرمین
شریفین رباطہا قائم کرده با شریف مکه نرد محبت می باخت. و ہمچنین سلطان محمود
گجراتی و سلطان بہلول لودی و حاکم مصر و شام تحایف و ہدایای بلاد ہای خویش
فرستاده رابطۀ اخلاص و شیوۀ دوستی مربوط میداشتند. و در بدل آن سلطان
تحایف و نفایس شایان میفرستاد. و والی لاسه دو جانور عجیب و خوش رنگ [illegible]

شامل بهشت میشد. و سلطان مجرای اصلی آن مسدود کرده در میان شهر نالهٔ مار حفر نمود و آب تالاب میان نالهٔ مار برای آبادی مزروعات در پرگنهٔ اچهن جاری ساخت. و بر نالهٔ مار هفت جسر سنگین برای عبور و مرور مردم بلند افراخت. و بتخانهٔ تاپر و بتخانهٔ اندر کوٹ که از دست دارای بت شکن مسمار شده بود سلطان سنگهای آن بتکده ها فراهم کرده از اندرکوٹ تا سوپور برای آمد و رفت مردم سدی متین ایداع فرمود. و موضع زادگام برای حرمت آن وقف نمود. و بعضی تحجابان و اثمار و حبوبات که درین ملک نبود از امصار و بلاد طلبیده مزروع ساخت. و در میان اسواق شهر سرکهای سنگین و نادانها بترتیب عجیب آراسته در صفای شهر و آراستگی دکاکین و اسواق دقیقهٔ فرو نگذاشت. و از بلاد هندوستان و خراسان علما و فضلای بسیار طلبانیده بمناصب و جاگیر خدمات آنها بجا آورده همواره از فیوض صحبت آنها فایز میشد.

ازانجمله مولوی کبیر و ملا احمد کشمیری و ملا پارسا و ملا محمد و قاضی حمید الدین و مولانا نادری و ملا ضیائی و ملا یحیی همیشه مصاحب و ندیم او می بودند. و کتب احادیث از حرمین الشریفین بکمال هوس طلب داشته در مطالعهٔ آن همیشه مشغول می بود. سوای آن کتب علوم غریبه و فنون عجیبه از هر ملک طلبیده مروج ساخت. و مدرسه های بسیار ایداع فرمود.

مولوی کبیر استاد سلطان بود در صغر سن بهرات رفته تحصیل علوم نمود و سلطان بتکلیف تمام او را طلبیده منصب شیخ الاسلامی یعنی صدارت بوی بخشید. و در نوشهره متصل دولتخانه برای او مدرسه بنا کرده و برای وظایف طالبان علم جاگیر مقرر فرموده و عالمی از تعلیم و تدریس او مستفیض گشت.

وهرکس را جاگیر و منصب بخشید. چنانچه صحاف و کاغذگر و قالین باف و جلدگر و قلمدان ساز و حکاک و مهرکن و قابله ها از سمرقند آورده در کشمیر آباد ساخت. وجمعی از زیرکطبعان نازک خیال انتخاب کرده باطراف و امصار فرستاد تا که هر احدی صنعتی آموخته باز آمدند و در اینجا موجب تربیت و تعلیم آنها فنون عجیبه در ملک خود شایع گردانید. وعلم موسیقی را بسیار شایق بود. خنیاگران و اهل نغمه را انعامات شایسته میداد.

و ملا عودی نام شخصی از خراسان آمده سلطان را بنواختن عود بسیار محظوظ کرده نوازش موفور یافت. و ملا جمیل نام حافظی در سخندانی و خوشخوانی لاثانی بود. خوانندگیهای خوب در مجلس سلطان میکرد و سلطان را رقتی تمام دست میداد. و در صله آن چندان ندیه بملا جمیل می بخشید که شرح آن متعذر و نسبت و نقشهای ملا جمیل در کشمیر مشهور است.

جیو نام آتشباز پیدا شد که چشم روزگار پیش ازان ندیده بود. و در فن آتشبازی اختراعات بدیعه ظاهر نمود. و درین ملک تفنگ از مخترعات اوست. و در حضور سلطان دارو ها ساخت و هنرها نمود و مردم را تعلیم داده در جمیع علوم فایق بود. و مجلس سلطان از اهل نغمه و ارباب طرب که در حسن صوت و قوالی و آواز خوش یگانه زمانه بودند در حرکات و سکنات نظیر نداشتند رشک بهشت می بود. و رقاصان و طناب بازان در زمان او پیدا شدند. و بعضی خواننده ها ازان قبیل بودند که یک راگ در دوازده مقام ادا می نمود. واکثر سازهای اهل طرب از عود و رباب و طنبور وغیره نیز دگرگونه بجواهر مرصع کرده بود.

و سوم نام شخصی بزبان کشمیری شعرها می گفت. و در علوم هندی مثلی نداشت.

تمام قریه موسوم کرده ـ زینه گیر در کامراج ـ زینه پور در حصه مراج ـ و زینه کوٹ پرگنه
سایر المواضع پائین ـ و زینه ڈیب[1] در نوشهره مشهور به راز دانی ـ و زینه کدل معروف
و زینه بازار از زینه کدل تا نایدکدل ـ و زینه ڈب ... در نال اولر
و اوقات عزیز خود اکثر در سیر و سیاحت اطراف ولایت و پرگنات کشمیر و شکار
در صدد کوهسار و تالاب با سر میبرد ـ هر جا که موضعی خوش و هوای دلکش می یافت در آنجا
طرح باغات و عمارات انداخته بعیش و عشرت اشتغال میداشت خصوصاً در زینه گیر
باغی وسیع که فسحت آن دو میل مربع بود باشجار و ازهار و گلزار و انهار آراسته بر چهار
گوشه آن عمارات عالیه افراشته از عجوبه روزگار نمود و حوالی آن عمارات امرا و اراکین
ترتیب گلزار و دو اتیح معمور بود ـ و ناله بهر د بکمال مشقت از مجرای اصلی مسدود کرده انهار
آن در تمامی میدان زینه گیر بهر سو جاری ساخت ـ و مزروعات و محصولات آن بعلما و
فضلا در اقطاع بخشید ـ و در تحفیر آنجو ولسه ید ناله بهر د لکها روپیه صرف نمود ـ تاریخ

چون شد تحفیر آن جوی گرامی
خرد تاریخ گفتا جوی نامی
۸۵۹

همدران زمان پانڈو چک که رئیس و سرغنه قوم چکان ترهگام بود با قوم و
تبار خود در آنجا سکونت میداشت ـ چون زینه شاه باغات زینه گیر معمور ساخت و اکثر
اوقات در اینجا میگذرانید پانڈو چک از روی بدکیشی و کوته اندیشی خیال کج بخاطر آورد
که بسبب آمد و رفت پادشاه بنسبت طایفه ما نقصان خواهد رسید ـ بنابران با جماعه
خود اتفاق کرده شبانه عمارات شاهی را آتش کشیده خاکستر نمود ـ و زینه شاه باستماع
اینواقعه لشکر کشیده موضع ترهگام را با آتش پاداش مشتعل ساخته ویران گردانید ـ

[1] ڈیب ـ لفظ کشمیری بمعنی جزیره ـ

و پانڈوچک با قوم و تبار خود بطرف دارد و گریخته رفت. و سلطان عمارات منهدمه را
باز تعمیر ساخت. پانڈوچک فرصت یافته آن عمارت ها را باز آتش کشیده فرار اختیار
نمود. بعد از آن سلطان مردمان داردو را استمالت و مدارا نموده مطیع ساخت. آنها
پانڈوچک را با قوم و تبار خود گرفتار کرده در پیشگاه سلطان رسانیدند و پانڈوچک را
بضرب تازیانه هلاک کردند و اعوان و انصار او از تیغ گذرانیدند. و زنان و طفلان ایشان
در موضع هرل پرگنهٔ اُتر فرستادند. چون طفلان آنها خورد سال بودند بعد از عنفوان
جوانی رسیده با طایفهٔ نیایکان که [illegible] خیل مردمان آن طرف صاحب ثروت و جودت
بودند سلسلهٔ قرابت و خویشاوندی مستحکم کرده در موضع تریه گام باز سکونت اختیار
کردند. از آنجمله حسین چک بن پانڈوچک که بعد وفات پدر متولد شده بود از پیشگاه سلطان
بعطوفت و کرمت ممتاز گشت. فقط.

و سلطان اکثر اوقات در سیر تالاب اولر بسر میبرد. و در میان تالاب تجنانه
راتیه [illegible] که ذکرا و در اودنگ دوم گذشت موجود بود. و بر وقت نقصان آب
بعمق نظر معاینه میشد. سلطان بر فرق آن سفینه فراخ نصب کرده بالای آن سنگ و
خاک انباشته جزیرهٔ وسیع و بلند افراخت و به زینهٔ ڈینب موسوم ساخت. و
بالای آن عالی منظری سه آشیانه بلند افراخت طبقهٔ اول از سنگهای تراشیده طبقهٔ دوم
از خشتها. طبقهٔ سیوم از چوب احداث نمود و متصل آن مسجدی تصیر قبه دار سنگین ترصیص
فرمود که تا حال موجود است. کیفیت آن در ذکر تالاب اولر مفصل گفته شد

و در زینه پور عمارات رفیع و باغات وسیع [illegible] ساخت. و از قصبهٔ تسوپیان
[illegible] سه بر [illegible] کرده در زینه پور جاری کرد. و در آب تالاب ڈل منتقام جبه کدل

سرداران سرکش بی‌سر شدند. و فوج سلطان اگرچه از کردهٔ مخالف کمتر بود لیکن باعانت غیبی غنیم مغلوب و منهزم گشت. و سلطان رایت نصرت افراخته برد و ثبت در قبضهٔ اقتدار خود در آورد.

و در سال دوم باتفاق جسرتخان گهکر نواحی پنجاب را مضرب خیام ساخته ممالک محروسهٔ خود را از پیشاور تا دریای ستلج ضبط و ربط نموده و لعبور دریای ستلج با پادشاه دهلی صفوف محاربه آراسته بجنگ پیوستند و بعد حرب و ضرب شدید معرکه بصلح انجامیده موجب قرار داد سلطان شهاب الدین تا حدود سرهند سلطان زین العابدین متصرف گشت. و بعد بندوبست ممالک پنجاب بجانب کشمیر معاودت کرده بجمعیت خاطر و فراغت دل در بسط بساط معدلت و آبادی مملکت پرداخت. و امرا و سرداران لشکر را باقطاع و نوازشها بنواخت. و سائر مبارزان و دلاوران عسکر را بانعام و اکرام دلخوش ساخت. و در عهد وی کافهٔ انام از خواص و عوام اهل هنود و اسلام اوقات خود بامنیت و رفاهیت میگذرانیدند. و فراخی معیشت و جمعیت خاطر و وسعت ماکولات و ارزانی غلات در عهد وی چندان بود که تشریح آن بتطویل انجامد. و در معماری ملک و آبادی رعایا مساعی جمیله بکار برده اکثر قریات معطله و اراضی غیر مزروعه که باستیلای ذوالجو خراب و ویران شده بود بسعی تمام آباد ساخت. و در عهد او هیچجا سد بندها و مرمت آبجوها و تعمیر پلها بعمل آورده هیچ زمینی بی آب در زراعت نماند مگر جائیکه علم سلطان آبی نرسید و بیابان زمینها آباد کرده وقف محتاجان ساخت. از آنجمله هفت مقام بنام

با و رجوع نمود. و خود تشخیص قضایا میکرد. و بهمت رینه داعزاز رینه که از قوم چندرا
بود نه بر عهدهٔ سپه سالاری مقرر ساخت. و ملک مسعود ٹھاکور را خطاب مدار
المهامی داد. و رسومات بد که از سابقه مانده بودند کلاً بر انداخت و نرخ تولیی دول
کرد. و قواعد و ضوابط خود به تخته های مس کنده در شهر و ده مروج ساخت تا که
رسوم ظلم از ملک بر افتاد. و جرمانه و مصادرات که شقداران از رعایا میگرفتند
برطرف نمود. و حکم عام کرد که سوداگران مال تجارت باندک نفعی فروخت سازند.
و غبن فاحش در سودا نمایند. و مجوسان عهد سلاطین سابقه آزاد ساخت. و هر
ولایت که فتح میکرد مال غنیمت آنجا بر عساکر قسمت کرده میداد. و بدستور ملک
محروسهٔ خود بر رعایای آنجا خراج شش یکی مقرر می ساخت. و سرکشان و فتنه گران
را گوشمالی داده از مرتبهٔ اعلی بدرجهٔ ادنی میرسانید و مساکین و فقرا را نوازش کرده
بدرجهٔ اوسط نگاه می داشت تا که باغی نشوند. و عورات بیگانه را بنظر خواهر و مادر و
دختر میدید. و بر روی نامحرمان نگاه نمیکرد و در مال غیر بنظر خیانت نمیدید و
گز و جریب و پیمانه و اوزان افزون ساخت. گویند کان مس یافته بود و وجه
خرج خود از آمدنی کان مذکور صرف میکرد.

و در عهد سلطان سکندر بت های نقره و طلا شکسته مسکوک کرده بودند
و دران زمان کسادی پیدا شده بود. سلطان حکم فرمود تا به مس خالص که از کان حاصل
میشود سکه بزنند و رائج سازند. چنانچه فلوسهای عهد او تا حال موجود است.
و ده فلوس یک پاو سیخته است که درآن وقت مروج بود. و اگر بیست فلوس خرج
کنند یک وجب یعنی چهار گره [illegible]

وهنگام غضب مجرم را سیاست نمیکرد و هرچه در حق او بزبان خود دعای بد میکرد و او را معلوم نمیشد که سلطان بر وی خشمناک است بلکه رضامند میرفت و مهم سازی او در ضمن می شد. باوجود کثرت شوکت بوضع حقیر میرفت و در جمع خزائن و دفائن راغب نبود و فراست و حدّت ذهن بمنزلهٔ داشت که مقدمات مشکل را بدیهه فیصله میساخت. چنانچه در عهد او زنی از روی عناد که با انباغ[۱] خویش میداشت بهیچ حیله او اضرار نمی توانست کرد شبی پسر صغیر خود را بکشت وصباح تهمت خون پسر بر انباغ خود کرده بداد خواهی نزد سلطان رفت. وسلطان آن قضیه را بدانایان درگاه سپرد چون آنها از تشخیص معامله عاجز آمدند سلطان آن عورت ملزمه را در خلوت طلبیده پرسید که اگر این پسر از دست تو کشته شده است بمن راست بگو تا بر تو عفو کنم والّا ترا بسیاست رسانم. وی جواب داد که من از کشتن این کودک بیخبر هستم هرچه خواهند حکم فرمایند. سلطان گفت اگر از تو این فعل صادر شده است بیا برهنه شو و بحضور مردم در خانهٔ خود بیر و آن عورت گفت که مرا هزار بار کشتن بهتر است لیکن این امر شوا اصلا نتوانم کرد. آنگاه سلطان آن زن مدعی طلبید در خلوت از و پرسید که راست بگو این طفل که کشته است آن زن گفت اگر انباغ من کشنده این پسر نباشد مرا بجای او باید کشت. سلطان گفت اگر تو راست میگوئی بحضور مردم برهنه شو آن زن فی الحال این سخن منظور کرده خواست که برهنه شود. سلطان بالغ این امر گشته فرمود که جرم این کار از وست فی الحال او را زیر تازیانه گرفتند تا که بر فعل خود اقرار

[۱] انباغ - هرگاه دو زن در عقد نکاح یکمرد باشند نسبت آنها باهمدیگر انباغ گویند و بعربی آنرا ضره می نامند و بکشمیری [illegible]

درخانهٔ خود شبانه نقبی داده فردا غوغا می کنم که دزدان کالای مردمان بردند انگاه پوشاک مردمان فروخته بضاعتی حاصل کنم. شبانه درخانهٔ خود نقب کندن گرفت و پاسبان او را دزد پنداشته اسیر کرد. وگاذر دست بگریبان پاسبان انداخته غوغا برداشت و پاسبان را زدوکوب نمود. فردا مقدمه بسیف الدین افتاد ملک مدتی در تحقیقات آن تامل نموده فرق حق و باطل نتوانست کرد. یکی از خدمتگار خود را تعلیم فرمود وی خود را مرده ساخت و زوجهٔ او مویه کنان پیش ملک آمده از مردن شوهر خود خبر داد و ملک او را کفن پوشانیده در تابوت نهاد وگاذر و پاسبان را از حبس کشیده فرمان داد که این میت در پانپور رسانیده بوطنگاه خود مدفون سازند هر دو کس درمیان برف و گل و لای آن میت را بدوش گرفته افتان و خیزان راه می رفتند. پاسبان بگاذر گفت ناحق مرا و خود را گرفتار کردی نمیدانم که ترا در نقب دادن چه غرض بود. گاذر گفت که من پوشاک مردمان بهانهٔ دزدان میخوردم تو مرا ناحق گرفتار کردی میت از تابوت برخاست که من ببرکت راست گفتاری شما زنده شدم پس بازگشت بشهر آمدند. وگاذر را سزا دادند.

بهر حال سیف الدین مردی عاقل و منصف مزاج بود. چهل سال در وزارت گذرانید. بعد انتقال او شاهی خان رتبهٔ وزارت یافت و به معدلت و نصفت خلق خدا را دلخوش ساخت. و علی شاه مدت شش سال و نه ماه در حکومت بسر برده عزیمت طواف حرمین الشریفین بخاطر آورد. و برادر خود شاهی خان ملقب به زین العابدین که از عنفوان جوانی آثار بلاغت و شجاعت و سعادت و خطابت از ناصیه‌اش لایح [illegible] بود بر مسند ایالت مستقل داشت. و خود از راه جموں با جیل و

خادم و جاه و حشم بصوب آنجا از منهزم گشت. و محمد خان را بابت اطاعت و فرمانبرداری
او اندرزها نمود. چون در جمون رسید راجه آنجا که پدر منکوحهٔ او بود او را از ترک
سلطنت تشنیعت کرده از خواهش حج باز داشت و لشکری از خودش همراه داده براه
بهکلی بازگشت روانه ساخت. زین العابدین باستماع این خبر کینه درشته سامان
جیش و عسکر از تیغ و خنجر آراسته بمرافعهٔ او بشتافت. و بمقام [illegible] دو جیش
برلیش باهمدیگر صفوف محاربه و مقاتله آراسته بجدال و قتال لبا افسران لشکرش
پی سر کردند. عاقبت زین العابدین هزیمت خورده در سیالکوٹ رفت. و علیشاه
بار دیگر بر تخت جلوس نمود.

چون در آن ایام جسرت خان گهکر که در سمرقند از بند صاحبقران گریخته آمده
در پنجاب تسلطی تمام حاصل کرده بود زین العابدین باو پناه برده بمساعدت او لشکری
انبوه فراهم کرده بکشمیر آمد. علیشاه با لشکر بیکران از کشمیر الغار کرده با همدیگر
بجنگ پیوستند و علی شاه مغلوب گشته در دست جسرت خان اسیر افتاد و زین العابدین
مظفر و منصور بجانب کشمیر نهضت فرمود و مردم شهر که هوا خواه او بودند خوشحال [illegible]
(۱) سلطان زین العابدین در سنه ۸۲۶ ه مطابق سنه ۱۴۸۰ بکرمی بر سریر
جهانداری جلوس نمود.

ع

سایهٔ الطاف خدای واهب

تاریخ جلوس اوست. و بحسن استعداد خود در ضبط و ربط اطراف مملکت ساعی
گشته سرکشان را طاقت مخالفت نگذاشت. و در رعیت پروری علم نیکنامی برافراشت.
(۱) ... خان را بعهدهٔ وکالت و نیابت بخشید و خدمات جزوی و کلی

رخصت معاودت نیافت. و در ۸۰۸ھ در موسم سرما برودت هوا شاه والاجانب
چلین و خطا رایت جهانگیری افراشت و در عرض راه حرم محترمه را رخصت انصراف
بسمرقند بخشید و چند روز متواتر در شرب شراب ارتکاب کرده اشتهای طعامش باطل شد
و مزاج متغیر گشت و تب محرقه اشتداد یافت و مخالف اجلش تاختن آورده ناساخته
ناساخته ماند. ساخته هم ناساخته ساخت. چتر اقبال از سرش انداخته سلطنت و مملکتش
باختنی شد.

تاریخ

سلطان قمر آنکه چرخ را دلخون کرد | وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان بجنت آمد | فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد

بعد انتقال صاحبقران شاهی خان در سنه ۸۰۸ھ از سمرقند مراجعت کرده
بلقد میوس پدر بزرگوار فائز گشت. مدعا که سلطان مذکور بعدل و رأفت و احسان وجود
و سخاوت و امتنان و کسر اصنام و رفع بدعات و ترقی اسلام مدت بیست و چهار
سال و نه ماه و شش روز بسر برده با زاریب محرقه علیل گشت. و پسران خود میرخان و
شاهی خان و محمد خان بحضور طلبیده بوفاق و اتحاد وصیت نمود. پسر بزرگ خود
میرخان را علی شاه خطاب داده سلطنت برداشت بتاریخ ۲۲ ماه محرم سنه ۸۲۰ھ
از عالم فانی بملک بقا و دار بقا شتافت و در احاطهٔ مسجد کوکی شری سمت شمال
مدفون شد. فوت سکندر (۸۲۰ھ) تاریخ است. شعرا و فصحا مرثیات و تواریخ دادخوری
داده اند. صاحب بهارستان شاهی وفات سلطان در سنه ۸۱۶ھ می نویسد والله اعلم

۹، سلطان علی شاه در سنه ۸۲۰ھ مطابق سنه ۱۴۷۳ با برادر خود جهانبانی بجنگ آرائی
بله الجمال بمرتبه پادشاه مشهور است.

بنشست۔ ملک سیف الدین را رتبۂ وزارت بخشید و باستصواب او در تخریب و تعذیب
فرقۂ ہنود علم تعصب افراخته جمعی کثیر را مسلمان ساخت و جمعی ازین ملک مفرور شده و
جمعی جزیه اختیار کرده بر جور و جفا اصطبار ورزیدند۔ و بعضیها بر خودکشی اقدام نمودند۔
همدران زمان والی کاشغر با فوج گران یورش کرده هردو تبت را قبضه نمود
و سلطان از روی عدم استقامت خود به تغافل گذرانید۔ و بعد مدتی چنچپال سیف دین
بعالم جاودانی بگذشت مردی عاقل و فاضل و دانا بود۔ از اصابت رای و حدت ذهن
او نقلها می آرند۔ میگویند که وقتی دو مادیان از دو مالک به ییلاق رفته بودند در آنجا
هردو زائیدند و کره یک مادی سقط شده و بچۂ دوم از هردو مادیان شیر مینوشید۔
عاقبت به نسبت آن کره هردو مالک متنازع شده مرافعه بطول انجامید۔ و کسی فیصلۂ
آن نتوانست کرد۔ عاقبت مثل مقدمه به سیف دین گذرانیدند و ملک آن هردو
مادیان بر ساحل دریای بهت استاده کرده کره بر ساحل دیگر فرستاد۔ چونکه مادر اصلی
بجانب بچۂ خود نگاه کرد بموجب شفقت ذاتیه خود را بدریا انداخته از دریا عبور کرد
و مادی دیگر هیچ اضطراب ننمود پس کره بمالک آن مادی بخشید۔

آورده اند که کاتبی بود فرتوت زوجۂ داشت جوان آن عورت با جوانی پیوسته
بااو عقد نکاح بربست و مقدمه بر سیف دین افتاد و در پیش او هردو شوهرش
ثبوت کامل گذرانیدند ملک متردد ماند۔ انگاه آبگیر از قلمدان خود کشیده برای آوردن
آب بدست آن عورت داد و آن عورت بفراست تمام آب در قلمدان انداخت ملک
دانست که آن عورت از کاتب است بوی ارزانی داشت۔

نقل است که گازری بود مفلس از روی افلاس خود خیالی بخاطر آورد که

بموضع جتهیان رسیده ازان مرحله مولانا نور الدین که از جانب او برسالت آمده بود
باو پیوست و تقریر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرمودند که سی هزار اسپ و صد هزار
درست که هر یک بوزن دو نیم مثقال باشد والی کشمیر از ولایت خود سرانجام نماید
و بجهت امتثال آن امر سلطان را بازگشتن رفت. تا که بعد از اتمام آن مهم دیگر باره متوجه
شود و از پابوس حضور فائز گردد. چون این معنی بسمع اعلی رسید بادشاه آنرا نپسندیده
فرمود که شاه سکندر را تکلیف مالایطاق کردند زیاده از اندازهٔ وسعت ولایت او
طلب داشتند بنور عقل که چراغیست درخشان روشن و هویداست که از هر مملکتی مبلغی مطالبه
باید نمود که در خور وسعت و فسحت آن باشد تا اثر لطف و شفقت و عدالت مرعی ماند. و
رسولان صدق خدمت گذاری شاه سکندر بعرض رسانیدند. پادشاه زین الدین را
حکم داد که سلطان سکندر را گویند که بوجهی تردد نماید و تا تاریخ سیزدهم ماه رجب ۸۰۱ھ
خود را بلب آب سنده برساند.

بعد ازان بادشاه بساحل چناب اکثر مرزبانان هندوستان که [illegible] موکب
نصرت بودند رخصت کرده بمساکن و ماوای خود ها در گذشتند. پس ازان از دریای
چناب عبور کرده بسیاری از افواج شاهی غرق لجه تباهی گشتند. ازانجا بجانب اتک
لوای عزیمت افراشت. و شاه سکندر بمجرد ورود فرمان احرام ملازمت بسته
در باره موله رسید. ازانجا خبر شنید که صاحبقران بر جناح تعجیل از آب سنده عبور کرده
بجانب سمرقند متوجه گشت. پس ایلچیان کاردان همراهی فرزند خود شاهی خان
با تحایف و هدایای شایان بخدمت اشرف فرستاد و خود با خیر و سعادت معاودت
فرمود. شاهی خان در سمرقند بملازمت رسیده از پیشگاه والا تا هفت سال

وصورت بُده افتاد کرد دست خواب شکست. و در محلهٔ اسکندرپوره متصل دولتخانهٔ
شاهی دو بتخانهٔ عالی بود یکی مهاشری از تعمیرات پرورسین. دوم تاراپیٹ بنا کرده راجه
تاراپیڈ سلطان آن هر دو بتخانهٔ دیرینه مسمار کرده از مصالح آن مسجد جامع در میان
شهر آباد ساخت. و بتخانهٔ کالی شوری سابقاً سلطان قطب الدین مسمار کرده بود بجای
آن سلطان سکندر خانقاه معلّی معمور فرمود. و برای ترویج مذهب محمدی اهل هنود را
تخفیف کلی رسانیده در میان شهر تشهیر ساخت هر کسیکه دین محمدی قبول نکند از ین ملک بگریزد
ورنه دست از جان بشوید. موجب آن بعضی هنود فرار اختیار کرده بجانب اطراف
نقل کردند و بعضیها حلقهٔ اسلام بگردن انداخته آسوده ماندند. و بعضی برهمنان بر قتل
خود راضی شده از جان درگذشتند. گویند سلطان سکندر سه خروار زنار در آتش
بسوزانید.

عاقبت بتجویز میر محمد همدانی قدس سره از قتل برهمنان باز مانده نسبت
آنها جزیه قرارداد. و تمامی کتب اهل هنود جمع آورده درمیان تالاب ڈل غرق کرده
بر سر آن سنگ و خاک انباشته سد ساختن مرگ احداث نمود. الحال آنرا سد ایشبری
میگویند. و بتخانهٔ ایشی شور که در ایشبرادی معمور بود مسمار کرده سنگهای آن در تسلید
سد مذکور صرف نمود. و در عهد سلطان منهیات و بدعیات نامشروع مثل شرب شراب
و قمار و غیره سرسبز ممنوع بود. و نوای آلات سرود مثل بربط و چنگ و عود و مزمار و ساز و
نغمه از هیچ جانب بر نمیشد. و آواز کوس و کرنا بغیر معارک و مقدمات محاربه و پیکار
مسموع نگشت. همگی همت و تمامی نهمت در ترویج دین متین مصروف میداشت.
و در ضبط و ربط اطراف مملکت و رتق و فتق امور سلطنت بر اقران دوران گوی سبقت

بهر تاریخ سال سلطنتش عقل گفتا شریع زاده وی

امرا و ارکان دولت را مطیع و منقاد خود گردانید - و او از جمیع سلاطین کشمیر بشوکت و عظمت و کثرت لشکر ممتاز بود - مهابت بسیار داشت - باج نقد از اهل هنود و مسلمین معاف نمود - و در اوایل مادر سلطان دخل در مهمات ملکی نموده بوجه نیک سرانجام میداد - شاه محمد که برادر سلطان بود در پرده در مخالفت میباخت - باستماع این خبر مادر سلطان دختر و داماد خود از میان برداشته محبوس داشت - و رای ماددی که وزیر اعظم بود سیفت خان برادر سلطان را زهر داده هلاک گردانید - و سلطان از کردار و اطوار وزیر بیدل گشته در فکر دفع او افتاد - اما بخوف نقصان انتظام مملکت فرصت نگاه میداشت - وزیر بر حقیقت حال واقف شده برای دفع کدورت خاطر بخدمت سلطان التماس نمود که زمینداران تبت کوچک باغی شده اند - اگر حکم باشد بنده در آنجا رفته گوشمالی متمردان نماید - سلطان را این امر پسند آمده او را رخصت داد - وزیر با لشکر کثیر بجانب تبت رفته و نهضت کرده آن ولایت قبضه نمود و تمامی تبت ها از شرق و شمال مسخر نمود - و در آن حدود جمعیتی بهم رسانیده یاغی و رنزید - سلطان با لشکر فراوان بمدافعت او مبادرت کرده در سر حد تبت جنگ واقع شد - و رای ماددی هزیمت خورده بکمند ذلت گرفتار گشت - بعد چندگاه در زندان زهر خورده از جهان درگذشت - سلطان اطراف تبت وغیره در قبضه اقتدار خود در آورد - و در شجاعت و سخاوت و مروت مشهور شد - و از شنیدن آوازه جود و احسان و بذل و امتنان او دانشمندان عراق و خراسان و ماوراء النهر وغیره بلاد به ملازمتش آمدند - و علم و

فصل در اسلام آوردن مملکت کشمیر و رواج تمام پیدا شده نمونهٔ عراق و خراسان گردید

و در سنه ۷۹۶ هجری حضرت میر محمد همدانی خلف الصدق جناب امیر کبیر میر سید علی
همدانی قدس سرهما درین دیار فرحت آثار بعمر بیست و دو سالگی بمرافقت سیصد رفقا
تشریف شریف ارزانی داشت. و مدت بیست و دو سال درین بلاد اقامت فرمود
و سلطان در بجا آوری خدمات آنجناب بجان و دل کوشیده بحسن ارادت و عقیدت
در حلقهٔ مریدان ایشان درآمد. و در محلهٔ نوهٹه برای اقامت آنجناب عالیشان
قصری رفیع و وسیع معمور ساخت. و نیز حسب الامر ایشان خانقاه معلی در نفس شهر
و خانقاه والا در موضع وچی. و خانقاه اعلی در موضع ترال. و خانقاه کبرویه در موضع متن
ترصیص نمود. و برای خرج مطبخ و مصرف خانقاه معلی سه قریه جاگیر بخشید که تا دور حکومت
سنگال بدستور معمول بود. و ملک سهه بٹ که مشیر و وزیر سلطان بود حضرت سید
او را با جمیع توابع و لواحق مسلمان ساخته دختر او بی بی بارعه در حبالهٔ نکاح خویش
درآورد. و سهه بٹ را ملک سیف الدین نام نهاد. و رساله در علم تصوف تصنیف کرده
بسلطان بخشید. و بطفیل حضرت میر بسیاری از سادات عظام و علمای فخام وارد این مقام
گشته سلطان هر کس را بحسن ارادت اقطاع و مناصب بخشید. و در بجا آوری خدمات
ایشان بجان و دل کوشید.

و از ابتدای سکونت راجه‌ها درین دیار بتخانه‌های بسیار عجوبهٔ صنعت روزگار
یادگار مانده بود. که بمعاینهٔ صنعت ابداع و اختراع تعمیر آن عقول عقلا پریشان میشد
سلطان سکندر از روای تصلب افراخته بتخانه‌های مذکوره از بیخ برانداخته با خاک یکسان
ساخت. و از احجار یعنی بتکده‌ها مساجد و مقابر برافراخت. اولاً برای انهدام

شہر چیزی بطور تحفہ و ارمغان میفرستادند و حاکم شہر را طاقت مقاومت آنہا نبود۔
وقتیکہ شہاب الدین رایت حکومت فراشت سرکشان و خیرہ سران را قلع و قمع کردہ
در چاہ ذلت انداخت روزیکہ فتحنامہ از جائی میرسید آنروز را داخل عمر خود میدانست

بعد انتظام خطۂ دلپذیر در تنسیق و تنظیم مضافات کشمیر پرداخت۔ اولاً از راہ
بارہ مولہ عزیمت کردہ ولایت پکھلی و گبر سواد و ملک گہکران مسخر ساخت۔ بعد ازان با لشکر
گران در تبت رفتہ با والی کاشغر محاربۂ عظیم ساخت۔ و ملک تبت و اسکردو از تصرف
او نزع کردہ در قبضۂ اقتدار خود در آورد و از آنراہ بہ گلگت آمدہ ملک داردو و
اطراف آن ضبط نمود چندے با لشکر انبوہ بہ کشتوار تعیین کردہ کشتوار و جموں فتح کرد۔
بعد ضبط و ربط اطراف و انتظام مملکت در ۷۷۳ھ بہ تہیۂ اسباب حرب و ضرب
پرداختہ ساز و سامان جیش و لشکر مہیا ساختہ با جمعیت پنجاہ ہزار سوار و پنج لک
پیادہ از راہ بارہ مولہ لوای عزیمت افراخت۔ و سید حسن بہادر فرزند سید تاج الدین
بیہقی کہ از بنی اعمام حضرت امیر کبیرؒ بود میر لشکر ساخت۔ وی با جمعیت بیست ہزار
سوار و یک لک پیادہ برسم منقلائی پیش پیش میرفت ہر جا کہ میرسید فتح میکرد۔
گویا مقالید فتوحات در دست او بود۔

بجملۂ نخستین ملک یوسف زئی و سواد و بجور و پشاور فتح نمود۔ از انجا
بجانب کابل نہضت ساخت۔ و سلطان احمد خان مرزبان کابل بجنگ پیش آمدہ
مہزوم شد۔ و سید حسن بتعاقب او دویدہ گرفتار کرد مدت ہشت ماہ محبوس بود
عاقبت بشفاعت سید تاج الدین از حبس فارغ گشتہ بر ملک موروثی خود باز تسلط
[illegible] را و در عقد نکاح خود در آورد۔ و خواہر خود

بجبا دلۀ او بر خاستہ قلعۀ اندرکوٹ را محاصرہ نمودہ کوٹہ رین درحالت مجبوری بنکاح او اقرار داد وعقد نکاح منعقد کردہ ہمراہ او بشہر آمد۔ شبانگاہ در شبستان عالی خود بلباس فاخرہ و زیور متکاثرہ آراستہ بر موقع وصال کارد بر سینۂ خود زدہ رودہ ہا بدر کشیدہ گفت کہ قبولیت من ہمین است۔ و فرقۂ لون ہا با ہمدیگر متفق گشتہ شورش بر داشتند۔ سلطان بمدافعت آنہا استقامت کردہ ہمہ را از تیغ گذرانید۔ و ماگریان و چکانرا اعتبار کلی بخشید۔ و افسران عسکر و منتظمان مملکت گردانید۔

و سنۂ ہفت رکہیشران کہ تاحال در دفاتر و معاملات آنجا معمول بود منسوخ کردہ سنۂ کشمیری از خود اختراع نمودہ مبدأ آں از جلوس رنچن شاہ کہ سرکردۂ سلاطین کشمیر است از سال ۷۲۵ھ مقرر ساخت کہ تا حکومت شاہان چغت معمول و مروّج بود۔ کیفیت آں در جلد اوّل مشروح است۔ سلطان مدّت ۳ سال و پنجماہ جام حکومت نوشیدہ شربت اجل گوارا ساخت۔ و در موضع سنبل مدفون است مشہور بمقبرۂ سلطان پادشاہ۔

تاریخ

آمدہ شمس باز زیر سحاب

بروایت تاریخ فرشتہ چہار پسر از و یادگار ماند میرزا جمشید و میرزا علی شیر المخاطب بہ علاء الدّین و میرزا خاصک معروف بہ شہاب الدّین و میرزا ہندال مشہور بہ قطب الدّین۔ و بقول بعضی مؤرخان شہاب الدّین و قطب الدّین فرزندان علاء الدّین اند۔

(۲) سلطان جمشید در ۷۴۷ھ مطابق ۱۴۲۰ بکرمی بر سریر ایالت نشستہ در عدل و احسان و رعیت پروری کمر ہمّت بربست۔ بعد چندگاہ علاء الدّین

لوای بغاوت افراشته در حدود زینه پور با برادر خود بحرب و ضرب پیوست.
و در بیجبیری شبخونی داده جمشید را شکست داد. آنگاه جمشید پای استقامت استوار
کرده بر تخریب زینه پور ایلغار نمود. و سپاهان علاء الدین که در زینه پور بودند بقتل
رسانید. پس علاء الدین پیش آورده جمشید بطرف کامراج هزیمت شد و سراج
الدین وزیر جمشید شاه که محافظ تختگاه سرینگر بود علاء الدین را پیغام کرده تخت و
تاج باو تفویض ساخت جمشید بعد ازین واقعه کمر نشسته سلطنت را وداع نمود.
و در همان ایام بقضا پیوست. حکومت او چهارده ماه بود.

(۵) سلطان علاء الدین در ۷۴۸ھ مطابق ۱۴۰۴ بکرمی بر مسند حکمرانی جلوس
نمود. و محلهٔ علاء الدین پوره آباد ساخت. و برادر خود شهاب الدین را رتبهٔ
وزارت بخشید. در آخر حکومتش بسبب بارش بی وقت قحط عظیم واقع شده
خلقتی انبوه ضایع گشت. و طایفهٔ لون و نایک مخالفت ورزیده در کشتوار گریخته
رفتند و سلطان بلطائف الحیل همه را بدست آورده محبوس داشت. و در قلمرو
خود فرمان داد که زن بدکاره از شوهر خود میراث نبرد بصدور این حکم بسیاری
از نسوان فاحشه لباس پرهیزگاری پوشیدند.

صاحب وقایع کشمیری نگارد که در زمان سلطان علاء الدین جناب سید
جلال الدین مخدوم جهانیان جهانگرد قدس سره خطهٔ کشمیر را بقدوم میمنت لزوم
خود طراوت و نضارت بخشیدند. همگی دو سه هفته سیاحت اطراف فرموده
رجعت نمودند. سلطان قدری آبادی شهر کرده بقضا پیوست. دوازده سال و
هشت ماه و سیزده روز بحکومت گذرانید. تاریخ وفاتش این است. فرد

وبجهت مصارف مطبخ واخراجات خانقاه چند قریه از پرگنهٔ ناگام تعیین فرمود
که تا زمان شاهان چک بدستور معمول بود و فقرا و مساکین از اینجا راتبه میخوردند
ازین جهت آن محله را لیل لنگر میگفتند. و فتح شاه برای سکونت خود دولت خانهٔ
شاهی آباد ساخت که فی الحال مرقد حضرت سید محمد ابن ویسی در انجاست متصل
آن مسجد جامع در غایت وسعت معمور ساخت و خود در اینجا نماز جمعه ادا میکرد.
و بعد چندگاه مسجد جامع سوخته شده بجای آن مسجدی قصیر از احجار تراشیده
ترصیص نمود که تا حال موجود داشت. و آنرا رینان مسجد میگویند. و فتح شاه
همگی دو سال و هفت ماه بحکومت گذرانیده انتقال نمود متصل خانقاه لیل شاه
سمت جنوب آسود.

(۲) اودن دیو برادر سهه دیو که در واقعهٔ ذوالجو بطرف پهکلی مفرور شده بود
بصوابدید ارکان ملک کشمیر آمده بمناکحت کوته رانی ممتاز گشت. و در سنه ۷۲۸ هجری
مطابق سنه ۱۳۸۴ بکرمی بر مسند ایالت کشمیر جلوس نمود. و شاه میرزا و بیچه بت کاکاپوره
را رتبهٔ وزارت و سپه سالاری بخشید. و در سنه ۷۳۲ ه اوردن نام ترکی از راه
هیرپور با فوج کثیر داخل کشمیر شده در انتظام حکام اینجا خلل انداز گردید. و اودن دیو
باستماع خبر از روی حمق و بزدلی بجانب تبت گریخته رفت لیکن شاه میرزا بفرمان
کوته رین بر اندفاع دشمن خونخوار کمر همت استوار کرده بجانب اکابران و سرکشان
دهات که خودسر بودند خطها نوشت که قبل برین در واقعهٔ ذوالجو بر سر ما چگونه واردات
شدید رسید و اکنون مخالف دیگر بر سر ما یورش کرده درینوقت هرگاه تغافل
و تکاسل جایز دارند. البته خرابی ملک و بدنامی ما و دشمن کامی حاصل خواهد شد.

بعد اصغای پیغام سرفرازان وسرداران اطراف از اوباش و اشراف کنگاش
اتفاق نموده بمقابلهٔ لشکر ترک علم تقابل فراشتند۔ و جانبین بجدال وقتال
داد شجاعت داده از کشته پشته ها افراختند۔ و سردار ترک پس پاگشته بصلح و صفا
رجعت اختیار نمود۔ و شاه میرزا بکمال استقلال طبل فیروزی نواخته بمرتبهٔ اعلی
اقتدار یافت۔ و ادون دیو از تبت معاودت کرده از روی بزدلی و پست فطرتی
خود در رتق و فتق امور مملکت اعتباری ندید۔ و تمامی انتظام ملکداری باهتمام
شاه میرزا سرانجام میشد و پسران او در پرگنات حکومت میکردند۔ و ادون دیو
پانزده سال و دو ماه سلطنت مستعاره بسر برده انتقال نمود۔

بعد وفات او کوته رین در قلعهٔ اندرکوت رفته بمعاضدت برادران خود
لوای شوکت افراشته عرصهٔ پنجاه روز به بی استقلالی گذرانید۔ شاه میرزا عرصهٔ
زمانه خالی دیده بتقویت کرامت جد خود داعیهٔ سلطنت بخاطر آورد۔ و از اندرکوت
بشهر آمده با اعیان ملک سازش کرد۔ پس بموجب رعایت سابقه و لاحقه همه ها
تردد و نفاق مطیع و منقاد او شدند۔ و بوثوق ایمان عهد و پیمان کرده او را
بسلطنت برداشتند۔ و بیچه بٹ از متابعت او سر پیچیده از تیغ گذرانیدند۔
آنگاه شاه میرزا کسوت شاهی آراسته خود را به سلطان شمس الدین ملقب ساخت۔

(۳) سلطان شمس الدین در سنه ۷۴۳ھ مطابق سنه ۱۳۹۹ بکرمی باتفاق اعیان
ملک بر سریر سروری جلوس نمود و در آبادی ملک و رعایا پرداخته باز مینداران
حصهٔ پنجم خراج شاهی معمول ساخت۔ و در اندرکوت بجانب کوته رین پیغام
تزویج خود فرستاد وی نظر بر کوکه گی او نموده منظور نکرد۔ و سلطان با لشکر خود

مقدمۀ اندرکوٹ رینچن بر حسب طرح تعجیل روانۀ شهر شده در اینجا باستقلال تمام بر مسند
امارت جلوس نمود۔

اورنگ دهم در ذکر سلاطین کشمیر

(۱) رینچن شاه در ۷۲۵ھ مطابق ۱۳۸۱ بکرمی

بر سریر مرزبانی استقلال حکمرانی
یافته بانی مبانی جهانبانی گشت۔ تا که همه مطیع و منقاد او شدند۔ و کوته رانی دختر
رامچندر در عقد ازدواج خود درآورده برادرش راون چندر را اقسام رعایت و
مرحمت فرموده بخطاب رینه گی یعنی مدارالمهامی سربلندی داد۔ و هر دو تبت و لار
در جاگیر او بخشیده از خیال قصاص پدر بر انداخت۔ و شاه میرزا را عهدۀ وکالت
داده مدار کارخانۀ حکمرانی بر و گذاشت۔ و اتالیقی پسر خود که حیدر خان نام داشت
باو تفویض نمود۔ و راجه سهدیو که در واقعۀ ذوالچو بجانب کشتوار فرار شده بود بامید
سلطنت موروثی خود رو بکشمیر آورد۔ چون رنگ تقدیر بر خلاف مدعا دید باطاعت
رینچن که ادنای او بود سر فرود آوردن نتوانست و طاقت مقاومت در خود
نادیده لاچار فرار اختیار کرده در کشتوار قرار نمود۔ و رینچن در رتق و فتق سلطنت
و آبادی ملک و رعایا مشغول شد۔

اشاعت مذهب اسلامیه در کشمیر

مؤرخان مدت فرمانروائی راجها تا عهد رینچن چهار هزار و چهارصد و چهل و
پنج سال شمسی می نویسند۔ و تا این زمان درین مرکان طریقۀ مذهب هنود رواج
داشت۔ اما هیچکسی بر صرافت خود نبود و تعدد و اختلاف مشارب و تنوع و تکثر مذاهب
بسیار داشت۔ از آنجمله بمقتضای الناس علی دین ملوکهم در مذهب بهود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تبت و گلگت و کشتوار گریخته از مال و عیال فارغبال شدند. ذوالقدر خان مدت
هشت ماه از روی عناد بنیاد ملک برکشیده تخریب و تنهیب و قتل نموده در موسم
زمستان بشدت برودت هوا و صولت سرما و نایابی غله مجبور شده در فکر مراجعت افتاد
و از مردم اسیر تفحص و تجسس سبیل هندوستان نموده آنها براه کهوری که از فرق کوه پیر پنجال
(دیوه سر) میگذرد رهنمونی کردند. و از اسارای کشمیر پنجاه هزار کس زن و بچه همراه برداشته
براه هندوستان از کشمیر بدر رفتند. و وقتیکه بفرق کوه دیوه سر رسیدند باد سموم
و [illegible] گزیدند. و از آسمان برف و ژاله باریدن آغاز نهاد تندر تند
آهنگ بصدای لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ از بالا غریده بصولت
قهر قهارش لشکر اشرار را زهره دریده طوفان برف طغیان کرده فرقهٔ اشرار و مجبوران
این دیار زیر برف غرق شده فردی برای اخبار زنده نماند. فرد

بیک لمحه از حکم عالم پناه — هزاران سر سروران شد تباه

چون بعد هلاکت قوم اشرار پس ماندگان اینها یار از کمینگاه کوهسار برآمدند و از خویش
و تبار خود احدی بر صفحهٔ روزگار یادگار ندیدند از زندگانی خود ها بیزار گشته خونبار
شدند. مدعا که از جملهٔ صد کس فردی زنده مانده در میان دهات یک یک خانه قرار
گرفتند. و در میان شهر همگی یازده کس بنیاد عمارت نو انداختند.

رامچند رسپه سالار که در نواحی لار میان حصار گگنه گیر قرار کرده بود با قوم و تبار خود
در قلعه اندر کوت آمده در انجا سکونت خود اختیار نمود. و رینچن و شاه میرزا که بوقت حادثه
در ذیل حمایت او آسوده مانده بودند بمصاحبت و ملازمت او سرفراز شدند. سهدیو از
حکومت کشمیر دلگیر مانده در دیار کشتوار بواسطهٔ رشتهٔ مصاهرت راجه قرار گرفته بود.

و در ۱۲۵۸ھ چون ماندگان کشمیر فراخور وسعت و طاقت خود در آبادی کوشیده خرمنها جمع کردند. چون در خطهٔ کشمیر هیچکسی منتظم و فرمانروا نبود فرقهٔ کهسان از کوهستان سر شورش برداشته در حدود مراج غارت کرده از غلات و حیوانات و مال و متاع هر چه در پا فتند بغارت میبردند. مصیبت زدگان کشمیر از تطاول فرقهٔ کهسان خائف گشته بجانب رامچندر رجوع کردند. و رامچندر رنبیر چن و شاه میرزا را با جمعی معدود بمدافعهٔ قوم کهسان مامور ساخت. و رنبیر چن بکمال همت و جلادت در کمینگاه کهسان مستعد مانده و شبانه آن قوم شریر را بحسن تدبیر اسیر کرده دست و پای آنها بریده بدار کشید. چون مردمان از خوف کهسان فارغ شدند رنبیر چن را بطور سلامانه و شکرانه چیزی نقد و جنس پیشکش نمودند. رنبیر چن منجمله آن چیزی به رامچندر داده چیزی بخود هضم نمود. مقارن آن حال بخاطر او خیال امارت ملکداری افتاده شاه میرزا را با خود موافق کرده هر دو در مدافعهٔ رامچندر مستعد شدند.

و همدران ایام رنبیر چن در پرگنهٔ لار رفته بود رامچندر را پیغام فرستاد که چند بار زگال از ساکنان آن محال گرفته روانه سازد. همان روز جمعی از مردمان تبت غلات بر اسپان بار کرده بشهر میرفتند. رنبیر چن آنها را با خود موافق کرده جوالها از زگال پر بار نموده در میان زگال آلات حرب پوشیده داشته همراه خود در اندر کوت رسانید و زگالها در حجرهٔ انداخته دروازهٔ آن مقفل گردانید. شبانگاه دروازهٔ حجره کشاده آلات حرب بدست مردمان تبت و معاونان خود داده در شبستان رامچندر در آمده رامچندر را از تیغ گذرانید. و متابعان و پیروان او بیرخاش و پیکار مستعد شده همه ها العیاذ را بانید. راول چند اسیر رامچندر را گرفتار کرده محبوس ساخت. و لهذا اختتام

در کشمیر آمده در پناه راجه قرار یافت. بندرخان در نسب او نقلیات عجیبه می نگارند بجای خود
گفته شود۔

همدران زمان بلکه پیش ازان مردمان کشمیر از جادهٔ هدا باز مانده در ارتکاب
افعال شنیعه و اطوار قبیحه اصرار نموده در فسق و فجور و جرم و قصور مغرور گشته از خیرات و
مبرات و امور حسنات باز مانده در لهو و لعب و جود و لعب و خمار و قمار کوشیده
از افعال خیر و صلاح بالکل محروم شده بودند. منتقم حقیقی آن قوم را بپاداش کردار گرفتار
کرده در ورطهٔ ابتلا انداخته بعدم رسانید. تشریح آن این است که:۔

در ۷۲۴ه ذوالقدرخان که از نبایر هولاکو خان بن چنگیز خان بود مردم کشمیر
اورا ذوالچو میگویند با جمعیت هفتاد هزار سوار جرار از ترکستان براه کابل آمده امصار
بیار را قتل عام نمود. پس اشهب عزم را بجانب کشمیر جولان داده اول بهار
در ملک رسید. و راجه سهه دیو باستماع خبر دهشت اثر و عسکر خود طاقت مقاومت و تاب
مصادمت ندیده لاچار با قوم و تبار خود بجانب کشتوار فرار اختیار نمود. و ذوالقدر
خان صمصام خون آشام از نیام برکشیده ساکنان اینجا را از خواص و عوام قتل عام
نمود. و نسوان و اطفال در دست تاجران ترکستان که همراه خود آورده بود بیع کرده
خزینه ها اندوده. و مال و متاع و دواب و خیول از هرکس بغارت برده عمارات شهر را
آتش کشیده با خاک یکسان ساخت. و از مزروعات بهاری یکدانه تخم ریزی نشده
فصل ربیع در آخور اسپان انداخت. و رامچند سپه سالار سهه دیو در حدود پرگنهٔ
لار میان قلعهٔ گگنه گیر استوار مانده بسیاری از ابرار در پناه خود نگهداشت. و بعضی ستم رسیدگان
در غارهای کوهسار متواری گشته از قهر اشرار محفوظ ماندند. و بعضی ها در اطراف

مخالفان پدر سر بدار کشید. و در پرگنهٔ دچهن پاره برکنارهٔ جنوبی دریای لدر قلعهٔ متین استوار ساخت. و در عهد او پرتهی راج وزیر و مدارالمهام شده بود که حُسن تدبیر او انتظام مملکت میشد. گویند راجه بی اولاد بود لچهمن نام برهمن پسری متبنی کرده ولیعهد خود قرار داد. بیست و یکسال و دوازده روز حکومت کرده ارتحال نمود.

(۲۱)، راجه لچهمن دیو در ۱۳۳۴ھ تاج ولیعهدی بر سر داده بموجب پست فطرتی و دون همتی خود بار سلطنت نتوانست برداشت. دران زمان کچل نام ساحری که در علم طلسمات و نیرنجات ماهر بود و بزور شعبده و افسون مردمان را گرویده می آورد بعزم سیر و سیاحت وارد کشمیر شده زیر دامن کوه سلیمان قیام نمود. چونکه مردمان کشمیر بسیار سست اعتقاد هستند جوق جوق در پیش او میرفتند و در دام مکر و فریب او هزاران مردم گرفتار آمده مطیع و منقاد او شدند تا آنکه ساحر داعیهٔ سلطنت بخاطر آورده انواع فساد در عرصهٔ روزگار بنیاد نهاد و بغیر عسکر و لشکر تسخیر شهر نموده ارکان دولت در مدافعهٔ او عاجز آمدند. عاقبت باتفاق سنگرام چند لشکر فراهم کرده کچل ساحر را مغلوب کردند. راجه عرصهٔ سیزده سال و سه ماه حکومت گذرانید.

(۲۲)، راجه سیهم دیو پسر لچهمن در ۱۳۴۸ھ بر تخت نشست. و سنگرام چند از لار خروج کرده با راجهٔ جدید بجدال و قتال پیش آمد عاقبت در معرکهٔ جنگ کشته شد. پسر او رامچند طوق متابعت بگردن انداخته بر منصب آبای خود سرفراز گشت.

همدران ایام شنکراچارج که سرآمد دانایان زمانه بود در کشمیر رسیده با کچل ساحر در مباحثه و مناظره مبالغه نمود و افسون و نیرنگ او را یکبار زوال داده بهجوم عوام بروز منذه دیهم از ملک اخراج کنانید. انگاه با علمای بیهوده بحث و مناظره

کرده همه را مغلوب و ملزم ساخت. و اکثر را از تیغ گذرانیده مذهب شیوه را درین ملک رونق و رواج داد و راجه نسبت شنکراچارج آداب تعظیم و انواع خدمات بجا آورده او را مرشد و مربّی خود میدانست و فرمان او را اصلاً تخلف نمیکرد.

شنکراچارج عمر عزیز خود زیر دامن کوه سلیمان گذرانیده انتقال فرمود. و زوجهٔ او آلا[illegible] بود و اسباب خود فروخته در موضع مرن جوحتی سنگین درست کرده وقف عام نمود. گویند در ملک کشمیر از عهد سابقه رسمی معمول بود که هرگاه زنی مرتکب افعال شنیعه میشد پدر او را محبوس کرده مصادره می گرفتند.

روزی راجه سهم دیو از مطربهٔ رعنا که عطا گلی نام داشت سرودی شنیده نهایت محظوظ گشت و مغنّیه را اجازت داد که انعام خاطر خواه از من بخواهد. مطربه التماس نمود که درین دیار بگناه دختر پدر را تعزیر میانند معافی آن میخواهم. راجه بموجب التماس او آن بدعت رفع نمود.

گویند سهم دیو چندگاه در استمالت رعایا و افعال خیر و صلاح اشتغال میداشت عاقبت باغوای اهل فساد منحرف بفساد گشته مرتکب افعال شنیعه و اعمال قبیحه گشت تا که امرا و وزرا از کردار او بیزار شده درصدد خرابی او افتادند. و درنام شخصی که از مقربان راجه بود وی باغوای بعضی امرا بر قتل راجه اقدام کرده بقتل رسانید. چهارده سال و پنج ماه بحکومت گذرانید.

(۲۳) راجه سهه دیو در ۱۳۱۶ ب بیا وری بخت بر تخت پدر جلوس کرده رام چند را رتبهٔ سپه سالاری بخشید و در رتق و فتق سلطنت و انتظام مملکت نوزده سال و چهار ماه گذرانید. مقتضای اِذا [illegible] شیئاً هیّأ اسبابه در عهد او به کن

خود قرار داد و محلهٔ مذکور بنام خود مشهور ساخت۔

برهمنان بموجب کم توجهی و بی التفاتی راجه آثار بیحرمتی در خود دیده با خود کنگاش کردند که راجه را از مسند حکومت بردارند و بجای او دیگری را نصب گردانند۔ راجه بر کنگاش آنها نوعی مطلع شد و حکم فرمود که طائفهٔ بهت را تاراج نمایند۔ چون سپاهان بغارت پنڈتان مشغول گشتند در آنوقت اکثر پنڈتان از نسب خود منکر شدند۔ چنانچه تا حال مشهور است ("بٹھ نہ بٹھ") یعنی بهت هستی حاشا من بهت نیستم۔ دران زمان جبلاچارج نام شخصی فاضل بود کتاب [illegible] در حساب کبیسه تصنیف نمود۔ و راجه موضع جمال نگر از پرگنهٔ آڈون در جاگیر او بخشید۔ و راجه در حکومت خود دو قریه آباد ساخت۔ یکی لاجور دوم رزلو۔ حکومت او بیست و سه سال و سه ماه و بیست و هفت روز بود۔

(۱۹) راجه سنگرام دیو پسر زادهٔ دیو در ۲۹۷ه بجای پدر بر وسادهٔ فرمانروایی قدم نهاد و در نگهداشت افواج کوشش بلیغ بکار برده بلاد چیت را رتبهٔ سپه سالاری بخشید۔ وی در محلهٔ بلدمر تعمیرات شاهی افراخت۔ و در موضع سلر پرگنهٔ دچهن پاره قلعهٔ سنگین و متین آباد ساخت۔ و سنگرام دیو از کردهٔ راجهای سابقه تسلط و استیلای تمام حاصل نمود و خیل و خدم و لشکر و حشم بغایت افزود۔ و مخالفان و سرکشان به ترهیب او جانب جانب گریخته رفت۔ و برادر خود سودرج دیو را رتبهٔ مدار المهامی بخشید۔ قدر و منزلت او با خود مساوی میداشت وی از روی شوربختی دغدغهٔ همچشمی بخاطر آورده علم بغاوت افراشت راجه بر کنگاش او آگاه گشته از حکومت برداشت۔ سودرج بخوف جان در

[illegible]

وچهار ماه بحکومت گذرانیده انتقال نمود۔

(۱۶) راجه رسه دیو برادر اوبیه دیو در ۲۴۲۱ه بر تخت جلوس نمود هرچند بسلطنت راضی نبود اما باستصواب فرقهٔ لون که صاحب قبایل و اهل جودت بودند متحمل این امر گردید۔ دو برهمن طرار که از یک نیاد بودند بملازمت راجه اعتبار تمام حاصل کرده داعیهٔ سلطنت بخاطر آوردند۔ و اعلام فساد و عناد برپا داشتند۔ چون جماعهٔ لون از نیکخواهان راجه بودند بنا بران کار برهمنان رونق پذیر نشده و راجه باستقلال تمام هژده سال و سیزده روز بحکومت گذرانید۔

(۱۷) راجه جگدیو در ۲۵۹۱ه بکنگاش امرا بر سریر امارت قدم نهاده رسوم جفاکه سابقه معمول بود برطرف کرده عموم رعایا از اقاصی و ادانی خوشحال ساخت۔ گروه مفسدان را تادیب بلیغ نمود۔ بعد از چندگاه امرا و وزرا بواسطهٔ طمع فاسد او را از سلطنت برداشته بجانب هند اخراج کردند۔ که ایل نام یکی از وزرا که صاحب عقل و کیاست بود با راجه موافقت کرده هردو از ملک بدر رفتند۔ چون مسافتی بعید قطع کردند راجه بتدبیر وزیر روشن ضمیر بجانب کشمیر باز رجعت کرد۔ و درینجا با جمعیت قلیل مخالفان خود را مهزوم کرده دوباره بر تخت جلوس نمود۔ و برهنمونی وزیر در رفاه خلق و آسودگی رعایا پرداخته گوی نیکنامی ربود۔

گویند در جود و سخا و بذل و عطا از کردهٔ حاتم اجود بود۔ اهل کشمیر او را جگدیو داتا می گفتند۔ عاقبت پدم نام شخصی که از خویشان راجه صاحب اقتدار و اعتبار بود بطمع سلطنت راجه را مسموم کرده بر تخت عدم نشانید۔ حکومت او چهارده سال و سه ماه و سه یوم بود۔

(۱۸) راجه رازه دیو از بنی اعمام جگدیو بود پیشتر بخوف شهر اسمت کشتواد قرار داشت. و در آنجا خبر وفات راجه شنیده رجعت نمود. و در کهاهور پاره جمعیتی بهم رسانیده در قلعه سیر علم استقامت افراشت. از ین سو پدم بعد کشتن جگدیو هنگامه آراسته متعهد سلطنت شده بود چون از یورش رازه دیو خبر یافت با جمعیت خود بمقابلهٔ او بر آمده رازه دیو را درمیان قلعه متحصن ساخته محاصره نمود. و از جانبین در جنگ و جدل و ردّ و بدل داد شجاعت داده خونهای بسیار ریختند. روزی شخصی کفش پاکیزه که از نقش و نگار آراسته بود بطور تحفه نزد پدم آورد. و پدم بتماشای آن مشغول شد. ناگاه پیادهٔ از عقب آمده او را مقتول ساخت. قلعگیان طبل شادی نواخته از قلعه بیرون آمدند. و باجتماع اعیان ملک و ارکان سلطنت راجه رازه دیو بر تخت جلوس نموده منافق و مخالف او موافق گشت و از اکابران هر کس را بدلاسا و مدارا استمالت ساخته بالطاف خسروانه نوازش کرد. طایفهٔ لون که با نواع فساد و عناد خیره سر شده بودند همچنان مطیع و منقاد خود گردانید که بارهای علف برسر خود برداشته در شهر میرسانیدند. کهکه چندر پسر ملچند که همیشه بخطاب سپهسالاری کامگاری یافته بود. راجه رازه دیو او را بعهدهٔ قدیمی خود نامداری داده اقتدار و اعتبار کلی بهم رسانید. امّا بموجب تقدیر قدیر در سنه ۶۳۷ھ جهان فانی را پدرود نمود پس پسروی بلادچندر بعهدهٔ پدر خود ارجمندی یافت. و بموجب فتنه انگیزی مردم اجلاف رازه دیو بنسبت او خلاف ورزید. بنابران بلادچندر رایت بغاوت و خیره سری فراشته همهٔ شهر را متصرف گشت. و در محلهٔ بلدیمر جا بگاه

عسکر ترکان بر مضمون نامه اطلاع یافت با راجهٔ کشمیر طرح مصالحه انداخته رجعت نمود۔
وجی سنگه بمساعدت سعادت بپای تخت کشمیر معاودت فرمود و ملچند را هر دو تبت
جاگیر بخشیده قدر و منزلت افزود۔ بعد آن ملچند در موضع گگنه گیر قلعهٔ سنگین مستحکم
کرده در انجا بعیش و عشرت پرداخت۔ وجی سنگه بیست و هفت سال بحکومت
گذرانیده عاقبت از دست ترکان کشته شد۔

کلهن پنڈت احوال راجه سوسل وجی سنگه و ملچند بشرح و بسط تمام قریب
دو هزار شلوک در کتاب خود می نگارد بسبب طوالت و فضولی آنرا ترک داده ایجازی
نوشته شد۔ و بعد وفات جی سنگه ملچند را از روی لیاقت و فطانت استحقاق
حکمرانی در خود بود اما بنا بر رعایت جوانمردی و حقوق نمک خوارگی پرمالو پسر جی سنگه
بجای پدر نشانید۔

۱۳۰۔ راجه پرمالو بیاوری ملچند در سنه ۱۲۱۶ بمرتبهٔ خلافت یافته در حمق
و رعونت ممتاز بود۔ چنانچه بمقتضای سفاهت و بطالت ملچند را قدر و منزلت
نگذاشت۔ و دو کس از اشرار قبیح اطوار بر عهدهٔ وزارت سرفراز نمود۔ و همیشه
کیش ظلم و جفا پیشهٔ خود ساخته روا دار آزار مردم گردید۔ دران اثنا آفتاب
حیات ملچند بغروب رسید و یک لک و هفتاد هزار اشرفی نقدی و چهار صد من
طلا گذاشته ازین دار ناپایدار درگذشت۔ باستماع اختلال احوال پرمالو
و وفات ملچند راجهای اطراف بهکلی و راجه جموں و کشتوار و تبت از اطاعت
راجه سر بدر کشیده خودسری اختیار کردند۔ و پرمالو را دو کس از شعبده بازان
ملحق گشته اشکال شعبده باو بنمودند و گفتند که این صور تنها از عالم بالا فرشته

یعنی دیوتا برای امداد و اعانت تو می آیند. البته همین و برکت قدوم آنها جهانبانی
جاودانی یافته همواره حکمرانی و کشورستانی خواهی ساخت. همچنین از روی مکاری
و طراری بهانه و فریب و عیاری زرهای بیشمار از وگرفته مفلس و بینوا کردند۔ مدت
نه سال و شش ماه و ده روز حکمرانی کرده درگذشت۔

(۱۴) راجه ورتی دیو پرشس در ۲۲۵ لهٔ بر تخت ایالت جلوس کرد همگی
هفت سال در حکمرانی بسر برده بملک جاودانی بشتافت. چونکه در جهان فانی
لو باده زندگانی نداشت. از وارثان سلطنت هیچکس را لیاقت حکومت نبود پس
اعیان ملک بنابر معاونت و ترغیب فرقهٔ لون راجه اوپیه دیو که سزاوار
حکومت نبود بموجب قحط رجال السلطنت برداشتند۔

(۱۵) راجه اوپیه دیو در ۲۳۲ لهٔ بر مسند حکومت جلوس نمود و از دست
او بغیر تباهی و خرابی چیزی بعمل نیامده از حماقت او قصه ها مشهور است۔
آورده اند که روزی در تالاب ڈل سیر کشتی میکرد ناگاه بر روی آب
نظر افگند چون عکس چهرهٔ خود در آب دید خندید از آن سو عکس خود نیز همچنان
خندان دید پس بغضب آمده بر عکس روی خود طپانچه کشید و انگشترین خودش در
آب فرو رفت از انجا بر سطح آب خطی کشیده گذاشت۔ وقتیکه بدولتخانه رسید یکی
از مصاحبان خود را پرسید که انگشترین شما کجا ضایع شد گفت در سیر تالاب میان
آب افتاد و در انجا خطی کشیده ام تا که علامتی باشد فردا در انجا جستجو باید ساخت
گویند بزهای خود را پسران سنگهای کلان دانسته تجویز ساخت که
سنگریزه ها را شیر بدهند تا که پرورش یافته بالیده خواهند شد۔ مدت نه سال

از پدر خود متوحش شده با راجه راجپور سازش کرده بکهاجیرا پیغام آشتی فرستاد
مقارن آن حال نبل شخصی که از معتبران سوپل بود باغوای وزیر بکهاجیر راجه سوپال را
غافلانه بقتل رسانید و سر او همراه گرفته نزد بکهاجیر میرفت و در اثنای راه یکی از امرای جی سنگه
او را گرفتار کرده نزد راجه رسانید۔
و بعد چندگاه بکهاجیر در عرصهٔ پانهال باعانت کهسان شورش برداشت و
جی سنگه خود در پیچیاره رفته استقامت کرد۔ و اودی چند سپه سالار خود را با لشکر
جرّار برسر بکهاجیر تعیین ساخت۔ و در حدود پانهال میان فریقین آتش کارزار و شعله
گیر و دار سر بفلک کشید۔ بکهاجیر روز بروز قوت می یافت۔ عاقبت اودی چند سپه سالار
با قوم کهسان که معاون و مددگار بکهاجیر بودند سازش کرده بخود مایل ساخت۔ ازین
رو بکهاجیر از طاقت و همت بشکست و در اثنای جنگ تیری بچشم آن نهنگ بیشهٔ
رزم رسید رخت حیات از دنیا بربست۔ بعد اختتام معرکهٔ بکهاجیر لوتن برادر سلهن که در قلعهٔ
لوهر کوت محبوس بود دیگر سخته چند بار شورش نمود۔ و دلاوران جی سنگه هر دفعه او را
سرکوب کرده و در پوش آخر کشتند۔
پس ازان جی سنگه باستقلال و اجلال تمام بی منازعت و اختلال اهل ضلال
در رتق و فتق سلطنت و سرانجام داد نصفت مصروف مانده صاحبان فطرت و فطنت را
عزّت و حرمت بخشید و از مصاحبت و مجالست اهل بطالت و رذالت دامن کشید
و در عهد او پنڈت کلهن عالم بی بدل بود در پیشگاه راجه بعهدهٔ مصاحبت و رتبهٔ
امارت اعتبار داشت۔ تاریخ راج ترنگینی بطلاقت و رنگینی مشتمل بر احوال راجهای
کشمیر ابتدای عهد کلی جوگ تا حکومت جی سنگه بزبان سنسکرت مسلسل و منظوم از تعداد

اوست۔

همدران زمان در ۲۵ھ چنگیز خان والی ترکستان یورش کرده ملک
افغانستان را در قبضهٔ اقتدار خود در آورد۔ یکی از افسران عسکر با لشکر فراوان
برای تسخیر پنجاب و کشمیر تعین ساخت۔ جی سنگه با جنود راجه‌های پنجاب بر آب
نیلاب بمقابلهٔ او بحرب و ضرب پیوسته بر سوال دریا انهار خون جاری کردند۔
مقارن آن حال جی سنگه وزیر خود ملچند را فرمان داد که کسی از اهل فراست در
عسکر ترکان بجاسوسی باید فرستاد تا که تجسس احوال و تفحص طاقت و لشکر آنها
بخوبی تحقیق کرده بیاید۔ ملچند بجای خود سنجیده هیچکس از متعلقان خود سزاوار این
امر خطیر نیافت۔ لاچار خود را تغیر لباس کرده شبانه در عسکر ترکان تنها بشتافت
و خطی آغشته در میان پاپوش همراه برد خرامان خرامان در جیش ترکان در آمده
از هر سو تجسس و تفحص نمود چون در میان خیمه بربالش افسر عسکر رسید خط و پاپوش
بر سر او گذاشت و خود تفتیش احوال بخوبی کرده رجعت نمود۔

فردا سردار غفلت شعار از خواب استراحت بیدار شده خطی از
میان پاپوش برداشته مطالعه نمود نوشته بود منم ملچند افسر لشکر جی سنگه
رسیدم اینجا وقتیکه در خواب غفلت سرمست شده بودی خواستم که سرت از تن
برداشته خلق خدا را از شر ایذا و مکاید تو برهانم لیکن مخالف را در حالت غفلت
کشتن شرط مروت و مردانگی ندیدم۔ بنابران از سر خون تو در گذشتم۔ همچنین
رجال غفلت سگال را لازم نیست که بهرزه درائی و خود رائی با دلاوران شجاعت
پیشه رایت منازعت افرازند و خود را بدهان اژدها بسپارند۔ چون افسر

بسیار میان این دو راجه منازعت و خصومت بطوالت انجامید و جنگهای عظیم واقع شد. گاهی بکهاجر ظفریاب میشد و گاهی سوسل فتحیاب میگردید. ازین جهت باشندگان این دیار از زحمت و آسیب بسیار دعاید گشت. و قحط شدید برخاست. راجه سوسل متعلقان خود را ناحق و بیجهت رنجانیده عمداً بیدل ساخت. مردمان حسب ضرورت نزد بکهاجر رفته باو سازش میکردند چون از انجا هم روی بهی نمیدیدند باز نزد راجه می آمدند کار ایشان از هر جا لاحاصل بود. سوسل از نفاق و دغای اعیان و ارکان دولت دلگیر شده در نفاذ امور سلطنت عاجز آمده فرزند خود جی سنگه از لوهرکوٹ براه بانیهوله طلب داشته ولیعهد خود گردانید. جی سنگه در عنفوان جوانی صاحب شجاعت و جلادت بود و در امور حکمرانی و انتظام جهانبانی ثانی نداشت. مردمان از حکومت او شاد مانیها کردند. حکومت سوسل این مرتبه همگی یک سال و سه ماه و بیست و چهار روز بود. فقط.

(۱۲) راجه جی سنگه که او را زیهم دیو نام اصلی بود در سنه ۱۱۸۹ بتصواب پدر خود رایت جهانداری افراشت. و پدرش سوسل بطور وکالت و نیابت او مهمات مملکت میراند. و ملچند را لوازمات مدار المهامی و سپه سالاری بجا می آورد.

انتباه. میگویند که ملچند بن سوسرم چند از فرقه راجهای چندربنسی بود. که قوم آنها را چندرال می گفتند همیشه بکمال ابهت و احتشام در علاقه نگرکوٹ یعنی کانگره حکومت میکردند. ملچند را از دوی غلبه معاندان

کلیان تی سپهسالار بکهاچر نیابت تمام ایلغار کرده شبانه بسر راجه ریخته
فریقین بمحاربه آمیخته خونها ریختند. عاقبت سوسل گریخته در میان کوهستان
بدست رهزنان افتاد معاونان او بقتل رسیده سوسل تن تنها در لوهر کوت
متحصن گشت. و جاه و حشم و خیل و خدم تمام بباد داد. ایام حکومت او [illegible]
هشت سال و شش ماه و سیزده روز بود.

(۱۰) راجه بکهاچر در سنه [illegible] بعد از واقعه سوسل خلعت راجگی پیراسته
در اندک فرصت دشمنان خود مغلوب ساخت که مردمان از هیبت او بلرزیدند
و خزینه‌ها که از راجه سوسل باقی مانده بود به سپاهیان قسمت کرد. و غیبا نام شخصی را
باستحقاق خدمات سابقه مدار المهام ملک گردانید. و چندگاه بعدل و نصفت
و احسان گذرانید. عاقبت بصحبت منافقان و قلاشان بیهوده کاری شاغل
گشت. و حرکات خود را افعال و حرکات ناشایسته صرف نمود و اهل فطرت
و والامنزلت از صحبت او اجتناب کرده بعزلت نشستند. و امرای روزگار
از کردار او بیزار گشته بخیال سرکشی و مخالفت در زدند و بازار فتنه و فساد رواج
یافت. و در آن اثنا میسٹ نام سرداری به بهانه گرفتار کردن راجه سوسل در
لوهر کوت فرستاد. پسانه بازوجه او که بیار دلربا و خوشنما بود آمیخته در حرمخانه
خود داخل کرده و در دام محبت و الفت او اسیر گشته بیهی پرداخت مهمات مملکت
نمود. میسٹ را باستماع خبر پذیرشده با راجه سوسل اتفاق کرده بهر دو به
تسخیر کشمیر مستعد شدند. و جمعی از امرای نامدار که از کردار راجه بیزار شده بودند سوسل
را برای تسخیر کشمیر نامه و پیغام فرستاده تحریص نمودند. و سوسل با جیش جنود خود

کردند۔ وسوسل موجب پیغام گگنه چندر بالشکر فراوان در پایهٔ موله رسید
و از این طرف گگنه چندر با فوج گران بر آمده بازار جنگ گرم کردند و سرهای
سرداران و یُردلان بباد دادند۔ عاقبت در لشکر سوسل شکست عظیم افتاده
سوسل در دست گگنه چندر اسیر گشت و گگنه چندر او را مراتب حرمت و عزت
نگهداشته بشهر آمدند۔ و سلهن دروازه های قلعه مسدود کرده بود چون
دانست که کار از دست رفت درهای مفتوح ساخت و سوسل در قلعه در آمده
بحکومت پرداخت۔ سلهن و لوٹن هر دو برادر در قلعهٔ لوہر کوٹ محبوس
داشت۔ حکومت سلهن همگی سه ماه و بیست و هفت روز بود۔

(۹) راجه سوسل در همان سنه رایت ملکداری افراشته بخوف
غداران همیشه مسلح می بود و غیر از مردم معتمد هیچکسے را بمجلس خود آمدن نمیداد
و باغیان و طاغیان از جلای وطن نمود و گگنه چندر هم از ملک اخراج کرده وی
با پسر اوبچل سازش نموده در بیجباره شورش برداشت۔ سوسل بمدافعهٔ
آنها یورش آورده از معرکه هر دو منهزم ساخت۔ و گگنه چندر در قلعهٔ
آہنپان پر سپور پناه گرفت و سوسل تعاقب او دیده قلعه را درهم و برهم
کرد و پسر اوبچل مفرور گشت۔ گگنه چندر بخواهش صلح خود بخود در پیش راجه
حاضر آمده با همدیگر متحد و متعهد شدند۔ و گگنه چندر بر حکومت تبت اقتدار
یافت و موضع گگنه گیر در لار احداث نمود۔ بعد چندگاه جماعهٔ از قوم ڈانگر
کسوت مخالفت پوشیده سوسل را در شکارگاه گرفته مجروح ساختند۔ وی
از روی جرأت و جلادت خود از مهلکه جان بسلامت برد فردا بالشکر نود

بر سر مخالفان یورش آورده مقتول و منکوب ساخت.

همدران ایام راجه دیپک والی پریاک که بر تسخیر اهش زیادت تیز تهای
کشمیر عزیمت کرد. و بکهاجه پسر هرش بود که در پیش راجه مالوه ایام بسر می‌برد
همراه او بکشمیر آمده جماعتی از قوم کهسان و اکثری از کشمیریان که راجه سوسل جلای
وطن کرده بود با او ملحق گشت. و از سوم پال راجه راجوری و دیگر پال راجه بهول
مدد گرفته برای تسخیر کشمیر رایت همت افراشت. و دران ایام سوسل گگنه چند را
به بهانهٔ ضیافت نزد خود آورده مع سه پسر گلو افشرده و خفه کرده بود ازین
کردار تا همه سرداران لشکر و افسران دیگران بیدل گشته فتنه برپا
پس سوسل لشکر خود آراسته بمدافعهٔ بکهاجه لشکر تعین ساخت. و بکهاجه طبل و
نواخته با عقد سوم پال بجنگ پرداخت. و تا هفت ماه بازار گیر و دار جنگ
گرم بود. بکهاجه در جمیع محاربه غالب آمد و لشکر راجه مغلوب گشته در شهر
آرمید. پس سوسل اهل و عیال در لوهرکوت فرستاده خود بمقابلهٔ بکهاجه
استقامت کرد. و هر وقت در معرکه عاجز می‌شد و از عسکر او هزاران سپاه
تلف گشت. و قوم ڈانگر دست تطاول دراز کرده در میان شهر غارت
انداختند. و محلات راجه سوخته خاکستر گردانیدند. تا دو سال در ملک هرج و
مرج و حیص و بیص بود. بکهاجه گاهی غالب و گاهی مغلوب میشد. چون راجه
زبونی یافت مردمان از وی کناره گرفتند. بهیگه نام کس همراه گرفته در موضع
تاپر در خانهٔ ملکی سهه بٹ که یکی از امرای معزولی او بود رسید. وی در تعظیم و
مهمانداری او تقصیر نکرده پیغام فرستاد که سوسل در دست من مغلوب است
بکهاجه را ...

رفت از اینجا براہ کرناو در لوہر کوٹ رسید۔

اقتباس۔ لوہر کوٹ درمیان راجور واکنور سابقہ شہری معمور بود فی
الحال نام ونشان آں معدوم۔ دراں زمان راجہ دائدہ خروج کردہ در کامراج
شور برداشت۔ عاقبت در معرکہ تاب تقابل نیاوردہ بازگشت رفت۔ واز
پشت ہرشد یو پسری صغیر موجود بود بکھاجر نام داشت راجہ او را دشمن خود
پنداشتہ حوالۂ جلاد نمود وجلاد او را ریسماں در گردن انداختہ بالای پل
بدار آویخت ہما وقت ہوا تیرہ وتار گشتہ باد صرصر طوفان برانگیخت ناگاہ
ریسماں از گردن آں بیگناہ گسیختہ بدریا افتاد ویک عورت او را از دریا برداشتہ
نزد راجہ نروم والی مالوہ رسانید۔ وراجہ او را بان فرزند پرورش کردہ
در فن سپاہگری وجوانمردی یگانۂ عصر شد۔

ہمدراں زمان در خانۂ سوسل از بطن دختر راجۂ نگرکوٹ فرزندی بلند
پایہ وارجمند تولد یافتہ نام اوجی سنگہ گذاشت۔ ہمدراں ایام سنگرام پال
راجۂ راجور از دنیا نقل کردہ راجہ اسچل فرزند او سوم پال بجای پدر نشانیدہ
ہمراہ سوسل صلح وصفا نمود۔ وہمدراں عہد بمقام سویم جی کہ در حدود کامراج است
آتش غیبی جلوہ گر شدہ اسچل برای زیارت آں قصد نمود ودر عرض راہ
فرقۂ ڈانگراں با جنود او باشاں بسر راجہ تنجی آمدہ بجنگ پیوستند۔
وراجہ باوجود قلت لشکر غالب آمدہ مخالفاں را مغلوب ساخت۔ اما خود از
معاوناں جدا گشتہ دور افتاد مخالفاں برگشتہ شدن او گماں بردہ خوشحالی
کردند۔ چہوڈ وڈڈ دو برادر کہ از احفاد راجہ جسشکر بودند سلطنت برداشتند

چونکه فرداراجه بر تخت نشسته دیدند در کوهستان کامراج گریخته رفتند و
در آنجا جمعیتی بهم رسانیده منتظر وقت میبودند.

روزی راجه اوچل در صحن حرم سرا تنها میرفت شخصی بهانهٔ استغاثه
درپیش او آمده موی سرش بگرفته بر زمین انداخت. دران حالت دیگر شمشیر
برسرش انداخته یکدم بعدم رسانید. پس معاونان و مددگاران راجه تمام
از تیغ گذرانیده با جامه‌های خون آلوده بر تخت جلوس نمود. و گگنه چندر
پسر پتهوی چندر سپه‌سالار راجه در لار رفته بود وی باصغای این ماجرا
بمسارعت تمام در شهر رسیده و تیغ خون آشام از نیام برکشیده مخالفانرا
قتل عام کرده رڈ و برادرش بر تختهٔ عدم بنشانید. ولاشهٔ اوچل از خاک و
خون برداشته بشمشان رسانید. بعد ادای مراسم سوگواری سلهن برادر
اوچل را تاج راجگی برسر نهاد. و مدت جهانداری اوچل ده سال و چهار
ماه و یک روز بود.

(۸) راجه سلهن در ۱۱۷۹ سنهٔ یکهزار و یکصد و هفتاد و نه باغوانت گگنه چندر
بر تخت جلوس نمود. سوسل باستماع اخبار بالشکر بسیار از کشتوار ایلغار
کرده رایت خصومت افراشت. عاقبت در جنگ تنگ آمده منهزم شد
گگنه چندر مشیر مملکت شده فرقهٔ ڈانگرانرا از تیغ و تیر زیر و زبر گردانید
سلهن بنابر شوربختی خود با گگنه چندر رشتهٔ موافقت گسسته بمخالفت برخاست
گگنه چند از دیر از گشته سوسل را برای آمدن کشمیر ترغیب داد. پیش از ورود
او اجبار ملک سلهن را از حکومت معزول کرده گگنه چندر را امور سلطنت تفویض نمود

وخالوی اوچپل آنند نام از کامراج باعتضاد قوم ڈانگر و لون شورش برداشت
و هرشدیو چندر راج را برای سرکوبی او مامور ساخت - و آنند در معرکه کشته شده
لشکر او پریشان گشت - و سوسل از راه شوپیان باز آمده در بیجبهاره شور
برداشت - و چندر راج از باره مولا مقابله او ایلغار کرده از دست سوسل
در جنگ کشته شد - و سوسل با جیش خود بشهر آمده با فوج اوچپل لاحق گشت
پس هر دو دلاور در شهر در آمده شور و محشر برداشتند - هرشدیو فیلی چند را
شراب داده بمقابلهٔ دشمنان انداخت و از دست اوچپل تیری بگوش فیل
رسیده بازگشت برگشت و لشکر هرشدیو را پامال کرده درهم و برهم ساخت -
پس هرشدیو مغلوب شده رو بهزیمت نهاد - و اوچپل دولتخانهٔ راجه را
آتش کشیده خاکستر گردانید و هشتاد کس از خیل خدم و حرمهای راجه بسوزانید -
و قوم لون و ڈانگر دست تطاول دراز کرده شهر را غارت نموده خزانهٔ راجه
بتاراج بردند - هرشدیو بهمراهی دو کس در خانهٔ زمینداری پنهان شده
سه شبانروز گرسنه بود - اوچپل سراغ یافته در کمینگاه او در آمده از تیغ
گذرانید - یازده سال و هشت ماه و بیست و دو روز حکومت کرد -

(۷) راجه اوچپل در ۶۸ــه الف یکهزار و یکصد و شصت و هشت بکرمی
بر اریکهٔ کامرانی بحکمرانی بنشست و عروس مملکت را بزیور عدل و نصفت آراست
و بذات خود هر کس را دادرسی میکرد - و برای تحقیق حالات خلق بتغیر لباس
شبانه سیر نموده تدارک هر امر فرا میساخت - و مخبران صادق جابجا تعاین کرده
از هر جا اخبار طلبیده در ظلم گذاری و چاره سازی پرداخت - و غلات موفور

در ذخیره ها سرمایه کرده بوقت حاجت ارزان فروخته خلق خدا از صدمهٔ قحط برهانید
نگهداشت۔ و دزدان را منصب و جاگیر مقرر کرده از دزدی و قزاقی باز داشت
دانندگان و فاضلان و هنرپروران را قدر و منزلت افراخت۔ و فرقهٔ ظالمان
و مرتشیان و غمازان را در چاه مذلّت انداخت۔ کلهن پنڈت میگوید که اوصاف
هر قدر که در دنیا پیداست همه ها در ذات او مخلوق بود۔ امّا دو خصلت مذموم
از و صادر می‌شد یکی آنکه نسبت بر وضیع و شریف بدزبانی و دشنام کاری می
ساخت۔ دوم اینکه خصومت پیشه گانرا باهمدیگر متنازع کرده خونها بر زمین
می انداخت۔

و بعد چند سال از اوصاف پسندیدهٔ خود یکبار برگشته خیال غرور و
استکبار بخاطر آورده با هر کس بخصومت برخاست۔ چنانچه فرقهٔ ڈانگرانرا
بنظر حقوق معاونت سابقه چند سال بعهده های جلیله معزز داشته بود عاقبت
درمیان قبیلهٔ آنها بحکمت عملی نفاق و خصومت انداخته و باهمدیگر خونریزیها
کنانیده از پا در انداخت۔ و سوسل را برعایت اخوّت و استحقاق معاونت
ایام فاد قدر و منزلت افزوده اولاً بر حکومت لوهر کوٹ وغیره مامور ساخت
پسانه با او نیز مخالفت باخته رنجیده فرمود۔ وی علم بغاوت افراشته با فوج
بسیار بمقابلهٔ برادر خونخوار مبادرت نمود۔ از ینسو اوچل با لشکر جرّار حمله
آورشده فریقین بحرب و ضرب پیوستند و سوسل مغلوب گشته مفرور شد۔
بار دیگر جمعیتی بهم رسانیده بمقابلهٔ راجه باز آمد و گنگه چندر برای مدافعت
او دربارهٔ مولهٔ معرکه ساخت بعد جدال و قتال سوسل بطرف داردو گریخته

در خدمت راجه عرض کرد که امشب در واقعه نامهٔ بدست من افتاد چون مطالعه کردم زن راجهٔ دکهن نوشته بود که من حوری بودم از بهشت بعزم دیدن شما ازانجا بیرون برآمدم و درراه بدست راجهٔ دکهن افتادم لاچار بعقد مواصلت او گرفتار شدم اکنون میخواهم که بنوعی خلاص کرده خود را بخدمت راجه رسانم. بالفعل از خواص خود چند کنیزک فرستادم که تا رسیدن من در خدمت او حاضر باشند البته بر فلان تاریخ در انجا خواهند رسید راجه بشنیدن آن شادمان گشته در انتظار پرستاران چشم در راه منظری بود. و بر وقت موعود مدّن چند کنیزک گلبدن پریرو و زینت آراسته در پیش راجه حاضر کرد و راجهٔ بی شعور بدیدن آنها مسرور گشته بعیش و سرور پرداخت.

وقتی راجهٔ مذکور در علاقهٔ راجور رفته بود و با فوج و حشم یکماه در انجا قیام کرده قیامت قائم ساخت. مردمان عاجز شدند مدّن مسخره مبلغی رشوه داده برای انعطاف عنان عزمیت راجه التماس نمودند و آن مکار در حضور راجه عرض کرد که در ذیل کوهسار لشکر ترکان وارد شده است. در ینجا توقف کردن خود را بدهان اژدها دادن است. راجه بشنیدن این خبر بغیر تامل و تحقیقات بکمال اضطراب بکشمیر آمد. و اشجار مثمر و غیر مثمر در صحن خانهٔ او مرتفع شده بود گفت شاخهای درختان از دیوارها سر برداشته در حرمخانه نگاه میکنند. و بهمین وسوسه همه ها از بیخ قطع کنانید. و پدمارتی حرم محترمهٔ او بود شبانه از آغوش راجه جدا شده با فیلبان پیوست راجه بتعاقب او رفته از بغل فیلبان کشیده باد بخشید قصهٔ او در افواه عوام مشهور است. و از روی بیوقوفی و بی پروائی

و در انتظام مملکت خرابی بعمل آمده اعیان ملک و ارکان دولت از دست بزدلی او خیره سر شدند - و قوم لون و ڈانگر در مراج و کامراج شورش بر داشتند - راجه برای تدارک آنها افسران لشکر تعیین کرده اکثر را بقتل آوردند - و سپاهی از برهمنان بعلت خودسری از تیغ گذرانید و سرهای آنها بر شوارع عام آویزان کردند - و از روی سفاکی و خونریزی او ڈانگر و لون جمعیت کرده در لولاب شورش برداشتند - و راجه بمدافعت آنها لشکر کشید و جنگ و فساد تا دیرگاه بجانگاه بود -

دران اثنا از عمزاده های خود راجه بیدل شده در قصد تخلص آنها افتاد آن هر دو از خطور خاطر راجه واقف گشته بطرف راجوری گریخته رفتند - و از آنجا اوچل یکصد سپاه جمعیت کرده بعزم تسخیر کشمیر از راه بارهموله در کامراج رسید - و قوم ڈانگر و لون با او اتفاق کرده در پیچپور صفوف محاربه آراستند و هرشدیو بمقابلهٔ آنها بر آمده فریقین بحرب و ضرب پیوستند - اوچل تاب مقاومت نیاورده منهزم شد - راجه از تبخانه های پیچپور و پٹن اسباب و آلات و بتهای طلا و نقره بغارت برده بشهر رجعت کرد - اوچل در بارهموله پای استقامت افشرده برادرش سوسل با فوج لیبا از پنجاب آمده با او پیوست و راجه بمدافعت آنها فوج جرار تعیین کرده فریقین بجنگ پیوستند - و در میدان رزم سوسل را پای بیکار شده لاچار در پهار فرار اختیار نمود - اوچل بعد دو سه روز از راه کوهپایه در لار رسید و هرشدیو بمدافعهٔ او فوج فرستاده در معرکهٔ کارزار سردار فوج راجه بی سر شده هیص و بیص افتاد -

لعبت خوشروی وطناز با ندانهٔ ناز وطراز انتخاب کرده برای مباشرت ایّام سال تمام
در حرمخانه داخل ساخت. با وجود آن از حرام کاری‌ها اجتناب نمیکرد. چنانکه
از همشیرهٔ خود هم احتراز ننمود. و ذخایر راجهای پیشینه و اسباب و سامان ممالک
دیرینه جمع کرده نصیب قوالان و لولیان و خوش آمد گویان فرمود. چنانچه روزی
یک دُدیسی را صد هزار دستی انعام بخشید. و وزیران نامدار رای اعتبار کرده
مردم قلاش و اوباش را رتبهٔ مصاحبت و مجالست افزود و باصلاح و مشورهٔ آنها
انتظام مملکت می ساخت. بعد در این فتور اعیان و ارکان سلطنت بیدل
گشته در جمعیت انتظام خلل افتاد.

روزی مت و تخیرام بر قتل راجه اقدام نمودند و راجه بر کنگاش آنها
واقف گشته و از قوم و قبیلهٔ خود بیزار شده همه‌ها از تیغ گذرانید و فردی موجود
نگذاشت. پس بترغیب شیران خود برای تسخیر دارد بیوقت ایلغار نموده چون
درمیان کوهستان بمقابلهٔ دشمنان صفوف محاربه ترتیب داد شبانه برف و
باران بشدّت باریده لشکر شاهی را تباهی گشت. راجه از میدان کارزار فرار
اختیار کرده بطفیل ادیپش مونو رود در دریای کرشنه گنگا غرق شد و غنیم تعاقب نموده
نزدیک بود که راجه را گرفتار میکردند لیکن اُچپل و سوسل پسران نموی راجه دلیرانه
نبرد مردانه ساخته مخالفان پس پا کردند. تندلی راجه و شجاعت برادران او در ملک
شهرت یافت. انگاه راجه بهون یوش آورده علاقهٔ لوهر کوٹ را غارت نمود.
ازین سوگند هرپ سپه سالار بفرمان راجه بر سر او تاخته از پا در انداخت. پس راجه
سنگرام پال راجهٔ راجوری باغی گشت و گنی هرپ با سه هزار سپاه برای گوشمالی او مامور

شد۔ وسنگرام پال با جمعیت هشت هزار سپاه تقابل کرده دو صد سپاه از کشمیر وچهار صد از آنسو تقبل آمد۔ عاقبت سنگرام پال مغلوب گشته خط متابعت نوشته داد۔ ودر سنه ۱۱۵۶ اول ماه بهادرون بارش باران شدت کرده دریا ها طغیانی گشت۔ وفصلها خام شد قحط غله بحدی رسید که قیمت خروار شالی تا پانصد دینار رسید۔ چهوزان مس میفروختند۔ ویک توله پشم شش دینار ارزش یافت ونمک ومصالح حکم طلا گرفت خلق خدا بسیار تلف شد فقط

وپنڈت کلهن از بی وتوفی وساده لوحی راجه قصه های بسیار نقل میکند نمونهٔ ازان ایراد کرده شود۔ یکی از مصاحبان خاص عورتی موقر بزیورات وملبوسات آراسته در پیشگاه راجه استاده کرد وگفت که این والدهٔ ماجدهٔ ایشان از بهشت آمده چیزی میخواهد راجه بر پای او افتاده مبلغی کثیر داده مرخص نمود۔ ودیگری چند عورت حاضر کرده گفت اینها دیو یان هستند واز عالم بالا برای دیدار شما آمده اند۔ راجه نذر خدمت آنها گذرانیده نهایت دلخوش ساخت۔

وشخصی تصویر زوجهٔ راجهٔ دکهن که بحسن وجمال معروف بود بنظر او گذرانیده وراجه بدیدن آن واله وشیدا گشته روزگار باضطرار بسر می برد وبرای حصول وصال آن بدیع الجمال خیال تسخیر دکهن بخاطر آورد۔ واعیان دولت اینکار را باعث تباهی سلطنت دانسته نهایت مجبور شدند۔ ومدن نام مسخرهٔ بود که بهزل وتمسخر در مصاحبت راجه تقرب داشت اورا التجا کردند که راجه را بنوعی ازین اراده باز دارد۔ ومدن ذمه دار این امر شده روزی

ولولهٔ شجاعت و سیاست خود مشهور ساخت. یکروز دربار رازه‌ی بکمال تجمل ترتیب
داده تمامی راجهای اطراف کشمیر و اعیان و ارکان ملک بر موقع جلسه حاضر کرد و هشت کس از راجهای
ریاست بیرونی برای نذر گذرانی آمده شامل دربار شدند. یکی راجه کرتی والی ابهی پور. دوم
راجه استهه والی چنبه. سوم راجه گلشن والی بلاس پور. چهارم راجه سنگرام والی راجور.
پنجم راجه آدت کرشن والی لوهرکوت. ششم راجه پون گج والی عوری. هفتم راجه کاپرسی
والی خاندیس. هشتم راجه گوتم والی کشتوار. و بر خدمت و مدارای راجها پر و امن وزیر
مقرر شده بود. چون جلسهٔ شاهی بکمال تزک و شان شایان باختتام رسید. از راجها و
اعیان ملک هر کس را خلاع فاخره و نفایس عجیبه بخشید. دران ایام دریاها بسبب سرما
یخ بست شده بودند بنابران هر کسے بمسارعت تمام معاودت نمود. بعد آن فساد
درمیان راجه و هرش دیو طرح نفاق انداختند. و هرش دیو بفرمان راجه در حبس خانه
اسیر شد و مادرش تاب مفارقت نیاورده برخود کشتی ارتکاب نمود. پس کلش دیو را مزاج
معلول گشت موجب آن وت کرش پسر دوم از لوهرکوت طلبید و ولیعهد گردانید. و بمقام
تاپدکهنر قالب عنصری فرو گذاشت. ایام حکومتش هشت سال بود.

(۵) راجه وتکرش در [illegible] یکهزار و یکصد و پنجاه و شش تخت و تاج را رواج داد
و برادر خود وجی مل را وزیر ساخت. و هرش دیو که بحکم پدر محبوس بود وجی مل در باب خلاصی
او التماس نمود راجه استدعای او منظور نکرده ازین رو درمیان آنها خصومت افتاد
وجی مل بطرف لار گریخته سامان حرب و ضرب بهم رسانید و بر برادر خود خروج نموده
در محلهٔ تاشون محاربهٔ فریقین روی داد. وت کرش بجای خود سنجید که اگر فتح نصیب من
گردد هرش دیو را رهائی بخشم و اگر مخالف غلبه کند پس او را مقتول سازم. بنابران موکلات

زندانرا دو انگشترین خود شان داد و گفت هرگاه انگشترین سبز نگین در پیش شما خواهد
رسید بهرش لیو را خلاصی بخشید و اگر انگشترین سرخ نگین خواهد آمد پس او را قتل کرده
نابود سازید فردا یا بدو مخو بیجانیه و مجادله پیوسته وقت کرش در جنگ مغلوب گشت
دارندی اضطراب و انقلاب بغلط انگشترین سبز نگین بدست فرزند خود در زندان فرستاد
سپاهان انگشترین سبز نگین دیده بهرش لیو را از بند خلاص کردند. چون بهرش لیو
در معرکه در آمد بیجی پال از تفرقه سپاهیان لشکر برادر را قتل عام نمود. و تکیش
و مناویک شکست بشنود بهتر آنرا اختیار کرد از جان درگذشت. مدت حکومتش بیست و نه
روز بود

(۶۱) راجه بهرش لیو باتفاق اعیان ملک و اعانت بیجی پال در سنه ۱۱۵۶ بر تخت
نشست. و در بذل و عدل و رافت و در دوست نوازی و دشمن گدازی ساعی شد. و در بذل و عدل و رافت
دروازهای شیمن شاهی را از چهار سو زنجیرهای عدل آویخت
احسان توفیق یافت. و اعیان و ارکان سلطنت را
کرداد خواهان بی نوا جمعیت در بار استحقاق بر رسید. بیجی پال وزیر الملک گردانید. بعد چندی از روی
بر مناصب مناسب اختصاص داد. و موجب آن بیجی پال اینت اتفاق
نفاق با انشان میان ایشان فساد و عناد افتاد و بیجی پال در خود تاب مقاومت ندید بجا
بر دو اختیار با یکدیگر بمحاربه و ضرب بپیوستند. و بیجی پال در خود تاب مقاومت ندید
کشمیر فرار ساخت. چون در میان ایشان دو گونه بسیار رسید قضا الغنه برقی از فرق
لشکر بیجی پال را با معاونان خود در شهرستان عدم رسانید. و بهرشد لیو
و اقبال از آنجا بر ولی برگشت و در آنکار باقبال
استقلال داشت. و در محفل شاهی هر روز هزار شمع می افروخت. و سی صد و

دانسته - وراجه انت از گنگاش پسر اچهند واقف گشته در بجباره [illegible] نموده
[illegible] ملازمان و متعلقان پدر را خود کرده [illegible] را [illegible]
[illegible] را آب شمشیر سیر گردانید - از این هرج و مرج خلایق [illegible]
انت دلیه در دست شری هتی محبوس بود وی در گرفتاری [illegible] کشید [illegible]
تا آن بد گوهر زیاده تر خیره سر شده در فکر تخریب پدر افتاد -
شبی در بجباره رفته دولتخانه راجه و مکانات شهر را آتش [illegible]
[illegible] چند در دولت و سرمایه راجه تمام بباد داد لیکن راجه [illegible] تمام از [illegible]
[illegible] کرده نجات یافتند - و بر بازوی شری هتی [illegible]
[illegible] فروخته ملازمان و متعلقان خود را [illegible]
[illegible] را مرمت نمود - بوقوع این واقعه راجه از دنیا [illegible] دلگیر شده [illegible]
بر خود پوشیده در کنج تاریک به ریاضت پرداخت -
با وجود این حال پسر ناخلف با خواهش [illegible] پدر خود را پیغام فرستاد
که اگر اندیشه از جهت آرزوی زندگانی باقی است در کوهستان [illegible] رفته [illegible]
[illegible] ورنه امید حیات نگذارند - انت دلیه [illegible]
[illegible] خود را گفت که موجب عقل ناقص [illegible]
[illegible] و مال و جان [illegible] در قصد پدر باشد [illegible]
[illegible] در جواب او چند الفاظ سخت بیان نمود راجه [illegible]
[illegible] خود انداخته سرمایه حیات در باخت و شری هتی [illegible] پرداخت
و اخوان خود را هرش [illegible] تفویض کرده [illegible]

از آسیب پدر خود یعنی کلشدیو برهانند۔ بعد آن هرشدیو را مفتاح مخازن تفویض
کرده کلشدیو را پیغام فرستاد که بر نعش پدر حاضر باشد که روز در آمدن او انتظار
کشید و کلشدیو بر نعش پدر حاضر نشد۔ روز دوم شری متی خود را بزیور و حلیه آراسته
بر تمشان شوهر مع سه خدمتگار و چهار کنیز ستی[1] شد۔ و هرشدیو در بذل و اعطا
وجود و سخا گنجینه ها صرف کرده رفاه خلق و نیکنامی خود حاصل نمود۔ و کلشدیو او را
دشمن تغلبی پنداشته در بیجباره آمد و هرشدیو را دلاسا و مدارا کرده همراه خود بشهر
برد۔ بعد از آن کلشدیو از افعال خود منفعل شده در پرورش خلق خدا و آبادی
رعایا مایل گشت و خرج موافق دخل خود کردن گرفت۔ و مخبران جابجا تعیین کرده
از احوال ملک و رعایا واقف گشته تدارک آن بخوبی میساخت۔ و در پرهیزگاری
و ثابت قدمی دخل داده دبدبهٔ شجاعت و دلاوری بهر سو انداخت۔

لیکن در شهوت رانی قایم مانده هفتاد و دو دختر دوشیزه و پاکیزه از اطراف
ولایت طلبیده شبستان خود پرستان ساخت۔ و از شرب شراب و رقص و سرود و
تال همیشه مخمور میبود۔ متصل بیجباره مندر کلشی شور آباد ساخت۔ قریب موضع
نربهون شهر کلش احداث نمود۔ دران حال برج پال راجهٔ راجور انتقال فرمود و
کلشدیو پسرش سنگرام پال را جانشین پدر نمود اما مدن پال برادر برج پال بدعوی
وراثت شور برداشت۔ کلشدیو لشکر جرار با فسرے چیانند تعیین کرده مدن پال را
در کشمیر محبوس داشت۔

پیش ازین دبدبهٔ شجاعت راجهای کشمیر چندان نمانده بود بافعل کلشدیو

[1] ستی۔ باصطلاح هنود زنے را گویند که در تمشان شوهر خود را زنده بسوزاند۔

اورا هشتاد هزار سکه مقرر بود. پس راجه بهیموتی ز دو دیپال دست جور و جفا بر خلق خدا
دراز کرده جورپتیه گانرا تاراج داد. چنانکه دار و غه اصطبل باختیار خود مردم را غارت میکرد
و ذلک نام شخصی مسخره وضع بود که در میان مجلس راجه را خنده می کنانید. وی بکمال خود سری
تطاول میکرد گویا شریک راجه بود. و وزیر از قبه‌های بتخانه‌ها طلا بر داشته برده
راجه بهیم پال از دیدن آن تکدر. و آدت پال وزیر دوم مدرسه برای تعلیم مردم اهلی قایم
ساخت. و راجه جلیند دو دختر شاه پیکه نذر فرستاد و راجه دختر خورد شری لمتی بخود
منسوب کرده و دختر کلان به آدت پال عطا نمود. و شری لمتی نهایت عاقل و نیک طینت
سنسکرت خوان بود بر هست کهتا که بزبان بهاشا بود بذریعه سوم بت برهمن ترجمه آن
سنسکرت کنانید.

و وزیر تر بهون و فرقه ڈانگران چهره بغاوت افروخته بر قتل راجه همت بستند بعد
راجه با قوم بیانیک ڈانگی متحد گشته بعد کارزار بسیار وزیر مغلوب کرد. زر و از باره موله
باز کشیدند و معاونان خود را انعام وافر بخشیدند. بر همه تاراج تر بهجی یاددو دو پال
مخالف شده باتفاق راجه‌های اجند و شمالی لوای بغاوت افراشت. و هنگام تقابل
راجه دار جدو از دست زودو پال کشته شد و مخالفان بر هزیمت نهادند مقرر شده‌اند
و زودو پال مال غنیمت و سر راجه داده در پیش راجه گذرانید. و راجه جینه از دایره
اطاعت قدم بیرون نهاده انتت راج آن بدمنش را بسزایش آورده محبوس داشت.
و شری لمتی رانی بتخانه گوری شور و سوپه مٹ آباد ساخت. و برهمنان بجیاره یک
صد و هشت قریه جاگیر بخشید. از بسکه راجه گرویده او بود باستصواب و رهنمونی او ترک
جور و اعتساف نموده بر انصاف و رعیت پروری مستعد شد. دختر این د[illegible]

ساماں و سپاں مستحقان زیاده صدقه و خیرات بخشید - و پنجاه و سه سال و چهار ماه
راج کرده بالحاح و ابرام شری کلش دیو فرزند خود را ولیعهد ساخته ترک سلطنت نموده
(۴۲) راجه کلش دیو در سنه یکهزار و یکصد و چهل و هشت باجازت پدر افسر
بر سر نهاد و از روی بد خصلتی با مردم قلاش و اوباش صحبت داشته مرتکب افعال شنیعه
انجام قبیح گشت و بر دختر عموی خود چسپیده شبها و نهار در کوچه و بازار سگ وار
نگهبدار پرده نشینان پردهٔ عصمت درید خرابی و تباهی می ساخت -
شبی در خانهٔ امیری تنها داخل شد و حارسان او را دزد پنداشته گرفتار
کردند چون شناختند بگذاشتند - اننت دیو چون این واقعه شنید پسر خود را اندرز
پدرانه و نصیحت مشفقانه فرمود چشمان او سرخ شد و راجه بضرب طپانچه رخسارهٔ او رنجه
کرده آن بدگهر بهانهٔ درد سر بر بستر علالت غلطید و راجه بنا بر شفقت فردا بعیادت
او نهضت نمود و دربانان همراهیان او را از در در آمدن ندادند - راجه بعد ازین
حرکت حزین و غمگین گشته از حکومت دنیا بیزار شد و با مال و دولت و عورت در
بیجباره رفته در تیجبانهٔ بجیشو بعبادت پرداخت - و کلش دیو تمهید دست یافته با
لشکر خود به جنگ پدر مستعد شد - و مادرش بوساطت برهمنان پند و نصائح
کرده ازین خواهش مذموم باز داشت لیکن بشورش اندرون خانهای مصاحبان
متعلقان پدر آتش کشیده خاکستر نمود پس اننت دیو را دیگ قهر بجوش آمده
فرزند او هرش دیو برای جانثاری در بیجباره طلبید - و کلش دیو باستماع این خبر
در پای پدر افتاده و عجز و نیاز منتی او را از قهر باز آورده همراه خود به شهر
رسانید - و بعد دو ماه بصلاح اوباشان در قید کردن پدر فلاح و بهبودی خود

در اینجا پای تخت خود مقرر سازد ارکان دولت نپسندیدند. پس اقلیم مرتاض را
حکومت نهرواله و سومنات وغیره تفویض نمود. وی خراج شاهی بر خود گرفته بحکومت
نشست. سلطان بعد از دو سال و شش ماه رایت مراجعت افراشته در ۴۱۷ه بغزنین
رسید. و همدرین سال بر ملک جتان لشکر کشید چون در ملتان رسید یکهزار و چهار
صد کشتی درست کرده از راه سنده سالک بملک جتان ایلغار نمود و بعد جدال و قتال
بسیار سلطان فتحیاب شده همه را اسیر کرده بغزنین رسانید.

و در ۴۱۸ه برای تدارک ترکمانان سلجوقی توجه فرموده هزارها از تیغ گذرانید.
و خزاین و دفاین که حکام دیالمه بالهای دراز اندوخته بودند بی مشقت بدست آورد
و فرقهٔ قرامطه را قتل عام نمود. و ولایت ری و اصفهان بامیر مسعود داد چون بغزنین
رسید بمرض سوء القنیه مبتلا گشت و بهمان مرض سوم ربیع الاول سنه ۴۲۱ه بعمر
شصت سالگی درگذشت. سلطنت او سی و پنج سال بود. و از عدالت او نقلها
می آرند.

از انجمله یکی شخصی بدادخواهی آمد و گفت خواهرزادهٔ پادشاه هر روز بخانهٔ
من می آید و مرا بضرب تازیانه میکشد و از من تا صبح می باشد. سلطان گفت این
سخن با کسے مگوی و وقتیکه آن ظالم بخانهٔ تو می آید آنوقت در فلان مکان مرا خبر کن تا که
مقصود خود برسی. آن مرد بخانه رفت و تا سه روز کس نیامد و در شب سیوم خواهرزادهٔ سلطان
آمده او را از خانه بدر ساخت و آن شخص بر موقع موعود رفته سلطان را خبر کرد. و سلطان
محمود بخانهٔ دادخواه آمده خواهرزادهٔ خود را در آغوش آن عورت خوابیده دید و فی الحال
شمع را گل کرده سرش از تن جدا ساخت پس چراغ طلبیده آب طلبید نوشید آن مرد دست بدامن

سلطان آمیخته التماس نمود که آن خدائیکه ترا این شوکت داد با من بگوی که فرو نشانیدن
شمع و طلبیدن آب چه بود - سلطان فرمود شمع نشانیدن برای آن بود که مبادا از
دیدنش صلهٔ رحم مانع این امر می آید و طلب آب نمودن این بود که درین سه شبانروز
خواب و خور بر خود حرام کرده بودم اکنون مطلب تو برآوردم تشنگی بر من غالب بود
جرعهٔ آب طلبیده نوشیدم فقط۔

راجه سنگرام راج بعد فتح ولایت قنوج از سلطان محمود رخصت انصراف گرفته
بدار الملک خود رجعت نمود - در رتق و فتق امور مملکت پرداخت - و بعد چندگاه وزیر
تونگ از دست مخالفان خود بلا اجازت راجه کشته شد - و بدریشو ز بمنصب وزارت
مستقل گشت وی اکثر بتخانه ها غارت نمود و مردم ارازل و اوباش را پیش آورد و انتظام
سلطنت شکست - و راجه سنگرام سی سال و نه ماه حکومت کرده درگذشت۔

(۲) راجه هری راج پسرش بر سریر سلطنت نشسته همگی بیست و دو روز حکومت
کرده انتقال نمود۔

(۳) راجه اننت راج برادر هری راج در سنه ۹۵ لب بیاوری قوم بهایک و انگی
بعمر ده سالگی بر تخت نشست - و شری لیکها مادر راجه سنگرام برای مسند نشینی خود مستعد
شده بود با اعیان ملک حکومت او پسند نکردند ولی بهوای جهانبانی راجه اننت دیو
را جهانبانی بسر رسانیدن با او مؤثر نگشت - اگره راج برادر سنگرام راج بعزم تسخیر
ملک از لوهر کوت آمده بجنگ پیوست و دلاوران اننت دیو غلبه نموده بدن او را
ریزه ریزه کردند - و در لوهر کوت رفته قلعه را آتش کشیدند و قتیکه راجه بحد بلوغ رسید
رود ریال را رتبهٔ وزارت بخشید و یک نیم لک سکه در ماه تنخواه ساخت - و بیده پال برادر

اسلام پدید آمد۔ و سلطان محمود مضطرب گشته بگوشهٔ فرو رفت۔ و خرقهٔ مبارک جناب شیخ[1] ابوالحسن خرقانی قدس سرّه بدست گرفته روی نیاز بدرگاه داور کارساز بر زمین نهاده گریه میکرد و فتح قلعه بوسالت خرقهٔ آں بزرگوار از درگاه میخواست و دراں حالت غازیاں حمله آورده دریکدم پنجهزار کس از هنود بقتل آوردند ناگاه رعب و هراس بر مردم قلعه غالب گشته از جنگ باز ماندند۔ و برهمنان و مجاوران سومنات قریب چهار هزار کس در کشتیها سوار شده فرار اختیار کردند و فوج سلطان آنهارا سدّ راه گشته اکثری غریق لجهٔ فنا شدند پس سلطان با عماید درگاه بقلعه در آمده عمارات آنرا تفرج فرمود آنگاه از درون قلعه به بتخانه در آمده جائی دید طویل و عریض که پنجاه و شش ستون حجری و قائمهٔ سقف آں شده بود۔ و سومنات صنمی دید از سنگ تراشیده طول آں پنج ذرعه و سلطان بضرب گرزه روی آں بشکست۔ پس کالبد اورا چهار قطعه کردند دو قطعه در غزنین برده در آستانهٔ مسجد جامع و دولتگاه سلطنت بدل زینه نهادند و دو قطعهٔ دیگر بمکهٔ معظّمه و مدینهٔ منوّره فرستادند۔

بیت

گه او دیر بگرفت و شد سجده گاه — گه او کعبه پذرفت و شد قبله گاه
گهی مسجد افگند و بتخانه بست — گهی کعبه آراست بت بر شکست
تماشای او گه چنان گه چنیں — نهد تهمت فعل بر آن و ایں

و قتیکه سلطان محمود قصد شکستن سومنات نمود جمعے از براهمه بعرض مقربان سلطان رسانیدند که اگر سلطان در شکستن سومنات مبادرت نفرماید بعوض آں سلطان را

[1] مروی است که جناب مولی الاعالی والادانی شیخ ابوالحسن خرقانی همدران حلین بطور خرق عادت بر سلطان جلوه گر شده فرمودند ایسلطان مرا پیش خدا منت فروختی اگر تسخیر دار اسلام تمام دنیا یعنی بوسالت این خرقه ام از حق جل وعلا میخواستی میسر بودی

غازیان افتاد۔ ازانجمله از یک بیشه پانصد و هشتاد فیل یافتند چون از ملک پنجاب دلجمعی نبود بر همین اکتفا کرده بغزنین رجعت فرمود۔

- و درهمین سال ولایت قیرات و ناردین که از ممالک سرحد هندوستان است مفتوح ساخت و متوطنان آن دیار را باسلام در آورد۔ گویند از ناردین سنگی منقور و منقوش یافتند که باعتقاد هنود از بنای آن چهل هزار سال رفته بود۔

و در سنه ۴۱۳ھ سلطان قصد سیر کشمیر فرمود در اثنای راه قلعهٔ لوهر کوت را محاصره فرمود و در تردّدات محاصرهٔ آن مدّت یکماه اوقات صرف نمود چون استحکام آن بیش از بیش بود دست تسخیر آن نرسید۔ ازانجا رایت معاودت افراشته دار السرور لاهور مضرب خیام ساخت۔ تره لوچن پال تاب تقابل نیاورده براجهٔ اجمیر پناه برد سلطان بلدهٔ لاهور را تصرّف کرده به معتمدان خود سپرد و ممالک اطراف پنجاب را غارت کرده سکّه و خطبه جاری ساخت و اوّل بهار بغزنین رفت۔

و در سنه ۴۱۴ھ از راه لاهور باز قصد ولایت راجه نندا کرد چون بقلعهٔ گوالیار رسید تا چهار روز در محاصرهٔ قلعه قبل کردند و قلعه گیان سی و پنج زنجیر فیل پیشکش آورده صلح نمودند۔ ازانجا سلطان به کالنجر رفته درمیان گرفت و راجه نندا سی صد فیل ذمه گرفته طالب صلح شد و سلطان منظور فرمود۔ راجه نندا بقصد امتحان سی صد فیل بغیر فیلبانان در صحرا سر داد و ترکان همه را گرفتار کرده سوار شدند و اهل قلعه حیران ماندند۔ پس راجه نندا بزبان هندی در مدح سلطان شعری گفته نزد او فرستاد و سلطان نهایت خوشدل شده منشور حکومت پانزده قلعه در صلهٔ او بخشید۔ و نندا جواهرات و اشیای نفیسه در بدل آن بخدمت سلطان ارسال

نمود تا دست از دیار او باز داشته بغزنین رفت۔

و در سنهٔ خمس عشر و اربعمائة مردم ماوراءالنهر از علی تگین تظلم نمودند سلطان
بمدافعت او از آب جیحون عبور کرده سرفرازان ماوراءالنهر پیشکشها گذرانیدند و یوسف
قدر خان بادشاه ترکستان با تحایف و هدایا پیشوائی کرد و علی تگین خبر شنیده
بگریخت عاقبت گرفتار گشته محبوس شد۔ و درهمان سال سلطان عزیمت سومنات
بخاطر آورده دهم ماه شعبان با لشکر خاصه پنجاه و پنجهزار و از پیادگان مطوعه
که بغیر مواجب همرکاب میرفتند سی هزار سوار عازم سومنات گردید چون ببلدهٔ
ملتان رسید بیابان بی آب و علف در پیش بود حکم فرمود که هر کسی برای چند روزه
آب و علف همراه بردارد و بابت مصرف خاصهٔ سلطان از آب و علف هشت هزار
شتر بار همراه بود۔ چون از ان بیابان خونخوار در گذشت قلعهٔ اجمیر را غارت کرده بطی
مسافت مشغول گشت۔ و در اثنای راه چند قلعه بغیر جنگ بچنگ آمده تسلیم دیوانیان
سلطان شد۔ و از شهر پتن گجرات آب و علف همراه برداشته در سومنات رسید
و بر ساحل دریا قلعهٔ دید سر بفلک کشیده و آب دریا بفصیل آن رسیده و برهمنان بتماشا
بر سر دیوار برآمده افواج را تماشا میکردند و می گفتند که سومنات شما را درینجا آورده
همه ها را هلاک گرداند۔ و روز دیگر لشکر جلادت آئین بپای قلعهٔ متین آمده نردبانها
نهاده بالای بارهٔ قلعه صعود کردند۔ و هندوان بمدافعت آنها کوشیده تا هنگام
شام اعلام حرب قایم بود۔ روز سیوم رایان اطراف هندوستان جمع گشته صفها
کشیدند و آتش هیجا بهیجان هیجان یافت که آسمان را بدیدن احوال مبارزان جگر
هیبت سخت۔ و در لشکر سلطان بموجب غلبهٔ لشکر پرم دیو و داشلیم و هنی در لشکر

از خورد و بزرگ زیاده بر صد عدد بودند چون آنها را در هم شکستند صد شتر بار شده. آنگاه عمارات را آتش زده بعد بیست روز از آنجا کوچ کردند. بعد ازان قلعۂ منتین برلب دریا دیدند که در تصرف راجه دهلی بود و راجۂ آنجا بصولت سلطان گریخته رفت و سلطان درونِ قلعه در آمده چند بتخانهٔ دیرینه دید که عمارت آں از چهار هزار سال ترصیص یافته بود. و سلطان اموال ازاں بتکده ها کشید بر قلعۂ منج رایت افراشت و پانزده روز بلوازمات محاصره پرداخته قلعه گیاں عاجز شدند و بعضے ها خود را از قلعه فرو انداختند. و بعضی ها خود را مع زن و فرزند در آتش سوختند. و بعضے ها دروازهٔ قلعه کشاده چنداں جنگ کردند که همه ها بقتل آمدند. سلطان غنائم قلعه قبضه کرده چند پال رفت و ساکنانِ قلعه مال و متاع گرفته بکوهها رفته مختفی شدند. سلطان بقیه اموال بحوزهٔ تصرف در آورده غلۂ بسیاری از ذخیرۂ قلعه بسپاهان خود قسمت کرد. از آنجا بر سر چندرای که راجۂ مغرور و خودرای بود یورش آورد. او نیز شیوهٔ چند پال مسلوک داشته بکوهستان گریخت.

گویند چندرای را فیلی عجیب فی بی همتا بود و سلطان بارها قیمت گراں داده خواهش آں فیل کرده بود و هنگام صبح آں فیل کوه پیکر بغیر فیلبان داخل عسکر شده قریب سراپردهٔ سلطان آمد او را بدست آورده خوشحالیها کرده خدا داد نام نهادند و سلطان بعد تسخیر قلاع و بلاد بسیار مظفر و منصور بجانب غزنین رجعت فرمود. چون غنائم این عزمیت را شمار کردند بیست هزار هزار دینار و هزار هزار درهم بشمار آمد و پنجاه هزار برده و سی صد و پنجاه فیل و دیگر نفائس خارج ازین بود. و از جملۂ چیزهای نفیس جانوری بود بشکل قمری که هرگاه طعام زهر آلوده در مجلس حاضر میشد

آن مرغ اضطراب میکرد و اشک میریخت - دیگر سنگی یافته بودند که از دود آن زخم عظیم فوراً التیام میگرفت -

و همین سال در غزنین مسجد جامع ترصیص یافت - و اصل عمارت مسجد از سنگ مرمر و رخام مربع و مسدس و مثمن و مدور برآوردند بطرزی که بینندگان متحیر میشدند - و در سنه ۴۱۲ اثنا عشر و اربعمائه سلطان استماع کرد که راجه های هندوستان راجه قنوج را بابت متابعت سلطان ملامتها کردند - چنانچه راجه نندا مرزبان کالنجر بر سر راجه کور لشکر کشیده از تیغ گذرانید - سلطان را باستماع این خبر آتش قهر بجوش آمده با جیش و سامان بیپایان عزیمت هندوستان نمود - چون بکنارهٔ دریای جون رسید راجهٔ پنجاب تره لوچن پال که چند کرت از پیش سلطان گریخته رفته بود بالفعل برای اعانت و امداد راجه نندا با لشکر فراوان برسر راه سلطان آمد چون دریای قهار مانع بود هیچکسی از دلاوران عسکر عبور دریا نتوانست کرد - سلطان با هشت نفر غلامان خاصهٔ خود از دریا عبور فرمود و بطفیل او متابعان هفت غلام از آب گذر کرده لشکر تره لوچن پال در هم آورده شکستند - تره لوچن با تنی چند مهزوم شد و غلامان بمیان شهری که دران نزدیکی بود در آمده غارت کردند - سلطان از آنجا روی بملک نندا آورد - و راجه نندا با جمعیت سی و شش هزار سوار و چهل و پنج هزار پیاده و سی صد و چهل فیل برابر سلطان آمده معسکر ساخت - و سلطان جمعیت او معاینه کرده بعالم پناه عجز و زاری نمود - و از پیش نهایت غمگین گشت چون شب در آمد خوفی عظیم در خاطر نندا افتاده تمامی اسباب بجای خود گذاشته فرار اختیار نمود - و سلطان بتعاقب او دویده دست بغارت دراز نمود و کوه در کوه مال غنیمت در دست

[illegible]

داشت - از انجا ببلخ آمده زمستان در شهر بست گذرانید - و در سنه ۴۰۹ چهار صد و نه
اول بهار با جمعیت یکصد هزار سوار خاصه و بیست هزار نفر غازیان ترکستان وغیره
برای تسخیر دار الملک قنوج متوجه گشت و از آب نیلاب عبور کرده بخواهش سیر و سیاحت
جانب کشمیر نهضت ساخت و راجه انجا تحف و هدایای گرانمایه گذرانیده بعطوفت جهانبانی
مفتخر گشت و مدت سی و نه روز در سیر و تماشای کشمیر گذرانیده براه راجور رایت
نهضت افراخت - و راجه سنگرام دیو حسب الحکم در مقدمهٔ لشکر ظفر اثر روان شد -
چون فوج دریا موج در قنوج رسید و راجه کوره بدیدن کثرت سپاه و تجمل و جاه متحیر
گشته بال همت فرو ریخت و طوق انقیاد بگردن انداخته بعنایات سلطانی مرهون
عطوفت و مهربانی شده ولایت قنوج بوی تفویض یافت - و بعد سه روز سلطان
متوجه میرتهه شده راجه هردت والی انجا از قلعه گریخته رفت و قلعه گیان دو لک و
پنجاه هزار روپیه و سی زنجیر فیل پیشکش داده امان یافتند -

پس بر قلعهٔ مهاون که برلب دریای جون واقع است یورش آورد راجه گلچند
مرزبان انجا زوجه و فرزندان خود را قتل کرده بسینهٔ پرکینهٔ خود خنجر غیرت انداخت و
دلاوران سلطان را هشتاد فیل کوه شکوه و مال و منال انبوه در دست افتاد - و از انجا
جانب متهرا ایلغار کرده بی مزاحمت غیری آن بلده را غارت نمود و بتخانه های موفور
شکسته و سوخته اموال بی نهایت بدست آورد - از انجمله پنج پیکر اصنام از طلای
خالص یافته اند که در حدقهٔ آنها بجای چشم یواقیت تعبیه کرده بود مجموع پنجاه هزار
دیناری ارزید - و در حدقهٔ یکی یاقوت ازرق نصب کرده بودند که چهار صد مثقال
وزن داشت چون آن صنم شکستند سی صد مثقال طلا حاصل شد - و بتان سیمین

نمود۔

و در سنه ۴۰۱ھ سلطان لشکر بغور کشید حاکم آنجا محمد بن سوری رایت محاربت افراخته لشکرش تباهی پذیرفت و خود بدست غازیان اسیر گشت عاقبت نگین زهرآلوده مکیده از جهان درگذشت و آن دیار در تصرف سلطان در آمد۔ همدرین سال سلطان از غزنین بملتان آمده قلعهٔ ملتان بجبر و قهر مفتوح ساخت و بسیاری از قرامطه و ملاحده بقتل رسانید۔ داؤد بن نصیر زنده اسیر کرده در قلعهٔ غور محبوس داشت۔ و در سنه ۴۰۲ھ باز هوس سیر هندوستان بخاطر آورده با لشکر انبوه بطرف تهانیسر توجه نمود از آنجا که تهانیسر بزرگ پرستشگاه هنود بلا تشبیه همچو مکهٔ معظمه است و در آنجا بتخانه بود که اهل هنود از قدیم بتهای بسیار در میان آن تعبیه کرده بودند اعظم اصنام را جگ سوم می گفتند و بزعم هنود پیدایش آن از مبدأ پیدایش دنیا بود۔ چون سلطان محمود از آب نیلاب عبور کرد آنندپال بنا بر رعایت عهدی که در میان بود خدمات شائسته بجا آورده افواج شاهی از قلمرو خود بتواضع و تکریم گذرانید۔ و رای دهلی از تمامی راجگان هندوستان استعانت نمود که همه با لشکرهای خود با او در دهلی رسیدند۔ و سلطان محمود پیش از اجتماع آنها به تهانیسر رسید شهر خالی دید و بتخانه ها را غارت کرده اصنام ها بشکست۔ و جگ سوم در غزنین فرستاده به سر راه بدل زینه نهادند۔ و چندان خزائن از بتخانه ها کشیدند که شمار آن از حصر بیرون بود۔ و از یک بتخانه قطعهٔ یاقوت احمر یافتند که وزن آن چهارصد و پنجاه مثقال بود۔ سلطان بعد تاراج بتخانه های تهانیسر بدار الملک غزنین رجعت کرد۔

و در سال چهارصد و سه ارسلان جاذب فتح غرجستان کرد شاه سار ابو

شاهی بر خود الزام نمود - پس سلطان بغزنین رفت - و در ایام محاصرهٔ ملتان
ایلک خان والی بخارا که پیشتر از دوستان سلطان بود الحال رایت مخالفت افراشته
بتسخیر خراسان متوجه گشت چون سلطان محمود بغزنین رسید لشکری با شکوه
و حشری انبوه بهم رسانیده بجانب بلخ متوجه شد - از انطرف ایلک خان از آب جیحون
عبور کرده هر دو لشکر مانند دو بحر زخار رو بیکدیگر آورده حمله ها نمودند - سلطان
محمود جبین نیاز بر زمین سوده از خالق کائنات استعانت نمود انگاه بر فیل ژیان
سوار شده بسان شیر غران در لشکر دشمنان در آمده بیک حمله همه را متفرق گردانید
بطفیل او غازیان نیز حمله آور شده دمار از روزگار ترکان بر آوردند ایلک خان
و قدر خان بهزار حیله از معرکه جان بدر برده تا ممالک خود هیچ جا عنان نکشیدند
سلطان مظفر و منصور بجانب غزنین رجعت فرمود -

و در همین شب خبر رسید که الیار مرتد شده بدین خود باز گردیده عاملان
سلطان از ملک بدر کشید - پس سلطان علی الصباح عنان عزیمت بجانب هندوستان
معطوف داشت و امرائیکه اقطاع هندوستان داشتند پیشتر بعجالت تمام رفته
الیار را گرفتار کرده بدرگاه گذرانیدند - و سلطان چهار صد هزار درم ازو گرفته
محبوس داشت - پس سلطان عطف عنان کرده بغزنین آمد - و در سنه ۳۹۸ھ بقصد
تادیب آنندپال که در حین تسخیر ملتان خیره سری کرده بود لشکری جمع کرده بجانب
لاهور ایلغار نمود - آنندپال بیحال گشته از رایان اجین و گوالیار و کالنجر و قنوج
و دهلی و اجمیر و کشمیر امداد گرفته در صحرای پشاور حشری عظیم برانگیخته در حرب سلطان
بنوعی ساعی شدند که زنان زیورات خود فروخته بشوهران خود مدد فرستادند

تره لوچن پال از تعاقب سلطان خبر یافته بجانب کشتوار و جموں مفرور گشت
و سلطان با جیش و جنود فراوان داخل کشمیر شد. ملا احمد نگارد که سنگرام راج
تاب تقابل در خود ندیده با تحائف و نفائس بسیار خود را ملازمت رسانید.
سلطان فرمود چرا خود را زیان کردی راجه در جواب گفت که اهل کرام خدمت و
تواضع بزبان موجب افتخار و ترقی اعتبار خود پندارند. سلطان محمود از حسن تقریرش
محظوظ شده بخلاع فاخره سرفراز نموده خراج شاهی مقرر کرده حکومت کشمیر بوی
ارزانی داشت. و سلطان مدت سی و یک روز در سیر و سیاحت اینجا بسر برده
تمامی اسباب زر و طلا که در بتخانه های بیجباره و پرسپور و غیره موجود بود ضبط نمود
و جمعی کثیر باسلام آورده در بتخانه کوه سلیمان بوقت پیشین داخل شده مؤذن
سر دروازه اذان گفت سلطان در میان بتخانه نماز پیشین ادا کرد. پس پسر راجه
سنگرام هری راج همراه گرفته از راه راجور رجعت فرمود و قلعه لهرکوٹ را یکماه
محاصره کرد و بسبب کثرت برف و باران ترک محاصره کرده بغزنین رفت و در سنه ۴۰۹
سلطان بعزم تسخیر بلاد قنوج اشهب عزیمت را جولان داده چون از آب سنده
عبور نمود از اینجا برای سیر و سرور و تفرج خاطر بجانب کشمیر نهضت ساخت سنگرام
راج تحف و هدایای لایق و نذرانه معمولی بخدمت گذرانیده مرهون الطاف و اعطاف
جهانبانی گردید سلطان مدت یکماه و نه روز بسیر و تماشای کشمیر بسر برده براه بیره
ولایت معاودت افراشت. و در جنگل بار دن بملاقات رامود ریشی فایز گشته
التماس نمود که برای فتح قنوج مرا مدد دعا فرمایند ریشی گفت بعد فتح قنوج کلید
سومنات هم تو بخشیدند. و راجه سنگرام حسب الحکم تا قنوج شامل عسکر بود.

انتباه - از انجا که گفتگوی آل سلطان عالیشان درمیان آمد شایان تاریخ نویسی آنست که برخی از احوال آن شاه والاجاه برای تفریح خاطر بینندگان ایراد کرده شود - واللّٰه الموفق والمعین -

تسلط یافتن سلطان محمود غزنوی بر ممالک هندوستان و آمدن او بکشمیر

مؤرخان هند تحریر کرده اند که سلطان محمود بن امیر ناصرالدین سبکتگین از اولاد نوشیروان بود که صیت کشورستانی و جهانبانی او قاف تا قاف مشهور است که بمیامن اجتهاد او امر غزا اعلام اسلام مرتفع ساخت هنگام واقعهٔ پدر در نیشاپور بود و برادرش میرزا اسمٰعیل موجب وصیت پدر در قبة الاسلام بلخ بر تخت نشست بزرگ برادر خود سلطان محمود را از متروکات پدر محروم ساخت و باندرز و نصایح اصلا مؤثر نگشت -

عاقبت سلطان محمود با لشکر جرار بمقابله او تاخته بعد حرب و ضرب شدید برادر خود در بند انداخته در قبة الاسلام بلخ بر تخت سلطنت پدر جلوس نمود دیگر وزنی که در خراسان امیر الامرا بود از متابعت او سر پیچید و سلطان او را بحرب و ضرب از خراسان بدر کشید و خود بحکومت بلخ و خراسان متوجه گردید - چون طنطنهٔ دبدبهٔ او تش باطراف رسید خلیفهٔ بغداد القادر باللّٰه عباسی خلعتی گرانمایه و خطاب امین الملة و یمین الدوله مرسول داشت - و در سنه ۳۹۰ھ متوجه هندوستان شده چندی قلعه قبضه کرده رجعت نمود - و در سنه ۳۹۱ھ سه صد و نود و یک سلطان بار دوم بعزیمت هندوستان نموده با جمعیت ده هزار سوار به پشاور در آمد - و جیپال شهریار لاهور با دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده و سی صد زنجیر فیل بمقابله

ساخت۔ ابهی مین پور یادگار گذاشت و مکانات سوختهٔ سرینگر را ترمیم ساخت۔

(۶) راجه نندہ گپت پسرش بر تخت نشسته بوئی وزیر ناظم ملک شد۔ دیدارانی مصلح اعمال هر دو میبود بعد چندگاه دیدارانی از ده رنجیده خاطر گشته مسموم ساخت۔ حکومت او یک سال و یکماه و ده روز بود۔

(۷) راجه تربهون گپت برادر نندی گپت بفرمان مادر خود در سنه ۱۰۳۸ تاج حکومت بر سر نهاده بعد دو سال از دست مادر نامهربان بیجان شد۔

(۸) راجه بهیمه گپت پسر تربهون گپت باهتمام دیدارانی در سنه ۴۰ بر مسند حکمرانی جلوس نمود۔ رانی باهتمام خود انتظام امور جهانبانی میفرمود۔ بوئی وزیر را خیال مخالفت دیده مسموم ساخت و بجای او دیوکلش که محرم راز اندرونی بود وزارت برداشت و ننگ و ناموس شاهی بالای طاق نهاده همراه تنگ گوجر که از پونچهه آمده بود عقد مواصلت بسته بر مسند موافقت او آرام یافت۔ وقتیکه بهیمه گپت بسن تمیز رسید از منالجت پدر جدید سر پیچید و رانی از انفعال او رنجیده از جان گذرانید۔ پنجسال و چهار ماه حکمران بود۔

(۹) دیدارانی در سنه ۴۶ بر مسند جهانبانی لوای حکمرانی افراشته وزرای جاودانی که از انقیاد امر رانی سر جنبانی میکردند بحبس و قتل رفع و دفع کرده تنگ گوجر را استقلال وزارت بخشید۔ و دران ایام برتهی پال راجه راجوار جیب بغاوت سرکشیده برای سرکوبی او بالشکر و سامان کثیر تونگ وزیر مامور شد که بعد جدال و قتال بسیار راجه مغلوب گشت۔ و تونگ وزیر خانمان راجه ویران کرده در شهر آتش

کشید. راجه اسیر کرده محبوس داشت - وبالاخر از جهان فانی دل بر داشته
برادرزاده خود سنگرام راج ولیعهد ساخت - و بعد حکومت هژده سال و چهار ماه
و هشت روز انتقال نمود - تا اینجا ترنگ ششم ختم شد -

اورنگ هفتم

(۱) راجه سنگرام راج پسر اودی راج در ۱۰۱۴ء تاج راجگی بر سر نهاده
وزیر تونگ را اختیارات ملکی بخشید و از بذل و عدل و انصاف خلق خدا خشنود
ساخت و برهمنان پرسپور شور برداشته رایت بغاوت افراشتند و بعد قتال و
جدال کثیر اسیر گشته مال و جان خود بباد دادند -
همدران زمان مطابق سنه ۳۹۸ھ سلطان محمود غزنوی بقصد تادیب
آنندپال که در حین تسخیر ملتان خیره سری کرده بود لشکری جمع کرده بجانب لاهور
یورش آورد و آنندپال از راجه‌های هندوستان و از راجه کشمیر استمداد نمود -
موجب آن راجه سنگرام افواج جرار با فری وزیر تونگ بمعاضدت آنندپال
مامور ساخت - چون تمامی راجگان در میدان پشاور جمع آمدند با لشکر سلطان
بجدال و قتال آمیخته شور محشر برانگیختند -
عاقبة الامر آنندپال وکیل فرستاده با سلطان مصالحه نمود - و بعد از
وفات آنندپال سلطان محمود باز برای تسخیر پنجاب از آب نیلاب عبور کرده قلعه
نندونه را محاصره نمود و تره لوچن پال پسر آنندپال طاقت مقاومت در خود
ندیده مردان کاری در قلعه نندونه گذاشته خود بجانب کشمیر رفت - و سلطان
فتح قلعه نندونه بتعاقب تره لوچن پال سمت کشمیر رایت جلال افراشته و

(۵) راجہ ابہی مینیو در ۲۴ ء بجانشین پدر شدہ مادرش دیدارانی کفالت امور مملکت برخود گرفت۔ و در عہد او میان شہر آتش قہر آلہ افروختہ عمارات شہر اکثر سوختہ شد۔ و امرای سلطنت را باہمدیگر نزاع وفساد افتادہ در انتظام سلطنت رخنۂ کلّی رو داد۔ پہلگن وزیر کہ از مخالفان شریر بود بجانب پنوچیہ مفرور گشت۔ و دیدارانی بالشکر کثیر دنبال او تعاقب کردہ در بارہ مولہ بین الفریقین جنگی عظیم واقع شد۔ و دیدارانی پہلگن وزیر را گفت کہ اگر شوہرم از سر نمیگذشت ترا طاقت بغاوت و مقاومت نمیبود بشنیدن این سخن پہلگن وزیر سلاح از دست دادہ در کوہستان پنوچیہ انزوا نمود۔ بعدہ مہمن شور وشر بر داشتہ بر کریوۂ پانپور لوای بغاوت افراشت۔ و نرواہن وزیر بمقابلۂ او داد شجاعت دادہ زمرۂ باغیان از تیغ گذرانید۔ و مہمن بصدمۂ جا دو از جان درگذشت و بعد ازان راجہ تہنگن با فوج کثیر برای تسخیر کشمیر یورش آوردہ تیشور سپہ سالار بمقابلۂ او کارہای رستمانہ کردہ مہزوم گردانید و یراق و سامان فراوان بدست آوردہ در خزینۂ رانی رسانید۔

عاقبت بسبب نفاق تیشور سپہ سالار رایت بغاوت افراشت۔ و نرواہن وزیر بعد قتال و جدال کثیر فرقۂ شریر از قلمرو کشمیر اخراج نمود۔ بعد ازان رانی بنسبت ہنگ وزیر بیحرمتی کردہ آنقدر رنجانید کہ وزیر مذکور برخود کشی اقدام نمود۔ پس دیدارانی وزیر پہلگن را از پنوچیہ طلبانیدہ لشکریان او ملک راجوری غارت کردہ ہرج و مرج بر داشتند۔ و ابہی مینیو سیزدہ سال و دو ماہ حکومت کردہ بمرض دق درگذشت۔ و شصت و چہار تخانہ آباد

التجا نمود - واعیان ملک حکومت او ناپسند کرده راجه یشسکر که از احفاد
پره ورسین بود بحکومت بر داشتند حکومت شیرورما یک ماه بود - تا اینجا
تعداد حکومت راجه های خمار نود و چهار سال بود - ترنگ پنجم ختم شد -

ترنگ ششم

(۱) راجه یشسکر باتفاق برهمنان واعیان ملک در سنه ۴۰۰۶ ب. بانی مبانی
حکمرانی شده برهمنان را روز اول در محفل شاهی بار نداد و بیرون در برآمده بجانب
برهمنان التماس نمود که انتظام سلطنت بغیر از حکم محکم مستحکم نگردد - هر که احکم
شست باشد حکومت او درست نیست - اکنون بامداد شما رتبه حکومت
دریافتم و تعظیم و تکریم معاونان خود در هر حال فرض است اما تعظیم غیر مطوت
شاهی را فروغ نگذارد ایشان خیال مصاحبت یکسو گذاشته مجالست
من کمتر جویند و بغیر مطالبه گاهی پیش من نیایند باین اطوار وقار و اعتبار خود
حاصل نموده در حل و عقد امور جهانبانی فرد لاثانی شد -
و رهزنانرا از مهابت او زهره آب میگشت - و اهل حرفه و سوداگر
شبانه دوکانهارا تخته بند نمیکردند و اهل شهر درها مفتوح میداشتند - و
تاجرانرا در دربار او بار دشوار بود - و سرکشان و فتنه گران به کار کشاورزی
مشغول داشت - و شراب نوشی و قمار بازی مطلقاً ممنوع ساخت و برهمنانرا
بغیر آموختن علم شغلی دیگر نگذاشت - و حق پرستان بتعین وجه کفاف از فکر
اهل و عیال مستغنی ساخت - و فقیران حیله گر از مردم فریبی باز داشت - و نسوان را
در متابعت شوهران مجبور کرد - و مصاحب و وزیر و منجم و طبیب و مشرف و عدلتی را

بابت سهو و خطا و اغلاط سخت تر سانید. و بر همنان را از جود و عطا فارغبال کرده در تعلیم و تدریس مشغول داشت. و مدرسه ها و مسافرخانه ها و شفاخانه ها در هرجا آباد ساخت. و در مصارف آن لکها مصروف میداشت. و بر عهد و پیمان همیشه استقامت میکرد و گاهی دروغ نمی گفت. و در ملک بجدی امن و امان بود که کسی را مداخلت و مزاحمت کسی میسر نبود.

عاقبت بدرد شکم مبتلا گشته برادر عم خود را ولیعهد نمود. آن کینه توز همگی مدت شش روز بحکمرانی گذرانیده از روی غرور جوانی و بطالت و جهانی در حکومت او پریشانی مردم افزود. و راجه از اطوار او بیزار شده از حکومت معزول ساخت و فرزند خود سنگرام که بسیار خورد سال بود ولیعهد خود فرمود. و مدت نه سال و نه ماه بحکومت گذرانیده از دست پروه گپت مسموم شد.

(۲) راجه سنگرام دیو در ۱۰۰۵ ب بحکومت رسید و پروه گپت زمیندار پرگنه آڈون خلل انداز حکومت او گشته وزارت او تباه نمود. و سنگرام دیو در خلوت گرفته سنگی بر شکم او بسته غرق دریا ساخت و خود بر مسند ایالت جلوس نمود. حکومت سنگرام دیو شش ماه بود.

(۳) راجه پروه گپت در ۱۰۱۵ ب بعد کشتن سنگرام دیو تاج راجگی بر سر داده جور و جفا بر رعایا و برایا دراز کرده اقاصی و ادانی را بسر پنجهٔ بیداد رنجه ساخت و رانی گوری زوجهٔ راجه یشسکر که در حسن و جمال بی مثال بود و را برای ازدواج خود پیغام فرستاد. رانی در جواب گفت که بتخانه شوهرم در فلان موضع ناتمام است وقتیکه تعمیر آن باتمام رساند در بزم وصال من بلا مضایقه کامرانی نماید. پروه گپت

نشسته در امور جهانبانی خوب ماهر بود اما اعیان مملکت را رشوت کمتر داد که بعد یکسال از حکومت معزول کردند۔

(۱۰) راجه پارتهه ورت [illegible] بر مسند حکمرانی جلوس یافته یکسال در هرج و مرج گذرانید و بغلبهٔ تانتریان معزول شد۔

(۱۱) راجه چکرورما بار دوم در [illegible] بر مسند حکومت استقلال یافت و کارهای ملکی بمردم اوباش و قلاش تفویض نمود و ذخایر و دفاین در صرف اعمال ناستوده نهاد و [illegible] نمود عاقبت بمخالفت تانتریان در حدود مراج در خانهٔ سنگرام ڈانگر گریخته رفت۔ مدت حکومتش شش ماه بود۔

(۱۲) شنبوردون پسر میبردون بعد مفروری چکرورما بیامردی تانتریان سه ماه و بیست روز بحکومت پرداخت۔ و چکری ورما با سنگرام ڈانگر عهد کرده باتفاق اعوان و انصار او بشهر آمد و از جماعت تانتریان پنج شش هزار کس بقتل آورد و شنبوردون را از ملک گریزانیده خود بر تخت جلوس نمود۔

(۱۳) چکرورما مرتبهٔ سیوم در سنه ۱۰۰۲ بیاوری سنگرام ڈانگر دیهیم راجگی بر سر نهاده بغرور جاه و حشم مغرور گشته خلق خدا را بجور و جفا مقهور و مجبور ساخت۔ و دو دختر قوال که در حسن و جمال بی مثال بودند بر موقع رقص پسند کرده در حرم سرا داخل نمود۔ از انجمله هنسی بر مسند ازدواج ممتاز ساخت و متعلقان او که از قوم ڈوم بودند در امور ملکی و مالی دخیل فرمود و مردم [illegible] ارجیف را مدارج اعلی داده اعیان و ارکان ملک پامال و خسته حال نمود و زنهای [illegible] برهمنان بزور میبرد۔ و سنگرام ڈانگر را که معاون و مددگار او بود بفریب و دغا

بکار نگرده وخایه ودفائن را خائن شده خزائن بسیار بخود اندوختند. وهمدران ایام بکثرت باران رود بار ها طغیانی شده بوقوع سیلاب مزروعات خراب وغله نایاب گشت ونائرۂ قحط افروخته هزاران جان بعدم نان سوخته شد ولاشه های مردگان درمیان آب مثل حباب گرده دیده طعمۂ ماهیان می بودند. وبعدم انتظام حکومت وفساد سلطنت تاراج وغارت بمحل آمده در ملک تباهی وخرابی افزود.

نرزته ورما با پسر خود پارته همیشه جنگ وجدل میکرد گاهی پدر غالب گشته تاج حکومت برسر مینهاد گاهی پسر نصرت یافته بحکومت می پرداخت بی شرمی وزناکاری بحدی رسید که رانی نرزته ورما با وزیر سوگن آدت کامرانی می ساخت. دران حال میر دردن همشیرۂ خود بعقد نرزته ورما بخشید وآن دوشیزه هم فی الفور بعشق سوگن ا وزیر گرفتار گردید. مدعا که پارته باعانت فرقۂ تانتریان پانزده سال ونه ماه حکومت کرده معزول شد.

(۷) راجه نرزته ورما در ۹۸۸ ب بر حکومت کشمیر استقلال یافت عرصۂ یکسال در هرج ومرج گذرانیده شنقار شد.

(۸) راجه چکره ورما در زندگانی پدر خود نرزته ورما در ۹۸۹ ب قائم مقام سلطنت شده بود اما بموجب سرکشی امرا در انتظام حکومت او استحکام نشده قوم تیایک دانگی فساد ها میکردند عاقبت فرقۂ تانتریان شیرورما پسر دوم نرزته ورما بحکومت برداشتند. وچکره ورما بعد حکومت ده سال وسه ماه معزول کردند.

(۹) راجه شیرورما برادر چکره ورما باعانت تانتریان در ۹۹۹ ب بر تخت

بظہور این قصور بر فور از تیغ گذرانید۔ و در حکومت راجہ قتل جانوران بری و بحری ممنوع بود شخصی را از قوم بگت تجویز دادہ بود کہ ہمیشہ مرا پس پشت استادہ ماندہ ہر لحظہ بآواز خوش این شلوک[1] خواندہ باشد کہ مضمون آں این است۔

"جاہ و حشم ناپائیدار است بہتر آنست کہ مردمان بی دست و پا را دستگیری
کردہ باشی چہ خبر است کہ سر رشتۂ فردا در دست کدام کس می باشد
پس آنوقت پشیمان و پریشان چہ نیکی خواہی کرد"۔

ہمانکہ از زبان او این شلوک می شنید۔ و بران عمل می ساخت۔ سی و ہفت سال و سہ ماہ طبل حکومت نواختہ بمرض شدید مبتلا گشتہ در مندر تری پری شوری انتقال نمود۔

(۲)، راجہ شنکرورما در ۹۴۹ ب باعانت رتنہ درون لیپرشور در خلعت راجگی پیراستہ سوکہ ورما وزیر و نایب خود فرمود۔ و بعد چندگاہ میان راجہ و وزیر نزاع افتادہ باہمدیگر بجیب و ضرب پیوستند۔ عاقبت سوکہ ورما منہزم شد۔ شنکرورما اقتدار کلی یافت۔ انگاہ بارادۂ جہانگیری رایت عزیمت افراختہ باجمعیت یک لک سوار و نہ لک پیادہ و سی صد زنجیر فیل بجانب اطراف نہضت ساخت۔ و دمنور و پہکلی و پنجاب مسخر کردہ راجہ ببر را محبوس داشت۔ و راجۂ نگرکوٹ پرتہوی چند را حلقۂ متابعت بگوش انداخت۔ و علیخان والی گجرات بعد جدال و قتال بعجز پیش آمدہ ملک مجروسۂ خود را باز متصرف شد۔ پس ازراہ سند بجانب خراسان ایلغار نمود و از کابل و غزنین و ہرات تاکوہ ہندوکش

[1] شلوک۔ لفظ سنسکرت بمعنی فقرۂ عبارت مقفا۔

بلاد و امصار بسیار فتح نمود و از راه بدخشان و گلگت بجانب کشمیر رجعت فرمود۔ و بر زمین پنج ستهر شنکر پٹن نام شهری آباد ساخت که الحال آنرا پٹن میگویند۔ و دو بتخانهٔ سنگین و متین که تا حال موجود است در انجا بنا نهاد۔ و اسباب بتخانه های پریهاس پور برداشته در منادر معمورهٔ خود نصب فرمود۔ و در قمار بازی و شهوت پرستی یکتا بود و مال و دولت و خزینه رایگان تلف نمود۔ و در اندک زمان خزینه ها خالی کرده لوای ظلم و بدعت افراشت۔ و برهمنان مستحقان را وجه معیشت نگذاشت و اسباب و سامان بتخانه های دیرین از میان برداشته تخم جور و جفا کاشته اعالی و ادانی در چاه مذلت و پریشانی انداخت۔ و کار و بار امور سلطنت از دست رعایا بغیر اجرت سرانجام میداد۔ چنانچه در تعمیرات شهر پٹن مردمان بغیر اجرت کار میکردند۔ و در اوزان و پیمانه و ذرعه از کردهٔ معمولی نقصان کرده قیمت اجناس خود دو چند میفزود۔ و سر سلسلهٔ این زمانه پست کرده و قوم رذیل را رتبهٔ اعلی داده هیچکس را حیثیت اصلی نگذاشت۔ و برای امر قصیر منتظمان کثیر مستقل نموده انتفاع خود و مفاد دیگران نصیب منتظمان فرمود۔

عاقبت بکمال جاه و حشم بجانب شمال نهضت کرده تا دریای سند رسید و بوقت معاودت میان درهٔ کوه باشارهٔ برادران از دست مخالفان تیری بگلوی او خلیده در انجا از جهان درگذشت۔ و اعیان مملکت بخیال فتنه و فساد لاشهٔ او پنهان داشته هیچکس را واقف این امر نکردند۔ و تا شش روز مبارزت تمام وارد کشمیر شده لاشهٔ او را آتش دادند۔ حکومت او هژده سال و هشت ماه و چهار روز بود۔

[illegible]

روزی جیا پیڈ بطرف مشرق رفته در خانهٔ راجه بهیم سین برای تحقیق حالات تنها داخل شد و در آنجا سده نام شخصی که خسر پورهٔ زن بود جیا پیڈ را بقیافه شناخته محبوس داشت۔ عاقبت جیا پیڈ بهانهٔ فرضی از آنجا رهائی یافت۔ و بعد چندگاه با زبسیر سهند بر آمده بکنار دریای شور رسید وار مڈی راجهٔ نیپال باستقبالش آمده غاشیهٔ مطاوعت بر دوش نهاد لیکن بموجب یاوه گوئی منافقان درمیان ایشان تاثیر ناموافق افتاده ار مڈی بجزایر گریخته رفت و جیا پیڈ بطفیل او تعاقب نمود۔ ناگاه بباعث ناواقفی راه تمامی لشکریانش در غرقاب فنا نابود شده خود را بر شاخ درختی آویخته بسلامت ماند۔

چون راجه ار مڈی از حقیقت تباهی او آگاهی یافت جیا پیڈ گرفتار کرده در جزیرهٔ کال گنڈ محبوس داشت۔ و دیوشرما وزیر جیا پیڈ لشکر خود بر لب دریا گذاشته در جزیرهٔ کال گنڈ بتغیر لباس پیش راجه ار مڈی رفته التماس نمود که من هرگونه فرمان بردار و خیر خواه ایشان هستم و در محبوسی جیا پیڈ نهایت خرسند شدم اکنون میخواهم که تمامی مال و ملک و دولت جیا پیڈ در قبضهٔ بندگان سامی در آید مگر وزرای کشمیر اصلا متابعت حضور منظور نخواهند کرد۔ بنا بران میخواهم که نزد جیا پیڈ رفته بهانه و فریب بابت متابعت حضور بنام وزرا از و نوشته میگیرم تا که تمامی ملک و دولت بی مزاحمت و مشقت در تصرف اولیای دولت در آید۔ وار مڈی در دام طمع پابند شده وزیر را بملاقات جیا پیڈ رخصت داد و وزیر با تدبیر جیا پیڈ را آموزش کرد که لشکر کشمیر بر لب دریا موجود است ایشان از فصیل قلعه خود را بزیر انداز ند و در آنجا مشکے پر باد خواهند دید۔

بران سوار شده خود را بالشکر رسانند۔

قف۔ پس وزیر باتدبیر پوست از بدن خود بر داشت و ساچه پر باد درست کرده بر سر موقع مهیّا داشت و راجه از انتقال وزیر نهایت افسوس کرده بر ساچهٔ مذکور سوار شده از دریا عبور نمود۔ آنگاه با جیش و جنود خود بمقابلهٔ راجه ارڈی سنگ پیوست و بعد محاربه و مقاتله بسیار ارڈی گرفتار کرده محبوس داشت و شهر او خراب ساخته پامال و قتل عام نمود امّا بابت وزیر همیشه مغموم می بود۔ پس انتظام ممالک هندوستان سرانجام منتظم ساخته با غنیمت بسیار بجانب کشمیر رجعت کرد۔

قف۔ گویند شبی مها پدم ناگ که باعتقاد اهل هنود بهر صورت که خواهد خود را ظاهر نماید پیش راجه آمده گفت که من در ملک کشمیر آسوده بودم فی الحال افسونگری آمده است میخواهد که مرا گرفتار کرده در ملک ماروار که در انجا آب نیست ببرد اگر مرا نگهداری کان طلا از کشمیر بتوشان خواهم داد۔ و روز دیگر راجه تفحص کرده آن برهمن افسونگر بدست آورد و مرافقت او در پرگنهٔ اولر بر منبع مها پدم ناگ نهضت کرد و آن برهمن بفرمان راجه افسون خوانده فی الحال چشمه خشک شده مارهای مهیب پیدا گشت۔

آخر الامر راجه مها پدم ناگ رها کنانیده افسونگر را زرهای بسیار داده از شهر بدر کرد و شب دیگر مها پدم ناگ راجه نامدار را در واقعه گفت اگر سرّ ما فاش نمیکردی کان طلا بتو می نمودم اکنون کان مس که در کوه کامراج است بتو بخشیدم فردا راجه بر مقام موعود رفته کان مس بر آورد و از آمدنی مس یک ارب دینار

بود وی در مندر کومار جی جشن شاهی میکرد و کملا نام رقاصهٔ بی نظیر که دلپذیر
راجه بود بخوش طرازی رقص و بازی میکرد - وجیاپیڈ در حالت سیر و تفرج
در انجا رسیده بالای سنگی بتماشا بنشست و کملا را بر جمال خورشید مثالش نظر
افتاده از خیال نغمه سازی و طنّازی باز مانده او را بکمال دلنوازی و عشوه طرازی
بخانهٔ خود مهمان ساخت - چون در شبستان عشرت در آورد هر لحظه با او دمسازی
و عشوه بازی میکرد امّا راجه از کنار او هر دم کناره میساخت - و بعد چند روز
کملا بگرمجوشی اشتیاق باعث عدم انبساط و اختلاط از راجه پرسید و راجه
مضمون اشلوک او را جواب داد - (بهادر شخص تا که مقصود خود حاصل نکند
با عورت اصلا نه پیوندد تا که آفتاب دورهٔ خود ختم نکند در شبستان شام نرود)
کملا از وصال او مایوس مانده برای توقف کردن چند روز التجا نمود و راجه
به پذیرائی التماس او چند روز در انجا توقف فرمود -

شبی غوغائی شنید که شیر بیردم دو شخصی را دماغ از سر بر آورده بر آثار
مخاوف کینه ور شده بود راجه از روی همّت و جلادت خود در کمینگاه شیر تاخت
آورده برابر او علم تقابل افراخت و بی تحاشا بازوی چپ در دهان او در آورد
و از دست راست خنجر برداشته شکمش پاره پاره ساخت - فردا خبر کشته شدن
شیر در شهر مشهور شده تماشائیان انگشترین راجه از دهان شیر کشیده
پیش راجهٔ خود رسانیدند و راجه از نقش نگین نام جیاپیڈ بشناخته به تجسّس
تفحّص از خانهٔ کملا سراغ او دریافت - پس بکمال اعزاز و اهتزاز او را
لوازم مهمانداری بجا آورده دختر خود کلیان دیوی بعقد مواصلت او نامزد

ساخت وجی اننت را بعضی راجهای اطراف غالب آمده متصرف ممالک محروسۀ او شده بودند جیاپیڈ آنها را مغلوب و محروم ساخته ممالک بسیار و مال و منال بیشمار در قبضۀ اقتدار جی اننت درآورد. ازانجا بکمال شوکت و عظمت رحلت کرده در قنوج رسید. و بعد تشیید مبانی سلطنت هند باجاه و جلال بجانب کشمیر معاودت نمود. و خسر بوده آس نذ که بروقت عزیمت هندوستان در کشمیر منتظم خلافت شده بود بخیال خیره سری در بیجا از عرصۀ سه سال بسر خود حکومت میکرد چون از مراجعت راجۀ نامدار خبر شنید باجیش و لشکر بجنگ راجۀ نامور جسارت نمود بمقابله و محاربه پیوست عاقبت از دست چنڈالی[1] کشته شد.

جیاپیڈ بر مسند حکومت باستقلال تمام کوس شهامت نواخته خود را وینادت ثانی نام نهاد. و شهر اندرکوٹ احداث کرده در آنجا پای تخت خود قرار داد. و متصل دولتخانۀ خاص دو تخانۀ متین از احجار تراشیده ترصیص نمود. و از اندرکوٹ سمت مغرب محلات عجیب و منادر غریب تعمیر کرده به دوارکا موسوم ساخت فی الحال آنرا نبرکوٹ میگویند. (چنانچه ڈاکٹر بولر صاحب در ۱۸۷۵ء من مقام دوارکا بکدو ذرعۀ زمین حفر کرده علامات چند آنجا کشف نمود) و جیاپیڈ چند کس از ارکھشال بذریعۀ سفیر از وبهشن راجۀ لنکا طلبانیده و از دست آنها تالابی وسیع و عمیق پُر کرده برسر آن جیپور نام شهری آباد ساخت. و ملهان پور هم از تعمیرات اوست. و کلیان دیوی کلیان پور و کملا دیوی کملا پور بنام خود یادگار نگذاشت.

[1] چنڈال نام فرقه ایست ارذل الناس و مردار خوار بمذهب پرستان.

وظلم وایذا خلق خدا را بسیار آزار رسانید۔ چهار سال ویکماه در سفاکی گذرانیده
باغوای برادر معزول شد۔

(۹) راجه سنگرام اپیڈ بر اورنگ طبل حکومت نواخته هفت روز در فتنه و
فساد بسر برد۔ عاقبت از دست برادر خود جیاپیڈ[1] کشته شد۔

(۱۰) راجه جیاپیڈ فرزند صغیر وزادت در سنه ۸۰۳ برار یکهٔ جهانبانی
بحکمرانی نشسته عدالت ونصفت شعار خود ساخت۔ ودر انتظام مهام مملکت
بخوبی پرداخت۔ بعد ضبط وربط اطراف ومضافات کشمیر بتسخیر هند وپنجاب
وخراسان با لشکر فراوان که شمار آن سه لک سوار وپنج لک پیاده بیست و
پنجهزار اسپان کوتل با زین ولجام مرصع وزرکار وده هزار پالکی با قبه های
زرین وآدینه های زمردین وغیره اسباب وآلات شاهی بناحیت هند راهی
شد۔ چون بمقام پریاگ کهتر رسید نود هزار ونه صد ونود ونه اسپ در آنجا
تصدق نموده بر لوح سنگین کنده گذاشت که هرگاه کسی یک لک اسپ در آنجا
صدقه کند نام من از لوح سنگین محو سازد۔

از آنجا رایت جهانگیری افراشته باراده تسخیر خطا وختن عزم جزم نموده
عاقبت بنا بر سببی عزیمت مزبور موقوف شده بجانب هندوستان انعطاف
کرد وتا لب دریای شور تمامی ممالک هندوستان مفتوح ساخت۔
پس تمامی خیل وخدم در قنوج گذاشته بلباس سنیاسی[1] سیر کنان
در شهر پنڈ وردن واقع گور دیس رسید ووالی آنجا راجه جنت

[1] سنیاسی۔ فرقه ایست از فقرای هنود۔

و در وسعت آباد شمالی تا حال فتح کردم هنوز خاطرم از جهانگیری و سیاحت مطمئن نگردد و بجانب کشمیر رجعت کردن و در اینجا آرمیدن اقتضای طبیعت نیست۔ و دو فرزند دلبند من کولیا پیڈ و و زادت در اینجا سنت ازین دو هر کرا قابلیت پندارند لسلطنت بردارند۔ و از قانون تجویزهٔ اینجانب قدم بیرون نگذارند۔

دفعهٔ اوّل :۔ آنکه ملک کشمیر محصور و مامون است بقلاع جبال رفیعه اگر رؤسا و ارکین شهر منحرف نباشند دشمن دیار دیگر اصلا قابض و متصرف این بلاد نتوانند شد نگذارند که در ملک غبار فساد و عناد مرتفع گردد۔

دفعهٔ دوم :۔ آنکه از مردم کوهستان بغیر ثبوت خطا عمداً مصادره بگیرند و همواره در شکنجهٔ رعب و هیبت مبتلا دارند چراکه در حالت فراخی و بیغمی در شعاب جبال بخیال خیره سری روا دار فتنه و آزار میتوانند شد۔

دفعهٔ سیوم :۔ آنکه کشاورزان را قوت لایموت تا یک سال نگذارند که بسبب فراغت و فراخی معیشت در کار کشاورزی و زراعت کشتی کاهلت نکنند و غله و سامان کشت و کار وافر نگذارند که بر زمین دیگران حریص نشوند۔

دفعهٔ چهارم :۔ بذرگران ولایت کشمیر در محنت زراعت کشتی و تکلیف باربرداری بر پشت همیشه مشغول دارند تا که برای لباس و خوراک همیشه محتاج باشند موجب آن ساکنان شهر را هیمه و زگال و اسباب لابدیه رسانیده دهند و بابت کمتر نفعی با اهل شهر محتاج باشند۔ نباید که روستائی را مواشی و اسپان و خورش و پوشش و دار و عقار و وضع زناشوئی با اهل شهر متشابه میباشد که از توانگری تن آسانی بسیجید و در نج زرع و مؤنت خدمت را کماینبغی تن ندهند

وا ز بی نیازی تاجر شود و اشیای کار آمدنی را گران فروشی کند هر آینه سررشتهٔ ارزانی چیزها و ضابطهٔ خدمت منقطع گردد و انتظام شهر برهم خورد۔

دفعهٔ پنجم:۔ آنکه سلاحداران را پیوسته در یکجا قرار ندهند ورنه مرتکب فساد شوند۔

دفعهٔ ششم:۔ آنکه در تمتین قلعه‌ها و محافظت طرق و شوارع کوشش نمایند و بوقت فراغت از معاندان غافل نباشند و اسباب حرب و ضرب و سرمایهٔ غلات در قلعه‌ها موجود دارند۔

دفعهٔ هفتم:۔ آنکه اہل عمله و محاسبان دفتر را باہمدیگر رابطهٔ خویشاوندی کردن ندہند۔ ع یکے دزد باشد یکے پرده دار۔

دفعهٔ ہشتم:۔ آنکه شہریار را ممکن نیست که بذات خود در امورات جزوی و کلی قبضه کردن میتواند پس لازم است که در حق محاسبان و مستوفیان و اہل کاران و عمال خورده جوئی و کاوش نکند که بسبب آن اہل کار را تنگی معاش عائد گردد۔ پس بکمال بی اعتباری و بی اعتمادی خلل اندر امور مملکت خواہند شد۔ فقط۔

پس راجهٔ نیکنام بقیهٔ عمر عزیز خود در حدود ترکستان بسر برده در آنجا انتقال نمود۔ بعضے میگویند که در وقت مراجعت از راه گلگت نهضت کرده چوں بکوه آریانک که فی الحال آنرا دیوه سوی میگویند رسید با خیل و حشم و فوج و خزینه زیر برف غرق شده فردی زنده نماند۔ مدت جہانداری او سی و شش سال و ہفت ماه بود۔

اتحدود و اذو استفسار نمود و آن شخص بیان کرد که تا تُلک ماهیگی دو راه است
از انجمله یک راه آسان است و آب و علف هرجا امکان - امّا تا عرصهٔ سه ماه
برابر رفتن است - و راه دوم تا عرصهٔ پانزده روز طی کرده شود لیکن بسیار
دشوار و صعب گذار است و آب و علف نایاب - راجه بر طبق اظهار او ضروریات
دو هفته را از همه چیز سرانجام داده با لشکر جرّار از راه دشوار ایلغار نمود و تا عرصهٔ
دو هفته میان ریگستان و کوهستان رفته نهایت راه پدیدار نشد -
پس قُلاوُز[1] بدکردار را بدربار عالی حاضر کردند و حقیقت راه پرسیدند
اظهار ساخت که این طریق دشوار را پایانی نیست مدّعای من این بود که مثل
تو کجکلاهی با شوکت و سطوت شاهی از دست تشنگی هلاک گردد و رعایای ملک ما را
از دست تو آزاری نرسد - راجهٔ نامور و تمامی عسکر بسماع این خبر در ورطهٔ
خوف و خطر افتاد - و راجهٔ دادگر لشکر خود را بدلاسا تسلّی فرمود و خود در حالت
سوگواری بکمال عجز و زاری بدرگاه باری التجای رستگاری نمود -
و چنین وزیر از روی تدبیر عروق زمین را تشخیص کرده بر موقع مناسب
چاهی عمیق حفر نمود تا که آب ظاهر شده لشکر و دواب سیراب گشت - از آنجا
بقدر امکان ظروف آب همراه برداشته بعد قطع مسافت بعید وارد آن
ملک شدند - و راجهٔ آنجا را قلع و قمع کرده براه دیگر رجعت نمودند - همچنین
حالات عجیبه و واقعات غریبه از کارنامه‌های وزیر بسیار یادگار است -
وقتیکه راجه للتادت در خطهٔ دلپذیر برقیام ساخت و در آبادی

[1] در نسخهٔ دیگر بدربار یافته شد - و قلاوز لفظ ترکیست یعنی راهبر و مقدمهٔ لشکر و سوارانیکه محافظت لشکر کنند.

بنوشیدن آب آں افواج را ماندگی راه و مضرت عطش دفع گشت ـ

و بعد تسخیر جزائر سراندیب و سنگالدیپ و گجرات و مالوه در قبضهٔ اقتدار خود در آورد ـ و دوارکا و اوجین فتح کرده براه پنجاب عنان عزیمت سمت کابل و خراسان معطوف داشت ـ و بعد تسخیر ممالک کابل و هرات و خراسان جانب بخارا یورش ساخت ـ مومن خان حاکم بخارا بمقابله و مقاتله پیش آمده چهار بار در جنگ و پیکار داد شجاعت داده عاقبت مهزوم شد ـ بعد تعاقب بعید دست بدامان امان آویخته باج و خراج قبول نمود ـ ازانجا رایات عالیات افراشته ممالک سمرقند و تاشقند و خوقند و کاشغر و تنگان و ختن بمحاربه و مصالحه در قبضهٔ اقتدار در آورد و جمیع بلاد و بقاع ترکستان مفتوح ساخت و مال و متاع و دولت بے شمار و فراش و افیال بسیار بهم رسانید ـ و ازانجا تبت رجعت کرده بعد دوازده سال در خطهٔ دلپذیر ورود یافت ـ و یازده کرور دینار نذر بتخانهٔ بوتیشور نهاد و جالندهر و لاهور در تصرف وثاقان خود گذاشت ـ

و هنگام تسخیر هندوستان و ترکستان از هر شهر و هر مکان دانشوران عاقل و عالمان فاضل و استادان کامل که در علوم غریبه و فنون عجیبه ممتاز شده بودند انتخاب کرده همرکاب خود بکشمیر آورد ـ ازانجمله چنکن نام هوشمندی عجیب و دانشمندی نجیب که در فن کیمیا دانا و در علوم غریبه بے همتا بود برای وزارت و مصاحبت خود پسندید و انتظام مهام مملکت را برای رزین او ناظم و ناسق گردید ـ

بهت را زیر دامن کوه ماران عبور داده بود از جا برداشته و محل مجرای اصلی خود مفتوح
کرده بسیل سابقه جریان یافت. همانروز میدان و نالن مرگ را طوفان ساخته تالاب
ڈل متموج گشت و راجه در انسداد آن خود را استعداد ندیده در ترمیم آن کوشش
نمود. سی و شش سال حکومت کرده شنقار شد. و از حکومت او بیست و چهار
سال گذشته سنه هجری شروع یافت.

(۲) راجه پرتاب پیدا پسر مهن که او را نام اول درلبک بود بعد وفات پدر
کلان خود در ۶۹۱ب سنه بر تخت جلوس نمود. و هنومان را رتبهٔ وزارت بخشید. و در
حدود کامراج تاپر نام شهری آباد کرده تختگاه خود قرار داد. و قرین قصر نگارین
بتخانهٔ سنگین و متین بلند افراشت. و از اطراف و اکناف تاجران و حرفتگران
طلب داشته در حصن حصین حمایت خود نگهداشت.

و دران زمان نون نام شخصی ملک التجار ملک مالوه درین بلده رسید. و از نفائس
بدیعه و لطائف عجیبه تحائف بینظیر بنظر راجه گذرانید. و متصل دولتخانهٔ راجه برای
اقامت خود کاشانهٔ رفیع و بتخانهٔ منیع معمور ساخت.

شبی راجه کامگار برای نشاط و انبساط تاجر نامدار باجتماع اعاظم روزگار
عالیشان محفلی بنمائش شمعهای کافوری و آرائش سامان سروری بنا نهاد و یکهزار
و دوصد رقاصهٔ طنازه با آهنگ سرود خنیاگران نغمه ساز بکمال نزهت و امتیاز
آراسته فرمود تاجر مخمور تا طلوع مشعل نور در اقتباس شعاع فرحت و سرور
مسرور بود. اما بصعود دود شمعهای کافور دماغ او بصداع رنجور گشته مزاج او
بنهایت آشفته شد.

روز دوم سوداگر نامور در آرایش بزم مهمانداری راجهٔ دادگر پرداخته
طاق و رواق وثاق خود به انوار لعلهای شب افروز روشن ساخت۔ راجهٔ ستوده
خصال بشنیدن صدای خلخال و نوای ارغنون و تال و بدیدن ضیای لعلهای بیضا
مثال و لقای ماهرویان زهره خیال و بنوشیدن ایاغ مالامال سرمست بادهٔ
عشرت و مسرت گشت۔ و تا سه روز علی التوالی عیش و عشرت و خوشحالی بود۔
بقضای کردگار راجهٔ کامجوی را از مشکوی سوداگر خوشخوی ماه روئی بنظر آمد
برآهوی خال رخسارش لیان موی گیسوی او آشفته شد۔ و سوداگر هنگام وداع
تمامی ساز و سامان بزم عشرت و فراغ و لعلهای شب چراغ نذر خدمت راجه
فرمود۔ و والی دست قبول بران گذاشته همه چیز بوی ارزانی داشت همگی بروی
آن نگار مفتون گشته لیل و نهار مجنون وار در کلبهٔ غم و اضطرار محزون و بیمار و
خونبار می بود و از افشای راز احتراز میکرد۔

ع
عشق دود است کسی دود نهان [illegible]

عاقبت خبر شهره گشت و سوداگر از دلبر خود دل برداشته راجه را دگر را
برای رفع ملالت و اندوه پیشکش ساخت و راجه بخوف بدنامی و لحاظ ناموس خود
اورا نپسندید۔ سوداگر برعایت ناموس راجه آن ماه رو بکشیشان دیر نهاد و
تذکره راجهٔ نیک نهاد را پنهانی پیغام فرستاد که آن پری نژاد را عقد من
بدر افتاد اکنون بمراد دل از موبدان دیر خریده کشت زار آمال را بوصال او طراوت
بخشند۔

راجه بشنیدن این خبر دلبر خود را از کشیشان بتخانه خریده در شبستان وصال

ورود نمود۔ درانجا گنپت نام عابدی مرتاض دید که مدت یکصد سال درغار منزوی شده بود و ینادت بتعلیم و تربیت او ریاضات شاقه کشیده تا عرصهٔ دوازده سال بغیر یک پیالهٔ شیراز نوع غذا هیچ نمی خورد۔ و بتوفیق ازلی صفای دل حاصل کرده بذات وحدت واصل شد۔ و بعد انقضای عرصهٔ بیست سال باشارهٔ مرشد خود بکشمیر آمده در تجبانهٔ ئیشتی شور فراز کوه سلیمان یکسال منزوی گشت۔

چون راجه رنادت درغار عدم دخول یافت اعیان ملک و ینادت را بابت تخت نشینی ملتجی شدند و ینادت اصلا منظور نکرد۔ عاقبة الامر عموم رعایا و برایا لکها جمع شده با برام و الحاح آنها و ینادت امر سلطنت قبول نمود۔ و از جمیع رعایا و برایا عهد گرفت که در حکومت من اصلا دروغ نگویند و خلاف وعده نسازند و حق الناس نخورند و بکشتن جانوران اقدام ننمایند۔ بعد وثوق میثاق از تجبانه فرود آمده بمقام گگره بل برای خود معبدی از نی افراخت۔ و متصل آن دو گنجینهٔ متین برای مدخل خراج مراج و کامراج تخصیص نمود۔ و اذن عام داد که هرکسی از رعایا منجمله فصل پیداوار حصهٔ دهم خراج شاهی بعد ختم تمام سال بدست خود از راه روزن در گنجینه اندازد۔ و اهل عمله که برای سرانجام مهام جهانبانی و اخذ معاملات و نفاذ احکامات در ملک مقرر بودند سربسر تخفیف نمود و بر سر رعایا بوجهی مداخلت کسی نگذاشت۔

و برادر خود بکرمادت افسر عسکر فرموده کلید خزینهٔ کامراج در قبضهٔ او نهاد که بعد انقضای یکماه دروازهٔ گنجینه برکشاده تنخواه سپاهان و ملازمان فهمیده میداد۔ و مفتاح خزینهٔ مراج در قبضهٔ خود گرفته آنچه که درمیان روز جمع میشد

شده بکوهستان گریخت و راجه بتعاقب او ایلغار نمود. در میان دارد و لشکر راجه در میان درهٔ کوهستان گرفته راه رسد رسانی از هیچ سو نگذاشتند و از بالا سنگها ریخته همه را تلف کردند و راجه اسیر ساخته در قلعهٔ پٹن محبوس داشتند. و بجرادت پسر لچھمن از کشمیر جمعیت بهم رسانیده بر ملک دارد و ایلغار نمود و ملک داردو را غارت کرده و قتل عام نموده در پٹن رسید. قلعگیان سر راجهٔ شورک بریده از قلعه بیرون انداختند و بجرادت قبول کرده قلعه مفتوح ساخت. از آنجا مظفر و منصور باز آمده بر سریر سلطنت نشست. مدت حکومت شورک پنجاه و یک سال بود.

(۱۰) راجه بجرادت در ۲۷۴۶ ب بر مسند ایالت کشمیر جلوس نمود و چی اندر فرزند شورک شورش برداشته در حدود مراج تا یکسال جنگهای عظیم کردند و هیچکس غالب و مغلوب نشد. عاقبت مصلحان در میان آمده صلح کردند و هنگام ملاقات چی اندر را در میان خیمه بقتل رسانیدند و لشکریان او بجوش آمده بمجادله آویختند. و از جانبین دو هزار کس کشته شدند. بجرادت ظفریاب گشته بشهر آمد و در عدل و داد و رعیت پروری بی همتا بود. مناره بسیار تعمیر ساخت. و بتخانهٔ وزیه الیشری را مرمت نمود. در عهد او غله ارزان بود. بقیمت چهار تنگه[1] یک خروار شالی میفروختند. مدت ده سال و هشت ماه حکومت کرده شتقار شد.

انتباه. پنڈت کلهن احوال شش راجه از راجهٔ لونجین تا راجهٔ بجرادت در کتاب خود ننوشته است. راقم موجب نقل رتنه کر[illegible] درج نمود.

(۱۱) راجهٔ رنادت در ۲۷۵۷ ب بجای پدر جلوس نمود و عموم رعایا و برایا

[1] نام سکه که در زمان سابق رائج بود. معلوم میشود که لفظ "ٹکه" همین تنگه است.

بعدالت ونصفت دلخوش ساخت۔ وبر فرق سرش مثل ناقوس علامتی مسعود و مرتفع بود۔ ودر شجاعت وسخاوت وریاضت وعبادت اوریگانهٔ عصر میدانستند ودر ذیل کوه ماران بتخانهٔ رفیع وشفاخانهٔ وسیع معمور ساخت۔ گویند درین ملک دارالشفای مریضاں از مخترعات اوست۔ ودر ہمہ منڈ ویعنی مسافرخانہ برای آسائش ابن السبیل مقرر نمود۔

ورت سین والی دکھن روزی برلب دریا تماشا میکرد واز آب دریا دختری ماه پیکر برداشت وبمہر فرزندی پرورده باسم نارمہہ موسوم ساخت چوں بسن بلوغ رسید ہنگام عروسی او جگ سویمبر مشتہر ساخت وراجہ رنادت بنظر عروس دلبر جلوه گر شده بایجاب وقبولیت بر مسند مواصلت او جلوس نمود۔ وآں عورت نہایت نیک نیت وخوش خصلت بود۔ رعایا را بعدل واحسان خوش میداشت۔ وینادت از بطن او متولد گشت۔

چوں عمر راجہ بآخر رسید باتفاق رانی نیک نہاد درغار بومہ زوه درآمده از نظر مردم غائب شد۔ وبعد ازاں کسی روی ایشاں ندید تمامی افواج و اعیان تا سه روز بر در آں غار منتظر بودند۔ روز چہارم در ماه ساون بقدر یکد عه برف حوالی آں غار بارید ولشکریاں بسیار ضائع شدند۔ مدت حکومت راجہ شصت سال وسه ماه بود۔

(۱۲) راجہ دینادت پسر رنادت در ۱۳۵۳ ب استقلال یافت۔ مترجم رتناگر می نگارد کہ وینادت بعمر یازده سالگی مرافقت عموی خود منگلادت بسیر ہندوستان رفت وبعد دیدن معابد ومنادر ہنود در کوہستان سوالک

خورد۔ وچهمن نبیرهٔ تونجین در دچهن پاره جاگیردار بود وی با جمعیّت قلاش و اوباش بشهر آمده دولتخانهٔ راجه در محاصره گرفت و فوج شاهی از معاونت راجه باز مانده بغنیم پیوست تا هفت روز جنگ قایم بود۔ عاقبت گندهرب عاجز آمده امان خواست۔ وچهمن مال و مملکت را متصرّف گشته گندهرب سین را محبوس داشت۔ ایام حکومتش سی و هفت سال بود۔

(۸) راجه لچهمن در سنه ۳۷۷ ب برحکومت کشمیر تسلّط یافته بداد گری و رعیّت پروری پرداخت و اطراف و مضافات کشمیر که در عهد گندهرب سین سرکش شده بودند بضرب و حرب مطیع ساخت۔ و راجهٔ ملتان سوکرم پال بغی ورزیده راجه لچهمن با فوج گران عزیمت ملتان کرد چون در حدود پنجاب رسید زیر درختی رومال سرخ بر روی نهاده بخواب رفت و عقاب آسمانی رومال سرخ گوشت پاره پنداشته پرواز آورد و بقصد برداشتن رومال بر روی راجه مخلب زده دیدهٔ از حدقه بدر کشید راجه بوقوع این حادثه نهایت متألّم گشته بعد سه روز از جهان درگذشت۔ و مدّت حکومت او سی و دو سال و شش ماه بود۔

(۹) راجه شورک برادر راجه در سنه ۴۱۰ ب جانشین شده با جیش و لشکر به ملتان رفت و سوکرم پال در قلعه متحصّن گشته شورک تا عرصهٔ یکماه بلوازمات قلعه کشائی پرداخت۔ و سوکرم پال عند العجز خراج معمولی برخود الزام کرده مقدمه بمصالحه انجامید۔ پس راجه مظفر و منصور بجانب کشمیر رجعت نمود و در رتق و فتق سلطنت پرداخت۔ پس راجهٔ داردو باغی شده حدود کامراج را غارت نمود۔ راجه بمقابلهٔ او لشکر کشیده بجنگ پیوستند و راجهٔ داردو از حربگاه منهزم

سلطنت بر قامتِ زیبای تو راست آمده از من مبارک باد۔ پروسین بجای
خود سنجید که بکرماجیت این برہمن را ملکِ کشمیر خیرات بخشیده است ہرگاه من
از و واپس لبتانم شرطِ مروّت نباشد۔

پس بنظرِ والاہمتی ماترگپت را گفت که تاحال ملک کشمیر بکرماجیت بتو بخشیده
بود اکنون من ترا عطا کردم برہمن تسلیم کرده گفت بکرماجیت من حقیر را اینقدر
عطیۂ کثیر بخشیده بود اکنون حقوق عطیۂ او چگونه فراموش کنم که عطیۂ تو قبول
سازم و ہرگاه انعام تو بپذیرم انعام او را با انعام تو مساوات گردد پس
فضیلت او چه خواہد ماند۔ ازانجا برہمن روانه کاشی شده ده سال عبادت
کرده درگذشت۔ و پروسین تا حین حیات او ہر سال خراج کشمیر بعد وضع
اخراجات بجانب او میفرستاد۔ و ماترگپت بمساکین و غربا می بخشید و خود
کاسه گدائی میکرد۔

(۲)، راجه پروسین در ۱۳۵ ب بعد ترخیص ماترگپت بکشمیر آمده در ضبط و
ربطِ مملکت و آسودگی سپاه و رعیت پرداخت و در عدل و انصاف و بذل و
الطاف مصروف مانده از اقرانِ زمان ما فوق شده دو سه سال بکمال استقلال
انتظام این محال بدرجۂ کمال رسانیده با فوج فراوان عزیمت ہندوستان
نمود۔ ممالک بسیار از اطراف ہندوستان تا ساحل دریای شور در قبضۂ خود
آورد۔ و شیلادت پسر بکرماجیت که از دست مخالفان ہراسان و در دشت
پریشانی حیران بود۔ پروسین تمامی مخالفان او از جنگ و محاربه مغلوب و منہزم
ساخته شیلادت را بر ممالک محروسۂ پدر خود تسلط بخشید۔ و تخت سنگاسن که

از بزرگان مینگو این در دست بکرماجیت افتاده بود از شیلادت گرفته بجانب کشمیر رجعت فرمود. بعد چندگاه شیلادت از متابعت راجه سرکشی کرده رایت بغاوت افراشت راجه پرورسین بالشکر خود بسر او تاخت آورده در معرکه اسیر نمود و بعلو همت خود خطای او بعطا بخشیده بر ملک موروثی خود بدستور قایم ساخت. و بعد چندگاه وی از روی تیره بختی باز سرکشی نمود راجه او را بار دوم قهر کرده باز عفو فرمود.

گویند شیلادت شش مرتبه بغی ورزیده پرورسین هر دفعه او را سرکوبی ساخته باز بدو ربط ضبط بخشید. و مرتبه هفتم راجه بکمال قهر مملکت او ضبط کرده آن باغی محبوس داشت. و بعد چندگاه باز بکمال همت و دریادلی از تقصیرات او درگذشته بدستور بر حکومت ملک خود مختار ساخت. گویند بنابر علو همت خود هر بلادی که بیورش جدال و قتال مسخر میکرد حکومت آنجا وارثان ملک را بدستور میداشت. و از مملکت موروثی خود هیچکسی را معزول نمیکرد.

و بعد ضبط و ربط بلاد و امصار خواست که در خطهٔ کشمیر شهری دلپذیر آباد کرده نام خود بر جادهٔ روزگار یادگار گذارد بنابران [illegible] یکی از دو جانبان شهر سرینگر که فی الحال معمور و مشهور است حوالی کوه ماران بعمارات فراوان که تعداد آن [illegible] لک خانه می نگارند آباد ساخت. حقیقت آن در حصهٔ اول گذشت. و مدت شصت سال حکومت کرده بساط حیات درنوشت.

(۳) راجه جدهشتر پسر راجه پرورسین که از بطن رتنه پربا رانی متولد شده بود در سنه ۱۹۵ ب سریر آرا گشته خود را بعدل و احسان و رعیت پروری نیکنام ساخت. ۳۹ و نه سال و سه ماه حکومت کرد.

خود صرف پرستش خدا و خدمت خلق می نمود۔ و از افعال و اقوال او قصه های عجیب و غریب در تواریخ هند مبسوط است۔ و تاریخ سال و ماه از عهد او لّٰد او در دفاتر ثبت می نمایند۔ و بکرماجیت معاصر اردشیر بوده است بعضی او را هم عهد شاپور پندارند آخر عمر خود ملک کشمیر را متصرف شده بیکی از شاعران بعوض صلهٔ انعام بخشید۔
عاقبة الامر شالیاهن نام زمینداری از دکهن بر وخروج نمود و بر ساحل دریای نربده طرفین معسکر ساخته آتش محاربه افروختند بپایانه شالیاهن غالب آمده بکرماجیت را بقتل رسانید و مدت حکومتش نود و سه سال بود۔
(۱) ماترگپت بفرمان راجه بکرماجیت در سنه ۱۳۰ تاج حکومت کشمیر بر سر نهاده بکار سلطنت پرداخت و اعیان و ارکان دولت را حسب مدارج ندمای بی شمار و خلعتهای زرکار عطا نمود۔ و خویشان و متعلقان خود را نعمت فراوان و مناصب مناسب و شایان بخشیده ارجمند گردانید۔ و از نفائس کشمیر تحایف بسیار و ظرایف بیشمار مهیا کرده راجهٔ بکرماجیت را نزل خدمت فرستاد۔ و در عدل و احسان رعایا متوجه گشته قتل جانوران در ملک خود ممنوع ساخت۔ و از آمدنی ملک هرچه در روز جمع می شد شب بمساکین و فقرا بخشیده خزینه خالی میداشت۔ و عرصهٔ چهار سال و نُه ماه جام حکومت نوشیده از انتقال راجه بکرماجیت خبر شنید همانوقت ترک سلطنت کرده بنیت قبول ریاضت بملک کاشی رفت۔ فقط۔
پیشتر گفته شد که پروسین برافقت خالوی خود بخواهش طواف معابد و تیرت ها در هند رفته بود چون از پوزش اصنام و تقبیل معابد و منادر فارغ شد بجستجوی عابدان روشندلان بهر جا سیر میکرد۔ و عاقبت در حدود کوهستان

دهن اشوپاد نام فقیری کامل دید و بعد اکتساب فیوض باطنی از زبان او مژدهٔ
جهانبانی شنید. امّا بنظر افلاس و ناتوانی خود اطمینان خاطر او نشده تا یکسال
با زدر انجا العبادت معبود خود اشتغال ورزید. بار دوم از زبان اشوپاد نوید
حکمرانی شنیده عازم مُلک خود گردید. در اثنای راه جمعی کثیر از اُمرا و رفقای پدر
خود با او مُلاقی شده چوں از وفات راجه هرن و تسلّط ماترگپت خبر شنید برای
تسخیر کشمیر منطقهٔ همّت بربسته در حدود نگرکوٹ که الحال آنرا کانگره گویند رسید
و در انجا افواج بسیار از دیار پهار و اطراف کشمیر جمع کرده اکثر بلاد پنجاب مفتوح
ساخت.

و برای تسخیر کشمیر با خود تدبیر دلپذیر سنجیده که ماترگپت را بکرماجیت مُلک
کشمیر خیرات بخشیده است. بهتر آنست که اوّل با معاون او که راجه بکرماجیت است
بجنگ و محاربه پردازم انگاه تصرّف بلاد کشمیر چنداں دشوار نیست بنابراں با لشکر
و سامان فراوان بآهنگ جنگ راجه بکرماجیت عزمیت هندوستان نمود.
و در اثنای راه خبر شنید که بکرماجیت کسوت حیات دریده از دنیا درگذشت
باستماع این خبر پرورسین با فرزندان او جنگ کردن شرط مروّت ندانسته
بازگشت آمد. و بعد چندروز خبر شنید که ماترگپت ترک سلطنت کرده باراده
رفتن کاشی در لاهور رسید. و پرورسین بمرافقت چندکس از اُمرای خود نزد
ماترگپت رفته باعث ترک سلطنت ازو پرسید و ماترگپت گفت که بسبب
انتقال راجه بکرماجیت مرا چندان عبرت افزود که از سلطنت مستعاره نفرت
کردم و کسوت گدائی خلعت پنداشته رایت مسافرت افراشتم اکنون قبای

ترجمۂ شلوک - "بواسطۂ شدّت سرما بدنِ من آماسیده گشت که مانند
دانۂ لوبیا پوست از بدنِ من کفیده گردد - و آتش من چنان ضعیف گشت که از
بسیاری دم کردن آن لبهای من ترقیده شد و از شدّت گرسنگی کام و گلوی
من خشک گشت - و در دریای غم و حسرت مستغرق مانده خواب از دماغ من
همچنان دور رفته است که کسے زنے را بے عزّت کرده رانده شده باشد -
وَ یا که کسی بزرگ شخصی زمینی جاگیر یافته باشد و آن زمین مطلقاً کم نمی شود -
همچنان این شب دیجور بر من کم نمی شود - فقط" -

راجه مضمون اشلوک و فصاحت و بلاغت آن فهمیده نهایت محظوظ و ممنون
شد - و بر پریشان حالیٔ آن برهمن ناتوان حیران مانده بعوض صله و انعام حکومت
کشمیر بوی بخشیدن مصلحت دانست - و همانوقت بنام اعیان کشمیر جواب خط ترسیل
نمود که ماترگپت بر حکومت آن دیار مقرر شده شما متابعت او نمائید - فردا ماترگپت
سر دربار حاضر آورده فرمان حکومت کشمیر در لفافه پیچیده بوی تفویض نمود - و
گفت که این فرمان فوراً نزد اعیان کشمیر باید رسانید - پس ازان انعام شایان نیز
عطا خواهد شد -

برهمن بنومیدی تمام فرمانِ راجه در دست گرفته روانۂ کشمیر شد - وقتیکه
در هیره پور رسید فرمانِ عالیشان بامیران تفویض نمود و بمطالعۂ آن امراطبل
شادی نواخته ماترگپت را لباس شاهی پیراسته بر مسند حکومت جلوس دادند -
انتباه - درینجا برخی از احوال راجه بکرماجیت بنا بر تقریب سخن و ربط
تاریخ ایراد کرده شود -

تسلّط یافتن راجه بکرماجیت بر ممالک هندوستان و کشمیر

مؤرخان هندی می نگارند که راجه بکرماجیت از قوم پوار بود و در اوصاف حمیده و اطوار پسندیدهٔ او قصص و حکایات بسیار در تواریخ هنود بطور افسانه مذکور و مشهور است و درین مختصر گنجایش آن ندارد۔

مختصر آنکه راجهٔ موصوف در عنفوان شباب اوقات خود بلباس فقرا در سیاحت اکثر بلاد هندوستان با سادهوان بسر می برد۔ چنانچه ریاضات شاقه در صحبت ایشان کشیده فقیر کامل شده بود چون بعمر پنجاه سال رسید بتایید آسمانی قدم در وادی سپاهگری نهاده بتسخیر ممالک پرداخت۔ و حکمت ازلی همچنان بود که او بدولت عظمی اعتلا یافته خلق خدا را از پنجهٔ جور و جفای راجایان ظلم پیشه نجات بخشید۔ روز بروز کارش ترقی پذیرفت و در اندک زمانی ولایت نهرواله و مالوه بحیطهٔ تصرف در آورد۔ و در جود و رافت و نصفت همچنان سعی بلیغ نمود که در اندک فرصتی مشهور آفاق شد۔ و اعتقاد اهل هنود آنست که آنچه در خاطرش میگذشت بی قصور و فتور بظهور می پیوست۔ و هرچه که در شب و روز از خیر و شر و نفع و ضرر در ممالک محروسهٔ او واقع می شد بی خلل و نقصان چون روز روشن برو واضح میگشت با وجود ادّعای سلطنت با خلق خدا برادرانه سلوک میکرد۔ و در منزل خود بغیر کوزهٔ گلی و حصیری نداشت۔

و بلدهٔ اوجین احداث کرده در آنجا پای تخت خود قرار داد۔ و قلعهٔ دهار بنا نهاده جهت سکونت خود اختیار نمود۔ و بتخانهٔ مهاکال در او معمور ساخت۔ و برای برهمنان و جوگیان اقطاع ها مقرر کرده در آنجا ساکن گردانید و اکثر اوقات

(۳۱) راجه هرن در سنه ۹۵ وارث ملک پدر شده تورمان رایت وزارت افراشت. عاقبت مزاج تورمان از متابعت برادر منحرف شده سکهٔ خود جاری ساخت و هرن از حرکت او آشفته شده تورمان را محبوس داشت. و زوجهٔ او انژناکه دختر راجهٔ وزندرا از ثمرة الفواد راجه های سورج بنسی[1] بود بوقت حادثهٔ شوهر فرار اختیار کرده بمقام انندکوت[2] در خانهٔ کلالی قرار یافت. چون از شوهر خود آبستن بود بوقت وضع پسری از و متولد گشته پرورسین نام نهاد و زوجهٔ کلال مثل فرزند او را پرورش میکرد تا که بسن بلوغ رسید و مردم او را پسر کلال میدانستند. و در حالت خوردی آثار بزرگی از چهرهٔ او باهر میبود و هنگام ملاعبت با جماعت اطفال بر سر رفعتی نشسته خود را خطاب راجگی میداد. و اطفال دیگر را بر منصب وزارت و امارت و ملازمت مقرر داشته حکمرانی میکرد و پیوسته به تیراندازی و نشانه بازی مشغول می بود. اتفاقاً برادر انژناجی انند نام بجستجوی خواهر خود در هر جا میگردید. عاقبت در انندکوت جائیکه پرورسین با اطفال ملاعبت میکرد رسید و پسری دید با فروشکوه دارائی که بر سر بر رفعتی نشسته بر کودکان حکمرانی میکرد چون او را شفقت و محبت طبیعی در دل هیجان کرده چیزی نتوانست گفت. شبانگاه دنبال او در خانهٔ کلال در آمده خواهر خودش [illegible] و از ایام مفارقت و مهجوری خود با او گریه میکرد. پرورسین باعث گریه و کیفیت آنمرد از مادر خود پرسید و مادرش گفت که این شخص برادر من است و پدرت

---

[1] سورج بنسی - نام قبیله چنانچه دو فرقهٔ راجهای هندوستان بیشتر عالی تبار و نامدار بوده اند یکی سورج بنسی دوم چندر بنسی فقط.
[2] در نسخهٔ دیگر "نگرکوٹ" دیده شد.

تورمان لظلم برادر خود محبوس است و لفراق او گریه میکردیم. پس دریان شنیدن احوال پدر فتحاله درگشته روز و شب در ورزش کشتی و پهلوانی در خانه‌جی انند بسر میبرد. و بهمدران ایام هرن شفاعت بعضی ارباب نام تورمان را حکم اطلاق بخشید. وی چند روز در موافقت بسر برده بغفتای ناگرانی از جهان فانی درگذشت.

انگاه پرورسین بمرافقت خالوی خود برای دیدن معابد و تیرتها[1] بهندوستان رفت. ایام آل راجه هرن را ایام کامرانی بسر آمده سی سال و ده ماه حکمرانی کرده درگذشت. چونکه فرزندی نداشت چراغ سلطنت بی‌نور مانده داعیان مملکت بجانب راجه بکرماجیت که دران ایام تاجدار هندوستان بود عرضداشت خودها تا از کشمیر و فرستادن حاکم فرمانروا فرستادند. پیشتر ازان یکی از برهمنان اینجا ماترگپت نام که عالم و عاقل و مرتاض بود برای تحصیل وجه کفاف در پیش راجه بکرماجیت رفته بود و از عرصهٔ شش ماه در اردوی خاص ایام افلاس بسر میبرد.

روزی در موسم سرما راجه بکرماجیت از خواب بیدار گشت و شمعها بهیه‌ها هوا گل شده بودند و شاقان درگاه را آواز داد از آنها بموجب استیلای خواب کسی بیدار نشد و ماترگپت بیرون دولتسرا در صحن باغ آشفته حال نشسته بود وی آواز راجه شنیده بحضور رفت و شمعها افروخته بادب بایستاد صحبت گشت. راجه از وی پرسید که از شب چه قدر باقی باشد؟ برهمن گفت یک نیم پهر. راجه گفت چگونه دانستی که یک نیم پهر باقیست؟ ماترگپت یک اشلوک بکمال فصاحت بلاغت منظوم کرده پیش راجه ادا نمود که مضمون آن این بود.

---

[1] تیرت ـ پرستشگاه اهل هنود.

علی الصّباح برهمن را گفت که عوض حیوان جان من فدای شود از خود بکش. برهمن
گفت که این امر خطیر خاطر پذیر هیچکسی نتواند شد. پس راجهٔ نیک محضر خنجر برداشته بر
کشتن خود اقدام نمود ناگاه آن شخص روحانی پیدا شده راجه را از قتل خود باز داشت
بر علو همّت او آفرین و مرحبا نمود. برهمن زاده را فی الحال شفای کامل حاصل شد
فقط. شبی راجهٔ نیکنام در حرمسرای خود بخواب آسوده بود و آوازی از دور
شنید "دزد دزد". در آنوقت از زبان راجه بر آمد که دزدان را بگیرید. بعد دو سه
روز چند عورت پیش راجه آمده التماس نمودند که [illegible] شوهران ما که مؤکّلان
چشمه ساران ینگل ماران هستند شبانه برای سیر بر آمده بودند مردمان آنها را دزد
پنداشته غوغا کردند و از زبان حضور حکم شد که دزدان را بگیرند. موجب آن مؤکّلان
یعنی شوهران ما بسته کرده محبوس داشته اند. راجه تسلیم کرده گفت که دزدان خلاص
نمایید. همان وقت آنها را از بند رهایش دادند. بعد ازان مؤکّلان چشمه سار مطیع او
شده باشکال گوناگون پیش راجه حاضر می بودند.

روزی راجه در سیر تالاب اولر بود و باد صرصر هیجان شد. نزدیک بود که سفینه
غرق می شد. دران حالت لکها ماران در آب پیدا شدند و کشتی راجه بر دوش گرفته
بساحل نجات رسانیدند. و بعد چندگاه راجهٔ مادوار از اطاعت راجه منحرف شده
عاملان او بیدخل ساخت و بر قتل جانداران اقدام نمود. راجهٔ نامدار باستماع اخبار
بالشکر بیشمار در ماه [illegible] بجانب مادوار نهضت کرد و در اثنای راه لشکریان از
بی آبی عاجز شدند. ناگاه مؤکّلان چشمه ساران ینگل ماران [illegible] رسیده
چشمه ها جوشیدن گرفت. و بکثرت آب سیلاب شد و افواج شاهی سیراب گشت

پس بجدال و قتال پیوستند و راجهٔ ماروار در دست دلاوران جرار گرفتار شد۔ میگواهن او را حبس کرده ملک ماروار در قبضهٔ اقتدار خود در آورد۔ از انجا بجانب سورت متوجه شده بلاد سورت و قنوج مفتوح ساخت۔

و بعد انتظام آن سواد براه تهته و بهکر بسمت کشمیر معاودت نمود چون بر لب دریای اتک رسید جائیکه آبهای پنجاب لاحق به اتک می شوند رسید دریا بسبب بارش برشکال طغیانی شده بود راجهٔ نامبردار از روی عدم امکان سفائن در لشکر عبور دریا متردد گشت۔ ناگاه جهتی از مارال پیدا شده بر روی دریا هیأت جسری نمودار گشت و بذریعهٔ آن تمامی افواج و افیال و خیول و اسباب اندک عبور کرده بجانب کشمیر راجع شد۔ و تا اینجا تمامی راجگان هندوستان بهرکاب عسکر بودند و در پنجا هرکس را بخلاع فاخره نواخته رخصت دادند۔ اهل هنود در حق او بسیار حکایات عجیبه می نگارند بنا بر تطویل ترک شد۔

قف۔ میگویند که سایهٔ ابر همیشه بر سر او می بود و بوقت بارش کالای او ترنمی شد۔ موجب آن او را میگواهن می گفتند۔ میگ یعنی ابر و واهن یعنی سواری والله اعلم۔ سی و چهار سال حکومت کرده درگذشت۔

(۲)، راجه سرشٹ سین بعد انتقال پدر در ۶۸ سنه افسر حکومت بر سر نهاده در ضبط و ربط ملک مقبوضهٔ پدر تا مقدور کوشش بسیار بکار برد و عمر عزیز خود در عدل و انصاف صرف کرده بتخانهٔ ما ترچکر و پرورشید دهیر و یادگار نهاد۔ و برای اوقاف آن بعض اصلاحات علاقهٔ کانگره معمول داشت۔ سی سال حکومت کرده فرو گذاشت و دو پسر از وی باقی ماند هرن و تورمان۔

ودران اثنا خبر شنید که در قلمرو هندوستان جانداران را آزار میرسانند
بخواهش ممانعت آن فوج ظفر موج و یراق و سامان مهیا کرده بجانب هندوستان
رایت جهانگیری افراشت و اکثری از راجهای هندوستان مطیع فرمان او شده از آزار
جانداران در گذشتند هر که فرمان او منظور نکرد شوکت و مملکت او تباه شده رفته
رفته بر کنارهٔ دریای شور رسید۔

قفت - روزی با اعیان مملکت برای عبور دریای شور مصلحت میکرد ناگاه
اندرین آوازی شنید که در حکومت راجه میگواهن مرا می کشند راجه باستماع این
فریاد در غضب آمده خود برای تفحص این فریاد تا دور دوید و رفت شخصی دید که
پنج شش کس او را بسته کشته میبرند راجه حقیقت حال پرسیده یکی از آن میان
گفت که مارا فرزند عزیز خود اکنون بعلت بیماری قریب الموت رسیده و درجوار ما
بتخانه ایست که مردمان از آن خبر غیب می شنوند از آنجا نسبت بیمار خود آواز شنیدیم
که او را انسان قربان باید کرد حالا این اجل رسیده پیش ما رسید بالفعل جان او
فدای فرزند خود خواهیم ساخت - راجه گفت که در عهد من قتل جانور ممنوع است
شما را طاقت نیست که آدمی زاده بیگناه را سر راه گرفته بقتل رسانید آنها در جواب
گفتند که از موت آن فرزند بسیار کسان از ما بیجان خواهند شد در حالتیکه کشتن
یک کس شما را منظور نیست دوا فدای این قدر کسان خالق خلق راجه جواب
خواهند داد - راجه گفت این مسافر بیگناه بگذارید و در بدل او جان من فدای
فرزند خود نمائید آنها استهزا دانسته خنده کردند و راجه خنجر کشیده بر کشتن خود
اقدام نمود [illegible] از آسمان بر سر راجه [illegible] گرفت - ناگاه از غیب

شخصی روحانی پیدا شده دست راجه بگرفت و از کشتن خودش باز داشت و دران
آن همه کسان از نظر راجه غایب شدند. و راجه در ورطهٔ حیرت افتاده آن شخص
روحانی گفت این جماعه از عالم غیب برای امتحان تو آمده بودند. و منم موکل
سحار و انها شفقت و رحمت تو بر خلق خدا دیده مطیع و منقاد گشتم اکنون بدعای خود
از من بخواه.

راجه گفت برای تسخیر جزیرهٔ سنگلدیپ و جزیرهٔ لنکا[ف] از تو اعانت می خواهم
آن شخص گفت که من برای معاونت تو اندر گاه مامورم. آنگاه راجه نیک نهاد با جیش
پر طیش و خیول و افیال با اعانت موکل غیبی اندریا عبور کرده در جزیرهٔ سنگلدیپ
رسید و پیش راجه آنجا طوق انقیاد در گردن انداخته امتناع کشتن جانوران برخود
منظور ساخت و باتحاف و تحائف و نفائس بی شمار رایت اعتبار افراخت. پس
راجه بکمال نصرت و شوکت بجانب کشمیر رجعت فرمود.

قف. روزی برهمنی ضعیف که در کنار او پسری نحیف بود در پیش راجه
استغاثه نمود که این جگر گوشهٔ من از مدت بیمار است منجمان میگویند که بغیر قربان
حیوانی به نشود از آنجا که کشتن حیوانات ممنوع است اکنون در بدل حیوان مطلق این
حیوان ناطق غذای خواهد شد. راجه بشنیدن این سخن متحیر گشت و آن برهمن را
تسلی داده وعدهٔ جواب بر فردا نهاد. راجه تمام شب در فکر آن برهمن پریشان
بوده بجای خود سنجید که جان من عاقبت فنا شدنی است اگر اینوقت قربان این
برهمن زاده میشود عین سعادت است.

ف لنکا جزیره ایست در [illegible] الحال بجزیرهٔ سیلون مشهور است.

(۲۸) راجه سندیمان معروف به آری الج در ۳۰۲۱ کلی باتفاق اعیان شهر تاج حکومت بر سر داده در تثبیت امور مملکت و پرداخت سپاه و رعیت ساعی گشت و بندگان خدا را راحت و آسودگی بخشید حالیکه بر سر دار کشیده بودند منزل سندیشور معمور ساخت۔ و در موضع الیشه برای برای تعظیم مرشد خود بتخانهٔ بهیما دیوی یادگار نهاد۔ و از رود خانهٔ ستلار برای آبادی پرگنهٔ پهاک نهر آری کل جاری ساخت۔ و در پرگنهٔ لار موضع آری احداث کرده برای مصارف جوی وقف نهاد۔

عاقبة الامر دنیای غدار را اعتبار ندیده اکثر اوقات در عبادات و ریاضات و پرستش بتخانه ها اشتغال میداشت۔ و هر صبح هزار شیو لنگ[1] درست کرده برای پرستش میساخت۔ و بمصالح ملکی و امور جهانبانی چندان نمی پرداخت۔ و مردم از وضع او تنگ آمده پریشان خاطر شدند او نیز این معنی دانست که مردمان از من دلگیرند و اعیان ملک را در پیش خود طلبیده گفت که تا حال بالتماس شما مهمات حکومت بسر رسانیدم اکنون بصلاح من دیگر کسی را بر حکومت بردارید در تعمیر او در دادید۔ آنگاه پوست آهو پوشیده از مسند سلطنت برخاسته و در غار پوهه نده چند گاه منزوی شده از نظر غائب گشت۔ بنابران آن غار را غار آری رای میگویند۔ چهل و هفت سال بحکومت گذرانید۔

و از حکومت او سیزده سال گذشته سنهٔ بکرمی شروع یافت۔ و از سنهٔ کلجگ سه هزار و نه صد و هشت سال گذشته بنجوف طوالت اینجا حذف کرده شد۔

[1] شولنگ۔ اهل هنود شکل آلت انسان مدور یا از سنگ یا از گل درست می سازند برای پرستش می کنند۔

ودر آخر حکومت راجه سندیمان از افواه مشهور شد که گو یادت نام شخصی نبیرهٔ راجه
آننده بیکشتره در زیر سایهٔ راجه قندهار اوقات گزاری میکند او را میگواهن نام فرزندی
لائق و فائق. چنانچه دریں ایام راجهٔ پریاگ جوتش برای دختر خود امرته پربا نام
اشتهار سوئمبر مشتهر کرده بود. بموجب آں میگواهن با مرید خود برسر سوئمبر
حاضر جلسه شد. و امرته پربا سائبان سحاب را بسر او دیده بنظر قبول پسندید و طوق
گلها بگردن او انداخت.

پس میگواهن با مال و منال کثیر و عروس دلپذیر باز آمده در قندهار
اوقات بسر مینمود. باستماع این خبر اعیان کشمیر که بسبب ناتوانی سندیمان دلگیر
شده بودند بجانب میگواهن پیغام فرستاده برای حکومت طلبیدند که بهر وقت
استعفای راجه سندیمان در کشمیر رسید. حکومت این شش راجه یکصد و نود
و دو سال محسوب است.

اورنگ پنجم

(۱) راجه میگواهن در [illegible] بعد استعفای آری راج بر سریر سلطنت
نشسته گلستان کشمیر را بعدل و انصاف نضارت بخشید و ممالک اطراف را ضبط
رابطهٔ خود داد. کشتن طیور و حیوانات و اکل لحم و سکر را منع کلی ساخت و صیادان
قصابان را برای وجه کفاف اقطاع بخشید. و در حکومت او هیچ جاندار را آزار
نرسید بلکه چنین نیت از حشرات و درنده بر آزار کسی قادر نمیشدند. و شبها
تغییر لباس کرده در شهر سیر میکرد. و فقیران و بیوایان را پنهانی مال و نعمت بر در می انداخت
و مکان میگه دن و میته گام و میگه مٹ معمور ساخت.

خالی کرده از لعل وجواهر ونقد وجنس هرچه سرمایه داشت بمحتاجان بخشید باوجود آن قحط دفع نشد۔

قف۔ راجهٔ نیکنام از چارهٔ کار لاچار شده بر کشتن خود اقدام نمود وزوجهٔ او ازین مرام آگاه گشته شوهر خود را از کشتن خود منع ساخت۔ شبانگاه هردو بدعا وزاری بدرگاه باری ملتجی شدند پس باجابت دعای آنها هر صبحگاه ده کبوتر بریان از آسمان هرکس را یکتا دمیر سیدند تا مدامیکه قحط دفع شد۔ ووداگ پشٹا موضع راموه دکیموه آباد کرده جاگیر به برهمنان بخشید۔ واز بطن خودش فرزندی نداشت بوقت انتقال راجه برتمشان اوسنی شد۔ حکومت راجه سی وشش سال بود۔

(۲۶) راجه بجی در ۹۸۶ کلی باتفاق اعیان ملک بحکومت رسید وی از اکابر نادهای شهر بود شهر بجبارہ آباد کرده پای تخت خود نمود۔ ومسند بجشو بکمال رفعت وسنگینی افراخت۔ ومدت هشت سال بحکومت گذرانید۔

(۲۷) راجه جی اندر در ۹۹۴ کلی باعانت سندمت وزیر بر مسند خلافت پدر نشسته چندی بعدل واحسان گذرانید عاقبت از وزیر خود بیدل شده تا ده سال محبوس داشت ومال ومنال او تمام بغارت برد اما مردم خاص وعام از نیک نیتی وزیر خوشنود بودند وبجای خود می گفتند که وزیر عنقریب راجهٔ اینجا خواهد شد۔ این سخن بسمع راجه رسیده حکم داد که وزیر را بر دار کشند حسب الحکم وزیر بر دار رسانیده از جان گذرانیدند۔ پس راجه را تمتی وجتی مستولی شده بعد چند روز بهمان آفت دنیا را رخصت نمود۔ وحکومت او سی وهفت سال بود۔

چونکه جی اندر را فرزندی نبود تاج سلطنت کشمیر چند روزی بسر مانده ایشان دلیپ

تا مشخصی مرتاض و صاف ضمیر مربّی سندیمت وزیر در موضع الیشر پاری منزوی شده بود وی باستماع حادثۂ سندیمت وزیر برای سوختن لاشۂ او زیر دار آمده کالبد او از دار فرود آورده بر تغسیل او مستعد گشت۔

قف۔ ایشان دیو بر پیشانی او نظر کرده این سه فقره نوشته دید۔ (۱) تا که این شخص زنده ماند مفلس باشد۔ (۲) تا ده سال قید مانده بر دار میرد۔ (۳) بعد آن راج خواهد کرد۔) ایشان دیو بخاطر خود سنجید که ازین سه فقره مضمون دو فقره بعمل آمد البته مضمون فقرۂ سوم هم معطل نخواهد ماند پس لاشۂ او بهچنان بر دار نهاده کمنی مهیا ساخت و همواره با و نگاه داشته منتظر قدرت خدا می بود۔ یکشب دید که میدان نورانی شد و چند عورت جوگنی آمده لاشۂ او از دار فرود آوردند و او را زنده ساخته با خود مشغول مکالمه و معاشرت کردند ایشان دیو تمام شب در خوف مانده نهایت متعجب شد و بوقت صبح جوگنیاں خواستند که لاشۂ او بدستور بر دار کشند۔ مقارن آنحال ایشان دیو تیغ بدست گرفته جوگنیاں را ترسانیده غوغا بر داشت موجب آں عورتاں غایب گشتند و یکی از آں میاں آواز داد که ای ایشان دیو این شخص را بباعث ما خدا زنده ساخت تو چرا بر سرما خنجر کشیدی این راجۂ سندیمان است راجۂ بزرگ خواهد شد۔

چوں وزیر زنده گشت و مرشد خود را در پای افتاد در آنحال مردم از هر سو جمع آمده بدیدن وزیر متعجب شدند و کسانیکه او را پیشتر میدانستند بمجرد دیدن بشناختند اعیان شهر بنظر حسن اخلاق و نیک سیرتی او را تکلیف حکومت نمودند وی قبول نکرد۔ آخر الامر با مر مرشد خود بر حکومت کشمیر اقدام نمود۔

در آن زمان در قلمرو هندوستان سه راجه نامی بودند. یکی امبیٹر فرمانروای کشمیر واطراف کوهستان آن. دوم ٹیکسائیلز راجه دوابه دستدرساگر که درمیان سند وجهلم واقع است. سیوم راجه پورس شهریار هستناپور.

امبیٹر با تحایف ونفایس کثیر سکندر را استقبال نمود وٹیکسائیلز بخدمت مشرف شده سکندر را بخانه خود دعوت نمود وبکمال شان شایان لوازم ضیافت بجا آورد. سلطان سپاه این پژمرده را در آنجا گذاشته خود برلب دریای جهلم قیام ساخت. واز آنطرف راجه پورن با جمعیت افواج یورش آورده برکنارهٔ آن روی دریا صفوف محاربه آراست. ودریای جهلم بسبب برسات طغیانی بود سکندر را عبور دریا نهایت مشکل شد عاقبت ده میل بالا رفته شبانه از دریا عبور نمود. وراجه پورن بعد محاربه ومجادله بسیار اسیر کرده بود فوز مرحمت بر ملک خود باز قایم ساخت. از اینجا بروایت وقایع[1] کشمیر سکندر بسیر کشمیر نهضت کرد لیکن مورخان هند رفتن سکندر به کشمیر بزبان قلم نمی آرند. اما تحریر صاحب وقایع کشمیر هم خالی از احتمال بود.

مختصر که سکندر ملک دوابه وپنج[2] به راجه پورن عطا کرده خود از چناب و راوی عبور نمود. ودر مقام سنگلا شانزده هزار مردم شاید از قوم تاتاری بقتل آورد. از اینجا قصد تسخیر ملک بهار مرکوز خاطر سکندر بود لیکن لشکریان یورش هندوستان اصلا در نگرفتند لاچار تسخیر هندوستان بر عزیمت دوم معطل داشته عزم معاودت مصمم فرمود. دو هزار کشتی فی الفور درست ساخته یک

[1] ملک الشعرا طلا احمد. [2] ستلج هم میگویند.

لک و بیست هزار سپاه و دو صد زنجیر فیل بسواری سفاین لسبیل رود خانهٔ سند
روانه ساخت۔ و باقی افواج بهر دو لب رود خانه در خشکی کوچ کردند۔ سکندر باشتیاق
آزمونهای دریا خود از راه تری نهضت کرد۔ و بعد مسافت پانصد کروه سفائن
بدهانهٔ دریا رسیدند۔ از اینجا سکندر خود براه خشکی راهی شد و نیارکس که افسر
عسکر بحری بود سفر دریا بهفت ماه باتمام رسانید۔ سکندر قبل از سنهٔ عیسوی
۳۲۴ سال وفات یافت۔

۲۳، راجه پرتاب اُوت در ۲۸۶۰ گه یا بفرمان سکندر یا باتفاق اعیان
کشمیر تاج حکومت کشمیر بر سر داده در تمشیت امور مملکت و آسودگی سپاه و رعیت
بدل و جان کوشید۔ سی و دو سال بحکومت گذرانید۔

۲۴، راجه جلوک ثانی خلعت حکمرانی در ۲۹۱۸ ک در بر کرده سی و دو سال
در جهانبانی گذرانید۔

۲۵، راجه اوتجاین در ۲۹۵۰ ک بر مسند پدر جلوس نمود۔ و رانی او واک ستنا
نام عورتے دانا بود و برهنمونی او گلزار خاطر سپاه و رعیت سرسبز نمود همیشه در عدل
و عطا مشغول می بود۔ و مندر تنگی شور و تجبانه بر داس متصل بیجباره آباد ساخت
و شهر کنک بعمارات رفیعه آباد نمود۔ و در مضافات شهر مندر آماشری احداث
فرمود که گنبد آن باسراف یک لک اشرفی زر اندود کرده بود۔
قف۔ گویند در حدود مراج درختان بیشمار نهال کرده بحسن نیت او
فوراً شکوفه آورده از اثمار گرانبار شدند فقط۔ و در ماه بهادرون آلقدر
برف بکثرت بارید که مزروعات تلف شده قحط عظیم روی داد راجه خزائن خود

و فجور و فساد و عناد برای خود اختیار کرده زن های مردمان بزور میبرد - و از هوشمندان و بزرگان نفرت گرفته با مردم ظالم و فاسق و اهل رذالت الفت نمود و از سفاکی و بیباکی دقیقه باقی نگذاشت - تا آنکه سپاه و رعیت از حرکات او متنفر گشته حاکمان اطراف که از قدیم متابعت راجه های اینجا میکردند روگردان شدند - و ارکان دولت و اعیان رعیت اتفاق کرده در موقوفی او کنکاش نمودند - جد شتر از بیمروتی ابنای روزگار حذر کرده با دو سه کس بجانب هند مفرور شد و در آنجا یکی از راجها او را قابو کرده از جان گذرانید - حکومت او پنجاه و هشت سال بود -

مترجم زنتاگر قمطراز است که آخر حکومت اند جد شتر سکندر فیلقوس که او را مردمان شرق مهایون می گفتند با لشکر انبوه تسخیر هند پیش آورده چون از آب نیلاب[1] عبور نمود راجهای قلمرو هند را تزلزل افتاد - و برادر راجه اند جد شتر موسوم به ابیس ترکه حاکم اطراف کوهستان بیرونی کشمیر بود [illegible] سکندر با تحایف ارمغان فائز گشت و برای مقهوری برادر خود اند جد شتر استمداد نمود و سکندر لشکری بمعاونت او مامور ساخت - و اند جد شتر از روی مخالفت اخوان تاب تقابل در خود ندیده بجانب هند مفرور گشت و ابیس ترکه کشمیر را متصرف شد و اند جد شتر از راجه پورن[2] طلب اعانت نموده بمقابله سکندر جنگ میکرد و در اثنای جنگ اند جد شتر در معاونت معاون خود کشته شد - متعاقب انتقال سکندر سبیل کوهستان جنوبی در ملک کشمیر سایهٔ نزول انداخت و چندگاه در سیر و شکار بسر برد -

[1] دریای اتک - [2] پورس -

روزی بقضای کردگار بر موقع شکار تیری بر بازوی سکندر رسیده چون
تیرانداز را ماخوذ کردند وی از طرف راجه ابیسٹر موکّل قتل سکندر بود. سکندر بغضب
آمده ابیسٹر با متعلقان خود بقتل آورد و حکومت کشمیر به راجه پرتاب که از راجهای
مالوه جدّ بکرماجیت بود ارزانی داشت. و خود را بدار الملک خود رجعت فرمود والله اعلم

سکندر فیلقوس[۱]

مؤرّخان هندی نگارند که سکندر فیلقوس پیش از ظهور عیسیٰ سه صد و پنجاه
سال از دار الملک روم ظهور یافت و در اندک فرصتی ممالک عراق و روم و عرب
و فرنگستان وغیره مفتوح ساخت قبل از عیسیٰ ۳۳۱ سال بر تسخیر فارس یورش
آورد. و حملهٔ سیوم پادشاه آنجا دارا بن داراب بن بهمن بقتل رسانید و مملکت
ایران و خراسان در حوزهٔ تصرّف خود در آورد.

از انجا که راجگان اقلیم هند در عهد حکومت داراب بطرف ایران باجگذار
و فرمان بردار شده بودند بخیال آن سکندر بعد ضبط و ربط مملکت ایران و خراسان
عزمیت تسخیر هند بخاطر آورد و قبل از سنهٔ عیسوی ۳۲۷ سال با جمعیت لشکر
بشمار از آب نیلاب[۲] عبور ساخت و راجگان هند را صولت و شجاعت خود
تزلزل انداخت. چونکه از عرصهٔ سه چهار سال افواج شاهی در میان برفانی کوهستانها
شداید و مصایب سفر از حد کشیده بودند و در محاربات و مقاتلات تنگ مایه و
افسرده شده بودند و در موسم گرما میان پنجاب رسیده بعارضهٔ بخار اکثر ها
متعلل شدند. بنابران بر یورش هندوستان مبادرت نمودند.

---

۱ ـ این سکندر [illegible] از سکندر ذوالقرنین است که پیش ازین بمدت دو هزار سال بوده است. ۲ ـ دریای سنده

اندا ختہ سوختہ شد۔

قف۔ حاضراں از غیب آوازی بشنیدند کہ مہرہ گل سہ کرور خون کردہ نجات یافت۔ والعہدۃ علی الراوی۔

(۱۳)، راجہ بک بعد انتقال پدر در ۲۴۰۹ عروس مملکت را بزیور عدل و احسان آراستہ مندر یک سوامی بمقام بکہ شور معمور ساخت و نہری بک نام باصراف زر کثیر حفر نمود۔ و شہر پنوچہہ درمیان دۂ کوہ آباد کرد۔ و در عہد او جوگی[1] زنی بتہا نام در بنجا پیدا شدہ بر حسن و جمال او خاطر راجہ شیفتہ گشت۔ روزی آں ساحرہ بتقریب قربانی راجۂ نامدار را مع اعوان و انصار و خویشان خود در مجلس جگ[2] برای خوردن ضیافت بردہ بود و ساحرۂ مذکورہ در انجا بتہ ورجا دو ہمہ ہا را بیجاں ساخت ہمگی یک فرزند ارجمند کہ کہتی نند نام داشت زندہ ماند۔ و حکومت راجہ شصت و دو سال و نہ ماہ بود۔

(۱۴)، راجہ کہتی نند در ۲۴۷۲ باتفاق ارکان مملکت بر سریر سلطنت نشستہ سی سال بحکومت گذرانید۔

(۱۵)، راجہ وسہ نند در ۲۵۰۲ بجای پدر رونق افروز مسند حکمرانی شدہ بسیار رشید و دانا بود و دانشمنداں را اعزاز و حرمت افزود تصنیفات عشقی بسیار فرمود۔ مدت پنجاہ و دو سال کامرانی کردہ عالم فانی را پدرود نمود۔

(۱۶)، راجہ نر بعد رحلت پدر در ۲۵۵۴ افسر بسر دادہ شصت سال بحکومت بسر بردہ از سر در گذشت۔

---

[1] جوگی۔ فرقہ ایست از فقرای ہنود۔ [2] جگ۔ باصطلاح اہل ہنود نذری است۔

(۱۷)، راجه اچهه پسر راجه تر در ۲۶۱۴ کلی عروس مملکت تا شصت سال دربر گرفته و بنا را و داغ نمود - اچهه بل از تعمیرات اوست -

(۱۸)، راجه گوپادت بعد وفات پدر در ۲۶۷۴ کلی فرمانروای کشور شده تمامی سرحدات کشمیر در قبضهٔ اقتدار در آورد - و در رعیّت پروری و دادگستری بی همتا بود - و موضع کهلی در ناره واو و قریهٔ کهاگ در بیروه و نابه گام در کروهن و اسکندر پوره در بانگل و شانگس از تعمیرات اوست - و دهات موفور بر برهمنان و فقیران راجاگیر بخشید و مندرها آباد نمود - و نیز بتخانهٔ زشتی شور[۱] را که بر کوه سلیمان واقع است تجدید و ترمیم فرمود - و موضع گوپه کار و بچهواره برای لنگر آن بتخانه وقف نمود - و در قلمرو خود جانور کشی هیچکسی را کردن نداد - مدّت شصت سال و شش ماه سلطنت کرده درگذشت -

(۱۹)، راجه گوکرن پسرش در ۲۷۳۴ کلی دیهیم اقبال بر سر نهاده پنجاه و هشت سال سلطنت رانده انتقال نمود -

(۲۰)، راجه نرندر آدت بعد انتقال پدر در ۲۷۹۲ کلی سریر آرای سلطنت شده سی و شش سال و سه ماه حکومت گذرانید -

(۲۱)، راجه انده جدشتر در ۲۸۲۸ کلی جانشین پدر شده از بسکه چشمان او حقیر بودند یا بینائی کلّی نداشت بنابران اورا انده یعنی کور لقب کرده بودند - اوائل در عدل و انصاف و رعیّت پروری مشغول همی بود - عاقبت بصحبت مردم اراذل مزاج او منحرف شده شیوهٔ ظلم و جور و جهاد و شراب نوشی و حرام کاری و فسق

---

[۱] زشتی شور - از تعمیرات راجه سندیمان اوّل بود گوپادت مرمّت نمود -

(۱۲) راجه مهره کل پسر وسه کل در سنه ۲۳۳۹ لوای حکومت افراشته از سفاکی و بیباکی و خشمناکی یکتای زمانه بود که باندک گناهی مردمانرا قتل میکرد۔ و هیچ روزی بغیر خونریزی نمی آسود و بر هیچکسی رحم نمی کرد۔ سباع و طیور بامید خوردن گوشت مقتولان همراه وی میرفتند۔ و در عهد او یکی از والیان ترکستان بر کشمیر حمله آورد وچند کل نام نهری در پرگنهٔ کهاهور پاره حفر نمود۔ و از کمر کوه آمر و آگر[1] سنگی عظیم آنرا سد راه گشته بحیله و تدبیر اصلا متحرک نشد راجه نهایت متفکر شده بعد پوزش شخصی را در خواب دید وی گفت هر زنیکه از فسق و فجور عفیفه و پاک دامن بیباشد چون بر سنگ مذکور دست نهد فی الحال نابود گردد۔ راجه مطابق الهام غیبی فرقهٔ زنانرا از هر سو فوج فوج جمع آورده از دست مالیدن بر هیچ زنی آن سنگ گران اصلا متحرک نشد تا آنکه راجه بقهر آمده زنانرا بعلت زناکاری و طفلانرا بهانهٔ حرامزادگی و مردانرا بتهمت دیوثی قتل عام نمود۔

قف۔ مؤرخان تعداد مقتولان از عورات و طفلان و مردان تا سه کرور و بعضی تا سه لک روایت میدارند۔ عاقبت چندوتی نام دختر کوزه گری حاضر گردید وی بکمال عتاب بجانب راجه خطاب کرده گفت ای راجه چرا در روز اول خاتونان خود را این امر دشوار نفرمودی که بزور عفت سنگ را بیکدم نابود میکردند شاید که این قدر خون بیگناهان بار گردنت نمیشد و هرگاه از دست سودن آنها سنگ تحرک نمیکرد باز هم میدیدیم که این سیاستی که بر مردم کردی بر خود هم

[1] آمرو آگر۔ نام قریه در کهاهور پاره ۱۲

میتوانستی کرد این بگفت و دست حق پرست بر آن سنگ نهاد بجنبش آورده یکسو انداخت۔ یکروز در محلسرا در آمده رانی خود را پارچهٔ زرکار در بر دید که بر آن صورت راجه سنگالدیپ[1] مطبوع بود و بمعاینهٔ آن دیگ قهرش بجوش آمده سوگند خورد تا که راجه سنگالدیپ را سزا ندهم هیچ کاری دست نمی کنم و بهمه یراق و سامان درست ساخته با لشکر عظیم سنگالدیپ نهضت کرد و در اثنای راه راجهٔ لات و چول و کرناٹ مطیع ساخت از انجا سفاین و کشتی ها بهم رسانیده در سنگالدیپ عبور نمود و بعد محاربه و مقاتلهٔ بسیار راجهٔ انجا با فوج بی شمار بقتل آورده و دیگری بجای او نصب کرده فرمان داد که بعد ازین بر پارچه ها شکل آفتاب تصویر سازند۔

و وقت معاودت در هر جا تطاول و تاراج کرده اسباب و دولت بسیار بهم رسانید۔ وقتیکه بر کوه پیر پنچال رسید ناگاه فیلی از کتل غلطیده و هنگام غلطیدن بسیار فریاد و غوغا نمود راجه را صیحهٔ او خوش آمده یکصد فیل در انجا بزیر غلطانیده و خنده و خوشحالی نمود از آنجا آن مکان را هست ونج می گویند۔ و در کشمیر رسیده بمقام هول لاڈ شهر مهر پور آباد ساخت۔ و برهمنان قندها را جاگیرات عطا نمود۔ بهر حال اقسام ظلم و تعدی آن سفاک نه بمرتبه ایست که در تحریر آید۔ هفتاد سال حکمرانی کرده مرضی صعب و دردناک بروی طاری شد۔ روزی برای هون[2] آتشی افروخته بود و خود را بجای اهوت در آتش سوزان

[1] سراندیب۔ [2] هون۔ نوعی از خیرات است که اهل هنود در آتشی افروخته برهمنان بگذار ند و دانه نشسته ماکولات در آتش بسوزانند باعتقاد ایشان آتش فرشته است او را خوردنیها خوردن میدهند و آن خوردنی را اهوت میگویند۔

وشش ماه نرد حکومت باخته بساط حیات در نوشت۔

(۴)، راجه راون بعد وفات پدر در ۱۹۸۶ک افسر ایالت بر سر داده از قلمرو هند امصار بسیار تسخیر نمود۔ عرصهٔ سی سال حکمران بود و برای پوزش اصنام وتی شور نام تبخانه آباد ساخت۔ صاحب گلدستهٔ کشمیر[1] آنرا مندر بڈشاه پنداره غلط است۔ مترجم رتناکر مندر بڈشاه را لوکی شری نام کرده است۔

(۵)، راجه وبیشن دوم پسر راون در ۲۰۱۶ک بر تخت جلوس نمود۔ چون علم موسیقی خوب ورزیده بود همیشه بسمع ساز و سرود مشغول همی بود طبعی موزون داشت او را شاعر بزرگ میدانستند۔ سی و شش سال بحکومت گذرانید۔

(۶)، راجه نر در ۲۰۵۲ک بجای پدر تاج و افسر را رواج داد اگرچه عادل و باذل بود اما با رانی خود کمال دلبستگی داشت که شب و روز در مصاحبت و مجالست او صرف اوقات میکرد و در غور و پرداخت رعایا چندان فرصت نمی یافت۔

قضا۔ یکی از زهاد مذهب جین در موضع کاتر سکونت میداشت۔ و نزد جوگ مایا طلسمی می ساخت که وی هر کسے را میدید و هیچکسے او را نمیدید باین طلسم در خانهای مردم در آمده با زنان بیگانه فساد میکرد تا آنکه با رانی راجه هم مداخلت نمود۔ راجه ازین معنی خبر یافته باتش قهر و غضب مشتعل گشت۔ و تمامی منادر و معابد و تبخانه های بودان را آتش کشید و دهات جاگیر و مال و دولت آنها به برهمنان بخشید۔ و برلب دریای بهت بمقام چکدر متصل بجباره شهری آباد ساخت و در انجا دولتخانهٔ خود بکمال رفعت و آراستگی ترصیص نمود۔

[1] رکنز هم نام داشت۔

قف - مؤرّخان می نگارند که در حکومت او لیشاک نام برهمنی بود وے دختر شیشرم ناگ بعقد خویش در آورده بود راجه نر بروی عاشق شده برای مواصلت و مباشرت خود او را جبر کرد و شیشرم ناگ بقهر آمده بر شهر مذکور باران آتش افشانده شهر و شهریاران را در یک آن ویران ساخت - پس رمتی خواهر شیشرم ناگ از روی غضبناکی تابعیت میل سنگباران کرده شهر مذکور معدوم شد - قصّهٔ آن در ذکر شیشرم ناگ پیشتر مشروح است - حکومت راجه نر سی و نه سال و نه ماه بود -

(۷)، راجه سده در ۲۰۹ سنه ك پسر راجه نر که بوقت حادثهٔ پدر از بیجباره همراه شیر مادر بیرون رفته بود بعد فوت پدر مسند نشین اورنگ حکومت گشته در عدل و انصاف و سخاوت و شجاعت بی همتا بود و در آسودگی رعایا و بهبودی برایا همیشه کوشش می نمود - و مدّت شصت سال حکومت کرده در شهر عدم آسود -

(۸)، راجه اوت پلاک در ۲۱۵ سنه ك بجای پدر نشسته پیوسته در رفاه رعایا ساعی بود - سی سال در حکومت بسر برد -

(۹)، راجه هرنیا کهه در ۲۱۸۲ سنه ك اورنگ پدر را رونق تازه بخشیده موضع رتل[ك] آباد ساخت - سی و هفت سال و هفت ماه بحکومت گذرانید -

(۱۰)، راجه هرنیه کل فرزند او شصت سال بعدل و داد سلطنت کرده در ۲۲۷۹ سنه ك در گذشت -

(۱۱)، راجه وسه کل پسر او شصت سال بحکومت گذرانیده در ۲۳۳۹ سنه گ از دنیا درگذشت -

ك رتل - در پرگنهٔ پهاک ست

قبل ازین شخصی شاکهه سهم نام از عرصهٔ یکصد و پنجاه سال تا اینوقت در خطهٔ
کشمیر ترویج بهوده[1] مذهب می ساخت و بسیاری از مخلوقات داخل این ملت
کرده بود - و از متابعان او ناگ سین نام شخصی در موضع مادون برای اشاعت
مذهب بهود بدل و جان میکوشید و دران ایام برهمنان را با مردم جینین[2]
برای امورات مذهبی نزاع برخاسته جانبین در محاربه و مقاتله خونها ریختند
چون هشک و کنشک را چندان استعداد فوج نبود در تمشیت این امر عاجز آمدند
پس باتفاق برهمنان ابهی مینو که از اولاد راجه بیرم چند در چهن پاره جاگیردار
بود بر سریر سلطنت نشست - و هشک و کنشک از حکومت معزول شدند -

(۴۳) راجه ابهی مینو در سنه ۸۳۹ باتفاق عوام تاج حکومت بر سر داده مردم
بهوده مذهب را قلع و قمع نمود - همدران زمان چندراچارج نام برهمنی فاضل و
کامل بود وی کتاب مهابهاش از هند آورده برهمنان اینجا را تعلیم داده کتاب
چندره بیاکرن از خود تصنیف کرده مروج ساخت - چون بتعلیم و تلقین شاکهه سهم
و ناگهه سین مردمان از مذهب خود منحرف شده بودند و بالتزام مذهب بهود و د و
وظایف و عبادات معمولی خود ترک داده افعال شنیعه میکردند و نحوست آن
درین ملک برف بکثرت بارید تاکه راجه و باشندگان اینجا در موسم زمستان
بجد و پنجاب و بمبر وغیره هر سال جلای وطن میکردند - و چندراچارج
مخلوق را بتهذیب و تالیف قلب بر استقامت ملت قدیمی خود تحریص و ترغیب
می ساخت موجب آن مردمان ایندبار مذهب بهوده ترک کرده ملت قدیمی

[1] بدھ [2] جَین - فرقه ایست از مذهب هنود -

بخود با تپ سند نمودند. و بر کتاب نیله مت پوران عمل کرده نذر و خیرات بدستور
بر خود گرفتند. پس به برکت آن از آفت برف محفوظ ماندند. راجه ابهی مینو
موضع ابهه پور در پرگنهٔ بانگل آباد ساخته به برهمنان بخشید. و چندراچارج
را جاگیر داده بتعظیم و تکریم پرورش می ساخت و مجلس مباحثهٔ مردم بوده ما همیشه
منعقد می بود و اهل مذهب بود را بسیار خرابی می نمود. بیست و سه سال
حکومت گذرانیده دنیا فروگذاشت.

صاحب گلزار کشمیری نگارد که همین چندراچارج کتاب نیله مت پوران
از نیله ناگ برآورده است یا از خود تصنیف کرده است فقط. والله اعلم.

اورنگ چهارم

(۱) راجه گونند سوم که از قبیلهٔ راجه کو بود در سنه ۱۸۶۲ تاج حکومت بر سر نهاده
در عدل و احسان و رفاه انام بکام دل کوشیده خلق خدا با سایش و آسانی
رسانید. و از حسن عقیده و نیکی اعمال او غلبهٔ مذهب جین و کثرت برف از اینجا
دفع شد. سی و پنجسال حکمرانی کرده از جهان فانی درگذشت. و همین حسن
نیت او بسیاری از احفاد و ذریات او درین ملک حاکم شدند. و عرصهٔ
دو هزار و شش صد سال لوای حکومت افراشتند.

(۲) راجه وبهیشن در سنه ۱۸۹۷ بخلافت پدر افسر بر سر داده در آسودگی رعایا
پنجاه و سه نیم سال بسر رسانید.

(۳) راجه اندرجیت در سنه ۱۹۵۱ بجای پدر نشسته ولایت کشمیر و اطراف
هند را متصرف شد [illegible] آباد ساخت. سی و پنجسال

سر راه دو برهمن از و طعام خواستند. راجه گفت بعد غسل و شراد شما را سیر خواهم کرد و آن دو برهمن او را دعای بد کرده صورتش شکل مار متمثل شده در صحرا پریشان گشت۔ کیفیت آن در ذکر کیوه دامودر مشروحاً گفته شد۔ حکومت راجه سی و دو سال بود۔

قدوم میمنت لزوم حضرت سلیمان ع در کشمیر

ملا احمد در ترجمهٔ رتناکر قم طراز است که بعد مسخ شدن دامودر پسرش نندر [۱۱] در ۱۸۱۸ ق ک بر وسادهٔ حکمرانی جلوس نمود و بعد عرصهٔ چند روز سندیمان نام شخصی که از بزرگ کهیشران ملک مغرب بود در کشمیر ورود نمود که بزور ریاضات شاقه از جناب کبریا رتبه یافته بود۔ که دیمان یعنی جنیان او به هوا میرفت۔ و قوم جنیان و پرندگان مطیع فرمان او شده بودند و با او همراه میرفتند۔

چون ازیکه او مانند شهباز در تمامی حدود کشمیر سیر کرد پس بر قلعهٔ کوه جیت لارک یعنی کوه سلیمان قرار یافت۔ و بمشاهدهٔ این حال عام و خاص در انجا جمع گشته سطوت و شوکت او دیده متحیر شدند۔ و راجه نندر باستماع خبر حاضر آمده از حضور او فوق شفقت و عنایت مسرور شد و هر کسی باستدعای حاجات و مطالب خود از و مراد رسید۔

چونکه از هنگام غرق شدن شهر سندیمت نگر سطح اندرون کشمیر تا بیجباره همیشه سیلابی میشد مردمان بسبب تنگی غله مدام عاجز می بودند۔ بخدمت او از برای کشیدن آب التماس نمودند۔ و از پیشگاه سندیمان جمعی از جنیان برای بر داشتن سنگها که بسبب زلزله میان دریا بمقام کهاده نیار غلطیده بودند مامور شدند۔ مطابق فرمان سندیمان جنود جنیان سنگها از قعر آب بر داشته

آب را بدرو دادند تا که زمین سطح اندرون ظاهر گشت - و راجه نرند مصاحبت و
مجالست آنجناب برای خود پسندیده از حکومت این دیار دست بردار شد -
و سندیمان را خواهش او منظور شده بمصاحبت و مجالست خاص سرفراز نمود -

گویند از شاهزاده های ترکستان او را سه کس برادر یکهٔ عالی همراه بودند -
هشک، کنشک، زشک، درینجا بنابر رعایت جبلّی ایشان را ملک کشمیر جاگیر بخشید -
و نیز بسیاری از مردمان این دیار گرویدهٔ خود گردانید و تا یک هفته سیر و سیاحت
کشمیر نموده رجعت فرمود -

مترجم یعنی ملّا احمد میگوید که ازینجا صاف معلوم می شود که سندیمان
حضرت سلیمان ع خواهد بود چه اهل مشرق او را سندیمان یعنی مرد مرتاض میگفتند و
در روی زمین هر کس را معلوم است که تخت حضرت سلیمان ع بر هوا می پرید طیور
و جنیان او را مسخر شده بودند - و نیز بنابر تجنیس لفظی مردمان کشمیر سلیمان را
سندیمان گفته اند - از این بعد کوه جیٹ لدرک را کوه سلیمان و کوه سندیمان می
گویند - ایضاً خطهٔ کشمیر را باغ سلیمان نام نهاده اند -

(۲) هشک، کنشک، زشک، در ۱۸۱۸ ک باعانت حضرت سلیمان ع بر حکومت
کشمیر مستقل شدند - و خلق الله را بعدل و احسان دلخوش نمودند و هر سه کس سه
قریه آباد کردند - چنانچه هشک موضع اشکوره در پرگنهٔ کروهن - و کنشک
کانسپور در ده و هو و زشک موضع ذکرو در بہاک غیر ازین زشک برای آبادی
موضع ذکرو نهر آبی از سندلار جاری ساخت - بعد آن هر سه کس تا مدت چهل و
یک سال باتفاق حکومت میکردند و مردم بسیار را بمذهب خود گردیدند -

میدارد۔ و پنڈت اوده بهٹ که موحّد عصر و یگانهٔ دهر بود مُربّی او شد و تعلیم و تلقین او مذهب بهود یکبار ترک داده بر خلاف پدر مذهب شیوه اختیار کرد و پوزش مندر و زیه الیشری و ننده کیشور بر خود الزام نمود۔ و بزور ریاضات شاقه و صفای باطن در خرق عادات مشهور روزگار بود۔

قف۔ گویند هر روز برای پوزش اصنام لار و بیجباره و باره موله برایپال سوار شده میرفت۔ گویند ماری مسخّر کرده بود که هر روز برو سوار شده بهر جا میرسید و حفاظت ماران بخوبی می ساخت۔ اکثر بتخانه های شیوه بکمال زینت و تکلّف بیاراست موجب آن بهوده مذهب را رونقی نگذاشت۔

قف۔ مشهور است که عورتی ازو سوال نمود که مرا چیزی خیرات بده راجه گفت هر چه میخواهی میدهم پس عورت مذکور بصورت دیوی متمثّل گشته از راجه گوشت انسان طلب ساخت و راجه بر قتل کسی راضی نشده خود را باو تسلیم نمود و آن عورت بکمال خشنودی او را دعای توفیق عبادت فرمود فقط۔

انگاه راجه برای تسخیر ممالک عزم جزم کرده از قلمرو هندوستان تا قنوج و بهار دیار [illegible] در قبضهٔ اقتدار در آورد۔ و بقول ترناتشک تا قندهار و باختر تسخیر امصار نموده اقتداری و اعتباری بهم رسانید۔ و بعد تسخیر بلاد و اطراف و ضبط و ربط مملکت چون رجعت کرد جمعی از اهل حرفه و سوداگر همراه آورده در کشمیر آباد ساخت۔ و ثروت و شوکت و جمعیت ملک بحدّی رسانید که خواطر اقاصی و ادانی بسان گلدستهٔ شگفته شد۔ و تا زمان او در کشمیر انتظام عهده داران ملکی نبود راجه برای انتظام مهام مملکت عهده داران مقرّر کرده هر کسی بر عهدهٔ خود متعهّد ساخت

اوّل عهدهٔ دیوانی برای انتظام داد و ستد ملکی. دوم عهدهٔ خانسامانی محافظ مداخل و
مخازن. سوم داروغهٔ فورخانه یعنی محافظ اسلحه و اقمشه و امتعه. چهارم بخشی
برای انتظام افواج. پنجم وزارت برای استصواب و طلب مشورت. ششم داروغهٔ
صدر برای تقسیم خیرات و مبرات. هفتم نقیب برای سزادهی و خبرگیری سپاهیان و
زمینداران. مدعا که در رسوخ انتظام ملک داری و عدل و احسان و درستی و راستی
بی مثل بود.

گویند گوتی پیندنام دوائی یافته بود که ازان کیمیا میکرد و علم سیمیا بخوبی
میدانست. عاقبت بمقام کپال موچن بر منبع نهر سون گل در قصبهٔ شوپیان
جان بحق تسلیم نمود و زوجهٔ او ایشان دیوی نام مرتاض و صاحب همت بود که
ماتر چکره و هشت مال بنا کرده بمحتاجان بخشید و از شاگرد بیاس دیو نندی پوران
را تعلیم کرده بالتزام عقیدهٔ نندی شور مذهب بهود را انکار نمود. حکومت
راجه شصت سال بود.

(۲۳) راجه دمودر برادر راجه جلوک که در جمیع صفات پسندیده همتای او
بود در ۴۸۶ ک بر تخت شاهی جلوس کرده خلق خدا را بعدل و احسان آسودگی بخشید
و موضع گودهٔ ستهو[۱] بنا کردهٔ اوست. و برکریوهٔ دامودر برای پای تخت خود شهری
بعمارات کثیره آباد ساخت.

قف. روزی بتقریب شراد[۲] برلب دریای بهت برای غسل میرفت و

---

۱ در پرگنهٔ اچهه ۱۲ ۲ شراد. باصطلاح اهل هنود نذری است متعلقین که
برودهٔ ... خود ادا می سازند ۱۲

انتقال نمود۔

(۱۹) راجه نبیکهن پسرش در ۱۶۴۷ عروس سلطنت را بزیور معدلت و مرحمت رونق بخشید و از عقل و تدبّر بهرهٔ وافر نداشت لیکن زوجهٔ او چکره رانی بغایت دانا بود که انتظام مهام سلطنت را به رای صائب خود آرائش میداد۔

قفق۔ میگویند که چکره رانی تغیّر لباس کرده شبانه در میان شهر دوره می ساخت شبی از شبهای دیجور دید که رکهیشری مرتاض در میان کوچی با زوجهٔ خود سخنان میکرد زوجه اش گفت که چکره رانی بسیار دلاور و دانا است تعجب که شبانه تغیّر لباس کرده مانند مردان شبگردی می سازد۔ هرگاه این زن مرد و شوهرش زن بودی چه خوش بودی۔ رکهیشر گفت همچنان خواهد شد۔ همانوقت چکره رانی در خود آثار رجلیت یافته در حیرت افتاد و رکهیشر را پابوسی کرده عجز و ابتهال نمود رکهیشر گفت که این سخن شدنی بود بر شوهرت علامات نسوان پیدا است چون چکره رانی بخانه رسید و شوهر خود بصورت زن دید کیفیت رکهیشر بیان ساخت راجه در چاه غم و اندوه افتاده یکماه مخفی بود عاقبت زهر خورده از جان درگذشت چکره رانی لباس سنیاسی پوشیده در پیش رکهیشر عمر خود بسر رسانید۔ حکومت راجه هفده سال بود۔

(۲۰) راجه بهگونت برادر نبیکهن باعانت چکره رانی در ۱۶۶۱ لباس فاخرهٔ شهریاری پوشیده در رتق و فتق سلطنت بخوبی پرداخت۔ سنه نخانه آباد ساخت۔ چهارده سال بحکومت گذرانید۔

۱ کمتج۔ نی خانه۔

لوکری هم آشفته وی گشته محبوس داشتند تا که بمبور از جان درگذشت و همان
لحظه لولری هم جان داده و در یک شمشان هر دو را بسوزانیدند۔
قف۔ از شمشان او همان زمان شاخ نی جوشید۔ مدت حکومتش
هشت سال بود۔

(۱۵)، راجه پرتاب شیل که از خیل راجه گلگندر بود بعد جنون بمبور باتفاق
رای رؤسای شهر در ۱۵۳۰ ك دیهیم جهانبانی بر سر نهاده عروس مملکت را بعدل و احسان
زیب و زینت افزود۔ و پرتاب نگر نام شهری زیر دامنهٔ کوه آلر آباد نمود۔ و بتخانهٔ
پرتاب شور در چهه بون معمور ساخت۔

قف۔ گویند جادوگر زنی بر راجهٔ مذکور عاشق شده بود او را مثل سنگ
سالگرام[1] متصور کرده در نعلش انداخته از نظر غایب شد۔ حکومت او سی و
شش سال بود۔

(۱۶)، راجه سنگرام چند پسر پرتاب شیل در ۱۵۶۶ گه تاجدار کشمیر شده موضع
سنگرام پوره آباد ساخت خلق خدا را بعدل و احسان بنواخت۔ همگی یک سال و
چهار ماه حکومت کرده انتقال نمود۔

(۱۷)، راجه لارک چند برادر سنگرام در ۱۵۶۸ گه افسر راجگی بر سر داده در تنسیق
و تنظیم امور مملکت بی بدل بود۔ و زیر دامنهٔ کوه و ترگنگ در پرگنهٔ لار واقع است
شهری وسیع لارک نگر نام آباد نمود۔ و در میان آن از دامنهٔ کوه نهری جاری ساخت

[1] سالگرام سنگی باشد بیضوی شکل صاف و شفاف و مخطط که از رود خانه گندک کاندی می آرند و اهل هنود آنرا
پرستش میسازند و بعضی کارشناس سنگ سالگرام از سنگ کلان شکسته می کشند مانند لعل بدخشان که در میان سنگ باشد منکوره

گویند تصادم و تراکم عمارات چندان بود که از سمت شرقی آن بر غالهٔ بام عروج
کرده تا نهایت غربی آن عبور نمود و از هیچ جا انفصال نبود هنوز بنیاد خانه ها
از اینجا بنظر می آید و آبجوی لاری که الحال در قصبهٔ لار میگذرد از اعمال اوست
سی و یک سال بحکومت گذرانید۔

(۱۸) راجه بیرم چند فرزند او در سنه ۱۵۹۹ ک بر وسادهٔ جهانبانی جلوس نمود
شب و روز در عبادات و ریاضات بسر می برد۔

قف۔ گویند هر صبح از یک صد تیرت غسل کرده یکصد بتخانه را پوزش
می ساخت۔ هر چه در روز از باج و خراج جمع می شد شام بمساکین و غربا قسمت
کرده میداد و ذخیرهٔ شب نمیگذاشت۔ یکروز از نذر و خیرات معمولی خود فارغ
شده بود برهمنی دست سوال دراز نمود راجه گفت اینوقت مرا معذور دار فردا ترا
دلخوش سازم گفت بلکه ترا تا فردا زندگانی نخواهد بود من از که میخواهم راجه خود را
بوی حواله کرد و گفت مرا در بازار بفروش برهمن او را در بازار میبرد ناگاه تاجری
او را بشناخت و هزار اشرفی داده خرید نمود راجه شب در خانهٔ تاجر مانده فردا
هزار اشرفی بوی ارزانی داشت تاجر قبول نکرد و گفت مثل تو راجه خرید کرده ام
رایگان از دست نتوانم داد راجه ده هزار اشرفی بوی بخشید تاجر گفت اگر ده هزار
لک خواهی داد منظور ندارم راجه مجبور شده گفت پس چه میخواهی تاجر گفت میخواهم
که مدة العمر خود از خانهٔ من نان شب تناول خواهی کرد پس حقوق خود بتو خواهم
بخشید راجه از جان قبول نمود و تا سه سال از خانهٔ او نان شب تناول میکرد۔
و در عهد او آبادی ملک بدرجهٔ زمان اول رسید۔ چهل و پنج سال بحکومت پرداخته

گوی سعادت برد و موضع بلہ پور آباد ساخت۔

گویند راجہ بہیکم شہریار اجین پور وی برای تسخیر کشمیر فوجی کثیر تعیّن نمود۔ و بلہ پور بمقابلۂ او بر آمده غنیم را در محاربت و مبارزت مغلوب ساخت۔ و دختر راجہ موسوم بہ ہیہ مال دیوی بود کہ بر حسن و جمال او یکی از قوم اجنہ موسوم بہ ناگی ارجن عاشق شد عاقبت بصد مشقّت با ہمدیگر عقد مواصلت بستہ باز بمفارقت انجامیدند۔ قصّۂ آن پنڈت رتناکر طویل می نگارد ہر کرا خواہش دیدن باشد از متن آں بجوید پنجاہ و سہ سال حکومت رانده انتقال نمود۔

(۱۱) راجہ نل سین در ۸۵۰ ک مملکت پدر را منتظم گشتہ بسیار ظالم و سفاک بود و خلق خدا را بمشقّت و اذیت رنجانید۔

قف۔ گویند در حکومت خود از نوع انسان یک لک نفر بقتل رسانید۔ نام او بر زبان خاص و عام بموجب سفاکی تا حال مشہور است۔ چہ مردم سفیہ را نل سین میگویند۔ عاقبۃ الامر در نخانۂ او را آتش واقع شده مع سہ فرزند و عیال خود طعمۂ نہنگ آتش گشت۔

ع

آه مظلوماں کند فرزند ظالم را کباب

در سفاکی و بیباکی بیست و پنجسال بسر رسانیده دنیا فرو گذاشت۔ لَعنَۃُ اللّٰہِ عَلَی الظّٰالِمِین۔

(۱۲) راجہ گوکرن کہ از قوم راجہ ہای جموں بود باتّفاق رؤسا در ۸۷۵ ک لوای حکومت افراخت و بندگان خدا را بعدل و انصاف وجود و اعطاف نواخته اقاصی و ادانی را دلخوش ساخت۔

چون بخواهش دیدن معابد و منادر در هند رفت راجهٔ قنوج بمقابلهٔ او لشکر کشیده عاقبت صلح نمود. پس راجه در هر جا طواف تیرت ها کرده و لک ها روپیه خیرات بخشیده بعد سه سال رجعت فرمود. و زیر دامن کوه[1] پردمن پیٹ بتخانهٔ شارکا دیوی بکمال رفعت آباد ساخت. و موضع برنڈ برای مصرف آن جاگیر گذاشت حکومت او سی و شش سال بود.

(۱۳) راجه پرهلاد فرزند او در ۱۵۱۱ بر تخت شوکت جلوس نمود و بر کوه شیره کوٹ[2] بتخانهٔ پرتی شور معمور ساخت. دُرنا نام فقیری یافت که بتربیت او از دنیا منسلی شد. و مبوّر نام وزیر خود بر حکومت دنیا مقرر گذاشته خود را لباس سنیاسی[3] پوشیده حکومت او یازده سال.

(۱۴) راجه مبوّر در ۱۵۲۲ تاج راجگی برسر داده در رعیت پروری و دادگستری ممتاز بود و بحسن انتظام خاص و عام را دلخوش ساخت. ناگاه بر زوجهٔ عمزادهٔ خود که او را لولری نام بود مفتون گشت و چندی بسوز درون دلخول بود عاقبت بنالهٔ و آه واویلا بر داشت.

ع

که عشق و مشک را نتوان نهفتن

مجنون وار سر بصحرا داده بیخور و خواب در قلق و اضطراب مانند سیماب بیتاب همی بود و غزلهای عاشقانه میخواند و ترانه های دردمندانه میگفت. و شب و روز لولو لولو در زبان او می بود. چنانچه سرود لولو و لولری و مبوّر مشهور است. آخر الامر

---

[1] کوه ماران. [2] شیره کوٹ نام سنگرے بابا شکور الدین ریشی در کوه ماران است. در زمان سابق آنرا بوسنگری می گفتند. [3] درویش تارک الدنیا.

موضع هست هیل[1] وقریهٔ گود بر آباد کرده وقف برهمنان نمود. حکومت او سی و دو سال بود.

(۶)، راجه سورن پسر گود در سنه ۱۲۷۵ ک بجای پدر نشسته پرگنهٔ آدون[2] آباد ساخت. و برای طراوت وخضارت آن جوی سونه من حفر نمود و آثار نیکنامی در رعیت پروری او تا مدت بسیار یادگار بود. سی و پنج سال حکومت کرده درگذشت.

(۷)، راجه جنگ در سنه ۱۲۸۰ ک بجای پدر بر حکومت مقرر شده ایام به نیکنامی بسر برد. و در حدود کامراج دو قریه آباد ساخت یکی را زالور. دوم را باغ زالور نام نهاد. و در بذل وعطا وجود وسخا سعی داشت. دو سال حکومت کرده درگذشت.

(۸)، راجه سچی نر در سنه ۱۳۱۲ ک خلعت حکومت پدر در بر کرده در رتق وفتق وضبط وربط بخوبی پرداخت. وموضع شانگس در کوهاره وقریهٔ شار در پرگنهٔ وهو آباد ساخت. ومدت چهل سال حکومت نمود.

(۹)، راجه گلگندر برادر زادهٔ سچی نر در سنه ۱۳۵۲ ک چار بالش حکومت را رونق بخشیده بعدل واحسان فراوان همگنان را آسودگی رسانید. ودر ضبط وربط مضافات وآئین معاملات قانون دلخواه بعمل آورد. ودر حدود کامراج بر کریوهٔ بلند لونگر نام شهری آباد ساخت که تعداد عمارات آن مؤرخان سیزده لک خانه تحریر کرده اند. واز جوی نبی آره سد بندی نموده میان شهر نهری جاری ساخت ودر ضمن شهر بتخانه های بسیار یادگار گذاشت. چهل و پنج سال حکومت کرده وداع نمود.

(۱۰)، راجه بلدیو در سنه ۱۳۹۷ ک جانشین پدر شده بعدل ورافت وسخاوت

---

۱ در سائر المواضع پائین. ۲ در پرگنهٔ دیوه سر.

(۲۲) راجه سندرسین پسرش در ۱۰۱۸ کجه برتخت راجگی قدم نهاده در فسق وفجور وعیش وسرور مسرور گشت. بمقتضای الناس علی دین ملوکهم ابتدای عهد هرنام دیو مردمان در فسق وفجور وشراب نوشی وقمار بازی ارتکاب نموده نام خدا بر زبان نیاوردند. ومانند قوم فرعونیان کفران نعمت کرده بخالق حقیقی بغی ورزیدند. ودر کوچه وبازار بی محابا مثل حیوانات افعال قبیحه میکردند.

میگویند که شخصی با دختر خود مباشر فعل شنیع شده بود شوهرش در پیش راجه استغاثه نمود راجه مستغیث را بعلت افشای راز حبس کرده ملزم رها نمود. داور حقیقی برای نصیحت وآگاهی این قوم شخصی عابد وزاهد ومرتاض از فرقه کوزه گران موسوم به تنده گپت ملهم ساخت که این قوم عنود را بوعظ ونصائح از عصیان وشنائع باز دارد وراه سعادت وهدایت نماید. آن کوزه گر بالهام داور گروه شقاوت شعار را بمواعظ بسیار واندرز بیشمار سبیل نجات نموده هیچ یکے نصیحت او بسمع رضا اصغا نکرد. بلکه بتمسخر واستهزا پیش آمده خاطر او رنجانیدند. پس آن سفالگر بالهام داور بر کوهی که آنرا فی الحال کراله سنگر میگویند پناه گرفت وبحکم منتقم حقیقی پاسی از شب گذشته زلزلهٔ سخت بوقوع آمد که بصدمهٔ آن در نفس شهر زمین خسف شده چشمهٔ آبی بکمال جوشش منفجر گشت. آن چشمه را فی الحال ولرناگ میگویند. واز جانب باره موله متصل کهاده نیار بصدمهٔ همان زلزله کوه پارهٔ غلطیده راه بر آمد آب مسدود نمود. ازین جهت طغیان آب دفعةً بجوش آمده آن قوم وآن شهر را در ورطهٔ عقاب وعتاب بیکدم غرق ساخت. چنانچه علامات وامارات آن شهر در میان تالاب اولر هنوز موجود است کیفیت

آن در بحث تالاب اولر گفته شد۔ حکومت سندر سین چہل و یک سال بود۔

انتباہ۔ مخفی نماند کہ راجہ ہای فرقۂ پانڈوال بیست و دو پشت عرصۂ یکہزار سال درین ملک حکومت کردند۔ و بشامت کفران نعمت و ارتکاب معصیت کہ چند پشت بران اصرار نمودند بغضب الٰہی یکبارہ تباہ شدند۔ و بعد انقطاع حکومت آنہا در خطۂ کشمیر یکدو ماہ بی استقلالی بود۔ کسانیکہ فراز رفعت و دامنۂ کوہسارہا موجود ماندہ بودند اتفاق کردہ راجۂ لو[1] کہ از قوم راجہ ہای مالوہ در حدود لولاب جاگیردار بود بر راجگی برداشتہ طوق انقیاد او بگردن انداختند۔

اورنگ سیوم

(۱)، راجہ لو باجتماع اعیان ملک در ۱۰۵۹ لہ بر سریر حکمرانی نشستہ در عدل و رفاہ رعایا و خشنودی عموم برایاگوی نیکنامی ربود۔ و اطراف کشمیر را ضبط و ربط ساختہ در ترہیب و تخویف مخالفان بخوبی پرداخت و سرمایۂ زندگانی خود در کامرانی و شادمانی بسر برد۔

و در میان درۂ لولاب شہر لوکو بعمارات کثیر و اسواق و دکاکین دلپذیر معمور ساخت کہ تعداد عمارات آن بقول کلہن پنڈت ہشتاد لک خانہ و بروایت رتناکر ہشتاد ہزار خانہ مشہور است۔ حکومت او شصت سال بود۔

(۲)، راجہ کوشی شی پسر راجہ لو در ۱۱۱۹ لہ تاج حکومت بر سر نہادہ موضع کولر در جاگیر برہمنان بخشید۔ حکومت او ہفدہ سال بود۔

(۳)، راجہ حگندر پسرش در ۱۱۳۶ لہ سریر آراشدہ شہر کاکاپور و کہونہ موہ

---

[1] واقع در وچہن پارہ۔

وموضع سمپور از تعمیرات اوست۔

چون راجهٔ ختن قلمرو کاشغر را پیشتر قابض شده بود راجه بهیمه سین پسر او فوج جرّار تعیین ساخت چون بر کوه قراقرم رسیدند همه ها زیر برف غرق شدند واحدی را زنده نیافتند۔ و در زمان او ترجن نام ساحری از هند رسید که بزور سحر مردمان را در باطن مریض میکرد و ظاهرًا بلباس طبیبی آمده از آن مریض زرهای بسیار میگرفت و باز صحیح میکرد۔ روزی رانی راجه بسحر مریض ساخت و یکهزار اشرفی ازو گرفت شاگرد او این سخن افشا کرده راجه ساحر مذکور بدار کشید۔

قطعه۔ گویند بر سر دار شکل آن نابکار بصورت خرس متشکل شد۔ و مدّت حکومت راجه شصت و یک سال و هفت ماه بود۔

(۲۱) راجه بیندرسین پسرش در ۹۷۲ خلعت جهانداری در بر کرده فسق و فجور و قمار و خمار را رواج داد مردم عام و خاص بارتکاب افعال شنیعه چندان مغرور شدند که نام خدا فراموش کردند۔ و جاه و ثروت و آبادی ملک بجدّی رسید که هر احدی دم فرعونی میزد و راجه همواره در عیش و طرب و لهو و لعب مصروف همی بود و شوراندر وزیر انتظام سلطنت میساخت۔

عاقبت راجه از وزیر خود بیدل گشته فی الحال از رتبهٔ خودش معزول ساخت وزیر سر بشورش آورده بمحاربه و پیکار لشکر راجه مغلوب کرد۔ عاقبت وزیر از اسپ غلطیده در دست راجه اسیر گشت و راجه پوست از تن او جدا ساخت۔ و نیز راجهٔ نگرکوٹ از متابعت راجه سر پیچیده بر موقع محاربه و مقاتله مقتول شد۔ و مدّت حکومت راجه چهل و شش سال بود۔

زن در عقد داشت و ایام سال تمام ملاعبت هر یک بسر می برد۔ حکومتش پنجاه و دو سال بود۔

(۱۳)، راجه آننـد برادر چندر دیو در ۶۲۳ه خلعت راجگی در بر کرده علم تجبر افراشت۔ بغایت سفاک و بیباک بود و برخلاف برادر سیاست کرده هزارها مردم بدار کشید۔ و بیست و هشت سال حکمرانی کرده درگذشت۔

(۱۴)، راجه درپتا دیو بعد وفات پدر در ۶۷۱ه تاج راجگی بر سر نهاده رعیت پروری و دادگستری شیوهٔ خود نمود۔ و در موضع شار بتخانه جوالا مکهی معمور ساخت۔ قفت۔ گویند راجه بسیار دلاور و جرار بود۔ روزی بر سر راه سنگی دید که زیاده از یک صد من ثقیل بود و از دست چپ برداشته یکسو گذاشت۔

عاقبت برادرش هرنام دیو باغی شده فریقین در جنگ و جدل خونها ریختند ناگاه تیری در چشم درپتا دیو رسیده از جهان درگذشت۔ حکومت او پنجاه و یک سال بود۔

(۱۵)، راجه هرنام دیو در ۷۲۲ه کوس حکومت نواخته همیشه در شغل نای و نوش و عشرت و عیش مشغول می بود۔ و باغات انگور جابجا غرس کرده خانه بخانه خمخانه ها احداث نمود و اعلی و ادنی بنوشیدن خمر مائل ساخت۔ و در صحن دولتخانهٔ او از شراب حوضی مملو بود که عموماً از آن شراب می نوشیدند و در حالت نشاء شراب سخت سیاست میکرد و زنهای مردمان بزور میگرفت۔

عاقبت درگا نام سپه سالار او از روی شوربختی خود رایت مخالفت برداشته باهمدیگر بحرب و ضرب پیوستند و انهار خون جاری کردند۔ آخر درگا غلبه کرده دولتخانه

شاهی را آتش کشید و شهر بابل را یک حصه بسوزانید. پس از اهل شهر لک نام مردم جمع گشته بر فوج دُرگا ریختند و کالبد او را بزخم تیر و شمشیر ریزه ریزه کرده عسکرش تباه نمودند. موجب آن هر نام بنسبت رعایا خراج دو سال معاف ساخت. و بعد چند ماه رنگو بچهٔ دُرگا با جمعی از اوباش کنگاش نموده راجه نامور بقصاص پدر در شکارگاه جنگل تسکار اجل کرد. و حکومت راجه سی و نه سال بود.

(۱۶) راجه سُلکن دیو بخلافت پدر در سنه ۷۶۱ افسر ایالت بر سر داده شب و روز در عیش و طرب و لهو و لعب مصروف همی بود لیکن عدل و داد منصفانه میکرد. و در میان هفته روز شنبه انتظام امور ملکی و نصفت و سیاست میکرد و شش روز در عیش و کامرانی بسر می برد. بیست و هشت سال حکومت کرده درگذشت.

(۱۷) راجه سینادت در سنه ۷۸۹ افسر پدر بر سر نهاده در حمق و رعونت نادرهٔ روزگار بود. روزی آئینه در دست گرفته مشاهدهٔ جمال خود میساخت و زنش بالای دوش سر نهاده عکس او در میان آئینه ظاهر گشت. بنابران راجه بروی عتاب کرده که ترا با شخص آئینه الفت خواهد بود فی الحال بینی او قطع نمود. میگویند که وزیر خود را فرمان داد که برای من حور بهشت باید بود و وزیر مجبور شده دختری خوب روی و پاکیزه بزیور و لباس آراسته حاضر ساخت که این دختر دار وغهٔ بهشت است کرور دینار کابین میخواهد. راجه فی الحال کرور دینار را داد و بخشید و انتظام امور مملکت وزیر بکام دل می ساخت و راجه نقش دیوار بود. هفده سال حکومت کرده انتقال نمود.

(۱۸) راجه منگلادت در سنه ۸۰۶ برادر خود را در شبستان قتل کرده

رفت و ذخایر و عساکر تخفیف یافت ـ

پس رامانند از روی بغاوت و خیره سری سوکه دیو را در کوهستان امرناتھ برموقع شکار گرفتار نمود و در آب لمبودری غرق کرده از جهان گذرانید و خود بکمال استقلال بر مسند شاهی جلوس نمود ـ حکومت سوکه دیو چهل و چهار سال بود ـ

۹ راجه رامانند ـ در ۲۱۴ک بر تخت شوکت نشسته مضافات کشمیر را ضبط و ربط فرمود و راجهٔ جموّن را تدارک واقعی کرده نگرکوٹ فتح نمود ـ و رعایا را خراج شاهی حصهٔ پنجم مقرر ساخت و اکثر خیره سران از تیغ گذرانید ـ و در ربط و کشاد ملک همت گماشته بندگان خدا را دلخوش ساخت ـ حکومتش پنجاه و هفت سال بود ـ

۱۰ راجه سندیمان ـ جانشین پدر شده در ۲۷۱ک عروس مملکت بعدل و رافت آراست ـ و زیر دامن کوهستان شمالی سندمت نگر نام شهری وسیع آباد نمود که دریای بهت[1] میان آن جاری بود و بر لب دریا عمارات رفیع و کوشکهای منیع معمور ساخت ـ و بیست و یک بتخانهٔ سنگین احداث نمود ـ از آنجمله بتخانهٔ مهادیو در غایت متانت و رفعت افراشت و در ضمن آن سه صد پیکر مهادیو از طلا و نقره موجود داشت ـ از آنجمله دو پیکر مرصّع کار اعجوبهٔ روزگار بود ـ و بتخانهٔ زیشٹی شور که بر کوه سلیمان واقع است از اعمال حسنه یادگار نهاد ـ

پس با فوج گران عزیمت هندوستان کرده تا قنوج فتح نمود ـ بعد دیدن مقامات و معابد هندوستان بجانب کابل و قندهار یلغار ساخت ـ و راجهٔ قندهار درپناه آمده دختر خود پارتی دیوی پیشکش نمود ـ ازانجا مراجعت کرده درمیان دریای اتهک[2] کشتی

[1] دریای جهلم ـ [2] اٹک ـ

غرق شده یا بتی طعمۀ نهنگ اجل گشت و راجه نهایت منغص و مغموم ماند. پس راجه فرزند
دختر دوم خود که از اولی اجمیل بود فرستاده خاطر او خرسند نمود. حکومت او شصت و
پنج سال بود.

(۱۱) راجه مرهن دیو و کامن دیو. بعد وفات پدر مرهن دیو در ۵۳۶ھ افسر
حکومت بر سر نهاده برادر خورد کامن دیو را رتبۀ وزارت بخشید. و بعد چندی از روی
فساد و عناد هر دو مخالف یکدیگر شده در معرکۀ جنگ و جدال پیوستند. اعیان ملک
درمیان آمده قلمرو کشمیر را دو حصه کردند. حصۀ شرقی را مرهن دیو قابض گشت. و حصۀ
شمالی را کامن دیو متصرف شد. مرهن موضع مرهامه آباد ساخت و در آنجا بتخانۀ
رفیع ترصیص نمود. و خلق خدا را بعدل و احسان و بذل فراوان دلخوش کرد. کامن
پای تخت خود در ستدمت نگر انداخته در جور و تعدی رعایا مستغرق گشت. و بندگان
خدا را بسیار رنجانید چنانچه اکثر مردم جلای وطن کرده در حکومت مرهن راجه آسودند.

همدران زمان ستارۀ دُم دار طلوع کرده شبانه مانند بدر کامل تابش
میداد. همدران سال بارش و باران بکثرت یا دیده بمقام چکدر ماری عظیم الجثه از
آسمان غلطیده دو روز متحرک بود و تا یک سال لاشۀ او ضایع نه گشت. از آن وقت
حصۀ بالا را مرهن راج و حصۀ پائین را کامن راج می گفتند. رفته رفته مراج و
کامراج شهرت یافت. مرهن پنجاه و پنج سال حکومت.

(۱۲) راجه چندر دیو. در ۵۹۱ھ بعد وفات پدر کامن دیو طلسم گرفتار کرده
از تیغ گذرانید و درگهه دیو فرزند او محبوس داشت. پس باستقلال تمام شب و
روز مخمور عیش و سرور مانده در غرور و پرداخت رعایا قصور نمود. سه صد و شصت

وراجه گوشت جانداران گاهی نمی خورد و پرستش اصنام نمیکرد۔ می گفت که
از کردهٔ پرستش دادرسی افضل است۔ و دوکانداران دوکانات بغیر قفل واگذاشته
بتخانه میرفتند۔ و در زمان او مردمان مانند پسر در کنار مادر آسوده ماندند و رانی او
مارگی دیوی بتخانهٔ مارگی شوری در موضع کوتهیر آباد ساخت۔ پنجاه و هشت سال
حکمرانی کرده انتقال نمود۔

(۵) راجه سهم دیو۔ بجای پدر در ۲۷۸ سنه خلعت حکومت در بر کرده
بجود و احسان فراوان عالمیانرا دلخوش ساخت۔ و عمر عزیز خود در ریاضات شاقه
و پرستش اصنام بسر برد۔ و مدت العمر گوشت جانداران برخود حرام کرده و آبادی
دهات و عمارات منادر از حد نمود۔ موضع سهم پوره آباد کردهٔ اوست۔ و در سطح
اندرون کشمیر مردمانرا گنجایش آبادی نمانده بر قلال جبال بود و باش اختیار نمودند۔
وشاگا عموزادهٔ او بر دختر زمینداری گرفتار گشته جبراً دست بدامن او
انداخت و راجه دادگر آن بدسیر را از جان گذرانید و مادر او ازین غصهٔ جانکاه
بر شمشان[۱] او رفته خود را در آتش بسوزانید۔ راجه بصدد این واقعه تا چهار
روز بدرد جانسوز مبتلا بوده انتقال نمود۔ حکومت او پنجاه و چهار سال می نگارند۔

(۶) راجه گوپال چند۔ بر مسند حکومت پدر در ۳۳۲ سنه جلوس نمود
و بصعوبت امراض بدنی و ضعف قوای انتظام مهام مملکت بکام دل نتوانست کرد۔
وشتو پال که وزیر با تدبیر او بود پرداخت ملک و رعایا می ساخت۔ در آن زمان
راجه ختن بر قلمرو کاشغر لشکر کشیده قبضه نمود و حاکم آنجا خسر پورهٔ گوپال دیو بود۔

[۱] جائیکه در آنجا هنود مردگان خود را می سوزانند۔

(۳۳) راجه بیاسدیو - در ۱۶۴ق تخت و تاج را از شوکت و سطوت رواج
داده مثل پدر عادل و باذل و عالی خیر بود - و از اطراف هند بیدخوانان طلبانیده
علوم غربیه را رواج داد و جابجا مدرسه ها بنا نمود - و در پرداخت سپاه و رعیت
همیشه مشغول می بود و از عدل و احسان و بذل و امتنان ملک را خضارت و نضارت
بخشید - نهر آبیکه پدرش در میان شهر بابل جاری کرده بود و در موسم زمستان
بباعث یخ بندی مسدود میگشت راجه برای رفاه مردم در میان شهر حوضی وسیع و
عمیق که از چهار سو نردبان سنگین افراخته بود آباد نمود - که از فیض جاری آن
اهل شهر بهره ور میشدند - انگاه برای دیدن معابد هند تنها بلباس فقیری بر آمده
لکها صرف نمود - و دران ایام راجه جیوتت شهریار ماروار اشتهار سویمبر دختر خود
موسوم به کالاوتی داده بود - بیاسدیو تنها بر موقع جشن حاضر شده عروس او را
از دور دیده پسند خاطر نمود و عقد مواصلت بسته با ساز و سامان فراوان در
کشمیر رسید - و یکهزار پیکر مهادیو از طلا و نقره و نود و نه هزار عدد سالگرام از هندوستان
همراه آورده در بتخانهٔ مارتاند [illegible] شور وغیره بتخانه ها برای پرستش موجود داشت - و
پنجاه و شش سال حکومت کرده درگذشت -

(۳۴) راجه درنا - بعد وفات پدر در ۲۲۰ق اورنگ سلطنت را رونق
بخشیده رتق و فتق سلطنت بکام دل نمود و بلباس حقیر سر دروازهٔ بتخانهٔ پدر خود
می نشست از صبح تا شام دادرسی مظلومان میساخت - و بر موقع عدالت دو فلوس
ملزم را جرمانه میکرد و سر موئی بکسی آزار نمیداد - و برای سیاست ظالمان
در پیشگاه خود شکنجه [illegible] نهاده [illegible] عمر خود هیچگاه یک کس را در شکنجه کشید

و ترنگینی های مورخان عهد دیرین که زیاده از پانزده جلد مسموع بود لامحاله بحادثهٔ استیلای ذوالجو و باعث تغلب دارای بت شکن کتابهای دیرینهٔ اہل ہنود بالکلیه نابود و مفقود شده بود و بکمال تفتیش وصول شد همگی راجه ترنگینی کلهن پنڈت و کهیمه اندر و چهولاگر و پدمه مهر۔ از آنجمله بعلت اغراق[۱] مفید نگشت نسخهٔ کهیمه اندر۔ امّا ترجمهٔ راجه ترنگینی وغیره بمنّه وکرمه فی الفور باختتام انجامید۔ انگاه بعد انقضای عرصهٔ چند سال دستیاب گشت۔ بتوجه پرجا پنڈت چند اجزای تاریخ دیرینه مصنفهٔ پنڈت رتناگر که بر اوراق توز مرقوم بود عندالمطالعه یافته شد۔ از متن آن احوال سی و پنج کس از راجهای اوایل کلجوگ وغیره که پنڈت کلهن بعد و توق اخبار و نایابی این نسخه در مجبرهٔ تعویق و تعطیل انداخته بود۔ و لغرمان[؟] گیهان زمان افزایش نسخهٔ رتناگر در متن ترجمهٔ خود ملحق کرده تکمیل و ترتیب آن باعث مسرت احبای روزگار گردید فقط۔ نامه نگار مطابق ترجمهٔ صاحب وقائع کشمیر در ایراد احوال راجهای متروکه کلهن پنڈت شروع نمود که تا زمان گونند ثانی و توق آن همگی تحریرات[۲] وا، راجه هرن دیو۔ پسر دوم راجه پریچهت که از نسل پانڈوان بود با برادر خود جنمی جی علم مخالفت برداشت۔ چون در مقابلهٔ او تاب مقاومت نیاورد با جمعی از معاونان خود در کوهستان جمبه متواری شد و از مغارهٔ کوهی فقیری یافت که از تلذذات نفسانی دست باز داشته بیاد خالق جاودانی بی خور و خواب شاغل همی بود۔ راجهٔ مغرور که از جور زمانه مقهور شده بود بقدمبوسی آن عابد مرتاض ممتاز گشت و در انجا اوقات منحوس خود در قلق و اضطراب بسر می برد۔

روزی فقیر کامل از حسن خدمات او خوشدل شده از مژدهٔ کامرانی و نوید

---

[۱] مبالغهٔ از حد۔ [۲] مصنف۔

دہات ہر کسے چند چند قریہ در تصرف خود گرفتہ بر سر بلندیہا دنگنا ہا سر موقع قلعہ ہا تیار کردہ کوٹ نام نہادند۔ انگاہ در تمامی مُلک کوٹہ راج معمول شد۔ از انجملہ نامہای بعضے کوٹ ہا تا حال مشہور است۔ چنانچہ اندر کوٹ و زینہ کوٹ و شیرہ کوٹ و سودرہ کوٹ و سیالکوٹ و ددر کوٹ و پٹہ کوٹ وغیرہ۔ در آنزمان افسران کوٹ راسنز می گفتند۔ و در مُلکِ کشمیر مدتے مدید کوٹہ راج معمول بود۔ انگاہ بعضے کوٹہ راج بر بعضیہا غلبہ کردند و تبطاول و تاراج وجدال و قتال باہمدیگر خونریزی ہا نمودند۔ فرد

گر نباشد لقوم حاکم و دیں بلکہ گرگ راخورند ہم از کیں

چونکہ مردماں از فتنہ و فساد و بغی و عناد عاجز آمدند بعضی کوٹہ راجہ ہائے مغلوب و منکوب رجوع براجۂ جموّں داشتند و برای انتظام مہام سلطنت حصۂ ششم خراج شاہی باو مقرّر کردند و پسرش مسمّی بہ دیا کرن با فوج گراں ہمراہ آوردند۔ وی قلع و قمع سرکشاں نمودہ دریں دیار سلطنت و حکومت قائم کرد۔ گویند تا عرصۂ شش صد و پنجاہ و سہ سال، پنجاہ و پنج کس از اولادِ راجۂ جموّں بطناً بعد بطن در خطۂ کشمیر بکمالِ استقلال حکومت می کردند۔

امّا تشریح حکومت ایں قوم و توضیح اسامی آنہا از مؤرّخانِ زمانہ ہیچکسے ضبط تحریر ننمود۔ گویند آخریں راجہ ہائے ایں طبقہ مسمّی راجہ سو مدت بود کہ در معرکۂ کوروان و پانڈوان در جنگ مہابارت با شصت ہزار سوار جرّار زیر تیغ آمدہ لوای حکومتِ ایں دیار بر زمین افتاد۔ انگاہ باتفاقِ اعیانِ سلطنت آدگونند بر مسندِ راجگی جلوس نمود فقط۔

(۱)، راجه آدگونند - باستصواب اعیان ملک پیش از کلیجوگ بیست سال بر حکومت کشمیر سرفرازی یافت - و بقول بعضے مؤرّخان از قوم راجهای جچول بود - و بعضی او را از احفاد راجه متهرا میدانند - وی چراغ سلطنت راجس انتظام فروغ داده ایّام حکومت بخوشنودی گذرانید -

در آنزمان میان قلمرو هندوستان جراسند راجه متهرا بود وی بمقابله سری کرشن جی لوای مخالفت و محاربت افراشته خونریزی ها کردند - و آدگونند که رشته دار جراسند بود با فوج گران برای معاونت او بر لب دریای جمنا رفته بالشکر سری کشن بجنگ پیوست و بعد محاربه و مقاتلهٔ بسیار دلاوران فوج آدگونند بال همّت فروگذاشته مفرور شدند - و آدگونند خود داد شجاعت و مردانگی داده عاقبت از دست بلبهدر جی برادر سری کشن کشته شد - و مدّت هفده سال بحکومت گذرانید -

(۲)، راجه دمودر - بعد انتقال پدر باتّفاق اعیان کشمیر پیش از کلجوگ سه سال تاج راجگی بر سر داده بعدل و احسان رعیّت پروری عال شد و از تسلّط و تغلّب خود اکثر راجه ها در چارهٔ مذلّت انداخت -

دران ایّام اشتهار عروسی دختر راجه قندهار در بلاد و امصار مشتهر گشته[۱] راجهای اطراف بخواهش سوئمبر در انجا حاضر شدند - سری کشن هم بدالسو بهضت فرمود[۲]

[۱] در زمان سابق راجهای هندوستان را چون دختر بحدّ بلوغ میرسید در ملک هند اشتهار داده تمامی راجه زادها در آنجا جمع میشدند و کسے را دختر پسند خاطر میکرد همراه او عقد مواصلت او منعقد می ساختند و این فعل را جشن سوئمبر می گفتند - [۲] روانگی -

عالیشان بارگاهی بادشاهی برتخت نشسته[۱] حکومت می کرد. و برهمن پیش او دست بسته رفته احوالِ خود از تطاولِ دیوان وکثرتِ برف و باران و از حیرانی و پریشانی نوع انسان در پیشِ او بیان ساخت. و بادشاه که فی الحقیقت خود نیله ناگ بود آں برهمن را بنا بر رحم و انصاف در پیش خود تقرب داده وکتابِ نیله مت پوران از خود تصنیف کرده باو بخشید و وصیّت نمود که دیوان و راکهشسان را مطابق عملِ کتاب بر مکاناتِ متبرکه که مفصلاً مرقوم است نذر و خیرات داده باشند. و بر وظائف و رقیه‌ها مداومت و مواظبت نمایند. و در پوزش و پرستشِ آفریدگار اوقات بسر رسانند تا که از فساد دیوان و راکهشسان وکثرتِ برف و باران محفوظ خواهند ماند.

انگاه در موسمِ بهار آں برهمنِ خجسته اطوار بر کنار چشمه سار رسانید. و اوّلِ بهار مردمان از هندوستان آمده بر زندگانی آں برهمن ناتوان حیران ماندند و از زبانِ او حقیقتِ حال شنیده وکتابِ نیکفال دیده آنرا در پیشِ افسرِ خود دریا دیو گذرانیدند و شادمانیها کردند. پس از اں بفرمانِ دریا دیو بران کتاب عمل می نمودند تا که از شرور دیوان و راکهشسان و از کثرتِ برف و باران در امانِ یزدان محفوظ ماندند و در زمستان و تابستان میانِ این بوستان بود و باش خود اختیار نمودند.

پس بکثرتِ توالد و تناسل دهاتِ موفور آباد شده اکابرانِ ده جابجا حکمرانی می کردند تا وقتیکه مردمان را استعداد سرکشی و تغلّب بهم رسید و از افسران

---

[۱] ظلم و تعدی۔

اورنگ اوّل

درحالیکه مؤرخان و محققان قدیم در تشریح و توضیح احوال زمانهٔ
پاستان قاصر اند بنابران وقائع نگاران کشمیر هم بعدم وثوق اخبار از تحریر
احوال زمانهٔ پیشینه قلم باز داشته همگی از ابتدائے دور کلجوگ تا حال برخی از
احوال راجه‌ها و سلاطین می نگارند۔

صاحب ناسخ التواریخ رقم طراز است که در ملک کشمیر پیش از دور کلجوگ
راجه‌هائے نامی و گرامی بسیارے می بوده اند۔ چنانچه پرسرام نواسهٔ راجه
کشمیر است۔ و بعضے مؤرخان ثابت کرده اند که سری رامچندر[1] ملک کشمیر
فتح کرده بود و در عهد حکومت خود بارها بسیر کشمیر آمده تیرت‌هائے[2] اینجا را
زیبائش می فرمود۔ چنانچه در پرگنهٔ ونتر بالائے کوه چهار چشمهٔ عجیب مسمّی
رام کنڈ و سیتا کنڈ و لچمن کنڈ و هنومان کنڈ بنام آنها معروف است۔ و در
سابقهٔ زمان بتخانهٔ رامچندر در انجا معمور بود۔ و نیز راجه للتادت در موضع
شیر وردن یک بتخانهٔ قدیم که زیر زمین مختفی شده بود ظاهر کرد و بر سنگ دروازهٔ
آن نوشته بود که این بتخانه را سری رامچندر و لچمن بنا فرمود۔

[1] راجه رامچندر پسر راجه جسرته در هندوستان راجهٔ عظیم الشان بود اما در عنفوان جوانی باقتضائے [illegible]
مادر خود از ملک خود اخراج شده در موضع ڈنڈک ون پرگنه [illegible] جنگل نشین گشته دوازده سال
در انجا کاسه گدائی می کرد۔ عاقبت در هندوستان رفته ملک پدر را متصرف گشت با راجه راون
شهر لنکا [illegible] عظیم ساخت۔ بسیار گرامی و نامی بوده است۔ قصهٔ او در رامائن مذکور۔

[2] تیرت نام مقامات پرستش اهل هنود است مثل سرچشمه‌ها و معابد و منادر وغیره

منزل و کواکب ثابته را اندر امورات جزو و کل دانسته پرستش می کردند و
اخبار آسمانها می آموختند. پس قومی از ایشان تمرد کرده خونریزیها کردند
و فساد ها نمودند. و جمعے بر طاعت خدا باقی ماندند. ابلیس هم از قوم ایشان است
گویند آنها سی و پنج قبیله بوده اند و هر قبیله را پادشاهے می بود. بعضے مورخان
اسلامیه می آرند که در دنیا قبائل و امتهائے بسیار بوده اند از آنجمله است الطم
و الرم و الجن و البن و الحس و البس. حق سبحانه و تعالی آسمانرا بملائکه
رونق داد و زمین را به جنیان آباد ساخت تا آنکه بگناه خونریزی ایشانرا
بردست ملائکه مقتول و محبوس نمود و آدم را آفریده امتحان ملائکه و ابلیس
بسجدهٔ وے کرد. پس شد آنچه شد. آنگاه زمین از بنی آدم معمور گشت.
صاحب حجج الکرامه می نگارد که جمهور محدثین و مؤرخین اهل اسلام
و محققین ملت محمدیه برآنند که امر بدء خلق خارج از علم خلق است. جز خالق
کل احدے بران مطلع نیست و نخواهد شد. و حدیث صحیح ما المسئول
عنها باعلم من السائل و آیات قرآنیه حجت قاطع و برهان ساطع
در نفی علم وقت بدء دنیا و فنائے آن ثابت است. آیهٔ کریمه. أَلَمْ
يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ
وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ.

بیت

در بهار آن زاد و مرگش در دے است
پشه کے داند که این باغ از کے است

خلاصهٔ مرام آنکه در اثبات عمر دنیا علما و حکمائے ملل و نحل را اختلافے بعید است

موجب آں قول هیچکسی مطمئن خاطر نمی شود - اهل اسلام از علم این مسئله
خود را عاجز و قاصر همی پندارند چراکه وثوق و اعتبار آنها همگی بر قول قرآن و
حدیث است و از متن آں سندے نیافته اند - بلکه نفی علم آں بحدیث و قرآن
ثابت می شود - و بر قول مورخاں مطلقاً اعتماد نمی کنند - اینکه بعضے مورخاں
تا هجرت سید الکونین شش هزار و دو صد و شانزده سال ثابت می دارند
این قول یهود است که اصل آں از توراة یونانیه ماخوذ کرده اند - محققان مذهب
محمدی را بر قول یهود اعتبار نیست - از آنجا که بعضے اهل خلاف از روئے
بے علمی درین باب علمائے اسلامیه را تردید می کنند محض فضول و قصور فهم آنها
اصل حقیقت این ست که احوال زمانه باستاں هیچکس را واضح نشده - آنچه
که اهل ملل تقریر می سازند فرعی است - همگی از عرصهٔ پنج شش هزار سال کوائف
زمانه کم و بیش بر جادهٔ روزگار یادگار است - صاحب ناسخ التواریخ می گوید که
پیدائش نوع انسان از آغاز تکوین کون بموجب تواریخ قدیم مطلقاً ثابت
نمی شود سوائے آں از اختراع و احداث اسباب و اوزار و صنائع حکمائے
قرون ماضی درین جزو زمان چیزے بنظر نمی آید - چه تمامی حرفت و صنائع همگی
از دور کلجوگ در دنیا معمول است چنانچه تا زمان حکومت کیومرث مردماں از پوست
درخت و برگ آں پوشش می داشتند - اهل یوروپ تا عهد اڈورڈ اوّل
پوست حیوانات از صمغ بلوط منقش ساخته می پوشیدند - لامحاله وزیر راجه
کرشن برهمن نام حکیمے که هم عصر طهمورث بود حرفهٔ دروگری و آهنگری
و نوشتن و خواندن احداث نمود - و از عهد طهمورث و جمشید وغیره تا حالی

که عمر دنیا نوزده هزار سال است مطابق دوازده بروج و هفت سیّاره. و قومی
از منجمان گفته اند که عمر دنیا نه هزار سال است مطابق نه کوکب با راس و ذنب
چنانچه در تدبیر کواکب ثلاثهٔ علویه عمر مردم دراز باشد. و در آخر کواکب سفلیه
اعمار کوتاه گردد. و قومی از فلاسفه می گویند که عمر دنیا هفتاد و هشت هزار
سال است از آنجمله دوازده هزار در تدبیر حمل و یازده هزار در تدبیر برج ثور
و ده هزار سال در تدبیر برج جوزا. و عمر مردم درین ربع طویل و زمانه جمیل است
و بعد ازان تدبیر ربع دوم در عرصهٔ بیست و چهار سال باشد. و اعمار مردم
دران از گردهٔ ربع اوّل قصیر باشند. و تدبیر ربع سوم پانزده هزار سال است
و تدبیر ربع چهارم شش هزار سال فقط.

و حکمای روم و فرنگ و شام و اتراک و عرب اتفاق دارند که از مبدأ
عالم و هبوط آدم تا وقوع سنهٔ هجری شش هزار و یکصد و سی و یک سال
بانقضا پیوست. علمای یهود و بعضے مؤرخان بروایت توراة یونانیه که
منظور مؤرخان و محققان قدیم است و بطلیموس آنرا در مجسطی توثیق می نماید
عمر دنیا از هبوط آدم تا مبدأ سنهٔ هجری شش هزار و دوصد و شانزده سال
شمسی ثابت می سازند. و فرقهٔ از یهود بتلفیق قول موسیٰ اعتقاد میدارند
که عمر دنیا هفتاد هزار سال است منحصر در هزار جیل که تعداد هر یک جیل هفتاد
سال باشد. و هم مطابق قول موسیٰ علیه السلام در توریت است که عهد کرد حق تعالیٰ
با ابراهیم که تا عرصهٔ هزار جیل بقاے نوع بشر در دنیا می باشد. و ازینجا
یهود اعتقاد کرده اند که عمر دنیا هفتاد هزار سال است.

وعلمائے اسلامیہ را دریں مسئلہ اختلافست۔ سعید بن جبیر از عبداللہ
بن عباس روایت می کند کہ دنیا جمعہ ایست از جمعہ ہائے آخرت کہ تعداد آں
ہفت ہزار سال باشد از سالہائے آخرت۔ وسفیان ثوری از کعب احبار
روایت کردہ کہ عمر دنیا شش ہزار سال است۔ ووہب بن منبہ گفت گذشتہ از
دنیا پنجہزار وشش صد سال۔ ما نمیدانیم تمامی حقیقت آں زمان وکیفیت پیغمبران
کہ دراں بودہ اند۔ گفتیم ما چہ قدر است عمر دنیا؟ فرمود شش ہزار سال۔ ابوہریرہؓ
گفت حقب ہشتاد سال است از سالہائے آخرت کہ یک روز آں حصۂ ششم
دنیا است۔ وابومحمد بن حسن الہمدانی در کتاب الاکلیل حقب را تشریح می کند۔
می گوید دنیا ہمگی یک جزو است از چہار ہزار وہفتصد وبیست وسہ جزو وثلث
جزو از اجزائے حقب چنانچہ سنۂ قمری سہ صد وپنجاہ وچہار روز وخمس وسدس
یوم است درحالیکہ دنیا شش ہزار سالست کہ یک روز آں ہزار سال باشد
موجب آں سنین قمریہ شش ہزار ہزار مقرر می شود۔ دریں صورت ہرگاہ ایں را
جزو گردانیم وذر اجزائے حقب کہ چہار ہزار وہفتصد وبیست وسہ ثلث است آنرا
ضرب نمائیم آنگاہ ہشت ہزار ہزار وسہ صد ہزار وچہل ہزار ہزار از سنین
بیروں می آیند۔ چوں دنیا جمعہ ایست از جمعہ ہائے آخرت بنابراں عمل مثل
سدس براں زیادہ کنیم اینقدر عمر دنیا است۔

وابوالحسن علی بن حسین مسعود در کتاب اخبار الزمان می آرد کہ بر روئے
زمین مطابق منازل قمر بیست وہشت امت بصورت مختلفہ بودہ اند و
منسوب بود ہر منزل را امتی مخصوص کہ دانستہ می شد آں امت بداں

گردانیده است۔ چنانچه برهما را پیدا ساختن و بشن را نگه داشتن و مهیشر را
فنا کردن۔ درینصورت تنسیق امور قضا و قدر و تنظیم مهام خیر و شر متعلق
این سه والا گوهر است۔ ازانجمله پیدائش نوع انسان منسوب به برهماست
که او را آدم حقیقی میدانند۔ و از ابتدائے ظهور او پیدائش نوع انسان در
عالم موجود پندارند۔ گویند ایام دنیا یکصد سال است از عمر برهما و یک روز
از عمر او هزار دوره است۔ و هر یک دوره بر چهار جوگ قسمت کرده اند۔
اول ستیا یوگ و تعداد آن هفده لک و بیست و هشت هزار سال است۔ دوم
ترتیا یوگ و عرصهٔ آن دوازده لک و نود و شش هزار سال است۔ سوم دواپر یوگ
و عمر آن هشت لک و شصت و چهار هزار سال است۔ چهارم کل جگ و شمار آن
چهار لک و بیست و دو هزار سال است۔ مجموع این چهار جوگ چهل و سه لک و
بیست هزار سال است که عبارت از یک دوره باشد۔ و در حالیکه یکهزار دوره
که بمنزلهٔ یک روز است از عمر برهما می گذرد آنرا بزبان هندی کلپ گویند۔
و در هر کلپ چهارده منو یعنی چهارده آدم بوجود می آیند۔ و مدت بقائے
اولاد هر آدم هفتاد دوره و کسرے باشد۔ مدعا که تا حال نوبت شش آدم
بسر رسید۔ و از آدم هفتم بیست و هفت دوره منقضی شد۔ و از دورهٔ بیست و
هشتم سی و هشت لک و هشتاد و هشت هزار سال تا مبدأ کلجوگ باختتام
رسید۔ اکنون کلجوگ می گذرد۔ و حکمائے هند قایلند که تا آخر سنه ۱۳۰۰ھ از
عمر دنیا یک ارب و نود و پنج کرور و پنجاه و هشت لک و چهار هزار و نهصد و
نود و یک سال در گذشت۔ و اصحاب ما رزدان از قدمائے هندی گویند

که بعد سپری شدن مدّت سه لک و شصت هزار سال شمسی عالم هلاک گردد
و همانقدر مدّت تا لک مانده باز همچنان عود می کند۔ باز عرصهٔ معلوم
در گذشته نابود گردد و باز عود می کند بدینسان همیشه تا لانهایت می بود
گویند تا مبدأ سنهٔ هجری از ایّام عالم موجوده که می گذرد یک لک و یازده
هزار و هفتصد و بیست سال سپری شده تا خاتمهٔ آں هنوز دو لک و چهل و
هشت هزار سال باقی ست۔ و منجّمان فارس قایل اند که عمر دنیا یک لک و
هشتاد هزار و نهصد و شصت و یکسال تا آخر سنه [illegible] منقضی گشت۔ و
حکمائے بابل مثل بوزاسپ وغیره اعتقاد می دارند که ایّام دنیا همگی سه صد
هزار و هشتاد هزار سال ست۔ و حکمائے مصری گویند که ابتدائے آفرینش
کون منطقة البروج با معدّل النهار بر زوایائے قایمه متقاطع بود و در عرصهٔ
یک صد سال یک دقیقه مایل می شود۔ چوں بر یکدیگر باز منطبق شوند دنیا
نابود گردد۔ موجب آں طوفان نوح چهار لک و پانزده هزار و دو صد و چهل و
پنج سال گذشته در عالم واقع شده باشد۔ و حکمائے بربر قایل اند که قبل از
طوفان نوح معدّل بر منطقه منطبق شده بود پس بدو آفرینش بزعم ایشاں
پیشتر باشد از زعم مصریاں به چهار کرور و هشتاد و شش لک سال۔

ابومعشر گفت منجّمان فارس اعتقاد می دارند که عمر دنیا دوازده هزار
سال ست مطابق دوازده برج که مبدأ الف اوّل آں به حمل منسوب ست
گویند در آخر هر الف ازین الوف زمانه سخت می آید۔ و وارد می شوند بلاهائے
بسیار در دنیا چه آخر هر برج در حدود منحوس ست۔ و جمعی از منجّماں بر آنند

بسم اللّٰه الرحمٰن الرحیم

قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ

«تمہید دربیان ابداع عمران عالم واختراع دلائل اہل ملل ونحل»

بدانکه مذاہب مختلفه درامر زمانِ عالم و حدوث و قدم آں سه مذہب است۔ اوّل حدوث مطلق واین مذہب اکثر اہل ملل مجوس وغیرہ است۔ دوم قدم مطلق یعنی قدم اصول عالم از افلاک و مواد و عناصر وانواع صور آنہا علی الاتصال بلا انقطاع دلیل مذہب فلاسفه وآبادین است۔ سوم قدم بالنوع و حدوث بالشخص واین مذہب یہود است فقط۔ امّا از مبدأ تکوین مرکز زمین و دائرهٔ آسمان واز تدوین عمران دنیا و بقیهٔ عمران آں ہیچ کسے را از افراد نوع انسان آگاہی نیست۔ بالجمله علمائے ملل از جوشش خیالات طبیعی خود عرصهٔ دنیا را بمیزان قیاس سنجیده به نہجی معتقد می سازند۔ امّا اقوال مختلفهٔ آنہا با ہمدیگر مطابقت وموافقت نیست۔ بنابران بعلّت کثرت اختلاف اخبار آنہا مفید اعتماد اخیار نمی شود۔ بیت

پیرهٔ زال دہر را محرم نگشت ہیچکس ۔ چوں عروس اختلاطی ہر کسے دیدش بخواب

حکمائے فارس قایل اند که دنیا قدیم است و قدیم را بدایت ونہایت

نیست۔ و ایشان در اصطلاح خود صد ہزار را اسلام و صد سلام را شمار و صد
شمار را اسپار نامند۔ والیضاً یک دورهٔ زحل را که عبارت از سی سال باشد
یک روز تصوّر کنند و ہمیں سی روز را یک ماه محسوب دارند و ہمچنیں دوازده
ماه را یک سال قیاس کنند۔ و ہزار بار ہزار سال چنیں را فرد گویند و ہزار
فرد را ورد و ہزار ورد را مرد و ہزار مرد را جاد و ہزار جاد را داد و سه ہزار
داد را ناد خوانند۔ میگویند از دور اعظم اوّل کسیکه باقی مانده آباد
بود که تا مدّت صد ناد سال در خاندان آنہا دولت در رونق بخشید۔ و
بعد ازاں یک اسپار سال ریاست الادبان بود۔ آں گاه سرورئ شائیان
یک شمار سال فرماندہی کردند۔ پس یاسانیاں نود سلام سال و دوائی
وکل شائیاں شش ہزار و سی و دو سال طبل حکومت نواختند و بعد از دشت
ہمگی باجیائے دین ہی پر داختند۔ و حکمائے خطا و ایغور عرصهٔ دنیا را سه
دون مقرر کرده اند چنانچه شانکون و جانکون و خادون۔ و عرصهٔ ہر یک دون
ده ہزار سال است۔ مطابق آں عمر دنیا سه لک و شصت ہزار دون مقرر می
دارند۔ از انجمله تا آخر سنه ۱۲۰۰ھ ہشتاد ہزار و ہشتصد و شصت و چہار دون
و دو صد و سیزده سال باختتام رسید۔ و دو لک و نوزده ہزار و یکصد
نود و پنج دون و نُه ہزار و ہفتصد و ہشتاد و ہفت سال ہنوز باقی است۔

موبدان ہند قائلند که خالق قضا و قدر اوّلاً بقدرت کاملهٔ خود
سه کس از کارگذاران عالم خیر و شر یعنی برہما و بشن و مہیشر مخلوق کرده
ہر سه کس را خاصیتے و طاقت خاص بخشیده مظہر قدرت و ارادت خود

نام	سال
امانت خان	۵۶۲
مشرف خان	″
معز الدین جہاندار شاہ	۵۶۳
عنایت اللہ خان	۵۶۴
معین الدین محمد فرخ سیر	۵۶۵
علی محمد خان	۵۶۶
اعظم خان	۵۶۷
علی محمد خان مرتبۂ ثانی	″
احترام خان	″
میر احمد خان	″
ناصر الدین محمد پادشاہ غازی	۵۷۴
عبد اللہ خان دہ بیدی	۵۷۹
مومن خان	″
عبد اللہ خان دہ بیدی	۵۸۱
عبد الصمد خان سیف الدولہ	″
ابو البرکات خان	۵۸۲
نجیب خان	″
اعظم خان بہادر	۵۸۳
فخر الدین خان	″
ابو البرکات خان مرتبۂ دوم	۵۸۴
آغر خان	″
ابو البرکات خان مرتبۂ سیوم	۵۸۶
احترام خان	″
ابو البرکات خان مرتبۂ چہارم	۵۸۸
جلیل الدین خان	۵۹۱
فخر الدولہ برادر روشن الدولہ	″
عنایت اللہ خان (عطیۃ اللہ خان)	۵۹۲
تسلط یافتن نادرشاہ بر ممالک ایران و توران و خراسان و ہندوستان -	۵۹۶
ابو البرکات خان مرتبۂ پنجم	۶۱۲
جان نثار خان شیر جنگ	۶۱۷
افراسیاب بیگ خان	۶۱۸
مجاہد الدین احمد شاہ	۶۲۵
احمد علی خان	۶۲۶
ملک حسن ایرانی	″

نام	سال
میر مقیم کنٹ	۶۲۷
ابو القاسم خان	۶۲۸
اختتام سلطنت شاہان مغلیہ	۶۲۹
تسلط یافتن احمد شاہ درانی بر ممالک خراسان و ہندوستان و کشمیر	۶۳۰

اورنگ سیزدہم در بیان حکومت و استقلال شاہان درانیہ در خطۂ کشمیر

۶۵۱ —— ۷۵۷

نام	سال
سلطنت احمد شاہ درانی	۶۵۱
عبد اللہ خان اشک آقاسی	″
خواجہ عبد اللہ خان	۶۵۲
راجہ سوکھ جیون	۶۵۳
نور الدین خان	۶۶۲
بلند خان بامیزئی	″
نور الدین خان مرتبۂ ثانی	۶۶۳
لعل محمد خان	۶۶۵
خرم خان	۶۶۷
میر فقیر اللہ کنٹ	۶۶۸
نور الدین خان مرتبۂ ثالث	۶۷۰
خرم خان مرتبۂ دوم	۶۷۱
امیر خان جوانشیر	۶۷۲
سلطنت تیمور شاہ درانی	۶۷۸
حاجی کریمداد خان	۶۸۲
آزاد خان	۶۸۷
مدد خان اسحاق زئی	۶۹۴
میرداد خان	۶۹۵
ملا غفار خان	۶۹۷
جمعہ خان الکوزئی	″
رحمت اللہ خان	۶۹۹
میر ہزار خان	″
سلطنت زمان شاہ درانی	۷۰۲
رحمت اللہ خان اسیر جمعہ خان	۷۱۰
کفایت خان	۷۱۱
محمد خان جوانشیر	۷۱۲

فہرست مطالب

تاریخ حسن

جلد دوم

در بیان تاریخ سیاسی کشمیر

از ازمنهٔ قدیمه تا سنه ۱۸۸۵ میلادی

مؤلفهٔ

پیر غلام حسن کهویهامی

شاهان به معاضدت آنها متوجه دکن شدند. و خان خانان و شاهزاده با سی
هزار سوار بمحاصرهٔ قلعهٔ احمدنگر پرداخته فتح کردند. بهادر شاه[1] امان خواست
قلعهٔ آسیر هم میان زمان پادشاه سپرد و خزاین و اسلحه و امتعهٔ که بیحساب بود
بتصرف اولیای دولت در آمد و بحکم والا شاهزاده و خان خانان از برهانپور
آمده غنایم احمدنگر را تقسیم کردند. و ابراهیم عادل شاه[2] طالب صلح شده دختر
خود بهمسری شاهزاده دانیال بخشید. و آسیر و برهانپور و احمدنگر و برار
شاهزاده را بعوض جهیز دختر پیشکش نمود. و عبدالرحیم[3] با تالیقی او مقرر شد.

---

۱. بقول فرشته حکومت سلاطین فاروقیه در ۱۰۰۸ھ (۱۵۹۹ء) از دست بهادر خان به انجام رسید. اکبر پادشاه بعد فتح برار بهادر شاه را همراه خود بلاهور برد. این شخص به عمر خود دوباره چهرهٔ سلطنت نتوان دید. بهادر خان تا عهد نورالدین جهانگیر ولد اکبر شاه زنده بود و از طرف حکومت او را دیپرالتی وظیفه عطا می شد. تا آخر در ۱۰۳۳ھ (۱۶۲۴ء) در شهر آگره با اجل طبیعی درگذشت (ایضاً، ایضاً، صفحه ۶۵۵).

۲. یعنی ابراهیم عادل شاه ثانی از ۹۸۸ھ لغایت ۱۰۳۶ھ (۱۵۸۰ء - ۱۶۲۶ء).

۳. عبدالرحیم خانخانان تخلص رحیم وزیر اعظم اکبر پسر بیرم خان خانخانان بود. بتاریخ ۱۴ صفر ۹۶۴ھ مطابق ۱۵۵۶ء متولد گردید و در ۱۰۳۶ھ مطابق ۱۶۲۶ء فوت شد. و در جوار مزار حضرت محبوب الٰهی شیخ نظام الدین اولیاء دهلوی رحمة الله علیه مدفون شد. فاضل بزرگ زبان عربی و فارسی و سنسکرت و برج بهاشا بود. مرزا عبدالرحیم مترجم فارسی واقعات بابری از ترکی هم است. (ملخص از قاموس المشاهیر جلد دوم صفحه ۱۰ مؤلفه نظامی بدایونی چهاپ ۱۹۲۶ء).

قلعهٔ قندهار با ولیای دولت سپرد. و از حضور بر حکومت ملتان افتخار یافت. و هم درین سال خان خانان بتسخیر دکن مامور شد. چون [illegible] رسید پسر برهان نظام شاه بحری والی ملک برار بمنازعت برخاست و در قلعهٔ احمدنگر متحصن گشته شاهزاده مراد و خانخانان با جمعیت لشکر و امراء در احمدنگر رسیده قلعه را محاصره کرده نقب ها دوانیدند. چاند بی بی دختر حسین نظام شاه بحری مردانه بمدافعهٔ آنها قیام نمود عرصهٔ سه ماه محاصره بطوالت انجامید. بعد جنگهای بسیار کار بصلح رسید. ولایت برار در تصرف اولیای دولت آمده احمدنگر مع مضافات در تصرف بهادر شاه بحری مقرر ماند. القصه از طرفین عهد و پیمان درمیان آمده شاهزاده و خانخانان کوچ کرده بجانب برار رفتند و نزدیک بالاپور شهری موسوم به شاهپور را احداث نمودند.

---

۱ جشن صفوی بدربار اکبر بتاریخ ۱۲ محرم الحرام سنه ۱۰۰۲ھ (۱۵۹۳ء) وقوع پذیرفت. پادشاه او را یک کرور تنکه و علاوه جاگیرداری ملتان بر منصب سپه سالاری پنجهزاری سوار فائز نمود. بقول خواجه نظام الدین احمد میرزا رستم بر حکومت زمین داور فائز بود و به سبب دشمنی اوزبکان و برادر خود در مقابلهٔ ایشان قائم نتوان داشت و رجوع به هند کرد. (هسٹری آف انڈیا جلد پنجم تالیف سر ایچ. ایم. ایلیٹ مطبوعه لندن سنه ۱۸۷۳ء صفحه ۲۶۷). ۲ در آغاز طے شده بود که شهزاده دانیال نیز درین مهم همراهی خان خانان میرزا عبدالرحیم کند. اما در مجلس شوری که مابین اکبر و خانخانان در شیخوپوره (پنجاب) قائم شده رائے اول الذکر بر آن شد که خانخانان منفرداً این مهم را سر کند و شهزاده دانیال در همین جا بماند (ایضاً. ایضاً صفحه ۲۶۸).

بعد چندے گاہ چاند بی بی وبہادر شاہ پسر نظام شاہ بحری[1] شورش برداشتہ از عادل شاہ وقطب شاہ مدد طلبیدہ بقدر پنجاہ ہزار سوار بعزم رزم اُمرای مغل متوجہ برار شدند۔ وخان خانان وشاہزادہ مراد بموازی بیست ہزار سوار بمجادلۂ آنہا مستعد شدہ بجنگ پیوستند بعد جدال وقتال بسیار مخالفان مغلوب گشتہ خان خانان طبل فیروزی نواختہ بر شاہ پور آمدہ اسپ وخلعت بوی ارزانی داشت۔ بعد چندگاہ درمیان شاہزادہ وخان خانان غبار کلفت مرتفع شد وپادشاہ خان خانان را بحضور طلب کردہ یوسف خان مشہدی وابوالفضل نزد شاہزادہ فرستاد۔ ویوسف خان ترنالہ وکاریل ولہتہ کہ از ملک برار است مفتوح ساخت۔

درآں ایام شاہزادہ مراد در ماہ شوال وفات یافت[2]۔ واُمرای نظام شاہی با تغلبہ کردہ قلعۂ دبیر را محاصرہ نمودند۔ وسید یوسف خان وابوالفضل بمقابلۂ آنہا عاجز آمدند۔ پادشاہ خان خانان را استمالت نمودہ دختر او جانی بیگم بعقد شاہزادہ دانیال نامزد کردہ ہر دو را بجہت اتفاق تسخیر ممالک دکہن روان ساخت۔ وبذات خود ہم باشان وشوکت

---

[1] درست پسر راجہ علی خان فاروقی متوفی ۱۰۰۵ھ (۱۵۹۶ء) والی برہان پور است (گلشن ابراہیمی المعروف بتاریخ فرشتہ جلد چہارم مترجمہ فدا علی طالب مطبوعہ جامعہ عثمانیہ حیدرآباد دکہن ۱۹۳۲ء صفحہ ۶۵۰-۶۵۱)۔

[2] بقول فرشتہ وفات شاہزادہ مراد پسر جلال الدین محمد اکبر بادشاہ بمقام شاہ پور دکن واقع شد (فرشتہ جلد چہارم مترجمہ فدا علی طالب صفحہ ۶۵۲)۔

و بسیاری از امرای نامدار بقتل آمده پسر کلان جام با چهار هزار راجپوت طعمهٔ اجل
گشت. خان اعظم مظفر و منصور بگجرات رجعت نمود.

در سنه ۹۹۹ه خان خانان با جمعی از امرا و صد زنجیر فیل بتسخیر سند و سرکوبی
بلوچان شرف دستوری یافت. و میرزا جانی والی سند بجنگ پیش آمده
تا هشت ماه[1] آتش کارزار مشتعل بود. و از جانبین مردم بسیاری تلف شده
و بلاد دو هر دو غنیم قحط افتاد. عاقبت میرزا جانی صبیهٔ خود بعقد
ازدواج فرزند[2] خان خانان در آورده صلح واقع شد.

و در سنه ۱۰۰۰ه[3] پادشاه بار سوم بسیر و سیاحت کشمیر سایهٔ اجلال

جنگ نمود. این معرکه از خوفناک ترین معارک بود که در هندوستان رو نمود. درین جنگ
سید قاسم بارهه، خواجه محمد رفیع بدخشی، محمد حسین شیخ به تیر دلی و بهادری جنگ نموده بالآخر
دو کس موخر الذکر جام شهادت نوشیدند. همچنین میر ابو تراب، میر شرف الدین درین معرکه
بکار آمدند. از جیونان که شش چهار هزار نفر مقتول شدند. این فتح از پردهٔ غیب روز
یکشنبه بیست ششم شوال سنه ۹۹۸ه (۱۵۸۹ء) ظاهر شد. (طبقات اکبری جلد دوم
مترجمه بی ڈی. ایم اے مطبوعه لبٹیسٹ مشن پریس کلکته، ص ۶۳۱).

[1] و بقول خواجه نظام الدین احمد جنگ خانخانان با جانی بیگ همگی دو ماه قائم بود.
(ایضاً. ایضاً ص ۶۳۷).   [2] میرزا ایرج بیگ.

[3] این مرتبه ورود اکبر در کشمیر سلسلهٔ سرکوبی یادگار برادر زادهٔ مرزا یوسف رضوی بود
که در کشمیر بکمک کشمیریان رایت بغی افراشته بود. درین وقت اکبر در لاهور در کشتی بسیر
دو ماه در زاوی مصروف بود که خبر بغاوت یادگار میرزا شنید. گویند که همان وقت بر زبانش

افگنده چهل روز تفرج و تماشای آن سواد نموده بجانب پنجاب [illegible]
روان شد. درآن وقت خان خانان میرزا جانی والی سند را بملازمت
رسانید. میرزا جانی در سلک امرای عظام منتظم گشته ولایت سند در
تصرف اولیای دولت درآمد.

همدرین سال مظفرخان گجراتی در دست خان اعظم میرزا عزیز کوکه
گرفتار آمده باسترهٔ حجامی[1] خویشتن را بکشت. خان اعظم سرش بریده بحضور
فرستاد[2]. همدرین سال راجه مان سنگه با قتلوی افغان جنگ کرده غالب
آمد و ولایت اوڑیسه که نهایت بنگاله است از تصرف ایشان برآورده یک
صد و بیست زنجیر فیل غنیمت یافته بحضور گذرانید. همدرین سال خان
اعظم بغیر اجازت شهنشاه با فرزندان و عیال خود بزیارت حرمین الشریفین
فائز گشت و بجای او شاهزاده مراد استقلال یافت.

همدرین[3] سال میرزا رستم بن سلطان حسین میرزا از روی غلبهٔ برادر

این شعر خواند "کلاه خسروی و تاج شاهی * بهر کل کی رسد حاشا و کلا"
(اکبرنامه جلد سوم مطبوعه کلکته، ۱۸۸۶ء ص ۶۱۷ و طبقات اکبری جلد دوم مترجمه
بی. ڈی. ایم اے ص ۶۷۲).

[1] ملا عبدالقادر بدایونی تصریح استره ندارد و همین قدر گفته که مظفرخان گجراتی
به بهانهٔ قضای حاجت در خیمه با اشیا که با خود می داشت خود را کشت. (منتخب التواریخ
جلد دوم مترجمه ڈبلیو. ایچ. لوئی. ایم اے مطبوعه کلکته ۱۹۲۴ء).

[2] بقول ابوالفضل که سر مظفرخان گجراتی بدربار آورد خواجه نظام الدین احمد بود (اکبرنامه
جلد سوم ص ۶۳۰). [3] اما نزد صاحب طبقات اکبری ورود میرزا رستم بن سلطان

وشاهرخ میرزا با لشکر پنجاه هزار سوار تسخیر کشمیر تعیّن فرمود.
کوکه با افواج آراسته بر سر افغانان سواد بجور مأمور ساخت. متعاقب او
سعید خان گهکر و شیخ فیضی وغیره لشکری عظیم بمدد زین خان[1] روانه نمود.
ایشان با وجود این چنین لشکری از دست افغانان شکست خورده قریب
هشت هزار سپاه مقتول آمدند. پادشاه از مقام اتک به لاهور آمده
شاهرخ میرزا را چه بگونه این بکثرت برف وباران وقحط غله بتنگ آمده
با کشمیریان صلح کرده یوسف شاه چک همراه گرفته بعزّ بساط بوس در لاهور
فائز شدند و پادشاه مصالحه منظور نکرده یوسف شاه محبوس کرد.[2]
ودر سنه ۹۹۴ نهصد ونود وچهار محمد قاسم خان[3] میر بحر کابلی که یکی
از امراء کرت ثانی تسخیر کشمیر روانه فرمود. چون اهل کشمیر با همدیگر متنازع
بودند لشکر شاهی بکشمیر در آمده متصرف شدند چنانچه تشریح آن در اوراق

[illegible]ـنه هزاری داخل مانند. مالک اوصاف حمیده وخصال ستوده بود. وقتی حاکم شهر آگره
می بود. (طبقات اکبری جلد دوم صفحه ۶۶۴ مترجمه بی-ڈی).

[1] زین خان کوکه یکی از امراء پنجهزاری بود. در شجاعت وبهادری خصال ستوده داشت
در این صفات از ابنای روزگار ممتاز بود. پادشاه از زیرکی وفهم وفراست او بسیار
متأثر بود. (بادایونی، صفحه ۶۵۹). [2] سنه ۱۵۸۵ء.

[3] محمد قاسم خان میر بحر از امراء قدیم دودمان اکبری بود. در عهد خواجه نظام الدین
هروی (طبقات اکبری جلد دوم مترجمه بی-ڈی صفحه ۶۶۸)
[illegible]ـت کابل داشت.

گذشته گذشت. همدرین سال شاهزاده خسرو فرزند شاهزاده سلیم متولد شد.
همدرین سال جلاله که در میان درهٔ خیبر باغی شده بود از دست حمزه بیگ ترکمان
با جمعی از باغیان بقتل آمد.

و در سنه ۹۹۶ھ رایت جهانبانی سایه افراز خطهٔ کشمیر گشته سرکشان آنجا
را تدارک واقعی نموده رجعت فرمود. و یوسف خان مشهدی بر حکومت کشمیر
افتخار یافت. و هنگام مراجعت کشمیر صادق خان بدفع افغانان سواد بجور
مأمور شد.

و در سنه ۹۹۷ھ برای سرکوبی یادگار بدکردار بجانب کشمیر نهضت افتاد.
بعد تفرج و گلگشت آن سواد سمند عزیمت را بسیاحت[1] کابل مهمیز داده قلیج خان
بر حکومت کشمیر مستقل گشت.

و در ماه محرم سنه ۹۹۸ھ رایت مراجعت دلاهور افراخت و خان اعظم[2]
از صوبهٔ مالوه مبدل شده بر حکومت گجرات تسلط یافت و بعد انتظام گجرات
برسر جام[3] که از زمینداران مضافات گجرات بود لشکر کشید و جام باتفاق
دولتخان والی جوناگڈھ[4] با بیست هزار سوار بمقابله آمده جنگی عظیم واقع شد.

---

[1] بقول ابوالفضل ورود اکبر در کابل بتاریخ دهم مهر سال سی و چهارم سنه جلوس مطابق ۱۱ ستمبر سنه ۱۵۸۸ء
واقع شد (ایضاً، ایضاً ص ۵۶۶).

[2] مراد از میرزا عزیز کوکلتاش سپهسالار افواج اکبری است.

[3] بقول بی. ڈی. ایم له محشی طبقات اکبری (ص ۶۳۰) نام سابق جام ستر سال بود.

[4] خواجه نظام الدین احمد در بیان این محاربه می گوید که اعظم خان تقسیم افواج بهیئت جدیده آغاز

چهارده لک روپیه از ذخیرهٔ شاهی کشیده مع اموال قطب الدین خان[1] والی بڑوده که از ده کرور متجاوز بود بغارت برد. از آنجا باحمد آباد آمده در جمع آوری خیل وحشم مشغول شد. میرزا عبد الرحیم چون به پٹن رسید با شهاب الدین خان متفق شده باحمد آباد آمد پانزدهم محرم سنه ۹۹۲ه[2] بجنگ پیوستند و از طرفین جمعی کثیر کشته شد. عاقبت مظفر خان هزیمت خورده باحمد آباد در آمد از آنجا براه کهمبائیت بجام پناه برد عبد الرحیم[3] قلیچ خان[4] را بمحاصره قلعه بروچ بود بعد از محاصرهٔ هشت ماه بجانب دکهن گریخت و قلعه مفتوح شد. مظفر خان بار دیگر بامداد جام و حاکم جونه گڑھ جمعیت نموده بجانب احمد آباد یلغار نمود. و عبد الرحیم بمقابلهٔ او بر آمده مظفر خان سراسیمه بجنگل گریخت. و عبد الرحیم را بجلدوی حسن خدمات خطاب خان خانانی عطا شد.

[1] قطب الدین خان برادر خانِ اعظم اتکه خان عهدهٔ بیگلر بیگی و امیر الامرائی داشت. از امراء پنجهزاری محسوب می شد (ایضاً صفحه ۶۶۲)۔

[2] مطابق ۱۰ جنوری ۱۵۸۴ء۔

[3] عبد الرحیم خان المعروف میرزا خان پسر بیرم خان بود. بعد فتح گجرات بر عهدهٔ خانخانانی و سپه سالار افواج اکبری فائز گشت و قریباً ده سال برین فائز بود. ملا نظام الدین در طبقات اکبری (جلد دوم صفحه ۶۵۴) او را بسیار ستوده است و گفته که او را با فقیران و درویشان خدا بالخصوص علماء و فضلا بسیار محبت بود۔ [4] خواجه نظام الدین هروی نسبت قلیچ خان نوشته است که او عرصه دراز ملازمت خلافت پناهی نموده بالآخر بعهدهٔ وزارت فائز گشت و از امراء چهار هزار سواری بود (ایضاً صفحه ۶۶۲)۔

۴ قرابت خود تا احمد آباد آمده و نصیر خان حسرباره مظفر خان که حاکم قلعه بروچ ۴

همدرین سال شاه ابوالفتح از دکهن آمده بخطاب عضدالدوله اختصاص یافت. و بتحریص او پادشاه خیال تسخیر ممالک دکهن بخاطر آورده خان اعظم و عضدالدوله برای فتح دکهن مامور ساخت. و خان اعظم با جمعیت لشکر داخل دکهن شده ایلچپور را غارت نمود. و میرزا محمد تقی و راجه علی خان بجنگ برخاسته خان اعظم تاب تقابل نیاورده از دکهن بیرون آمد و عبدالرحیم از گجرات بحضور رفت. مظفرخان گجراتی فرصت یافته قریب ده هزار سپاه جمع کرده جا بجا دست و پا میزد عاقبت کاری ناساخته گریخته رفت. همدرین سال شاهرخ[1] میرزا نبیرهٔ میرزا سلیمان موجب غلبهٔ عبدالله خان[2] اوزبک بدرگاه آمده در سلک امرای عظام منتظم گشت. همدرین ایام دختر راجه بهگونداس بعقد مواصلت شاهزاده سلیم اختصاص یافت. همدرین سال محمد حکیم میرزا برادر خاقان دوران در کابل وفات یافت. و عبدالرحیم خان بر حکومت گجرات مختار گشت.

همدرین ایام پادشاه بجانب لاهور نهضت فرمود. و راجه مان سنگه بر حکومت کابل مستقل گشت. بعد چندی از لاهور رایات عالیات باهتزاز آمده بجانب قلعهٔ اٹک انتهاض فرمود و درانجا راجه بهگونداس و شاه قلیخان[3]

[1] شاهرخ میرزا پسر ابراهیم میرزا از امرای پنجهزار سوار دربار اکبری بود. بعهد خواجه نظام الدین هروی بر عهدهٔ صوبیداری مالوه امتیاز داشت.

[2] (۱۵۸۲ء — ۱۵۹۷ء)

[3] شاه قلیخان در سابق از غلامان بیرمخان بود. پس از آن عرصهٔ سی سال در سلک امرای ۴۴

بسرهند رسید محمد حکیم میرزا خایف گشته بکابل رفت وگیهان خدیو شاه
منصور شیرازی را به علت سازش محمد حکیم میرزا بدار کشید. چون رایت
اجلال درجلال آباد رسید شاهزاده سلیم درانجا گذاشته شاهزاده
مراد بیرم منقلائی پیشتر فرستاد ومحمد حکیم میرزا لشکرها آراسته بمقابله
شاهزاده صف کشید وبعد محاربه ومجادلهٔ بسیار از معرکه ستیز گریز نمود و
درحین تعاقب مردم بسیاری از عسکر او تلف گشت. پادشاه هفتم ماه
صفر بکابل داخل شده محمد حکیم میرزا به غوربند گریخت. ازانجا ایلچیان

---

۱ شاه منصور از نویسندگان وحاسبان شیراز بود. درآغاز باشراف عطریات
شرف اختصاص داشت. دران ایام مظفرخان اعتبار بسیار داشت. چون درشاه منصور
فهم وفراست زحد دید او را درمهمات ومعاملات پیچیده درآورده بزندان انداخت. بعد ازان
بخدمت منعم خان پیوسته تدریجا دیوان او شد. بعد از چند سال دوباره ملازم درگاه
اکبری شد وبه لیاقت خداداد بمنصب وزارت فائز گردید. (طبقات اکبری جلد دوم
صفحه ۴۲۹ مترجمه بی. ڈی صاحب) روایتیکه خواجه نظام الدین نسبت خواجه منصور
شیرازی آورده است معلوم می شود که در قتل وی سازش مخالفانش بود. چنانچه بعد ازین
پادشاه بر قتل شاه منصور بسیار متاسف گردید. بروایت بلوخمین صفحه ۴۳۱، شاه منصور
بر درختیکه مصلوب شد نزد سرای کوٹ کچهوه بر شارع کرنال که بطرف لدهیانه است واقع
بود. صاحب مآثر الامرا جلد ۱ ص ۱۵۷، انکشاف نموده است که سرغنهٔ این سازش کرم الله
برادر شهباز خان بود واو به باطن کاننده وکیل راجه ٹوڈرمل بود (طبقات اکبری
جلد دوم مترجمه بی. ڈی صاحب صفحات ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۲).

فرستاده التجای عفو جرایم نمود و پادشاه او را بعفو خطا سرفراز کرده مردم کابل را بخلاع فاخره اختصاص بخشید. چهاردهم ماه صفر کوس مراجعت نواخته بر ساحل نیلاب رسید و در آنجا قلعهٔ متین سنگین معمور کرده به اٹک[1] موسوم ساخت. نوزدهم رمضان در فتحپور سیکری نزول اجلال فرمود. شاهباز خان که بنابر امری محبوس شده بود از بند برآورده به کومک لشکر بنگاله فرستاد. پادشاه را آزار اسهال چند روز سخت علیل بود عاقبت شفا یافت.

و در شوال سنه ۹۹۱ نهصد و نود و یک پادشاه به جوسی پریاگ[2] آمده شهر اله آباد آباد ساخت. و سلطان مظفر گجراتی در آنجا بعز بساط بوس فائز گشته اقطاع خوب نوازش یافت و لعد چندگاه گریخته رفته باتفاق شیرخان در گجرات شورش برداشت. اعتماد خان[3] و شهاب الدین حاکمان گجرات در جنگ او عاجز آمده شکست خورده به پٹن رفتند. و پادشاه میرزا عبدالرحیم ولد بیرمخان بمدافعهٔ مظفرخان مامور ساخت. و مظفرخان قلعهٔ بروده را فتح کرده

[1] بروایت خواجه نظام الدین. (طبقات جلد دوم صفحه ۵۴۸) بنام اٹک بنارس موسوم ساخت.

[2] در یک مخطوطه نام این مقام جوسا دبیاک مذکور است. اما ترجمهٔ انگلیسی الیٹ صاحب جلد پنجم و بدایونی نامش جوسی و بیاک دارند.

[3] اعتماد خان یکے از امراء سلطان بهادر و سلطان محمود گجراتی بود. بعد از فتح گجرات اعتماد خان از ملازمان درگاه اکبری شده خوشنودی پادشاه حاصل کرد و از امراء چهار هزار سواری شد. در سال ۹۹۵ھ (۱۵۸۶ء) فوت کرد (طبقات اکبری جلد دوم ترجمه بی. ڈی صاحب صفحه ۶۶۳).

و در سنه ۹۸۴[1] به تسخیر قلعهٔ رهتاس رایت افراشت. محمد معصوم[2]
خان که از معاونان او بود در اثنای راه حسین خان افغان را مهزوم ساخت و
با کالا پهاڑ که والا در حجّار و قلعه دار بود بجنگ پیوست. بعد آویزش
بسیار کالا پهاڑ کشته شد و فیل ایاز هم گرفتار گشت و قلعهٔ رهتاس
مفتوح شد. همدرین سال شاهباز خان راجه گجپتی[3] را هزیمت داده
قلعهٔ شیر گڈھ مفتوح ساخت. درآن ایام پادشاه بزیارت اجمیر شریف
نهضت کرد و از آنجا شکار کنان بجانب دهلی رفت. بعد انتظام آن سواد
بدار الخلافت فتح پور متوجه شد۔

---

[1] مطابق ۱۵۷۶ء۔ [2] اصل این معصوم خان از کابلستان است. در سنه ۹۸۶ھ
استعداد ملازمت اکبری نمود. از اخبار فارس تربیت خراسان بود. عم میر عزیز در ملازمت
حضرت جهانبانی (همایون) برتبهٔ وزارت رسیده بود و بمیرزا حکیم (برادر اخیافی
جلال الدین محمد اکبر پادشاه) نسبت کوکلتاشی داشت. در شجاعت و کاربرکردن نام
گرفت. خواجه حسن نقشبندی از غبار خاطر در مقام استیصال او (معصوم خان) شد.
از عاقبت بینی بدرگاه والا پناه آورده مصدر خدمات لائقه گردید. (اکبرنامه جلد
سوم صفحه ۱۵۸)۔ [3] در اکبرنامه جلد سوم صفحه ۱۶۸ نام این راجه گجپتی
مذکور است. این راجه از زمینداران نامور صوبه بهار بود. دیهواره یا بهارزان عتبه
خلافت همراهی می نمود. در فتح بنگاله خدمات شایسته بجا آورده بود. تخیل واهی رخصت
گونه گرفته بولایت خود آمد. و در هنگام شورش بنگاله به خانجهان پناه آورد. چون حقیقت
شورش این بدگوهر بمسامع جهانبانی رسید شهباز خان را بسزا دادن آن بدکار رخصت شد. (ایضاً صفحه ۱۶۸ و ۱۶۹)

ودر سنه ۹۸۵ھ[1] باز بزیارت اجمیر مشرف گشت بموجب عادت
قدیم یک کروهی پا برهنه رفته بدرگاه درآمد ودرانجا مظفرخان را خلعت
وزارت پوشانیده بدهلی رفت۔ دران ایام ستارهٔ دم دار طلوع
نمود پادشاه از دهلی بزیارت شیخ فرید شکر گنج فائز گشته در فتحپور
سیکری سایهٔ نزول انداخت۔

ودر سنه ۹۸۶ھ والی خاندیس مظفرحسین[2] میرزا را از حبس کشیده
بدرگاه فرستاد۔ وپادشاه صبیهٔ صلبیهٔ خود در عقد نکاح او آورد۔
همدرین سال در فراشخانهٔ فتحپور آتش واقع شده مال ومتاع چندان
که در حساب نگنجد بسوخت۔ همدران ایام حسن قلیخان ترکمان شقدار
شد۔ بعد از ارتحال او افغانان قوت گرفته درصدد فساد شدند
پادشاه خان اعظم بمدافعهٔ آنها کسیل فرمود۔ محمد حکیم میرزا فرصت
دانسته بتسخیر لاهور مستعد گشت۔ وپازدهم محرم سنه ۹۸۹ھ[3] قلعهٔ
لاهور را محاصره نمود۔

پادشاه با وجود فساد بنگاله وبهار متوجه بکابل شد چون

---

[1] ۱۵۷۷ء ۔ [2] مظفرحسین مرزا پسر ابراهیم حسین مرزا یا پسر دختر کامران مرزا ابدا از احتمال صعوبت قید وبند داخل در سلک امرای اکبری شد۔ بروایت صاحب طبقات اکبری (جلد دوم صفحه ۴۶۸) قیادت یک هزار سوار داشت۔

[3] مطابق ۱۶ فروری ۱۵۸۱ء ۔

موجب آن تفرقه در فوج شاهی افتاد و مظفرخان با جمعی قلیل
بمقابلهٔ گوجرخان آمده از تیغ گذرانید و داؤد بن سلیمان مغلوب
گشته فرار نمود فیلان غنیم همه گرفتار گردید و راجه تودرمل تعاقب
داؤد خان دویده آن بدگوهر کفن در بر کرده بجنگ برگشت
تودرمل در محاربهٔ او عاجز آمده به مظفرخان پیغام فرستاد
و مظفرخان با وجود زخمها دویده رفت و داؤد بن سلیمان خود
بجو پیش مظفرخان آمده کمر خنجر و شمشیر مرصع و جواهرات قیمتی
پیشکش نمود و مظفرخان حکومت اڈیسه و کتک و بنارس
باو مسلّم داشته برگشت۔

و منعم خان نوزدهم رجب ۹۸۳ھ[1] ودیعت حیات
بسپرد۔ پادشاه حسن قلیخان ترکمان را خطاب خان جهانی داده
بحکومت بنگاله تعیین نمود۔ همدران ایام سلیمان میرزا از
مخالفت نبیرهٔ خود شاهرخ میرزا جلای وطن گشته رو بدرگاه
نهاد۔ بعد چندگاه به بیت الله رفت و بعد زیارت از انجا راه
به بدخشان آمده بار دیگر بحکومت انجا فائز گشت و حسن قلیخان
هنوز در بنگاله نرسیده بود که داؤد بن سلیمان به اتفاق
افغانان بهار و بنگاله در خواص پور ٹانڈه[2] که دار السلطنت

---

[1] مطابق ۱۵۷۵ء ۔ [2] در اصل نسخه نام این قصبه خواص پور ٹانڈه
مذکور است که ظاهراً سهو ناسخ یا مصنف است۔

بنگالہ ست یورش آورده انجدود را منصرف گشت۔ قریب پنجاه ہزار افغان بر وگرد آمده بود که حسن قلیخان عازم گڈہی شد و عملۂ اول قلعہ[1] مفتوح ساختہ قریب یکہزار و یا نصد افغان بقتل رسانید ند۔ ازانجا بمدافعۂ داؤد بن سلیمان متوجہ شد۔ نام برده با جمعیت پنجاه ہزار سوار بمقابلہ آمده بجنگ اقدام نمود و خلق بیشمار از جانبین کشتہ شد۔ عاقبت داؤد بن سلیمان رو بہزیمت نہاد۔ و دلاوران عسکر شاہی تعاقب او عجلت کرده دستگیر نمودند۔ و زنده نزد خان آورده از تیغ گذرانیدند۔ مظفر خان از انجا به پٹنہ رفت۔

[1] بقول خواجہ نظام الدین احمد فتح گڈہی بدست خانخانان شد (طبقات اکبری جلد دوم ترجمہ بی۔ ڈی صفحہ ۴۵۲) ابو الفضل فتح گڈہی بعد فتح شہر سورنہ گیڈہ که قریباً ہشتاد میل از نہر گنگا است قرار داده است۔ نیز درین قائدین افواج اکبری یکے قیاخان و دیگر مجنون خان قاقشال بودند۔ درین ضمن روایت ابو الفضل چنین رفتہ است:۔

نخستین جمعے از ملازمان خانخانان آنجا اندکی تردد کرده بیم افزاے آن گروه شدند۔ و چون قیاخان با فوجے آراستہ بآن حوالی پیوست یکبارگی آنان طائفۂ سر رشتہ تدبیر گسیخت۔ سراسیمہ وار راه گریز پیش گرفتند و چنان جائے که بجنگ کمتر بدست افتد بتائید الٰہی بآسانی روش بدست آمد۔ و صباح آن خانخانان رسیده اساس سپاس ایزدی طابلند گرداینده و مجنون خان بہ قائد نصرت آن کرلیوه را در نوردیده بجهان روز ملحق شد۔

(اکبرنامہ جلد سوم مطبوعہ رائل ایشیاٹک سوسائٹی آف بنگال ۱۸۸۶ء)

عزیز کوکه بملازمت رسید. پادشاه همان روز داخل احمدآباد
گجرات خان اعظم را بدستور گذاشت. فردا از راه
لیف متوجه دارالخلافت گشت.
همدران سال داؤد بن سلیمان افغان کرانی که از طرف
حاکم بنگاله بود باغی شد. و منعم خان المخاطب به خان
افغه او دستوری یافت و بعد جنگهای بسیار داؤد خان
بجانب پټنه گریخت و منعم خان بتعاقب او
ن عبور کرده قلعهٔ پټنه را محاصره کرد. پادشاه دانست
منعم خان فتح پټنه نتواند شد پس بذات خود با جمیع
ها و امرا در هزار کشتی نشسته در عین بارش در جونپور
هزاده و حرمها را آنجا گذاشته خود عازم پټنه گشت.
خان که بتسخیر قلعهٔ بهکر رفته بود فتحنامهٔ بهکر
د. پادشاه فال نیک پنداشته از راه دریا بحوالی پټنه رسید
عیسی خان نیازی از قلعه برآمده در جنگ منعم خان کشته شد
خان را با هزار سوار بفتح قلعه حاجی پور[2] تعیین ساخت.

آمده بود مختار الملک خواست که بدعوی سیادت خود را از بلائی رهیده بر نشد
م نشد و سرش را از تن جدا ساخت. (ایضاً صفحهٔ مزبوره)
نظام الدین تعداد مقتولین درین معرکه دو هزار اشخاص بود.
درسند. — ۲ نام این موضع در اصل "حاجی پور" آمده است.

داود از آنجا رسیده قلعه از دست فتح خان بگرفت. و داؤد بن
سلیمان خبر رسیده به شتابه کشتی نشسته جانب بنگاله رفت
پادشاه بتعاقب او مسارعت کرده در یک پهر روز بیست و پنج
کروه طی کرده چهار صد فیل از او گرفته برگشت و ضبط پتنه به منعم خان
سپرده خود بجانب آگره رجعت فرمود.

درین هنگام خواجه مظفر علی تربتی[1] را خطاب مظفر خانی داده
بفتح قلعهٔ رهتاس در بنگاله و بهار نامزد فرمود و خود باجمیر رفته
قریب دو لک روپیه نقد و جنس بمجاوران درگاه حضرت خواجه معین
الدین چشتی و مجاوران سید حسن خنگ سوار و مستحقان رسانیده
باگره باز آمد. و مظفر خان که عازم بنگاله شده بود چون بقلعه گرهی
که دروازهٔ بنگاله است رسید. داؤد بن سلیمان تاب مقاومت
نیاورده بجانب اوڑیسه گریخت و مظفر خان بتعاقب او دویده
با داؤد بن سلیمان بجنگ پیوست. درآن اثنا خان عالم که هراول
مظفر خان بود از دست گوجر خان هراول فوج افاغنه کشته شد.

[1] امّا در اصل نسخه "بترمذی" است که سهو نساخ است. خواجه مظفر علی تربتی از
امراء اکبری بود. از دیوانی بیرم خان ترقی نموده بروز جمعه ۲۴ رجب المرجب سنه ۹۸۱ھ (۱۵۷۳ء)
برتبهٔ صدر اعظم حکومت رسید بخطاب "جملة الملک" معزز و سرافراز گشت. بالآخر در سنه ۹۸۸ھ
(۱۵۸۰ء) بانتیب و فرازهای دوچار شده در معرکه با معصوم خان کابلی وغیره در صوبهٔ
بهار از دست مخالفان کشته شد. مسجد جامع نزدیک کٹرهٔ میان فیق بنائے
مظفر خان است. (مآثر الامرا جلد سیوم ۲۲۷)